التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر

صحيح بخاری

(فارسی)

تألیف :

محمد بن اسماعیل بخاری

اختصار کننده:

ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن

عبداللطیف الشرجی الزبیدی

مترجم:

عبدالقادر ترشابی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادی له و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له و نشهد أن محمداً عبده و رسوله، فان أصدق الحديث كتاب الله و خير الهدی هدی محمد صلی الله عليه و سلم و شر الأمور محدثاتها و كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة فی النار أما بعد:

بی تردید، سنت، دومين مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است كه پس از قرآن مجيد، مرتبه دوم اهميت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پيروی از سنت رسول اللهﷺ را واجب و لازم می داند و می فرمايد: ﴿ وَأَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۚ ﴾ (تغابن:۱۲)

يعنی: «واز خدا و رسول او اطاعت كنيد». و در جايی ديگر، خداوند از كسانی كه سنت رسول اللهﷺ را بعنوان داور در اختلافات خود نمی پذيرند و با طيب خاطر تسليم آن نمی شوند، نفی ايمان می كند و می فرمايد: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥ ﴾ (نساء: ۶۵)

(نه! سوگند به پروردگارت كه آنان تا زمانی كه تو را در اختلافاتشان، حَكَم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی آيند. (و نيز) پس از داوری تو، هيچگونه ملالی به دل راه نداده و كاملاً تسليم تو باشند) و در جايی ديگر، خداوند هشدار می دهد كه: ﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ ﴾ (نور ۶۳)

مبادا با سنت و دستورات رسول الله ﷺ مخالفت کنید! زیرا بیم آن می رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرم ﷺ را واجب الاطاعه می داند و می فرماید: ﴿ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ ﴾ یعنی: «چیزهایی را که پیغمبر برای شما - از احکام الهی — آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان درباره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

۱ــ بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

۲ـ بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

۳ـ و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت مچ، قطع گردد.

۴ـ قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الاطاعه است زیرا آن حضرت ﷺ فرموده اند: «**ألا انی أوتیت القرآن و مثله معه**». یعنی آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الاطاعه هستند.

در یک کلام، می توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرم ﷺ ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خدا ﷺ، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می دادند. ولی در زمان حیات آن حضرت ﷺ آنطور که قرآن نوشته می شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرتﷺ در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان واز بین رفتن احتمالی التباس قرآن با حدیث، رسول اکرمﷺ در آخر حیات خویش به صحابه اجازه دادند تا احادیث را یادداشت کنند. چنانچه طبق روایت دارمی به عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما اجازه نوشتن داد. و طبق روایت صحیح بخاری، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما احادیث آن حضرتﷺ را یادداشت می کرد. همچنین در بخاری آمده است: هنگامی که فردی یمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنرانی آن حضرتﷺ را بعد از فتح مکه، برای وی بنویسد، آن حضرتﷺ خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنویسید».

پس از اجازه رسول اکرمﷺ بسیاری از صحابه به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می کردند.

به عنوان نمونه می توان از صحیفه های علی بن ابی طالب، سعد بن عباده انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسلهای بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه هایی داشتند که در آنها حدیث می نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عبید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاشهای فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرماندارش در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرمﷺ را جمع آوری نماید. همچنین، نامه هایی به علمای سایر بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری (رح) از خود نشان داد. بدین صورت کـه وی احادیـث مدینـه را جمع آوری کـرد و بـرای عمـر بـن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیـث جمـع آوری شـده را بـه منـاطق مختلـف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علمـا و محـدثین قـرن دوم هجـری فـراهم نمـود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. بایـد گفـت یکـی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حـدیث مبـادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می توان از عبدالملك بن عبدالعزیز، جریح و سفیان بن عینیـه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالك بن انس در مدینه، و سـعید بن عروبه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بـن راشـد در یمـن، و اوزاعـی در شـام، و عبدالله بن مبارك در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیـث، همـت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث بـه کمـال خـود رسـید. زیـرا در ایـن قـرن، علمـای بـزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجسـتانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسـائی، و ابـن ماجـه قزوینـی، ظهـور نمودنـد و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند.

بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می دانند.

بهر حال، کتاب حاضر، صحیح ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قـرن سـوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطـور مختصـر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بـن مغیـره بـن بردزبـه بخـاری در سـیزدهم شوال ۱۹۴ هـ ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلـی) در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشـود. جـد پـدریش (مغیـره) توسـط حـاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود.[۱]

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابـن حبـان در کتـاب «ثقات» می گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالك روایت می کرد و علمـای عـراق از وی روایت می کردند.

و خود امام بخاری در کتاب «تاریخ کبیر» می گوید: اسماعیل بـن ابـراهیم از حمـاد بـن زید و امام مالك علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزگاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی رفـتم. ایشـان فرمـود: در میان اموالم درهمی حرام یا درهمی که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امـام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می گوید: امام بخاری رحمه الله در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شـدند. شـبی، مـادرش حضـرت ابـراهیم علیـه السـلام را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعاهای زیـاد تـو روشـن گردانیده است. مادرش می گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم کـه خداونـد فرزنـدم را شفا داده و بینایی چشمهایش را به وی بازگردانیده است.

امام بخاری رحمـه الله از همـان آغـاز کـودکی، شـیفته علـم حـدیث بـود. و ذکـاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث بـرده بـود، او را در ایـن امـر، یاری می کرد.

---

[۱] بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرمﷺ است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد ، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد.
و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم.
امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد.
روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می کند». امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمه الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن.
علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟
امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می کند نه ابوزبیر.
همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در سال ۲۱۰ هـ ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن ۱۸ سالگی یعنی در سال ۲۱۲ هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت.

امام بخاری رحمه الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری (رح) از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یکهزار و هشتاد نفر ذکر کرده اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبه و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام رحمه الله بسیار زیاد است و هیچگونه آماری از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه های درس او حاضر شدند که می توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعه رازی ودیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری رحمه الله که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابوعبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابوعیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در عین حال که عالم و دانشمندی بی نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده ای از وقتش را صرف عبادت می کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات ووسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می پردازیم: امام بخاری ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضاربه می داد و خود مشغول فراگیری دانش و خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می گوید: روزی، ابوحفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیایید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده ام و نمی خواهم وعده خلافی نمایم.

امام بخاری می فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می بینیم که می گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده اند یا او را ترک کرده اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری رحمه الله در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می کند؛ بلکه می گوید: علما او را دروغگو دانسته اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و ...

امام بخاری رحمه الله از مال تجارتش به دیگران کمک می کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می کرد.

وی در کنار مشغله های علمی ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می کرد.

امام و حکّام

امام بخاری رحمه الله از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مرافقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می دهند.

همچنین در این زمینه می فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری رحمه الله نپذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی کنم و به ابواب سلاطین نمی روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری رحمه الله فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را می توان از نوشته هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هیچ انسانی در خراسان، فهمیده تر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتیکه بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمر رضی الله عنه در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده ام، اما در میان آنان، فردی جامع تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم تر و فقیه تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می آمد، او را بر خود ترجیح می دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد».

علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمه الله از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست.

امام نووی رحمه الله: امام بخاری رحمه الله در انواع علوم از توانایی ویژه ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی رسد. و بدون تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی

مهم ترین ویژگی امام بخاری رحمه الله، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است.

اساتید امام بخاری رحمه الله تعالی از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده ای را در سیمایش می دیدند و می گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می خواند، ولی چیزی نمی نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته ایم. امام بخاری رحمه الله تعالی که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه ای که ما نوشته هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمه الله تعالی همچنان پس از خواندن هر حدیث، می گفت: «این حدیث را نمی شناسم».

در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می کردند و می گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن نه نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می فرمود که نمی دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث نه نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمه الله تعالی

امام بخاری رحمه الله تعالی آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می خواند، فوری از بر می کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققی توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «قضایا الصحابه والتابعین و أقاویلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاریخ الکبیر» را در شبهای مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرمﷺ به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابه، کتاب الاشربه، برالوالدین، التاریخ الکبیر، التاریخ الأوسط، التاریخ الصغیر، الجامع الصحیح من المسند من حدیث رسول الله و سننه و ایامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و ....

تدریس امام بخاری رحمه الله تعالی

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می کردند. امام به هر شهری که وارد می شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درسهایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احادیث صحیح بخاری را از خود ایشان شنیده اند. امام بخاری رحمه الله تعالی در شهرهای مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدریس پرداخت و

در پایان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانی کتـاب صـحیحش را تدریس می کرد. تا اینکه با توطئه امیر بخارا و درباریان وی، از شهر، اخراج گردید و بعد از آن، مدت زیادی زنده نماند که شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخاری رحمه الله تعالی

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمه الله تعالی به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تـاریخ کبیـر در قصر امیر به فرزنـدان وی، جـواب رد داد. ایـن مسـئله، امیـر بخـارا را بشـدت خشـمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه ای می گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد بـا او، باعـث تحریـک افکار عمومی می شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خـارج کـردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می کنند.

اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امـام بخـاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیـه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فـراهم سـاختند. حـاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دیـد و دسـتور داد تـا امـام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شـهر، دسـت بـه دعـا برداشـت و فرمـود: «خـدایا! توطئه ای را که علیه من تدارک دیده اند به خودشان، خانواده و فرزندانشان بر گردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بـر الاغی سوار کننـد و در خیابانهـای شـهر در برابـر چشـمان مـردم، بگرداننـد و بـه زنـدان

اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئـه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکند را نیز علیه او شورانیده بودنـد. امـام وقتـی بـدانجا رسـید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده اند.

عده ای از وی حمایت می کننـد و گروهـی همچنـان طرفـدار حـاکم بخـارا و ملاهـای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرسـتادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواسـت آنهـا پاسـخ مثبـت داد و راهـی سـمرقند شـد و در مسیر راه بـه روسـتای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالـب ابـن جبریل رفت و چون بیمـار بـود، چنـد روزی در آنجـا اسـتراحت کـرد. مـردم سـمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بـدانجا بـرود. امـا دیـری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین با تمـام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن ۶۲ سالگی در سال ۲۵۶ هـ ق امیرالمـؤمنین حـدیث، ایـن وارث راسـتین پیـامبر اکـرمﷺ دار فـانی را وداع گفـت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنـده اش، جهانیـان را مـدیون خـود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد (انا لله و انا الیه راجعون)

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت ۱۶ سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشـت، تـألیف نمـود. او

می گوید: هر حدیثی را که می خواستم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم. سپس، استخاره می نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمده القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی نظیر هستند و بهترین شرح های صحیح بخاری به شمار می آیند.

انگیزه های تألیف صحیح بخاری

۱ـ در عصر امام بخاری (رح) کتابهای مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمه الله تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول الله ﷺ باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.

۲ـ روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول الله ﷺ در کتابی مختصر، جمع آوری می شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمه الله را به خود جلب کرد و انگیزه ای شد تا ایشان به جمع آوری احادیث، همت گمارد.

۳ـ خود امام بخاری رحمه الله می گوید: «شبی، رسول الله ﷺ را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول الله ﷺ دور می سازید».

این خواب هم یکی از انگیزه های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجرید الصحیح» تألیف حافظ ابوالعباس زین الـدین احمد بن احمد بن عبداللطیف شرجی زبیدی است. وی در عصر خودش، محـدِّث یمـن بشمار می رفت. او دانشمند و ادیبی بزرگوار بود. به ایشان، شرجی می گویند، زیرا ابتـدا در یکی از شهرهای یمن بنام شرجه زندگی می کرد و سـرانجام در سـال **۸۹۳** هــ ق در شهری بنام زبید، دار فانی را وداع گفت.

معروفترین تألیفات وی عبارتند از: طبقات الخواص – الفوائد والصلات والعوائد – نزهه الأحباب – أهل الصدق والاخلاص – لحظ الألحاظ والتجرید الصریح للجـامع الصـحیح (کتاب حاضر)

قابل یادآوری است کـه برخـی بـه خطـا رفتـه و کتـاب «التجریـد» را تـألیف حسـین بـن مبارک، احمد بن عمر زبیدی، دانسته اند؛ در صورتی که حسین بن مبارک در سال **۶۲۹** هـ ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجرید» در سال **۸۹۳** هـ ق دار فـانی را وداع گفت.

در پایان، خدا را سپاس می گویم که این توفیق را به بنده عنایت نمود تا این اثر گرانمایه را ترجمه نمایم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر مرا یاری نموده اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعـای خیر می باشم.

عبدالقادر ترشابی
۱ربیع الثانی ۱۴۲۳ هـ ق
امارات – شارجه

بسم الله الرحمن الرحيم

١ ـ کتاب وحی

باب (١): چگونگی آغاز وحی بر رسول الله ﷺ

اعمال به نیت ها بستگی دارند

١ ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخطابِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». (بخاری:١)

ترجمه: عمربن خطاب ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «اعمال به نیت ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می شود. پس هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می یابد و با آن زن، ازدواج می کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

٢ ــ عَنْ عَائشَةَ أُمِّ الْمُؤمِنِينَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثْ بْنَ هِشَامٍ ﷺ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثلَ صَلْصَلَة الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائشَة رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا. (بخاری:٢)

ترجمه: از ام المؤمنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ روایت است که حارث ابن هشام از رسول الله ﷺ پرسید و گفت: یا رسول الله! وحی چگونه نازل می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی بصورت زمزمه) نازل می شود و این، سخت ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می کند. گاهی هم فرشتهٔ وحی، بصورت انسان می‌آید و با من سخن می گوید و من گفته هایش را حفظ می کنم». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحی بر آنحضرت ﷺ بودم. و در این هنگام، چون وحی تمام می شد، پیشانی رسول الله ﷺ خیس عرق می شد و از آن، عرق می چکید.

۳ ـ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّثْ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُّدُ اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَة فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثانيَة حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ**﴾» فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلاَّ وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّة، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ،

فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَـــرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّـــهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَني فِيهَا جَذَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُـــكَ. فَقَـــالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَـــةُ أَنْ تُوُفِّيَ وَفَتَرَ الْوَحْيُ. (بخاري:٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها مـی گویـد: نـزول وحـی بـر رسـول الله ﷺ بـه وسـيلۀ خـوا بهـا و روياهای راستين، شروع شد. و آنچه را كه رسول الله ﷺ در عالم رويا می ديـد،ماننـد روشـنی صـبح، تحقق پيدا می كرد. بعدها رسول الله ﷺ به عزلت و گوشه نشينی علاقـه منـد گرديـد و در غـار حـراء گوشه نشين شد. و چندين شبانه روز بدون اينكه به خانه بيايد، در آنجـا عبـادت مـی كـرد و هنگـامی كه توشه اش تمام می شد، به خانه می رفت و توشه بر می داشت. خديجه رضـی الله عنهـا توشۀ او را آماده می كرد. در يكی از روزها كه در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشـته ای نـزد او آمد و خطاب به وی گفـت: بخـوان. رسـول الله ﷺ فرمـود: «مـن خوانـدن نمـی دانـم». رسـول الله ﷺ ميفرمايد: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جايی كه تحمل داشتم، فشـرد و بعـد مـرا رهـا كـرد و گفـت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی دانم». فرشته برای بار دوم مرا در بغل گرفـت و بـه انـدازه ای فشـرد كـه بيش از حد توان من بود. بعد مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمـی دانـم». رسـول الله ﷺ می فرمايد: برای بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرد و رها كرد و گفت: (بخوان بنـام پروردگـارت، او كه انسان را از خون بسـته آفريـد ...) بعـد از آن، رسـول الله ﷺ در حـالی كـه قلـبش مـی لرزيـد نـزد خديجه رضی الله عنها رفت و گفت: «مرابپوشانيد، مرا بپوشانيد». حاضرين رسول الله ﷺ را پوشـانيدند تا اينكه ترس و وحشتش بر طرف شد. سـپس، مـاجرا را بـرای خديجـه بـاز گو نمـود و فرمـود: «مـن نسبت به جان خود، احساس خطر می كنم». خديجه رضی الله عنها گفت: خداوند هرگز تـو را ضـايع و نابود نخواهد كرد، زيرا شما پای بند صله رحم هستی، مسـتمندان را كمـك مـی كنـی، از مهمانـان پذيرايی می نمايی و در راه حق، مشكلات را تحمل می كنی. بعد از آن، خديجـه رضـی الله عنهـا او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مـردی مسـيحی بـود، انجيـل را بـه لغـت عبـری مـی

نوشت. و بزرگسال و نابینا بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده ات (محمد) بشنو که چه می گوید. ورقه خطاب به رسول الله ﷺ گفت: ای برادر زاده! بگو چه دیده ای؟ رسول الله ﷺ آنچه را که دیده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: این همان فرشته ای است که خداوند بر موسی فرو فرستاد. ای کاش! روزی که قومت تو را از شهر بیرون می کنند، من زنده و جوان می بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم بیرون می‌کنند»؟ ورقه گفت: آری. پیامی را که تو آورده ای، هیچ پیامبری نیاورده است مگر اینکه با او دشمنی کرده و او را از شهر اخراج کرده اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را کمک خواهم کرد. متأسفانه پس از مدت کوتاهی، ورقه در گذشت و سلسلهٔ جریان وحی نیز برای مدت معینی متوقف شد.

٤ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْـوَحْيِ فَقَالَ فِيْ حَدِيْثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَـلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فرُعِبتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِيْ، زَمِّلُوْنِيْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ**﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿**وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ**﴾ فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ». (بخاری:٤)

ترجمه: از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ در حالی که دربارهٔ فَترت (زمان انقطاع) وحی سخن می‌گفت، فرمود: «روزی، در مسیر راه، صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته ای است که در غار حرا نزد من آمده بود. او روی کرسی ای که میان زمین و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با دیدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم و گفتم: چادری روی من بیندازید». آنگاه این آیات از طرف پروردگار، نازل شد:

(ای کسی که بر خود چادر پیچیده ایی! برخیز و (مردم را از معصیت خدا)، برحذر دار و بزرگی و کبریایی پروردگارت را بیان کن و لباسهایت را پاکیزه نگاه دار. پلیدی ها و بت ها را رها کن). بعد از این، سلسله وحی ادامه یافت و پی در پی، وحی نازل گشت.

٥ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**﴾ قَـالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْـنُ

عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**﴾ قَالَ: جَمْعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ ﴿**فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ**﴾ قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ﴿**ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ. (بخاری:۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما در مورد آيۀ ﴿**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**﴾ می گويد: رسول الله ﷺ هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می شد. منجمله آنحضرت ﷺ لب‌هايش را تكان می داد. ابن عباس رضی الله عنهما می گويد: من نيز لب هايم را همانطوركه رسول الله ﷺ تكان می داد، تكان می دهم (تا به شما نشان دهم كه رسول الله ﷺ چگونه لب هايش را تكان می داد). آنگاه، خداوند اين آيات را نازل فرمود: (ای محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لبهايت را (برای فراگرفتن آن) تكان مده، زيرا جمع آوری قرآن و حفاظت و ياد دادن آن، بعهدۀ ما است. پس هنگامی كه ما قرآن را خوانديم، (بعد) تو خواندن آنرا پيروی كن.سپس، توضيح و بيان قرآن نيز به عهدۀ ما است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسير اين آيات، می گويد: حفظ قرآن در سينه و ياد آوری آن به عهدۀ ما است. پس شما سكوت كنيد و به آن، گوش فرا دهيد. در پايان، اين به عهده ما است كه توانايی خواندن آنرا به شما عنايت نماييم.

بعد از نزول اين آيات، هرگاه جبرييل وحی می آورد، رسول الله ﷺ نخست گوش فرا می داد و پس از بازگشت جبرييل، آيات را آنگونه كه نازل شده بود، تلاوت می كرد.

٦ ـ وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (بخاری:٦)

ترجمه: همچنين ابن عباس رضی الله عنهما می گويد: رسول الله ﷺ سخاوتمندترين انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود كه در ماه رمضان، جبرئيل نزد ايشان می

آمد. جبرئیل در تمام شب های رمضان، قرآن را با رسول خدا ﷺ تکرار می نمود. و آنحضرت ﷺ در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت میگرفت.

۷ ـــ وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَانُوا تُجَّارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي وَقَرِّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثِرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا. قَالَ: وَلَمْ تُمْكِنِّي كَلِمَةٌ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَة قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَةِ، فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ

قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ يَأْتَسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتُ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمُ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَغْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ، وَسَأَلْتُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاة وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ أَسْلِمْ تَسْلَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ وَ ﴿**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ**﴾ .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ

أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِيلِيَاءَ، وَهِرَقْلَ أسقفًا عَلَى نَصَارَى الشَّأْمِ يُحَدِّثْ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِيلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدِ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ حَزَّاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ، مَلِكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلاَّ الْيَهُودُ، فَلا يُهِمَّنَّكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أُتِيَ هِرَقْلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمُخْتَتِنٌ هُوَ أَمْ لا فَنَظَرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُخْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَخْتَتِنُونَ. فَقَالَ هِرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَة، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ، ثُمَّ اطَّلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ. (بخاري:۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ابو سفیان بن حرب، برای من چنین حکایت کرد: هنگامیکه با کاروانی از تجار قریش، در شام بسر می بردم، هِرقل؛ پادشاه روم؛ سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول الله ﷺ با ابوسفیان و کفار قریش معاهده ای بسته بود). در ایلیا به دربار هرقل رسیدیم در حالیکه همه بزرگان وسرانِ روم نیز آنجا حضور داشتند. هرقل، مترجمِ خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قریش، گفت: کدام یک از شما با کسی که مدعی نبوت است (پیامبر

خدا) از لحاظ خویشاوندی نزدیک‌تر می باشد؟ ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من از بستگان بسیار نزدیک او هستم. هرقل گفت: ابوسفیان را بگویید، تا در کنار من بنشیند و همراهانش را پشت سر او بنشانید. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: می‌خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعای نبوت کرده است، از ابوسفیان اطلاعاتی کسب کنم. اگر او (ابوسفیان) با من دروغ گفت، او را تکذیب کنید. ابوسفیان می‌گوید: اگر از همراهانم نمی ترسیدم که مرا متهم به دروغگوئی نمایند، حتماً علیه آنحضرت ﷺ دروغ می گفتم. نخست، هر قل از نسبش پرسید؟ گفتم: او در میان ما، از نسب با لایی برخوردار است. سپس، پرسید: آیا غیر از او، کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اَشراف و بزرگان از وی پیروی می کنند یا فقراء ومستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا پیروانش روز بروز بیشتر می شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، بخاطر ناپسند شمردن دینش، دوباره منحرف شده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا او پیمان شکنی می کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته ایم و نمی دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می گوید: جز جملهٔ فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبرﷺ بگویم. هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده اید؟ گفتم: آری. پرسید: حاصل و نتیجهٔ جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده ایم. هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟ گفتم: این است که خدا را عبادت کنید، و به وحدانیت و یگانگی او ایمان داشته باشید، و از اعمال و عقاید شرک‌آمیزی که نیاکان شما داشته اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامهٔ نماز، راستگویی، صله رحم و پاکدامنی امر می کند. ابوسفیان می گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاترین نسب، در میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شما قبلاً کسی ادعای نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعای نبوت کرده بود، می توا نستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می کند. پرسیدم: کسی از نیاکان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتی خیر. اگر چنین می بود می توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم که کسی که با مردم دروغ نگفته است، نمی‌تواند دربارهٔ الله، دروغ بگوید. سؤال شد: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران؟ گفتی : از ضعفا هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افز ایش اند

یا کاهش؟ گفتی که روزبروز زیاد می شوند. سؤال شد: کسی که به دین او گراییده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود. یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن کامل شد، دیگر از بین نمی‌رود. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفی بود. آری، هیچ پیامبری عهد شکنی نمی کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می خواند. گفتی: که ما را به پرستش الله، فرا می خواند و از شرک و بت پرستی، باز می دارد و به نماز، راستگویی، درستکاری و پا کدامنی دعوت می دهد. ابوسفیان می گوید: در پایان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می رسد که همین جای پای مرا تصرف کند. همانا من می دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد. اما نمی دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می دانستم که می توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را برای دیدار او ترتیب می دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه ای را که رسول الله ﷺ به وسیلۀ دحیه کلبی به حاکم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

از جانب محمد بنده و پیامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزینند. اما بعد: بدانید که من به اسلام دعوت می کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد خداوند پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستانت برگردن تو خواهد بود. (ای اهل کتاب! بیایید بسوی چیزی که میان من و شما مشترک است. یعنی اینکه: بجز خدای یکتا، کسی را نپرستیم وچیزی با وی شریک نگردانیم. و هیچ یک از ما دیگری را بجای خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگردانی نمودند، بگویید: (ای اهل کتاب!) گواه باشید که ما مسلمانیم).

ابوسفیان می گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد و سخنانش به پایان رسید، شلوغ شد و همهمه ای بپا گردید. و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین ابن ابی کبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده که پادشاه زرد پوستان (روم) نیز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می گوید: مطمئن شدم که رسول الله ﷺ بر هرقل غالب خواهد شد، تا اینکه خداوند مرا مشرف به اسلام کرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ایلیا و رهبر مسیحیان شام؛ که از دوستان هرقل بود، حکایت می کند که: روزی، هرقل به ایلیا آمده بود، صبحدم با چهره ایی آشفته و پریشان از خواب برخاست. برخی از دوستان نزدیکش، به وی گفتند: ما تو را پریشان و ناراحت می بینیم؟ ابن ناطور میگوید: هرقل که در کَهانت، مهارت داشت و علم ستاره‌شناسی را خوب می دانست، در پاسخ آنها گفت: دیشب که به ستاره ها نظر انداختم، به این نتیجه رسیدم که پادشاهی که ختنه می‌کند، ظهور کرده و بازی را از دیگران برده است. و بعد، پرسید: از این امت، چه کسانی ختنه می‌کنند؟ حاضران جواب دادند: بجز یهود، کسی دیگر ختنه نمی کند. و از آنان، هیچ خوف و هراسی نداشته باش. و به تمام شهرهای مملکت خود فرمان صادر کن تا یهودی‌ها را بکشند و از بین ببرند.آنها در همین بحث و گفتگو بودند که شخصی از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. این شخص، دربارۀ رسول الله ﷺ خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسی کنند که او ختنه شده است یا خیر؟ مأموران پس از بررسی لازم، گفتند: بلی، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسید: آیا عربها ختنه می کنند؟ وی پاسخ داد: بلی. با شنیدن این سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه این امت است که ظهور کرده است . و به یکی از دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی دربارۀ نبوت رسول الله ﷺ با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعۀ حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ های وحشی بسوی دروازه ها فرار کردند اما دروازه ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفرآنان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همۀ آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از این کار، آزمایش استواری و پایداری شما دربارۀ مذهب بود. که هم اکنون آن را ملاحظه کردم. ابوسفیان می گوید: با شنیدن این سخن، مردم هرقل را سجده کردند و از او خشنود شدند. این بود پایان داستان هرقل.

٢ ـ كتاب ايمان

باب (١): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است

٨ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ: «بُنِــيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَــامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». (بخاری:٨)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اسلام بـر پـنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن براینکه خداوند، یکـی اسـت و جـز او، معبـود برحقـی وجود ندارد و محمد ﷺ رسول خداست. دوم: اقامهٔ نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حـج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان».

باب (٢): شاخه های ایمان

٩ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِــتُّونَ شُــعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ». (بخاری:٩)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمودنـد: «ایمـان شصـت و انـدی شعبه دارد و حیاء یکی از آن شعبه‌ها است».

باب (٣): مسلمان و مهاجر

١٠ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّــهُ عَنْــهُ». (بخاری:١٠)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر (واقعی) کسی است که از آنچه خدا منع کرده است، هجرت نماید». (یعنی آنها را ترک کند).

باب (٤): بهترین اسلام

۱۱ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الإِسْلامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». (بخاری:۱۱)

ترجمه: ابو موسی ﷺ می گوید: (صحابه) پرسیدند: ای رسول خدا! اسلام چه کسی (نزدخدا) بهتر است؟ فرمود: «اسلام کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

باب (٥): طعام دادن از اسلام است

۱۲ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخاری:۱۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اسلام چه کسی بهتر است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اسلام کسی که به آشنا و بیگانه سلام گوید و طعام دهد».

باب (٦): جزو ایمان است که آنچه برای خود می پسندی، برای برادرت نیز بپسند

۱۳ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». (بخاری:۱۳)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرمﷺ فرمود: «مؤمن کسی است که آنچه برای خود می پسندد، برای برادر (مسلمان) خود نیز بپسندد».

باب (۷): محبت و دوستی با پیامبرﷺ از ایمان است

۱٤ ــــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ». (بخاری:۱٤)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسی از شما نمی تواند مؤمن باشد، تا زمانی که من (پیامبرﷺ) نزد او از پدر و فرزندش محبوب تر نباشم».

۱۵ ــــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخاری:۱۵)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همهٔ مردم، محبوب تر نباشم».

باب (۸): لذت ایمان

۱٦ ــــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ». (بخاری:۱٦).

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می چشد. یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد. دوم اینکه: محبتش با هر کس، بخاطر خوشنودی الله باشد. سوم اینکه: برگشتن بـه سـوی کفر، برایش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد».

باب (۹): دوست داشتن اَنصار، نشانهٔ ایمان است

۱۷ ــــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ». (بخاری:۱۷)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «نشانهٔ ایمان ، دوستی با انصـار و نشانهٔ نفاق، دشمنی با انصار است».

۱۸ ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلا تَسْرِقُوا، وَلا تَزْنُـــوا، وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُوا فِـــي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَّى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِك. (بخاری:۱۸)

ترجمه: از عباده بـن صـامت ﷺ روایـت اسـت کـه رسـول الله ﷺ در جمعـی از یـارانش فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسی دیگر را عبادت نکنید. و در عبادت، کسـی را با او شریک نگردانید. دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان تان را نکشید، به کسـی تهمـت و بهتـان نزنید، و در کارهای خیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هرکس از شما به ایـن وعـده هـا وفـا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر کس، مرتکب عملی از اعمـال فـوق بشـود و در دنیا مجازات گردد، این مجازات، باعث کفارهٔ گناهانش خواهد شد. و اگـر مرتکـب اعمـال بد، در دنیا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان کند، پس او موکول بـه الله اسـت، یعنـی اگر خدا بخواهد او را می بخشد و اگر نخواهد مجازات می کند». عباده ﷺ می گوید: همـهٔ مـا بر امور فوق با رسول الله ﷺ بیعت کردیم.

باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دین است

۱۹ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِـــكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِـــنَ الْفِتَنِ». (بخاری:۱۹)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در آینـدۀ نزدیـک، زمانی فرا می رسد که بهترین مال و دارایی مسلمان، گوسفندانش هستند که وی به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قلۀ کوهها می رود تا دینش را از خطر فتنه ها، محفوظ نگه دارد».

باب (۱۱): عبادت در حد توان

۲۰ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَـرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرَفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَتْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا». (بخارى:۲۰)

ترجمـه: عایشـه رضـی الله عنهـا روایـت مـی کنـد کـه: هرگـاه، رسـول الله ﷺ مردم را دستور می داد، آنها را به انجام کاری دستور می داد کـه تـوان آن را داشـته باشـند. صحابه ﷺ عرض کردند: ای پیامبر خدا! مطمئناً خداونـد گناهـان اول و آخـر شـما را بخشـیده است، پس هرگز ما نمی‌توانیم با شما برابر باشیم. عایشه رضی الله عنها میگوید: رسـول الله ﷺ از شنیدن این سخن، بسیار ناراحت می شد و آثار خشـم بـر چهـرۀ مبـارکش آشـکار مـی گشـت. سپس می فرمود: «من از همۀ شما خدا را بهتر مـی شناسـم و از او بیشـتر مـی ترسـم». (یعنـی در دینداری از من سبقت نگیرید. زیرا دین، اطاعت از دستورات من (رسول الله) است).

باب (۱۲): برتری میان اهل ایمان در اعمال است

۲۱ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدِ اسْوَدُّوا فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَـرِ الْحَيَا أَوِ الْحَيَاةِ» شَكَّ مَالِكٌ «فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً». (بخارى:۲۲)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از اینکه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده می شوند، خداوند می فرماید: کسانی را که به اندازهٔ یک دانهٔ ارزن، ایمان دارند، از دوزخ بیرون بیاورید. آنان از دوزخ بیرون آورده خواهند شد در حالی که سوخته و سیاه گشته‌اند، و بعد در جوی حیات و زندگی انداخته می شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه که دانه ای در خاک رسوبی سیلاب انداخته شود. یعنی سرعت رشد و نمو آن انسانهای سوخته، مانند سرعت جوانه‌ای است که در خاک‌های رسوبی سیل، سبز شده باشد. آیا ندیده اید که آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب می شود».

۲۲ ـــ وَعَنهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّينَ». (بخاری:۲۳)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی‌ها تا سینهٔ آنان بود و پیراهن بر خی دیگر، کوتاه تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود که روی زمین کشیده می شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانهٔ کمال و نقص دین آنان است).

باب (۱۳): حیاء بخشی از ایمان است

۲۳ ـــ عَنِ ابنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعْهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الإِيمَانِ». (بخاری:۲٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله ﷺ از کنار یک مرد انصاری می گذشت که برادرش را در مورد شرم و حیاء نصیحت می کرد (و می گفت که

شرم و حیاات را کمتر کن).آنحضرت ﷺ فرمود: «دربارۀ کم کردن شرم و حیا او را پند مده، زیرا حیاء بخشی از ایمان است».

(منظور از واژۀ حیاء که در حدیث مذکور، بخشی از ایمـان قـرار داده شـده اسـت، همـان عامل کم رویی دربارۀ انجام و ارتکاب گناه می‌باشد). مترجم.

باب (١٤): اگر توبه کردند، نماز خواندند، وزکات دادند، کاری با آنها نداشته باشید

٢٤ ـــ وعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (بخاری:٢٥)

ترجمه: همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایـت اسـت کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمـد ﷺ شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کـنم. ولـی هنگـامی کـه ایـن کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضـی محفـوظ خواهـد مانـد مگـر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

باب (١٥): کسی که می گوید: ایمان یعنی عمل کردن

٢٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخاری:٢٦)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که مـی گویـد: از رسـول الله ﷺ سـؤال شـد: کـدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و رسولش. پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهـاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه کاری؟ فرمود: «حج مقبول».

باب (١٦): هرگاه که اسلام، واقعی نباشد

٢٦ ــ عن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» فَسَكَتُّ قَلِيلاً ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ». (بخاری:٢٧)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ اموالی را میان گروهی از مسلمانان توزیع کرد در حالی که من آنجا نشسته بودم. آنحضرت ﷺ به یکی از حاضرین، که به نظر من، بهترین شخص، در میان آنان بود، چیزی نداد. عرض کردم: ای رسول خدا ! چرا فلانی را محروم کردی؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردی مؤمن است. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن است یا مسلمان»؟ اندکی سکوت نمودم. سپس بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم وگفتم: یا رسول الله! چرا فلانی را محروم کردی؟ من او را مؤمن می دانم. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن یا مسلمان»؟ باز هم اندکی سکوت نمودم. سپس، بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و رسول خدا ﷺ همان سخنش را تکرار نمود. آنگاه، فرمود: «ای سعد! من به کسانی مال عطا می نمایم که می ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنکه می دانم کسانی بهتر و محبوب‌تر از آنان، وجود دارند».

(حدیث مذکور دو مطلب بسیار مهم به ما می آموزد: یکی اینکه هیچ عمل رسول الله ﷺ خالی از حکمت و مصلحت نبود هر چند که ما نتوانیم به راز آن پی ببریم. دوم اینکه ایمان، یک

چیز قلبی و پنهانی است. دربارۀ اینکه فلانی، مسلمان است می توان قضاوت نمود. اما دربارۀ اینکه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسیارمشکل است[1].

باب (١٧): ناسپاسی از شوهران، و اینکه ناسپاسی، درجاتی دارد

٢٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ». قِيلَ: أَيَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخاری:٢٩)

ترجمه: از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، دیدم که بیشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زیرا ناسپاسی می کنند». سؤال شد: آیا از خدا ناسپاسی می کنند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر. از شوهرانشان ناسپاسی میکنند». (یعنی خدمت و محبت شوهران خود را نادیده می گیرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت کنی، ولی یک بار از شما، چیزی (خلاف میلش) مشاهده کند، می گوید: من هرگز از تو خیری ندیده ام».

باب (١٨):گناهان، از امور جاهلیت اند و بجز شرک، هیچ گناهی، کفر نیست

٢٨ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلاً فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ».(بخاری: ٣٠)

---

(١) مترجم.

ترجمه: ابوذر غفاری ﷺ می گوید: روزی با غلامم درگیر شدم و او را (بخاطر اینکه مادرش کنیزی بود)، تحقیر نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوذر! این غلام را بخاطر مادرش تحقیر نمودی؟! معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در شما وجود دارد. غلامان و زیردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. هر کسی که غلام یا خدمتگذاری دارد، باید از همان غذا و لباسی که خودش استفاده می کند به او نیز بدهد و علاوه بر این، به آنان دستور ندهید کاری را که از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنین دستوری صادر کردید، با آنان همکاری کنید».

باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید

۲۹ ـــ عن أَبِيْ بَكْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». (بخاری:۳۱)

ترجمه: ابو بکره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می پروراند».

باب (۲۰): مراتب ظلم وستم

۳۰ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**﴾، قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**﴾. (بخاری:۳۲)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: هنگامی که آیهٔ: ﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**﴾ یعنی کسانی که ایمان آوردند و ایمان شان را با ستم، آلوده نکردند، نازل شد، یاران رسول الله ﷺ (پریشان شده،) گفتند: چه کسی از ما ظلم نکرده است؟ آنگاه خداوند این آیه: ﴿**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**﴾ را نازل فرمود. یعنی(همانا شرک، ظلم بزرگی است).

باب (٢١): نشانه‌های منافق

٣١ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». (بخاری:٣٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «نشانهٔ منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند».

٣٢ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». (بخاری: ٣٤)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: ١ـ هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. ٢ـ هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. ٣ـ اگر عهد وپیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. ٤ ـ هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید».

باب (۲۲): شب بیداری در شب قدر از ایمان است

۳۳ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَـــدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:۳۵)

ترجمه: از ابو هريره ﷺ روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «هر كس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (يعنى آن شب را در عبادت و بندگى بسر برد)، همۀ گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۳): جهاد از ایمان است

۳٤ ـــ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَـــبِيلِهِ لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ إِيمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَـــةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». (بخاری:۳٦)

ترجمه: همچنين از ابوهريره ﷺ روايت است كه نبى اكرم ﷺ فرمود: «هر كس كه براى خشنودى خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگيزه اش ايمان به خدا و تصديق پيامبرانش باشد، خداوند وعده فرموده است كه او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنيمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهيد شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر اين، رسول اكرم ﷺ فرمود:« اگر براى امتم مشكل نمى شد، هيچگاه از رفتن به جهاد باز نمى ايستادم زيرا من دوست دارم كه بارها در راه خدا شهيد شده و دوباره زنده شوم».

باب (٢٤): عبادت در ماه مبارک رمضان

۳٥ ـــ وَعَنْهُ ﷺ أَيْضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَـــامَ رَمَضَـــانَ إِيمَانًـــا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:۳۷)

ترجمه: همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «هـر کـس، مـاه مبارک رمضان را بقصد حصول ثواب، در عبـادت بگذرانـد، تمـام گناهـان گذشـته اش، مـورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۵): روزۀ رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

٣٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ٣٨)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش، روزه بگیرد، گناهان گذشته اش، آمرزیده می شوند».

باب (٢٦): دین، آسان است

٣٧ ــ وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ» (بخاری:٣٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «دیـن، آسـان اسـت. و اگـر کسی آنرا برخود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانـه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید».

باب(٢٧): نماز از ایمان است

٣٨ ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ- أَوْ قَالَ: أَخْوَالِهِ- مِنَ الأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ صَلَّى قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلاةٍ صَلاهَا صَلاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى

مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ مَكَّةَ، فَدَارُوْا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ. (بخاری: ٤٠)

ترجمه: براء بن عازب ؓ می گوید: اولین باری که نبی اکرم ﷺ (در سفر هجرت) به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) اجلال نزول فرمود. و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده الی هفده ماه، بسوی بیت المقدس نماز می خواند. و در عین حال، دوست داشت که بطرف کعبه نماز بخواند. (دیری نگذشت که این آرزو، برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت). نخستین نمازی که آنحضرت ﷺ (بسوی کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز خواندند. سپس، یکی از کسانی که با رسول خدا ﷺ نماز خوانده بود، از مسجد بیرون رفت. و از کنار مسجدی گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بیت‌المقدس) نماز می خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه می گیرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله ﷺ بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، رو به سوی کعبه نمودند. زمانی که رسول اکرم ﷺ به طرف بیت المقدس نماز می خواند، تمام اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگامی که قبله از بیت المقدس به بیت الله تغییر یافت، این امر را نپسندیدند.

باب (٢٨): اسلام واقعی

٣٩ ـ عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ؓ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلامُهُ يُكَفِّرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا، إِلا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا». (بخاری: ٤١)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ میگوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، بنده ای مشرّف به اسلام شود و مسلمان خوبی گردد، خداوند گناهان گذشته اش را می بخشد و بعد، نوبت به پاداش می رسد. یعنی در ازای هر نیکی، ده الی هفت صد برابر، پاداش دریافت می کند. ولی برای کیفر عمل بد، تنها به اندازهٔ همان یک عمل، مؤاخذه می شود. مگر اینکه خداوند از آن درگذرد». (آنرا ببخشد و مرتکب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (٢٩): بهترین عبادات نزد خداوند، با دوام ترین آنهاست

٤٠ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: فُلاَنَةُ تَذْكُرُ مِنْ صَلاتِهَا، قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا، وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَادَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ». (بخاری:٤٣)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ به خانهٔ من آمد در حالی که زنی نزد من نشسته بود. رسول اکرمﷺ فرمود: « این زن کیست»؟ گفتم: فلانی است، و کثرت عبادات ایشان را برای رسول الله ﷺ بازگو کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را که توانایی دارید، انجام دهید. زیرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمی شود، مگر اینکه شما از انجام طاعت و بندگی خسته شوید. و بهترین عمل نزد خدا، آن است که صاحبش بر انجام آن، مداومت کند».

باب (٣٠): کم و زیاد شدن ایمان

٤١ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَـهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّـهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِـهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری:٤٤)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که لا اله الا الله بگوید و به اندازۀ یک دانۀ جو ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازۀ یک دانۀ گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازۀ یک دانۀ ذرت ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود».

۴۲ ـــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَءُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا**﴾ قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ. (بخاری:۴۵)

ترجمه: از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می گرفتیم. امیر المؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت:﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا**﴾ یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب ﷺ فرمود: ما آن روز را می شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم ﷺ نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت ﷺ در عرفات، ایستاده بود.

باب (۳۱): زکات از اسلام است

۴۳ ـــ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرَ الرَّأْسِ يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ».

فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الزَّكَاةَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ». (بخاری:٤٦)

ترجمه: از طلحه بن عبیدالله ﷺ روایت است که: شخصی از اهالی نجد با موهایی آشفته بسوی رسول الله ﷺ آمد. زمزمۀ صدای او شنیده می شد ولی قابل فهم نبود تا اینکه نزدیک آمد. آنگاه متوجه شدیم که در بارۀ اسلام می پرسد. رسول الله ﷺ فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالی فرض نموده است». آن شخص، پرسید: آیا غیر از این پنج نماز، نماز دیگری بر من فرض است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر، البته می توانی علاو ه برین پنج نماز، نماز نفل بخوانی». و بعد رسول الله ﷺ فرمود: «روزۀ رمضان نیز فرض است». آن شخص پرسید: آیا علاوه بر روزۀ رمضان، روزۀ دیگری بر من فرض است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، مگر اینکه روزۀ نفل بگیری». راوی می گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ فرض بودن زکات را برای او بر شمرد. وآن شخص پرسید: آیا غیر از زکات، صدقۀ دیگری نیز فرض است؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «خیر، مگر اینکه صدقۀ نفلی بدهی». راوی می گوید: آن شخص با شنیدن این فرایض و واجبات، در حالی که بر می گشت، چنین می گفت: به خدا سوگند، نه بر اینها (واجبات) چیزی می افزایم ونه از آنها، چیزی کم می کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست می گوید، رستگار می شود».

باب (۳۲): تشییع جنازه از ایمان است

٤٤ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّه يَرْجِعُ مِنَ الأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ». (بخاری:٤٧)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، بحکم ایمان و به نیت اجر، در تشییع جنازۀ برادر مسلمانش، شرکت کند تا اینکه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قیراط اجر، برمی گردد. و هر قیراط، باندازۀ کوه احد است. و هر کس بعد از نماز بر میت، بر گردد، (یعنی تا دفن میت، صبر نکند) با یک قیراط اجر، برمی گردد».

باب (٣٣): ترس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند

٤٥ ـ عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسَعُوْدٍ ﷺ :أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». (بخاری:٤٨)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فحش وناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر می باشد».

٤٦ ـ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يُخْبِرُ بلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالتِّسْعِ وَالْخَمْسِ». (بخاری:٤٩)

ترجمه: از عباده بن صامت ﷺ روایت است که: روزی، رسول الله ﷺ تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. دراین اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه بایکدیگر بودند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوای این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجوکنید». (البته اینجا منظور در دهۀ پایانی رمضان است) مترجم.

باب (٣٤): پرسش جبریل از پیامبر ﷺ دربارۀ ایمان، اسلام واحسان..

٤٧ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَارزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الإِيمَانُ؟ قَالَ: «الإِيمَانُ أَنْ تُؤمِنَ باللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلقَائِهِ وَرُسُلِهِ،

وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الإِسْلامُ؟ قَالَ: «الإِسْلامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ». ثُمَّ تَلا النَّبِيُّ ﷺ : ﴿**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ**﴾ الآيَةَ، ثُمَّ أَدْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ». فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا. فَقَالَ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ». (بخاری: ٥٠)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که: روزی، رسول اکرم ﷺ در جمع اصحاب و یاران نشسته بود. شخصی سرزده وارد مجلس شد و از رسول الله ﷺ پرسید: ایمان یعنی چه؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانیت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانیت معاد و به دیدار با الله در روز قیامت، و به حقانیت پیامبران». آن شخص، پرسید: اسلام یعنی چه؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «یعنی این که تنها خداوند عالم را پرستش کنی، شرک نورزی، نماز بخوانی، زکات اموالت را بپردازی و رمضان را روزه بگیری». آن شخص، پرسید: احسان یعنی چه؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر (ایمان و استحضار تو چنان قوی نیست) که تو او را ببینی، با این تصور عبادت کن، که او تو را می بیند». آن شخص، سؤال کرد: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم البته علامات قیامت را برای شما خواهم گفت که بدین قرارند: ۱ــ اینکه کنیز بی بی (خاتون) خود را بدنیا بیاورد (زمانی که دختران، مادران خود را امر و نهی کنند). اینکه چوپان ها و ساربانان شتران سیاه، در ساختن منازل بسیار مجلل از یکدیگر سبقت بگیرند». و فرمود: «اینکه تاریخ وقوع قیامت چه وقت است، از آن پنج چیزی است که غیر از الله، کسی دیگر آنرا نمی داند». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ**﴾ (بدرستیکه خداوند عز وجل دانا به روز قیامت است). وقتی آن شخص، برخاست و رفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «او را صدا کنید تا برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشانی از وی ندیدند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ فرمود: «او جبرئیل بود و بخاطر این آمده بود که به مردم، احکام دین را بیاموزد».

باب (٣٥):فضیلت پرهیز از شبهات

٤٨ ــ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَاعٍ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلا وَهِيَ الْقَلْبُ».

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را را نمی دانند. هرکس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است. و کسی که خود را با آنها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)، مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دام های خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند در روی زمین، محرمات او هستند.

بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است».

باب (٣٦): پرداختن خُمس غنیمت، از ایمان است

٤٩ ــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنهُمَا قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ أَوْ مَنِ الْوَفْدُ»؟ قَالُوا: رَبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَزَايَا وَلا نَدَامَى» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ. فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟» قَالُوا:

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ»، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُزَفَّتِ، وَرُبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ» وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ». (بخاری:٥٣)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که وفد قبیلۀ عبدقیس نزد رسول الله ﷺ آمد، رسول اکرم ﷺ پرسید: «شما از چه قوم و طایفه ای هستید»؟ گفتند: از طائفۀ ربیعه. رسول الله ﷺ فرمود: «بسیار خوش آمدید، امیدوارم از آمدنتان ناراحت و پشیمان نشوید». عرض کردند: ای پیامبر خدا! چون کفار طایفۀ مُضَر در مسیر ما قرار دارند، ما جز در ماههای حرام، نمی توانیم خدمت شما برسیم. بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آنها را به دیگران ابلاغ نماییم و موجب رستگاری ما نیز بشوند. سپس در مورد نوشیدنیهای حلال و حرام از رسول الله ﷺ سؤال کردند. در مورد سؤال اول، رسول الله ﷺ آنها را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر فرمود. آنان را به ایمان آوردن به خدای یگانه دعوت نمود و فرمود: «آیا می دانید که ایمان آوردن به خدای یگانه یعنی چه»؟ حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان به الله عبارت است از:گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات، و روزه گرفتن ماه مبارك رمضان و پرداخت خمس غنیمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفادۀ چهار چیز (ظرف) نهی کرد که عبارتند از: « خم، ظرف کدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قیر اندود». (در آن زمان، این ظرفها مخصوص تهیه کردن شراب بودند). در پایان، آنحضرت ﷺ فرمود:«آنچه گفتم بخاطر بسپارید و به اطلاع دیگران برسانید».

باب (۳۷):پاداش اعمال به نیت ها بستگی دارد

٥٠ ـــ عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّما الأَعْمَالُ بالنِّيَّاتِ»، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ أَوَّلِ الْكِتَابِ وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاری: ٥٤)

ترجمه: از عمرﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « پاداش اعمال، به نیت ها بستگی دارد». این حدیث، در آغاز کتاب، ذکر گردید. البته در این حدیث، بعد از جملهٔ «با هر کس، مطابق نیتش رفتار می شود»، این عبارت افزوده شده است که: «پس هر کس، درپی خوشنودی الله و رسولش باشد، خوشنودی الله و رسول، نصیب او خواهد شد».

٥١ ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ». (بخاری:٥٥)

ترجمه: از ابو مسعود ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخصی به نیت ثواب بر اهل و عیال خود انفاق کند، نفقهٔ او صدقه محسوب می شود».

باب (٣٨): پیامبر ﷺ فرمود: دین، خیر خواهی است

٥٢ ــ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . (بخاری:٥٧)

ترجمه: جریر بن عبدالله ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ بر اقامهٔ نماز، پرداخت زکات و خیر خواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم.

٥٣ ــ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ: أُبَايِعُكَ عَلَى الإِسْلامِ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا. (بخاری:٥٨)

ترجمه: جریر بن عبد الله ﷺ می گوید: خدمت نبی اکرم ﷺ شرفیاب شده، عرض کردم: ای پیامبر گرامی! می خواهم با دست مبارک شما، بر اسلام، بیعت کنم. رسول الله ﷺ در کار بیعت بر اسلام، خیر خواهی و نصیحت مسلمانان را نیز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرایط، بیعت نمودم.

۳ ـ کتاب علم

باب (۱): فضیلت علم و دانش

٥٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِﷺ يُحَدِّثُ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ، قَالَ: «أَيْنَ أُرَاهُ- السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ»؟ قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». (بخاری:٥٩)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که: روزی، نبی اکرم ﷺ در جلسه ای، مردم را وعظ و ارشاد می کرد که یک مرد بادیه نشین، وارد مجلس شد و دربارۀ قیامت، سؤال کرد و گفت: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله ﷺ (بدون اینکه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضی‌ها فکر کردند که رسول اکرم ﷺ سؤال را شنید اما چون از این سؤال، خوشش نیامد، جوابی نداد. بعضی‌ها گفتند: رسول الله ﷺ سؤال را نشنیده است. رسول اکرم ﷺ بعد از اینکه به سخنش خاتمه داد، پرسید: «سائل کجا است»؟ سائل عرض کرد: یا رسول الله! من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». وی پرسید: امانت چگونه ضایع می شود؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه کارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قیامت باشید».

باب (۲): آموختن با صدای بلند

٥٥ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ ﷺ فِي

سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا فَأَدْرَكَنَا وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الصَّلاةُ وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا. (بخاری: ٦٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در یکی از مسافرت ها، رسول اکرم ﷺ از ما عقب ماند و وقتی که به ما رسید، نماز تأخیر شده بود. به دلیل تأخیر نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر می‌کردیم. رسول الله ﷺ با صدای بلند، دو یا سه بار فرمود: «قوزک ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند». (یعنی اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به نحوی که قوزک پاها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسیار سخت است).

باب (٣): امتحان پیروان به وسیلۀ رهبر و پیشوا

٥٦ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ : «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ»؟ فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ». (بخاری: ٦١)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «درختی در میان درخت‌ها وجود دارد که هیچگاه برگهایش نمی‌ریزند و مؤمن نیز مانند آن درخت است. بگوئید آن درخت، کدام است»؟ حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بنظرم رسید که آن، باید درخت خرما باشد اما بخاطر کثرت شرم و حیا نتوانستم چیزی اظهار کنم، تا آنکه حاضران عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ آن درخت را به ما معرفی کن. رسول الله ﷺ فرمود: «آن درخت، درخت خرما است».

باب (٤): خواندن حدیث بر عالم و محدث

٥٧ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَّكِئٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الأَبْيَضُ الْمُتَّكِئُ،

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ أَجَبْتُكَ» فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ فَمُشَدِّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلا تَجِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ، فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ آللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتَ بِهِ، وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ. (بخاری:٦٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: روزی، خدمت رسول اکرم ﷺ در مسجد نشسته بودیم. شتر سواری از راه رسید و شترش را در مسجد، خوابانید و پاهایش را بست و از حاضرین پرسید: کدام یک از شما محمد است؟ رسول الله ﷺ در جمع صحابه رضی الله عنهم تکیه زده و نشسته بود. حاضرین گفتند: او که تکیه زده است، محمد ﷺ است. آن شخص تازه وارد، گفت: ای فرزند عبدالمطلب! رسول الله ﷺ فرمود: « بگو چه می‌خواهی»؟ گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگیری بخرج می دهم ولی شما به دل نگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «هر چه دلت می‌خواهد، سؤال کن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار کسانی که قبل از تو بوده‌اند، سوگند می‌دهم، آیا خداوند تو را برای هدایت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خداوند به تو امر فرموده که ما، روزانه پنج بار نماز بخوانیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خدا به تو دستور داده که ما ماه رمضان را روزه بگیریم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری، به خدا سوگند». باز پرسید: تو را به خدا سوگند، آیا الله دستور داده است که از اغنیای ما زکات بگیری و آن را بین فُقرای ما تقسیم کنی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری». آن شخص گفت: به تمام احکامی که شما آورده‌ای، ایمان آوردم. قبیله ام مرا فرستاده است. نام من، ضمام بن ثعلبه است و از قبیلۀ بنی سعد بن بکر هستم.

۵۸ــ عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلاً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ، قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ. (بخاری:٦٤)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نامه‌اش را توسط شخصی به امیر بحرین فرستاد تا وی آن را به کسری (شاه ایران) برساند. وقتی کسری نامه را خواند، آن را پاره کرد. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ آنها را نفرین کرد و دعا کرد تا مملکت آنها تکه پاره شود.

۵۹ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ لا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ. (بخاری:٦٥)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ نامه‌ای نوشت یا میخواست نامه ای بنویسد. به حضرتش اطلاع دادند که آنها (اهل فارس) نامهٔ بدون مهر را نمی‌خوانند. پس آنحضرت ﷺ برای خود انگشتری از نقره ساخت که جملهٔ (محمد رسول الله) بر روی آن حک شده بود. انس می‌گوید: گویا هم اکنون سفیدی و درخشندگی آن انگشتر را در دست (مبارک) رسول خدا ﷺ مشاهده می نمایم.

٦٠ ــ عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ ﷺ :أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَآوَاهُ اللَّهُ وَأَمَّا الآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (بخاری:٦٦)

ترجمه: از ابو واقد لیثی ﷺ روایت است که: روزی، رسول الله ﷺ با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت. راوی می گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. رسول الله ﷺ پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می خواهید شما را در مورد این سه نفر، آگاه سازم؟ یکی از آنان، بخاطر رضای خدا آمده بود. خداوند او را جای داد. دومی شرم کرد، خداوند را نیز از از آن بنده، شرم آمد (او را بخشید). سومی رو گردانی کرد، خداوند نیز از او اعراض نمود».

باب (۵): پیامبر ﷺ می فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلِّغ، فهمیده تر باشد

٦١ ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قال: قَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعِيرِهِ وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ ــ أَوْ: بِزِمَامِهِ ــ قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سِوَى اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: «بَلَى». قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ». (بخاری:٦٧)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ سوار شتر بود و شخصی مهار آن را در دست داشت. رسول الله ﷺ خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزی است»؟ راوی می گوید: همهٔ ما سکوت نموده، تصور کردیم که رسول الله ﷺ، نام دیگری سوای این نام، برایش در نظر دارد. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا امروز، روز قربانی نیست»؟ گفتیم: آری. بعد فرمود: «این کدام ماه است»؟ همه سکوت کردیم و تصور نمودیم ممکن است رسول الله ﷺ اسم دیگری برای این ماه، تعیین کند. بعد فرمود: «آیا این ماه، ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: آری. بعد رسول الله ﷺ فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم

هستند و کسی حق ندارد که به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پایمال کند. هر یک از شما حاضرین، این احکام را به کسانی که حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غایب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دریابد».

باب (٦): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد

٦٢ ـــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا. (بخاری:٦٨)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یکبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی ودلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می ورزید.

٦٣ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَ لا تُنَفِّرُوا». (بخاری:٦٩)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در امور دین، آسان بگیرید و سخت گیر نباشید. مژده دهید و بیزار نکنید».

باب (٧): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می‌گرداند

٦٤ ـــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ». (بخاری: ٧١)

ترجمه: معاویه ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: « هر کس که خداوند در حق او ارادۀ خیر نماید، به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. من (رسول الله) تقسیم کننده (علوم و معارف شریعت) هستم. اما عطا کنندۀ اصلی، خداوند است. و این امت همچنان بر دین

خدا استوار خواهد ماند ومخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد».

باب (٨): درک وفهم علم

٦٥ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ فَسَكَتُّ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». (بخاری:٧٢)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که جماری (پیه درخت خرما) آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «در میان درختان، درختی شبیه مسلمان است». من خواستم بگویم درخت خرماست. اما چون دیدم کوچکترین آنها هستم سکوت نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «درخت خرما است».

باب (٩): غبطه خوردن در علم وحکمت

٦٦ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». (بخاری:٧٣)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « غبطه جایز نیست مگر در دو مورد. یکی، شخصی که خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه خدا خرج کند. دوم، کسی که خداوند به او علم و معارف شرعی عنایت فرموده و او از علم خود، دیگران را بهره‌مند می سازد و با عدالت، قضاوت می کند».

باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن

٦٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِﷺ وَقَـــالَ: «اللَّهُـمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ». (بخاری:٧٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول اللهﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمـود: «پروردگارا! به وی فهم و درک قرآن، عنایت فرما».

باب (۱۱): کودک چه وقت می تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟

٦٨ ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَـالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِـــذٍ قَـــدْ نَاهَزْتُ الإِحْتِلامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَـــيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ. (بخاری:٧٦)

ترجمه: از عبدالله بـن عبـاس رضـی الله عنهمـا مـی‌گویـد: روزی، در دوران نوجـوانی، سوار بر ماده الاغی بودم و بسوی سرزمین «منا» می رفتم. رسـول الله ﷺ در «منـا» بـدون اینکـه ستره‌ای گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را برای چرا رها کرده، از جلوی بعضی از نماز گزاران عبور کردم و خود را به صف نماز رساندم. کسی مرا بر این کار، سرزنش نکرد.

٦٩ ـــ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ﷺ قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ. (بخاری:٧٧)

ترجمه: محمود بن ربیع ﷺ می‌گوید: بخوبی یاد دارم زمـانی کـه مـن پـنج سـاله بـودم، رسول الله ﷺ اندکی آب از دلوی برداشت و پس از مضمضه، آب‌ها را برچهرهٔ من پاشید.

باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می آموزد و به دیگران می آموزاند

۷۰ــ عَنْ أَبِي مُوسَىﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِـــنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لا تُمْسِكُ مَاءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّـــذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». (بخاری:۷۹)

ترجمه: از ابو موسی اشعری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال علم و دانشی که خداوند مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می‌بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب می کند. سپس در آن زمین، گیاه و دانه مـی‌رویـد. و زمینـی کـه سـخت اسـت، آب را بـر روی خـود نگـاه مـی‌دارد. و خداونـد، بوسـیلۀ آن آب بـه بندگانش نفع می‌رساند و بندگان الله از آن آب می‌نوشند و به دیگران نیز می‌نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می کنند. و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگـه میـدارد و نه گیاهی می رویاند. این زمین، مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نکـرده و اهمیتـی نداده است. و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده‌ام، قبول نکرده است».

باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی

۷۱ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ وَيَظْهَرَ الزِّنَا». (بخاری: ۸۰)

ترجمه: از انس بن مالك ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «از جملـه نشـانه‌هـای قیامت این است که جهل و نادانی فراگیر خواهد شد و علم و دانش از بین خواهد رفت. و زنا و شراب خواری آشکار و علنی انجام خواهد گرفت».

٧٢ ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: لأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». (بخاری: ۸۱)

ترجمه: همچنین از انس ﷺ روایت است که فرمود: حدیثی را برای شما بیان می‌کنم که کسی دیگر برای شما بیان نخواهد کرد: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارت اند از این که علم کم می‌شود، جهل و نادانی غلبه پیدا می کند، زنا رواج می یابد و تعداد زنان، زیاد و تعداد مردان، کم می‌شود تا جایی که یک مرد، سرپرستی پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت».

باب (١٤): فضیلت علم

٧٣ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». (بخاری: ۸۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جائی که سیری از ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیماندهٔ آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

باب (١٥): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی

٧٤ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ

فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «اذْبَحْ وَلا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلا أُخِّرَ إِلا قَالَ: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». (بخاری:۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مراسم حجة الوداع در «منا» برای پاسخ به سؤالات مردم، توقف کرده بود. شخصی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من به دلیل فراموشی و عدم آگاهی، قبل از اینکه ذبح کنم مو های سرم را تراشیده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد». بعد شخص دیگری آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بدلیل غفلت و ناآگاهی، قبل از اینکه رَمی جمره کنم، ذبح کرده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد». راوی (ابن عمرو) می‌گوید: آن روز، هر کس هر حکمی را پس و پیش نموده بود و از رسول الله ﷺ در بارۀ آن سؤال می کرد، رسول الله ﷺ در جواب می فرمود: «انجام بده و اشکالی ندارد».

باب (۱٦): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست

۷۵ ـــ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَّفَهَا كَأَنَّه يُرِيدُ الْقَتْلَ. (بخاری:۸۵)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی خواهد رسید که علم از میان خواهد رفت، و جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: ای رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ رسول الله ﷺ دست مبارك خود را بگونه ای حرکت داد که به قتل وکشتار، دلالت می کرد.

۷٦ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ

أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلاَّ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ. يُقَالُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ- لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلاثًا. فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ. (بخاری:۸۶)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: (هنگامی که مردم را مضطرب و پریشان دیدم) نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و او را در حال نماز دیدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ایشان به سوی آسمان اشاره کرد. سپس بقیه مردم را دیدم که نماز می خواندند. عایشه گفت: «سبحانه الله». من پرسیدم: آیا اتفاقی افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلی. من برخاستم، نزدیک بود بیهوش شوم، مقداری آب برسر و صورت خود ریختم. (سپس مشاهده کردم که) پیامبر ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند عز وجل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اکنون نشان دادند، حتی بهشت و دوزخ را. و به من وحی شد که: شما در قبرهایتان مانند فتنهٔ مسیح دجال، مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرید. و از شما می پرسند که در مورد این مرد (پیامبر ﷺ) چه می دانی؟ فرد مؤمن و کسی که اعتقادش راسخ است، می گوید: او محمد، فرستادهٔ خداست که برای ما هدایت و روشنی به ارمغان آورده است و سه بار این جمله را تکرار می کند. بعد به او می گویند: آسوده بخواب. می دانستیم که شما به او ایمان و اعتقاد داری. ولی منافق و کسی که ایمانش، متزلزل بوده، می گوید: نمی دانم، شنیدم که مردم چیزهایی می گفتند، من نیز همان را تکرار می کردم».

باب (۱۷): سفر برای دانستن یک مسئله و تعلیم آن به اهل خود

۷۷ ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكِ

أَرْضَعْتِنِي وَلا أَخْبَرْتِنِي فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ. (بخاری:٨٨)

ترجمه: عقبه بن حارث می‌گوید: با دختر ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بودم. زنی آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شیر داده ام (یعنی آنها برادر و خواهر رضاعی هستند). گفتم: من نمی‌دانستم و تو هم به ما نگفته بودی. سپس، سوار بر شتر شدم و در مدینه نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «چگونه می خواهی با او زندگی کنی در حالی که چنین سخنی به میان آمده است»؟ راوی می‌گوید: عقبه از او جدا شد و آن زن، با کسی دیگر، ازدواج کرد.

باب (١٨): تناوب در فراگیری علم

٧٨ ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ ابْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَنْزِلُ يَوْمًا، وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ، فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: أَطَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: لا أَدْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ. (بخاری:٨٩)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: من و یکی از همسایگان انصاری ام در محلهٔ بنی‌امیه در اطراف مدینه سکونت داشتیم و به نوبت، در محضر رسول الله ﷺ حاضر می‌شدیم. روزی که نوبت من بود، اخبار وحی و وقایع آنروز را به اطلاع ایشان می رساندم و روزی که نوبت او بود، اخبار وحی و دیگر وقایع را به اطلاع من می رسانید. در یکی از روزها که دوست انصاری من از محضر رسول اکرم ﷺ برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اینجاست؟ من سراسیمه بیرون آمدم. او با دیدن من گفت: امروز اتفاق بسیار مهمی

افتاده است (رسول اکرم ﷺ همسران خود را طلاق داده است). عمر می گوید: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و دیدم که گریه می کند. پرسیدم : آیا رسول خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدم و بی درنگ، همانطور که ایستاده بودم، پرسیدم : همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود: خیر. (من از خوشحالی) فریاد زدم : الله اکبر.

باب (١٩) : اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهدۀ چیز ناخوشایند

٧٩ ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بنَا فُلانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبيَّ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُنَفِّرُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». (بخاری: ٩٠)

ترجمه: از ابو مسعود انصاری ﷺ روایت است که: شخصی گفت: ای رسول خدا! چون فلان (امام) نمازش را بسیار طولانی می‌کند، ممکن است نماز جماعت را ترک کنم. ابومسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در خطابۀ آنروز چنان خشمگین دیدم که قبلاً او را به آن حال ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شما، مردم را از دین متنفر می‌کنید. آگاه باشید، هر کس که امامت نماز را به عهده دارد، آنرا کوتاه بگیرد و طولانی نکند. زیرا در میان نماز گزاران، افراد بیمار، ضعیف و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

٨٠ ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا» أَوْ قَالَ: «وِعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ». قَالَ: فَضَالَّةُ الإِبلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، أَوْ قَالَ: احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرْعَى الشَّجَرَ، فَذَرْهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَضَالَّةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». (بخاری: ٩١)

ترجمه: زید بن خالد ﷺ روایت می کند که: مردی از رسول الله ﷺ دربارۀ چیز گم شده ای که پیدا شده است سؤال نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «برخی از مشخصات آن (مانند نوع ظرف یا چیزی که دور آن بسته شده است) را تا یک سال، برای مردم اعلام کن. اگر صاحبش پیدا نشد، از آن استفاده کن. و اگر صاحبش پیدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسید: اگر شتر گم شده ای پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ (از شنیدن آن) به اندازه ای خشمگین شد که رخسار مبارکش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه کار داری؟ (یعنی شتر گم نمی‌شود) زیرا شتر با ذخیره آب و مقاومتی که دارد، هرگاه گرسنه شود، پای درختی می رود و تغذیه می کند و هرگاه تشنه شود، آب پیدا می کند تا زمانیکه صاحبش پیدا شود». سائل پرسید: اگر گوسفندی پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن گوسفند یا از آنِ تو و یا از آنِ برادرت خواهد بود. و اگر نگهداری نکنی، از آنِ گرگ خواهد شد».

٨١ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أُكْثِرَ عَلَيْهِ غَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (بخاری:٩٢)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ میگوید: از نبی اکرم ﷺ دربارۀ چیزهایی که خوشش نمی آمد، سؤال کردند. وقتی که آن پرسشها افزایش پیدا کرد، آنحضرت ﷺ خشمگین شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه می خواهید بپرسید». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». دیگری برخاست و گفت: ای رسول الله! پدر من کیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شدۀ شیبه است». عمر ﷺ که متوجه خشم وناراحتی آنحضرت ﷺ شد، گفت: ای رسول خدا! ما به خداوند عز وجل پناه می بریم. (زیرا باعث ناراحتی شما شدیم).

باب (٢٠): کسی که یک سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می کند

٨٢ ــ عَنْ أَنَسٍ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ. (بخاری: ٩٤)

ترجمه: انس ﭬ روایت میکند که پیامبر ﷺ وقتی که سلام می کرد، سه بار آنرا تکرار می نمود. و هرگاه، سخنی می گفت، آنرا سه بار تکرار میکرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند.

باب (٢١): تعلیم زن و فرزندان و زیردستان

٨٣ ــ عَنْ أَبِي موسى ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ ﷺ: «ثَلاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخاری: ٩٧)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﭬ میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سه شخص اند که نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل کتابی که به پیامبرش و به محمد ﷺ ایمان بیاورد. دوم: غلامی که حق خدا و صاحبش را ادا کند. سوم: مردی که کنیزش را بخوبی تربیت نماید و علم و دانش بیاموزد. سپس او را آزاد نماید و با وی ازدواج کند. هریک از اینها دو پاداش دارند».

باب (٢٢): پند و نصیحت کردن امام زنان را

٨٤ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْخَاتَمَ، وَبِلالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ. (بخاری: ٩٨)

ترجمه : ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ همراه بلال از مسجد بیرون شد و گمان نمود که زنها وعظ و ارشاد او ﷺ را نشنیده اند. بار دیگر به وعظ و راهنمایی

آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شـروع بـه انـداختن گوشـواره هـا و انگشـتر هایشان نمودند. و بلال ﷺآنها را در دامنش جمع آوری می نمود.

باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث

٨٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنْ لا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَـــتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِـــهِ، أَوْ نَفْسِهِ». (بخاری:٩٩)

ترجمه: ابـوهريره ﷺ مـی گويـد: عـرض كـردم: ای رسـول خـدا ! چـه كسـانی روز قيامـت بـرای شفاعت شما سعادت بيشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابـوهريره ! چـون عشـق و علاقـه تـو را نسبت به حديث ديدم، می دانستم كه كسی قبل از تو، ايـن سـؤال را از مـن نخواهـد پرسـيد. كسـانی روز قيامت برای شفاعت من سعادت بيشتری دارند كـه بـا اخـلاص و از صـميم قلـب، لا إلـه إلا الله بگويند».

باب (٢٤): علم چگونه از بين ميرود؟

٧٧ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِـــنْ يَقْـــبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُـــئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (بخاری:١٠٠)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گويد: از رسول الله ﷺ شنيدم كه فرمود: «خداوند علم را از سينهٔ بندگان خود محو نمی كند، بلكه با وفات علما آنرا از بـين مـی بـرد. و وقتی كه علما از بين رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسـائل خـود را از آنهـا

می پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند وهم دیگران را به گمراهی می کشند».

باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟

۸۷ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلاثَةً مِنْ وَلَدِهَا إِلاَّ كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ».(بخاری:۱۰۲)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: زنان خطاب به نبی اکرم ﷺ گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و برای ما) وقتی باقی نگذاشته اند. فرصتی به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شویم. رسول الله ﷺ روزی را برای آنان تعیین نمود. (و در آنروز) فرمود: «هر زنی که سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قیامت برای مادرانشان حجابی در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زنی گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب می شوند؟ آنحضرتﷺ فرمود: «بلی».

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَﷺ قَالَ: «ثَلاثَةً لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ».(بخاری: ۱۰۲).

و در یک روایت از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سه فرزندی که به سن بلوغ نرسیده باشند».

باب (۲٦): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره بپرسد

۸۸ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا**﴾؟

قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكِ الْعَرْضُ وَلَكِـــنْ مَـــنْ نُـــوقِشَ الْحِسَـــابَ يَهْلِـــكْ».
(بخاری: ١٠٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت میکند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می گردد».

عایشه میگوید: گفتم: مگر نه اینست که خداوند می فرماید: بزودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «این عَرضهٔ اعمال است ولی اگر حساب دقیق به عمل آید، هلاک میگردد».

باب (٢٧): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند

٨٩ ـــ عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُوْلُ قَوْلاً، سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ حَمِدَ اللَّـــهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ فَلا يَحِـــلُّ لامْـــرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَـــإِنْ أَحَـــدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِـــالأَمْسِ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». (بخاری: ١٠٤)

ترجمه: ابوشریح ﷺ میگوید: فردای روز فتح مکه با گوشهایم شنیدم و با قلبم فهمیدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم که آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند متعال، فرمود: «مکه جایی است که خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، در آن خون ریزی نکند و درختی را قطع ننماید. اگر کسی بخود اجازه دهد و چنین کاری کند و بگوید که پیامبر کرده است ، به او بگویید: خداوند فقط به پیامبرش ﷺآنهم در بخشی از روز،چنین اجازه ای داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند دیروز میباشد. (آنچه را گفتم) حاضران باید به غائبان، ابلاغ کنند».

باب (٢٨): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبرﷺ نسبت دهد

٩٠ ـــ عن عَلِيٍّ ﷺ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ كَــذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». (بخاری:١٠٦)

ترجمه: علی ﷺ میگوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سخنی را بـه دروغ بـه مـن نسبت ندهیـد. زیرا کسی که به دروغ، سخنی را به من نسبت دهد، وارد آتش می شود».

٩١ ـــ عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَــمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ١٠٩)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ میگوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی کـه بـه مـن سخنی را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، باید جای خود را در آتش، آماده کند».

٩٢ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُــوا بِكُنْيَتِي وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ١١٠)

ترجمه: ابوهریره روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسم مرا بعنـوان اسـم، انتخـاب کنید ولی از کنیه من (ابـو القاسـم) اسـتفاده نکنیـد. هـرکس مـرا در خـواب ببینـد، حقیقتـا مـرا خواب دیده است. زیرا شیطان نمی تواند خود را به صورت مـن در آورَد. و هـرکس بـه دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

باب (٢٩): نوشتن علم

٩٣ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّــةَ الْقَتْلَ أَوِ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِــلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ بَعْدِي، أَلا وَإِنَّهَا حَلَّتْ لِي سَاعَةً مِــنْ نَهَــارٍ، أَلا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ؛ حَرَامٌ لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا تُلْــتَقَطُ

سَاقِطَتُهَا إِلاَّ لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ؛ إِمَّا أَنْ يُعْقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «اكْتُبُوا لأَبِي فُلانٍ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلاَّ الإِذْخِرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِلاَّ الإِذْخِرَ إِلاَّ الإِذْخِرَ». (بخاری:۱۱۲)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «خداوند مانع وقوع خونریزی یا حمله فیل ها به مکه شد و رسول اللهﷺ و مؤمنان را بر اهل مکه غالب گرداند. بدانید که مکه نه برای کسی قبل از من و نه بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشی از یک روز برای من حلال قرار داده شد. و بدانید که از این لحظه به بعد، (برای همیشه) حرام قرار داده شد. بنابراین، نه خار آن کنده شود ونه درخت آن قطع گردد و نه مال گم شدۀ آن برداشته شود مگر اینکه به صاحبش برگردانیده شود. و اگر کسی در آن کشته شود، اولیای دم مختارند که: یا دیه (خون بها) بگیرند و یا قاتل را قصاص کنند». مردی یمنی آمد وگفت: ای رسول خدا! این سخنان را برای من بنویس. رسول اکرم ﷺ (خطاب به همراهانش) فرمود: «برای ابو فلان بنویسید». مردی از قبیلۀ قریش گفت: ای رسول الله! اذخر (نوعی گیاه سبز) را استثناء کنید زیرا ما آنرا درخانه ها و در قبرهایمان مورد استفاده قرار میدهیم. رسول الله ﷺ پذیرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر». (یعنی کندن و قطع کردن اذخر از قاعدۀ حرمت، مستثنا است).

۹۴ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي وَلا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ. (بخاری:۱۱۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: وقتی که بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، گمراه نشوید».

عمر رضی الله عنه گفت: دردِ بیماری بر پیامبر ﷺ چیره شده است، کتاب خدا برای ما کافیست. مردم، در این باره اختلاف نظر پیدا کردند وسر وصدا زیاد شد. رسول الله ﷺ فرمود: «نزد من اختلاف ومنازعه شایسته نیست، برخیزید و بروید».

باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد درشب

٩٥ ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ». (بخاری: ١١٥)

ترجمه: ام المؤمنین ؛ام سلمه رضی الله عنها؛ روایت میکند که: شبی رسول الله ﷺ بیدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه هایی نازل شده است و چه دروازه گنجهایی گشوده شده است. آنهایی را که در اتاق ها خوابند (ازواج مطهرات را) بیدار کنید چه بسا کسانی که در دنیا پوشیده اند ولی در آخرت، لخت و عریان می شوند».

باب (۳۱) : شب بیداری برای فراگیری علم و دانش

٩٦ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». (بخاری: ١١٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: پیامبر ﷺ در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکشان پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپارید. زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند».

٩٧ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا. فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ

قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَيِّمُ».- أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا- ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ. (بخاری: ۱۱۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید: شبی در خانۀ خاله ام؛ میمونه بنت حارث؛ همسر پیامبرﷺ؛ خوابیدم و پیامبر اکرم ﷺ نیز در آن شب نزد خاله ام بود. آنحضرت ﷺ پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار رکعت نماز خواند و خوابید. سپس برخاست و پرسید: «پسر بچه خوابید»؟ و یا سخنی مانند این. بعد از آن به نماز ایستاد. من هم سمت چپ ایشان ایستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج رکعت نماز خواند. بعد از آن، دو رکعت دیگر ادا کرد و خوابید طوری که صدای نفس ایشان را می شنیدم. سرانجام برای ادای نماز، برخاست و بیرون رفت.

باب (۳۲): حفظ علم

۹۸ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى**﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿**الرَّحِيمُ**﴾، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشِبَعِ بَطْنِهِ وَيَحْضُرُ مَا لا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لا يَحْفَظُونَ. (بخاری: ۱۱۸)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: مردم می گویند: ابوهریره احادیث بسیاری روایت میکند. باید بگویم که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی بود هیچ حدیثی برای شما روایت نمی کردم. سپس آنها را تلاوت کرد:﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى**﴾ **تا** ﴿**الرَّحِيمُ**﴾ (بیگمان کسانی که پنهان می دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آنرا برای مردم در این کتاب بیان نمودیم، اینها کسانی اند که خداوند

آنها را نفرین کرده و نفرین کنندگان دیگر (مردم و فرشته) نیز آنها را نفرین می کنند، مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح حال خود پرداخته، (آنچه را که پنهان میداشتند) آشکار سازند، توبه آنان را می پذیرم ومن بسی توبه پذیر ومهربانم). برادران مهاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار هم مشغول کشاورزی. اما ابوهریره کاری نداشت و همیشه همراه پیامبر بود و فقط به سیرشدن شکمش بسنده می کرد و دنبال علم و دانش بود. جایی که بقیه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را که دیگران حفظ نمی کردند، او حفظ میکرد.

۹۹ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَغَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ. (بخاری:۱۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بسیاری از سخنانی را که از شما می شنوم، فراموش می کنم. آنحضرت ﷺ فرمود: «چادرت را پهن کن». من چادرم را پهن کردم و ایشان دو مشت در آن گذاشت و سپس فرمود: «آنرا جمع کن». من آنرا جمع کردم. بعد از آن، چیزی را فراموش نکردم.

۱۰۰ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وِعَاءَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ. (بخاری: ۱۲۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: دو نوع حدیث از پیامبر ﷺ حفظ کردم. نخست، احادیثی که آنها را روایت و نشر کردم. دوم، احادیثی که اگر آنها را روایت کنم، این گلویم بریده خواهد شد.

باب (۳۳): گوش فرادادن به علما

۱۰۱ ـــ عَنْ جَرِيرٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». (بخاری:۱۲۱)

ترجمه: جریرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در حجه الوداع خطاب به من فرمود: «مـردم را ساکت کن». سپس، فرمود: «بعد از من کافر نشوید تـا بـا جنـگ وخـونریزی یکـدیگر را نـابود سازید».

باب ﴿۳٤﴾: اگر از عالمی بپرسند که کدام یک از مردم دانا تراست، چه بگوید؟

۱۰۲ ـــ عن أُبَيِّ ابْنِ كَعْب ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَـرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْـكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُـوَ ثَـمَّ، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَحَمَلا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَـا عِنْـدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ ﴿**فَاتَّخَذَ سَـبِيلَهُ فِـي الْبَحْرِ سَرَبًا**﴾، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَـا، فَلَمَّـا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: ﴿**آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا**﴾، وَلَـمْ يَجِـدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: ﴿**أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلاَّ الشَّيْطَانُ**﴾ قَالَ مُوسَى: ﴿**ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا**﴾، فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَـجًّى بِثَوْبٍ أَوْ قَالَ: تَسَجَّى بِثَوْبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى ، فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى. فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: ﴿**هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا**﴾ قَالَ: ﴿**إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**﴾ يَا مُوسَى إِنِّي عَلَـى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ لا أَعْلَمُهُ، ﴿**قَـالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا**﴾ فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعُرِفَ الْخَضِرُ،

فَحمَلُوهُمَا بغَيْرِ نَوْل، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَنَقَــرَ نَقْــرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّــهِ إلاَّ كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْــوَاحِ السَّــفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ ﴿**قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْــرًا**﴾ فَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلامٌ يَلْعَبُ مَــعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ برَأْسِهِ مِنْ أَعْلاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَــهُ بيَــدِهِ، فَقَــالَ مُوسَــى: ﴿**أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ**﴾، ﴿**قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْــتَطِيعَ مَعِــيَ صَــبْرًا**﴾ ﴿**فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِــدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ**﴾ قَالَ الْخَضِرُ بيَدِهِ، فَأَقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَــى: ﴿**لَــوْ شِــئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ**﴾» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». (بخاری: ۱۲۲)

ترجمه: ابی بن کعب از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «موسی ؑ در حالی که ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می کرد، از وی پرسیدند: از انسانها چه کسی داناتراست؟ موسی ؑ گفت: من داناترین انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اینکه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ایی از بندگان من که در «مجمع البحرین» است از تو داناتر می باشد.

موسی ؑ گفت: پروردگارا ! چگونه میتوانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: ماهی ای را در زنبیلی قرار ده و با خود حمل کن. هر جا که ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ؑ همراه یوشع بن نون ماهی ای را در زنبیلی نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ایی رسیدند، سر برزمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. آنها بقیه شبانه روز را راه رفتند. هنگاه صبح، موسی ؑ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده ایم. موسی ؑ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ؑ گفت: مکانی که ما در

جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که بـه آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی ؏ سلام نمود. خضـر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسـی هسـتم. خضـر گفـت: موسـی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه میدهی همراه تو باشم تـا از آنچـه کـه خداونـد بـه تـو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ گفت: ای موسی! تو نمی توانی با مـن صـبر کنی. زیـرا خداونـد عز وجل به من چیز هایی آموخته است کـه تـو آنهـا را نمـی دانـی و در عـوض، بـه تـو چیزهـایی آموخته که من نمی دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می کنم و از دستورات تو سر پیچی نخـواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشـتی از کنار آنها عبورکرد. آنها از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صـاحبان کشـتی، خضـر را شـناختند و بـدون کرایـه آن هـا را سـوار کردنـد. در آن اثنـا، گنجشکی بر کنارهٔ کشتی نشست و یکی، دو منقار از آب دریا برداشت. خضر خطـاب بـه موسـی گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، کمتر از مقـدار آبـی اسـت کـه ایـن گنجشـک از دریـا برداشت. سـپس خضـر ؏ یکـی از تختـه هـای کشـتی را از جـایش در آورد. موسـی ؏ (بـا تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می کنـی تا همه را غرق سازی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی توانی با من صبر کنـی؟ موسـی ؏ گفت: مرا بخاطر فراموشی ام بازخواست مکن. این نخستین فراموشی موسی بود. (سپس از کشـتی پیاده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه ای را دیدند که با بچه های دیگر مشـغول بـازی بـود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. موسی ؏ (در حالیکـه خشـمگین شـده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کُشتی؟ خضر گفت: مگـر بـه تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی را نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادنـد تـا بـه روسـتایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع و رزیدنـد. در همـین روسـتا بـه دیواری رسیدند که داشت فرو می ریخت. خضر با اشارهٔ دست آن دیوار را راسـت کـرد. موسـی ؏ گفت: اگر می خواستی، می توانستی در مقابل این کـار، مـزد بگیـری. خضـر گفـت: اینـک وقت جدایی من و تو است». پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند دوست داشـتیم که صبر می کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می کشد».

باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است

۱۰۳ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخاری:۱۲۳)

ترجمه: ابو موسی اشعری ﷺ می گوید: مردی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد وگفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست؟ زیرا بعضی از ما بخاطر خشم و برای انتقام می جنگند و برخی هم از روی تعصب می جنگند. رسول الله ﷺ به سویش نگاه کرد و فرمود: «هرکس بخاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست».

باب (۳٦): خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً﴾ (از علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است)

۱۰٤ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَسْأَلُوهُ لا يَجِيءُ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: ﴿**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً**﴾. (بخاری:۱۲۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: من همراه پیامبرخدا ﷺ در خرابه های مدینه میرفتم وآنحضرت ﷺ چوب درخت خرمایی در دست داشت که بر آن تکیه می زد. از قضا چند نفر یهودی از آنجا می گذشتند. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: از او (محمد) دربارۀ

روح بپرسید. برخی دیگر گفتند: سؤال نکنید، زیرا ممکن است در جواب چیزی بگوید که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی گفتند: سؤال می کنیم.

در نتیجه، یکی از آنها ایستاد وگفت: ای ابوالقاسم! روح چیست؟ رسول الله ﷺ ساکت ماند. (راوی میگوید): من به خود گفتم اکنون وحی بر آنحضرت ﷺ نازل می شود. پس بر خاستم. وقتی که آن حالت از رسول الله ﷺ بر طرف شد، این آیه را تلاوت فرمود: (از تو دربارهٔ روح میپرسند، بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است).

باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید همه آنرا نفهمند

۱۰۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمُعاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا. (بخاری:۱۲۸)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: معاذ ﷺ پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود که آنحضرت ﷺ خطاب به وی فرمود: «ای معاذ»! معاذ گفت: بلی یا رسول الله! بفرمایید. باز فرمود: «ای معاذ»! معاذ جواب داد: لبیک یا رسول الله! در خدمتم.آنحضرت ﷺ سه بار آنرا تکرار کرد. آنگاه، فرمود: «هرکس از صمیم قلب أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وأشْهَدُ أنَّ مُحّمَّدًا رَسُولُ الله بگوید، خداوند آتش جهنم را بر او حرام میگرداند». معاذ گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بیم آن میرود که

بر این سخن، توکل کنند وعمل را ترک نمایند». معاذ هنگامیکه نزدیک بود دارفانی را وداع گوید، بدلیل اینکه مبادا بخاطر کتمان این حدیث، گناهکار شود،آنرا برای مردم روایت کرد.

باب (۳۸): حیا در علم

١٠٦ ـــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا». (بخاری: ١٣٠)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها مـی گویـد: ام سـلیم نـزد رسـول الله ﷺ آمـد وگفـت: ای رسول خدا! خداوند از بیان حق، شرم و حیا نمی کند. اگر زنی احتلام شود، غسل بر وی واجب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اگر آب (منی) را ببیند». ام سلمه صورتش را پوشـید وگفـت: ای رسول الله! مگر زن هم احتلام می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، وگرنه چگونه فرزنـد، بـا مادرش شباهت پیدا می کرد».

باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند

١٠٧ـــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ». (بخاری: ١٣٢)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می فرماید: من فردی بـودم کـه مـذی زیـادی از مـن خـارج میشد. به مقداد بن اسود گفتم کـه دربـارۀ حکـم آن، از رسـول الله ﷺ سـؤال کنـد. او نیـز پرسـید. رسول الله ﷺ در جواب، فرمود: «در چنین صورتی باید وضو گرفت».

باب (٤٠): تعلیم و فتوی در مسجد

١٠٨ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُــلاً قَــامَ فِــي الْمَسْجِدِ، فَقَـالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّأْمِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهْ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّـــهِ ﷺ. (بخاری: ١٣٣)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی در مسجد برخاست وگفت: ای رسول الله! از کجا احرام ببندیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اهـل مدینـه از ذوالحلیفـه، واهـل شـام از جحفه، واهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود که مردم مـی گوینـد: رسـول الله ﷺ فرمـود: «و اهل یمن از یلملم احرام ببندند». ولی من این سخن را از رسول الله ﷺ نشنیده ام.

باب (٤١): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد

١٠٩ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَــأَلَهُ: مَــا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِــيصَ، وَلا الْعِمَامَــةَ، وَلا السَّــرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ». (بخاری: ١٣٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: شخصی از رسول الله ﷺ پرسید: مُحـرم، چه چیزی باید بپوشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نباید پیراهن، عمامه، شلوار، عبـا و همچنـین لباسـی که به عطر یا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر کفشی نیافت، موزه بپوشد و آنها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع کند».

٤ ـ کتاب وضو

آداب وضو

باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست

۱۱۰ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تُقْبَلُ صَلاةُ مَـــنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ. (بخاری:۱۳۵)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که وضویش بشکند تا زمانی که دوباره وضو نگیرد، هیچ نمازی از وی پذیرفته نمی‌شود». یکی از اهالی حضرموت پرسید: ای ابوهریره! شکستن وضو یعنی چه؟ گفت: بادی که از شکم بیرون آید خواه با صدا باشد و خواه بی صدا.

باب (۲): فضیلت وضو

۱۱۱ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: « إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِـــنْكُمْ أَنْ يُطِيـــلَ غُرَّتَـــهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخاری:۱۳۶)

ترجمه: همچنین ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «امت من روز قیامت فرا خوانده می شوند در حالی که اعضای وضوی آنها بر اثر وضو می درخشد. لذا هرکس خواست این نور بیشتر گردد، آن را بیشتر کند».

باب (۳): وَسوَسه، ناقض وضو نیست

۱۱۲ـــ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَزِيْدِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّـــهِ ﷺ الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّـــلاةِ، فَقَـــالَ: «لا يَنْفَتِـــلْ أَوْ لا يَنْصَرِفْ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحاً». (بخاری:۱۳۷)

ترجمه: عبدالله بن یزید انصاری می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر شخصی، هنگام خواندن نماز به شک بیفتد که وضویش شکسته است (بادی از شکمش خارج شده است) چه کار باید بکند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «تا وقتی که صدایی نشنیده ویا بویی احساس نکرده باشد، نمازش را ترک نکند».

باب (٤): تخفیف در وضو

۱۱۳ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى وَ لَمْ يَتَوَضَأْ، وَرُبَّمَا قَالَ اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى . (بخاری:۱۳۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خوابید طوریکه صدای نفسش شنیده می شد. بعد بلند شد و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند. وگاهی می گفت: رسول الله ﷺ بر پهلو دراز کشید و بخواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می شد. سپس بر خاست و نماز خواند. (چشم آنحضرت ﷺ می خوابید ولی قلبش بیدار بود).

باب (٥): کامل کردن وضو

۱۱٤ـــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشِّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ. فَقُلْـــتُ: الصَّلاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ

فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا.(بخاری:۱۳۹)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از عرفات، وقتی به محل شعب رسید، قضای حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطورکامل. اسامه میگوید: من عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! وقت نماز فرا رسیده است. رسول الله ﷺ فرمود:«نماز را جلوتر خواهیم خواند»، (یعنی در مزدلفه) ـ وقتی به مزدلفه رسید، پیاده شد و وضوی کامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل مناسبی خواباند. سپس، نماز عشا اقامه گردید بدون اینکه میان آن دو (مغرب وعشاء) نماز دیگری بخوانند.

باب(٦): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب

۱۱۵ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الأُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُسْرَى ثمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ يَعْنِي الْيُسْرَى، ثمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ. (بخاری:۱٤۰)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که چنین، وضو گرفت: یک کف آب برداشت و با (نیمی از) آن، مضمضه و (با نیم دیگر)، استنشاق نمود. سپس، یک کف آب برداشت و صورت خود را با هر دو دست، شست. بعد، یک کف آب، برداشت و دست راست خود را شست. و یک کف دیگر، برداشت و دست چپ خود را شست. آنگاه، سرش را مسح نمود. سپس، یک کف آب برداشته، بر پای راستش پاشید و آن را شست. و با یک کف دیگر، پای چپش را شست. و در پایان، گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین وضو می گرفت.

باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا

۱۱۶ــ عن أَنَسٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (بخاری:۱٤۲)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام داخل شدن به بیت الخلا (توالت)، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدایا از شر شیاطین نر وماده، یا هر پلیدی ونا پاکی دیگر، به تو‌پناه می برم).

باب (۸):گذاشتن آب در توالت (دستشویی)

۱۱۷ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ الْخَلاءَ، قَالَ: فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا»؟ فَأُخْبِرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». (بخاری:۱٤۳)

ترجمه: ابن عباس می گوید: رسول الله ﷺ به دستشوئی رفت .من آب تهیه کرده و نهاده بودم ، پس از آن، پرسید: چه کسی برایم آب آورده بود ؟ گفتند : ابن عباس. آنگاه رسول اکرم ﷺ برایم چنین دعا کرد: «خداوندا! به ابن عباس، بینش در دین، عطا فرما».

باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود

۱۱۸ــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الانْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمُ الْغَائِطَ فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا». (بخاری:۱٤٤)

ترجمه: ابو ایوب انصاری ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام قضای حاجت، رو یا پشت خود را به طرف قبله نکنید. بلکه به طرف مشرق یا مغرب رو کنید».

ملاحظه: البته این زمانیست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد واگر در جهت مشرق ویا مغرب باشد هنگام قضای حاجت، باید رو به سوی شمال ویا جنوب، نشست.

باب (۱۰): قضای حاجت روی دو خشت

۱۱۹ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدِ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبِنَتَيْنِ مُسْتَقْبِلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ. (بخاری:۱٤٥)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردم میگویند: که موقع قضـای حاجـت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت‌المقدس نشست. حال آنکه من روزی بر پشت بام رفته بـودم. دیـدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس، نشسته بود.

باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

۱۲۰ــ عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلا قَدْ عَرَفْنَاكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ. (بخاری:۱٤٦)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: همسران رسول الله ﷺ شب‌ها، بـرای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می رفتند. عمر﵁ عرض کـرد: ای رسـول الله ﷺ! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. امّا رسول الله ﷺ چنین نکردند تـا اینکـه شبی، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ﷺ؛ که خانمی بلند قامـت بـود، بـرای قضـای حاجـت

بیرون رفت. عمرﷺ به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، خداوند حکم حجاب را نازل فرمود.

باب (۱۲): استنجا با آب

۱۲۱ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَـــرَجَ لِحَاجَتِـــهِ أَجِيءُ أَنَا وَغُلامٌ مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ و في رواية: مِنْ مَاءٍ وَ عَنَـــزَةٍ، يَسْـــتَنْجِيْ بِالْمَاءِ. (بخاری:۱۵۲،۱۵۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: هرگاه، رسول الله ﷺ بـرای قضـای حاجـت، بیـرون می رفت، من و پسری دیگر، برای او آب می بردیم و رسول الله ﷺ با آن آب، استنجا میکرد و وضو میگرفت. و در روایتی دیگر آمده است که آب و چوبدستی می بردیم.

باب (۱۳): نهی از استنجا با دست راست

۱۲۲ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا شَرِبَ أَحَـــدُكُمْ فَلا يَتَنَفَّسْ فِي الانَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلاءَ فَلا يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ». (بخاری:۱۵۳)

ترجمه: از ابو قتاده ﷺ روایت است کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «هنگـام آب خـوردن، در ظرف آب، تنفس نکنید و هرگاه به بیت الخلا رفتید، نه با دست راسـت، آلـت تناسـلی خـود را بگیرید و نه به وسیلۀ آن، استنجا کنید».

باب (١٤): استنجا با سنگ

۱۲۳ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَخَرَجَ لِحَاجَتِـــهِ فَكَـــانَ لا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضْ بِهَا أَوْ نَحْوَهُ وَلا تَـــأْتِنِي

بِعَظْمٍ وَلا رَوْث». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ وَأَعْرَضْـتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ.(بخاری:١٥٥)

ترجمه: ابو هریره می گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. من هم دنبال ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ به اطراف خود نگاه نمی کرد. وقتی به او نزدیک شدم (و مرا دید) فرمود: «چند تا سنگ یا مانند آن، برایم بیاور تا استنجا کنم. البته استخوان و سرگین حیوان نباشد». من تعدادی سنگ در دامنم جمع نموده، برای آنحضرت ﷺ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اکرم ﷺ با آنها استنجا نمود.

باب(۱۵): نهی از استنجا با سرگین حیوانات

١٢٤ـــ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْغَائِطَ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثلاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالْتَمَسْتُ الثالِث فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَأَلْقَى الرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ». (بخاری:١٥٦)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برایش ببرم. من دو سنگ پیدا کردم و هر چه سعی کردم موفق به پیدا کردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگین خشک حیوانی را برداشته، به خدمت رسیدم. رسول الله ﷺ دو سنگ را برداشت و سرگین را دور انداخت و فرمود: «این، نجس است».

باب (١٦): یک بار شستن اعضای وضو

١٢٥ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ مَرَّةً مَرَّةً. (بخاري:١٥٧)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ وضو گرفت و هر عضو وضو را یک بار شست.

باب (۱۷): دو بار شستن اعضای وضو

١٢٦ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الأنصاري ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّــأَ مَــرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ. (بخاري:١٥٨)

ترجمه: عبدالله بن زید انصاری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست.

باب (١٨): سه بار شستن اعضای وضو

١٢٧ــ عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ أَنَّهُ دَعَا بِإِنَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثلاث مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الانَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثلاثــاً وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثلاث مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ صَــلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّث فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:١٥٩)

ترجمه: از عثمان بن عفان ﷺ روایت است که ایشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ریخت و دست‌ها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق کرد. یعنی آب در دهان نمود و بینی خود را تمیز کرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهایش را تا قوزک، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: «هرکس، مانند این وضوی من، وضو بگیرد و با اخلاص، دو رکعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

وَفِيْ رِوَايَةٍ أَنَّ عُثْمَانَ ﷺ قَالَ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلا آيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فيُحْسِنُ وُضُوءَهُ وَيُصَلِّي الصَّلاةَ إلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا». قَالَ عُرْوَةُ: الآيَةَ: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ**﴾. (بخاری:١٦٠)

ترجمــه: و در یـک روایـت آمـده اسـت کـه عثمـان ﷺ گفـت: ای مـردم! حـدیثی را از رسول الله ﷺ برای شما بیان می کنم که اگر آیه ای (در قـران کـریم) نمـی‌بـود، آنـرا بـرای شـما بازگو نمی‌کردم. من از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، خوب و کامل وضو بگیرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آینده، بخشوده خواهند شد». عروه می گوید: آیۀ مورد اشـاره، ایـن آیه اسـت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ یعنـی کسـانی کـه دلایـل روشـن و هدایتی را که ما فرو فرستاده ایم، پنهان می دارند بعد از آنکـه آن را بـرای مـردم در کتـاب، بیان و روشن نموده ایم، خدا و نفرین کنندگان، آنان را نفرین می کنند.

باب (۱۹): استنشاق در وضو

۱۲۸ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: « مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْــتَنْثِرْ وَمَــنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ» . (بخاری:۱٦۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، وضو می گیـرد، آب در بینی اش کند وآنرا تمیز نماید. و هرکس، با سنگ استنجا می‌کند، عدد فرد را رعایت کند».

باب (۲۰): عدد فرد، در سنگهای استنجا، رعایت گردد

۱۲۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَــدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْثُرْ وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِهِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَــدُهُ». (بخاری:۱٦۲)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شـما وضـو می‌گیرد، آب در بینی نماید وآن را تمیز کنید. و هر کس که با سنگ استنجا مـی‌کنـد، عـدد فـرد را رعایت نماید. وهرگاه از خواب بیدار شدید (و خواسـتید وضـو بگیریـد) دسـت‌هـا را قبـل از داخـل کردن در ظرف آب، بشویید. زیرا شما نمی‌دانید که دستتان در حالی که خواب بودید، با چـه چیـز و کجا تماس پیدا کرده است».

باب (۲۱): مسح بر کفش، درست نیست

۱۳۰ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ـــ وقد قِيلَ لَهُ ـــ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ! رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فقَالَ: أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا، وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ.(بخاری:۱۶۶)

ترجمه: ازعبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می دهی که هیچ یک از همراهانت انجام نمی دهند؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آن چهار عمل کدامند؟ آن فرد گفت: اول اینکه در طواف، بجز رکن یمانی وحجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی کنی (دست نمی زنی).

دوم اینکه: کفش پوستی (دباغی شده) می پوشی. سوم: اینکه از رنگ زرد استفاده می کنی. چهارم اینکه: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذی‌حجه، احرام می‌پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویه)، احرام نمی پوشی.

عبدالله ﷺ در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را استلام می کنم زیرا هیچگاه رسول خدا ﷺ را ندیدم که بجز آنها، رکن دیگری را استلام کند. و کفش چرمی می پوشم زیرا من دیدم که رسول الله ﷺ کفش چرمی می پوشید و با آنها وضو می گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع کفش، استفاده کنم. و از رنگ زرد استفاده می کنم زیرا رسول خدا ﷺ را دیدمکه از رنگ زرد، استفاده می کرد. و روز هشتم، احرام می پوشم زیرا هرگز رسول الله ﷺ را ندیدم که قبل از حرکت به سوی «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد

۱۳۱ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ.(بخاری:۱٦٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در پوشیدن کفش، شانه کردن موها، وضو گرفتن و همۀ کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌پسندید.

باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز

۱۳۲ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَانَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّئُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّئُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. (بخاری:۱٦۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: وقت نماز عصر فرا رسید، مردم در جستجوی آب برآمدند، ولی موفق به یافتن آن نشدند. من دیدم که ظرف آبی را نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ دست (مبارکش) را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگیرند. انس ﷺ می گوید: دیدم که آب از بند انگشتان رسول الله ﷺ (مانند فواره) بیرون می‌آید و تمام حاضرین، با آن آب، وضو گرفتند.

باب (٢٤): حکم آبی که با آن موی انسان شسته شده باشد

۱۳۳ـ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعَرِهِ. (بخاری:۱۷۱)

ترجمه: همچنین انس ﷺ میگوید: هنگامی که رسول الله ﷺ (در حجه‌الوداع) موهای سرش را تراشید، ابوطلحه نخستین کسی بود که موهای (مبارک) رسول الله ﷺ را (بقصد تبرک) برداشت.

باب (۲۵): ظرفی که سگ در آن ،آب خورده باشد

١٣٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا». (بخاری:١٧٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشویید».

١٣٥ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتِ الْكِلابُ تَبُولُ وَتُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُونُوا يَرُشُّونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ.

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در عهد مبارک رسول الله ﷺ، سگها در مسجد رفت وآمد وگاهی نیز، پیشاب میکردند وکسی روی آن ،آب نمی پاشید.

باب (۲٦): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی از سبیلین، وضو را لازم میداند

١٣٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخاری:١٧٦)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که انسان در مسجد بنشیند ومنتظر نماز بماند، و وضویش نشکند، در حال نماز، بشمار می رود».

١٣٧ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ قال: سَأَلتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، فَأَمَرُونِي بِذَلِكَ.(بخاری:١٧٩)

ترجمه: زید بن خالد ﷺ می گوید: از عثمان بن عفان ﷺ پرسیدم: اگر هنگـام جمـاع، منـی خارج نشود، حکم آن چیست؟ فرمود: نخست، عضو تناسلی را بشوید. سپس، همانطور کـه بـرای نماز، وضو می گیرند، وضـو بگیـرد. عثمـان ﷺ گفـت: مـن از رسـول الله ﷺ چنـین شـنیدم. راوی (یعنی زیدبن خالد) می‌گوید: این مسأله را از علی، طلحه، زبیر و ابی بن کعب رضی الله عنهم نیـز پرسیدم، آنها هم، همین پاسخ را به من دادند.

۱۳۸ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ». (بخاری:۱۸۰)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ یک مرد انصاری را به حضـور طلبیـد. آن مرد انصاری در حالی که از سر (و صورتش) آب می‌چکید، آمد. رسول الله ﷺ فرمـود: «شـاید ما باعث عجلهٔ شما شدیم»؟ گفـت: آری. رسـول الله ﷺ فرمـود: «هرگـاه عجلـه‌ای در کـار بـود یـا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضـو، کـافی اسـت». (قابـل یـاد آوری اسـت کـه ایـن حدیث وحدیث قبلی با حدیث التقاء ختانین منسوخ شده اند و قابل عمـل نیسـتند. بـه فـتح البـاری حدیث شماره (۲۹۳) مراجعه کنید).

باب (۲۷): کمک به شخص در وضوگرفتن

۱۳۹ــ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةٍ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (بخاری:۱۸۲)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: در یکی از مسافرت هـا، همـراه رسـول الله ﷺ بـودم. رسو ل اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیـرون رفـت. و مـن در برگشـت، بـرای رسـول الله ﷺ آب وضو آماده کـردم و بـر دسـت هـای آنحضـرت ﷺ آب مـی‌ریختـم و ایشـان وضـو مـی‌گرفـت. آنحضرت ﷺ چهره و دست‌هایش را شست و برسر و موزه هایش، مسح کشید.

باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو

۱۴۰ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَـــةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَـــى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَـــامَ فَصَـــلَّى رَكْعَتَـــيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ. (بخاری:۱۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی، در خانه خاله‌ام ؛میمونـه رضـی الله عنها؛ همسر رسول الله ﷺ ؛خوابیدم. رسول خدا ﷺ و همسرش؛ میمونه؛ در طول بالش و من در عرض آن، سر نهادیم. رسول الله ﷺ خواب رفت ولی پس از گذشت نصف شـب یـا کمتـر ازآن ، بیدار شد و با کشیدن دست‌ها بر چهرهٔ خویش ، خـواب را از خـود دور کـرد و ده آیـهٔ اخیر سورهٔ آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوی مشک آبی که آویزان بود، رفـت و خـوب و کامل، وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من نیز مانند رسول الله ﷺ وضو گرفتـه، کنـار ایشـان به نماز ایستادم. آنحضرت ﷺ دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راسـت مـرا انـدکی فشرد. پس از آن، رسول الله ﷺ دوازده رکعت نماز دو رکعتی خواند. و در پایان، یک رکعـت نماز وتر خواند و دراز کشـید. و هنگـامی کـه اذان صـبح گفتـه شـد، دو رکعـت سـنت فجـر را بصورت مختصر خواند و برای ادای نماز فجر، به مسجد رفت.

باب (۲۹): مسح نمودن همۀ سر

۱٤۱ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أنَّ رجلاً قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيْعُ أَنْ تُرِيَنِـي كَيْفَ كَانَ رَسُوْلُ الله ﷺ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَعَا بمَاءٍ، فأفرغَ عَلَى يَدَيْهِ ثُـمَّ غَسَلَهُمَا ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَـلَ وَجْهَهُ ثلاثاً، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إلى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْـهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إلى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَـا إلى المكانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ. (بخاری:۱۸۵)

ترجمـه: عبدالله بن زید ﷺ مـی گویـد: یکـی از مـن پرسـید: آیـا میتوانی چگونگی وضوگرفتن رسول الله ﷺ را به من نشان دهی؟ عبدالله گفت: آری. آنگاه، مقداری آب خواست و بر دست‌هایش، آب ریخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق کرد (یعنی دهان و بینی اش را شست). سپس، صورت اش را سه بار شست. و بعد، دستهایش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پیشانی یعنی از ابتدای سر، شروع نمود و دست‌ها را تا پشت سر کشاند. و سپس به طرف ابتدای سر یعنی از جایی که شروع کرده بود، برگرداند. و در پایان، پاهایش را شست.

باب (۳۰): استفاده از باقیماندۀ آب وضو

۱٤۲ــ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قال: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَـاجِرَةِ، فَأُتِيَ بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوئِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِـهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ.(بخاری:۱۸۷)

ترجمه: ابو جحیفه ﷺ میگوید: روزی، رسول الله ﷺ اول ظهر، نزد ما تشریف آورد. آب برای وضوی آنحضرت ﷺ آورده شد. رسول الله ﷺ وضو گرفت و مردم، باقیماندۀ آب

وضویش را برداشتند و به صورتهایشان مالیدند. رسول الله ﷺ در حالی که جلوی خود، نیزه ای را (بعنوان ستره) نصب کرده بود، هر یک از نمازهای ظهر و عصر را دو رکعتی خواند.

١٤٣ـ عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قال: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. (بخاری:١٩٠)

ترجمه: سایب بن یزید ﷺ میگوید: خاله ام مرا نزد نبی اکرم ﷺ برد و عرض کرد که خواهرزادام بیمار است. رسول الله ﷺ دست(مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیماندۀ آب وضوی رسول خدا ﷺ را نوشیدم و پشت سر آنحضرت ﷺ ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکمه ای بود و میان شانه های رسول الله ﷺ قرار داشت، نگاه کردم.

باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش

١٤٤ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَمِيعًا. (بخاری:١٩٣)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردان و همسرانشان با هم (ازیک ظرف) وضو می گرفتند.

باب (۳۲): رسول اکرم ﷺ آب وضو ی خود را روی شخص بیهوش ریخت

١٤٥ـ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لا أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنِ الْمِيرَاثُ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلالَةٌ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ. (بخاری:١٩٤)

ترجمه: جابرؓ می‌گوید: بیمار و بی‌هوش بودم که رسول الله ﷺ به عیادت من آمد. آنحضرتﷺ وضو گرفت و باقیماندهٔ آب وضویش را بر (سر و روی) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: ای رسول گرامی! میراث خود را بین چه کسانی تقسیم کنم؟ زیرا وارث من تنها یک کلاله میباشد. این سؤال باعث شد که آیهٔ میراث، نازل شود.

(کلاله: به میتی اطلاق می شود که فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از یک طشت

١٤٦ــ عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغُرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً. (بخاری:١٩٥)

ترجمه: انس ؓ می‌گوید: وقت نماز فرا رسید. آنها که منازلشان نزدیک بود (برای وضو گرفتن) به خانه هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگی ای که در آن، مقداری آب وجود داشت، برای پیامبر ﷺ آوردند. آن ظرف به اندازه ای کوچک بود که کف دست آنحضرت ﷺ در آن، باز نمی شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسیدیم : شما چند نفر بودید؟ گفت : بیش از هشتاد نفر.

١٤٧ــ عَنْ أَبِيْ مُوسَى ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ. (بخاری:١٩٦)

ترجمه: ابوموسی اشعری ؓ می‌گوید: رسول الله ؓ لیوان بزرگی را که پر از آب بود، طلب کرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود. (این کار، برای تبرک و ویژهٔ آنحضرت ﷺ بود. و کسی غیر از ایشان، مجاز نیست چنین کاری کند). مترجم

١٤٨ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَخُطُّ رِجْلاهُ فِي الأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. فَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». وَأُجْلِسَ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ تِلْكَ حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ. (بخاری:١٩٨)

ترجمه: عايشه رضی الله عنها می گويد: وقتی رسول الله ﷺ (برای آخرين بار) بيمار شد و بيماريش شدت يافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ايام بيماری را در خانۀ من (عايشه رضی الله عنها) پرستاری شود. همۀ همسران، موافقت كردند. رسول الله ﷺ در حالی كه دو نفر، شانه‌های او را گرفته بودند و پاهايش به زمين كشيده می شد، به خانۀ من تشريف آورد. آن دو نفر، عباس و يک نفر ديگر بود. عايشه رضی الله عنها می‌فرمايد: هنگامی كه آنحضرت ﷺ به خانۀ من تشريف آورد و بيماريش شدت يافت، فرمود: «هفت مشک پر از آب كه از آنها آب برداشته نشده باشد، روی من بريزيد تا بتوانم، مردم را وصيت كنم». ما ايشان را در طشت بزرگی كه متعلق به حفصه بود، نشانديم و شروع به ريختن آب بر آنحضرت ﷺ نموديم تا اينكه اشاره فرمود كه: «كافی است». سپس، رسول الله ﷺ از خانه ، بسوی مردم ، بيرون رفت.

١٤٩ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ ،فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ. (بخاری:٢٠٠)

ترجمه: انس ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ ظرف آبی خواست. برای آنحضرت ﷺ كاسۀ پهنی كه اندكی آب داشت، آوردند. ايشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس ميگويد: ديدم كه آب از ميان انگشتان رسول خدا ﷺ، مانند چشمه، جاری بود. كسانی را كه از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الی هشتاد نفر بودند.

باب (٣٤): وضو گرفتن با یک مُدّ [1]

۱۵۰ــ وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَغْسِلُ أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ. (بخاری:۲۰۱)

ترجمه: انس ﷛ می گوید: نبی اکرم ﷺ با یک صاع یا پنج مد آب، غسل می کرد و با یک مد آب، وضو می گرفت.

باب (٣٥): مسح بر موزه و عمامه

۱۵۱ــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷛ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ. (بخاری:۲۰۲)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص ﷛ روایت است که رسول الله ﷺ بر موزه هایش مسح می نمود. عبد الله بن عمر در این باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال کرد. عمر ﷛ فرمود: بلی. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله ﷺ چیزی را برای شما بیان کرد، دربارۀ آن از کسی دیگر، سؤال نکنید. (به او اعتماد کنید).

۱۵۲ــ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ ﷛: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (بخاری:۲۰٤)

ترجمه: عمرو بن امیه ضمری ﷛ می گوید: من نبی اکرم ﷺ را دیدم که بر موزه هایش مسح می کرد.

۱۵۳ــ وَعَنْهُ ﷛ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ. (بخاری:۲۰۵)

(۱) مد در اصل یک چهارم صاع است و نزد امام شافعی و حجازیها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنیفه و اهل عراق برابر با یک رطل ویک سوم آن است و برخی آنرا به اندازه پری دو کفِ دست دانسته اند.

ترجمه: عمرو بن امیه ضمری می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که بر عمامه و موزه هایش مسح می‌کرد.

باب (۳٦): پوشیدن موزه در حالت طهارت

١٥٤ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. (بخاری:٢٠٦)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می گوید:در یکی از سفرها، همراه رسول خداﷺ بودم.(هنگام وضو) خواستم موزه های رسول الله ﷺ را بیرون بیاورم، فرمود:«آنها را بیرون نیاور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده ام». سپس رسول الله ﷺ بر موزه هایش، مسح نمود.

باب (۳۷): کسیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق،[1] وضو نگرفته است.

١٥٥ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَلْقَى السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری:٢٠٨)

ترجمه: عمرو بن امیه ضمری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که گوشتِ شانهٔ گوسفند را با کارد برید و تناول فرمود. و سپس هنگامی که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند.

باب (۳۸): کسیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد

(۱) نوعی غذا است که با آرد جو و یا جوِ پوست کندهٔ سرخ شده، ساخته می شود.

١٥٦ــ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ ﷺ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالأَزْوَادِ، فَلَمْ يُؤْتَ إِلا بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری:٢٠٩)

ترجمه: سوید بن نعمان ﷺ می‌گوید: در فتح خیبر، همراه رسول الله ﷺ بودم. رسول خدا ﷺ وقتی به منطقهٔ صهباء، در نزدیکی خیبر، رسید، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر کس که توشه ای دارد، حاضر کند. فقط اندکی آرد جَوی برشته شده آوردند. رسول الله ﷺ دستور داد تا آنها را با آب، تَر نمایند. آنگاه، رسول خدا ﷺ و ما از آن، خوردیم. سپس هنگامی که نبی اکرم ﷺ برای نماز مغرب برخاست، مضمضه نمود و ما نیز مضمضه نمودیم و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز مغرب را بجای آورد.

١٥٧ــ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری:٢١٠)

ترجمه: ام المؤمنین؛ میمونه رضی الله عنها؛ می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در خانهٔ من، گوشت شانهٔ گوسفند تناول نمود و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند.

باب (٣٩): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟

١٥٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا، فَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا». (بخاری:٢١١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ شیر نوشید. سپس مضمضه کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد»

باب(٤٠): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی داند

۱۵۹ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَـالَ: «إِذَا نَعَـسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُـوَ نَاعِسٌ لا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». (بخاری:۲۱۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، کسی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زایل شود. زیرا چه بسا کسی از شما که در حالت خواب آلودگی نماز می خواند، بدون اینکه بداند، بجای استغفار، خودش را نفرین کند».

۱۶۰ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنَمْ حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ». (بخاری:۲۱۳)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، یکی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند که چه می خواند».

باب(٤١): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

۱۶۱ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ، وكَـان يُجْزِئُ أَحَدَنَا الْوُضُوءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ. (بخاری:۲۱٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ برای هر نماز، وضو می گرفت. ولی ما تا وقتی که وضو داشتیم، همان وضو برای ما کافی بود.

باب(٤٢): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است

۱۶۲ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِحَـائِطٍ مِـنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لا يَسْـتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَـةٍ، فَكَسَـرَهَا

كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». (بخاری:۲۱٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ از کنار باغی از باغهای مدینه یا مکه، عبور می کرد. (ناگهان) صدای دو نفر را شنید که در قبرهای شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می شوند اما نه بخاطر گناه بزرگی». سپس فرمود: «بلی، یکی از آنان، از ادرار خود، پرهیز نمی کرد و دیگری، سخن چینی می نمود». آنگاه، رسول اکرم ﷺ شاخهٔ تر درختی خواست. آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آنرا روی یکی از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله ﷺ پرسیدند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد».

باب(٤٣): آنچه دربارهٔ شستن بول و ادرار آمده است.

١٦٣ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ، فَيَغْسِلُ بِهِ. (بخاری:۲۱۷)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون می رفت، من برایش آب می‌بردم و ایشان با آن آب، استنجا می کرد.

باب(٤٤): به حال خود گذاشتن بادیه نشینی که در مسجد ادرار نمود

١٦٤ــ عَنِ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». (بخاری:۲۲۰)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که مردی بادیه نشین، برخاست و در مسجد، ادرار کرد. مردم اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را به حال خود، رها کنید و یک سطل آب، روی ادرار او بریزید. زیرا شما مأمور سهل گرفتن اید، نه سخت گیری کردن».

باب(٤٥): ادرار کودکان شیرخوار

۱٦٥ــ عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا أَتَتْ بِـابْنٍ لَهَـا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ. (بخاری:۲۲۳)

ترجمه: ام قیس رضی الله عنها می گوید: پسر کوچکم را که هنوز غذا نمی‌خورد، نزد رسول الله ﷺ آوردم. رسول الله ﷺ او را در بغل گرفت. او روی لباسهای رسول اکرم ﷺ، ادرار کرد. رسول الله ﷺ آب خواست و بر لباسهای خود ریخت. (ولی) آنها را نشست. (یعنی فقط به ریختن آب، اکتفا کرد).

باب(٤٦): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته

۱٦٦ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ سُبَاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ. (بخاری:۲۲٤)

ترجمه: حذیفه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ کنار زباله دان قومی رفت و ایستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ایشان وضو گرفت.

باب (٤٧): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار

۱٦٧ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: أَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِـهِ حَتَّـى فَرَغَ.(بخاری:۲۲٥)

ترجمه: و در روایتی دیگر، آمده است که حذیفه ﷺ فرمود: رسول الله ﷺ به سوی زباله دانی که پشت دیواری قرار داشت، رفت و مانند ایستادن شما، ایستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم.آنحضرت ﷺ به من اشاره کرد که نزدیک بیا. من آمدم و پشت سر ایشان ایستادم تا اینکه فارغ شد.

باب(٤٨): شستن خون

١٦٨ــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ النَّبيَّ ﷺ فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحُتُّهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْضَحُهُ، وَتُصَلِّي فِيهِ». (بخاری:٢٢٧)

ترجمه: از اسماء رضی الله عنها روایت است که زنی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: اگر لباس، با خون حیض آلوده شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوی. سپس در آن، نماز بخوان».

١٦٩ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبيِّ ﷺ فقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلا أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا، إِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي». وَقَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلاةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ». (بخاری:٢٢٨)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: فاطمه بنت ابی حُبَیش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی ﷺ! به دلیل خون حیض، مدت زیادی ناپاک می‌شوم. آیا در این مدت، نماز را ترک کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، زیرا این، خون حیض نیست بلکه خون رگی است که پاره شده است. هنگامی که روزهای قاعدگی ات فرا رسید، نماز نخوان. و هنگامی که ایام قاعدگی ات به پایان رسید، غسل کن و نماز بخوان. البته برای هر نمازی، وضو بگیر تا اینکه دوران قاعدگی، فرا رسد».

باب(٤٩): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد

١٧٠ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبيِّ ﷺ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلاةِ، وَإِنَّ بُقَعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ. (بخاری:٢٢٩)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می‌گوید: اثر جنابت را از لباس نبی اکـرم ﷺ می‌شستم و آنحضرتﷺ برای نماز، از خانه بیرون می رفت در حـالی کـه اثـر لکـه هـای آب، هنوز بر لباسش وجود داشت.

باب(۵۰) حکم آغُل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان

۱۷۱ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ أُنَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَـحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ فِي أَوَّلِ النَّهَـارِ، فَبَعَـثَ فِـي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُـمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلا يُسْقَوْنَ. (بخاری:۲۳۳)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: عده‌ای از طایفۀ عُکل یا عُرینه به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله ﷺ دستور داد تا خود را به شـتران شـیری برسـانند و از شیر و ادرار آنان، بخورنـد. آنـان چنـین کردنـد و از بیمـاری، شـفا یافتنـد. پـس از آن، چوپـان رسول الله ﷺ را کشتند و شتران را با خـود بردنـد. پیـامبر خـدا ﷺ صـبح زود (از ایـن جنایـت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقیب کنند. چند ساعتی از روز نگذشته بـود کـه آنهـا را اسیر کرده، خدمت رسول الله ﷺ آوردند. آنحضـرت ﷺ دسـتور داد تـا دسـت و پایشـان را قطع و چشم هایشان را کور کنند و آنها را در آفتاب گرم و سـوزان قـرار دهنـد. (دسـتور اجـرا شد). آنان از شدت تشنگی، درخواست آب کردند، ولی به آنان آب ندادند.

۱۷۲ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ. (بخاری:۲۳٤)

ترجمه: همچنین انس ﷺ می‌گوید: قبل از اینکـه مسـجد سـاخته شـود، نبـی اکـرم ﷺ در جایی که شبها گوسفندان می‌خوابیدند، نماز می‌خواند.

باب(۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب

۱۷۳ــ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ وَكُلُوا سَمْنَكُمْ». (بخاری:۲۳۵)

ترجمه: ام المومنین؛ میمونه رضی الله عنها؛ روایت می کند که: از رسول الله ﷺ دربارۀ موشی که در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «موش و مقداری از روغن های اطراف آن را بیرون بریزید و بقیۀ روغن را بخورید».

۱۷٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ كَلْمٍ يُكْلَمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ». (بخاری:۲۳۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر زخمی را که مسلمان در راه خدا ببیند، روز قیامت، آن زخم، تازه می شود و خون از آن، جاری می گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بویش مانند مشک، معطر خواهد بود».

باب(۵۲): ادرار کردن در آب راکد

۱۷۵ــ وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ عن النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ».(بخاري:۲۳۹)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مواظب باشید در آب راکد، ادرار نکنید. چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنید».

باب(۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمیشود

۱۷۶ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لا أُغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ لا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ، ثُمَّ سَمَّى: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ»، وَعَدَّ السَّابِعَ فَنَسِيَهُ الرَّاوِيُ. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرْعَى فِي الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ. (بخاری: ۲۴۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ مـی گویـد: روزی، رسـول الله ﷺ کنـار کعبـه مشـغول نمـاز خواندن بود. ابوجهل و تنی چند از هـوادارانش آنجـا نشسـته بودنـد. یکـی از آنـان گفـت: چقـدر خوب است اگر یکی از شما بچه دان شتر فـلان قبیلـه را بیـاورد و هنگـامی کـه محمـد بـه سـجده می‌رود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبخت‌ترین آنان (که عقبه بود) رفت و آن بچـه دان را آورد و منتظر ماند که محمد ﷺ به سجده برود. وقتی پیامبر ﷺ به سجده رفت، آنرا میان شانه هـای رسـول الله ﷺ گذاشت. راوی می‌گوید: من که شاهد آن صحنه بـودم، نتوانسـتم کـاری انجـام دهـم. اگـر پشتیبانی می‌داشتم، دفاع می‌کردم. عبدالله بن‌مسعود ﷺ می‌گوید: بعد از آن، همه قهقهه سـر دادنـد و یکدیگر را تنه می زدند. رسول الله ﷺ که در سجده بـود سـر خـود را از سـجده بـر نداشـت، تـا اینکه فاطمه رضی الله عنهـا آمـد و آن را از پشـت آنحضـرت ﷺ برداشـت و دور انـداخت. پیـامبر اکرم ﷺ سر از سجده برداشت، (آنها را نفرین کرد) و سه بار فرمود: «پروردگـارا! قـریش را نـابود کن». آنها از نفرین پیامبر ﷺ، خیلـی ناراحـت شـدند. زیـرا معتقـد بودنـد کـه دعـا، در شـهر مکـه پذیرفته می‌شود. سپس، رسول الله ﷺ با ذکر نام هر یـک از آنهـا، فرمـود: «پروردگـارا! ابـو جهـل، عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، ولید بن عتبه، امیه بـن خلـف وعقبـه بـن ابـی معـیط را نـابود کـن».

راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد که من آنرا فراموش کرده ام. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من لاشه های مردار همهٔ کسانی را که رسول الله ﷺ در آنروز، نفرین کرده بود، در چاهای بدر دیدم.

باب(٥٤): حکم آب دهان و بینی در لباس

۱۷۷ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: بَزَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَوْبِهِ.(بخاری:۲٤۱)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: نبی اکرم ﷺ آب دهانش را با لباس خود گرفت.

باب(٥٥): زنی که خون را از صورت پدرش شست

۱۷۸ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ النَّاسُ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِتُرْسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. (بخاری:۲٤۳)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: از من سؤال کردندکه زخم رسول الله ﷺ با چه چیزی مداوا شد؟ گفتم: کسی که در این مورد از من آگاه تر باشد، وجود ندارد. (دیدم که) علی ﷺ در سپرش آب می‌آورد و فاطمه رضی الله عنها خون‌ها را از چهرهٔ (مبارک) رسول الله ﷺ می‌شست. و بعد، حصیری را سوختند و خاکستر آن را روی زخم رسول الله ﷺ نهادند.

باب(٥٦): مسواک زدن

۱۷۹ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ يَقُولُ: أُعْ أُعْ، وَالسِّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّه يَتَهَوَّعُ. (بخاری:۲٤٤)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: خدمت نبی اکرم ﷺ رسیدم. ایشان مسواکی در دست داشت و با صدای اُع، اُع مسواک می زد. یعنی چنان صدایی درمی آورد که گویا استفراغ می‌کند.

۱۸۰ـــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ. (بخاری:۲٤٥)

ترجمه: حذیفه ﷺ می‌گوید: شبها که نبی اکرم ﷺ از خواب بیدار می‌شد، دهان (مبارکش) را با مسواک می شست و تمیز می کرد.

باب(۵۷): دادن مسواک به بزرگترها

۱۸۱ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَاءَنِي رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الأَكْبَرِ مِنْهُمَا».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند. یکی بزرگتر بود و دیگری کوچکتر. مسواک را به کوچکتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواک را به فرد بزرگتر دادم».

باب(۵۸): فضیلت کسی که با وضو می خوابد

۱۸۲ـــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ

بِهِ»، قَالَ: فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (بخاری:۲٤۷)

ترجمه: از براء ابن عازب رضی الله عنه روايت است كه نبی اكرم ﷺ فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی كامل بگير و بر پهلوی راست بخواب و اين دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوی تو برمی‌گردانم و تمام امورم را به تو می‌سپارم و تو را پشت و پناه خود می‌دانم. و يقين دارم كه هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به كتابی كه نازل فرمودی و پيامبری كه مبعوث نمودی، ايمان آوردم). اگر در همان شب بميری، بر فطرت (با ايمان) از دنيا رفته ای. اين جملات را آخرين كلام خود قرار بده».

راوی(براء) می‌گويد: اين دعا را نزد رسول اكرم ﷺ خواندم. وقتی گفتم :آمَنْتُ بِرَسُوْلِكَ، آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». يعنی بجای لفظ رسول، كلمۀ نبی را بكار ببر.

۵ ـ کتاب غسل

باب (۱): وضو قبل از غسل

۱۸۳ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيُخَلِّلُ بِهَا أُصُولَ شَعَرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلاثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ. (بخاری:۲۴۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می نمود، نخست دستهایش را می‌شست. بعد وضوی کامل می گرفت. سپس، انگشتانش را خیس می نمود و با آن، ریشهٔ موهای سر (مبارک) خود را خلال می کرد. و در پایان، سه بار با کف دست بر سر خود، آب می‌ریخت و بعد، تمام بدن خود را می شست.

۱۸۴ ـــ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَّى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ. (بخاری:۲۴۹)

ترجمه: میمونه؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌فرماید: روش آنحضرت ﷺ برای غسل جنابت چنین بود: نخست، استنجا می کرد و نجاست را از خود دور می ساخت و مانند وضوی نماز، وضو می گرفت ولی پاهایش را نمی شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب می ریخت و در پایان، با اندکی جابجائی، پاهایش را می شست.

باب (۲): غسل مرد با همسرش

۱۸۵ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرَقُ. (بخاری:۲۵۰)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می‌فرماید: من و رسول الله ﷺ از یک ظرف آب که به آن «فرق» می گفتند، برای غسل، استفاده می کردیم.

باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن

۱۸٦ ـــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَت عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَاغْتَسَلَتْ، وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ. (بخاری:۲۵۱)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که از وی دربارهٔ غسل نبی اکرم ﷺ سؤال شد. ایشان ظرفی خواست که حدود یک صاع آب می گرفت. سپس با آن غسل کرد و بر سرش آب ریخت. میان او و سؤال کننده یعنی برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ایی حائل بود.

۱۸۷ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْغُسْلِ؟ فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعَرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ. (بخاری:۲۵۲)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: شخصی از من دربارهٔ مقدار آب غسل، سؤال کرد. در جواب، گفتم: یک صاع آب، کافی است. یکی از حاضران گفت: یک صاع برای من کافی نیست. گفتم: برای کسی که موهایش از تو بیشتر وخودش هم از تو بهتر بود، یک صاع آب، کفایت می کرد (یعنی رسول الله ﷺ). آنگاه جابر ﷺ که یک چادر بر تن داشت، نماز را برای ما امامت کرد.

باب (٤): کسی که سه بار برسر خود آب بریزد

۱۸۸ ـــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلاثًا» وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا. (بخاری:۲٥٤)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ با نشان دادن کف دست ها فرمود: «من سه بار با اینها بر سر خود، آب می‌ریزم».

باب(۵): کسی که غسل را با محلاب[1] آغاز کند

۱۸۹ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوَ الْحِلاب، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ الأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخاری:۲۵۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ غسل جنابت می‌نمود، ظرف محلاب مانندی را می طلبید و از آن با دست، آب بر می داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و سپس سمت چپ آنرا می شست. و در پایان، با دستهایش بر فرق سر خود، آب می ریخت.

باب (٦): تکرار همبستری و همبستری با همسران متعدد با یک غسل

۱۹۰ ـــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضَخُ طِيبًا. (بخاری: ۲٦٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: من به رسول اکرم ﷺ (قبل از احرام) خوشبویی می زدم. آنگاه، آنحضرت ﷺ با همسرانش همبستری می کرد. سپس هنگام صبح، وقتی که لباس احرام بر تن می نمود، بوی عطر همچنان از بدن (مبارک) رسول الله ﷺ به مشام می رسید.

۱۹۱ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قيل: أَوَكَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلاثِينَ. (بخاری:۲٦٨)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز یا شب، با همهٔ همسران خود که تعداد آنها یازده نفر بود، همبستری می کرد . از او پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ توانایی چنین کاری را داشت ؟ انس ﷺ گفت : به نظر ما، آنحضرت ﷺ به اندازهٔ سی نفر، توانایی داشت.

---

(۱) ظرفی است که در آن شتر را می دو شند

باب(۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید

۱۹۲ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخاری: ۲۷۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: گویا هم اکنون، درخشش خوشبویی را بر فرق سر رسول الله ﷺ مشاهده می نمایم در حالی که ایشان در احرام بسر می برند.

باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل

۱۹۳ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُخَلِّلُ بِيَدِهِ شَعَرَهُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرْوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ. (بخاری:۲۷۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می‌نمود، نخست دست‌هایش را می‌شست. سپس، مانند وضوی نماز، وضو می ساخت. بعد از آن، غسل می نمود. آنگاه با دستهایش، موهای سرش را خلال می کرد تا مطمئن شود که پوست سرش کاملاً خیس شده است. و در پایان، سه بار بر بدنش، آب می ریخت و تمام آن را می شست.

باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود

۱۹٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ». ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ. (بخاری:۲۷۵)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می‌گوید: اقامه گفته شد و صف‌ها برای اقامهٔ نماز، بسته شد. سپس، رسول الله ﷺ تشریف آورد. هنگامی که بر مصلای نماز ایستاد، یادش آمد که جُنب است. به ما گفت: «سر جای خود بمانید». یعنی (صف‌های نماز را بهم نزنید). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالی به سوی ما آمد که هنوز آب از موهایش می‌چکید. آنگاه، تکبیر گفت و ما با ایشان نماز خواندیم.

باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است

۱۹٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى ﷺ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلا أَنَّهُ آدَرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ. (بخاری:۲۷۸)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید : نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنی اسرائیل، برهنه غسل کرده، به یکدیگر نگاه می‌کردند. اما موسی ﷺ به تنهایی غسل می‌کرد. بنی اسرائیل گفتند: بخدا سوگند، چون موسی وَرَم بیضه دارد، با ما غسل نمی‌کند. روزی موسی ﷺ لباسهایش را در آورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند. آن سنگ، لباسهای موسی ﷺ را برداشت و فرار کرد. موسی ﷺ دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباسهایم (را کجا می بری)؟ تا اینکه بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: به خدا سوگند، موسی هیچ بیماری ای ندارد. آنگاه، سنگ توقف کرد و موسی ﷺ لباسهایش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوی می‌گوید: بخدا سوگند، اثر شش یا هفت ضربه، بر روی سنگ دیده شد.

۱۹٦ ــ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ

أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لا غِنَى بِي عَـــنْ بَرَكَتِـــكَ». (بخاری:۲۷۹)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ایوب ﷺ برهنه مشغول غسل کـردن بود که در آن اثنا، گروهی از ملخ های طلایی بر او فرو ریختند. ایوب ﷺ شروع بـه جمـع آوری آنها در لباسش نمـود. پروردگـارش بـه او نـدا داد: ای ایـوب! مگـر مـن تـو را از ایـن چیزهـایی کـه می بینی، بی نیاز نساخته بودم؟ ایوب ﷺ گفت : به عزتت سوگند! بلی. (بی نیـاز سـاخته ای) ولـی من از برکات تو بی نیاز نیستم».

باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت

۱۹۷ ـــ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: ذَهَبْـــتُ إِلَـــى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ، فَقَالَ: «مَنْ هَـــذِهِ»؟ فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ. (بخاری:۲۸۰)

ترجمه: امهانی؛ دختر ابو طالب رضی الله عنها؛ می‌گوید: سال فتح مکه، نـزد رسـول الله ﷺ رفتم. ایشان در آن لحظه استحمام می‌کرد و فاطمه رضی‌الله عنها او را در پوشش نگـه داشـته بـود. رسول الله ﷺ فرمود: «این زن کیست»؟ گفتم: ام هانی هستم.

باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی‌شود

۱۹۸ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَهُ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قال: فَانْخَنَسْتُ مِنْهُ، فَذَهَبتُ فَاغْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لا يَنْجُسُ». (بخاری:۲۸۳)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه، مرا دید. چـون جُنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول الله ﷺ پنهان کردم. و پس از غسل، خـدمت

رسول خدا ﷺ رسیدم. آنحضرتﷺ فرمود: « ابوهریره! کجا بودی»؟ عرض کردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله ﷺ فرمود: « سبحان الله! مؤمن که نجس نمی‌شود».

باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد

۱۹۹ ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب ﷺ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيَرْقُدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ». (بخاری:۲۸۷)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در حالت جنابت، می توانیم بخوابیم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، اگر وضو بگیرید، می‌توانید بخوابید».

باب (١٤): تماس آلت تناسلی زن و مرد

۲۰۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». (بخاری:۲۹۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت، شوهر میان اعضای چهارگانۀ همسرش قرار بگیرد و همبستری کند، غسل واجب می‌شود».

٦ ـ کتاب حیض

باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی

۲۰۱ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا لا نَرَى إلا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكِ أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ. (بخاری:۲۹٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: برای ادای حج، از مدینۀ منوره براه افتادیم. وقتی به محل «سِرف» (نزدیک مکه) رسیدیم، دچار قاعدگی شدم. رسول الله ﷺ نزد من آمد در حالی که گریه می کردم. فرمود: «چرا گریه می کنی؟ آیا دچار قاعدگی شده‌ای»؟ گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «این چیزی است که خداوند آن را شامل حال همۀ دختران آدم کرده است. جز طواف خانۀ کعبه، تمام احکام و مناسک حج را انجام بده». عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ برای ازواج خویش، گاو، قربانی نمود.

باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی

۲۰۲ ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخاری:۲۹٥)

ترجمه: همچنین عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در حال قاعدگی، موهای سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می‌زدم.

۲۰۳ ـــ وفي رواية: وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتُرَجِّلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ. (بخاری:۲۹۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود و سر مبارک خود را به عایشه رضی الله عنها نزدیک می کرد و او که در خانه بود و ایام قاعدگی را می‌گذراند، سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می‌زد. (مسجد و خانه در کنار هم قرار داشتند).

باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن

۲۰۴ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَّكِئُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. (بخاری:۲۹۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: در حالی که من در دوران قاعدگی بسر میبردم، رسول الله ﷺ بر من تکیه می نمود (سر بر زانوی من می نهاد) و قرآن تلاوت می‌کرد.

باب (٤): کسی که حیض را نفاس می نامد

۲۰۵ ـــ وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ. (بخاری:۲۹۸)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: با رسول الله ﷺ در یک چادر، خوابیده بودم که دچار قاعدگی شدم. آهسته، خود را بیرون کشیدم و لباس حیض پوشیدم. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا دچار قاعدگی شدی»؟ گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ایشان در همان چادر خوابیدم.

باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۰۶ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كِلانَا جُنُبٌ، وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخاری:۲۹۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: من و رسول الله ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف آب، غسل می‌نمودیم. و زمانی که من دوران قاعدگی را می گذراندم، آنحضرت ﷺ به من دستور می داد که ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگی) کنار من می خوابید. و هنگام اعتکاف، سر مبارک را از مسجد بیرون می آورد و من که در دوران قاعدگی بسر می بردم، سر ایشان را می شستم.

۲۰۷ ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَّزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. (بخاری:۳۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: هرگاه یکی از همسران رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می‌شد و آنحضرت ﷺ می خواست در کنارش بخوابد، به او دستور می داد که در حین شدت حیض، ازار بپوشد. آنگاه در کنار او می‌خوابید. عایشه رضی الله عنها افزود: چه کسی از شما می تواند مانند رسول الله ﷺ در چنین حالتی خود را کنترل نماید؟!

باب (٦): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند

۲۰۸ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ

الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ»؟ قُلْنَ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا». (بخاری:۳۰٤)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ روز عید قربان یا عید فطر بسوی مصلا رفت. در آنجا، سری به زنان زد و خطاب به آنان فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید. زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم». پرسیدند: چرا؟ ای رسول خداﷺ! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بخاطر اینکه شما بکثرت نفرین می کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد». عرض کردند: ای رسول خداﷺ! نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: «مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می شود»؟ گفتند: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «این خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت ﷺ باز فرمود: «مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی، نماز نمی خوانید و روزه نمی گیرید»؟ عرض کردند: بلی . رسول اللهﷺ فرمود:«این هم دلیل بر نقص دین شماست».

باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه

۲۰۹ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اعْتَكَفَ وَمَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ.(بخاری:۳۰۹)

ترجمه: عایشه رضی‌الله عنها می‌فرماید: گاهی یکی از همسران رسول الله ﷺ با وی به اعتکاف می نشست در حالیکه استحاضه بود وخونریزی داشت. و چه بسا از شدت خونریزی ناچار بود روی طشتی بنشیند.

باب (۸): استفادۀ زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض

۲۱۰ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلا نَكْتَحِلَ، وَلا نَتَطَيَّبَ، وَلا نَلْــبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي نُبْذَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ.(بخاری:۳۱۳)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها مـی‌گویـد: رسـول الله ﷺ سـوگواری بـیش از سـه روز را برای ما ممنوع کرد. مگر برای زنی که همسرش را از دست داده باشد. در آنصورت، باید چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشینند. و در آن ایام، استفادۀ خوشبو، سرمه و لباس رنگی نیز برای مـا ممنوع گردید. مگـر لبـاس عَصـب (کـه نـوعی لبـاس یمنـی خشـن اسـت). البتـه پـس از غسـل قاعدگی، استفادۀ اندکی مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنین ما (زنان) را از شرکت در تشـییع جنازه، منع فرمودند.

باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثارحیض را پاک کند

۲۱۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكٍ فَتَطَهَّــرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطَهَّرِي». فَاجْتَبَذْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَبَّعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ.(بخاري:۳۱٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زنی از رسول الله ﷺ دربـارۀ غسـل حـیض سـؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نخست به وسیلۀ پارچه‌ای تمیـز و خوشـبو خـود را پـاک کـن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاک کنم؟ رسول الله ﷺ بار دیگر فرمـود: «خـود را پـاک کـن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «سبحان الله! خود را پاک کن». عایشـه رضـی الله عنهـا می‌فرماید: (من که منظور رسول الله ﷺ را درک کردم، بلافاصله) آن زن را بسوی خود کشیدم و به او فهماندم و توضیح دادم که چگونه با پارچۀ تمیز، جای خون را پاک کند.

باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی

۲۱۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِـي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ، وَلَمْ تَطْهُرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمْرَتِكِ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ، أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ. (بخاری:۳۱۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: با رسول الله ﷺ در حجـة الـوداع بـرای حـج تمتـع، احرام بسته بودم و هَدی با خود نبرده بودم. در آن میان، دچار عادت ماهیانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقی ماند. عرض کردم: ای پیامبر گرامی! من نیت حج تمتع نموده بودم و اینک شب عرفه فرا رسید. چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گیسوهایت را باز کن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنین کردم. وقتی که از حج فارغ شدم. رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعیم» ببرد و در عمره، همراهی کند. من همراه عبدالرحمن، به تنعیم رفتم و عمره ای را که فوت شده بود، بجای آوردم.

باب(۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی

۲۱۳ــ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهِلالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلِلْ، فَإِنِّي لَوْلا أَنِّي أَهْدَيْتُ لأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وسَاقَتِ

الْحَدِيْثَ وَذَكَرَتْ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: وأَرْسَلَ مَعِي أَخِي إِلَى التَّنْعِـيمِ، فَأَهْلَلْـتُ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٌ وَلا صَوْمٌ وَلا صَدَقَةٌ.(بخاری: ۳۱۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: بعد از رؤیت هلال ذی حجه، به قصد حج، مدینه منوره را ترک کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد می تواند نیت عمره کند و من هم اگر هَدی(شکرانه)، همراه نمی‌آوردم، فقط برای عمره احرام می‌بستم». عایشه می گوید: بعضی نیت عمره و برخی قصد حج کردند. سپس، عایشه رضی الله عنها جریان قاعدگی اش را ذکر کرد وگفت:رسول الله ﷺ برادرم؛ عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه؛ را با من همراه کرد و ما به تنعیم رفتیم و من از آنجا برای عمره، احرام بستم. و بخاطر این کار، نَه هَدی، نه صدقه و نه روزه، هیچکدام بر من واجب نشد.

باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست

۲۱٤ــ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلاتَهَا إِذَا طَهُرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلا يَأْمُرُنَا بِهِ، أَوْ قَالَتْ: فَلا نَفْعَلُهُ. (بخاری:۳۲۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که زنی از وی پرسید: آیا زن باید پس از پایان دوران قاعدگی، نمازهای از دست رفته اش را بخواند؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: مگر تو از خوارج[1] هستی؟ ما در زمان رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می شدیم و آنحضرت ﷺ ما را به خواندن نمازهای از دست رفته امر نمی کرد و یا ما چنبن نمی کردیم.

باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

(۱) خوارج کسانی بودند که علیه علی رضی الله عنه قیام کرده وبه جنگ پرداختند، ویکی از اصولشان این بود که احکام را فقط از قرآن استنباط کرده وبه احادیث اعتنایی نداشتند.

۲۱۵ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا حَدِيْثُ حَيْضِهَا مَعَ النَّبيِّ ﷺ فِي الْخَمِيلَةِ، ثم قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبيَّ ﷺ كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ. (بخاری:۳۲۲)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها جریان خوابیدنش را در کنار رسول اکرم ﷺ در دوران قاعدگی، زیر یک چادر (ملحفه) بیان کرد. سپس افزود که آنحضرت ﷺ در حالی که روزه بود، مرا می بوسید.

باب (١٤): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا

۲۱٦ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتِ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحُيَّضُ، وَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ، وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى، قيل لها: الْحُيَّضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ وَكَذَا وَكَذَا؟. (بخاری:۳۲٤)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: من از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زنانی که در دوران قاعدگی بسر می برند، می توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خیر و دعوت مؤمنین، شرکت کنند. البته زنان حائضه (ضمن شرکت در مراسم فوق) نباید وارد مصلا شوند. از ام عطیه رضی‌الله عنها پرسیدند: آیا زنان حائضه هم می‌توانند شرکت کنند؟! ام عطیه رضی الله عنها فرمود: (بلی)، مگر در عرفه و جاهای دیگر، زنان حائضه شرکت نمی کنند؟

باب (١٥): زردی وتیرگی خون در ایام غیر قاعدگی

۲۱۷ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا لا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا. (بخاری:۳۲٦)

ترجمه: همچنین ام عطیه رضی الله عنها می‌گوید: ما خون زرد رنگ و تیره را خون حیض، بحساب نمی‌آوردیم.

باب (۱۶): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود.

۲۱۸ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ:أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّهَا تَحْبِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ»؟ فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي». (بخاری:۳۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌فرماید: به پیامبر اکرم ﷺ گفتم: ای رسول خداﷺ! صفیه دچار قاعدگی شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید ایشان(با انجام ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بیت را همراه شما انجام نداده است»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس می‌توانیم از مکه حرکت کنیم».

باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید

۲۱۹ــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَامَ وَسَطَهَا. (بخاری:۳۳۲)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: زنی به سبب وضع حمل، درگذشت. رسول الله ﷺ در برابر جنازه چنان ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت وبر او نماز جنازه خواند.

باب(۱۸)

۲۲۰ــ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لا تُصَلِّي، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ ثَوْبِه. (بخاری:۳۳۳)

ترجمه: میمونه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ می‌فرماید: من در دوران قاعدگی، نماز نمی خواندم. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ روی سجاده، نماز می خواند، من کنار

سجده گاه آنحضرت ﷺ دراز کشیده بودم. و زمانی که آنحضرت ﷺ سجده می نمود، قسـمتهایی از لباسش با من برخورد می کرد.

۷ـ کتاب تیمم

باب (۱)

۲۲۱ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصَبْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ. (بخاری:۳۳٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. هنگامی که به ذات الجیش یا به بیداء رسیدیم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله ﷺ برای پیدا کردن آن، توقف کرد. مردم نیز توقف کردند. آنجا نه آبی بود و نه کاروان، آب همراه داشت. عده‌ای نزد ابوبکرؓ آمدند و گفتند: نمی بینی که عایشه چه کار کرده است؟ موجب شده که رسول الله ﷺ و کاروان توقف کنند در حالیکه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که رسول اکرمﷺ خوابیده و سر مبارکش را بر زانویم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبکر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالی که با دست به

پهلویم می زد، آنچه خدا می خواست نثار من کرد و گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را در جایی که آبی وجود ندارد و کاروان هم آبی همراه ندارد، متوقف نمودی.

اما چون سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی زانویم قرار داشت ، نمی توانستم حرکت کنم. سرانجام، زمانی رسول خداﷺ برخاست که صبح شده بود و در محل توقف ما، آبی وجود نداشت. در نتیجه، خداوند آیۀ تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم کردند. اینجا بود که اسید بن حضیر رضی الله عنه گفت: ای آل ابوبکر! نزول این آیه، نخستین برکت شما نیست. (بلکه قبلا نیز مردم به وسیلۀ شما به چنین خیر و برکاتی نایل آمده اند).

عایشه رضی الله عنها در پایان این حدیث، می فرماید: آنگاه، هنگامی که شترم را حرکت دادیم، گلوبند را زیر آن، پیدا کردیم.

۲۲۲ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاَةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً. (بخاری:۳۳۵)

ترجمه جابر بن عبدالله رضی الله عنهماروایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: پنج چیز به من عطا شده است که قبل از من، به هیچ پیامبری عطا نشده‌است:

۱ ـ از مسافت یک ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت میشوند.

۲ ـ زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. بنابر این، هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیانم می توانند همانجا (اگر آب نبود، تیمم نمایند) و نماز بخوانند.

۳ ـ مال غنیمت برای من حلال گردانده شده است در حالی که قبل از من، برای هیچ پیامبری، حلال نبوده است.

٤ ـ حق شفاعت به من عنایت شده است.

۵ ـ هر پیامبری فقط برای قوم خودش فرستاده شده است در حالی که من برای تمام مردم دنیا مبعوث شده ام.

باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می رفت، تیمم نماید

۲۲۳ــ عَنِ أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحَارِثِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ. (بخاری:۳۳۷)

ترجمه: ابو جهیم بن حارث انصاری می گوید: رسول الله ﷺ از طرف چاه جمل می آمد که شخصی به ایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا ﷺ سلام او را پاسخ نداد تا آنکه به دیواری رسید. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهایش) را بر چهره و دست‌هایش مالید (یعنی تیمم کرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد.

باب (۳): آیا تیمم کننده می تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند

۲۲۴ــ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّه قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَفَّيْهِ الأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ؟ (بخاری:۳۳۸)

ترجمه: عمار بن یاسر رضی الله عنهما می‌گوید: خطاب به عمر ﷺ گفتم: به یاد نداری که من و تو هر دو در مسافرت بودیم (و بعلت فرارسیدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندی و من در خاک غلطیدم و نماز خواندم و این جریان را به سمع (مبارک) رسول الله ﷺ رسانیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر اینگونه عمل می کردی، برایت کافی بود».سپس، رسول خدا ﷺ دستهایش را بر زمین زد و آنها را فوت کرد و چهره و دست‌ها را مسح نمود؟

باب(٤): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می گیرد

٢٢٥ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلا وَقْعَةَ أَحْلَى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ فُلانٌ، ثُمَّ فُلانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لأَنَّا لا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكَوْا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لا ضَيْرَ أَوْ لا يَضِيرُ ارْتَحِلُوا». فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوَضُوءِ، فَتَوَضَّأَ وَنُودِيَ بِالصَّلاةِ فَصَلَّى بِالنَّاس، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ»؟ قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ». ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلانًا وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «اذْهَبَا فَابْتَغِيَا الْمَاءَ فَانْطَلَقَا فَتَلَقَّيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ، قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أَمْسِ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَنَفَرُنَا خُلُوفًا، قَالا لَهَا: انْطَلِقِي إِذًا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، قَالا: هُوَ الَّذِي تَعْنِينَ، فَانْطَلِقِي فَجَاءَا بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: «فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا». وَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِيَ وَنُودِيَ فِي النَّاسِ اسْقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ شَاءَ وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ، وَكَانَ آخِرُ ذَاكَ أَنْ أَعْطَى الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ

بِمَائِهَا وَايْمُ اللَّهِ لَقَدْ أُقْلِعَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلأَةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا لَهَا». فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ مَا رَزِئْنَا مِنْ مَائِكِ شَيْئًا وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا». فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكِ يَا فُلَانَةُ؟ قَالَتْ: الْعَجَبُ، لَقِيَنِي رَجُلانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لأَسْحَرُ النَّاسِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ وَقَالَتْ بِإِصْبَعَيْهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَعْنِي السَّمَاءَ وَالأَرْضَ أَوْ إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا. فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ، يُغِيرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلا يُصِيبُونَ الصِّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا: مَا أُرَى أَنَّ هَؤُلاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الإِسْلامِ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الإِسْلامِ. (بخاری: ٣٤٤)

ترجمه: عمران بن حصین خزاعی می‌گوید: درسفری همراه رسول الله ﷺ بودیم. تمام شب راه رفتیم و در پایان، وقتی که خواب و استراحت برای مسافر از هر چیز دیگری شیرین‌تر است، توقف نموده، خوابیدیم. (هنگام صبح، بعلت خستگی) بیدار نشدیم تا اینکه حرارت آفتاب، ما را بیدار کرد. اولین کسانی که بیدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم، عمر فاروق رضی الله عنه بود. در مورد رسول الله ﷺ عادت بر این بود که کسی او را از خواب بیدار نمی‌کرد تا اینکه خودش بیدار می شد. زیرا ما نمی‌دانستیم که در خواب، برای رسول الله ﷺ چه پیش می‌آید. اما چون عمر رضی الله عنه مردی جدی بود، هنگامی که بیدار شد وآن صحنه را دید، با صدای بلند، تکبیر گفت و آرام آرام، صدایش را بلندتر کرد تا اینکه رسول الله ﷺ بیدار شد. مردم، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله ﷺ در میان گذاشتند. آنحضرت ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد کوچ نمایید». کاروان براه افتاد. پس از طی مسافت کوتاهی، توقف نمود. رسول الله ﷺ آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت ﷺ نماز را اقامه کرد. پس از اتمام نماز، مردی را دید که در گوشه ای نشسته و در نماز، شرکت نکرده بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ای فلانی!

چرا در نماز جماعت شرکت نکردی» ؟ گفت: من نیاز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «با خاک تیمم کن. همین برایت کافی است». کاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگی، نزد رسول الله ﷺ شکایت کردند. رسول الله ﷺ، علی و یکی دیگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «بروید، آب پیدا کنید». آن دو نفر به جستجوی آب رفتند. در راه، زنی را دیدند که دو مشک بزرگ و پر از آب را بر شتری، حمل می کرد و خود نیز سوارآن بود و می‌آمد. وقتی نزدیک رسید، از او پرسیدند: آب‌ها را ازکجاآورده ای؟ زن گفت: دیروز همین موقع در محل آب بودم و ازآنجا بسوی خانه براه افتادم. مردان ما اینجا نیستند. علی ﷺ و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بیا. گفت: کجا؟ گفتند: نزد رسول الله ﷺ. زن گفت: همان کسی که دربارهٔ او میگویند که از دین خود برگشته است؟ گفتند: آری، نزد همان کسی که دربارهٔ او چنین می‌اندیشی. پس حرکت کن. سرانجام، او را نزد رسول الله ﷺ آوردند و ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردند. (عمران) می‌گوید: از آن زن خواستند که از شتر پیاده شود. رسول الله ﷺ ظرف آبی طلبید و از دهانهٔ هر دو مشک، درآن ظرف، آب ریخت. سپس، دهانهٔ بزرگ مشک‌ها را بست و دهانهٔ کوچک آنها را باز کرد و اعلام فرمود که :آب بنوشید و شترها و اسب‌ها را نیز آب دهید. تمام کاروان، آب نوشیدند و به شتران خود نیز، آب دادند. ودر پایان، به آن یک نفر که جُنُب بود، آب دادند تا غسل نماید. آن زن، همچنان ایستاده بود و آنچه را که بر سر مشکهای آبش می آوردند، نظاره میکرد. راوی می گوید: سوگند به خدا که آب مشکها تمام شد ولی ما می دیدیم که مشکها، پرتر از قبل بود. پس ازآن، رسول الله ﷺ دستورداد تا چیزی برای آن زن، جمع‌آوری کنند. صحابه، مقداری آرد، خرما وسویق برای او جمع آوری نمودند وآنها را در پارچه ای بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر کرده، مواد غذایی یاد شده را روی شتر و در جلوی او نهادند. رسول الله ﷺ خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود دیدی که ما چیزی از آب مشکهای تو را کم نکردیم. پروردگار ما، ما را سیراب نمود». وقتی آن زن به روستای خود رسید، از او پرسیدند: چرا دیر کردی؟ گفت: چیز شگفت انگیزی دیدم. در مسیرراه، دو نفر جلوی مرا گرفتند و پیش کسی بردند که بقول شما، از دین خود برگشته است. آن شخص، چنین و چنان کرد. به خدا سوگند! که او، یا بزرگترین جادوگر میان این و آن (زمین وآسمان) است ویا پیامبر برحق خدا می باشد. راوی میگوید: مسلمانان به دهکده‌های اطراف، یورش می‌بردند اما به روستای آن زن، تعرض نمی‌کردند. سپس، روزی آن زن به مردان طایفهٔ خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض

نمی‌کنند. آیا باز هم در بارۀ اسلام، شک و تردید دارید؟! سرانجام، تمام مردم طایفه، به پیروی از آن زن، مسلمان شدند.

۸ ـ کتاب نماز

باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟

۲۲٦ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُوذَرٍّ ﷺ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ قَـالَ: «فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُـمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَـالَ: هَـذَا جِبْرِيلُ، قالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَعِي مُحَمَّدٌ ﷺ، فَقَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْـهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْـوِدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَسَارِهِ بَكَـى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَال: هَذَا آدَمُ وَهَذِهِ الأَسْوِدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى، حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنِهَا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُ، فَفَتَحَ»، قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّـمَوَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُثْبِتْ كَيْـفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّـمَاءِ السَّادِسَةِ، قَـالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ ﷺ بِإِدْرِيسَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِـالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى،

ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ.

قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبو حَبَّةَ الأَنْصَارِيُّ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُولانِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيفَ الأَقْلامِ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لا أَدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». (بخاری:۳٤۹)

ترجمه: انس ﷺ به نقل از ابوذر ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «زمانی که درمکه بسر می بردم، شبی سقف منزلم سوراخ شد وجبرئیل فرود آمد و سینه مرا شکافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورد و در سینهٔ من خالی کرد وآنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوی آسمان برد. وقتی به آسمان دنیا رسیدم، جبرئیل به نگهبان آسمان گفت: در را باز کن. پرسید: شما چه کسی هستید؟گفت: من جبرئیل هستم. فرشته پرسید: آیا شخص دیگری همراه توست؟ جبرئیل گفت:آری، محمد ﷺ با من است. نگهبان گفت: آیا ایشان دعوت شده اند؟ جبرئیل گفت: آری. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنیا بالا رفتیم. ناگهان، نگاهم به شخصی افتاد که عدهٔ زیادی سمت راست و چپ او قرار داشتند. آن

شخص هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می‌خندید. و هر وقت به سمت چپ نگـاه میکـرد، گریه می کرد. وقتی مرا دید، فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و فرزند نیکوکار من. از جبرئیـل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: آدم ؈ است. و اینها که سمت چپ و راسـت او مـی بینـی، ارواح فرزندانش هستند. آنان که سمت راست او قرار دارنـد، اهـل بهشـت انـد و آنهـا کـه سـمت چپ او هستند، اهل دوزخ اند. بدینجهت هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می‌خندید. و هـر وقت به سمت چپ نگاه می‌کرد، می گریست. بعـد، جبرئیـل مـرا بـه سـوی آسـمان دوم بـرد و از نگهبان آن خواست تا در را باز کند. نگهبان آسمان دوم همان چیـزی را کـه نگهبـان آسـمان اول پرسیده بود، تکرار کرد و سپس در را باز کرد».

انس ﷛ به نقل از ابوذر ﷛ مـی‌گویـد: رسـول الله ﷺ در مسـیر آسـمانها بـا آدم، ادریـس، موسی، عیسـی و ابـراهیم علیهـم الصلاة والسلام ملاقـات کـرد. البتـه در بـارۀ جزئیـات مرتبـه و جایگاه آنان به تفصیل چیزی نفرمود. فقط یادآوری نمود که آدم ؈ را در آسمان دنیا و ابـراهیم ؈ را در آسمان ششم ملاقات کرده است.

انس ﷛ میگوید: هنگامی که جبرئیل ؈ رسول الله ﷺ را بـا خـود نـزد ادریـس ؈ بـرد، ادریس ؈ فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. رسول الله ﷺ می‌فرمایـد: از جبرئیل پرسیدم: که این شخص، کیست؟ جبرئیل گفت: ایشـان ادریـس؈ هسـتند. بعـد از کنـار موسی؈ گذشتیم. وقتی نگاه موسی ؈ به من افتـاد، فرمـود: خـوش آمـدی ای پیـامبر و بـرادر نیکوکار من. دربارۀ او از جبرئیل پرسـیدم، فرمـود: ایشـان موسـی؈ هسـتند. بعـد بـه عیسـی؈ رسیدیم. عیسی؈ نیـز فرمـود: خـوش آمـدی ای پیـامبر و بـرادر نیکوکـار مـن. از جبرئیـل ؈ پرسیدم: او کیست؟ فرمود: ایشان عیسی؈ است. سپس به ابراهیم؈ نزدیک شدیم. ایشان نیز مرحبا و خوش آمد گفت. دربارۀ وی از جبرئیل ؈ سـؤال کـردم. فرمـود: ایشـان ابـراهیم ؈ است.

ابن شهاب (یکی از راویان) می‌گوید: ابن عبـاس و ابوحبـه انصـاری روایـت مـی کننـد کـه رسول الله ﷺ فرمود: «سـپس مـرا عـروج داد و بجـایی رسـیدم کـه صـدای خـش خـش قلـم‌هـای فرشتگان را که مشغول نوشتن بودند، شنیدم».

انس بن مالك می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بـر امتم فرض گردانید. با آن پنجـاه نمـاز، برگشـتم تـا اینکـه بـه موسـی ؈ رسـیدم. ایشـان پرسـید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسـی ؈ فرمـود: دوبـاره نـزد

پروردگارت برو. زیرا امت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعـالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی ؈ آمدم، گفتم: بخشی از نمازهـا را معـاف نمود. موسی ؈ گفت: بازهم بسوی خدا برگرد زیرا امتت توانایی این را هم نخواهد داشت. مـن بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. بـاز چـون نـزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگـر از نمازهـا را بخشـیده اسـت، موسـی ؈ بـاز همـان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمـود: روزانـه پـنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعـده عمـل نمـی کـنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کـن. (ایـن بـار نپـذیرفتم) گفـتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدرة المنتهـی رسـیدیم. در آنجـا، چیزهـای گونـاگونی دیـدم کـه از آنهـا سـر در نیـاوردم. سـپس وارد بهشـت شـدم. و در آنجـا بـا زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

۲۲۷ــ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ. (بخاری: ۳۵۰)

ترجمه: از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایـت اسـت کـه مـی‌فرمایـد: هنگـامی کـه خداوند، نمازها را فرض کرد، همهٔ نمازهای سفر و حضر، دو رکعتی بودند. سـپس نمـاز سـفر، دو رکعتی باقی ماند و نماز حضر، افزایش یافت.

باب (۲): نماز خواندن در یک پارچه

۲۲۸ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ. (بخاری: ۳۵٤)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه؄ میگوید: نبی اکرم ﷺ در یک چادرکه دو طرف آن را بـر شانه‌های خود انداخته بود، نماز خواند.

باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد

۲۲۹ــ عَنْ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: حَدِيْثُ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّــهُ قَاتِــلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلانَ ابْنَ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَاكَ ضُحًى. (بخاری:۳۵۳ ــ ۳۵۷)

ترجمه: روایت ام هانی دربارهٔ اینکه ایشان در سال فتح مکه، نزد رسول الله ﷺ آمد و سلام گفت در حالیکه رسول خداﷺ مشغول استحمام بود و فاطمه رضی‌الله عنها او را در پرده گرفته بود، قبلا گذشت. در این روایت، ام هانی می افزاید: رسول الله ﷺ بعد از غسل و استحمام، در حالی که خود را در پارچه ای پیچیده بود، هشت رکعت نماز خواند. بعد از پایان نماز، عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! برادرم ؛علی ؓ؛ می‌خواهد فلانی فرزند هبیره راکه من پناه داده ام، به قتل برساند. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی را که تو پناه داده ای، ما هم پناهش میدهیم».

ام هانی می‌گوید: نمازی را که رسول اللهﷺ خواند، نماز اشراق بود.

۲۳۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ سَائِلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّلاةِ فِــي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ»؟ (بخاری:۳۵۸)

ترجمه: از ابوهریره ؓ روایت است که شخصی از رسول الله ﷺ دربارهٔ نماز خواندن در یک قطعه پارچه، سؤال کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر هر کدام از شما دوقطعه پارچه دارد»؟

باب (٤): اگر کسی در یک قطعه لباس ،نماز خواند باید آنرا به شانه هایش بیندازد

۲۳۱ــ وعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ». (بخاری:۳۵۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تنها در یک قطعه لباس که بـر روی شانه هایتان چیزی نباشد، نماز نخوانید».

۲۳۲ــ وعَنْهُ ﷺ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُــولُ: «مَــنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» (بخاری: ۳٦۰).

ترجمه: همچنین ابوهریره ﷺ می‌گوید: گواهی می‌دهم کـه از رسـول الله ﷺ شـنیدم کـه فرمود: «اگر با یک لبـاس (غیـر دوختـه) نمـاز مـی‌خوانیـد، دو طـرف آن را در جهـت مخـالف یکدیگر(روی شانه هایتان) بیندازید».

باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد

۲۳۳ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَــيَّ ثَــوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَــا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الاشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ»؟ قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَــاتَّزِرْ بِهِ». (بخاری: ۳٦۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: دریکی ازسفرها، همـراه رسـول خـدا ﷺ بودم. شبی برای کار شخصی خود، نزد رسول الله ﷺ رفتم.آنحضـرت ﷺ مشـغول نمـاز خوانـدن بـود. من فقط یک قطعه لباس داشتم که خود را در آن پیچیده بودم.کنارآنحضرت ﷺ به نمـاز ایسـتادم. پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ فرمود: «ای جـابر! در ایـن هنگـام از شـب چـرا آمـده ای»؟ مـن منظورم را برای رسول الله ﷺ بیان کردم. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «چرا خـود را چنـین در چـادر پیچیده ای»؟ عرض کردم: ای پیامبرخدا! همین یک قطعه پارچـه را داشـتم. (و چـاره ای جـز ایـن

نداشتم). رسول الله ﷺ فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دورخود بپیچان و اگر کوچک است، بجای شلوار از آن استفاده کن».

٢٣٤ـــ عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصِّبْيَانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا». (بخاری:٣٦٢)

ترجمه: سهل ﷺ می‌گوید: مردانی با رسول الله ﷺ نماز می خواندند که ازارهای خود را (که بجای شلوار از آنها استفاده می‌کردند) مانند کودکان بر گردنهای خود، بسته بودند.آنحضرت ﷺ خطاب به زنان فرمود: «تا وقتیکه مردان، سر از سجده برنداشته اند، شما سر از سجده، بر ندارید».

باب (٦): نماز خواندن در عبای شامی

٢٣٥ـــ عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَأْمِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى. (بخاری: ٣٦٣)

ترجمه: مغیره ابن شعبه ﷺ می‌گوید: در سفری با نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای مغیره! ظرف وضو را بیاور». آنرا آرودم. رسول الله ﷺ برای قضاء حاجت، بقدری دور رفت که از دید من پنهان شد. بعد از قضای حاجت، آنحضرت ﷺ که یك پالتوی شامی بر تن داشت، می‌خواست دستهایش را از آستین، بیرون بیاورد اما چون آستینهای آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بیرون آورد. من بر اعضای (مبارك) رسول الله ﷺ آب ریختم. رسول خدا ﷺ وضوی کامل گرفت و بر موزه هایش مسح کرد و نماز خواند.

باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن

۲۳٦ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكِبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا ﷺ. (بخاری: ۳٦٤)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ (قبل از بعثت)هنگام تعمیر کعبه، همراه سایر قریش، سنگ‌ها را بر دوش خود حمل می‌کرد. آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم در آن هنگام، ازار پوشیده بود. عباس ؓ ؛عموی رسول الله ﷺ؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کنی و آن را زیر سنگها و روی شانه ات بگذاری.

راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ ازار خود را باز نمود و آنرا روی شانه های خود نهاد. سپس بیهوش به زمین افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه دیده نشد.

باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود

۲۳۷ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ؓ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. (بخاری: ۳٦۷)

ترجمه: ابوسعید خدری ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ از اینکه شخص، خود را طوری در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد وهمچنین از احتباء که موجب کشف عورت می شود، منع فرمودند.

(احتباء یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر. که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت میشود).

۲۳۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللِّمَاسِ وَالنِّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ. (بخاری:۳٦۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ میگوید: نبی اکرم ﷺ از دو نوع خرید و فروش یعنی: لماس و نباذ و همچنین از احتباء، (در حدیث قبلی شرح آن گذشت) منع فرمودند.

(لماس: نوعی خرید و فروش است که مشتری به محض دست زدن به کالا، باید آنرا بخرد. ونَباذ: یعنی اینکه هر یک از فروشنده وخریدار، کالا و پول را بسوی یکدیگر پرت میکنند وخرید و فروش، الزامی میگردد و هیچ یک، حق اعتراض ندارد).

۲۳۹ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَذِّنِينَ يَوْمَ النَّحْرِ، نُؤَذِّنُ بِمِنًى: أَنْ لا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةٌ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ: لا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. (بخاری:۳٦۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: ابوبکر ﷺ (سالی که امیر حجاج بود) به من دستور داد تا توسط منادیان اعلام نمایم که از این سال به بعد، هیچ مشرکی، اجازۀ حج کردن ندارد و هیچ عریانی، نمی‌تواند خانۀ کعبه را طواف کند. سپس رسول الله ﷺ علی ابن ابی طالب ﷺ را فرستاد تا سورۀ براءت را برای مردم بخواند. چنانکه او ﷺ نیز با ما، روز عید، در منا، اعلام نمود که از این سال به بعد، هیچ مشرکی اجازۀ حج کردن ندارد و هیچ شخص برهنه ای هم نمی تواند، بیت را طواف کند.

باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است

٢٤٠ــ عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ يَعْنِي: الْجَيْشَ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً، فَجُمِعَ السَّبْيُ، فَجَاءَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ، قَالَ: «اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ، لا تَصْلُحُ إِلا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نِطَعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ٣٧١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای جهاد با اهل خیبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خیبر، در تاریکی خواندیم. آنحضرت ﷺ پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ﷺ در کوچه های خیبر براه افتاد. چون کوچه های خیبر، تنگ بود، زانوی من به ران (مبارک) رسول الله ﷺ برخورد میکرد. رسول اکرم ﷺ ازارش را بالا کشید بطوریکه من سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خیبر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خیبر!! هرگاه ما وارد سرزمین قومی بشویم که بیم داده شده اند، آنروز، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می گوید: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خیبر، مردم سر کارهایشان بودند. آنها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: محمد با لشکرش آمد، محمد با لشکرش آمد. سر انجام، خیبر بزور شمشیر، فتح شد. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیه کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران،کنیزی به من بده. رسول الله ﷺ فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُيَيّ را انتخاب کرد. سپس شخصی آمد و به رسول الله ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُيَيّ؛ بی بی بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایستهٔ شما است. رسول الله ﷺ فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ﷺ صفیه را دید، به دحیه فرمود: «بجای او می‌توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. و همین آزادی، مهریه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفیه به وسیلهٔ ام سلیم رضی الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ﷺ صبح روز بعد، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، حاضر کند». سپس سفرهٔ چرمینی را پهن کرد. بعضی‌ها خرما، برخی ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سفره چیدند و از مواد غذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمهٔ رسول الله ﷺ بود.

باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟

۲٤۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، مُتَلَفِّعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ. (بخاری:۳۷۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول خدا ﷺ نماز فجر را می‌خواند و تعدادی از زنان مسلمان هم، در حالی که خود را در چادرهایشان می پیچیدند، در نماز شرکت می کردند. و هنگامی که به خانه هایشان برمی گشتند، (بدلیل تاریکی هوا) هیچ کس، آنان را نمی شناخت.

باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد

٢٤٢ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنفًا عَنْ صَلاتِي». (بخاری:٣٧٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در لباسی که دارای نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقشهای آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «این چادر را به ابوجهم بدهید و چادر خشن و بی نقش و نگار او را برای من بیاورید. زیرا هم اکنون، این نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوی خود جلب کرد».

باب (١٢): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد میشود؟

٢٤٣ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلاتِي». (بخاری:٣٧٤)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: عایشه رضی الله عنها در گوشه‌ای از خانهٔ خود، پرده ای را که روی آن، تصویر وجود داشت، آویزان کرده بود. رسول الله ﷺ به عایشه فرمود: «این پرده ات را از مقابل من بردار. زیرا هنگام نماز، تصاویر آن، جلب توجه می کند.

باب (١٣): نماز خواندن در عبای ابریشمی و درآوردن آن

٢٤٤ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَي النَّبِيِّ ﷺ فَرُّوجُ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ، وَقَالَ: «لا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». (بخاری:٣٧٥)

ترجمه: عقبه بن عامرﷺ می‌گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ اهداء نمودند. رسول خدا ﷺ آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آنرا نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایستهٔ اهل تقوی نیست».

باب (١٤): نماز خواندن در عبای سرخ رنگ

٢٤٥ــ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ. (بخاری:٣٧٦)

ترجمه: ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در خیمه ای چرمی و سرخ رنگ دیدم. بلال ﷺ برایش آب وضو آورد. (وآنحضرت ﷺ وضو ساخت). مردم برای گرفتن آب وضوی رسول الله ﷺ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. هرکس موفق می‌شد، آن را بر سر و صورت خود می‌مالید. و کسی که به آن دست نمی یافت، از تری دست همراهانش، استفاده می‌کرد. سپس بلال ﷺ را دیدم که نیزه ای برگرفت و در زمین فرونشاند. و رسول الله ﷺ که عبای سرخ رنگی بر تن داشت و آستینهایش را بالا زده بود، برای نماز بیرون آمد و رو به نیزه کرد و دو رکعت نماز، برای مردم، اقامه نمود. و همچنین مردم و حیوانات را دیدم که از پشت آن نیزه، عبور می کردند.

باب (١٥): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین

٢٤٦ــ عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ، عَمِلَهُ فُلانٌ مَوْلَى فُلانَةَ لِرَسُولِ الله ﷺ، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله ﷺ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَ رَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الأَرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالأَرْضِ، فَهَذَا شأنه. (بخاری:٣٣٧)

ترجمه: از سهل بن سعد ﷺ روايت است كه از وی پرسيدند: منبر رسول خداﷺ از چه ساخته شده است؟ گفت: در اين مورد، در ميان مردم، كسی داناتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله ﷺ از تنهٔ نوعی گز جنگلی بود كه غلام آزاد شدهٔ فلان زن، آن را برای رسول خدا ﷺ ساخته بود. وقتی كه منبر، آماده و سر جايش نهاده شد، آنحضرت ﷺ روی منبر ايستاد، رو به قبله نمود و تكبير تحريمه گفت. مردم نيز به ايشان اقتدا كردند. رسول خدا ﷺ پس از قرائت، ركوع كرد. مردم هم به ركوع رفتند. و پس از برداشتن سر از ركوع، اندكی عقب رفت و روی زمين، سجده نمود. سپس دوباره بالای منبر رفت و قرائت خواند و ركوع نمود. و بعد از آن، اندكی عقب رفت و روی زمين، سجده كرد. و اينگونه نماز خواند.

باب(١٦): نماز خواندن بر حصير

٢٤٧ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ الله ﷺ لِلطَعَامٍ صَنَعَتْهُ لَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلأُصَلِّي لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ الله ﷺ وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ الله ﷺ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ. (بخاری: ٣٨٠)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ ميگويد: مادر بزرگم «مليكه» رسول الله ﷺ را به صرف غذايی كه برای ايشان ﷺ تهيه كرده بود، دعوت نمود. رسول الله ﷺ پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شويد تا برای شما نماز بخوانم». انس ﷺ می گويد: بلند شدم و بسوی يكی از حصيرهايمان كه از

کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفتم و مقداری آب روی آن، پاشیدم. رسول الله ﷺ روی آن ایستاد. من و کودکی یتیم، پشت سر آنحضرتﷺ صف بستیم. و پیر زن، پشت سر ما ایستاد. رسول اکرم ﷺ دو رکعت نماز، برای ما خواند و تشریف برد.

باب (۱۷): نماز خواندن بر رختخواب

٢٤٨ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ الله ﷺ وَرِجْلايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ. (بخاری:٣٨٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرمﷺ؛ میفرماید: (بعلت کمی جا) روبروی رسول الله ﷺ می خوابیدم بطوری که پاهایم در سمت قبلۀ ایشان قرار می گرفت. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ می خواست سجده نماید، با دستش، پاهایم را می فشرد. و من پاهایم را جمع می کردم. و چون بلند می شد، پاهایم را دراز می‌کردم. قابل یاد آوری است که در آن زمان، در خانه‌ها، چراغ وجود نداشت.

٢٤٩ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ اعْتِرَاضَ الْجَنَازَةِ. (بخاری:٣٨٣)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز می خواند در حالی که من در رختخواب، بین او و قبله، مانند جنازه ای، دراز کشیده بودم.

باب (۱۸): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

۲٥۰ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَـــعَ النَّبِـــيِّ ﷺ، فَيَضَـــعُ أَحَـــدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ. (بخاری:۳۸٥)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ نماز می خوانـدیم و بخـاطر شـدت گرما و داغ بودن زمین، کنارۀ چادر یـا جامـۀ خـود را بـر زمـین مـی گذاشـتیم و بـر آن سـجده میکردیم.

باب (۱۹): نماز خواندن با کفش

۲٥۱ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّه سُئل: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْـــهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:۳۸٦)

ترجمه: از انس ابن مالک ﷺ سؤال شد: آیا نبی اکرم ﷺ با کفش نماز می خواند؟ گفت : بله.

باب (۲۰): نماز خواندن با موزه

۲٥۲ـــ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الله ﷺ: أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لانَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ. (بخاری:۳۸۷)

ترجمه: از جریر بن عبدالله ﷺ روایت اسـت کـه وی ادرار کـرد. سـپس، وضـو گرفـت و بـر موزه هایش مسح کشیده، نماز خواند. سؤال کردند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسـول الله ﷺ را دیـدم که بر موزه ها مسح کرد. مردم آنرا پذیرفتند (و بر مسح موزه ها، یقین نمودند). زیرا جریر از آخـرین کسانی بود که مسلمان شده بود.

باب (۲۱): دور نگهد اشتن بازوها هنگام سجده

۲۵۳ـــ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا صَـــلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری:۳۹۰)

ترجمه: عبدالله بن مالك بن بحينه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام سجده، دست‌هـایش را چنان از پهلو دور میداشت که سپیدی زیر بغلهایش، دیده می‌شد.

باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن

۲۵٤ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلا تُخْفِرُوا اللهَ فِي ذِمَّتِه». (بخاری:۳۹۱)

ترجمه: از انس ابن مالك ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هـر کـسماننـد مـا نمـاز بخواند و به قبلهٔ ما رو نماید و ذبیحهٔ ما را بخورد، مسلمان اسـت. و چنـین شخصـی را خـدا و رسـول، امان داده اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید».

باب (۲۳): خداوند می فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید

۲۵۵ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّه سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْـــتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَـــدِمَ النَّبِـــيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (بخاری: ۳۹۵)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سؤال کردند: اگر شخصی به قصد ادای عمره، بیت را طواف نماید ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا می تواند با همسرش، همبستری کند؟ (یعنی می‌تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ﷺ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت، نماز طواف، خواند. سپس بین صفا و مروه، سعی نمود. و آنحضرت ﷺ بهترین الگو، برای شماست.

۲۵۶ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». (بخاری:۳۹۸)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد خانۀ کعبه (یعنی داخل آن) شد، در چهار گوشۀ آن، دعا نمود. و لی نماز نخواند. و هنگامی که از خانۀ کعبه، بیرون آمد، دو رکعت نماز بسوی کعبه، بجای آورد و فرمود: «این است قبله».

باب(۲٤): از هر جا باید رو به قبله نمود

۲۵۷ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اِخْتِلافٌ فِي اللَّفْظِ. (بخاری:۳۹۹)

ترجمه: براء ابن عازب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده الی هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند. (این حدیث، در شمارۀ ۳۸ گذشت. البته میان این حدیث و حدیث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

۲۵۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. (بخاری:٤٠٠)

ترجمه: جابر ابن عبد الله ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ نوافل را بر پشت مرکب و بـه هـر طرفی که آن می رفت، می خواند. اما هنگامی که می خواست نماز فرض بخواند، پیاده می شد و رو به قبله، نماز می خواند.

۲۵۹ــ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ قَالَ إِبْرَاهِيمُ الرَّاوِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ الرَّاوِيِّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ: لا أَدْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ ــ فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ». (بخاری: ۴۰۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ نماز خواند. ابراهیم به روایـت از علقمه، و او به روایت از ابن مسعود ﷺ می گوید: یادم نیست که رسـول الله ﷺ از نمـاز، چیـزی کاست یا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال کردند: ای پیامبر خـدا! آیـا چیـز تـازه ای در نمـاز رخ داده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مگر شـما تغییـری در نمـاز خوانـدن مـن مشـاهده کردیـد»؟ صحابه گفتند: شما این قدر (پنج) رکعت، خواندید. رسـول الله ﷺ پـس از شـنیدن ایـن سـخن، دو زانو نشست و رو به قبله نمود و دو سجدۀ سهو بجای آورد. و پـس از سـلام، خطـاب بـه حاضـران فرمود: «اگر حکم جدیدی دربارۀ نماز نازل می‌شد، به اطلاع شما می رساندم. ولـی مـن نیـز ماننـد شما بشر هستم و همانطوری که شما دچار فراموشی می شوید، من نیـز دچـار فراموشـی مـی‌شـوم. بنابر این، هرگاه من دچار فراموشی شدم، یادآوری کنید. و اگـر کسـی از شـما در نمـازش شـك نمود، سعی کند که صحیح ترین آن را بیاد آورد و نمازش را بـر اسـاس آن، کامـل کـرده، سـلام گوید. سپس، دو سجدۀ سهو، بجای آورد.

باب(۲۵): آنچه در بارۀ قبله آمده است ونظر کسانی که می گویند هرکس اشتباهاً به سوی قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نکند

۲٦٠ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَو اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: ﴿**وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى**﴾، وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿**عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ**﴾ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ. (بخاری:۴۰۲)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم نمازبخوانیم. خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿**وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى**﴾. یعنی مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید. دوم اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما همسران خود را دستور می دادید تا حجاب نمایند. زیرا انسانهای خوب و بد با آنان سخن می‌گویند. آنگاه، آیۀ حجاب نازل شد. سوم، زمانی که همه همسران رسول الله ﷺ با وی درگیر شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله ﷺ همۀ شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتری از شما به او عنایت خواهد فرمود. آنگاه، آیۀ معروفِ ﴿**عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ**﴾ در این باره نازل شد.

باب (۲٦): پاک کردن آب بینی از مسجد با دست

۲٦۱ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قِبَلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا». (بخاری:۴۰۵)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می فرماید: نبی اکرم ﷺ آب دهانی را که در جهت قبله (و در برابر دیدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، دید. و از دیدن آن، بقدری ناراحت شد که آثار

ناراحتی در چهرهٔ مبارکش نمودار گردید. آنحضرت ﷺ از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاك کرد و فرمود: «هنگامی که شما برای نماز می ایستید، باید بدانید که با پروردگارتان راز و نیاز می‌کنید. یا اینکه پروردگارتان بین شما و قبله، قرار دارد. بنابراین، به طرف قبله، آب دهان نیندازید. بلکه به سمت چپ یا زیر پاهایتان بیندازید». و بعد، در گوشهٔ چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم مالید و فرمود: «یاچنین کنید».

باب (۲۷): کفارهٔ تف کردن در مسجد

۲٦۲ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». (بخاری:٤١٥)

ترجمه: انس ابن مالك ؓ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و کفارهٔ آن، دفن کردن و از بین بردن آن، می باشد».

باب(۲۸): پند و اندرز امام به مردم دربارهٔ کامل کردن نماز و ذکر قبله

۲٦۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَ اللهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». (بخاری:٤١٨)

ترجمه: از ابو هریره ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آیا شما فکر می‌کنید که من رویم بسوی قبله است (و از اطراف خود، بی خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب می بینم».

باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟

۲٦٤ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَأَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ الله بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (بخاری: ٤٢٠)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برای اسب‌های تربیت شده، مسابقه ای برپا نمود که مسافت آن، از حفیاء تا ثنية الوداع بود. و برای اسب‌های تربیت نشده، از ثنية الوداع تا مسجد بنی زریق تعیین فرمود. و من هم جزو کسانی بودم که در آن مسابقه، شرکت داشتم.

باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشۀ خرما در مسجد

۲٦٥ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ الله ﷺ، فَخَرَجَ رَسُولُ الله ﷺ إِلَى الصَّلاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ﷺ: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ الله ﷺ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ الله ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. (بخاری: ٤٢١)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: مقداری مال از بحرین برای رسول الله ﷺ آوردند.آنحضرت ﷺ فرمود: «آنها را داخل مسجد بریزید». راوی می گوید: این محموله،

بزرگترین مالی بود که خدمت رسول خداﷺ آورده شده بود. رسول اکرم ﷺ برای اقامۀ نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام نماز، آمد و در کنار آن اموال، نشست. هر که را می دید، مقداری به او می داد تا اینکه عباس ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! به من نیز عنایت فرما. زیرا من برای خودم و عقیل (در اسارت بدر) فدیه داده ام. رسول الله ﷺ فرمود: «شما نیز بردار». عباس ﷺ با هر دو دست، شروع به پر کردن چادر خود کرد. و هنگامی که خواست آنها را حمل کند، نتوانست. عرض کرد: ای پیامبر گرامی! یکی را بگویید تا اینها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». عباس گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذارید. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». آنگاه، عباس مقداری از آنها را کم کرد و بقیه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله ﷺ از حرص عباس ﷺ تعجب کرد و همچنان به طرف او نگاه می‌کرد تا از نظر ما ناپدید گردید. و تا یک درهم از آن مال، باقی بود، رسول الله ﷺ آن جا را ترک نکرد.

باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل

٢٦٦ـــ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ الأنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ الله ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ الله ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ الله أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ﷺ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ الله». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ الله ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ الله ﷺ ،فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ»؟ قَالَ: فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ الله ﷺ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ

الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «لا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». قَالَ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». (بخاری:٤٢٥)

ترجمه: محمود بن ربیع انصاری رضی الله عنه می گوید: صحابی جلیل القدر ؛عتبان بن مالک انصاری رضی الله عنه ؛ که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! بینایی ام ضعیف شده است و من پیش نماز قبیله ام می باشم. و هنگام بارندگی، سیل رودخانه ای که میان من و مسجد قرار دارد، مانع از رفتن من به آنجا می‌شود. بنابراین، دوست دارم شما به خانه ام تشریف بیاورید و در جایی از آن، نماز بخوانید تا من آن را برای خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی این کار را خواهم کرد». عتبان می گوید: صبح روز بعد که آفتاب کمی بالا زده بود، رسول الله ﷺ همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خانۀ ما آمد و اجازۀ ورود خواست. گفتم : بفرمائید. وقتی وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در کجای خانه ات دوست داری نماز بخوانم»؟ عتبان رضی الله عنه می گوید: به گوشه ای از خانه، اشاره کردم. رسول الله ﷺ آنجا رفت و تکبیر گفت. ما نیز به ایشان اقتدا نموده، صف بستیم. رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبان بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ را جهت صرف غذایی که برای ایشان تدارک دیده بودیم، نگه داشتیم. تعدادی از اهالی محل نیز در خانۀ ما گرد آمده بودند. یکی از حاضرین گفت: مالک ابن دُخَیشِن (یا مالک بن دُخْشُن) کجا است؟ دیگری گفت: او منافق است و خدا و رسولش ﷺ را دوست ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگو، زیرا او بخاطر خوشنودی خدا، (لااله الا الله) گفته است». یکی گفت: خدا و رسولش بهتر میدانند ولی ما می‌بینیم که خیرخواه منافقین است و به آنان توجه بیشتری دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر کسی که (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودی الله بگوید، حرام کرده است».

باب(۳۲): آیا جایز است قبرهای مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جای آن، مسجد بنا گردد؟

۲٦۷ـــ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٤۲۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: ام حبیبه و ام سلمه رضی الله عنهما برای آنحضرت ﷺ از کلیسایی که در زمان هجرت به حبشه، آنرا دیده بودند و مملو از عکس و تصویر بود، سخن گفتند. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کسانی بودند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنان، فوت میکرد، بر قبرش، مسجدی بنا می کردند و در آن، تصاویر و تمثالهای آن شخص را نقاشی می کردند. روز قیامت، این افراد، بدترین مخلوق، نزد خدا خواهند بود».

۲٦۸ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لا وَالله لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى الله، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ   فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

ترجمه: انس ابن مالك ﷺ مـی‌فرمایـد: هنگـامی کـه رسـول الله ﷺ (از سـفر هجـرت) وارد مدینه شد، نخست، در حوالی مدینه، نزد قبیلهٔ عمرو بن عوف ﷺ بمـدت دو هفتـه، سـکونت گزیـد. سپس بنی نجار را طلبید. آنان در حالی که مسلح بودند، به خدمت رسیدند. انـس ﷺ مـی گویـد: آن جریان چنان در برابر دیدگانم قرار دارد کـه گـویی هـم اکنـون، مـن رسـول الله ﷺ را در حـالی کـه ابوبکر ﷺ پشت سر ایشان سوار است و طایفهٔ بنی نجار پیرامون رسـول الله ﷺ گـرد آمـده انـد، مـی بینم. رسول الله ﷺ همچنان پیش رفت تا اینکه کنار منزل ابو ایـوب ﷺ رحـل اقامـت افکنـد. رسـول خدا ﷺ دوست داشت هرجا که وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتی در آغـل گوسـفندان نیـز نماز می‌خواند.

و روزی که خواست مسجد را بنا کند، بنی نجار را دعوت کـرد و خطـاب بـه آنـان فرمـود: «قیمت باغ را تعیین کنید». بنی نجار سوگند خوردند که قیمت آنرا فقط از خدا مـی گیـریم. انـس ابن مالك ﷺ می‌فرماید: در آن باغ، قبور مشرکین، درخـت خرمـا و ویرانـه هـای زیـادی وجـود داشت. رسول الله ﷺ دستور داد تا قبور مشرکین، نبش گردد و درختان خرما، قطع گـردد و خرابـه ها، هموار شود. و همچنین دسـتور داد تـا دو طـرف مسـجد را از سـنگ بسـازند و قسـمتی را کـه بسوی قبله بود با تنهٔ درختان خرما، پوشش دهند. صحابه در حـالی کـه سـنگها را بـر دوش، حمـل می‌کردند و رسول الله ﷺ نیز همراه آنان بود، رجز می خواندند و رسول الله ﷺ چنین میگفت:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ   فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

پروردگارا! کار خیر آن است که فقط برای آخرت انجام گیـرد. پـس مهـاجرین و انصـار را مورد مغفرت قرار بده.

باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران

۲٦٩ــــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ٤٣٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را دیدم که چنین می‌کرد.

باب (۳٤): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می‌شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

۲۷۰ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي». (بخاری: ٤۳۱)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که نماز میخواندم، آتش دوزخ بر من عرضه شد».

باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها

۲۷۱ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا». (بخاری:٤۳۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخشی از نمازها را در منزل بخوانید و خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید». (منظور سنن و نوافل است).

باب(۳٦)

۲۷۲ــ عن عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمْ قَالا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. (بخاری:٤۳۵)

ترجمه: عایشه و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهم میگویند: آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، چادرش را بر چهرۀ مبارکش انداخت. و هنگامی که چهره اش کاملا پوشیده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را مسجد کردند». راوی می گوید: هدف آنحضرت ﷺ این بود که ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد.

باب (٣٧): خوابیدن زنان در مسجد

٢٧٣ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةٌ لَهُمْ، عَلَيْهَا وِشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعَتْهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّاةٌ وَهُوَ مُلْقًى، فَحَسِبَتْهُ لَحْمًا فَخَطِفَتْهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفَتِّشُونَ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّاةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكِ لا تَقْعُدِينَ مَعِي مَقْعَدًا إِلا قُلْتِ هَذَا؟ قَالَتْ: فَحَدَّثَتْنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ. (بخاري:٤٣٩)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی‌الله عنها؛ میفرماید: کنیز سیاه آزاد شدۀ یکی از قبائل عرب که قبلاً با آنها زندگی کرده بود، (خاطره ای برای من تعریف کرد و)گفت :دختر بچۀ خردسالی از آن قبیله، که گردن بند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیرون شده بود. معلوم نیست آنرا به زمین نهاده یا گم کرده بود. از قضا، پرنده ای گوشت خوار آنرا دیده و به خیال اینکه قطعه گوشتی است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه کوشش کردند، آنرا نیافتند.

سرانجام، مرا متهم کردند و بازرسی نمودند. تا جایی که شرمگاه مرا نیـز تفتـیش کردنـد. بخـدا سوگند، دیری نگذشته بود که آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمین انداخت. گفـتم: ایـن اسـت آن چیزی که مرا به سرقت آن متهم کرده اید در صورتی که من بی گناه بودم . بعـد از آن بـود که خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شده، مسلمان شدم.

عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: آن کنیزک که در صحن مسـجد، خیمـه ای داشـت، هـر روز نزد من می‌آمد و با من سخن می‌گفت و این شعر را می خواند:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا   أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی های پروردگار ما بود. ولی شکر کـه مـرا از دیـار کفر، نجات داد. عایشه رضی الله عنها می گوید: من که از او پرسیدم: چرا هر روز ایـن شـعر را می خوانی؟ وی ماجرای فوق را برایم، بازگو کرد.

باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد

۲۷٤ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَـمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَـهُ شَـيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ وَهُـوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُـولُ اللَّـهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ». (بخاری:٤٤١)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ به خانۀ دخترش ؛فاطمـه رضـی الله عنها؛ تشریف برد. علی ﷺ در خانه نبود. آنحضـرت ﷺ پرسـید: «پسـر عمویـت کجاسـت»؟ فاطمۀ زهرا رضی الله عنها عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. بر من خشم گرفـت و از خانـه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ﷺ به یکی گفت: «ببین او کجاست»؟ آن مرد آمد و گفت: ای رسول خـدا! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی ﷺ در آنجـا دراز کشـیده بـود در

حالی که چادرش روی زمین افتاده و بـدنش خـاک آلـود شـده بـود. رسـول الله ﷺ در حـالی کـه خاکها را از بدن علی ﷺ پاک می‌کرد، باو گفت: «ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو».

باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می شود، دو رکعت نماز بخواند

٢٧٥ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَــالَ: «إِذَا دَخَــلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخاری:٤٤٤)

ترجمه: ابو قتـاده سـلمی ﷺ مـی‌گویـد: رسـول الله ﷺ فرمـود: «هرگـاه، یکـی از شـما وارد مسجد شود، قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز بخواند».

باب (٤٠): بنای مسجد

٢٧٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمُدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَــزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبِنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمُدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَّةِ، وَجَعَلَ عُمُدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ. (بخاری:٤٤٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: دیوارهای مسجد النبـی در عهـد مبـارک رسول الله ﷺ از خشت خام، سقف آن از شاخه‌های درخت خرما و ستون‌هایش از تنـهٔ آن، سـاخته شده بود. ابوبکر ﷺ آن را توسعه نداد. عمر ﷺ در عهد خلافت خویش، آن را قـدری توسـعه داد و مانند زمان رسول الله ﷺ از خشت خام و شاخه های درخت خرما اسـتفاده کـرد و سـتونهایش را از چوب، سـاخت. بعـد از آن، عثمـان ﷺ آن را توسـعه داد و تغییـرات زیـادی در آن بوجـود آورد. دیوارهای مسجد را با سـنگهای مـنقش، سـاخت و گـچ‌کـاری نمـود. و در سـاختن سـتونها نیـز از

سنگهای منقش، استفاده کرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعی چوب معروف و مقاوم که از هند آورده می شود).

باب (٤١): همکاری در ساخت مسجد

٢٧٧ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخدري رضي الله عنه: أَنَّهُ كَان يُحَدِّث يَوْماً حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَةً لَبِنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. (بخاری:٤٤٧)

ترجمه: روایت است که روزی، ابوسعید خدری رضی الله عنه در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوی بمیان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می کردیم. ولی عمار دوتا، دوتا حمل میکرد. رسول اکرم ﷺ او را دید. و در حالیکه گرد و خاک را از او دور می ساخت، فرمود: «افسوس برای عمار، که توسط یک گروه یاغی به قتل میرسد. عمار آنها را به بهشت فرا میخواند وآنها وی را به سوی آتش، دعوت می دهند». راوی میگوید: عمار بعد از شنیدن این سخن، گفت: از فتنه ها به خدا پناه می برم.

باب (٤٢): کسی که مسجدی بنا کند

٢٧٨ـ عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضي الله عنه، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ ﷺ قَالَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ». (بخاری: ٤٥٠)

ترجمه: هنگامی که عثمان رضی الله عنه در مورد بنای مسجد النبی با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زیاد، خرده گیری می کنید ولی من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه‌ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد».

باب (٤٣): کنترل و گرفتن سر نیزه ها هنگام عبور از مسجد

٢٧٩ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُوْلُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» (بخاری:٤٥١)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: شخصی با مقداری تیر از داخل مسجد عبور می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «پیکان تیرها را بگیر». (یعنی لبۀ تیز آنها را محافظت کن تا باعث زخمی شدن کسی نشوند).

باب (٤٤): عبور نمودن از داخل مسجد

٢٨٠ــ عَنْ أَبِيْ مُوسى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لا يَعْقِرْ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». (بخاری:٤٥٢)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می گذرد، باید سرِ نیزه ها را محافظت کند. مبادا مسلمانی را با دست خود، زخمی نماید».

باب (٤٥): حکم شعر سرودن در مسجد

٢٨١ــ عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الانْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنْشُدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ. (بخاری:٤٥٣)

ترجمه: از حسان بن ثابت رضی الله عنه روایت است که ایشان، ابوهریره رضی الله عنه را گواه گرفت و پرسید: تو را بخدا سوگند، آیا شنیدی که رسول الله ﷺ فرمود: «ای حسان! از طرف رسول الله ﷺ به مشرکین پاسخ بده. خدایا! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن»؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: آری.

باب (٤٦): نیزه بازی در مسجد

٢٨٢ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وفي رواية: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ. (بخاری:٤٥٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میگوید: روزی، رسول الله ﷺ را دیدم که کنار دروازۀ خانۀ من ایستاده است در حالی که عده ای از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرین نیزه می کردند. آنحضرت ﷺ چادرش را روی من انداخت تا در کنار ایشان، نیزه بازی آنها را تماشا کنم.

باب (٤٧): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد

٢٨٣ــ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». (بخاری:٤٥٧)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می گوید: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه کردم. سر و صدای ما بلند شد. رسول الله ﷺ که داخل حجره بود سر و صدای ما را شنید. پردۀ حجره را کنار زد و با صدای بلند ندا کرد: «ای کعب»! گفتم: گوش به فرمانم ای رسول خدا! آنحضرت ﷺ فرمود: «نصف قرض خود را معاف کن». گفتم: معاف کردم، ای رسول خدا. آنگاه، رسول الله ﷺ به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف دیگر آنرا بپرداز».

باب (٤٨): جارو زدن مسجد و جمع آوری خار و خاشاک آن

۲۸۴ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلا أَسْوَدَ، أَوِ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَــانَ يَقُــمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا. (بخاری:۴۵۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: مرد یا زن حبشی ای که مسجد را جارو می‌زد، فوت نمـود. رسول الله ﷺ دربارۀ او از مردم پرسید. گفتند: فوت کرده اسـت. رسـول الله ﷺ فرمـود: «چـرا مـرا خبر نکردید؟ قبر او را به من نشان دهید». آنگاه، رسول الله ﷺ سر قبرش رفت و بر او نمـاز جنـازه خواند.

باب (۴۹): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد

۲۸۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْــرِ. (بخاری:۴۵۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: وقتی آیاتی از سورۀ بقـره کـه دربـارۀ ربـا اسـت نازل شد، رسول الله ﷺ به مسجد رفت و آنها را بـرای مـردم تـلاوت کـرد. بعـد از آن، حرمـت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود.

باب (۵۰): بستن اسیر و مدیون در مسجد

۲۸۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَــأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿**رَبِّ هَب لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي**﴾. (بخاری:۴۶۱)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دیشب، جن سرکشـی نـزد من آمد تا نماز مرا بهم زنـد. امـا خداونـد مـرا بـر او چیـره گردانیـد. خواسـتم او را بـه یکـی از

ستونهای مسجد ببندم تا هنگام صبح، همۀ شما او را ببینید. اما بیاد سخن برادرم؛ سلیمان؛ افتادم که فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهی و قدرتی عنایت فرما که بعد از من، شامل حال هیچ کس نشود».

باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره

۲۸۷ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْــدَقِ فِـــي الإِكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبيُّ ﷺ خَيْمَةً فِي الْمَسْجدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيب، فَلَمْ يَـــرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْـــذُو جُرْحُـــهُ دَمًا،فَمَـــاتَ فِيهَـــا. (بخاری:۴۶۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در جنگ خندق، شاهرگ دست سعد بن معاذ ﷺ قطع شد. آنحضرت ﷺ خیمه ای در مسجد برپا کرد تا از نزدیک مراقب حال او باشد. در کنار این چادر، چادری دیگر از قبیلۀ بنی غفار نیز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گردید، خونی بود که از خیمۀ سعد به سوی خیمۀ آنها جاری بود. آنها پرسیدند: ای اهل خیمه! این خون از کجا می‌آید؟ ناگهان متوجه شدند که سعد ﷺ دچار خونریزی شده است و (متاسفانه) در اثر همان خون ریزی بود که درگذشت.

باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

۲۸۸ـــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّـــهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِـــ ﴿**الطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ**﴾. (بخاری:۴۶۴)

ترجمه: ام سلمه ضی الله عنها می گوید: به آنحضرت ﷺ گفتم که من مریض هستم. ایشان فرمود: «شترت را سوار شو و از ورایِ طواف کنندگان، طواف کن». ام سلمه رضی الله عنها

می گوید: من طواف کردم در حالی که آنحضرت ﷺ در کنار کعبه به نماز ایستاده بود و سورۀ طور را می خواند.

باب (۵۳)

۲۸۹ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. (بخاری:۴۶۵)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ روایت می کند که: دو تن از یاران رسول الله ﷺ در شبی تاریک از مجلس رسول خدا ﷺ (به قصد خانه هایشان)برخاستند. و دو چیز شبیه چراغ، همراه آنها بود که راهشان را روشن می کرد. هنگامی که از یکدیگر جدا شدند، آن روشنی، با هر یک از آنها تا رسیدن به خانه اش همراه بود.

باب (۵۴): باز کردن درب و پنجره به مسجد

۲۹۰ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْعَبْدَ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلا مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ، إِلا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری:۴۶۶)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ ضمن ایراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده ای اختیار داد تا از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبکر ﷺ پس از شنیدن این سخن، به گریه افتاد. راوی می گوید: با خود گفتم:

چرا ابوبکر با شنیدن این سخن، به گریه افتاد؟! بعد دانستم که آن بنده ، رسـول الله ﷺ مـی باشـد و چون ابوبکرﷺ از همهٔ ما داناتر بود، زودتر مطلب را دریافت. پیامبر ﷺ خطاب بـه ابـوبکر فرمـود: «ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همهٔ مردم، با مال و جانش بـر مـن منـت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می کردم، حتما ابـوبکر را انتخاب میکردم. اما دوستی و اخـوت اسـلامی، کـافی اسـت». آنحضـرت ﷺ در پایـان، فرمـود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده اند، ببندید جز دروازهٔ خانه ابوبکرﷺ را».

۲۹۱ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِباً رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بكْرِ بْـنِ أَبِـي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً، وَلَكِنْ خُلَّـةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری:٤٦٧)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات، در حـالی کـه پارچه ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبـر نشسـت. و پـس از حمـد و ثنـای خداونـد، فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همهٔ مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکرﷺ را برمی گزیدم. امـا دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همهٔ دریچه هایی را که بـه مسـجد باز می شود، ببندید جز دریچهٔ خانه ابوبکرﷺ را».

باب (۵۵): قفل و دروازهٔ خانه کعبه و مساجد دیگر

۲۹۲ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ، فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَبِلالٌ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَعُثْمَـانُ بْـنُ طَلْحَةَ، ثُمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِث فِيهِ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجُوا، قَالَ ابْـنُ عُمَـرَ: فَبَـدَرْتُ

فَسَأَلْتُ بِلالا، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيٍّ؟ قَالَ: بَيْنَ الاسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى. (بخاری:۴٦٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پس از اینکه رسول الله ﷺ وارد مکه شد، عثمان بن طلحه (کلید دار کعبه) را بحضور طلبید. او آمد و در را گشود. رسول الله ﷺ باتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد و در را بست. و پس از ساعتی درنگ، بیرون آمدند. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بلافاصله، از بلال پرسیدم: رسول الله ﷺ داخل کعبه چه کار کرد؟ بلال رضی الله عنه گفت: نماز خواند. پرسیدم: در چه نقطه‌ای از آن؟ بلال پاسخ داد: میان دو ستون. راوی می گوید: امّا فراموش کردم که بپرسم چند رکعت نماز خواند.

باب (٥٦): حلقهٔ درس و تشکیل جلسه در مسجد

۲۹۳ـــ وعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى». وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ وِتْرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى ﷺ أَمَرَ بِهِ. (بخاری:۴۷۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بر منبر نشسته بود که شخصی پرسید: نماز شب را چگونه باید خواند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر می رود، یک رکعت دیگر بخواند تا نمازهایش را وتر بگرداند». ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: وتر را آخرین نماز خود در شب، قرار دهید. زیرا رسول خدا ﷺ نیز چنین امر فرمودند.

باب (٥٧): دراز کشیدن در مسجد

۲۹۴ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيْدَ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. (بخاری:۴۷۵)

ترجمه: عبدالله بن زید انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ را در مسجد دیـدم در حـالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود.

باب(۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار

۲۹۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَــى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لا يُرِيدُ إِلا الصَّلاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي ــ يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ ــ مَا دَامَ فِــي مَجْلِسِــهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِث فِيه». (بخاری:۴۷۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «نماز جماعـت بـر نمـاز خانه و بازار، بیست و پنج درجه، برتری دارد. زیرا اگر شما درسـت وضـو بگیریـد و بـه مسـجد بروید و هیچگونه انگیزه‌ای بجز نماز نداشته باشید، با هر قـدمی کـه برمـی‌دارد، یـک درجـه بـه درجات شما افزوده می شود و گناهی از گناهان شـما کاسـته مـی گـردد تـا اینکـه وارد مسـجد شوید. و پس از ورود به مسجد، تا زمانی که در انتظار نماز نشسته اید، بحساب نماز منظـور مـی گردد. و مادامیکه در جای نماز نشسته باشید، فرشتگان برای شـما دعـای خیـر مـی کننـد و مـی گویند: خدایا ! او را مغفرت کن و بر او رحم فرما. و تا زمانی که وضـو داشـته باشـید، همچنـان فرشتگان برای شما دعای خیر می کنند».

باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد

۲۹۶ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَــالَ: «إِنَّ الْمُــؤْمِنَ لِلْمُــؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ. (بخاری:۴۸۱)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن برای مؤمن، بمنزلهٔ یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می شود». و (برای نشان دادن حالت آن،) انگشتان دستهای خود را تشبیک کرد. (یعنی: تو در تو نمود).

۲۹۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّه غَضْبَانُ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الأيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرَعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثُمَّ سَلَّمَ. (بخاری:۴۸۲)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ یکی از نمازهای بعد از زوال (ظهر یا عصر)را دو رکعت خواند و سلام گفت: سپس بسوی چوبی که در مسجد بود، رفت. و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد. و دست راستش را روی دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. کسانیکه عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز کوتاه شده است؟ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز که در میان جمعیت بودند از ترس، چیزی نگفتند. در آن میان، شخصی که دست‌هایش دراز بود و او را ذوالیدین می نامیدند،پرسید: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «نه نماز تخفیف یافته و نه من دچار فراموشی شدم». سپس رسول خدا ﷺ از حاضرین پرسید: «آیا چنین است که ذوالیدین می‌گوید»؟ همه گفتند: بلی. آنگاه رسول‌الله ﷺ جلو آمد و باقیمانده نماز را کامل کرد و سلام داد. بعد تکبیر گفت و به سجده رفت و مانند

سجدهٔ نماز یا طولانی تر از آن ، سجده نمود. سپس سرش را بلند کرد و دوباره تکبیر گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت . در پایان، سرش را بلند کرده، تکبیر گفت و سلام داد.

باب(٦٠): مساجدی که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است

٢٩٨ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيْقِ وَيَقُوْلُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ. (بخاری: ٤٨٣)

ترجمه: نقل شده است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در مکانهای متعددی که در مسیر راه (مکه و مدینه) قرار دارند، نماز می‌خواند و می‌فرمود: من رسول الله ﷺ را دیدم که در این مکانها نماز می خواند.

٢٩٩ــ وعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمُرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيَّةِ، فَعَرَّسَ ثَمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ، وَلا عَلَى الأَكَمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ، كَانَ ثَمَّ خَلِيجٌ يُصَلِّي عَبْدُاللَّهِ عِنْدَهُ، فِي بَطْنِهِ كُثُبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي فِيهِ. (بخاری: ٤٨٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ در سفرهای حج و عمره در ذوالحلیفه، زیر درخت سمره، جایی که مسجد ذوالحلیفه قرار دارد، توقف می کرد. و هنگام بازگشت از جنگلی که مسیرش آنجا بود و یا پس از اتمام حج یا عمره، از داخل رودخانه می گذشت و وقتیکه از آن خارج می شد، در کناره شرقی آن رودخانه، توقف می نمود وشب را در آنجا سپری می کرد. نه در کنار مسجد سنگی و نه روی تپه ای که مسجد

بر آن بنا شده بود. در آنجا دره عمیقی وجود داشت کـه مملـو از تپـه هـای شـنی بـود و رسـول خداﷺ روی آنها نماز می خواند که عبدالله بن عمر نیز هنگام عبـور از آنجـا، در همـان مکـان، نماز می خواند. البته بعداً سیل آمد و تپه های شنی را با خود بـرد و جـایی را کـه عبـد الله آنجـا نماز میخواند، معدوم ساخت.

۳۰۰ــ وَحَدَّث عَبْدُاللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَيْث الْمَسْجدُ الصَّغِيرُ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجدِ الَّذِي بِشَرَفِ الرَّوْحَاء، وَقَدْ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، يَقُولُ: ثَمَّ عَنْ يَمِينكَ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجدِ الأَكْبَرِ رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ. (بخاری:٤٨٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: پیامبر اکرم ﷺ در جای مسـجد کوچـک، قبل از مسجدی کـه در بلنـدی روحـاء قـرار دارد، نمـاز خوانـد. و عبـد الله بـن عمـر جـایی را کـه رسول الله ﷺ در آن نماز خوانـده بـود، مـی دانسـت و مـی گفـت: هنگـامی کـه در مسـجد، نمـاز میخوانی، جای حقیقی نماز آنحضرت ﷺ، سمت راست تـو واقـع مـی شـود. آن مسـجد، سـمت راست و کنار راهی که به مکه می رود، قرار دارد. فاصـله ایـن مسـجد تـا مسـجد بـزرگ، بانـدازۀ پرتاب سنگ یا چیز دیگری است.

۳۰۱ــ وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ، دُونَ الْمَسْجدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدِ ابْتُنِيَ ثَمَّ مَسْجدٌ، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرَّوْحَاءِ، فَلا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ. (بخاری:٤٨٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در رودخانه ای که آخر دهکـده روحـاء قـرار داشت، نماز می خواند. بخش پایـانی آن رودخانـه، بـه کنـار جـاده منتهـی مـی شـود قبـل از مسجدی که در مسیر مکه ساخته اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمی خواند. بلکه هنگام نماز، نزدیک آن، طوری می ایستاد که مسجد سمت چپ و پشت سر او قـرار مـی گرفـت. او هـر وقت از روستای روحاء حرکت می کرد نماز ظهر را آنجا می خواند و در بازگشت از مکـه، اگر قبل از صبح یا سحر به آنجا می رسید، برای ادای نماز صبح، آنجا توقف می کرد.

۳۰۲ـــ وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ ضَخْمَةٍ، دُونَ الرُّوَيْثةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوِجَاهَ الطَّرِيقِ، فِي مَكَانٍ بَطْحٍ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكَمَةٍ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثةِ بمِيلَيْنِ، وَقَدِ انْكَسَرَ أَعْلاهَا فَانْثَنَى فِي جَوْفِهَا، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُثُبٌ كَثيرَةٌ. (بخاری:٤٨٧)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ زیر درخت بزرگی کـه قبـل از قریه رویثـه قـرار دارد، توقـف مینمـود. آن درخـت، سـمت راسـت و کنـار راه، درجـای وسـیع و هموارى در دامنۀ تپه ای که در دو میلی روستای رویث بود، قرار داشـت. قسـمت بـالای درخـت، شکسته وبه روی درخت افتاده بود. با وجود این، تنۀ درخت، همچنان استوار بـود و در پـایین آن، شن زیادی جمع شده بود.

۳۰۳ـــ وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ صَلَّى فِي طَرَفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثلاثةٌ، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ، بَيْنَ أُولَئِكَ السَّلَمَاتِ، كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ. (بخاری:٤٨٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ در سراشـیبی رودی کـه آن سوی روستای عرج، قرار دارد، همان جایی که بسوی بلندی می رود، نماز خوانـد. سـمت راسـت آن جاده و در کنار مسجد، دو یـا سـه قبـر وجـود دارد کـه چنـد قطعـه سـنگ بـزرگ روی آنهـا

گذاشته اند. مسجد، در میان چند راه فرعی که از راه اصلی، جدا می شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشید، از روستای عرج حرکت می کرد و نماز ظهر را در آن مسجد می خواند.

۳۰٤ــ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عِنْدَ سَرَحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرْشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لاصِقٌ بِكُرَاعِ هَرْشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلْوَةٍ. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرْحَةٍ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ. (بخاری:٤٨٩)

ترجمه: عبد الله بن عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ زیر درختان بزرگی که سمت چپ راه و در سراشیبی قبل از روستای هرشی قرار دارند، توقف می نمود. سراشیبی مذکور به روستای هرشی متصل است. فاصله این مکان و جادۀ اصلی، حدود یک میل است. عبدالله زیر یکی از آن درختها که به راه نزدیکتر واز بقیه آنها بزرگتر بود، نماز می خواند.

۳۰۵ ــ وَ يَقُوْلُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَدْنَى مَرِّ الظَّهْرَانِ، قِبَلَ الْمَدِينَةِ، حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفْرَاوَاتِ، يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلا رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ. (بخاری:٤٩٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامیکه از منطقه صفراوات سرازیر می شد، در سراشیبی رودخانۀ مرالظهران که به مدینه نزدیکتر است پیاده می شد. یعنی در نهایت سراشیبی و سمت چپ راهی که به مکه می رود، توقف می کرد . فاصلۀ راه و جایی که آنحضرت ﷺ در آن جا، استراحت می کرد، به اندازۀ مسافت پرتاب یک سنگ بود.

۳۰٦ ــ قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ. (بخاری:٤٩١)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ هنگامی که به منطقهٔ ذی طوی(نزدیک مکه) میرسید، شب را در آنجا توقف می کرد و نماز صبح را نیز آنجا می خواند. سپس بسوی مکه حرکت می کرد. جایی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خواند پائین تر از مسجد و روی تپه ی شنی سختی، قرار داشت نه جایی که اکنون مسجد بنا شده است.

۳۰۷ ـــ وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يُحَدِّث: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْضَتَيِ الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الأَكَمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الأَكَمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدَعُ مِنَ الأَكَمَةِ عَشَرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْضَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ. (بخاری:۴۹۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ بسوی دهانه کوهی ایستاد که در میان دو کوهی قرار دارد که رشتهٔ بزرگتر آن بسوی کعبه است. اکنون مسجدی آنجا بنا شده است. جای نماز خواندن آنحضرت ﷺ، پائین تر از مسجد و روی تپه سیاهی بوده است که سمت چپ آن قرار دارد . اگر خواستی آنجا نماز بخوانی، چیزی حدود ده متر جلوتر، رو به سوی دهانه کوهی که بین تو و کعبه است، قرار بگیر و نماز بخوان.

ابواب سترۀ نمازگزار

باب (۱): سترۀ امام، سترۀ مقتدی نیز هست

۳۰۸ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأُمَرَاءُ. (بخاری:٤٩٤)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده است که رسول الله ﷺ روزهای عید، هنگام نماز، دستور می داد تا نیزه ای جلوی آن حضرت ﷺ نصب شود. آنگاه، رسول‌الله ﷺ بسوی آن، نماز می خواند و مردم پشت سر رسول الله ﷺ، نماز میخواندند. در سفر نیز رسول الله ﷺ چنین می‌کرد. به همین خاطر، امراء و حکام نیز از نیزه استفاده می کنند.

۳۰۹ ــ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ، الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ. (بخاری:٤٩٥)

ترجمه: ابو جحیفه ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ در بطحاء، نمازهای ظهر و عصر را، دو رکعتی برگزار نمود، در حالی که جلویش نیزه ای قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سویش، عبور می کردند.

باب (۲): فاصلۀ بین نماز گزار و سُتره

۳۱۰ ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ. (بخاری:٤٩٦)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ روایت می کند که: فاصله جای نماز رسول‌الله ﷺ و دیوار (مقابل) به اندازه‌ای بود که گوسفندی می‌توانست از آنجا عبور کند.

باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه

۳۱۱ ـــ عَنْ أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلامٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصًا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَـرَغَ مِـنْ حَاجَتِـهِ نَاوَلْنَاهُ الإِدَاوَةَ. (بخاری:۵۰۰)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است کـه مـی‌فرمایـد: هنگـامی کـه رسـول الله ﷺ برای قضای حاجت بیرون می رفت، من و جوانی دیگر، پشت سر او مـی‌رفتـیم و یـک آفتابـه و عصا یا نیزه ای با خود می بردیم. و پس از قضـای حاجـت، آفتابـه را بایشـان میـدادیم تـا وضـو بگیرند.

باب (٤): نماز خواندن بسوی ستون

۳۱۲ ـــ عن سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي عِنْدَ الأسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَ هَذِهِ الاسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَهَا. (بخاری:۵۰۲)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع ﷺ نزدیک سـتون مصـحف، (جـای ویـژه قـرآن) نماز می‌خواند. پرسیدند: ای ابو مسلم! تو را می بینیم که بیشـتر نـزد ایـن سـتون نمـاز مـی خـوانی؟ پاسخ داد: من رسول الله ﷺ را دیدم که سعی می کرد کنار این ستون نماز بخواند.

باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها

۳۱۳ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَـلَ الْكَعْبَةَ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلالٌ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَـا عَلَيْـهِ، وَمَكَث فِيهَا، فَسَأَلْتُ بلالا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثلاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْـتُ يَوْمَئِـذٍ عَلَـى سِـتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثمَّ صَلَّى. وفي رواية: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ. (بخاری:۵۰۵)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسـول الله ﷺ باتفـاق اسـامه بـن زید، بلال و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسـول الله ﷺ پـس از مدت کوتاهی، بیرون آمد. عبد الله بن عمر می‌گوید: از بلال ﷺ پرسـیدم: آنحضـرت ﷺ داخـل کعبه چه کرد؟ گفت: ایشان طوری ایستاد که یک ستون، سمت چپ و یک ستون، سمت راسـت و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذکـر اسـت کـه کعبـه در آن زمـان، شش ستون داشت. و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ دو ستون، سمت راسـت خـود گذاشت.

باب (٦): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر

٣١٤ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا، قيل لنافع: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری:٥٠٧)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کنـد کـه رسـول الله ﷺ مـرکبش را در جلوی خود قرار می داد و به سوی آن نماز می‌خواند. نافع می‌گوید: پرسیدم: اگر سـواری بـر مـی خاست و فرار می‌کرد، آنگاه چه کار می‌کرد؟ گفت: زیـن شـتر را جلـوی خـود قـرار مـی داد و بسوی آخر آن، نماز می‌خواند. راوی می‌گوید: ابن عمر ﷺ نیز چنین می‌کرد.

باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت

٣١٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ، فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيِ السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي. (بخاری:٥٠٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: شما زنان را (در عبـور از جلـوی نمـازگزار) بـا سگ و الاغ برابر می دانید. در حالی که من بالای تخت دراز کشیده بودم، رسول خدا ﷺ آمـد و مقابل تخت، به نماز ایستاد. و چون من دوست نداشتم هنگـام نمـاز، جلـوی آنحضـرت ﷺ باشم، آهسته از طرفی که پاهایم قرار داشت از تخت فرود می آمـدم و بـدین ترتیـب بسـترم را ترک می کردم.

باب (۸): نمازگزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود

۳۱۶ــ عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي يَوْمِ جُمُعَةٍ إِلَى شَـيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُـو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأولَى، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَـكَ وَلابْـنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَـيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (بخاری:۵۰۹)

ترجمه: از ابوسعید خدری روایت است کـه وی روز جمعـه، چیـزی را بـین خـود و مـردم سُتره قرار می داد و نماز می‌خواند. یکی از جوانان قبیله بنی معیط، خواست از جلویش بگذرد. ابـو سعید با دست به سینه اش زد و او را عقب راند. وی به اطرافش نگاه کرد (تا از جائی دیگـر بـرود) اما چون راهی جز گذشتن از جلوی ابو سعید نیافت، دوباره سعی کرد تا از آنجـا بگـذرد. ایـن بـار ابوسعید با شدت بیشتری او را عقب راند. جوان، به ابوسعید ناسزا گفت. سپس نزد مـروان رفـت و از او شکایت کرد. ابوسعید بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعید! بین تـو و برادرزاده ات (این جوان) چه نزاعی در گرفته است؟ ابوسعید ﷺ گفت: شـنیدم کـه رسـول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما، چیزی را بین خود و مردم، سـتره قـرار داد و نمـاز خوانـد و شخصـی خواست از جلویش بگذرد، او را دفع کند. و اگر نپذیرفت، با وی بجنگد زیرا او شیطان است».

باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار

۳۱۷ــ عن أَبِي جُهَيْمٍ ﷺ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الراوي: لا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً. (بخاري: ۵۱۰)

ترجمه: ابوجهیم ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که از جلوی نمازگزار می‌گذرد، اگر می‌دانست که این کار چقدر گناه دارد ، تا چهل (سال) توقف می نمود ولی از جلوی نماز گزار، عبور نمی کرد». راوی می‌گوید: یادم نیست که رسول الله ﷺ فرمود: چهل روز، ماه یا سال.

باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است

۳۱۸ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ. (بخاری:۵۱۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ نماز می‌خواند در حالی که من جلوی آنحضرت ﷺ و روی رختخوابش خوابیده بودم. سپس هنگامی که میخواست نماز وتر بخواند، مرا نیز بیدار می کرد. من هم نماز وتر می خواندم.

باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند

۳۱۹ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا. (بخاری:۵۱۶)

ترجمه: ابوقتاده انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زینب (نوه اش) را که پدرش ابوالعاص بن ربیع بن عبد شمس بود، بر دوش می گرفت. و هنگامیکه

به سجده میرفت، او را بر زمین می‌گذاشت و وقتیکه از سجده بلند می‌شد، او را دوباره بر دوش می نهاد.

باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می دارد

۳۲۰ ــ حديث ابن مسعود ﷺ في دعاء النبي ﷺ على قريش يوم وضعوا عليه السلى تقدم، وقال هنا في آخره: ثُمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلِيبِ لَعْنَةً». (بخاري:۵۲۰)

ترجمه: قبلاً حدیث ابن مسعود ﷺ در مورد نفرین قریش، توسط رسول خدا ﷺ ذکر گردید. در قسمت پایانی این حدیث، آمده است که اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و رسول الله ﷺ فرمود: «کسانی که در گودال افتاده اند به لعنت خدا گرفتار شده اند».

کتاب(۹) اوقات نماز

باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها

۳۲۱ ـــ عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْمُغِيْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ أَخَّرَ الصَّلاةَ يَوْماً، وَهُوَ بِالْعَرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ ﷺ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ». (بخاری: ۵۲۱).

ترجمه: ابو مسعود انصاری ﷺ روایت می کند که: روزی نزد مغیره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخیر کرد. پرسیدم: این چه کاری است مغیره؟! مگر نمی‌دانی که جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول‌الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. و در پایان، جبرئیل گفت: «به من چنین دستور داده شده است».(هدف ابومسعود این بود که اوقات نمازهای پنجگانه را جبریل تعیین نموده است).

باب (۲): نماز، باعث آمرزش گناهان می شود

۳۲۲- عن حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ ﷺ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لَجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنِ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا،

قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَـمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيث لَيْسَ بِالأَغَـالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ. (بخاری:٥٢٥)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: خدمت عمر ابن خطاب ﷺ نشسته بودیم که ایشان پرسید: چه کسی از شما حدیثی در مورد فتنه از رسول الله ﷺ بیاد دارد؟ حذیفه می گوید: گفتم: من حدیث رسول الله ﷺرا در این مورد، همانطور که ایراد فرمودند، بیاد دارم. عمرﷺ فرمود: شما خیلی جرأت دارید. گفتم: فتنه‌هایی که دامنگیر مرد از ناحیه زن، فرزند،ثروت وهمسایه می شود به وسیله نماز، روزه، صدقه، وامر به معروف ونهی از منکر از بین خواهند رفت. عمرﷺ فرمود: منظورم این فتنه ها نیست . بلکه فتنه‌هایی است که مانند امواج دریا، موج می زنند. حذیفه می گوید: عرض کردم: ای امیر المومنین! از آن فتنه‌ها، ضرری به شما نمی رسد. زیرا میان شما و آنها، دروازه محکمی وجود دارد. عمرﷺ سؤال کرد: آیا آن دروازه، باز می شود یا شکسته می شود؟ حذیفه گفت: شکسته خواهد شد. عمرﷺ فرمود: در آنصورت، هرگز دوباره بسته نخواهد شد. از حذیفهﷺ سؤال شد: آیا عمرﷺ آن دروازه را می‌دانست. گفت: آری، برایش مانند روز، روشن بود. زیرا من حدیث صحیحی برای او نقل کردم که در آن، هیچگونه مطلب غلط و نادرستی وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسیدیم چیزی از حذیفه در مورد آن دروازه، بپرسیم. بنابراین، از مسروق خواستیم تا از او بپرسد. حذیفه ﷺ در جواب مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمرﷺ است.

٣٢٣ ـــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلا أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿**أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**﴾ قَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ». (بخاری:٥٢٦)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می گوید: شخصی زنی را بوسید. بعد از آن، خدمت رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرتکب چنین خطایی شده ام، تکلیف چیست؟ آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنین قسمتی از شب، نماز را برپا دار. همانا

اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند). آن شخص، سؤال کرد: ای رسول الله! آیا این حکم، ویژهٔ من است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بلکه شمال حال همه ی امت من است».

باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع

۳۲٤ ـــ عن ابن مسعود ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي. (بخاری:٥٢٧)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». عرض کردم: بعد از آن ؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ همین سه مطلب را به من گفت. اگر بیشتر می پرسیدم، آنحضرت ﷺ نیز، جواب بیشتری می داد.

باب (٤): نمازهای پنجگانه، باعث کفارهٔ گناهان می شود

۳۲٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ»؟ قَالُوا: لا يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا». (بخاری:٥٢٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر مقابل منزل کسی نهر آبی باشد و او روزی پنج بار، در آن، غسل نماید، آیا به نظر شما، چرکی بر بدن او باقی خواهد ماند»؟ صحابه عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: نمازهای پنجگانه چنین اند. یعنی خداوند بوسیله آنها گناهان را از بین می برد».

باب (٥): نماز گزار با پروردگارش مناجات می کند

٣٢٦ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ أنه قَـــالَ: «اعْتَـــدِلُوا فِـــي السُّجُودِ، وَلا يَبْسُطْ ذِرَاعَيْهِ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَزَقَ فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْـــهِ، وَلا عَـــنْ يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ». (بخاري:٥٣٢)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: نبی اکـرم ﷺ فرمـود: «در سـجده، اعتـدال را رعایـت کنید. و دست‌ها را مانند سگ، بر زمین نگذارید. همچنین اگر کسی خواست آب دهـان بینـدازد، جلو و سمت راست خود، نیندازد. زیرا وی در نماز، با پروردگارش، راز و نیاز می کند».

باب (٦): تأخیر نماز ظهر درتا بستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود

٣٢٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَـــأَبْرِدُوا بالصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُـــوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ ،وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ»(بخاری:٥٣٦ـــ٥٣٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ میگوید: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: « در شـدت گرمـا، نمـاز ظهـر را زمانی بخوانید که هوا اندکی سردتر شود. زیرا شدت گرما،از تنفس دوزخ اسـت. آتـش دوزخ نزد خدا شکایت کرد که اجزای من، از شدت گرما، یکدیگر را نابود مـی کنـد. پروردگـار بـه وی اجازه داد تا سالی دو بار، تنفس کند: یکی در زمستان و دیگری در تابستان. سرمای شـدید، تنفس زمستان و گرمای شدید، تنفس تابستان اوست».

٣٢٨ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدْ». ثمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ. (بخاری:٥٣٩)

ترجمه: ابوذر غفاری‌ﷺ می‌گوید: در سفری با رسول الله ﷺ همراه بودیم. مؤذن خواست برای نماز ظهر، اذان گوید. رسول خدا ﷺ فرمود: «اندکی صبر کن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار دیگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «صبر کن تا هوا سرد شود». و اینگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدن سایۀ تپه‌ها، بتأخیر افتاد.

باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

۳۲۹ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَخْبَرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ». (بخاری: ۵٤۰)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، بعد از زوال آفتاب، رسول الله ﷺ به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و دربارۀ قیامت و اینکه در آن روز، حوادث بسیار مهمی به وقوع خواهد پیوست، سخن گفت و فرمود: «هر کس، سؤالی دارد، بپرسد. تا زمانی که اینجا نشسته ام به همۀ سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گریه می کردند و آنحضرت ﷺ چندین بار فرمود: «سؤال کنید». در آن میان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ رسول الله ﷺ فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا ﷺ دوباره فرمود: «سؤال کنید». آنگاه، عمر ابن خطاب‌ﷺ دو زانو نشست و عرض کرد:«خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد ﷺ را بعنوان پیامبر، قبول داریم و به آن، خرسندیم». رسول الله ﷺ پس از اندکی سکوت، فرمود: « هم اکنون، بهشت و دوزخ، روی این دیوار، بر من عرضه شد. تاکنون چیزی به زیبائی بهشت و زشتی دوزخ، ندیده‌ام».

۳۳۰ ــ عَنْ أَبِي بَرْزَةَ ﷺ قَالَ:كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فيرَجَعَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُث اللَّيْلِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ (بخاری: ۵٤۱)

ترجمه: ابو برزه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ نماز صبح را هنگامی می‌خواند که هر کس، همنشین خود را می شناخت. و در آن، بین شصت تا صد آیه می‌خواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتی می‌خواند که اگر یک نفر، به دورترین نقطه مدینه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابومنهال می گوید: قول ابوبرزه را درباره نماز مغرب، فراموش کرده ام. ولی او برای تأخیر نماز عشاء، تا یک سوم شب، باکی نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باکی نداشت.

باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر

۳۳۱ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. (بخاری:۵٤۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مدینه منوره، هشت رکعتِ ظهر و عصر و هفت رکعتِ مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند.

باب (۹): وقت نماز عصر

۳۳۲ ــ حَدِيْث أَبِي بَرْزَةَ ﷺ فِي ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ:كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيث بَعْدَهَا. (بخاری: ۵٤۱)

ترجمه: قبلاً حدیث ابوبرزه، دربارۀ وقت نمازها، ذکر شد. در این حدیث، بعد از یادآوری نماز عشاء، فرمود: رسول الله ﷺ خوابیدن قبل از نماز عشاء و بیدار ماندن و داستان سرایی بعد از نماز عشاء را ناپسند می دانست.

۳۳۳ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثُمَّ يَخْرُجُ الإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ. (بخاری:۵۴۸)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: نماز عصر را زمانی می‌خواندیم که اگر بعد از پایان نماز، کسی به محله قبیلۀ بنی عمرو ابن عوف (قبا) می رفت، آنان را در حال نماز خواندن، می دید.

(معنی حدیث، این است که رسول الله ﷺ نماز عصر را در اول وقتش می خواند و بنی عمرو، چون مشغول کشاورزی و غیره بودند، در وسط وقت، میخواندند). مترجم

۳۳۴ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ نَحْوِهِ. (بخاری:۵۵۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نماز عصر را زمانی می خواند که آفتاب، هنوز بلند و بسیار روشن بود. (یعنی مایل به زردی نشده بود). و اگر کسی پس از نماز عصر، به عوالی مدینه می‌رفت، هنوز آفتاب بلند بود که آنجا می‌رسید. قابل یادآوری است که بخشهایی از عوالی، حدود چهار میل از مدینه منوره، فاصله دارد.

باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد

۳۳۵ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (بخاری:۵۵۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل ومالش را از دست داده باشد».

باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترک کند

۳۳٦ ـــ عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكِّرُوا بِصَلاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخاری:۵۵۳)

ترجمه: روایت است که بریده ﷺ در یک روز ابری، فرمود: نماز عصر را زود بخوانید زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیک اش از بین می‌رود».

باب (۱۲): فضیلت نماز عصر

۳۳۷ ـــ عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿**وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ**﴾. (بخاری:۵۵٤)

ترجمه: جریر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: شبی، خدمت نبی اکرم ﷺ بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس، آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید).

۳۳۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». (بخاری:۵۵۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگانی شب و فرشتگانی دیگر، روز را به نوبت، با شما بسر می برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع می‌شوند. سپس، فرشتگانی که شب را نزد شما سپری کرده اند، بسوی عرش الهی می‌روند. خداوند متعال با وجودی که حال بندگانش را بهتر می‌داند، از آنان می پرسد: وقتی آمدید؛ بندگان مرا در چه حالی دیدید؟ فرشتگان در جواب، می‌گویند: پروردگارا! هنگامی که نزد آنان رفتیم و زمانی که از آنها جدا شدیم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند».

باب (۱۳): کسی که یک رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد

۳۳۹ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ». (بخاری:۵۵۶)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، یک رکعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل کند. و هرکس، یک رکعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل نماید».

۳۴۰ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِينَا الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأُعْطِينَا

قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيْ رَبَّنَا أَعْطَيْتَ هَؤُلاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْتَنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرَ عَمَلاً؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». (بخاری:۵۵۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «عمر شما در برابر عمر امت‌های گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز، بدان عمل کردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر کدام از آنان، یک قِیراط، اجر داده شد. هم چنین، انجیل به اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل کردند و بعد خسته شدند و به هرکدام از آنان نیز باندازه یک قِیراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و ما تا غروب آفتاب به آن عمل کردیم. ولی به هر کدام از ما، دو قیراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجیل، نزد پروردگار، شکایت بردند و گفتند: پروردگارا! ما که کار بیشتری انجام دادیم، به ما یک قیراط، عنایت فرمودی. ولی به آنها که کار کمتری انجام دادند، دو قیراط، عطا کردی؟ خداوند فرمود: آیا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خیر. آنگاه، حق تعالی فرمود: این لطف و احسان من است، به هر کس که بخواهم، می دهم».

باب (١٤): وقت نماز مغرب

٣٤٢ ــ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ. (بخاری:۵۵۹)

ترجمه: رافع بن خدیج ﷺ می‌گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله ﷺ می خواندیم و بر می‌گشتیم. باز هم، هوا به اندازه ای روشن بود که اگر تیری را پرتاب می کردیم، جای افتادن آن را می دیدیم.

٣٤٣ ــ عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا

وَأَحْيَانًا، إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَئُوْا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ. (بخاری:٥٦٠)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعی که آفتاب، خوب روشن بود، می‌خواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز عشاء را گاهی زود و گاهی دیر، یعنی اگر مردم دیر می‌آمدند، دیر، و در غیر آنصورت، زود می‌خواند. و نماز صبح را با رسول الله ﷺ هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، می‌خواندیم.

باب (١٥): کسیکه نمی خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

٣٤٤ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ (بخاری:٥٦٣)

ترجمه: عبد الله مزنی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بادیه نشینان، نماز مغرب را عشاء می‌گویند. اما شما دچار اشتباه نشوید. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بنامید».

باب (١٦): فضیلت نماز عشاء

٣٤٥ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرَكُمْ» (بخاری:٥٦٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ یکبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخیر انداخت. و از خانه بیرون نیامد تا اینکه عمر ابن خطاب او را صدا زد و گفت: ای رسول خدا! زنان و کودکان خواب رفتند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرین، فرمود: «هیچ کس از اهل زمین جز شما، منتظر این نماز نیست».

۳۴۶ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فِي السَّفِينَةِ نُزُولاً فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلاةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۵۶۷)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می‌گوید: من و همراهانم با کشتی آمدیم. و در بقیع بطحان، منزل گرفتیم. رسول الله ﷺ در مدینه بود. هر شب، عده ای از ما به نوبت، نزد رسول الله ﷺ می‌رفتند. یکی از شب‌ها، نوبت من و چند نفر دیگر فرا رسید . خدمت آنحضرت ﷺ رسیدیم . ایشان به علت سرگرم بودن در بعضی امور، نماز عشاء را به تأخیر انداخت بطوریکه ستارگان در سراسر آسمان، آشکار شدند. (بخش بزرگی از شب سپری شد). سپس،آنحضرت ﷺ تشریف آورد و نماز خواند. پس از اتمام نماز، فرمود: «صبر کنید. خبر خوشی برای شما دارم. و آن خبر خوش، اینست که لطف خدا، شامل حال شما است . زیرا غیر از شما، کسی دیگر در این ساعت ، نماز نخوانده است».یا«در حال نماز نیست» ابوموسی ﷺ می‌گوید: از این مژدۀ رسول الله ﷺ، همه خوشحال و شادمان، برگشتیم.

باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد

۳۴۷ ـــ حَدِيث أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ في هذا زيادة، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُث اللَّيْلِ الأَوَّل. وفي رواية عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا». (بخاری:۵۶۹-۵۷۱)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره اینکه پیامبر ﷺ نماز عشاء را به تاخیر انداخت و عمرؓ به ایشان گفت: زنان وبچه ها خواب رفتند و... را قبلا ذکر کردیم.و در اینجا، این مطلب، اضافه شده است که: عایشه رضی الله عنها می گوید: آنحضرت ﷺ نماز عشاء را حد فاصل میان غروب شفق ویک سوم اول شب، می خواندند. ودر روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ در حالی که آب از سر مبارکش میچکید و دستش را روی سرش گذاشته بود، تشریف آورد. ـ گویا هم اکنون، او را می بینیم.ـ و فرمود: اگر برای امتم، مشکل نمی بود، دستور می دادم که نماز عشاء را چنین (با تأخیر) بخوانند.

باب (۱۸): وقت نماز صبح

۳٤۸ ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثابتٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً. (بخاری:٥٧٥)

ترجمه: انس ؓ روایت می کند که زید بن ثابت ؓ فرمود: صحابه با رسول الله ﷺ سحری خوردند. سپس، برای اقامهٔ نماز صبح برخاستند. انس ؓ می گوید: پرسیدم: بین خوردن سحری و نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زید بن ثابت جواب داد: باندازهٔ تلاوت پنجاه تا شصت آیه.

۳٤۹ ـ عَنْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ ؓ قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثُمَّ يَكُونُ سُرْعَةٌ بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:٥٧٧)

ترجمه: سهل بن سعد ؓ می گوید: با خانواده ام سحری می خوردم و زود حرکت می کردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله ﷺ بخوانم .

باب (۱۹): فضیلت نماز فجر

۳٥۰ ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری:٥٧٤)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، نمازهای صبح و عصر را بخواند، به بهشت می‌رود».

باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

۳۵۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ. (بخاری: ۵۸۱)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می فرماید: مردانی صادق که در راس آنها عمر ﷺ بود، نزد من گواهی دادند که: نبی اکرم ﷺ از نماز خواندن ، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب وپس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهی فرمودند.

۳۵۲ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَحَرَّوْا بِصَلاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا». (بخاری:۵۸۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانید».

۳۵۳ ــ قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَغِيبَ». (بخاري:۵۸۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که گوشه خورشید، آشکار شد، نماز نخوانید تا اینکه خورشید، کاملا بالا رود. و هنگامی که گوشهٔ خورشید، غروب کرد، نماز نخوانید تا اینکه کاملا غروب کند».

۳۵٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ. (بخاری:۵۸٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از دو نوع بیع، دو روش لباس پوشیدن(که ذکر آنها قبلا گذشت) ودو نماز، نهی فرمود: یکی، نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و دیگری، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.

باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود

۳۵۵ ــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا. (يَعْنِي: الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخاری:۵۸۷)

ترجمه: از معاویه ﷺ روایت است که فرمود: شما نمازی می‌خوانید که ما، با وجودی که در خدمت رسول الله ﷺ بودیم، ندیدیم که چنین نمازی را بخواند. بلکه از خواندن آن، (دو رکعت بعد از نماز عصر) منع فرمود.

باب(۲۲): نمازهای قضایی ومانند آن را میتوان بعد از عصر، خواند

۳۵٦–عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى ثَقُلَ عَنِ الصَّلاةِ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثِيرًا مِنْ صَلاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهِمَا، وَلا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مَخَافَةَ أَنْ يُثَقِّلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ. (بخاری:۵۹۰)

ترجمه: عایشه ﷺ می فرماید: سوگند به ذاتی که آنحضرت ﷺ را از این دنیا برد که رسول خدا ﷺ خواندن دو رکعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترک نفرمود. و ایشان، زمانی رحلت کرد که نماز خواندن برایش دشوار گردید و بسیاری از نمازهایش را نشسته می

خواند. وچون آنحضرتﷺ همیشه تخفیف را برای امت خود دوست داشت، این دو رکعت را در مسجد نمی خواند تا مبادا باعث زحمت امت گردد.

۳۵۷- وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: رَكْعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَعُهُمَا سِرًّا وَلا عَلانِيَةً، رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ. (بخاری:۵۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ دو رکعتِ قبل از نماز صبح و دو رکعتِ بعد از نماز عصر را در هیچ حالتی ـ پنهان و آشکار ـ ترک نمی کرد.

باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقتش

۳۵۸ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلاةِ». قَالَ بِلالٌ: أَنَا أُوقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا وَأَسْنَدَ بِلالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ»؟ قَالَ: مَا أُلْقِيَتْ عَلَيَّ نَوْمَةٌ مِثْلُهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَّتْ، قَامَ فَصَلَّى. (بخاری:۵۹۵)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می‌گوید: شبی، همسفر رسول الله ﷺ بودیم. گروهی گفتند: چه خوب بود اگر برای خواب، توقف می‌کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «می‌ترسم برای نماز صبح بیدار نشویم». بلال ﷺ گفت: من شما را بیدار می‌کنم. مردم دراز کشیدند و خوابیدند. بلال هم نشست و به شترش تکیه زد. دیری نگذشت که خواب بر او نیز غلبه کرد. رسول الله ﷺ زمانی از خواب بیدار شد که آفتاب طلوع کرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «کجاست آنچه وعده نمودی»؟! بلال گفت: ای رسول خدا! من هرگز چنین بخواب نرفته بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض می‌کند و هرگاه بخواهد، بر می‌گرداند. ای بلال!

اکنون، برخیز و اذان بگو». سپس آنحضرت ﷺ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود.

باب (۲٤): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

۳۵۹ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. (بخاری:۵۹٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: پس از غروب آفتاب روز خندق، عمر فاروق رضی الله عنه در حالی که کفار قریش را نفرین می کرد، خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: « به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخوانده‌ام». بعد از آن، به بُطحان رفته، وضو گرفتیم. و رسول الله ﷺ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند.

باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند

۳٦۰ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ: ﴿**وَأَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي**﴾». (بخاری:۵۹۷)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، نمازی را فراموش کرد، هر وقت که بیادش آمد، بخواند. زیرا ترک نماز، کفاره ای دیگر ندارد. خداوند می‌فرماید: (نماز را هنگام یاد من، برپا دار)».

باب (۲٦)

٣٦١ ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ». (بخاری: ٦٠٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که در انتظار نماز نشسته باشید، گویا در حال نماز هستید».

باب (۲۷)

٣٦٢ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَخْرِمُ ذَلِكَ الْقَرْنَ. (بخاری: ٦٠١)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « پس از صد سال، از کسانی که امروز روی زمین هستند، هیچ کس زنده نخواهد ماند». منظور این بود که این قرن، به پایان خواهد رسید.

باب (۲۸): شب نشینی با مهمان و خانواده خود

٣٦٣ ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ، وَإِنْ أَرْبَعٌ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلاثَةٍ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشَرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، ــ فَلا أَدْرِي قَالَ: وَامْرَأَتِي ــ وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ لَبِثَ حَيْثُ صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ، ثُمَّ رَجَعَ، فَلَبِثَ حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى

مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكَ، قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِيهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا لا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَايْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ مِنْهَا، فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لا وَقُرَّةِ عَيْنِي، لَهِيَ الآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلاثِ مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الأَجَلُ، فَفَرَّقَنَا اثْنَي عَشَرَ رَجُلا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. (بخاری:۶۰۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما می گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هرکس، باندازه دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازۀ چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکرؓ همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله ﷺ نیز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن می گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکارمان در خانه بودیم. راوی می گوید: نمی‌دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر.ابوبکر به خانه پیامبر اکرم ﷺ رفته، شام خورد وهمراه آنحضرت ﷺ (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله ﷺ برگشت و پاسی از شب را آنجا ماند. وقتی به خانه برگشت، همسرش به وی گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر ؓ گفت : مگر هنوز آنان را شام نداده اید؟ همسرش گفت: شام بردیم ولی چون شما نبودید،آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام بعلت تأخیر گوارا نیست. بخدا سوگند، من هرگز از این غذا نمی‌خورم. عبدالرحمن ؓ می گوید: هر لقمه ای که از غذا برمی‌داشتیم، به خدا سوگند، بجای آن، بیش از یک لقمه، اضافه می‌شد تا جائیکه همه مهمانان

سیر خوردند و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانـده، بلکه بیشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟

همسرش گفت: به خدا سوگند که این غذا، سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابـوبکرﷺ نیـز شروع بخوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بـود. آنگـاه، یـک لقمـه از آن را خورد و بقیه طعام را خدمت رسول الله ﷺ برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول‌الله ﷺ ماند. میان ما و طایفه‌ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدش فرا رسـیده بـود. آنهـا دوازده نفـر بودنـد ولی با هرکدام، تعدادی همراه بود که همه از آن غذا خوردند و سیر شدند.

کتاب اذان

باب (۱): آغاز مشروعیت اذان

۳٦٤ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمِ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: أَوَلا تَبْعَثونَ رَجُلا يُنَادِي بِالصَّلاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بِلالُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاةِ». (بخاری:٦٠٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: زمانی که مسلمانان، تازه بـه مدینـه آمـده بودند، چون برای اوقات نماز، اذان گفته نمی شد، مردم تجمع می‌کردند و منتظر وقـت نمـاز مـی ماندند. سرانجام، روزی مسلمانان در این باره با یکدیگر، تبادل نظر کردند. بعضی گفتنـد: ناقوسـی مانند ناقوس نصارا و بعضی دیگر گفتند: شیپوری مانند شیپور یهود، به صدا درآوریم. امـا عمـر ﷺ فرمود: بهتر است وقت نماز، کسی را بفرستیم تا مردم را به نماز فـرا خوانـد. رسـول الله ﷺ فرمـود: «ای بلال! برخیز و مردم را به نماز فراخوان».

باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود

۳٦٥ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أُمِرَ بِلالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ، إِلا الإِقَامَةَ. (بخاری:٦٠٥)

ترجمه: انـس ﷺ مـی گویـد: بـه بـلال ﷺ دسـتور داده شـد کـه کلمـات اذان را دوبـار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید جز «قدقامت الصلاه» که دوبار گفته شود.

باب (٣): فضیلت اذان گفتن

٣٦٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى النِّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ بالصَّلاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَــرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». (بخاری:٦٠٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اذان داده میشود، شیطان فرار می‌کند و از عقب خود، هوا خارج می‌کند تا صدای اذان را نشنود. و بعد از اذان، برمی‌گردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار می‌کند. و دوباره، پس از اتمام آن، بر می‌گردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه کند و می‌گوید: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بیاور. یعنی همهٔ انچه را که فراموش کرده است به یادش می آورد و او را چنان سرگرم می کند که نداند چند رکعت، خوانده است».

باب (٤): اذان گفتن با آواز بلند

٣٦٧ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ الله ﷺ يَقُوْلُ: «إِنَّهُ لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٦٠٩)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «جن و انس و هر مخلوق دیگری که صدای مؤذن را بشنوند، روز قیامت برای او گواهی خواهند داد».

باب (٥): اذان از خونریزی جلوگیری می کند

٣٦٨ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْــمَعْ أَذَانًــا أَغَــارَ عَلَيْهِمْ. (بخاری:٦١٠)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ برای جهاد می‌رفت، منتظر می ماند و تا صبح، حمله نمی کرد. اگر صدای اذان را می شنید، دست نگه می داشت و در غیر اینصورت، حمله را آغاز می کرد.

باب (٦): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟

٣٦٩ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُـــولَ اللَّـــهِ ﷺ قَـــالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا مِثلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». (بخاری:٦١١)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هنگـامی کـه صـدای اذان به گوش شما رسید، کلمات اذان را با مؤذن تکرار کنید».

٣٧٠ ـــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ مِثلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ولَمَّا قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَـــمِعْنَا نَبِيَّكُمْ ﷺ يَقُولُ. (بخاری:٦١٢ـــ٦١٣)

ترجمه: از معاویه ﷺ روایت است که ایشان، کلمات اذان را تـا کلمـهٔ «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با موذن، تکرار کرد و همینکه مؤذن بـه «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» رسـید، در جـواب، گفت: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». و فرمود: شنیدم که پیامبر ﷺ چنین میگفت.

باب (٧): دعای اذان

٣٧١ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَـــالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٦١٤)

ترجمه: جابر ابن عبد الله ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس بعد از شنیدن اذان، این دعا را بخواند:«**اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ**» روز قیامت، از شفاعت من، بهره‌مند خواهد شد.

ترجمهٔ دعا: خدایا ! ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می شود! به محمد ﷺ وسیله (درجه ای است در بهشت) و فضیلت عنایت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود(شفاعت) برسان.

باب (۸): قرعه کشی برای اذان گفتن

۳۷۲ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخاری:۶۱۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه می‌بودند و برای دستیابی به آن، چاره ای جز قرعه کشی نداشتند، حتما قرعه کشی می کردند. همچنین، اگر ثواب اول وقت را می دانستند، برای رسیدن به آن، از یکدیگر سبقت می گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع می‌بودند، با خزیدن هم که شده بود در آنها شرکت می کردند».

باب (۹): اذان گفتن شخص نابینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید

۳۷۳ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ بِلالا يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثُمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى لا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ. (بخاری:۶۱۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بلال زمانی اذان می گوید که هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراین، شما پس از اذان بلال، بخورید و بیاشامید تا اینکه عبد الله ابن ام مکتوم اذان گوید».

عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عبد الله ابن ام مکتوم نابینا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمی ساختند، اذان نمی‌گفت.

باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر

۳۷٤ ـ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاةُ. (بخاری:٦١٨)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها می‌گوید: پس از اذان صبح و آشکار شدن فجر، رسول اکرم ﷺ قبل از ادای فرض، دو رکعت نماز، بطور مختصر می‌خواند.

باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

۳۷٥ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوِ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقُ، وَطَأْطَأَ إِلَى أَسْفَلُ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا. قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَّابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الأُخْرَى، ثُمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ. (بخاری:٦٢١)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: « مواظب باشید که اذان بلال، مانع خوردن سحری نگردد. زیرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان می‌گوید تا کسانی که مشغول نمازند، برای سحری برگردند و آنان که خوابند، بیدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگیرید». وآنحضرت ﷺ با انگشت‌هایش اشاره کرد، ابتدا انگشتهایش را بالا برد وسپس، به طرف پائین آورد و فرمود: «تا روشنی و سفیدی افق، اینگونه ظاهر شود».زهیر (یکی از

راویان این حدیث) دو انگشت سبابه خود را روی هم گذاشت. سپس، آنها را به سوی راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اینگونه گسترش می یابد.

باب (۱۲) بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند

٣٧٦ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ–ثلاثا–لِمَنْ شَاءَ». و في رواية: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ». ثم قال في الثالثة: «لِمَنْ شَاءَ». (بخاری: ٦٢٤و٦٢٧)

ترجمه: عبدالله بن مغفل ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه ای نمازی وجود دارد. (این جمله را سه بار تکرار کرد) وگفت: البته برای هر کس که بخواهد».

و در روایتی دیگر آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد، میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد».

باب (۱۳): کسی که در حالت سفر، اذان یک مؤذن را کافی می داند

٣٧٧ ــ عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِث ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». (بخاری:٦٢٨)

ترجمه: مالك بن حويرث ﷺ می گوید: من و گروهی از افراد قبیله ام نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شدیم. بیست روز، نزد ایشان توقف کردیم. آنحضرت ﷺ فردی بسیار شفیق و مهربان بود. رسول رحمت ﷺ هنگامی که علاقه ما را نسبت به خانواده هایمان احساس کرد، فرمود: «برگردید و درمیان خانواده هایتان زندگی کنید و آنها را با مسایل و احکام دین، آشنا سازید. و هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که از نظر سنی از دیگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد».

۳۷۸ ــ و عَنهْ ﷺ في رواية: أَتَى رَجُلانِ النَّبِيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثمَّ أَقِيمَا، ثمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا». (بخاری: ٦٣٠)

ترجمه: و در روايتی ديگر، مالك بن حويرث می گويد: دو نفر كه قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ﷺ شرفياب شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه به مسافرت رفتيد و وقت نماز فرارسيد، اذان و اقامه بگوييد و نماز بخوانيد و هر يک از شما كه بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گيرد».

باب (١٤): اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان واقامه بگويند

۳۷۹ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ، ثمَّ يَقُولُ عَلَى إِثْرِهِ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ. (بخاری: ٦٣٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گويد: رسول اكرم ﷺ در شبهای سرد يا بارانی، در مسافرت، به مؤذن دستور می داد تا اذان بگويد و بعد از اذان، اعلام كند كه: «در محل اقامت خود، نماز بخوانيد».

باب (١٥): كسی كه بگويد: نمازمان فوت شده است

۳۸۰ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ»؟ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاةِ. قَالَ: «فَلا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». (بخاری: ٦٣٥)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گويد: با رسول اكرم ﷺ مشغول نماز خواندن بوديم كه صدای جست وخيز عده ای، بگوش رسيد. پس از اتمام نماز، رسول اكرم ﷺ خطاب به آنان، فرمود:

«این چه کاری بود که کردید »؟گفتند: برای رسیدن به نماز جماعت، عجله داشتیم. رسول الله ﷺ فرمود: «دوباره این کار را انجام ندهید. هنگامی که برای نماز می آیید، با سکون و آرامش بیایید. هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید. وبقیه را خودتان، کامل کنید».

باب (١٦): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد

٣٨١ ـــ وعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي». (بخاری:٦٣٧)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید. رسول الله ﷺ فرمود: ««هنگامی که برای نماز، اقامه گفته شد تا من نیامدم و مرا ندیدید از سر جایتان بلند نشوید».

باب (١٧): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد

٣٨٢ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَالنَّبِيُّ ﷺ يُنَاجِي رَجُلا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. (بخاری:٦٤٢)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: برای نماز، اقامه گفته شد در حالیکه پیامبر اکرم ﷺ در گوشهٔ مسجد، با کسی مشغول صحبت کردن بود. بعد از شنیدن اقامه، آنحضرت ﷺ برای خواندن نماز، بلند نشد مگر زمانی که عده ای بخواب رفته بودند.

باب (١٨): وجوب نماز جماعت

٣٨٣ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ

يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ». (بخاری: ٦٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. وپس از اذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی کنند و آنها را با خانه هایشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی آیند، اگرمی‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می کردند».

باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت

٣٨٤ ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (بخاری: ٦٤٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد».

باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت

٣٨٥ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاةُ الْجَمِيعِ صَلاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿**إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا**﴾ (بخاری: ٦٤٨).

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «نماز با جماعت بر نمازی که به تنهایی خوانده می شود، بیست و پنج برابر، برتری دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع می‌شوند». ابوهریره ﷺ می گوید: برای اثبات این مطلب، این آیه را بخوانید: ﴿**إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا**﴾ یعنی همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است.

۳۸٦ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِن الَّذِي يُصَلِّي، ثُمَّ يَنَامُ». (بخارى: ٦٥١)

ترجمه: ابو موسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بیشترین ثواب را در نماز، کسانی می‌برند که مسیر طولانی تری را طی نمایند. (یعنی هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بیشتری خواهند برد). و کسی که منتظر می ماند تا نماز را با جماعت بخواند از کسی که نمازش را می خواند و می‌خوابد، ثواب بیشتری می برد».

باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

۳۸۷ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللهِ». (بخارى: ٦٥٢)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی، شاخهٔ خارداری را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود: «شهدا پنج گروه اند: ۱ ـ کسی که در اثر طاعون و وبا، بمیرد. ۲ ـ کسی که در اثر اسهال، بمیرد. ۳ ـ کسی که در اثر غرق شدن در آب، بمیرد. ٤ ـ کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵ـ کسی که در راه الله، کشته شود».

باب (۲۲): پاداش گام برداشتن در راه خدا

۳۸۸ ـــ عن أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ بَنِي سَلِمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلا تَحْتَسِبُونَ آثَارَكُمْ». (بخارى: ٦٥٦)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که بنی سلمه (کـه در اطـراف مدینـه سـکونت داشـتند) تصـمیم گرفتنـد خانـه هـای خـود را رهـا کننـد و در جـوار رسـول الله ﷺ سـکونت نماینـد. رسـول‌خـداﷺ از خـالی شـدن اطـراف مدینـه، اظهـار ناخوشـنودی کـرد و فرمـود: «مگـر شـما نمی‌دانید که پیاده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد»؟!

باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت

۳۸۹ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ صَلاةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخاری:٦٥٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هیچ نمازی بـر منـافقین، دشوارتر از نمازهای صبح و عشاء نیست. ولی اگر می‌دانستند که در این نمازها چه اجر عظیمـی نهفته است، بصورت افتان و خیزان هم که می بود، حتماً در آنها، شرکت میکردند».

باب (۲٤): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته ومنتظر نماز باشد

۳۹۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخاری: ٦٦٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کنـد کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «خداونـد، هفـت گـروه را روزی که هیچ سایه ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می دهـد. ۱ ـ فرمـانروای عادل. ۲ ـ جوانی که در سایه اطاعت و بندگی خدا، رشـد یافتـه باشـد. ۳ ـ کسـی کـه همـواره دل بسته مسجد باشد. ٤ ـ دو مسلمانی که صرفا بخاطر خوشـنودی الله بـا یکدیگردوسـت باشـند و بـر

اساس آن ،با هم جمع یا از یکدیگر جدا می شوند. ٥ ـ کسی که زنی زیبا و صاحب مقام ،او را بـه فحشاء بخواند ولی او نپذیرد وبگوید: من از خدا می ترسم. ٦ ـ کسی که با دست راستش طـوری صدقه دهد ،که دست چپش نداند. ۷ ـ کسی که در تنهـایی بیـاد خـدا باشـد و از تـرس او، اشـک بریزد».

باب (۲٥): فضیلت رفتن به مسجد

۳۹۱ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْــجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». (بخاری:٦٦٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس به مسجد رفت و آمد کنـد، خداوند برای هر رفت و برگشت او، ضیافتی در بهشت تدارک می بیند».

باب (۲٦): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست .

۳۹۲ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لاث بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصُّبْحَ أَرْبَعًا، الصُّبْحَ أَرْبَعًا»؟ (بخاری:٦٦٣)

ترجمه: عبدالله ابن مالك ابن بُحینه ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ شخصی را دید که پـس از گفتن اقامه (برای نماز صبح)، دو رکعت نماز می‌خواند. وقتی کـه نمـاز تمـام شـد، مـردم اطـراف رسول الله ﷺ جمع شدند. رسول الله ﷺ خطـاب بـه آن شـخص، فرمـود: «آیـا نمـاز صـبح را چهـار رکعت می خوانی؟ آیا نماز صبح را چهار رکعت می خوانی»؟ توضیح: منظـور رسـول الله ﷺ ایـن بود که هنگام شروع نماز فرض، شرکت در آن لازم است. مترجم

باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود

۳۹۳ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثالِثةَ، فَقَالَ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ. وفي رواية: جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُوبَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا. (بخاری: ٦٦٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ در بیماری وفات، پس از شنیدن صدای اذان، فرمود:«به ابوبکر بگویید که امامت نماز را به عهده گیرد».عرض کردم: ابوبکر مرد رقیق القلبی است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی تواند مردم را نماز دهد. رسول الله ﷺ بار دوم، سخنش را تکرار کرد. ما نیز همان جواب قبلی را دادیم .رسول الله ﷺ برای بار سوم، سخنش را تکرار کرد و فرمود: «معلوم می‌شود که شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویید که نماز را امامت کند». آنگاه، ابوبکر رفت و امامت کرد. در آن اثنا، حال رسول خدا ﷺ کمی بهتر شد و با کمک دو نفر، به مسجد تشریف برد. عایشه رضی الله عنها می گوید: هنوز آن صحنه را از یاد نبرده ام که پاهای (مبارک) رسول الله ﷺ بدلیل ضعف و ناتوانی بر زمین کشیده می شد. وقتی که چشم ابوبکر به رسول الله ﷺ افتاد، خواست خود را کنار کشد اما آنحضرت ﷺ با اشاره ،به او فهماند که همانجا بماند. سپس، او را جلو آوردند. و ایشان در کنار ابوبکر نشست. و نماز گزارد و ابوبکر رضی الله عنه ادامه نماز را به آنحضرت ﷺ اقتدا نمود ومردم به نماز ابوبکر رضی الله عنه اقتدا نمودند. در روایتی دیگر آمده است که: پیامبر ﷺ سمت چپ ابوبکر رضی الله عنه نشست و ابوبکر رضی الله عنه نماز را ایستاده اقامه نمود.

شرح: «إنکن صواحب یوسف» یعنی شما مانند زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، هرچند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عایشه رضی الله عنها است واز

سوی دیگر، کلمه «صواحب» که جمع است منظور زلیخا میباشد. و وجه مشابهت آن، در این بود که هر یک، چیزی اظهار می کرد که خلاف باطنش بود. زلیخا ظاهراً زنان را مهمان کرده بود تا آنها را پذیرائی کند ولی هدفش، نشان دادن حسن و جمال یوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عایشه رضی الله عنها نیز که به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش این بود که اگر آنحضرت وفات یابد، مردم این واقعه را به فال بد گیرند و از ابوبکر خوششان نیاید.

٣٩٤ ــ وعَنْ عَائشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبيُّ ﷺ واشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأذَنَ أزْوَاجَهُ أنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ. وباقي الحديث تقدم آنفاً. (بخاری:٦٦٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که بیماری رسول الله ﷺ شدت یافت، از سایر همسرانش اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانۀ من، پرستاری شود. آنها نیز موافقت کردند.

باب (۲۸): آیا امام با کسانیکه حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبۀ جمعه خوانده شود؟

٣٩٥ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ، فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: قُلِ الصَّلاةُ فِي الرِّحَالِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا، فَقَالَ: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا، إِنَّ هَذَا فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، -يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ -إِنَّهَا عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ. (بخاری:٦٦٨)

ترجمه: ابن عباس ﷺ در یکی از روزهای بارانی، به ایراد خطبه پرداخت و هنگامی که مؤذن به حی علی الصلاة (بشتابید برای نماز)رسید، ابن عباس ﷺ به او دستور داد تا الصلاة فی الرحال (نماز را در خانه‌های تان بخوانید) بگوید. با شنیدن این کلمه، مردم با تعجب، به یکدیگر نگاه کردند. ابن عباس ﷺ خطاب به آنان فرمود: گویا این سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولی کسیکه از من، بهتر بود، (یعنی رسول‌الله ﷺ) چنین کرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولی من نمی خواهم شما ر ا با مشکل مواجه سازم.

٣٩٦ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الانْصَارِ: إِنِّـــي لا أَسْتَطِيعُ الصَّلاةَ مَعَكَ،-وَكَانَ رَجُلا ضَخْمًا-فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ ﷺ طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا، وَنَضَحَ طَرَفَ الْحَصِيرِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكْعَتَيْنِ، فَقَـــالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ الْجَارُودِ لانَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الضُّـــحَى؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلاهَا إِلا يَوْمَئِذٍ. (بخاری:٦٧٠)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: شخصی از انصار،که خیلی فربه و چاق بود، به آنحضرت ﷺ گفت، نمی توانم با شما در نماز جماعت، شرکت کنم. آنگاه، غذائی تدارک دید و آنحضرت ﷺ را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصیری پهن نمود وروی آن، آب پاشید. رسول خدا ﷺ روی آن، دو رکعت، نماز خواند. مردی از آل جارود، از انس پرسید: آیا رسول خدا ﷺ نماز چاشت، می خواند؟ جواب داد: غیر از آن روز، من ندیدم که بخواند.

باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟)

٣٩٧ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ الْعَشَاءُ فَابْدَءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلاةَ الْمَغْرِبِ وَلا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ». (بخاری:٦٧٢)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ روايت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخورید». (بعد نماز بخوانید).

باب (۳۰): کسی که در خانه اش مشغول کاری بوده وهنگام فرار رسیدن وقت نماز، به مسجد رفته است

٣٩٨ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا سُئِلَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِـــي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، تَعْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ. (بخاری:٦٧٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از من درباره اموری که رسول الله ﷺ در خانه انجام می‌داد، سؤال نمودند. جواب دادم: رسول الله ﷺ در کارهای خانه، همسران خود را کمك می کرد. اما به محض اینکه وقت نماز فرا می رسید، برای نماز، بیرون می رفت.

باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر ﷺ

۳۹۹ ــ عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ ﷺ قَالَ: إِنِّي لأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي. (بخاری: ٦٧٧)

ترجمه: از مالك بن حويرث ﷺ روایت است که فرمود: می خواهم نماز جماعت برگزار نمایم. ولی هدفم، نماز خواندن نیست، بلکه می خواهم عملاً کیفیت نماز آنحضرت ﷺ را به شما نشان دهم.

باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته ترند

٤٠٠ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا حديث: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ» تَقَدَّمَّ وَفِي هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَهْ إِنَّكُنَّ لانْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لاصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا. (بخاری:٦٧٩)

ترجمه: قبلاً روایت عایشه رضی الله عنها در این مورد، بیان شد. در این روایت نیز آمده است که آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، فرمود: به ابوبکر بگویید که نماز را برای مردم، امامت کند. عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم : اگر ابوبکر در جایگاه شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید تا

امامت کند. عایشه می گوید: من به حفصه نیز گفتم که به رسول خدا ﷺ بگوید که ابوبکر اگر در جای شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور ﷺ دهید. حفصه نیز چنین کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند. به ابوبکر بگویید تا برای مردم، امامت کند». حفصه (که از عایشه ناراحت شده بود) گفت: هیچگاه از ناحیه تو خیری به من نرسید. (برای توضیح بیشتر، به حدیث شماره **۳۹۳** مراجعه کنید).

۴۰۱ ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الاثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَارِجٌ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ. (بخاری:۶۸۰)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: در بیماری وفات رسول الله ﷺ، ابوبکر برای مردم امامت می‌کرد تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید. در آنروز، در حالی که مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله ﷺ پرده اطاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود به ما نگاه کرد و تبسم نمود. چهرهٔ مبارکش مانند کاغذ، زرد بود. ما با دیدن جمال آنحضرت ﷺ از فرط خوشحالی، نزدیک بود نماز را رها کنیم. ابوبکر ﷺ هم به گمان اینکه رسول الله ﷺ برای امامت تشریف می آورد، آهسته خود را عقب کشید تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله ﷺ اشاره کرد که نمازتان را کامل کنید. سپس، پرده را پایین انداخت. (با کمال تأسف) آنحضرت ﷺ در همان روز، دارفانی را وداع گفت.

باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد

۴۰۲ ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتِ الصَّلاةُ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي

بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأُقِيمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ فِي الصَّلاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُوبَكْرٍ لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَتَ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمُ التَّصْفِيقَ، مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». (بخاری: ٦٨٤)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضي الله عنه می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ نزد قبیله بنی عمرو ابن عوف رفت تا میان آنان، صلح و آشتی برقرارکند. وقت نماز فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر رضي الله عنه آمد و گفت: اگر شما امامت می‌کنید تا اقامه گویم. ابو بکر رضي الله عنه فرمود: آری.آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبکر رضي الله عنه نماز را شروع کرد. در آن اثنا، رسول الله ﷺ تشریف آورد و از میان صف‌ها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به یکدیگر زدند تا ابوبکر را از آمدن آنحضرت ﷺ با خبر سازند. اما ابوبکر رضي الله عنه در حال نماز، به اطراف خود توجه نمی کرد. سرانجام، مردم چندین بار، دست زدند تا اینکه ابوبکر متوجه پیامبر ﷺ شد. رسول الله ﷺ با اشاره به ابوبکر رضي الله عنه فهماند که سَر جایَت بمان و به نماز ادامه بده. ابوبکر رضي الله عنه دستهایش را بلند کرد و برای کاری که رسول خدا ﷺ او را به آن، امر کرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پیوست. آنگاه، رسول خدا ﷺ جلو رفت و امامت کرد. و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبکر رضي الله عنه فرمود: «ای ابوبکر! وقتی من به تو دستور دادم که سر جایت بمان، چرا قبول نکردی»؟ ابوبکر رضي الله عنه عرض کرد: ای پیامبر گرامی خدا! برای پسر ابو قحافه شایسته نیست که رسول الله ﷺ را امامت نماید. بعد از آن، رسول‌الله ﷺ خطاب به سایر نمازگزاران فرمود: « چرا شما اینهمه کف زدید؟ هرگاه در اثناء نماز، مشکلی پیش آمد، «سبحان الله» بگویید. آنگاه، امام متوجه می شود. کف زدن، مخصوص زنان است».

باب (٣٤): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند

٤٠٣ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبيُّ ﷺ قَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَاغْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ﷺ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَقَعَدَ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ فَقُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبيَّ ﷺ لِصَلاةِ الْعِشَاءِ الاخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَرُ، صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الايَّامَ. (بخاری:٦٨٧)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: هنگامی که بیماری رسول اکرم ﷺ شدت یافت، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبی برایم بیاورید». عایشه می گوید: طشت آوردیم. آنحضرت ﷺ غسل کرد و هنگامی که می خواست بلند شود، دچار بی‌هوشی شد. وقتی به هوش آمد، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند. رسول الله ﷺ دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتی خواست بلند شود، برای بار دوم، بی‌هوش شد. چند لحظه بعد، وقتی به هوش آمد، پرسید: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم برای نماز عشا

در مسجد، منتظر آنحضرت ﷺ بودند. رسـول الله ﷺ کسـی را نـزد ابـوبکر ﷺ فرسـتاد تـا نمـاز را برگزار کند. قاصد نزد او رفت و پیام را بایشان رساند. ابو بکر ﷺ چون مردی رقیق القلب بـود، بـه عمر ﷺ گفت: شما نماز را برگزار کنید. عمر ﷺ گفت: شما برای امامت سـزاوارتر ایـد. اینگونـه بود که ابوبکر در آن روزها، وظیفه خطیر امامت را بعهده گرفت.

٤٠٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا حديث صَلاة النبي ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ تقدم، وفي هذه الرواية قال: «فَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». (بخاری:٦٨٨)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنهـا دربـارۀ نمـاز خوانـدن رسـول الله ﷺ در خانـه، هنگـام بیماری، قبلا بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول خـدا ﷺ فرمـود: «هرگـاه امـام، نشسـته نماز خواند، شما نیز نشسته نماز بخوانید».

باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟

٤٠٥ ــ عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ إِذَا قَـالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدًا، ثُمَّ نَقَعُ سُجُودًا بَعْدَهُ. (بخاری: ٦٩٠)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می‌گوید: وقتی که رسول الله ﷺ از رکوع بلند می شد و «سـمع الله لمن حمده» می گفت، هیچ یک از ما کمرش را خم نمی‌کرد و به سجده نمی‌رفت تا زمـانی که آنحضرت به سجد نیفتاده بود بلکه پس از اینکه او به سجده می رفت، ما سجده می کردیم.

باب (۳٦): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید

٤٠٦ ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَا يَخْشَـى أَحَـدُكُمْ أَوْ أَلا يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَـهُ رَأْسَ حِمَـارٍ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ». (بخاری:٦٩١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که سرش را قبل از امام، بلند می کند، آیا نمی ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ و یا صورتش را به صورت الاغی، تبدیل نماید».

باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ

۴۰۷ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عليكم حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ». (بخاری:۶۹۳)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده ای حبشی و سیه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد».

باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدیان نماز را کامل کردند

۴۰۸ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». (بخاری:۶۹۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر امامان شما، برای شما درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده می شود. ولی اگر در نمازشان، اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می کنید و آنها گناهکار می شوند».

باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام بایستد

۴۰۹ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا حديث مبيته في بيت خالته قد تقدم وفي هذه الرواية قال: ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَخَرَجَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری:۶۹۸)

ترجمه: در این مورد، قبلاً حدیث ابن عباس را روایت کردیم که ایشان شب را در خانه خاله اش؛ میمونه؛ گذراند. در این روایت، علاوه بر آن، آمده که رسول الله ﷺ خواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. و معمولاً هر وقت به خواب می رفت، صدای نفسش بلند می شد. سپس مؤذن آمد و او را بیدار کرد. آنحضرت ﷺ بدون اینکه تجدید وضو نماید، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد

۴۱۰ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ ﷺ كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقَرَةِ، فَانْصَرَفَ رجُلٌ، فَكَأَنَّ مُعَاذًا تَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «فَتَّانٌ، فَتَّانٌ، فَتَّانٌ». ثَلاثَ مِرَارٍ أَوْ قَالَ: «فَاتِنًا، فَاتِنًا، فَاتِنًا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمُفَصَّلِ. (بخاری: ۷۰۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: معاذ بن جبل ﷺ معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اکرم ﷺ ادا می کرد و بعد به مسجد محله خود، می‌رفت و برای مردم قبیله خود، امامت می‌کرد. در یکی از شب‌ها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولانی شد که یکی از مقتدیان نماز را ترک کرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامی که خبر به گوش آنحضرت ﷺ رسید، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستی و می خواهی مردم را در فتنه بیندازی»؟ و این جمله را سه بار تکرار نمود. آنگاه، به او توصیه کرد که دو سوره متوسط از سوره های مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند.

باب (۴۱): امام قراءت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید

۴۱۱ ـــ عن أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلانٍ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ». (بخاری:٧٠٢)

ترجمه: ابومسعود رضی الله عنه روایت می کند که شخصی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی کنم. ابو مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من در هیچ یک از سخنرانیها، رسول خدا ﷺ را مانند آن روز، خشمگین ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود:«بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را بعهده گرفت، آنرا مختصر بخواند زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

٤١٢ــ عن جَابِرٍ رضی الله عنه حديث معاذ رضی الله عنه وأن النبي قَالَ لَهُ: «فَلَوْلا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى». (بخاری:٧٠٥)

ترجمه: حدیث معاذ که جابر آن را روایت کرده بود، قبلا بیان گردید.در این روایت آمده است که رسول الله ﷺ به معاذ فرمود: «چرا از سوره های «سبح اسم ربک» و «والشمس وضحاها» و «والليل اذا يغشى» نمی خوانی»؟

باب (٤٢): نماز مختصر، ولی کامل باشد

٤١٣ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُوجِزُ الصَّلاةَ وَيُكْمِلُهَا. (بخاری:٧٠٦)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز را مختصر، ولی کامل می‌خواند.

باب (٤٣): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریهٔ کودک

٤١٤ ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لأَقُومُ فِي الصَّلاةِ أُرِيدُ أَنْ أُطَوِّلَ فِيهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلاتِي، كَرَاهِيَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَـــى أُمِّهِ». (بخاری:۷۰۷)

ترجمه: ابو قتاده ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود:«گاهی که بـه نمـاز مـی ایسـتم، دوسـت دارم آنرا طولانی بخوانم. در آن اثنا، صدای گریهٔ کـودکی بـه گوشـم مـی رسـد. آنگـاه، نمـاز را مختصر می خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم».

باب (٤٤): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

٤١٥ ـــ عن النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». (بخاری:۷۱۷)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «صف‌های نمازتان را برابر کنیـد و اگر نه، بیم آن می رود که خداوند چهرهایتان را مسخ کند».

باب (٤٥): روکردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها

٤١٦ ـــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَقِيمُـــوا صُـــفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». (بخاری:۷۱۹)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « صف‌های نمازتان را راسـت و منظم کنید زیرا من از پشت سرم، شما را می‌بینم».

باب (٤٦): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد

٤١٧ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ، فَرَأَى النَّاسُ شَخْصَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ

أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ، فَقَامَ مَعَهُ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ، فَقَالَ: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلاةُ اللَّيْلِ». (بخاری:۷۲۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز شب را در حجرۀ خود می‌خواند و چون دیوارهای حجره، کوتاه بود و آنحضرت ﷺ دیده می‌شد، بعضی از مردم، خارج از خانه به او اقتدا کردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با یکدیگر، سخن گفتند. شب دوم و سوم نیز چنین شد. بعد از آن، رسول خدا ﷺ در خانه نشست و برای نماز، بیرون نیامد. صبح روز بعد، مردم علتش را جویا شدند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ترسیدم از اینکه مبادا نماز شب بر شما فرض گردد».

باب (٤٧): نماز شب

٤١٨ ــ وفي الحديث من رواية زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ زيادة أنه قال:«قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ، صَلاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الْمَكْتُوبَةَ». (بخاری: ۷۳۱)

ترجمه: حدیث فوق، به روایت زید بن ثابت هم آمده است. و بر آن حدیث، این مطلب افزوده شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من در این چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندنتان را دیدم. پس ای مردم ! در خانه هایتان نماز بخوانید. زیرا بجز نمازهای فرض، خواندن سایر نمازها در خانه بهتر است».

ابواب صفت نماز

باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز

۴۱۹ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» وَكَانَ لا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ. (بخاری:۷۳۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول خدا ﷺ در آغاز نماز و هنگام تکبیر رکوع، رفع یدین می کرد یعنی دستهایش را تا برابر شانه ها بالا می برد. همچنین هنگام برخاستن از رکوع، نیز رفع یدین می کرد و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. ولی در سجده، چنین نمی کرد.

باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

۴۲۰ ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ:«كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنَى عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلاةِ». (بخاری:۷۴۰)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: «مردم دستور داده می شدند که در نماز، دست راست خود را روی ساعد چپشان بگذارند».

باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟

۴۲۱ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلاةَ بِـ: ﴿**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**﴾. (بخاری:۷۴۳)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، نماز را با فاتحه شروع می‌کردند.

٤٢٢ ــ عن أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً، فَقُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». (بخاری:٧٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بین تکبیر تحریمه و قرائت، اندکی سکوت می‌کرد. ابوهریره ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! پدر و مادرم فدایت باد، در این میان، چه می خوانی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «می‌گویم: **اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ**». خدایا! میان من و گناهانم فاصله بیانداز همانطور که میان مشرق و مغرب فاصله انداختی. خدایا! همچنانکه پارچهٔ سفید، از پلیدی و چرک، پاک و صاف می گردد، گناهانم را پاک و صاف بگردان. خدایا! گناهانم را به وسیلهٔ آب، یخ و تگرگ بشوی و پاک گردان».

باب (٤)

٤٢٣ ــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: حديث الكسوف وقد تقدم، وفي هذه الرواية: قَالَتْ: قَالَ: «قَدْ دَنَتْ مِنِّي الْجَنَّةُ، حَتَّى لَو اجْتَرَأْتُ عَلَيْهَا، لَجِئْتُكُمْ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِهَا، وَدَنَتْ مِنِّي النَّارُ، حَتَّى قُلْتُ: أَيْ رَبِّ، وَأَنَا مَعَهُمْ؟ فَإِذَا امْرَأَةٌ ــ حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ قُلْتُ: «مَا شَأْنُ هَذِهِ؟» قَالُوا: حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا، لا أَطْعَمَتْهَا وَلا أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ ــ قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ خَشِيشِ أَوْ خَشَاشِ الأَرْضِ». (بخاری:٧٤٥)

ترجمه: حدیث اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنهما درباره کسوف قبلاً بیان شد و در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت چنان نزدیک من آمد که اگر بخود جرأت می دادم از میوه های آن برای شما می آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک من آمد که با خود گفتم: خدایا ! مگر من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم به زنی افتاد که گربه‌ای، چهره اش را می خراشید. پرسیدم: این زن، چه کرده است؟ گفتند: گربه ای را در دنیا حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر زمین، تغذیه کند».

باب (٥): نگاه کردن به سوی امام در نماز

٤٢٤ ـــ عَنْ خَبَّاب ﷺ: قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَاكَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. (بخاری:٧٤٦)

ترجمه: خباب ﷺ می‌گوید: به من گفتند: آیا رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر، چیزی می خواند. گفتم: آری. پرسیدند: از کجا میدانستید؟ گفتم: از تکان خوردن ریش مبارکش.

باب (٦): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز

٤٢٥ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلاتِهِمْ»؟ فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيَنْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ». (بخاری:٧٥٠)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چرا بعضی از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه می‌کنند»؟ و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جائیکه فرمود: «یا از این کار خود، باز می آیند یا بینایی شان، ربوده میشود».

باب (۷): التفات در نماز

۴۲۶ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِﷺ عَنِ الالْتِفَاتِ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ» (بخاری: ۷۵۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره التفات (نگاه کردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسیدند: آنحضرتﷺ فرمود: «این نوعی سرقت شیطان، از نماز بنده است».

باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها

۴۲۷ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: شَكَا أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ ﷺ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّارًا، فَشَكَوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لا يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ، إِنَّ هَؤُلاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لا تُحْسِنُ تُصَلِّي؟ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَخْرِمُ عَنْهَا، أُصَلِّي صَلاةَ الْعِشَاءِ، فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيَيْنِ. قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلا أَوْ رِجَالا إِلَى الْكُوفَةِ، فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدَعْ مَسْجِدًا إِلا سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقَالُ لَهُ: أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ، قَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلا يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، وَلا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أَمَا وَاللَّهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا، قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَأَطِلْ عُمْرَهُ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ. قَالَ

الراوي عن جابر ﷺ: فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ. (بخاری:٧٥٥)

ترجمه: جابر ابن سمره ﷺ می‌گوید: اهل کوفه از سعدﷺ نزد عمر ﷺ ؛خلیفه رسول خدا ﷺ ؛ شکایت کردند. عمرﷺ او را عزل کرد و عمار ﷺ را بجای اوگمارد. مردم کوفه در شکایت علیه سعد تا جایی پیش رفتند که گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبی نمی داند. عمر ﷺ سعد ﷺ را احضار نمود وگفت: ای ابو اسحاق! این مردم می گویند: تو نماز را هم درست نمی خوانی. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند، من به همان شیوه رسول خدا ﷺ و بدون کم و کاست، نماز را برای آنان اقامه می کردم. مثلاً دو رکعت اول نماز عشا را طولانی و دو رکعت آخر آن را مختصر می خواندم.

عمرﷺ گفت: ای ابو اسحاق! گمان ما دربارهٔ تو نیز همین بود. آنگاه، گروهی را برای جستجو و تحقیق، همراه وی به کوفه فرستاد. آنان به همهٔ مساجد کوفه، سرزدند و از مردم دربارهٔ سعد، پرسیدند. مردم، از او تعریف می کردند. تا اینکه به مسجد قبیله بنی عبس رسیدند. در این مسجد، شخصی بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اکنون که مرا سوگند دادید، حقیقت را برای شما بازگو می کنم: سعد با ما به جهاد نمی‌رفت، اموال غنیمت را عادلانه تقسیم نمی‌کرد و در قضاوت و داوری، عدالت را رعایت نمی‌نمود. سعد ﷺ گفت: به خدا سوگند که من سه دعا در حق تو می‌کنم: خدایا! اگر این بنده ات بخاطر کسب شهرت و مقام، دروغ می گوید: عمرش را دراز کن، او را فقیر و تنگدست بگردان و گرفتار فتنه ها کن. جابر ﷺ می‌گوید: بعدها که مردم، او را می دیدند و حالش را می پرسیدند، می گفت: پیر و فقیر شده ام، اسیر فتنه ها گشته ام و دعای سعد، مرا به این روز، انداخته است. عبدالملك بن عمیر ؛راوی حدیث جابر؛ می گوید: من در آخر عمر، اسامه را دیدم که ابروهایش در اثر کهنسالی، روی چشمهایش افتاده بود (و آنقدر بی حیا شده بود) که بر سر معابر می نشست و برای دختران، ایجاد مزاحمت می کرد.

٤٢٨ ــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». (بخاری:٧٥٦)

ترجمه: از عباده بن صامتﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نماز هیچ کس، بدون خواندن سوره فاتحه، صحیح نیست».

۴۲۹ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَدَّ، وَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلاثًا، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أُحْسِنُ غَيْرَهُ فَعَلِّمْنِي، فَقَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، وَافْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا». (بخاری:۷۵۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کندکه: رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. بعد از ایشان، شخص دیگری آمد و شروع به خواندن نماز، کرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت ﷺ سلام کرد. رسول اکرم ﷺ پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». او رفت و همانطور که نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام کرد. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». بار سوم نیز چنین کرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این، نمی دانم. به من یاد بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت که خواستی نماز بخوانی، نخست، تکبیر بگو. بعد، آنچه از قرآن برایت میسر است بخوان. سپس، با آرامش کامل، رکوع کن و پس از برداشتن سر از رکوع، راست بایست و اندکی مکث کن. سرانجام، با آرامش کامل، سجده کن. پس از برداشتن سر از سجده، اندکی بنشین. و همین شیوه را در تمام نمازهایت، رعایت کن.

باب (۹): قرائت در نماز ظهر

۴۳۰ ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الأُولَى، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيُسْمِعُ الآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ

يُطَوِّلُ فِي الأُولَى وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ. (بخاری:٧٥٩)

ترجمه: ابو قتاده ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را می خواند. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. و گاهی بعضی از آیات را طوری تلاوت می کرد که ما می شنیدیم. همچنین در دو رکعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را تلاوت می نمود. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. همچنین، آنحضرت ﷺ رکعت اول نماز فجر را طولانی و رکعت دوم آن را کوتاه می‌خواند.

باب (١٠): قرائت در نماز مغرب

٤٣١ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿**وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفًا**﴾، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لآخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ. (بخاری:٧٦٣)

ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی سوره « والمرسلات عرفا» را می‌خواندم که مادرم ؛ام الفضل؛ آنرا شنید و گفت: فرزندم ! با تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول خدا ﷺ انداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آنرا تلاوت کرد.

٤٣٢ ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ ﷺ بِطُولَى الطُّولَيَيْنِ. (بخاری:٧٦٤)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ میگوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در نماز مغرب، از میان دو سوره طولانی (اعراف و انعام)، سوره طولانی تر (اعراف) را تلاوت می کرد.

باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب

٤٣٣ ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ. (بخاری:٧٦٥)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت کرد.

باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء

٤٣٤ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: ﴿**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**﴾ فَسَجَدَ فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ. (بخاری:٧٦٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نماز عشاء را پشت سر ابوالقاسم ﷺ خواندم. رسول الله ﷺ سورۀ ﴿**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**﴾ را خواند و سجده کرد. من هم تا زمانی که بمیرم و به ملاقات آنحضرت ﷺ بروم هر وقت که این سوره را بخوانم، سجده می کنم.

باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء

٤٣٥ ـ عنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ. وفِي رِوَايةٍ أُخْرَى قَالَ: وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً. (بخاری:٧٦٩)

ترجمه: براء ابن عازب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «والتین والزیتون» را خواند. و در روایتی دیگر می گوید: من صدایی دلنشین تر از صدای رسول اکرم ﷺ در قرائت، نشنیده ام.

باب (١٤): قرائت در نماز فجر

٤٣٦ ـــ عن أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: فِي كُلِّ صَلاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَى أُمِّ الْقُرْآنِ أَجْزَأَتْ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ. (بخاری:٧٧٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: در همه نمازها باید قرآن خواند. نمازی را که آنحضرت ﷺ با صدای بلند می خواند، ما هم برای شما، با صدای بلند می خوانیم. و نمازی را که آهسته می خواند، ما هم برای شما، آهسته می خوانیم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانید، کفایت می کند ولی اگر آیاتی به آن بیافزایید، بهتر است.

باب (١٥): قرائت با صدای بلند در نماز فجر

٤٣٧ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِنَخْلَةَ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، فَقَالُوا: هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَهُنَالِكَ حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ، وَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿**إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ**

بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ:﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ. (بخاری:۷۷۳)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهمامی‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ با تنی چند از یارانش به قصد بازار عُکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جن ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود. و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کردند. جن ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خویش باز گشتند. قوم شان پرسید: چرا برگشتید؟ جن ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و اگر کسی برای رفتن به آسمانها، سعی کند، به وسیله شهابها تعقیب می‌شود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است. بروید اطراف و اکناف عالَم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. عده ای از جن ها مامور تحقیق پیرامون آن شدند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، در آنجا، با رسول الله ﷺ مواجه شدند. رسول الله ﷺ در محلی بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عکاظ بود. لحظه ای که جن ها رسیدند، رسول الله ﷺ و یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند. وقتی صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمانها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، بر گشتند و گفتند: « ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است. پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی گردانیم. خداوند بعد از آن، این آیات سوره جن را بر پیامبرﷺ نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾. و آنچه نازل شد، سخن جن ها بود.

۴۳۸ ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا أُمِرَ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. (بخاری:۷۷۴)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: نمازهایی را که خداوند به آنحضرت ﷺ دستور داد بلند بخواند، بلند می خواند و نمازهایی را که دستور داد آهسته بخواند، آهسته میخواند. (و خداوند هرگز فراموش نمی کند) و (رسول الله ﷺ بهترین الگو، برای شماست).

باب (١٦): خواندن سوره های مختلف در نماز

٤٣٩ ــ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ﭬ: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ اللَّيْلَةَ فِي رَكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ. (بخاری:٧٧٥)

ترجمه: ابن مسعود ﭬ می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: دیشب، در یک رکعت، همه سوره های مفصل(از ق تا آخر قرآن) را تلاوت کردم. ابن مسعود گفت: آیا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندی؟ من سوره هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله ﷺ هر دوتای آنها را در یک رکعت تلاوت می کرد، خوب می دانم. سپس، ابن مسعود بیست سوره از سوره های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در یک رکعت، بخوان.

باب (١٧): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز

٤٤٠ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الأُولَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُخْرَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مَا لا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ. (بخاری:٧٧٦)

ترجمه: ابوقتاده ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره ای دیگر از قرآن می خواند. اما در دو رکعت آخر، فقط سوره فاتحه را می خواند. و بعضی از آیات را طوری می خواند که ما می‌شنیدیم. رکعت اول را نسبتاً از رکعت دوم، طولانی‌تر می کرد. آنحضرت ﷺ در نماز عصر و صبح نیز به همین شیوه، عمل می‌نمود.

باب (١٨): آمین گفتن امام با صدای بلند

٤٤١ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الإِمَامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ٧٨١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امام آمین گفت، شما نیز آمین بگویید. زیرا آمین هر کس که همزمان با آمین فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته اش، آمرزیده میشود». (گفتنی است که بعد از آمین امام، فرشتگان نیز آمین می‌گویند). مترجم.

باب (١٩): فضیلت آمین گفتن

٤٤٢ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ فِي السَّمَاءِ: آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ٧٨١)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر آمین گفتن یکی از شما، با آمین گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته اش بخشیده میشود».

باب (٢٠): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف

٤٤٣ ـــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلا تَعُدْ». (بخاری: ٧٨٣)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می‌گوید: روزی وارد مسجد شدم. آنحضرت ﷺ در رکوع بود. قبل از رسیدن به صف، به رکوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم.

آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بیافزاید. ولی دوباره چنین کاری نکن». (یعنی قبل از رسیدن به صف، رکوع نکن).

باب (۲۱): تکبیر گفتن برای رکوع

٤٤٤ ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ ﷺ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرَنَا هَذَا الرَّجُلُ صَلاةً كُنَّا نُصَلِّيهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ. (بخاری: ٧٨٤)

ترجمه: از عمران بن حصین ﷺ روایت است که وی روزی پشت سر علی ﷺ در شهر بصره، نماز خواند و گفت: این مرد، ما را به یاد نماز خواندن رسول الله ﷺ انداخت. چرا که آنحضرت ﷺ هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تکبیر می گفت.

باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده

٤٤٥ ــ عَن أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثِّنْتَيْنِ بَعْدَ الْجُلُوسِ. (بخاری: ٧٨٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام شروع نماز و هنگام رکوع، تکبیر می گفت. و هنگامی که از رکوع بلند می‌شد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. و هنگامیکه راست می ایستاد «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت. سپس هنگام پائین رفتن برای سجده و بلند شدن از آن، تکبیر می گفت. و برای سجده دوم نیز چنین می کرد. و تا پایان نماز، به همین شیوه، عمل می نمود. گفتنی است که هنگام بلند شدن از قعده اول نیز تکبیر می گفت.

باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع

٤٤٦ ـــ عَنْ مُصْعَبَ بنِ سَعْدٍ ﷺ يَقُوْلُ: صَلَّيْتُ إِلى جَنْبِ أَبِيْ، فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخِذَيَّ، فَنَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهِينَا عَنْهُ، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرُّكَبِ. (بخاری: ۷۹۰)

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: روزی، کنار پدرم نماز می خواندم. هنگام رکوع، کف دستهایم را با هم چسبانده و در میان رانهایم گذاشتم. پدرم مرا منع کرد و گفت: ما نیز همین کار را می کردیم اما از آن، منع شدیم. و به ما دستور داده شد که دست‌ها را روی زانوها، بگذاریم.

باب (۲٤): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن

٤٤٧ ـــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ ﷺ وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، مَا خَلا الْقِيَامَ وَالْقُعُودَ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ. (بخاری: ۷۹۲)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: مدت زمان رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از رکوع (قومه) رسول الله ﷺ، نزدیک به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعنی تشهد، طولانی‌تر بود.

باب (۲۵): دعا در رکوع

۴۴۸ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِـــيُّ ﷺ يَقُـــولُ فِـــي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْـــدِكَ اللَّهُـــمَّ اغْفِـــرْ لِـــي». (بخاری:۷۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها مـی‌فرمایـد: رسـول الله ﷺ در رکـوع و سـجدۀ خـود، دعـای «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» را می‌خواند.

۴۴۹- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِي رِوايةٍ أُخْرَى: يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ.(بخاری:۸۱۷)

ترجمه: و در روایتی دیگر از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسـول الله ﷺ در رکـوع و سجده، آنچه را که در قرآن به وی امر شده بود، می خواند.

باب (۲۶): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ)

۴۵۰ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:۷۹۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امـام (**سَمِعَ اللَّهُ لِمَـــنْ حَمِدَهُ**) می گوید، شما (**اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ**) بگویید. اگر این گفتۀ شما همزمان با (**اللَّهُـــمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ**) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشتۀ شما مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۷): قنوت

۴۵۱ ـــ وعَنْهُ ﷺ قَالَ: لأُقَرِّبَنَّ صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ يَقْنُتُ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ وَصَلاةِ الْعِشَاءِ وَصَلاةِ الصُّبْحِ بَعْدَ مَا يَقُـــولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ. (بخاری:۷۹۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که می فرمود: من نماز رسول الله ﷺ را (با بیان عملی) به فهم شما نزدیک می گردانم. و ایشان (ابوهریره) در رکعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (**سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**)، قنوت می‌خواند و در دعای قنوت، برای مومنان، دعای خیر می کرد و برای کفار، لعن و نفرین می فرستاد.

٤٥٢–عَنْ أَنَسٍﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوْتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخاری:۷۹۸)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نماز مغرب و صبح، قنوت می‌خواند.

٤٥٣ ــ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَنِ الْمُتَكَلِّمُ»؟ قَالَ: أَنَا. قَالَ: «رَأَيْتُ بِضْعَةً وَثَلاثِينَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ». (بخاری:۷۹۹)

ترجمه: رفاعه ابن رافع زرقی ﷺ می‌گوید: روزی، پشت سر آنحضرت ﷺ نماز می‌خواندیم. وقتی رسول خدا ﷺ سر از رکوع برداشت و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ » گفت، یکی از نماز گزاران این جملات را خواند: « رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ پرسید: «چه کسی این کلمات را خواند»؟ آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «سی و اندی فرشته را دیدم که برای نوشتن این جملات، از یکدیگر سبقت می گرفتند و هر کدام، سعی می کرد قبل از دیگری، آنرا بنویسد».

باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

٤٥٤ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَنْعَتُ لَنَا صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَانَ يُصَلِّي وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَسِيَ.(بخاری:۸۰۰)

ترجمه: انس ﷺ نماز رسول الله ﷺ را عملاً به ما نشان می‌داد و هنگامی که سرش را از رکوع بلند می‌کرد، آنقدر مکث می نمود (و به سجده نمی رفت) که ما فکر می‌کردیم سجده را فراموش کرده است.

باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت

٤٥٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ. (بخاری:٨٠٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ هر وقت سرش را از رکوع بلند می‌کرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» میگفت. سپس، نام چند نفر را ذکر می کرد و برای آنان دعا می نمود و می فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیعه و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهی! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل کن و آنان را دچار خشکسالی ای مانند خشکسالی دوران یوسف، بگردان». راوی می‌گوید: قبیلۀ مضر که در شرق مدینه سکونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله ﷺ بودند.

باب (۳۰): فضیلت سجده

٤٥٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا. قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا

فَلْيَتَّبِعْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَــرَ، وَمِــنْهُمْ مَــنْ يَتَّبِــعُ الطَّوَاغِيتَ، وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُــولُ: أَنَــا رَبُّكُــمْ، فَيَقُولُونَ: هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، فَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانَــيْ جَهَــنَّمَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأُمَّتِهِ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلا الرُّسُلُ، وَكَلامُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَــلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ»؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ غَيْرَ أَنَّــهُ لا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلا اللَّهُ تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَرْدَلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةَ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّــهُ الْمَلائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ، فَكُلُّ ابْــنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلا أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولا الْجَنَّةَ، مُقْبِــلٌ بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ قَــدْ قَشَــبَنِي رِيحُهَــا وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِــكَ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّهَ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بَهْجَتَهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُــمَّ قَالَ: يَا رَبِّ قَدِّمْنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْــتَ الْعُهُــودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا أَكُونُ أَشْــقَى خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْــرَهُ؟ فَيَقُــولُ: لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا

أَغْدَرَكَ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّـذِي أُعْطِيـتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَـكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي اللَّـه عَنْهمَـا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إلا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَـمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ: «لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ». (بخاری:۸۰٦)

ترجمـه: ابـوهریره ﷺ مـی‌گویـد: مـردم از رسـول الله ﷺ پرسـیدند: آیـا مـا روز قیامـت، پروردگارمان را خواهیم دید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: « مگر شما در رؤیت مـاه شـب چهـارده در هوای غیر ابری، شک دارید»؟ گفتند: خیر، ای رسـول خـدا ! بـاز فرمـود: «آیـا شـما در رؤیـت خورشـید در هـوای غیـر ابـری، شـک داریـد»؟ گفتنـد: خیـر. آنحضـرت ﷺ فرمـود: « شـما پروردگارتان را در روز قیامت به همین صورت خواهیـد دیـد. همـه مـردم در آن روز، محشـور خواهند شد و خداوند خطاب به آنان می فرماید: هرکس، در دنیا، چیزی (یا کسی) را پرسـتش کرده است، دنبال آن برود. عده ای بدنبال خورشید می روند، عده ای بدنبال ماه راه می افتند و گروهی پشت سر طاغوت ها حرکت می کنند. و سرانجام، این امت باقی می ماند در حالی که منافقین در کنار آنها قرار دارند. خداوند می آید و می گوید: من پروردگـار شـما هسـتم. آنـان می‌گویند: تا پروردگار ما نیاید، از جای خود تکان نمی خوریم. هرگاه پروردگارمـان بیایـد، او را خواهیم شناخت. آنگاه خداوند به صورتی که برای آنان شناخته شده اسـت، مـی آیـد و مـی گوید: من پروردگار شما هستم. می گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. سپس خداونـد، آنـان را بسوی خود فرا می خواند و پلی بر روی دوزخ نصب می گردد. من نخستین پیـامبری خـواهم بود که با امت خود از روی آن، عبور خواهم کرد. در آن روز، کسی جز پیـامبران نمـی توانـد سخن بگوید. و سخن پیامبران هم این خواهد بود: « اللّهم سلِّم، سلِّم » یعنی: پروردگارا، نجـات، نجات. (در دوزخ) قلابهایی مانند خارهای درخت سَعدان وجـود دارد. آیـا شـما خـار درخـت سعدان را دیده اید»؟ صحابه عرض کردند: بلی. پیامبرﷺ فرمود: «قلاب های مذکور ماننـد خـار درخت سعدان است. البته بزرگی آنها را جز الله، کسی دیگر نمی‌داند. این قلابها، مردم را طبـق

اعمالشان می ربایند. بعضی از مردم در اثر اعمال بدشان توسط آن قلابها به دوزخ می افتند و هلاک می شوند و برخی دیگر سرانجام با برداشتن زخمهای سهمگین، نجات می یابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخیانی می شود که خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور می دهد تا کلیه کسانی را که او را پرستش کرده اند، از دوزخ بیرون بیاورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده شان می شناسند. زیرا خداوند اعضای سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانیده است. آنها را از آتش بیرون می آورند. آتش همه اعضای بدن انسان را می سوزاند مگر جایی که اثر سجده باشد. آنان در حالی از دوزخ بیرون می آیند که آتش، بدنشان را سوخته و گوشت هایشان را گداخته است. سپس آب حیات بر بدنشان پاشیده می شود. و همانند دانه ای که در کنار نهر آب، جوانه می زند، آنان نیز جوانه می زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بین بندگان در حالی فارغ می شود که فقط یکی از بندگانش بین بهشت و دوزخ بلاتکلیف مانده است. و او آخرین فرد دوزخی است که وارد بهشت می شود. او که چهره اش به سوی دوزخ است، می گوید: پرودگارا ! چهره ام را از دوزخ برگردان. زیرا وزش هوای آتشین آن، حالم را به هم می زند و شعله های آتشینش، مرا می سوزاند. خداوند می فرماید: اگر این خواسته ات را بر آورده سازم، چیز دیگری نمی خواهی؟ می گوید: سوگند به عزتت، که نمی خواهم. و چندین عهد و پیمان دیگر می بندد. خداوند چهره اش را از جانب دوزخ برمی گرداند. وقتی چهره اش به سوی بهشت می شود و شادابی آنرا می بیند، ابتدا اندکی سکوت می کند سپس می گوید: پروردگارا ! مرا نزدیک دروازۀ بهشت ببر. خداوند به او می گوید: مگر تو آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی ؟! می گوید: پروردگارا مرا شقی ترین بنده ات مگردان. خداوند می فرماید: اگر این خواسته ات را نیز برآورده سازم، چیز دیگری نمی خواهی؟ می گوید: سوگند به عزتت که چیز دیگری نمی خواهم. خداوند او را نزدیک دروازه بهشت می برد. وقتی چشمش به زیبائیها و شادابیهای بهشت می افتد، لحظه ای سکوت می کند. سپس می گوید: خدایا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می فرماید: وای بر تو ای فرزند آدم! چقدر عهد شکن هستی! مگر تو با من، آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی. می گوید: پروردگارا ! مرا شقی ترین بنده ات مگردان. خداوند به این رفتار بنده اش می خندد. سپس به او اجازۀ ورود به بهشت می دهد و می فرماید: اکنون هر چه آرزو داری، بخواه. پس او آنقدر می طلبد که آرزوهایش به پایان می رسد. خداوند عزوجل به

یادش می اندازد که چنین و چنان بخواه. تا اینکه این آرزوها نیز به پایان می رسد. حق تعالی می فرماید: دو برابر آنچه که خواستی به تو عنایت فرمودم».

ابوسعید خدری به ابوهریره گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند به او ده برابر عنایت می کند». ابوهریره ﷺ گفت: من بخاطر ندارم که آنحضرت ﷺ بیشتر از دو برابر فرموده باشد. ابوسعید گفت : من خودم شنیدم که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند ده برابر به او می دهد».

باب (۳۱): سجده با هفت عضو

۴۵۷ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا في رواية قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ ــ وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ ــ وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلا نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعَرَ». (بخاری:۸۱۲)

ترجمه: در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی ـ و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم)ـ دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنین به ما دستور داده شده است که در نماز، موهای سر و لباس خود را جمع نکنیم».

باب (۳۲): مکث بین دو سجده

۴۵۸ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: إِنِّي لا آلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ. وباقي الحديث تقدم. (بخاری:۸۲۱)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ فرمود: من از نشان دادن نماز رسول اللهﷺ به شما به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کنم... حدیث قبلاً بیان گردید.

باب (۳۳): نمازگزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد

۴۵۹ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلايَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ». (بخاری:۸۲۲)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ کنید و هیچ یک از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد».

باب (۳٤): نشستن بعد از رکعت اول وسوم وسپس، برخاستن از آن

٤٦٠ ـــ عن مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا. (بخاری:۸۲۳)

ترجمه: مالک بن حویرث ﷺ می گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم که نماز می خواند و بعد از رکعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندکی می نشست وسپس برمی خاست.

باب (۳۵): تکبیر گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

٤٦١ ـــ عَنْ أَبِيْ سَعِيْدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى، فَجَهَرَ بالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ، وَقَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری:۸۲۵)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت شده است که او در نماز، هنگام بلند کردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از بر خاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صدای بلند، تکبیر می گفت و فرمود: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین می کرد.

باب (۳٦): نشستن به طریقه سنت، در تشهد

٤٦٢ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلاةِ إِذَا جَلَسَ، وَأَنَّه رَأَى وَلَدَهُ فَعَلَ ذلِكَ فَنَهَاهُ، وَقَالَ: إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلاةِ أَنْ تَنْصِبَ

رِجْلَكَ الْيُمْنَى وَتَثْنِيَ الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ رِجْلَيَّ لا تَحْمِلانِي. (بخاری:۸۲۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در نماز، چهار زانو می‌نشست. ولی وقتی پسرش را دید که او هم، چهار زانو می نشیند، وی را از این کار منع کرد و گفت: نشستن به طریقه سنت، در نماز، این است که قدم پای راست را نصب کنی (ایستاده نگه داری) و قدم پای چپ را پهن نمایی. پسرش گفت: چرا خود شما چهار زانو می‌نشینید؟! گفت: من ناتوانم و پاهایم مرا تحمل نمی کند.

۴۶۳ ـــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظَكُمْ لِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الأُخْرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ. (بخاری:۸۲۸)

ترجمه: ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: من از همهٔ شما شیوه نماز خواندن رسول الله ﷺ را بهتر می‌دانم. رسول الله ﷺ را هنگام گفتن تکبیر تحریمه دیدم که دستهایش را تا برابر شانه‌هایش بلند می‌کرد. در رکوع، زانوها را با کف دستهایش محکم می گرفت. آنگاه، کمرش را طوری خم می کرد که سر و کمرش در راستای هم قرار می گرفت. پس از برخاستن از رکوع، کاملاً راست و استوار می ایستاد، طوری که مهره های کمرش سر جای خود، قرار می گرفت. و هنگام سجده، دستهایش را طوری روی زمین می گذاشت که ساعدهایش نه به زمین فرش می شد و نه به بدنش می چسبید و انگشتان پاهایش را به طرف قبله می نمود. و در تشهد اول، روی پای چپ می نشست و پای راست را نصب می‌کرد. و در تشهد آخر، پای چپ را مقداری جلو می برد و پای راست را نصب می‌کرد و نشیمنگاه خود را بر زمین قرار می داد.

باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند

٤٦٤ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ وَهُوَ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَبْدِمَنَافٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ، لَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ. (بخاری: ۸۲۹)

ترجمه: عبد الله ابن بحینه ﷺ؛ صحابی جلیل القدر رسول الله ﷺ؛ که از قبیله ازد شنوءه و از هم پیمانان عبد مناف بود، می‌گوید: روزی، همراه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را می‌خواندیم. آنحضرت ﷺ در پایان رکعت اول، فراموش کرد که بنشیند. مردم نیز با آنحضرت ﷺ بلند شدند. وقتی نماز به پایان رسید و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله ﷺ بودند، آنحضرت ﷺ در حالی که نشسته بود، تکبیر گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجای آورد و سپس، سلام گفت.

باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر

٤٦٥ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا: السَّلامُ عَلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلِ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخاری: ۸۳۱)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: پشت سر رسول الله ﷺ نماز می‌خواندیم و در قعده، چنین دعا می‌کردیم: سلام بر الله، سلام بر جبرئیل، میکائیل و فلان وفلان. رسول الله ﷺ به

سوى ما نگاه كرد و فرمود: «خداوند، خودش منشأ سلامتى است. (هيچ نيازى ندارد كه شـما بـر او سلام بگوييد). شما بايد در نماز، چنين بگوييد: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّـلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ـ اين دعا شـامل همه بندگان نيك الله در زمين و آسمان مـى شـود ـ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

٤٦٦ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِـنْ فِتْنَـةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ، فَقَـالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». (بخارى: ۸۳۲)

ترجمه: عايشه رضى الله عنها؛ همسر گرامى رسول اللهﷺ؛ روايت مى كند كه آنحضـرت ﷺ در نماز چنين دعا مى‌كرد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِـنْ فِتْنَـةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ**». «پروردگارا ! از عـذاب قبـر، فتنـه دَجـال و فتنـه زنـدگى و مـرگ بـه تـو پنـاه مـى بـرم. پروردگارا ! از اينكه مقروض و بدهكار شوم به تو پناه مى‌برم». شخصى پرسـيد: يارسـول الله! شـما از اينكه بدهكار شويد زياد به خدا پناه مى بريد؟ فرمود: زيرا انسـان بـدهكار، دروغ مـى‌گويـد و خلـف وعده مى‌كند».

٤٦٧ ــ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلِّمْنِي دُعَـاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاتِي. قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِـرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّـكَ أَنْـتَ الْغَفُـورُ الرَّحِيمُ». (بخارى: ۸۳٤)

ترجمه: ابوبکر صدیق ﷺ می‌گوید: به رسول الله ﷺ گفتم: دعایی به من بیاموز تا آنـرا در نماز بخوانم. آنحضرت ﷺ فرمود: « این دعا را بخوان: «**اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّـكَ أَنْـتَ الْغَفُـورُ الرَّحِيمُ**». «پروردگارا! بر خود بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی دیگر نیست کـه گناهـان مـرا بیامرزد. خداوندا ! با عنایت خود، مرا بیامرز و بر من رحم کن. همانا تو بخشنده و مهربانی»».

باب (٤٠): دعاهای اختیاری پس از تشهد

٤٦٨ ـــ حَدِيْثُ ابنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ فِي التَّشَهُّدِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ فِيْ هذِهِ الرواية بعد قوله: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّـرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو». (بخاری:٨٣٥)

ترجمه: حدیث ابن مسعود ﷺ دربارۀ تشهد، در سطور بالا گذشت. در ایـن روایـت همچنین آمده است که بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَـهَ إِلا اللَّـهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّـدًا عَبْـدُهُ وَرَسُـولُهُ، هـر دعایی را که مایل است، می تواند بخواند.»

باب (٤١): سلام گفتن

٤٦٩ ـــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ قَام النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. (بخاری:٨٣٧)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: پس از اینکه رسول الله ﷺ سلام می داد و نمـاز به پایان می رسید، زنها بلند می‌شدند و می رفتند. آنحضرت ﷺ اندکی توقف می‌کـرد و آنگـاه برمی خاست.

باب (٤٢): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد

٤٧٠ ــ عَنْ عِتْبَانَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ. (بخاری:٨٣٨)

ترجمه: عتبان بن مالك ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ نماز خواندیم. و هنگامی که ایشان سلام گفت، ما نیز سلام گفتیم.

باب (٤٣): ذکر بعد از نماز

٤٧١ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا انْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ. (بخاری:٨٤١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ذکر با صدای بلند، بعد از نماز های فرض، در زمان رسول الله ﷺ رایج بود. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می کند: من با شنیدن صدای ذکرشان، می دانستم که نماز، تمام شده است.

٤٧٢ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الأَمْوَالِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلا وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يَحُجُّونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ،وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ. قَالَ: «أَلا أُحَدِّثُكُمْ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِ، إِلاَّ مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ: تُسَبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ».

قَالَ الراوي: فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ: بَعْضُنَا نُسَبِّحُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنَحْمَدُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ». (بخاری:٨٤٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: عده‌ای از فقرا نزد رسول الله ﷺ آمدند و عرض کردند: ثروتمندان علاوه بر رفاه مادی، درجات رفیع بهشت و نعمتهای جاودان آن را از آن خود ساختند.

زیرا مانند ما نماز می خوانند، روزه می گیرند و بدلیل برتری در ثروت، حج و عمره می گزارند و جهاد می کنند و صدقه می دهند. (و این کارها از ما ساخته نیست). رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا عملی به شما نیاموزم که اگر آن را انجام دهید، کسانی را که از شما پیشی گرفته اند، در خواهید یافت و بهترین انسانهایی که با شما هستند، خواهید شد. و جز کسانی که مثل شما این عمل را انجام می دهند، کسی دیگر به شما نخواهد رسید؟ آن عمل، این است که پس از هر نماز فرض، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمدلله و سی و سه بار الله اکبر بگویید.

راوی می‌گوید: بعد از آن، درباره تعداد این تسبیحات میان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضی‌ها گفتند که «سبحان الله و الحمدلله » سی وسه بار و «الله اکبر» سی وچهار بار گفته شود. ابوهریره می گوید: در این مورد، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردم. فرمود: «هر یک را سی وسه بار، تکرار کنید».

۴۷۳ ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (بخاری:۸۴۴)

ترجمه: مغیره بن شعبه روایت می کند که رسول الله ﷺ بعد از هر نماز فرض، این دعا را می‌خواند: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، از آن اوست. و همهٔ ستایشها، شایستهٔ اوست. هیچ کس، نمی تواند مانع بخشش تو شود. و کسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی تواند به او چیزی عطا کند. سعی و تلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد.

باب (۴۴): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز

۴۷۴ ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ. (بخاری:۸۴۵)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پس از نماز، رو به ما می کرد (و می‌نشست).

٤٧٥ ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي، وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». (بخاری:٨٤٦)

ترجمه: زید بن خالد جهنی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید پروردگار شما چه فرمود»؟ صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. آنحضرت ﷺ گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح کردند در حالی که بعضی مومن و بعضی کافر شدند. آنها که گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند. و اما کسانی که آن را به ستارگان نسبت دادند به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

باب (٤٥): امام می تواند در صورت نیاز از بالای شانه های مردم، عبور نماید

٤٧٦ ــ عَنْ عُقْبَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا، فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِهِ، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ». (بخاری:٨٥١)

ترجمه: عقبه ﷺ می‌گوید: در مدینه، نماز عصر را پشت سر رسول الله ﷺ خواندم. آنحضرت ﷺ پس از اتمام نماز، برخاست و با شتاب از روی شانه های نمازگزاران، عبور کرد و به خانه یکی از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا ﷺ متحیر شدند. آنحضرت ﷺ پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و دید که مردم از شتاب او، شگفت زده شده اند.

فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم که توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسیم کنند».

باب (٤٦): روی گردانیدن یا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

٤٧٧ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: لايَجْعَلْ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلاتِهِ، يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لا يَنْصَرِفَ إِلاَّ عَنْ يَمِينِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ. (بخاری:٨٥٢)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: مواظب باشید که شیطان در نمازهای شما سهمی نداشته باشد. بدین معنا که نمازگزار فکر کند که روی گردانیدن یا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروری است. در حالی که من رسول خدا ﷺ را بارها دیده ام که از سمت چپ، روی به مردم می نمود یا بیرون می رفت .

باب (٤٧): حکم خوردن سیر، پیاز و ترهٔ خام

٤٧٨ ـــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ-يُرِيدُ الثُّومَ-فَلا يَغْشَانَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ: مَا أُرَاهُ يَعْنِي إِلاَّ نِيئَهُ. وقِيْلَ: إِلاَّ نَتْنَهُ. (بخاری:٨٥٤)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ روایت میکند که رسول الله ﷺ با اشاره به بوتهٔ سیر، فرمود: «هر کس که از این گیاه خورد، به مساجد ما نیاید». راوی می گوید: از جابر پرسیدم: منظور آنحضرت ﷺ کدام نوع سیر است؟ جابر گفت :به نظرم سیر خام است. و در روایتی دیگر گفت: به نظرم، سیری است که بوی تند دارد.

٤٧٩ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ

مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لا تُنَاجِي». (بخاری:٨٥٥)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که سیر و یا پیاز بخورد، از ما کناره گیری نماید» یا فرمود: «به مساجد ما نیاید و در خانه خود بنشیند».

همچنین، روزی، یک دیگ نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، چند نوع سبزی بود. بوی تندی از آنها، به مشام رسول اکرم ﷺ رسید. از محتویات آن (دیگ)پرسید: آنها سبزیجاتی را که در آن، وجود داشت، نام بردند. آنحضرت ﷺ نخورد و با اشاره به سوی یکی از اصحاب که همراهش بود، فرمود:«نزد او ببرید». او نیز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا ﷺ فرمود: بخور زیرا من با کسی از نزدیک سخن می گویم (جبرئیل)که شما سخن نمی گویید».

٤٨٠-وَ فِي رِوَايَةٍ: أُتِيَ بِبَدرٍ، يَعنِي: طَبَقاً فِيهِ خَضروات.

ترجمه: و در روایتی آمده است که یک سینی نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، انواع سبزی وجود داشت.

باب (٤٨): وضوی کودکان

٤٨١ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مرَّ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ. (بخاری:٨٥٧)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گذر رسول الله ﷺ بر قبری دور افتاده و تنها افتاد. بر آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ایشان صف بستند و نماز خواندند.(ابن عباس هم که در آن زمان، کودکی نابالغ بود، جزو نمازگذاران بود).

٤٨٢ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». (بخاری: ٨٥٨)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است».

٤٨٣ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا وَ قَدْ قَالَ لَـهُ رَجُـلٌ: شَـهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِـنْ صِغَرِهِ، أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَـى النِّسَـاءَ، فَوَعَظَهُنَّ، وَذَكَّرَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهْوِي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلالٍ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلالٌ الْبَيْتَ. (بخاری:٨٦٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی از من پرسید: آیا با رسول الله ﷺ بـه عیدگاه رفته ای؟ گفتم: بلی. ولی اگر خویشاوندی نزدیک، با رسول الله ﷺ نمی داشتم، به علت خرد سالی، نمی توانستم با ایشان به عیدگاه بروم. آنحضرت ﷺ کنار پرچمی که بر سر در منـزل کثیر بن صلت نصب شده بود، تشریف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنـان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگـاه، زنـان شـروع بـه دادن صـدقه نمودنـد. یکـی انگشتر، دیگری النگو و آن دیگر، زیور آلات خـود را بیـرون مـی آورد و در چـادر بـلال مـی انداخت. سپس، رسول خدا ﷺ و بلال به خانه برگشتند.

باب (٤٩): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی

٤٨٤ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْـتَأْذَنَكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأْذَنُوا لَهُنَّ». (بخاری:٨٦٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «اگـر همسـران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهید».

۱۱ ـ کتاب نماز جمعه

باب (۱): فرض بودن نماز جمعه

٤٨٥ ـــ عن أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمِ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ». (بخاری:٨٧٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین اُمت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امتها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است».

باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

٤٨٦ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طِيبًا إِنْ وَجَدَ». (بخاری: ٨٨٠)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: گواهی می دهم بر اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه و مسواک زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسی داشت، استفاده کند».

باب (٣): فضیلت روز جمعه

٤٨٧ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ».

ترجمه: ابو هريره ﷺ روايت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نمايد و اول وقت برای نماز جمعه برود، گويا شتری صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گويا گاوی صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گويا قوچی صدقه نموده است. و هر کس، بعد ازآن، برود، گويا يك مرغ صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گويا يك تخم‌مرغ صدقه نموده است. ولی زمانی که امام برای ايراد خطبه برخيزد، فرشتگان (قلم و كاغذ خود را جمع کرده) به خطبه گوش می دهند».

باب (٤): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

٤٨٨ ــ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الإِمَامُ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى». (بخاری:٨٨٣)

ترجمه: سلمان فارسی ﷺ روايت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، روز جمعه غسل کند و حتی المقدور، خود را پاكيزه نمايد و از روغن يا مواد خوشبويی که در اختيار دارد، استفاده کند. سپس، برای نماز جمعه برود و در مسجد نيز از روی شانه های مردم، عبور نکند و آنچه برايش مقدّر شده است، نماز بخواند و با دقت و رعايت سكوت، به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا اين جمعه، بخشيده خواهند شد».

٤٨٩ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أنّهُ قِيلَ له: ذَكَرُوا أَنَّ النَّبِـيَّ ﷺ قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوْسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا، وَأَصِيبُوا مِنَ الطِّيبِ». فقَالَ: أَمَّا الْغُسْلُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا الطِّيبُ فَلا أَدْرِي. (بخاری:٨٨٤)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: مردم می گویند: رسول خدا ﷺ فرموده است: «روز جمعه غسل کنید وسرهایتان را بشویید اگر چه جنب نباشید و همچنین از مواد خوشبو استفاده نمایید»؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در مورد دستور به غسل، بلی. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو،آن را به خاطر ندارم».

باب (٥): پوشیدن بهترین لباس

٤٩٠ ـــ عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوِ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا حُلَلٌ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه مِنْهَا حُلَّةً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَوْتَنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا». فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا. (بخاری:٨٨٦)

ترجمه: عمر رضي الله عنه پارچۀ ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبی ﷺ برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما این پارچه را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت هایی که به خدمت شما می رسند، آن را بپوشید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه پارچه ها را کسانی می پوشند که از نعمت‌های آخرت، سهمی نداشته باشند». پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به آنحضرت ﷺ هدیه دادند. رسول خدا ﷺ یکی از آنها را به عمر رضي الله عنه داد. ایشان عرض کرد: یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول خدا ﷺ فرمود: «من آن را نداده ام که بپوشی». بعداً عمر رضي الله عنه آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکه بود، فرستاد.

باب (٦): مسواک زدن در روز جمعه

٤٩١ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلاةٍ». (بخاری:٨٨٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر بر امت من، یا بر مردم دشوار نمی‌شد، به آنان دستور می دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند».

٤٩٢ ـــ عن أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ فِي السِّوَاكِ». (بخاری:٨٨٨)

ترجمه: انس ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «درمورد مسواک زدن، به شما زیاد تأکید نمودم».

باب (٧): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود

٤٩٣ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ ﴿الم تَنْزِيلُ﴾ السَّجْدَةَ، وَ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ﴾. (بخاری:٨٩١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در نماز فجر روز جمعه، بیشتر سورهای سجده﴿الم تَنْزِيلُ﴾ و دهر﴿هَلْ أَتَي عَلَي الإِنْسَانِ﴾ را تلاوت می‌کرد.

باب (٨): نماز جمعه در روستاها و شهرها

٤٩٤ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

قَـالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَـنْ رَعِيَّتِـهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (بخاری:۸۹۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سئوال خواهد شد». راوی می گوید: به گمانم آنحضرت ﷺ این جمله را نیز افزود که «مرد هم مسئول مال پدر خود می باشد. و همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سئوال خواهد شد».

باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟

٤٩٥ ــ حديث أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ» تقدم قريباً وزاد هنا في آخره: ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». (بخاری:۸۹۷)

ترجمه: حدیث ابوهریره ﷺ درباره اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم. اما روز قیامت، پیشگام همه خواهیم بود»، بیان گردید. در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «در هر هفت روز، یک بار، غسل کردن بر هر مسلمان، واجب و ضروری است. یعنی هفته‌ای یک بار، باید سر و بدن خود را بشوید».

باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟

٤٩٦ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِيِّ، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمُ الْعَرَقُ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لِيَوْمِكُمْ هَذَا». (بخاری: ۹۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی رسول خدا ﷺ ؛ می گوید: مردم، روز جمعه از خانه‌های خود و از عوالی (مکانی در چهار میلی مدینه) به طور نوبتی برای شرکت در نماز جمعه می آمدند. و لباسهای شان در اثر عرق و گرد وخاک، بد بو می شد. روزی رسول الله ﷺ در خانه من بود که یك نفر از آنان، نزد آنحضرت ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما برای این روز، طهارت یعنی غسل می کردید».

٤٩٧ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةَ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوِ اغْتَسَلْتُمْ». (بخاری:٩٠٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: مردم، خودشان کارهایشان را انجام می‌دادند و با همان لباسهای کار، برای ادای نماز جمعه می‌آمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل می کردید».

٤٩٨ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ. (بخاری: ٩٠٥)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نماز جمعه را پس از زوال آفتاب می خواند.

باب (١١): اگر روز جمعه هوا گرم بود

٤٩٩ ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَّرَ بِالصَّلاةِ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلاةِ، يَعْنِي الْجُمُعَةَ.

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در زمستان که هوا سخت سرد می شد، نماز جمعه را زود می خواند و در تابستان که هوا سخت گرم می شد، آن را به تاخیر می انداخت.

باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه

۵۰۰ ــ عن أَبِي عَبْسٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ، وَهُوَ ذَاهِبٌ إِلَى الْجُمُعَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». (بخاری:۹۰۷)

ترجمه: ابو عبس ﷺ در حالی که برای نماز جمعه می رفت،گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس که قدم‌هایش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد».

باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید و خودش بجایش بنشیند

۵۰۱ ــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قيل الْجُمُعَةَ؟: قَالَ: الْجُمُعَةَ وَغَيْرَهَا.(بخاری:۹۱۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ نهی کرد از اینکه کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند کرده و خود بجایش بنشیند. سؤال شد: آیا این حکم، برای روز جمعه است؟ فرمود: برای روز جمعه و غیره جمعه است.

باب (١٤): اذان روز جمعه

۵۰۲ ــ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قَالَ: كَانَ النِّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ ﷺ وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النِّدَاءَ الثَّالِثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ.(بخاری:۹۱۲)

ترجمه: سائب بن یزید ﷺ می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ اذان جمعه همان اذان اوّل بود که جلوی منبر گفته می شد آنهم وقتی که امام برای ایراد خطبه، بالای منبر می‌رفت. امّا در زمان خلافت عثمان ﷺ وقتی جمعیت زیاد شد، اذان سوّم بالای زوراءِ گفته شد و اضافه گردید.

باب (١٥): یک مؤذن در روز جمعه

٥٠٣- وَ عَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ ﷺ مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَعْنِي عَلَى الْمِنْبَرِ. (بخاری:٩١٣)

ترجمه: و در روایتی از سائب بن یزید آمده است که: رسول الله ﷺ یک مؤذن بیشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زمانی که امام روی منبر می نشست، گفته می شد.

باب(١٦): امام، روز جمعه بالای منبر به صدای اذان پاسخ دهد

٥٠٤ ـــ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ﷺ: أَنَّه جَلسَ عَلَى الْمِنْبَرِ يوم الجمعة، فلما أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ ﷺ: وَأَنَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي. (بخاری:٩١٤)

ترجمه: معاویه ﷺ روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامی که مؤذن الله اکبر گفت، او نیز الله اکبر گفت. و هنگامی که مؤذن اشهدان لااله الاالله گفت، ایشان نیز آن را تکرار کرد. وقتی مؤذن أشهد أن محمدا رسول‌الله گفت، معاویه نیزآن را تکرار نمود.تا این که اذان به پایان رسید آنگاه، فرمود: ای مردم ! من از رسول خدا ﷺ در همین جایگاه شنیدم که هنگام اذان گفتن موذن، این گونه که از من شنیدید، عمل می کند.

باب(۱۷): خطبه خواندن بالای منبر

۵۰۵ ــ حَدِيْثُ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ فِي أمر الْمِنْبَرِ تَقَدَّمَ وَذِكْرُ صَلاتِهِ الْقَهْقَرَى، وزاد في هذه: فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلاتِي». (بخاری:۹۱۷)

ترجمه: حديث سهل بن سعد ﷺ درباره نماز خواندن رسول الله ﷺ بالای منبر و پایین آمدن آنحضرت ﷺ هنگام سجده، قبلاً بیان شد. علاوه بر آن، در این حدیث آمده است که رسول الله ﷺ پس از اتمام نماز، فرمود: «ای مردم! من این عمل را بخاطر آن انجام دادم که شما به من اقتدا کنید و کیفیت نمازخواندن مرا بیاموزید».

۵۰۶ ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ جِذْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ ،سَمِعْنَا لِلْجِذْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ. (بخاری:۹۱۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در ابتدا بر تنۀ درختی تکیه می کرد و خطبه می‌خواند. ولی پس از اینکه برای آنحضرت ﷺ منبری ساختند، آن تنۀ درخت (که دیگر مورد استفاده قرار نمی گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، می نالید. تا اینکه رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و دست (مبارکش) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید.

باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده

۵۰۷ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الآنَ. (بخاری:۹۲۰)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسـول الله ﷺ ایسـتاده خطبـه را آغـاز می کرد. سپس اندکی می نشست و آنگاه دوباره بلند مـی شـد. همنـاطور کـه امـروز نیـز رائـج است.

باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه

۵۰۸ ــ عَنْ عَمْرِو بْنِ تَغْلِبَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِمَـالٍ أَوْ سَـبْيٍ، فَقَسَمَهُ، فَأَعْطَى رِجَالاً وَتَرَكَ رِجَالاً، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَأَدَعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنِ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِـنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْـرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». فَوَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ. (بخاری: ۹۲۳)

ترجمه: عمرو بن تغلب ﷺ می‌گوید: مقداری مال یا چند تن اسیر جنگی، نزد رسول الله ﷺ آوردنـد. رسـول الله ﷺ آنهـا را تقسـیم نمـود. افـرادی را از ایـن مـال، داد و تعـدادی را نـداد. بـه آنحضرت ﷺ خبر رسید که آنانی که سـهمی نبـرده انـد، ناخشـنود هسـتند. رسـول الله ﷺ پـس از حمد و ثنای خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضی از این امـوال، مـی‌دهـم و بـه بعضـی دیگر، نمی‌دهم. اما آنانی را که نداده ام، نزد من محبوب تر اند از کسانی کـه بـه آنهـا مـال داده‌ام. زیرا من به کسانی که در آنها حرص و طمع می بینم، مـی دهـم. و برخـی دیگـر را بـه خیـری کـه خداوند در دلهایشان قرار داده است، می سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمـرو بـن تغلـب می گوید: به خدا سوگند که این سخن رسول الله ﷺ برای من از شتران سـرخ رنـگ نیـز محبـوب تر بود.

۵۰۹ ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَشِيَّةً بَعْـدَ الصَّلاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ». (بخاری:۹۲۵)

ترجمه: ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ شبی پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند،فرمود: «امّا بعد». (و سخنرانی نمود).

۵۱۰ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِـيُّ ﷺ الْمِنْبَـرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعِصَابَةٍ دَسِمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ» فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الأَنْصَارِ يَقِلُّونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعَ فِيهِ أَحَـدًا، فَلْيَقْبَـلْ مِـنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری:۹۲۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آخرین باری که رسول الله ﷺ بر منبر نشست، چادری بر روی شانه‌های (مبارکش) انداخته و پارچه‌ای بر سرش بسته بود. آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! نزدیک تر بیایید». مردم نیز هجوم آوردند و نزدیک آمدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «اما بعد: این گروه اَنصار به تدریج کم می شوند در حالی که سایر مردم، روز به روز زیاد می شوند. پس هر کس از امّت محمّد ﷺ که به مقامی رسید و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نیکوکاران انصار قدردانی کند و از خطاکاران آنها، گذشت نماید».

باب (۲۰) : امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند

۵۱۱ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلانُ»؟ قَالَ: لا. قَـالَ: «قُـمْ فَارْكَعْ رَكْعَتَيْنِ». (بخاری: ۹۳۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که رسول خداﷺ در حال ایراد خطبه بود، شخصی وارد مسجد شد و نشست .آنحضرت ﷺ فرمود: «یا فلانی! آیا نماز

خوانده ای»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیز و دو رکعت نماز بخوان». (یعنی تحیه المسجد)

باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه

۵۱۲ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى ثَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ ﷺ، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْغَدِ وَبَعْدَ الْغَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الأُخْرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الأَعْرَابِيُّ أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَهَدَّمَ الْبِنَاءُ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلاَّ انْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجَوْبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةُ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِئْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلاَّ حَدَّثَ بِالْجَوْدِ. (بخاری:۹۳۳)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردم دچار قحطسالی شدند. در یکی از روزهای جمعه که رسول الله ﷺ مشغول ایراد خطبه بود، یکی از اعراب بادیه نشین برخاست و گفت: یا رسول خدا! دامها هلاک شدند و اهل و عیال گرسنه اند. برای ما ازخدا طلب باران کن . آنحضرت ﷺ دست‌هایش را بلند کرد در حالی که هیچ ابری در آسمان مشاهده نمی شد. راوی می گوید: سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، هنوز آنحضرت ﷺ از دعا فارغ نشده بود که آسمان مدینه، از ابرهایی مانند کوه، پوشیده شد. پس از خطبه، وقتی که رسول‌الله ﷺ از منبر پایین آمد، قطره‌های باران از محاسن مبارک ایشان، سرازیر بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعهٔ بعد، باران ادامه پیدا کرد. در جمعه بعد، همان بادیه نشین یا شخص دیگری از میان جمع، بلند شد و گفت: ای رسول‌خدا! خانه ها خراب شد، اموال و دامها غرق شدند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول الله ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالی آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابری که اشاره می کرد،

پراکنده می شد. و اینگونه، ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند و آسمان مدینه به شکل دایره ای خالی از ابر درآمد. و در اثر باران، رودخانه قنات تا یک ماه جاری بود. و هر کس از اطراف مدینه می‌آمد، خبر از بارندگی مطلوب می‌داد.

باب (۲۲): خاموش نشستن وگوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

٥١٣ ــ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: أَنْصِتْ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ». (بخاری:٩٣٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسی که در مجاورت، نشسته است، بگویی: ساکت باش، سخن بیهوده ای گفته ای».

باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

٥١٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ لا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا. (بخاری:٩٣٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روزی رسول خداﷺ درمورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که اگر بنده مومن، در ان لحظه، نماز بخواند و دعا کند، خداوند متعال دعایش را مستجاب خواهد کرد». و با حرکات دست، کوتاهی ان لحظه را نشان داد.

باب (۲٤): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

۵۱۵ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَتْ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلاَّ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا**﴾. (بخاری:۹۳۶)

ترجمه: جابر ابن عبد الله‌ رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که آنحضرت ﷺ مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بودیم، کاروانی از غله وارد مدینه شد. مردم برخاسته و بسوی کاروان رفتند. فقط دوازده نفر، نزد رسول الله ﷺ باقی ماند. آنگاه ، این آیه نازل شد: ﴿**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِماً**﴾ یعنی هنگامی که تجارت یا سرگرمی ای را ببینند، از اطراف تو پراکنده می شوند و تو را ایستاده رها می کنند. (این واقعه در ابتدای اسلام بود ومردم به احکام دین، آشنایی کامل نداشتند).

باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه

۵۱۶ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. (بخاری:۹۳۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ دو رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب در خانه‌اش می خواند. و دو رکعت بعد از نماز عشاء می‌خواند. و بعد از نماز جمعه، نمازی نمی خواند مگر زمانی که به خانه اش برمی گشت. آنگاه، در منزل دو رکعت نماز می گزارد.

احکام نماز خوف

باب (۱): نماز خوف

۵۱۷ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ، فَصَافَفْنَا لَهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي لَنَا، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ، فَجَاءُوْا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِمْ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ.(بخاری:۹۴۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول الله ﷺ به سوی نجد می رفتیم. در آنجا، با دشمن روبرو شدیم و در برابر یکدیگر، صف بستیم. رسول الله ﷺ نماز را اقامه کرد. یک گروه از ما در برابر دشمن ایستاد و گروهی دیگر، پشت سر آنحضرت ﷺ به نماز اقتداء کرد. رسول الله ﷺ همراه این گروه، یک رکوع و دو سجده بجا آورد. سپس این گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهی که مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت ﷺ اقتداء نمود. رسول خدا ﷺ با این گروه نیز یک رکوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر کدام از آن دو گروه، برخاستند و یک رکوع و دو سجدۀ باقیمانده را به تنهایی ادا نمودند.

باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده

۵۱۸ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا–في رواية– قال عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا. (بخاری:۹۴۳)

ترجمه: در یک روایت از ان عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زیاد بود و ترس شدید به وجود آمد، می توان در حالت ایستاده و سوار بر مرکب، یا به هر شکل ممکن، نماز خواند».

باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می توان سواره و با اشاره، نماز خواند

٥١٩ ــــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا لَمَّا رَجَعَ مِنَ الأَحْزَابِ: «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَدْرَكَ بَعْضَهُمُ الْعَصْرُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرَدْ مِنَّا ذَلِكَ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعَنِّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ. (بخاری:٩٤٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهماروایت می کند که: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: « هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی‌قریظه». در مسیر راه، قبل از رسیدن به بنی‌قریظه، وقت نماز عصر فرا رسید. بعضی‌ها گفتند: ما تا به بنی قریظه نرسیم، نماز عصر را نمی‌خوانیم. برخی دیگر گفتند: ما نماز می خوانیم زیرا منظورآنحضرتﷺ این نبود که نماز نخوانیم. (و اینگونه، بعضی‌ها در مسیر و بعضی‌ها در بنی قریظه، نماز عصر را خواندند).پیامبر اکرم ﷺ پس از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هیچ کدام را سرزنش نکرد . (برای توضیح بیشتر، به کتاب المغازی مراجعه شود).

ابواب عیدین

آداب نمازعیدین و جشن روز عید

باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید

۵۲۰ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ الله ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ، تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله ﷺ فَقَالَ: «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا. (بخاری:۹۴۹)

ترجمه: ام‌المومنین ؛عایشه رضی الله عنها؛ می‌گوید: (روز عید) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعاث، بودند که رسول الله ﷺ وارد شد و برای استراحت، به رختخواب رفت و چهرۀ خود را برگرداند. چند لحظه بعد، ابوبکر ؓ وارد خانه شد و با دیدن این صحنه، مرا سرزنش کرد و فرمود: صدای شیطان درخانه پیامبر؟! رسول الله ﷺ رو به ابوبکر کرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از اینکه ابوبکر سرگرم کاری دیگر شد، من با اشاره به آنها گفتم که بروید. و آنها رفتند.

باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر

۵۲۱ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ﷺ لا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ. وفي رواية عنه قال: وَيَأْكُلُهُنَّ وِتْرًا. (بخاری: ۹۵۳)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر تا چند عدد خرما نمی خورد، به عیدگاه تشریف نمی‌برد. و در روایتی دیگر آمده است که در خوردن آنها، عدد فرد را رعایت می‌کرد.

باب (۳): خوردن در روز عید قربان

۵۲۲ ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا». (بخاری: ۹۵۱)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در خطبه روز عید، فرمود: اولین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم. سپس، به خانه های خود برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است».

۵۲۳ ـ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الاضْحَى بَعْدَ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلاةِ وَلا نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَغَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلاةَ، قَالَ: «شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةً هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (بخاری: ۹۵۵)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطبه نماز عید قربان، فرمود: «هر کس که مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قربانی کند، قربانی اش بجا می باشد. و هر کس که قبل از نماز، ذبح کند، از او پذیرفته نمی شود». راوی میگوید: دایی من ؛ابوبرده؛ عرض کرد: یا رسول الله ! من قبل از نماز، قربانی خود را ذبح نمودم چون فکر می‌کردم که امروز، روز خوردن و نوشیدن است. و همچنین دوست داشتم که نخست، گوسفندم در خانه ام ذبح گردد.

لذا قبل از اینکه به نماز بیایم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «گوسفند تو برای گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو برده گفت: ما یک ماده بزغالۀ خرد سالی داریم که از دو گوسفند، نزد من پسندیده تراست. آیا قربانی کردن آن، درست است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اما بعد از تو، برای کسی دیگر، جایز نیست».

باب (٤): رفتن به عیدگاه بدون منبر

٥٢٤ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالأضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلاةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاةِ. (بخاری:٩٥٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می رفت و اولین کاری که انجام می‌داد، برگذاری نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزارانی که در صفها نشسته بودند، می ایستاد و به موعظه آنها می پرداخت، آنان را وصیت می کرد و دستورات لازم را صادر می فرمود. و اگر می خواست لشکری را به جایی اعزام نماید، یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می کرد. آنگاه، بر می گشت. راوی می گوید: پس از رسول خدا ﷺ مردم به همین شیوه عمل می کردند تا زمان مروان، فرا رسید. روزی با مروان که حاکم مدینه بود به عیدگاه رفتم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیر بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم که مروان می خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم. ولی او خود را از دست من، رها

ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، بایراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله ﷺ را تغییر دادید. مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو میدانی اکنون نمی‌شود بـر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که می‌دانم، بهتر است از آنچه که نمـی‌دانـم. (یعنـی خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعـد از نمـاز، بـرای شنیدن خطبه ما نمی‌نشینند، بدینجهت آنرا قبل از نماز، خواندم.

باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه

٥٢٥ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلا يَوْمَ الأَضْحَى. (بخاری: ٩٦٠)

ترجمه: ابن عباس و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم می‌گویند: روز های عید فطر و عیـد قربان، برای نماز عید، اذان گفته نمی‌شد.

باب (٦): خطبه عیدین بعد از نماز است

٥٢٦ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمْ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ. (بخاری: ٩٦٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نماز عید را پشت سر رسـول الله ﷺ، ابـوبکر ﷺ، عمر ﷺ و عثمان ﷺ خواندم. همه این بزرگواران، نماز عید را قبل از خطبه می‌خواندند.

باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق

٥٢٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلا الْجِهَادُ إِلا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ». (بخاری: ٩٦٩)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول اللهﷺ فرمـود: «هـیچ عملـی در ایام سال، بهتر از انجام آن، در این ایام (دهه اول ذی الحجه) نیست». پرسیدند: حتی جهـاد؟ فرمود: «جهاد نیز با اعمال نیک این روزها، برابری نمی کند. مگر کسیکه با جان و مال خـود در راه خدا بیرون شود و هیچ چیز را برنگرداند».

باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منا) و هنگام رفتن به عرفات

۵۲۸ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلْبِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمُلَبِّي لا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلا يُنْكَرُ عَلَيْهِ. (بخاری: ۹۷۰)

ترجمه: از انس ابن مالک ﷺ روایت است که از او پرسیدند: شما همراه رسـول الله ﷺ چگونه لبیک می‌گفتید؟ انسﷺ گفت: برخی لبیک و عده ای تکبیر مـی گفتنـد و هیچکـدام مورد اعتراض قرار نمی گرفت.

باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند وگاو، روز عید در عیدگاه

۵۲۹ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَـــذْبَحُ بِالْمُصَلَّى. (بخاری: ۹۸۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما مـی‌گویـد: رسـول اللهﷺ در عیـدگاه، شـتر را نحـر و یـا حیوان دیگری را ذبح می‌کرد. (یعنی قربانی می‌نمود).

باب (۱۰) : تغییر راه رفت و برگشت به عیدگاه در روز عید

۵۳۰ ــ عَنْ جَابِرٍﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. (بخاری: ۹۸۶)

ترجمه: جابرس می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید، از یک راه به عیدگاه میرفت و از راه دیگری، بر می گشت.

۵۳۱- قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعْهُمْ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ». (بخاری:۹۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ مرا با چادری پوشانید و من به بازی گروهی از حبشی ها در مسجد، نگاه می کردم. عمرس آنها را سرزنش کرد. ولی رسول خدا ﷺ فرمود: «بنی ارفده را بحال خودشان بگذار».

ابواب نماز وتر

باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است

۵۳۲ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». (بخاری:۹۹۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ دربارۀ نماز شب، سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر شوند».

۵۳۳ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلاتَهُ –تَعْني بِاللَّيْلِ– فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الايْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلاةِ.(بخاری:۹۹٤)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی الله عنها؛ می‌فرماید: رسول الله ﷺ یازده رکعت، نماز شب می‌خواند و سجده را در آنها به اندازه ای که یک نفر از شما پنجاه آیه بخواند، طولانی می کرد. و قبل از نماز فجر، دو رکعت می خواند. سپس، به پهلوی راست، دراز می کشید. تا اینکه مؤذن می آمد و او را برای نماز صبح، فرا می خواند.

باب (۲): اوقات نماز وتر

۵۳٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. (بخاری:۹۹٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در تمام بخشهای شب، نماز وتر را می‌خواند. و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود.

باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد

۵۳۵ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْرًا». (بخاری:۹۹۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود:« آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید».

باب (٤): خواندن نماز وتر بر سواری

۵۳۶ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّـــهِ ﷺ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ. (بخاری:۹۹۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، نماز وتر را می‌خواند.

باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع

۵۳۷ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَـــمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوَقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا. (بخاری: ۱۰۰۱)

ترجمه: از انس ﷺ سؤال شد که آیا رسول الله ﷺ در نماز صبح، قنوت میخواند؟ جواب داد: بلی. دوباره سؤال شد: آیا قبل از رکوع، قنوت می خواند؟ گفت: مدت کوتاهی، بعد از رکوع نیز میخواند.

۵۳۸ ـــ عن أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُـــوتُ، فَقِيْلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ

قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أُرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلاً إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أُولَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ. (بخاری:۱۰۰۲)

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺقالَ: قَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ. (بخاری:۱۰۰۳)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که از وی درباره خواندن قنوت سؤال کردند، گفت: قنوت، وجود داشت. پرسیدند: قبل از رکوع یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از رکوع. گفتند: فلانی به نقل از شما گفته است که قنوت، بعد از رکوع خوانده شود. انس ﷺ گفت: دروغ گفته است. رسول الله ﷺ فقط به مدت یک ماه، قنوت را بعد از رکوع می خواند و دلیلش هم این بود که رسول الله ﷺ هفتاد نفر را که بنام قراء معروف بودند به طرف گروهی از مشرکین که با آنها پیمان صلح داشت، اعزام کرد. (مشرکین پیمان را رعایت نکردند و قاریان را کشتند). رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، علیه آنان دعا نمود.

و در روایتی دیگر از انس ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، قنوت خواند و علیه رعل و ذکوان، دعای بد کرد.

۵۳۹–وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخاری:۱۰۰٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: دعای قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده می شد.

۱۵ ـ کتاب استسقاء

باب (۱): استسقاء (طلب باران)

۵٤٠ ـــ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ. (بخاری:١٠٠٥)

ترجمه: عبد الله بن زیدﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ برای دعای باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (که روی شانه هایش انداخته بود) وارونه کرد. و در روایتی دیگر، دو رکعت نماز خواند.

باب (۲): نفرین پیامبر ﷺ که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف، مبتلا گردان»

٥٤١ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ حَدِيْثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِيْ آخِرِ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (بخاری:١٠٠٦)

ترجمه: حدیث ابوهریره در مورد دعای رسول الله ﷺ برای مستضعفان مومن و نفرین علیه طایفه مُضَر، قبلا بیان گردید. در آخر آین حدیث، این جمله افزوده شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، بنی غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبیلۀ اسلم را سالم نگهدارد».

٥٤٢ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِدْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيَفَ، وَيَنْظُرَ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ،

وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:﴿**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَـأْتِي السَّـمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**﴾ إِلَى قَوْلِهِ:﴿**إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُـونَ**﴾ فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَـتِ الـدُّخَانُ، وَالْبَطْشَـةُ وَاللِّـزَامُ وَآيَـةُ الـرُّومِ.
(بخاری:۱۰۰۷)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ با روی گردانی مردم (از اسلام) مواجه گردید، آنان را نفرین کرد و فرمود: «خدایا! آنان را مانند زمان یوسف، دچار هفت سال، قحط سالی بگردان». در نتیجه، آنان (کفار قریش) دچار خشکسالی شدید شدند بطوریکه همه چیز از بین رفت. و مردم از فرط گرسنگی، پوست حیوان، گوشت مرده و حیوانات مردار را می خوردند. و اگر یکی از آنان به سوی آسمان، نگاه می کرد، در اثر گرسنگی، آسمان به نظرش تیره و تار می رسید. سرانجام، ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! شما که مردم را به اطاعت خدا و رعایت صله رحم، دعوت می کنید، اکنون قومت در آستانه هلاکت قرار دارد. برای آنان دعا کن.

خداوند می فرماید:﴿**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**﴾ تا ﴿**إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ**﴾. (منتظر آن روز باش که آسمان بصورت دود، بچشم آنها می آید. و اگر ما اندکی عذاب را برداریم، شما به کفر باز می گردید. و آنروز را که ما آنها را سخت مواخذه می کنیم، بخاطر داشته باش).

راوی می گوید: هدف از این مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه این پیش گویی های قرآن، یعنی تیره و تار شدن آسمان، مواخذه کبری (بدر) و پیروز شدن رومی ها متحقق شد.

۵۴۳ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: رُبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِي طَالِبٍ:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ للأَرَامِلِ.

(بخاری:۱۰۰۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: وقتی که به چهرهٔ (مبارک) آنحضرت ﷺ هنگام دعای باران می نگریستم که هنوز از منبر پائین نیامده بود، آب از همه ناودانها سرازیر می شد، بیاد این شعر ابوطالب می افتادم که در وصف آنحضرت ﷺ گفته بود: او زیبا رویی است که ابرها از چهره اش طلب باران می کنند. وی حامی یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است.

٥٤٤ ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّه كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ﷺ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ. (بخاری:١٠١٠)

ترجمه: وقتی قحطسالی می‌شد عمر بن خطاب ﷺ بوسیله دعای عباس ﷺ طلب باران میکرد و میگفت: پروردگارا! ما قبلاً به وسیله پیامبرت ﷺ طلب باران می‌کردیم و شما آب نازل می فرمودید، اکنون بوسیله عموی پیامبرمان (یعنی عباس ﷺ) از شما طلب باران می‌کنیم. راوی می‌گوید: (بوسیله دعای عباس باران می بارید).

باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع

٥٤٥ ــ حَدِيْثُ أَنَسٍ ﷺ فِي الرَّجُلِ الَّذِيْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيْراً، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَابِ وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ. (بخاری:١٠١٣)

ترجمه: حدیث انس ﷺ دربارهٔ مردی که وارد مسجد شد و از پیامبر ﷺ ـ که مشغول خطبه بود ـ در خواست دعای باران کرد، قبلا بیان شد. در این روایت، می‌گوید: شش روز، آفتاب را

ندیدیم. (یعنی باران می بارید). سرانجام، در جمعه بعد، مردی از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت ﷺ که مشغول خطبه بود، ایستاد و گفت: دامها هلاك شدند و راه ها از بین رفتند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! باران را از روی ما به اطراف، پراکنده ساز و آنرا بر تپه‌ها، کوه‌ها، دره ها و محل روئیدن درختان، هدایت فرما». راوی می گوید: بی درنگ، باران متوقف شد و ابرها پرا کنده گشتند بطوریکه هنگام بیرون شدن از مسجد، در هوای آفتابی، به خانه هایمان برگشتیم.

باب (٤): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

٥٤٦ ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّه ﷺ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا». (بخاری:١٠١٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: (روز جمعه که رسول خدا ﷺ رو به سوی مردم ، در حال ایراد خطبه بود)، دستهایش را بلند کرد و فرمود: «خدایا ! باران برای ما نازل فرما. خدایا ! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما».

باب (٥): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

٥٤٧ ـــ حَدِيْثُ عَبْدِاللهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ فِيْ الاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكْعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ. (بخاری:١٠٢٤)

ترجمه: حدیث عبدالله بن زید ﷺ درباره استسقاء، قبلاً بیان شد. دراین روایت، می گوید: رسول الله ﷺ پشت به مردم و رو به قبله کرد ودعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه کرد و دو رکعت نماز، با صدای بلند، اقامه نمود.

باب (٦): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید

٥٤٨ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلا فِي الاسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری:١٠٣١)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بجز دعای استسقاء، برای هیچ دعای دیگری، دست‌ها را بلند نمی کرد. و در این دعا، باندازه ای دست‌ها را بالا می‌برد که سفیدی زیر بغل (مبارکش) دیده می‌شد.

باب (٧): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت

٥٤٩ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا». (بخاری:١٠٣٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: هرگاه رسول الله ﷺ بارندگی را می‌دید، این دعا را می خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفید بگردان».

باب (٨): هنگام وزش طوفان و باد شدید

٥٥٠ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَتِ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری:١٠٣٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: هنگام وزیدن باد تند (طوفان شدید)، چهرۀ مبارک رسول الله ﷺ تغییر می کرد. و این تغییر، در چهره ایشان، نمایان بود.

باب (٩): پیامبر ﷺ فرمود: «بوسیلۀ باد صبا، نصرت و یاری شدم»

٥٥١ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». (بخاری:١٠٣٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسیلۀ باد صبا(باد شرقی)، مرا یاری کرد و قوم عاد بوسیلۀ باد دبور (غربی)، نابود گردید».

باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله ودیگر مصائب، گفته میشود

۵۵۲ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری:۱۰۳۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دعا کرد و فرمود: «خدایا! در سرزمین شام و یمن ما برکت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در شام و یمن ما برکت نازل بفرما». برای بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله است و شاخهای شیطان، از آنجا سر بر می آورند».

باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می بارد

۵۵۳ ــ وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ: لا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الأَرْحَامِ، وَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ». (بخاری:۱۰۳۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « کلید های غیب، پنج چیز هستند که هیچ‌کس جز الله، آنها را نمی‌داند: ۱ـ هیچ کس نمی‌داند که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. ۲ـ هیچ‌کس نمی‌داند که در رحم‌ها، چه وجود دارد. ۳ـ هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه کاری را انجام خواهد داد. ٤ـ هیچ‌کس نمی‌داند که در چه سرزمینی خواهد مُرد. ۵ـ هیچ‌کس نمی‌داند که چه زمانی باران خواهد بارید».

١٦ ـ کتاب کسوف (خورشید گرفتگی)

باب (١): خواندن نماز کسوف

٥٥٤ ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ». وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ ﷺ: «وَلكِنَّ اللهُ تَعَالَى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ». (بخاری:١٠٤٠و ١٠٤٨)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ بودیم که خورشید گرفتگی بوجود آمد. آنحضرت ﷺ برخاست و در حالی که گوشه لباسش به زمین کشیده می شد، به مسجد رفت. ما نیز پشت سر ایشان، وارد مسجد شدیم. و به امامت رسول الله ﷺ دو رکعت نماز خواندیم تا اینکه خورشید گرفتگی بر طرف شد. سپس، رسول الله ﷺ فرمود: «خسوف و کسوف هرگز به خاطر مرگ کسی اتفاق نمی افتند. بنابر این، هر وقت با آنها مواجه شدید، نماز بخوانید و دعا کنید تا اینکه گرفتگی آنها، برطرف شود». و در روایتی دیگر از ابوبکره آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند به وسیله آنها بندگانش را می‌ترساند».

٥٥٥ ــ وَفِي رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». (بخاری:١٠٤٣)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: روز وفات ابراهیم؛ (پسر رسول الله ﷺ) در زمان آنحضرت ﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد. مردم گفتند: خورشید گرفتگی بخاطر مرگ پسر

رسول الله ﷺ اتفاق افتاده است. رسول الله ﷺ فرمود: «خسوف و کسوف بخاطر مرگ یا زنـدگی کسی بوقوع نمی پیوندند. پس هرگاه، چنین حالتی هایی را دیدید، نماز بخوانید و دعا کنید».

باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف

٥٥٦ ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ ،فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». (بخاری:١٠٤٤)

ترجمه: ودر روايتی، عايشه رضی الله عنها می گويـد: در زمـان رسـول خـدا ﷺ خورشـيد گرفتگی رخ داد. آنحضرت ﷺ همراه مردم، نمـاز خوانـد و قيـام و ركـوع آنـرا بسـيار طـولانی كرد. واز ركوع برخاست و دوباره تا دير وقت، قيام كرد، اما اندكی كمتر از قيام اول. و بعد بـه ركوع رفت اما اينبار ركوع را از ركوع قبلی، اندكی كوتاه تر گرفت. وسـپس بـه سـجده رفـت وآنرا نيز طولانی كرد. در ركعت دوم نيز مانند ركعت اول، عمل كـرد. و پـس از اتمـام نمـاز، خورشيد گرفتگی نيز برطرف شد. آنگاه به ايراد خطبه پرادخت و پس از حمد و ثنای خداونـد، فرمود: «ماه و خورشيد دو نشانه از نشانه های (قـدرت) الله هسـتند. و بخـاطر مـرگ و زنـدگی كسی، دچار گرفتگی نمی‌شوند. پس هرگاه، چنـين حالـت هـايی را ديديـد، دعـا كنيـد، تكبيـر بگوييد، نماز بخوانيد و صدقه بدهيـد». سـپس، اضـافه نمـود: «ای امـت محمـد! بخـدا سـوگند! هرگاه، يكی از بندگان الله، خواه مرد يا زن، مرتكب زنا شود، غيرت هيچ كس، به اندازۀ غيرت خدا به جوش نمی‌آيد. ای امت محمد! اگر آنچه را من می‌دانم شما می‌دانستيد، بسـيار كـم مـی خنديديد و زياد گريه می كرديد».

باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی

۵۵۷ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُودِيَ: إنَّ الصَّلاَةَ جَامِعَةٌ. (بخاری:۱۰۴۵)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ، هنگامی که خورشیدگرفتگی رخ می داد، ندا داده می شد که: نماز جماعت برگزار می شود.

باب (٤): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف

۵۵۸ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُعَذَّبُ النَّاسُ في قُبُورِهم؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْكُسُوفِ ثُمَّ قَالَتْ فِيْ آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. (بخاری:۱۰٤۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زنی یهودی نزد من آمد و چیزی خواست و به من گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا مردم در قبر هایشان عذاب داده می‌شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه می برم». سپس عایشه رضی الله عنها حدیث کسوف را ذکر نمود ودر پایان آن، فرمود: همچنین، رسول الله ﷺ به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند.

باب (۵): برگزاری نماز کسوف با جماعت

٥٥٩ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَ حَـدِيْثَ الْكُسُـوْفِ بِطُوْلِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؟ فقَـالَﷺ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا ،وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَـتِ الـدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِـيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَـيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخاری:١٠٥٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا! ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سرجای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینیم. اگر آن خوشه را بر می‌گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می‌خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می دادند». گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا آنان کفر و ناسپاسی می‌کنند». پرسیدند: آیا به خدا کفر می ورزند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می‌کنند. اگر شما تمام عمر به ا و، نیکی کنید، ولی یک بار ازشما، قصوری ببیند، می گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده‌ام».

باب (٦): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب

٥٦٠ ــ عَنْ أَسْمَاءَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِـي كُسُوفِ الشَّمْسِ. (بخاری:١٠٥٤)

ترجمه: اسماء ؛دختر ابو بکر رضی الله عنهما؛ می‌گوید: رسول اللهﷺ هنگام خورشیدگرفتگی، دستور می داد (و تشویق می کرد که مردم) برده های خود را آزاد کنند.

باب (٧): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی

٥٦١ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَزِعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ». (بخاری:١٠٥٩)

ترجمه: ابوموسی اَشعری ﷺ می‌گوید: روزی، خورشید گرفتگی رخ داد. رسول الله ﷺ از ترس اینکه مبادا قیامت رسیده باشد، سراسیمه برخاست، به مسجد رفت و طولانی‌ترین نمازی را که من تا کنون از ایشان ﷺ دیده ام، خواند و فرمود: «این نشانه هایی که خداوند می فرستد بخاطر زندگی و مرگ کسی نیست. بلکه خداوند با چنین پدیده هایی بندگانش را می‌ترساند. هرگاه چنین چیزی را مشاهده کردید، به یاد الله، مشغول شوید و به نماز و توبه روی آورید».

باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف

٥٦٢ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلاةِ الْخُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ. (بخاری: ١٠٦٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز کسوف را با صدای بلند می‌خواند. سپس، تکبیر می گفت و به رکوع می رفت. بعد، از رکوع برمی خاست و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت و دوباره، قرائت را اعاده می نمود و رکوع می کرد. بدین ترتیب در دو رکعت نماز کسوف، چهار رکوع و چهار سجده، انجام می داد.

۱۷ ـ کتاب سجدۀ تلاوت

باب (۱): آنچه دربارۀ سجده تلاوت وسنت بودن آن، آمده است

٥٦٣ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا. (بخاری:١٠٦٧)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در مکه، سوره نجم را تلاوت کرد و سجده نمود. کلیه کسانی که همراه پیامبر ﷺ بودند، نیز سجده کردند. به جز یک پیرمرد که بجای سجده، مشتی خاک یا سنگریزه برداشت و بر پیشانی خود مالید و گفت: همین برایم کافی است. راوی می گوید: بعدها، او را دیدم که در حالت کفر، کشته شد.

باب (۲): سجدۀ سورۀ «صٓ»

٥٦٤ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: «صٓ» لَيْسَت مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ فِيهَا. (بخاری: ١٠٦٩)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (با وجودی که) سجدۀ سورۀ «**ص**» ضروری نیست ولی من رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام رسیدن به آن، سجده می کرد.

باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد

٥٦٥ ـــ وَحَدِيْثُهُ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ بِالنَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيْباً مِنْ رِوَايَةِ ابنِ مَسْعُوْدٍ وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ. (بخاری: ١٠٧١)

ترجمه: حدیث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بیان شد. و در این روایـت، می افزاید: همراه آنحضرت ﷺ، مسلمانان ، مشرکان، جن و انس، همگی سجده کردند.

باب (٤): کسی که آیۀ سجده را خواند و سجده نکرد

٥٦٦ ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «وَالنَّجْمِ»، فَلَـمْ يَسْجُدْ فِيهَا. (بخاری: ١٠٧٣)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می گوید: سورۀ نجم را نزد رسـول الله ﷺ تـلاوت کـردم (ولـی) آنحضرت ﷺ سجده نکرد.

باب (٥): سجدۀ سورۀ انشقاق

٥٦٧ ــ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَرَأَ:﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾ فَسَجَدَ بِهَـا، فَقِيْلَ لَهُ فِيْ ذٰلِكَ، فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ.(بخاری:١٠٧٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که وی سورۀ انشقاق را تلاوت کرد وسـجده نمـود. از او پرسیدند: چرا سجده کردی؟ گفت: اگر رسول الله ﷺ را نمی‌دیدم کـه سـجده مـی کـرد، سجده نمی کردم.

باب (٦): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد

٥٦٨ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَـا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِـهِ. (بخاری:١٠٧٩)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: گاهی که رسـول الله ﷺ یکـی از سـوره های دارای سجده را تلاوت می‌نمود و سجده می کرد، ما نیز همراه ایشـان، سـجده مـی کـردیم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جایی برای نهادن پیشانی بر زمین، پیدا نمی کردیم.

۱۸ ـ کتاب کوتاه خواندن نماز

باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است ومدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند

۵۶۹ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ . (بخاری: ۱۰۸۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شکسته) می‌خواند.

۵۷۰ ــ عن أَنَسٍ ﷺ قال: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قِيْلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا. (بخاری: ۱۰۸۱)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ از مدینهٔ منوره به مکه رفتیم. آنحضرت ﷺ نمازها را شکسته می‌خواند تا اینکه به مدینه برگشتیم. شخصی پرسید: در مکه چند روز ماندید؟ گفت: ده روز، آنجا ماندیم.

باب (۲): نماز خواندن در منا

۵۷۱ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا. (بخاری:۱۰۸۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در منا، نماز را با رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر و ابتدای خلافت عثمان ﷺ، دو رکعت خواندم. اما بعداً، عثمان ﷺ نماز را کامل (یعنی چهار رکعت) خواند. (زیرا عثمان در مکه ازدواج کرده بود و خود را مقیم می دانست).

۵۷۲ ـــ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ آمَنَ مَا كَـانَ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ. (بخاری:۱۰۸۳)

ترجمه: حارثه بن وهب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در امن‌ترین روزها، در منـا، دو رکعت نماز برای ما امامت نمود.

۵۷۳ ـــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ لَمَّا قِيلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانُ ﷺ بِمِنًى أَرْبَـعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ بِمِنًـى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ. (بخاری:۱۰۸۴)

ترجمه: هنگامی که به ابن مسعود ﷺ گفتند: عثمان ﷺ در مِنا بـرای مـا چهـار رکعـت، امامـت نموده است. وی (متأسف شد و) إنا لله وإنا إليه راجعون گفت و فرمـود: مـن بـا رسـول الله ﷺ در منـا دو رکعت خواندم، با ابـوبکر ﷺ در منـا دو رکعـت خوانـدم و بـا عمـر ﷺ در منـا دو رکعـت خوانـدم. ای کاش! بجای این چهار رکعت، همان دو رکعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند.

باب (۳): در چه مسافتی نماز، شکسته خوانده می شود؟

۵۷۴ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ». (بخاری:۱۰۸۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای زنی که بـه خـدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که مسیر یـک شـبانه روز راه را بـدون مَحـرَم، بـه مسـافرت برود».

باب (٤): نماز مغرب، در سفر هم، سه رکعت خوانده می‌شود

٥٧٥ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبيَّ ﷺ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ. (بخاری:۱۰۹۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخیر می انداخت و آنگاه، سه رکعت می خواند. و چند لحظه بعد، دو رکعت نماز عشاء، می خواند. و بعد از آن، نمازی نمی خواند تا اینکه نصف شب (برای تهجد) بیدار می‌شد.

٥٧٦ ــ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كان النَّبيَّ ﷺ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ. (بخاری: ١٠٩٤)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ نمازهای نفل را در حالت سواری و بدون اینکه روبه قبله باشد، می خواند.

باب [٥]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

٥٧٧ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ. (بخاری: ١١٠٠)

ترجمه: از انس ابن مالك ﷺ روایت است که سوار بر الاغ، نماز می خواند در حالی که چهره اش، سمت چپ قبله، قرار داشت. از او پرسیدند: چرا به سوی غیر قبله، نماز می خوانی؟ گفت: اگر نمی دیدم که رسول الله ﷺ چنین می کرد، هرگز چنین نمی کردم.

باب (٦): ترک نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

٥٧٨ ــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَحِبْتُ النَّبيَّ ﷺ فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**﴾. (بخاری: ١١٠١)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در مسافرت‌ها، همراه رسول الله ﷺ بودم. ندیدم که ایشان ﷺ، سنت بخواند. وخداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾یعنی رسول الله ﷺ برای شما بهترین نمونه والگو است.

باب (٧): خواندن نماز نفل، در سفر

٥٧٩ ــ عَنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. (بخاری: ١١٠٤)

ترجمه: عامر بن ربیعه رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ رادیدم که شب هنگام، در حالیکه سوار بر شتر بود و چهره اش به سمت مسیر شتر بود، نماز نفل می خواند.

باب (٨): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر

٥٨٠ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. (بخاری: ١١٠٧)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در سفر، نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم می خواند.

باب (۹): اگر کسی نتوانست نشسته نماز بخواند، میتواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند

۵۸۱ ـــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ». (بخاری:۱۱۱۷)

ترجمه: عمران بن حصین ﷺ می‌گوید: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم. از رسول الله ﷺ پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتی‌الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان .

باب (۱۰) : اگر کسی بخاطر عذری، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیۀ نماز را ایستاده بخواند

۵۸۲ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي صَلاةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ. (بخاری:۱۱۱۸)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی‌الله عنها؛ می گوید: من رسول الله ﷺ را ندیدم که نماز شب را نشسته بخواند مگر زمانی که پا به سن گذاشت. در این هنگام، قرائت را نشسته می‌خواند و وقتی که می خواست به رکوع برود، بلند می شد و حدود سی تا چهل آیه، قرائت می نمود. سپس، به رکوع می رفت.

۵۸۳ ـــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ. (بخاری: ۱۱۱۹)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول اللهﷺ در رکعت دوم نیز، چنین می کرد و پس از اتمام نماز، اگر من بیدار بودم، با من حرف می‌زد وگرنه، می‌خوابید.

۱۹ ـ کتاب نماز تهجد

باب (۱): تهجد خواندن درشب

۵۸۴ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ:«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». (بخاری:۱۱۲۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول اللهﷺ هنگامی که برای نماز شب، برمی خاست، این دعا را می‌خواند: «**اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ**».

«پروردگارا! تمام تعریف‌ها از آنِ توست. محافظِ زمین و آسمان و آنچه که در میان آنها وجود دارد، تو هستی. فقط تو شایسته حمد وثنایی.

حاکم زمین و آسمان و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. روشنی آسمانها و زمین و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. حمد، شایسته توست. تو بر حقی و وعده ات نیز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پیامبرانت حق ، محمد حق، و قیامت نیز حق می باشد.

پروردگارا ! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، به تو توکل نمودم و به تو روی آوردم. به کمک تو با دشمنان، مبارزه کردم. و تو را حَکَم قرار دادم. خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بیامرز. پروردگارا! تقدیم و تاخیر بدست توست. معبود برحقی، جز تو، وجود ندارد یا غیر از تو، خدایی وجود ندارد. بار الها! هیچ قدرتی غیر از تو که بتواند توفیق (کار نیک) دهد واز معصیت دور نماید، وجود ندارد».

باب (۲): فضیلت نمازشب

۵۸۵ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقُصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْتُ غُلامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أُنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدُ لا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلاَّ قَلِيلاً. (بخاری: ۱۱۲۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می‌دید، آن را برای آنحضرت ﷺ تعریف می‌کرد. من هم که در آن زمان، نوجوان بودم ودر مسجد نبوی می‌خوابیدم، آرزو داشتم که خوابی ببینم و آنرا برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمایم. سرانجام، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به

صورت چاهی درست شده بود که دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می گفتم از دوزخ به خدا پناه می‌برم، فرشته‌ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

صبح آن روز، خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضی الله عنها؛ تعریف کردم. و او آن را برای پیامبر ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته‌ای است. کاش! نماز شب می‌خواند». راوی می گوید: بعد از آن، عبد الله رضی الله عنه شب ها را خیلی کم میخوابید. (یعنی: بیشتر به عبادت می پرداخت).

باب (۳): مریض میتواند تهجد را ترک نماید

٥٨٦ ــ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللهِ رضی الله عنه يَقُولُ: اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ. (بخاری:۱۱۲٤)

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بیمار شد و یک یا دوشب، تهجد را ترک نمود.

باب (٤): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن.

٥٨٧ ــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ عليها السلام لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلا تُصَلِّيَانِ»؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿**وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً**﴾. (بخاری:۱۱۲۷)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: شبی، رسول الله ﷺ به خانۀ ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آیا نماز شب نمی خوانید»؟ گفتم: یا رسول الله! ارواح ما در اختیار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بیدار نماید، بیدار می شویم. آنحضرت ﷺ با شنیدن سخنان من، بدون اینکه پاسخی بدهد، برگشت. و در حین بازگشت، شنیدم که (با تأسف) با

دست، به ران خود می زند و این آیه را می خواند:﴿**وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً**﴾ (حقا که انسان، بیش از هر چیز دیگر، به بحث ومجادله، می پردازد).

۵۸۸ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدَعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا. (بخاری:۱۱۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: چه بسا، رسول الله ﷺ عملی را دوست داشت که انجام دهد، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به آن عمل کنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترک می کرد. بهمین دلیل، آنحضرت ﷺ به خواندن نماز چاشت مواظبت نمی کرد. ولی من، همواره، آنرا می خوانم.

باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز می خواند که پاهایش ورم می کرد.

۵۸۹ ــ عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمُ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (بخاری:۱۱۳۰)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ شبها بقدری به نماز می ایستاد که پاها و ساقهای مبارکش، ورم می‌کردند. به آنحضرت ﷺ می گفتند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می اندازی؟(در حالی که خداوند گناهان اول و آخرت را بخشیده است) در جواب می فرمود: «آیا بنده ای شکر گزار نباشم».

باب (٦): خوابیدن در وقت سحر

۵۹۰ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللَّهِ صَلاةُ دَاوُدَ الْعَلِيْكُلاً، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ

صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (بخاری: ۱۱۳۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « بهترین نماز، نزد خدا، نماز داوود ﷺ و بهترین روزه، نزد خدا، روزۀ داوود ﷺ است. ایشان تا نصف شب، می خوابید و یک سوم آنرا بیدار می ماند و (نماز می خواند). و بعد از آن ، یک ششم دیگر را دوباره می خوابید. و یک روز، روزه می گرفت و یک روز، می خورد».

۵۹۱ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتِ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ الدَّائِمُ، قيل لها: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ. (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: محبوب‌ترین عمل نزد رسول الله ﷺ، عملی بود که همیشه انجام می گرفت. یکی پرسید: رسول الله ﷺ چه وقت برای نماز شب، بیدار می‌شد؟ گفت: وقتی که بانگ خروس را می شنید.

۵۹۲–وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى. (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: و در روایتی دیگر، آمده است که عایشه رضی الله عنهما فرمود: هنگامی که رسول الله ﷺ بانگ خروس را می شنید، بر می خاست ونماز می خواند.

۵۹۳–وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلاَّ نَائِمًا تَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری: ۱۱۳۳)

ترجمه: ودر روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: همواره، هنگام فرا رسیدن سحر، آنحضرت ﷺ در خانه من، خواب بود.

باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب

۵۹۴ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری:۱۱۳۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می‌فرماید: شبی، با رسول الله ﷺ نماز شب، خواندم. آنحضرت ﷺ قیام را باندازه ای طولانی کرد که من تصمیم بدی گرفتم. پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ گفت: تصمیم گرفتم که بنشینم و رسول الله ﷺ را تنها بگذارم.

باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله ﷺ درشب

۵۹۵ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَعْنِي بِاللَّيْلِ. (بخاری: ۱۱۳۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می فرماید: نماز رسول الله ﷺ در شب، سیزده رکعت بود.

۵۹۶ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوِتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ. (بخاری:۱۱۴۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شبها رسول الله ﷺ در مجموع با نماز وتر و دو رکعت سنت فجر، سیزده رکعت، نماز می خواند.

باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت ﷺ و آنچه که از آن، منسوخ شده است

۵۹۷ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ، وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ. (بخاری:۱۱۴۱)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: گاهی رسول الله ﷺ در یک ماه، چندین روز، روزه نمی گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهی چندین روز را روزه می گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر می خواستی شبها او را در حال نماز ببینی، می دیدی و اگر می خواستی در حال خواب ببینی، می دیدی.

باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت گردن کسی که نماز شب نمی خواند

۵۹۸ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ. (بخاري:۱۱٤۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام شب که شما می خوابید، شیطان بر پشت گردن‌های شما سه گره می زند و می گوید: شب طولانی است، بخواب. اگر (کسی به حرف او گوش نکرد و) از خواب بیدار شد و ذکر خدا را بر زبان آورد، یکی از گره‌های شیطان، باز می شود. و اگر وضو گرفت، گره دوم باز می شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز می شود. در این حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بیدار می شود.

باب (۱۱): شخصی که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوشش ادرار می کند

۵۹۹ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ، فَقَالَ:«بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ». (بخاری:۱۱٤٤)

ترجمه: عبد الله بن مسعودﷺ می گوید: نزد رسول اللهﷺ از شخصی سخن بمیان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است وبرای نماز، بیدار نمیشود. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان در گوش‌های او، ادرار کرده است».

باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب

٦٠٠ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»؟ (بخاری:١١٤٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب ، به آسمان دنیا نزول می فرماید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم»؟

باب (۱۳): کسی که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدارشود

٦٠١ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ باللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلاَّ تَوَضَّأَ وَخَرَجَ. (بخاری:١١٤٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها دربارۀ نماز شب رسول الله ﷺ سؤال شد. فرمود: اول شب، می خوابید و آخر شب، بیدار می شد و نماز می خواند و سپس به رختخواب، بر می گشت. و وقتی که مؤذن، اذان می گفت، بر می خاست. و اگر نیاز به غسل بود، غسل می کرد. وگرنه، وضو میگرفت و برای نمازِ صبح، بیرون می رفت.

باب (١٤): نماز شبِ پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان

۶۰۲ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلاتِهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي». (بخاری:۱۱۴۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها دربارۀ نماز شب رسول اللهﷺ در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول اللهﷺ در رمضان و غیر رمضان، بیشتر از یازده رکعت، نمی خواند. ابتدا چهار رکعت می خواند و آنها را بسیار زیبا و طولانی می نمود. سپس، چهار رکعت دیگر میخواند. و آنها را نیز بهمان زیبائی رکعات اول، ادا می کرد. و در پایان، سه رکعت دیگر می‌خواند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول اللهﷺ پرسیدم: آیا شما قبل از خواندن نماز وتر، می خوابید؟ آنحضرتﷺ فرمود: «ای عایشه! چشم‌هایم می خوابند، اما قلبم بیدار است».

باب (١٥): سخت گیری ومبالغه در عبادت، مکروه است

۶۰۳ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ»؟ قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لا، حُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ». (بخاری:۱۱۵۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، رسول اللهﷺ وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که میان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «این ریسمان، چیست»؟ مردم گفتند: آنرا زینب رضی الله عنها بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته میشود، آن را می گیرد و(به کمک آن، به نماز، ادامه می‌دهد). رسول الله ﷺ فرمود:« خیر.

(نیازی نیست) آن را باز کنید. تا زمانیکه شما بانشاط هستید، نماز بخوانید. و هرگاه، خسته شدید، بنشینید».

باب (١٦): کراهیت ترک نماز شب، برای کسی که به آن، پای بند بوده است

٦٠٤ ـــ عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لِـي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، لا تَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ». (بخاری:١١٥٢)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من، فرمود: «ای عبد الله! مثل فلانی نباش که (ابتدا) نماز شب می خواند. سپس، آن را ترک کرد».

باب (١٧): فضیلت کسی که شب، بیدار شود و نماز بخواند

٦٠٥ ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلاتُهُ». (بخاری:١١٥٤)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که در شب بیدار شود و این دعا، یعنی: (**لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ**

شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ) را بخواند و سپس، بگوید: خدایا! مرا مغفرت کن. یا دعای دیگری نماید، خداوند، اجابت میکند. و اگر (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته می‌شود».

٦٠٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ ﷺ:

وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ ... إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا ... بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ
يَبِيتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَنْ فِرَاشِهِ ... إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِعُ

(بخاری:۱۱۵۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ در حالی که از گذشته تعریف می کرد و دربارۀ رسول خدا ﷺسخن می گفت، فرمود: برادر شما ؛عبدالله بن رواحه ﷺ؛ بیهوده نه سروده است. آنجا که میگوید: در میان ما پیامبری وجود دارد که هنگام صبح ، کتاب خدا را تلاوت می کند. و پس از گمراهی، ما را به راه راست هدایت کرد. قلوب ما یقین دارد که هر چه فرموده است، تحقق پیدا می کند. شبها که مشرکان به خواب گران فرو رفته اند، آنحضرت ﷺ رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها می سازد.

٦٠٧ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةَ إِسْتَبْرَقٍ، فَكَأَنِّي لا أُرِيدُ مَكَانًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلاَّ طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتَيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ١١٥٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر ﷺ می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، خواب دیدم که یک قطعه پارچۀ ابر یشمی در دست دارم. و بوسیلۀ آن، به هر طرف از بهشت که اراده می نمودم، پرواز می کردم. و همچنین، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند. وسپس، بقیه حدیثی را که قبلاً در شمارۀ (۵۸۵) ذکر شد، بیان نمود.

باب (۱۸): دعای استخاره و دو رکعتی خواندن نماز نفل

۶۰۸ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ». (بخاری:۱۱۶۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ همان گونه که سوره ای از قرآن را به ما می آموخت، استخاره در همهٔ کارها را نیز به ما یاد می داد. و می فرمود: «هرگاه قصد انجام کاری را کردید، دو رکعت نماز نفل بخوانید و چنین دعا کنید: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ**». سپس، حاجت خود را ذکر کند».

ترجمهٔ دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خیر می کنم. و از قدرت تو، توانایی می طلبم. و از فضل بی پایانت، بهره می جویم. زیرا که تو، توانایی و من ناتوانم. و تو می دانی و من نمیدانم و تو دانای غیب هستی. خدایا! تو می دانی اگر این کار، به خیر دین، دنیا و عاقبت کار

من می انجامد، آنرا برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر برای دین، دنیا و عاقبت کار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف کن) و خیر را برایم مقدّر نما و مرا بدان، خوشنود ساز.

باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن

۶۰۹ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ. (بخاری:۱۱۶۳)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می‌فرماید: رسول اللهﷺ بر هیچ یک از نمازهای نفلی، به اندازۀ دو رکعت سنت فجر، مواظبت نمی کرد.

باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می شود

۶۱۰ ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ حَتَّى إِنِّي لأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ. (بخاری:۱۱۶۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: رسول اللهﷺ سنت‌های فجر را باندازه ای مختصر و کوتاه می خواند که با خود می گفتم: آیا سورۀ فاتحه را خواند!؟

باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن

۶۱۱ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي ﷺ بِثَلاثٍ، لا أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلاةِ الضُّحَى وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ. (بخاری:۱۱۷۸)

ترجمه: ابوهریره ﷜ می‌گوید: دوستم؛ رسول خدا ﷺ؛ سه توصیه بـه مـن فرمـود کـه تـا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم کرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نمـاز چاشـت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابیدن.

باب (۲۲): سنت های قبل از نماز ظهر

۶۱۲ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَدَعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ. (بخاری:۱۱۸۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ چهار رکعت قبل از نماز ظهـر و دو رکعت قبل از نماز فجر را ترک نمی‌کرد.

باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

۶۱۳ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْمُزَنِيِّ ﷛ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً. (بخاری:۱۱۸۳)

ترجمه: عبد الله مزنی﷛ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قبل از نمـاز مغـرب، دو رکعـت نماز بخوانید». و این جمله را سه بار، تکرار کرد. و پس از تکـرار سـوم، فرمـود: «هـر کـس کـه بخواهد». و جمله فوق را به خاطر این فرمود که دوست نداشت، مردم آنرا سـنت مؤکـده تلقـی کنند.

۲۰ ـ کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

۶۱۴ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخاری:۱۱۸۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد: ۱ـ مسجد الحرام ۲ ـ مسجد النبی ﷺ ۳ـ مسجد الاقصی.

۶۱۵ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». (بخاری:۱۱۹۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از نماز خواندن در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام».

باب (۲): مسجد قبا

۶۱۶ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ لا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلاَّ فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضُحًى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا. (بخاری:۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او نماز چاشت نمی خواند، مگر در دو روز. نخست، روزی که وارد مکه می شد. یعنی هنگامی که می خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد می شد. ابتدا، خانهٔ کعبه را طواف می کرد. سپس، دو رکعت نماز، در مقام ابراهیم می خواند.دوم، روزهای شنبه که به مسجد قبا می رفت. وقتی وارد مسجد می شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بیرون رود. (بدین جهت در آنجا، نماز می خواند).

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ گاهی پیاده و گاهی سواره، به زیارت مسجد قبا می رفت. من همان کاری را انجام می دهم که سایر دوستانم می کنند. و هیچ کس را از خواندن نماز، در سایر اوقات شبانه روز، منع نمی کنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانید.

باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله ﷺ

٦١٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». (بخاری:١١٩٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «میان خانه و منبر من، باغی از باغهای بهشت است. و منبر من، بر روی حوض من، (کوثر) قرار دارد».

۲۱ ـ کتاب انجام دادن کاری در نماز

باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

۶۱۸ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ، فَيَرُدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلاةِ شُغْلاً». (بخاری:۱۱۹۹)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: (ابتدا) هنگامی که رسول الله ﷺ مشغول نماز خواندن بود و ما به ایشان سلام می دادیم، جواب سلام ما را می داد. اما هنگامیکه از نزد نجاشی (پس از هجرت به حبشه) برگشتیم و سلام دادیم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغولیت دیگری وجود دارد».

۶۱۹ ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنُ أَرْقَمَ ﷺ قال: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ:﴿**حَافِظوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**﴾ فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ. (بخاری:۱۲۰۰)

ترجمه: و در روایتی، زید بن ارقم ﷺ می گوید: در ابتدای اسلام ، هنگام نماز خواندن، با یکدیگر صحبت می کردیم. اما زمانی که این آیه نازل شد که: (بر نمازها مواظبت کنید بویژه نماز میانه، و برای خدا با فروتنی بایستید). به ما دستور داده شد تا در نماز، سکوت را رعایت نماییم.

باب (۲): هموارکردن سنگ ریزه ها در نماز

۶۲۰ ــ عَنْ مُعَيْقِيب ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً». (بخاری:۱۲۰۷)

ترجمه: معیقیب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ دربارهٔ کسی کـه خاکهـای مکـان سـجده اش را هموار می کند، فرمود: «اگر می خواهید این کار را انجام دهید، یک بار کافی است».

باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد

٦٢١ ـــ عَنْ أَبِيْ بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى يَوْماً فِيْ غَزْوَةٍ وَلِجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَتْبَعُهَا، فقيل له في ذلك، فقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِيَ، وَشَهِدْتُ تَيْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدَعَهَا تَرْجِعُ إِلَى مَأْلَفِهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ. (بخاری:۱۲۱۱)

ترجمه: از ابو برزه اسلمی ﷺ روایت است که: وی روزی، در یکـی از غـزوات در حالی که لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز می خواند. اسـب، او را مـی کشـید و وی بدنبال اسب، حرکـت مـی کـرد. شخصـی بـه او اعتـراض کـرد. ابـوبرزه گفـت: حدود شش، هفت و یـا هشـت غـزوه، همـراه رسـول اللهﷺ بـودم و از نزدیـک مـی دیـدم کـه آنحضرت ﷺ چگونه کارها را ساده می گرفـت و سـخت گیـری نمـی کـرد. اگـر مـن بـا اسـبم برگردم بهتر است از اینکه، آن را رها سازم تا فرار کند و مرا دچار مشکل نماید.

٦٢٢ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا ذَكَرَتْ حَدِيثَ الخُسُوفِ وَقَالَ فِي هذِهِ الرِّوَايَةِ بَعدَ قَوِلِهِ: «وَلَقَدْ رَأَيْتُ النَّارَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ». (بخاری:۱۲۱۲)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره کسوف(خورشیدگرفتگی) قبلاً ذکـر شـد و در این روایت ، بعد از آن، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دوزخ را دیـدم کـه شـعله هـایش، یکدیگر را در کام خود فرو می بردند. و عمرو بن لُحَی را در دوزخ دیدم. او همـان کسـی بـود که حیوانات را وقف بتها می کرد و رها می ساخت».

باب (٤): جواب ندادن سلام در نماز

٦٢٣ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثني رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَة لَهُ، فَانْطَلَقْتُ، ثمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبيَّ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّة الأُولَى، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَني أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي». وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَة. (بخاری:١٢١٧)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ مرا دنبال کاری فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا ﷺ برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله ﷺ سلام مرا جواب نداد. خدا می داند که در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شاید تاخیرم باعث ناراحتی ایشان شده است. بار دوم، سلام عرض کردم. باز هم رسول الله ﷺ جواب نداد. من بیشتر ناراحت شدم. برای بار سوم، سلام گفتم. این بار، رسول الله ﷺ جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوی می گوید: (در آن لحظه) رسول الله ﷺ درحالی که صورتش به سوی قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز می خواند.

باب (٥): دست به کمر ایستادن، در نماز

٦٢٤ ـــ عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبيُّ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا. (بخاری:١٢٢٠)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: نبی اکرم ﷺ از اینکه کسی، هنگام نماز خواندن، دست به کمر بایستد، نهی فرموده است.

۲۲ ـ کتاب سجدۀ سهو

باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند

٦٢٥ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ قَالَ: صَلَّيْتَ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ. (بخاری:١٢٢٦)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ مـی گویـد: روزی، رسـول الله ﷺ نمـاز ظهـر را پـنج رکعـت خواند. شخصی پس از نماز، پرسید: آیا نماز، اضافه شده است؟ آنحضـرت ﷺ فرمـود: «مگـر چـه شده است»؟ گفت: شما پنج رکعت، نماز خواندید. آنحضرت ﷺ بعد از اینکه سلام داده بـود، دو سجده (سهو) بجا آورد.

باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید وگوش فرا دهد.

٦٢٦ ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، ثمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا وكان عِنْدِي مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ: قُومِي بِجَنْبِهِ فَقُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ، فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ، سَأَلْتِ عن الركعتين بعد العصر، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهُمَا هَاتَانِ». (بخاری:١٢٣٣)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنهـا میفرمایـد: از رسـول اکـرم ﷺ شـنیدم کـه از خوانـدن دو رکعت، بعد از نماز عصر، منع می کرد. اما من دیدم که در خانـه مـن، دو رکعـت، بعـد از نمـاز

عصر خواند. آن روز، چند زن انصاری، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه ای گفتم: نزد رسول الله ﷺ برو و از قول من، بگو: ای رسول خدا ﷺ! شما از خواندن این دو رکعت، ممانعت میکردی. ولی اکنون می بینم که آنها را می خوانی. و افزود که اگر آنحضرت ﷺ با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول الله ﷺ رفت و چنان کرد. رسول اکرم ﷺ با دست، اشاره فرمود. دختر نیز خود را عقب کشید (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای دختر ابوامیه! تو درباره دو رکعت بعد از عصر، پرسیدی. باید بگویم: عده ای از افراد قبیله عبد قیس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو رکعت بعد ازظهر من، فوت شد. اینها، همان دو رکعت بود که خواندم».

۲۳ ـ **کتاب** جنائز

باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد

۶۲۷ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي فَأَخْبَرَنِي»، أَوْ قَالَ: «بَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ».قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». (بخاری:۱۲۳۷)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرستاده ای از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد یا مژده داد که هر کس، از امتیان من بمیرد، ولی به خدا شرک نورزیده باشد، به بهشت می رود». ابوذر می گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: اگر چه دزدی و زنا کرده باشد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر چه دزدی و زنا کرده باشد».

۶۲۸ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. (بخاری:۱۲۳۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می شود». و من می گویم: هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک نورزیده است، وارد بهشت می شود.

باب (۲): تشییع جنازه

٦٢٩ ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا: عَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ». (بخاری:۱۲۳۹)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه به آن، امر کرد، عبارتند از: ۱ ــ تشییع جنازه ۲ ـ عیادت مریض ۳ ـ قبول دعوت ٤ ـ کمک و یاری مظلوم ٥ـ پاسخ دادن به سلام ٦ــ جواب عطسه ۷ ـ وفای به عهد.

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: ۱ ـ استفاده از ظروف نقره‌ای ۲ ـ انگشتر طلا ۳ ـ استفاده از لباس ابریشمی ٤ ـ استفاده از دیباج (نوعی پارچه ابریشمی) ٥ــ استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) ٦ ـ استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (و هفتمین چیزی که در این حدیث نیامد، زین و پالانی است که از ابریشم ساخته شده باشد. چنانچه در روایات دیگر آمده است).

باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن

٦٣٠ ــ عَنْ أُمِّ الْعَلاءِ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ــ امْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ــ: أَنَّهُ اقْتُسِمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، فَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ

فِي أَثوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ: لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ»؟ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي». قَالَتْ: فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا . (بخاری:۱۲۴۳)

ترجمه: ام علاء رضی الله عنها ؛بانوی انصاری که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود؛ میگوید: انصار، برای دادن مسکن به مهاجرین، قرعه کشی کردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه هایمان بردیم. پس از مدتی، بیمار شد و در همان بیماری، فوت کرد. وقتی او را غسل دادیم و کفن پوشاندیم، رسول الله ﷺ وارد شد. من گفتم: ای ابو سائب، (کنیه عثمان بن مظمون) خدا تو را رحمت کند. من گواهی می دهم که تو نزد الله، بسیار عزیز و گرامی هستی. رسول الله ﷺ فرمود: «تو از کجا میدانی که او نزد خداوند، گرامی است»؟ گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. پس چه کسی نزد خداوند، عزیز و گرامی خواهد بود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او اکنون در گذشته است. بخدا، من برایش امید خیر دارم. اما سوگند به خدا، من که رسول خدا هستم، نمیدانم با من چه خواهد شد». راوی میگوید: بخدا سوگند، از این به بعد، بر تزکیه هیچ کس، گواهی نخواهم داد.

۶۳۱ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَبِي، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثوْبَ عَنْ وَجْهِهِ، أَبْكِي، وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ لا يَنْهَانِي، فَجَعَلَتْ عَمَّتِي فَاطِمَةُ تَبْكِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَبْكِينَ أَوْ لا تَبْكِينَ، مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (بخاری:۱۲۴۴)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره‌اش برمی داشتم و گریه می کردم. مردم مرا از این کار، منع می کردند. اما آنحضرت ﷺ منع نمی فرمود. عمه‌ام ؛فاطمه؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله ﷺ فرمود:

«چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایهٔ بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (٤) کسی که به اهل میت، خبر مرگ او را می دهد

٦٣٢ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا. (بخاری:١٢٤٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش، اعلام کرد. سپس، به مصلی رفت و مردم را به صف کشید و چهار تکبیر گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

٦٣٣ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ ـــ وَإِنَّ عَيْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَذْرِفَانِ ـــ ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ». (بخاری:١٢٤٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در حالی که اشک می ریخت، فرمود: «زید پرچم اسلام را بدست گرفت و شهید شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهید شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ایشان نیز به شهادت رسید.سر انجام، خالد بن ولید بدون اینکه بعنوان امیر لشکر تعیین شود،پرچم را بدست گرفت و پیروز شد».

باب (٥): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد

٦٣٤ ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ يُتَوَفَّى لَهُ ثَلاثٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْث إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ». (بخاری:١٢٤٨)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر فرد مسلمانی کـه سـه فرزنـد نابـالغ خود را از دست بدهد (و صبر نماید)، خداوند متعال با فضل و رحمتی که نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (٦): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد.

٦٣٥ ـــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُـــولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَتِ ابْنَتُهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثلاثا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثرَ مِنْ ذَلِـــكَ، إنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَـــإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِـــي إِزَارَهُ. (بخاری:١٢٥٣)

ترجمه: ام عطیه انصاری رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ، روزی که دختـرش فـوت کرده بود، نزد ما آمد و فرمود:« او را سه بار، یا پنج بـار، یـا بـیش از ایـن، اگـر لازم بـود بـا آب و سدر، غسل دهید. و در شستن آخر، از کافور استفاده کنید. و وقتی که از غسل او فارغ شدید، مـرا اطلاع دهید». ما نیز پس از غسل، ایشان را مطلع ساختیم. رسول خدا ﷺ اِزارش (پارچه بلنـدی کـه دور کمر می بستند)را داد و فرمود: «او را با این پارچه، بپوشانید».یعنی قبل از کفن نمودن.

باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود

٦٣٦ ـــ وَفِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قَالَ: «ابْدَءُوْا بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِـــعِ الْوُضُـــوءِ مِنْهَا». قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثلاثةَ قُرُونٍ.

ترجمه: و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «غسل را از طرف راسـت و از اعضای وضوی او، شروع کنید». در پایان، ام عطیه گفت: موهای سرش را بـا شـانه، بـه سـه قسمت تقسیم کردیم.

باب (۸): استفاده از پارچۀ سفید، برای کفن

٦٣٧ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُفِّنَ فِــي ثَلاثَــةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَــيْسَ فِــيهِنَّ قَمِــيصٌ وَلا عِمَامَــةٌ. (بخاری:١٢٦٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میفرماید: رسول الله ﷺ در سه قطعه پارچه کتانی یمنی سفید،که در آنها پیراهن و عمامه وجود نداشت، کفن گردید.

باب (۹): کفن کردن در دو پارچه

٦٣٨ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، وَلا تُحَنِّطُوهُ، وَلا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَــوْمَ الْقِيَامَــةِ مُلَبِّيًا». (بخاری:١٢٦٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شخصی، هنگام وقوف در عرفات، از سواری خود، برزمین افتاد و گردنش شکست (و وفات کرد). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهید و در دو پارچه، کفن کنید و مواد خوشبو نزنید و سرش را نپوشانید. زیرا او، روز قیامت، لبیک گویان، برانگیخته می شود».

باب (۱۰): کفن میت

٦٣٩ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ لَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ، فَقَالَ: «آذِنِّي أُصَلِّي عَلَيْهِ». فَآذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ ؓ، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَــلِّيَ عَلَــى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: «أَنَا بَيْنَ خِيَرَتَيْنِ، قَالَ: ﴿**اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ**

لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾». فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَنَزَلَتْ: **﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾**. (بخاری:١٢٦٩)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی که عبد الله بن اُبَی مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش، دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: «هنگامی که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر رضی الله عنه پیراهن آنحضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به من اختیار داده شده است. خداوند می فرماید: (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند این آیه را نازل فرمود: (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان).

٦٤٠ ــ عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ. (بخاری: ١٢٧٠)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: بعد از اینکه عبد الله بن اُبَی در قبر گذاشته شد، رسول الله ﷺ آمد و او را بیرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشید و پیراهن خود را نیز به تنش داد.

باب (١١): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود

٦٤١ ــ عَنْ خَبَّابٍ رضی الله عنه قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ رضی الله عنه، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكَفِّنُهُ إِلاَّ بُرْدَةً، إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ». (بخاری:١٢٧٦)

ترجمه: خباب ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ فقط بخاطر خوشنودی الله هجرت کردیم و اجر ما هم با خدا است. بعضی از ما، بدون اینکه چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، فوت کردند. از جمله آنها می توان، مصعب بن عمیر ﷺ را نام برد. و بعضی از ما، میوه هجرت را پس از اینکه رسیده بود، چید. هنگامی که مصعب بن عمیر ﷺ در جنگ احد به شهادت رسید، جز چادری کوتاه برای کفن کردن او، چیز دیگری وجود نداشت. اگر سرش را می پوشانیدیم، پاهایش برهنه می شد. و اگر پاهایش را می پوشانیدیم، سرش برهنه می شد. رسول الله ﷺ فرمود: «سرش را با چادر بپوشانید و بر پاهایش، برگ گیاه اذخر بریزید».

باب (١٢): کسی که در زمان رسول اکرم ﷺ ،کفن اش را قبلاً آماده کرد و به او اعتراض نشد

٦٤٢ ـ عَنْ سَهْلٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدِي فَجِئْتُ لأَكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا، وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَّنَهَا فُلانٌ فَقَالَ: اكْسُنِيهَا، مَا أَحْسَنَهَا! قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتَهُ، وَعَلِمْتَ أَنَّهُ لا يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ لأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي، قَالَ: سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. (بخاری:١٢٧٧)

ترجمه: سهل ﷺ می گوید: زنی، چادری را که کناره آن، بافتنی داشت، به آنحضرت ﷺ هدیه داد ـ راوی از مردم پرسید: آیا میدانید بُرده چیست؟ گفتند: چادری پُرز دار است. سهل گفت: صحیح است ـ و گفت: این چادر را با دست خودم بافته ام و نزد شما آورده ام تا آنرا بپوشید. رسول خدا ﷺ که به آن نیاز داشت، آنرا پذیرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده کرد. یکی از اصحاب، آنرا پسندید و گفت: چقدر زیبا است! آنرا به من بدهید. مردم، به او گفتند:کار خوبی نکردی. زیرا رسول الله ﷺ بدان نیاز داشت و آن را پوشیده بود. با وجود این، تو آن را طلب کردی. و میدانی که هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد. آن شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم. بلکه

میخواهم آن را کفن خود، نمایم. سهل می گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص، گردید.

باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه

٦٤٣ ـــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا. (بخاری:١٢٧٨)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: ما زن ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شدیم. ولی این منع، قطعی نبود.

باب (١٤): سوگ نشتن زن، برای غیر شوهر

٦٤٤–عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلاَّ عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخاری:١٢٨١)

ترجمه: ام حبیبه رضی الله عنها؛ همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ؛ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هر زن مؤمنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مجاز نیست بیش از سه روز، برای کسی سوگوار باشد مگر برای شوهرش، که در آنصورت، می تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشیند».

باب (١٥): زيارت قبور

٦٤٥ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبْ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى». (بخاری:١٢٨٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و گریه می کرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پیشه کن». آن زن که رسول خدا ﷺ را نمی شناخت، به او گفت: برو کنار. تو به مصیبت من گرفتار نشده ای. به آن زن گفتند: او رسول الله ﷺ است. زن به خانه پیامبر آمد. آنجا، نگهبانی نیافت. به پیامبرﷺ گفت: (ببخشید) من شما را نشناختم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صبر، همان است که در آغاز مصیبت، باشد».

باب (١٦): گفتهٔ پیامبر ﷺ «میت بسبب گریهٔ اهل خانه اش، عذاب داده میشود» اگر به آن وصیت کرده باشد

٦٤٦ ـــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَرْسَلَتِ ابْنَةُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأْتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لَيَأْتِيَنَّهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثابتٍ، وَرِجَالٌ، فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الصَّبِيُّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعْقَعُ كَأَنَّهَا شَنٌّ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». (بخاری: ١٢٨٤)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: دختربچهٔ یکی از دختران رسول الله ﷺ در سکرات موت، بسر می برد. وی قاصدی نزد رسول اللهﷺ فرستاد واز او خواست تا بیاید. رسول الله ﷺ به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آنِ خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند. صبر کن و امید ثواب داشته باش».

دختر رسول الله ﷺ برای بار دوم، قاصدی فرستاد و آنحضرت ﷺ را سوگند داد که حتماً بیاید. آنحضرت ﷺ به اتفاق سعد بن عباده، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند نفر دیگر از یارانش، تشریف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا ﷺ سپردند در حالی که نفسش، مانند مَشکی خشک شده، صدا می داد.

با دیدن این صحنه، اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. سعد گفت: ای رسول‌خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این رحمتی است که خداوند، در دل بندگانش نهاده است. و همانا خداوند، بر بندگانی که رحم و شفقت داشته باشند، رحم می کند».

٦٤٧ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ»؟ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: فَانْزِلْ. قَالَ: فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا. (بخاری:١٢٨٥)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: در تشییع جنازه یکی از دختران رسول الله ﷺ شرکت کرده بودیم. آنحضرت ﷺ کنار قبر، نشسته بود و در حالیکه اشک از چشمان (مبارکش) سرازیر بود، فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد»؟ ابوطلحه ﷺ گفت: بلی، من هستم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس، تو برای گذاشتن میت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت.

٦٤٨ ـــ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». فَبَلَغَ ذلِكَ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ ﷺ، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، وَاللَّهِ مَا حَدَّث رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» وَقَالَتْ: حَسْبُكُمُ الْقُرْآنُ ﴿**وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى**﴾. (بخاری:١٢٨٨)

ترجمه: عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گریه کردن خویشاوندان میت، موجب عذاب میت می شود». این خبر، بعد از شهادت عمر ﷺ به عایشه رضی الله عنها رسید. وی فرمود: خداوند عمر ﷺ را رحمت کند. بخدا سوگند، رسول الله ﷺ نفرمود که خداوند، میت مومن را به سبب گریه کردن خویشاوندانش، عذاب می دهد. بلکه فرمود: «خداوند، عذاب میت کافر را بخاطر گریستن خویشاوندانش، می افزاید». عایشه رضی الله عنها افزود: گواهی قرآن در این مورد، کافی است: ﴿**وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَي**﴾ یعنی هیچ کس، گناه شخص دیگری را متحمل نمی شود.

۶۴۹ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا،فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا وَإِنَّهَا لَتُعَــذَّبُ فِــي قَبْرِهَـــا». (بخاری:۱۲۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ از کنار قبر زنی یهودی، گذر کرد که خویشاوندانش بر آن، گریه می کردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خویشاوندان این میت، برایش گریه میکنند در حالی که خودش در قبر، عذاب داده می شود».

باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت

۶۵۰ ـــ عَنِ الْمُغِيرَةِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». وَ سَــمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ». (بخاری:۱۲۹۱)

ترجمه: مغیره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست. هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید». همچنین شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هر میتی که نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده می شود». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست

۶۵۱ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». (بخاری: ۱۲۹۴)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که (هنگام مصیبت) به سر وصورت خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست».

باب (١٩): رثای پیامبر ﷺ برای سعد بن خوله

٦٥٢ ــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُني عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرى، وَأَنَا ذُو مَال، وَلا يَرِثُني إلاَّ ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بثلُثيْ مَالِي؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: بالشَّطْرِ، فَقَالَ: «لا». ثمَّ قَالَ: «الثلُثُ وَالثلُثُ كَبيرٌ ــ أَوْ: كَثيرٌ ــ إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بهَا وَجْهَ اللَّهِ إلاَّ أُجِرْتَ بهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلاً صَالِحًا إلاَّ ازْدَدْتَ بهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بكَ أَقْوَامٌ، وَيُضَرَّ بكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لأَصْحَابي هِجْرَتَهُمْ، وَلا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِﷺ أَنْ مَاتَ بمَكَّةَ. (بخاری:١٢٩٥)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می توانم دو سوم سرمایه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر». گفتم: نصف سرمایه ام را چطور؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آنرا صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی نیاز ترک گویی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست گدایی پیش این و آن، دراز کنند. و هرچه تو به خاطر خوشنودی الله برای زیردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار میدهی». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از یارانم، زنده بمانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چنین بشود، هر عملی را که انجام میدهی، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شاید اگر زنده بمانی، گروهی از تو نفع ببرند و گروهی دیگر (مشرکان وکافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت یارانم را بپذیر و آنان را دوباره به کفر وگمراهی برنگردان. اما بیچاره سعد بن خوله... ». رسول الله ﷺ با این جمله، برای

سعد بن خوله، اظهار تأسف کرد زیرا وی در مکه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد هجرت کند.

باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت

٦٥٣ ـــ عَنْ أَبِيْ مُوسَى ﷺ: أَنَّهُ وَجِعَ وَجَعًا شَدِيدًا، فَغُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فبكت، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِئَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَرِئَ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ. (بخاری:١٢٩٦)

ترجمه: از ابوموسی ﷺ روایت است که او بیمار شد. و از شدت بیماری، بیهوش گشت در حالی که سرش، روی زانوی همسرش، قرار داشت و همسرش با صدای بلند، گریه می کرد. ابوموسی نتوانست جلوی گریه او را بگیرد. اما هنگامیکه به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسانی که رسول خدا ﷺ از آنها، اظهار بیزاری کرده است.

پیامبر خدا ﷺ از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می کنند و گریبان چاک می دهند و موهای سرشان را می کَنند، اعلام برائت نمود.

باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره اش، نمایان باشد

٦٥٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ ﷺ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ ـــ شَقِّ الْبَابِ ـــ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثانِيَةَ، فَأَخْبَرَهُ: أَنَّهُنَّ لَمْ يُطِعْنَهُ، فَقَالَ: «انْهَهُنَّ». فَأَتَاهُ الثالِثَةَ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَعَمَتْ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْث فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ». (بخاری:١٢٩٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب وعبدالله بن رواحه به رسول الله ﷺ رسید، ایشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه،

از چهره اش، نمایان بود. عایشه رضی الله عنها می گوید: من از شکاف در، نگاه می کردم. شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از گریه و فقان زنهای خانه جعفرؓ، خبر داد. رسول الله ﷺ به او امر کرد تا آنها را از گریستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما دیری نگذشت که دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمی کنند. رسول الله ﷺ بار دیگر، فرمود: «آنان را منع کن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: ای رسول خدا ! آنان بر ما غلبه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «در دهانشان خاک بریز». (یعنی به هر صورت که شده است آنان را از این کار، باز دار. فتح الباری).

باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت

٦٥٥ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قال: مَاتَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ ؓ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ فَلَمَّا رَأَتِ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَنَحَّتْهُ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْغُلامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ، وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمَتْهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ». (بخاری: ۱۳۰۱)

ترجمه: انس بن مالک ؓ می گوید: یکی از پسران ابوطلحه در غیاب وی، فوت کرد. همسرش وقتی دید فرزندش فوت کرده است، او را غسل داد و کفن کرد و در گوشهٔ خانه گذاشت. هنگامی که ابوطلحه آمد، پرسید: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و امیدوارم که راحت شده باشد. ابوطلحه خیال کرد که همسرش راست می گوید و شب را خوابید. صبح غسل نمود و هنگامی که می خواست از خانه بیرون رود، همسرش گفت: بچه فوت کرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله ﷺ خواند و ماجرا را برای آنحضرت ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، برکت دهد».

راوی می گوید: یکی از انصار مدینه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نُه فرزند گردید که همه قاری قرآن شدند.

باب (۲۳): پیامبرﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم

٦٥٦ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَيْفٍ الْقَيْنِ، وَكَانَ ظِئْرًا لإِبْرَاهِيمَ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ، ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ». (بخاری:۱۳۰۳)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ نزد ابوسیفِ آهنگر رفتیم. او پدر رضاعی ابراهیم؛ فرزند رسول الله ﷺ؛ بود. آنحضرت ﷺ ابراهیم را برداشت و بوسید و بویید. بار دیگر که به خانه ابوسیف رفتیم، ابراهیم، آخرین لحظات زندگی اش را می گذراند. اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم گریه میکنید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن عوف، گریه کردن من، نشانهٔ شفقت و مهربانی است». و همچنانکه اشک می ریخت، فرمود: «چشمها، اشک می ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی خدا شود به زبان نخواهیم آورد. و ما بخاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

باب (۲٤): گریه کردن، نزد مریض

٦٥٧ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ

أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيِ اللَّه عَنْهمْ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِـــي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «قَدْ قَضَى»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بُكَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلا تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا ـــ وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ ـــ أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». (بخاری:١٣٠٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: سعد بن عباده ﷺ بیمار شد. رسول الله ﷺ باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم برای عیادت ایشان، تشریف برد. هنگامی که آنحضرت ﷺ وارد خانه شد، اعضای خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا فوت کرده است»؟ گفتند: خیر، یا رسول الله! آنحضرتﷺ به گریه افتاد. مردم چون رسول الله ﷺ را در حال گریه دیدند، همگی شروع به گریه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر نمی دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی دهد. بلکه بخاطر این، (اشاره بطرف زبان) عذاب می دهد یا رحم می کند. و میت بخاطر آه و ناله اطرفیانش، عذاب داده می شود». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (٢٥): نهی از نوحه خوانی

٦٥٨ ـــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِـــيُّ ﷺ عِنْـــدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لا نَنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمِّ سُلَيْمٍ وَأُمِّ الْعَـــلاءِ وَابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةِ مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَيْنِ. أَوِ ابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ وَامْرَأَةِ مُعَاذٍ وَامْـــرَأَةٍ أُخْرَى. (بخاری:١٣٠٦)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم. اما هیچ کس از ما به این عهد وفا نکرد، مگر پنج زن: ام سلیم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن دیگر.

باب (۲٦): برخاستن برای جنازه

٦٥٩ ــ عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جِنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا، أَوْ تُخَلِّفَهُ، أَوْ تُوضَعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَه». (بخاری:۱۳۰۸)

ترجمه: عامر بن ربیعه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما جنازه ای را دید، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد یا بر زمین، گذاشته شود».

باب (۲۷): تشییع کنندۀ جنازه، چه وقت بنشیند؟

٦٦٠ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوضَعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ ﷺ، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: صَدَقَ. (بخاری:۱۳۰۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که: در تشییع جنازه ای، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اینکه جنازه به زمین گذاشته شود، نشستیم. در آن لحظه، ابوسعید ﷺ آمد. دست مروان را گرفت و گفت: بلند شو. بخدا سوگند، او (ابو هریره) می داند که رسول الله ﷺ از نشستن، قبل از اینکه جنازه به زمین نهاده شود، منع فرموده است. ابوهریره ﷺ گفت: ابوسعید ﷺ راست می گوید.

باب (۲۸): بلند شدن برای جنازۀ یهودی

٦٦١ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ بنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبيُّ ﷺ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جنَازَةُ يَهُودِيٍّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجنَازَةَ فَقُومُوا». (بخاری:١٣١١)

ترجمه: جابر بن عبد الله ر ضی الله عنهما می گوید: جنازه ای از جلوی ما عبور کرد. رسول الله ﷺ بخاطر او بلند شد و ما نیز همراه ایشان، بلند شدیم. سپس، گفتیم: یا رسول الله! این جنازه یهودی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه جنازه ای را دیدید، بلند شوید».

باب (٢٩): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان

٦٦٢ ــ عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلاَّ الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ». (بخاری:١٣١٤)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می شود و مردان آنرا بر روی شانه هایشان می گذارند، اگر شخص نیکی باشد، می گوید: مرا زودتر ببرید. اگر شخص ناصالحی باشد، به فغان و ناله در می آید و می گوید: وای بر من، مرا کجا میبرید؟ این آه و فغانش را بجز انسان، هر چیز دیگر می شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بیهوش می افتند».

باب (٣٠): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

٦٦٣ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إليه، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». (بخاری:١٣١٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: جناز را هر چه زودتر به گورستان ببرید. اگر انسان نیکی باشد، پس او را زود تر به خیری که در انتظارش می باشد، می رسانید. و اگر انسان بدی باشد، زودتر، شرّی را از روی شانه های خود، بر زمین می گذارید.

باب (۳۱): فضیلت تشییع جنازه

٦٦٤ ــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّه قِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ. فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ عَائِشَةُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ. (بخاری:۱۳۲۳، ۱۳۲٤)

ترجمه: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتند: ابوهریره ﷺ می گوید: هر کس، جنازه ای را تشییع کند، باندازۀ یک قیراط (واحد پیمانه)، اجر دریافت می کند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ابوهریره ﷺ زیاد روایت می کند! بعد، عایشه رضی الله عنها نیز حدیث ابوهریره ﷺ را تایید کرد و فرمود: من این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیدم. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پس ما تاکنون، قیراطهای زیادی را از دست داده ایم.

باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور

٦٦٥ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ: وَلَوْلا ذَلِكَ لأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا. (بخاری:۱۳۳۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند، آنان قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». عایشه رضی

الله عنها می گوید: اگر این احتمال وجود نمی نداشت، قبر رسول الله ﷺ را آشکار مـی کردنـد (یعنی در حجره قرار نمی دادند). ولی می ترسم که مردم آنرا مسجد قرار دهند.

باب (٣٣): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است

٦٦٦ ـــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْـــرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا. (بخاری:١٣٣١)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می گوید: همراه رسول الله ﷺ بر زنی که ایام نفاس (زایمان) فوت کرده بود، نماز جنازه خواندیم. آنحضرت ﷺ مقابل کمر میت، ایستاد. (و نماز خواند).

باب (٣٤): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

٦٦٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ. (بخاری:١٣٣٥)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: او در نماز جنازه، سـوره فاتحـه را خواند و گفت: (این کار را کردم) تا مردم بداننـد کـه (خوانـدن فاتحـه در نمـاز جنـازه) سـنت است. (البته اینجا مراد خواندن با صدای بلند است.(مترجم)

باب (٣٥): مردگان، صدای پای (تشییع کنندگان) را می شنود

٦٦٨ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولانِ لَهُ:

مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيُقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيُقَالُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلا الثقَلَيْنِ». (بخاری:۱۳۳۸)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده ای را در قبرش میگذارند و دوستانش بر می گردند و می روند، میت صدای پاهایشان را می شنود. در این هنگام، دو فرشته نزد او می آیند، او را می نشانند و از وی می پرسند: درباره این شخص، یعنی محمد ﷺ چه می گفتی؟ جواب می دهد: من گواهی می دهم که محمد ﷺ بنده خدا و رسول او است.

فرشته ها می گویند: به جایگاه خود در روزخ نگاه کن. خداوند آنرا برای تو با جایی در بهشت، عوض کرده است». آنحضرت ﷺ فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را می بیند. اما اگر آن شخص، کافر یا منافق باشد، در جواب فرشتگان، می گوید: من چیزی نمیدانم. هر چه مردم می گفتند، من نیز می گفتم. به او می گویند: تو ندانستی و نه سعی کردی که بدانی. سپس، با پتکی آهنی، ضربۀ محکمی بر فرق سرش، می کوبند. آنگاه، چنان فریادی سر می دهد که بجز انسانها و جن ها، همۀ مخلوقات اطراف او، فریادش را می شنوند».

باب (۳٦): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس

٦٦٩ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلام، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ».

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ». (بخاری:۱۳۳۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: ملک الموت برای قبض روح حضرت موسی علیه السلام فرستاده شد. هنگامی که نزد او رفت، حضرت موسیﷺ او را سیلی زد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: خدایا، مرا برای قبض روح بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد. خداوند چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوی بگذارد. به ازای هر تار مویی که زیر دستش قرار می گیرد، یک سال بر عمرش اضافه می شود. حضرت موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسی ﷺ گفت: حال که چنین است، ترجیح می دهم، اکنون بمیرم. و از خداوند خواست تا او را نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصلۀ پرتاب سنگی از آن، قرار دهد. رسول خدا ﷺ فرمود:«اگر آنجا بودیم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپۀ سرخ، به شما نشان می دادم.

باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید

٦٧٠ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ»؟ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ. (بخاری:۱۳٤۳)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هر دو نفر از شهدای احد را در یک پارچه کفن میکرد. سپس، می پرسید: «کدام یک، قرآن را بیشتر میداند؟» پس کسی را که قرآن بیشتری می دانست، در لَحَد، مقدم میکرد. و فرمود: «من روز قیامت، برای اینها، گواهی خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون هایشان، دفن کنند. و همچنین، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد.

باب (۳۸): نماز بر شهید

٦٧١ ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». (بخاری:١٣٤٤)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ بیرون رفت و بر شهدای احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت، جلوتر از شما خواهم بود و برای شما گواهی خواهم داد. بخدا سوگند، همین حالا حوض خود (کوثر) را می بینم. و کلیدهای تمام خزانه های روی زمین، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از این نیست که شما بعد از من، مشرک شوید، بلکه از این می ترسم که شما برای بدست آوردن مال دنیا، به رقابت برخیزید.

اگر کودکی مسلمان شد و مرد، آیا بر او جنازه خوانده شود؟ و آیا کودک، به اسلام دعوت شود؟

٦٧٢ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قال: انْطَلَقَ عُمَرَ ﷺ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى»؟ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِن ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ – يَعْنِي فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ أَوْ زَمْرَةٌ – فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافِ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ ﷺ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». (بخاری: ۱۳۵٤، ۱۳۵۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به اتفاق عمر رضی الله عنه و تنی چند از یارانش، به طرف ابن صیاد رفت. ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه ها در قِلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود. و متوجه آمدن رسول الله ﷺ نشد، تا اینکه آنحضرت ﷺ با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می دهی که من، رسول خدا هستم». ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «آری، گواهی می دهم که تو رسول اُمیها هستی». سپس، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا تو گواهی می دهی که من، (ابن صیاد) رسول خدا هستم؟ رسول الله ﷺ سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ایمان دارم». سپس، آنحضرت ﷺ پرسید: «چه می بینی»؟ ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من میآیند. رسول الله ﷺ فرمود: «این امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده ام، آیا می توانی بگویی چیست»؟ ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سورۀ دخان بود). رسول الله ﷺ فرمود: «خدا تو را خوار کند، تو از حد خود، نمی توانی تجاوز کنی». عمر رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

همچنین، عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله ﷺ و ابی بن کعب به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. آنحضرت ﷺ میخواست بدون اینکه ابن صیاد متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صیاد در چادری خود را پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می کرد. رسول الله ﷺ با اینکه خود را پشت درختی پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید. به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می گذاشت، همه چیز، روشن می شد».

٦٧٣ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:١٣٥٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نوجوانی یهودی که برای رسول الله ﷺ خدمت می کرد، بیمار شد. آنحضرت ﷺ به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوی پدرش که نزد او نشسته بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمدﷺ) اطاعت کن. (یعنی اسلام را بپذیر). او مشرف به اسلام شد. رسول اللهﷺ در حالیکه از منزل، خارج می شد، فرمود: «سپاس بر خدا که او را از آتش دوزخ، نجات داد».

٦٧٤ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَﷺ :﴿**فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**﴾. (بخاری:١٣٥٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می آید. اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می آورند. همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده اید که حیوانی، گوش بریده بدنیا بیاید». سپس، ابوهریره ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿**فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**﴾ اسلام دین فطرت است که خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم واستوار.

باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید

٦٧٥ــ عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ

الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّـهُ، كَلِمَـةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ. وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ**﴾ الآيَةَ. (بخاری: ۱۳٦۰)

ترجمه: مسیب بن حَزن ﷺ می گوید: هنگامی که وفات ابوطالب نزدیک شد، رسول الله ﷺ نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن اَبی امیه نیز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «ای عموی من ! فقط یک کلمه، لااله الاالله بگو تا بر ایمان تو نزد ال،له گواهی دهم». ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا می خواهی از دین عبدالمطلب، برگردی؟ رسول الله ﷺ همچنان کلمه توحید را به او عرضه می کرد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه سخن خود را تکرار میکردند. تا جایی که آخرین سخن ابوطالب، این بود که: من بر دین عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه لااله الا الله اعراض کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «به خدا سوگند! برای تو طلب استغفار خواهم کرد مگر اینکه خدا مرا از این کار، باز دارد. سپس، خداوند آیه ﴿**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ** ..﴾ را در این مورد نازل فرمود. یعنی شایسته پیامبر و مومنان نیست که که برای مشرکین و کسانی که دوزخی بودنشان، روشن است، طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوندشان باشند.

باب (٤٠): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وی

٦٧٦ـــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْـلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ،

قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ الآيَةَ. (بخاری:۱۳٦۲)

ترجمه: علی رضی الله عنه می فرماید: برای تشییع جنازه ای به قبرستان بقیع غرقد، رفته بودیم. رسول الله ﷺ تشریف آورد و نشست. ما نیز اطراف او نشستیم. رسول خدا ﷺ که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلا هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: ای رسول خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می رود.

رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نیست، برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می شود و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می گردد». سپس، آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾.

باب (٤١): آنچه در بارۀ خودکشی آمده است

٦٧٧ــ عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (بخاری:۱۳٦۳)

ترجمه: ثابت بن ضحاک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه به دورغ، به مذهبی سوای اسلام، سوگند بخورد (مثلاً بگوید یهودی باشم اگر این کار را کرده ام)، او همانگونه است که می گوید: و کسی که خود را بوسیله آهنی بکشد (خود کشی نماید) با همان چیز در دوزخ، عذاب داده می شود».

٦٧٨ــ عَن جُنْدَبٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری:۱۳٦٤)

ترجمه: جندب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی که زخمی شده بود، خودکشی کرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پیش از آنکه اجلش فرا رسد، خود را کشت. پس من هم بهشت را بر وی حرام کردم».

۶۷۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ». (بخاری:۱۳۶۵)

ترجمه: ابوهریرهﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که خود را خفه نماید و بکشد، همیشه در دوزخ نیز خود را خفه می کند. و هرکس با نیزه خود را بکشد، همیشه خود را در دوزخ، با نیزه خواهد زد».

باب (۴۲): تعریف و تمجید از میت

۶۸۰ــ عن أَنَسٍ ﷺ يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ». (بخاری:۱۳۶۷)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «واجب شد». عمرﷺ پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید».

۶۸۱ــ عَنْ عُمَرَﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخاری:۱۳۶۸)

ترجمه: عمرؓ می گوید: نبی اکرمﷺ فرمود: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، وارد بهشت خواهد کرد.

عمرؓ می گوید: پرسیدیم : اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر سه نفر گواهی دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود». دربارۀ گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم.

باب (٤٣): عذاب قبر

٦٨٢ـــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِت**﴾. (بخاری:١٣٦٩)

ترجمه: براء ابن عازب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که مؤمن در قبرش نشانیده شود، (دو فرشته نزد وی) می آیند. و او (مؤمن) گواهی می دهد که هیچ معبودی، بجز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده الله است. و این، همان مصداق سخن خداوند است که می فرماید: ﴿**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِت**﴾ (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه می دارد).

٦٨٣ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لا يُجِيبُونَ». (بخاری: ١٣٧٠)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ نگاهی به اهل قلیب (گودالی که کشته شدگان مشرکین در جنگ بدر درآن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آیا وعده پروردگارتان تحقق پیدا کرد»؟ مردم پرسیدند: یا رسول الله ! مردگان را خطاب میکنی؟ (مگر آنها می شنوند)؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما از آنان، شنواتر نیستید ولی آنها نمی توانند، جواب بدهند».

٦٨٤ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتَى**﴾». (بخاری: ١٣٧١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون آنها (کفاری که هلاک شده اند) به یقین میدانند که آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عایشه رضی الله عنها افزود که خداوند می فرماید: (ای پیامبر! تو مردگان را نمی شنوانی).

٦٨٥ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً. (بخاری:١٣٧٣)

ترجمه: اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و از عذاب قبر سخن بمیان آورد که انسان پس از مرگ، گرفتار آن، می شود. مسلمانان با شنیدن آن، بشدت گریستند.

باب (٤٤): پناه خواستن از عذاب قبر

٦٨٦ ـــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (بخاری:١٣٧٥)

ترجمه: ابو ایوب ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ هنگام غروب آفتاب، از خانه بیرون رفت. سپس، صدایی شنید و فرمود: «یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می شوند».

٦٨٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ». (بخاری:١٣٧٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ چنین دعا می کرد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ**». پروردگارا! از عذاب قبر، عذاب دوزخ، فتنه زندگی و مرگ و فتنه دجال به تو پناه می برم».

باب (٤٥): جایگاه مرده، صبح وشام به وی عرضه می شود

٦٨٨ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:١٣٧٩)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته میشود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر می نماید».

باب (٤٦): آنچه دربارۀ فرزندان مسلمانان آمده است

٦٨٩ ـــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». (بخاری:١٣٨٢)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: هنگامی که ابراهیم (طفل خردسال رسول الله ﷺ) فوت کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «او در بهشت، شیردهنده ای دارد».

باب (٤٧): آنچه دربارۀ فرزندان مشرکین آمده است

٦٩٠ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَوْلادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». (بخاری:١٣٨٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از رسول اللهﷺ دربارۀ اولاد مشرکین (که مرده اند) سوال شد. فرمود: «خداوند که آفریدگار آنان است، بهتر می داند که (اگر زنده می ماندند) چه عملی انجام می دادند».

باب (٤٨)

٦٩١ ـــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا»؟ قَالَ: فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلَنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا»؟ قُلْنَا: لا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ

رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلانِي دَارًا، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ، فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ، فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمُ الزُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَالدَّارُ الأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي، قَالا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». (بخاری:۱۳۸۶)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بعد از نماز، رو به طرف مردم میکرد و می پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است»؟ اگر کسی خوابی دیده بود، بیان میکرد. و رسول الله ﷺ آنطور که خدا می خواست، آن را تعبیر می کرد. روزی، رسول الله ﷺ حسب عادت پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است»؟ گفتیم: خیر، ما خوابی ندیده ایم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ولی من دیشب، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمین مقدس بردند. در آنجا، یک شخص نشسته و شخص دیگری ایستاده و قلابی در دست داشت. شخص ایستاده، قلاب را در یک طرف دهان شخص نشسته،

فرو می برد و تا پشت سر او می کشید و بعد، آن را در طرف دیگر دهانش قرار می داد و تا پشت سر او می کشید. در این فاصله، طرف اول دهانش درست می شد. و مرد ایستاده دوباره همان کارش را تکرار می کرد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: برویم جلوتر. به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به شخصی رسیدیم که به پشت، خوابیده است و شخص دیگری کنارش ایستاده و تخته سنگی را که در دست دارد، بر سرش می می کوبد. و آن سنگ می غلتد و دور می افتد. و تا وقتیکه آن شخص سنگ را می آورد، سرشکسته، دوباره به حالت اول برمی گردد و آن شخص، مجددا آن سر را با سنگ میکوبد و این عمل همچنان تکرار می شود. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: جلوتر برویم. براه خود ادامه دادیم تا اینکه کنار خندقی که مانند تنور بود، رسیدیم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسیار وسیع بود. و در زیر آن، آتشی افروخته شده بود. عده ای از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامی که آتش زبانه می کشید، آنها بالا می آمدند بطوریکه نزدیک بود از دهانه خندق، بیرون بیایند. و هنگامی که آتش فروکش می کرد، داخل خندق فرو می رفتند. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. سپس، براه افتادیم تا اینکه به نهری از خون رسیدیم و شخصی را دیدیم که در وسط نهر، ایستاده و شخصی دیگر، کنار نهر ایستاده است. و مقداری سنگ، پیش رویش قرار دارد. مردی که وسط نهر بود، براه می افتاد و می خواست بیرون بیاید. اما شخصی که بیرون نهر بود، سنگی در دهانش می کوبید و او را به وسط نهر برمی گرداند. و این کار همچنان تکرار می شد. پرسیدم: این چست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. به راه خویش ادامه دادیم تا اینکه به باغی بسیار سر سبز و شاداب رسیدیم که در آن، درخت بسیار بزرگی وجود داشت. و در زیر آن، یک پیرمرد و چند کودک نشسته بودند. و نزدیک آن درخت، مردی، آتش روشن می کرد. آن دو نفر، مرا بالای درخت، به ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیبایی آن، ندیده بودم. عده ای پیرمرد، جوان، زن و کودک در آن ساختمان زندگی می کردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بیرون کردند و به ساختمانی دیگر بردند که از ساختمان اول، بسیار بهتر و زیباتر بود. در این ساختمان هم، تعدادی پیرمرد وجوان زندگی می کردند. گفتم: تمام شب، صحنه های مختلفی را به من نشان دادید. هم اکنون آن صحنه ها را برایم توضیح دهید. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصی که دهان او پاره می شد، دروغگویی بود که مردم دروغ های او را گوش کرده به دیگران می رساندند به طوریکه دروغهایش به گوشه وکنار دنیا می رسید. و این مجازات دروغگو، تا روز قیامت است. و کسی که سر او با سنگ کوبیده میشد، کسی بود که خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل نمیکرد. شب ها

می خوابید و روزها را به غفلت می گذراند و بـه احکـام الهـی عمـل نمـی کـرد. او تـا قیامـت، در همین عذاب، گرفتار خواهد بود. کسانی را که برهنه در تنور دیدی، زنا کاران بودنـد. شخصـی را که در نهر خون دیدی، ربا خوار بـود. و مـرد کهنسـالی را کـه بـا چنـد بچـه زیـر درخـت دیـدی، ابراهیم ﷺ بود که بچه های مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن که آتـش را مـی افروخـت، مالک؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولین خانه ای که داخل آن شدی، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بـود. و اما این ساختمان بسیار زیبا برای شهداء ساخته شده است. من جبرئیل هستم و این میکائیل اسـت. اکنون سرت را بلند کن. رسول الله ﷺ می فرماید: وقتی سرم را بلند کردم، بالای سرم چیزی ماننـد ابر دیدم. آن دو، به من گفتند: این، منزل و مکان تو است. گفتم: اجازه بدهید تا وارد منـزلم شـوم. گفتند: هنوزعمر تو باقی است و کامل نشده است. وقتی عمـر (مبـارک) بـه پایـان رسـد، وارد آن خواهی شد».

باب (٤٨): مرگ ناگهانی

۶۹۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَجُلا قَالَ لِلنَّبِـيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّـي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری:۱۳۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شخصی به رسول خدا ﷺ گفت: مـادرم بـه مـرگ ناگهانی مُرد. فکر می کنم اگر فرصت حرف زدن پیدا می کرد، صدقه می داد. اگر مـن بـه نیابـت از او صدقه دهم، پاداشی به وی خواهد رسید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی».

باب (٤٩): آنچه دربارۀ قبر رسول اکرم ﷺ آمده است

۶۹۳ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَعَذَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا»؟ اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي. (بخاری:۱۳۸۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، می پرسید: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود»؟ منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه رضی الله عنها می گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی سینه من قرار داشت، وفات نمود و در حجرهٔ من، دفن گردید.

٦٩٤ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ رَاضٍ عَنْ هؤلاءِ النَّفَرِ السِّتَةِ، فَسَمَّى السِّتَةَ، فَسَمَّى عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، رَضِيَ الله عَنْهُمْ. (بخاری:١٣٩٢)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول ا لله ﷺ هنگام وفات، از این شش نفر، یعنی: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص رضی الله عنهم راضی بود.

باب (٥٠) : به مردگان، بد گفته نشود

٦٩٥ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». (بخاري: ١٣٩٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان، ناسزا نگویید. زیرا آنان به نتیجهٔ اعمالشان، رسیده اند».

٢٤ ـ کتاب زکات

باب (١): وجوب زکات

٦٩٦ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا ﷺ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدِ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». (بخاری: ١٣٩٥)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرمﷺ معاذ ﷺ را به یمن فرستاد و فرمود: «اهل یمن را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند زکات مال را بر آنها واجب کرده که از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقرای آنها برگردانیده شود».

٦٩٧ـــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «مَا لَهُ مَا لَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَبٌ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ». (بخاری: ١٣٩٦)

ترجمه: ابوایوب انصاری ﷺ روایت می کند که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد. یکی از حاضران گفت: چه می خواهد؟ چه می خواهد؟ رسول الله ﷺ فرمود: « نیازی دارد، چه می خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را عبادت کن و هیچ چیزی (یا کسی) را با وی شریک نساز، نماز بخوان، زکات بده و حق خویشاوندی را ادا کن».

٦٩٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». (بخاری:١٣٩٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که: مردی بادیه نشین نزد رسول الله ﷺآمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آنرا انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». آن مرد بادیه نشین، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اضافه بر اینها (که فرمودی)، هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت، رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس می خواهد، مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد، نگاه کند».

٦٩٩ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. قَالَ عُمَرُ ﷺ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ ﷺ لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ. (بخاری: ١٣٣٩،١٤٠٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ میگوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات نمود و ابوبکر ﷺ روی کار آمد و بعضی از قبایل عرب مرتد شدند (و ابوبکر ﷺ قصد جهاد با مانعین زکات، نمود)، عمر ﷺ گفت: چگونه با آنان جهاد میکنی؟ در حالی که رسول الله ﷺ فرمود: « به من امر شده است تا زمانی با مردم بجنگم که لا اله الا الله نگفته باشند. و کسی که شهادت بیاورد، جان و

مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خـدا خواهـد بـود». ابـوبکرﷺ گفـت: سوگند به خدا، با کسانی که بین نماز و زکات فرق قائل شوند، جهاد خواهم کرد. زیرا زکـات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله ای سرباز زننـد، در حـالی کـه آنـرا در زمـان رسول خدا ﷺ می دادند، با آنها خواهم جنگید. عمر می گوید: به خدا سوگند، وقتی دیـدم کـه خداوند به ابوبکر در این مورد، انشراح صدر، عنایت فرموده اسـت، بـه حقانیـت موقـف او پـی بردم.

باب (۲): گناه کسی که زکات نمیدهد

۷۰۰ـــ عن أَبِي هُرَيْرَةَﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّﷺ: «تَأْتِي الإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْغَـنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَظْلافِهَا وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا». وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلا يَأْتِي أَحَـدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ، وَلا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ». (بخاری: ۱٤۰۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی حق شـترهایش را ادا نکنـد (و زکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن شترها با شاداب ترین وضعی که در دنیـا داشـته انـد، او را زیر دست و پاهای خود لِه می کنند. همچنین کسی کـه حـق گوسـفندانش را ادا نکنـد(و زکـات آنها را ندهد) روز قیامت، آن گوسفندان با شاداب ترین وضعی کـه در دنیـا داشـته انـد، او را زیـر سم های خود، قرار داده، با شاخهای خود، مورد ضرب و جرح، قـرار مـی دهنـد». و فرمـود: «و از جمله حقوق آنها، این است که در محـل آبشـخور، آنهـا را بدوشـند(تـا اگـر شخصـی فقیـر و یـا رهگذری را دیدند، از آن شیر، به او بدهند). مواظب باشید، روز قیامت، کسی پـیش مـن نیایـد در حالی که گوسفندی را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فریاد می کند و بگوید: ای محمـد! (مـرا نجات ده). من خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. زیـرا قـبلاً، پیـام خـدا را بـه

شما رسانیده ام. همچنین کسی با شتری که بر دوش دارد و فریاد می کند، نزد من نیاید و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. من قبلاً پیام خدا را به شما رسانیده ام».

۷۰۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ، يَعْنِي: بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالُكَ، أَنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلا: ﴿**لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ**﴾ الآيَةَ. (بخاری: ۱۴۰۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که خداوند به او ثروت داده است اگر زکات مالش را پرداخت نکند، روز قیامت، مالش به شکل اژدهایی سمی که دارای دو نیش زهرآگین می باشد، در می آید و به گردن او می پیچد و دو طرف چهره اش (گونه هایش) را گرفته، می گوید: من مال و خزانۀ تو هستم». سپس، رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿**لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ** ....﴾ یعنی: آنان که نسبت به آنچه خداوند به آنها عنایت کرده است، بخل می ورزند، گمان نکنند که این کار، برایشان خوب است. بلکه این کار، برای آنها بد است. واین مالی که نسبت به آن بخل ورزیده اند وحق آنرا ادا نکرده اند، روز قیامت، طوقی بر گردنشان خواهد بود.

باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی آید

۷۰۲ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۱۴۰۵)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر مالی که کمتر از پنج اوقیه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زکات واجب نمی شود».

باب (٤): زکات در مال حلال وپاک است

٧٠٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَدَّقَ بعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ،ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ». (بخاری: ١٤١٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: « خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول می کند. و هر کس، باندازۀ یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را در دست راست خود میگیرد و برای صاحبش چنان پرورش می دهد (بزرگ می کند) که شما کره اسب خود را پرورش می دهید تا اینکه آن دانۀ خرما، باندازۀ یک کوه شود».

باب (٥): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند

٧٠٤ ــ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بصَدَقَتِهِ، فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلا حَاجَةَ لِي بِهَا». (بخاری: ١٤١١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که می فرمود: «صدقه دهید. زیرا زمانی فرا خواهد رسید که شخص، با صدقه اش براه می افتد، اما هیچ کس پیدا نمی شود که آن را بپذیرد. شخص می گوید: اگر دیروز، صدقه ات را می آوردی، قبول می کردم. اما امروز، نیازی به آن ندارم.

٧٠٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي». (بخاری: ١٤١٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: « قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که مال و ثروت درمیان شما زیاد شود تا جایی که صاحب مال، اراده می کند که صدقه اش را به فلان شخص، بدهد. وقتی آنرا به او عرضه می کند، آن شخص، می گوید: بدان، نیاز ندارم».

٧٠٦ ــ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَهُ رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكَ إِلاَّ قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلا تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، فَلْيَتَّقِيَنَّ أَحَدُكُمُ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». (بخاری: ١٤١٣)

ترجمه: عدی بن حاتم ﷺ می گوید: نزد رسول الله ﷺ بودم که دو نفر به محضر آنحضرت ﷺ رسیدند. یکی از فقر و گرسنگی و دیگری از نا امنی راه ها، شکایت کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مسألۀ امنیت راه ها در آیندۀ نزدیک، حل خواهد شد بطوریکه کاروانها بدون محافظ تا مکه خواهند رفت.

اما در مورد فقر و گرسنگی، باید بگویم: قیامت برپا نخواهد شد تا وقتیکه (مال و ثروت بحدی زیاد شود) که یکی از شما برای پیدا کردن کسی که صدقه اش را بپذیرد، به جستجو بپردازد ولی او را پیدا نکند. سپس روز قیامت، شما در پیشگاه خدا حاضر خواهید شد در حالیکه حجابی وجود ندارد و نیازی به مترجم نیست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده اش می فرماید: آیا به تو مال نداده بودم؟ می گوید: بلی. باز خداوند می فرماید: برای هدایت و راهنمایی تو پیامبر نفرستاده بودم؟ بنده می گوید: بلی. آن شخص، به سمت راست خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند. سپس، به سمت چپ خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند». در اینجا آنحضرت ﷺ

فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد. و اگر این نیز مقدور نبود، با سخن پسندیده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهید».

باب(٦): خود را از آتش، نجات دهید اگر چه با نصف خرما و اندکی صدقه باشد

۷۰۷ ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». (بخاری: ١٤١٤)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می رسد که مردم، زکات طلا را بدست می گیرند و می چرخند، اما کسی پیدا نمی شود که آنرا تحویل بگیرد. و به علت کثرت زنان و قلت مردان، چهل زن به یک مرد، پناه خواهند برد».

۷۰۸ ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لَمِائَةَ أَلْفٍ». (بخاری: ١٤١٦)

ترجمه: ابو مسعود انصاری ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به ما دستور می داد که صدقه بدهیم، بعضی از ما به بازار می رفتند و در ازای مزد کم، کار می کردند و بخشی از درآمد خود را صدقه می دادند. اما امروز، پول برخی از مردم، به صد هزار می رسد».

۷۰۹ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (بخاری: ١٤١٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: روزی، زنـی بـا دو دختـرش بـه خانـه مـن آمـد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را بـه او دادم. آن زن، دانۀ خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول اللهﷺ تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کـردم. آنحضـرت ﷺ فرمـود: «هـر کس را که خداوند به وسیلۀ چند دختر، مـورد آزمـایش قـرار دهـد (و او آنهـا را درسـت تربیـت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟

۷۱۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ، تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ: لِفُلانٍ كَذَا، وَلِفُلانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ». (بخاری: ۱۴۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مـردی نـزد رسـول الله ﷺ آمـد و پرسـید: ای رسـول خـدا! کدام صدقه، اجر بیشـتری دارد؟ رسـول الله ﷺ فرمـود: «صـدقه ای کـه آنـرا در زمـان تندرسـتی و هنگامی که حرص جمع آوری مـال داری و از فقـر مـی ترسـی و امیـد بـه ثروتمنـد شـدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگ‌ت، فرا رسد، آنگاه، (صدقه دهی و) بگـویی: بـه فلانـی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق بـه دیگـران دارد». (و از آنِ تو نیست).

باب (۸)

۷۱۱ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا؟ قَالَ: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّمَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لُحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ. (بخاری: ۱۴۲۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بعضی از همسران رسول الله ﷺ از آنحضرت ﷺ پرسیدند: بعد از وفات شما، کدام یک از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که دست هایش، درازتر باشد». عایشه رضی الله عنها میگوید: بعد از آن، ما دست های خود را با چوبی از نی، اندازه گیری کردیم. دست های سوده رضی الله عنها از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستیم که منظور آنحضرت ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و ایشان که صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ﷺ ملحق شد.

تذکر: همانطور که ملاحظه می کنید، روایت فوق، اندکی پیچیدگی دارد. زیرا از آن چنین استنباط می شودکه بعد از وفات پیامبر ﷺ، سوده رضی الله عنها قبل سایر ازواج، وفات نموده است. در حالی که چنین نیست؛ بلکه درروایات متعدد دیگر، تصریح شده است که چون زینب رضی الله عنها بیشتر از همه صدقه می داد، زودتر از آنها به رسول الله ﷺ پیوست. (برای تفصیل بیشتر، به شرح صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۵۲ و فتح الباری، مراجعه نمایید).

باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد

۷۱۲ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيُنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ». (بخاری: ۱۴۲۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی گفت: می خواهم صدقه ای بدهم. سپس، صدقه اش را برداشته و بیرون رفت و(بدون اینکه بداند) آنرا به دزدی

داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به دزدی صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنـده، شـكر خـدا را بجا آورد و تصميم گرفت كه دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه اش را برداشته و بيرون رفت و (بدون اينكه بداند) آنرا به فاحشه ای داد. مردم گفتند: به فاحشـه ای صـدقه داده شـده اسـت. مرد صدقه دهنده گفت: خدايا! تـو را سـپاس مـی گـويم. صـدقه ام بدسـت فاحشـه ای افتـاد. و تصميم گرفت بار ديگر، صدقه دهد و اين بـار، صـدقه اش بدسـت ثروتمنـدی افتـاد. روز بعـد، مردم گفتند: به ثروتمندی صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اينكه به سـارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده ام، شكر تو را به جا مـی آورم. سـرانجام، شخصـی را (خـواب ديد) كه نزد او آمد و گفت: اميد است صـدقه ات بـه دزد، باعـث دسـت برداشـتن او، از دزدی بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نيز باعث پاكدامنی او گردد و صـدقه ای كـه بـه ثروتمنـد داده ای، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق كند».

باب (۱۰): اگر كسی ندانسته زكات مالش را به فرزندش بدهد

۷۱۳ ــ عَنْ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَـا وَأَبِـي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلَيَّ فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَـا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «لَكَ مَا نَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ». (بخاری: ۱٤۲۲)

ترجمه: معن بن يزيد ﷺ می گويد: من و پدر و پدر بزرگم، با رسـول الله ﷺ بيعـت كـرديم. خطبه نكاح مرا نيز آنحضرت ﷺ خواند. روزی، برای حل اختلافی كه بـين مـن و پـدرم پـيش آمـده بود، نزد آنحضرت ﷺ رفتيم. پدرم ؛ يزيد؛ مقداری پول، در مسجد به شخصـی داده بـود كـه آنهـا را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولهـا، نـزد پـدرم آمـدم. پـدرم گفـت: سوگند به خدا! نمی خواستم آنها را به تو بدهد. سرانجام، برای حل اين اختلاف، بـه رسـول خـدا ﷺ مراجعه كرديم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای يزيد! تو به آنچه نيت كرده ای، رسـيده ای. و تـو ای معـن! آنچه را گرفته ای از آنِ تو می باشد».

باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه

۷۱٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا». (بخاری: ۱٤۲٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها نقل می کند که رسول اکرمﷺ فرمود: «هرگاه، زنی بدون اسراف، چیزی از مال شوهرش را صدقه کند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب کسب آن می رسد. و خادم و خزانه دار نیز در صورت انفاق، چنین وضعی دارند. و هیچکدام از ثواب دیگری نمی کاهد».

باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد

۷۱٥ ــ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ». (بخاری: ۱٤۲۸)

ترجمه: حکیم بن حزامﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پایین (صدقه گیرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادی شروع کنید که تحت تکفل شما هستند. و بهترین صدقه، آنست که (صدقه دهنده) از روی بی نیازی، آنرا (صدقه) دهد. (یعنی طوری صدقه دهد که خود، محتاج نشود). هر کس، از خواستن، دوری جوید، خداوند نیز او را از آن، دور نگاه می دارد. و هر کس که اظهار بی نیازی کند، خداوند او را بی نیاز میسازد».

٧١٦ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْأَلَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ». (بخاری:١٤٢٩)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوری جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پایین، فضیلت دارد. دست بالا، همان دست دهنده است و دست پایین، همان دست گیرنده (سؤال کننده) است».

باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه وسفارش کردن برای آن

٧١٧ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طُلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِﷺ مَا شَاءَ». (بخاری:١٤٣٢)

ترجمه: ابوموسی ﷺ روایت می کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله ﷺ می آمد و یا کسی، از آنحضرت ﷺ درخواست حاجتی می کرد، رسول اکرم ﷺ خطاب به صحابه رضی الله عنهم می فرمود:«شما نیز (در حق این) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید. خداوند بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می کند».

٧١٨ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُوكِي فَيُوكَى عَلَيْكِ». وفي رواية: قَالَ: «لا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ». (بخاری:١٤٣٣)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «دستت را محکم نگیر تا خداوند بر تو سخت نگیرد». ودر روایتی دیگر آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «آنچه را که صدقه می دهی، حساب نکن تا خداوند نیز برای تو حساب نکند».

باب(١٤): صدقه دادن باندازۀ استطاعت

٧١٩-وفي رواية: «لا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ، ارْضَخِي مَــا اسْــتَطَعْتِ». (بخاری:١٤٣٣)

ترجمه: و در یک روایت، آمده است کـه آنحضـرتﷺ فرمـود: «مـال را نـزد خـود(بـرای اینکه انفاق نکنی) نگه ندار، زیرا در آنصورت، خدا نیز با تو چنین خواهد کـرد. و بـه انـدازۀ تـوان خود، انفاق کن».

باب (١٥): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است

٧٢٠ ــ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَــا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری: ١٤٣٦)

ترجمه: ازحکیم بن حزامﷺ روایت است کـه عـرض کـرد: ای رسـول خـدا! مـن درزمـان جاهلیت، کارهای نیکی از قبیل صدقه دادن، آزاد کردن غـلام و صـلۀ رحـم را بخـاطر تقـرب بـه خدا، انجام می دادم. آیا برای آنها اجری بـه مـن مـی رسـد؟ آنحضـرت ﷺ فرمـود: برکـت همـان کارهای خیر بود که مشرف به اسلام شدی».

باب (١٦): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد وخیانت نکند

٧٢١ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الأَمِينُ الَّذِي يُنْفِذُ - وَرُبَّمَا قَالَ: يُعْطِي- مَا أُمِرَ بِهِ، كَامِلاً مُوَفَّرًا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ». (بخاری:١٤٣٨)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکـرم ﷺ فرمـود: «خـادم و انبـار دار مسـلمان و امینی که ماموریت خود را بطور کامل و با طیب خاطر، انجام دهد و صدقه را به کسی کـه دسـتور داده شده است، برساند، او نیز یکی از صدقه دهندگان بشمار می رود».

باب (۱۷): خداوند می فرماید: ﴿فأما من أعطى واتقى﴾ یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود

«اللهم اعط منفق مال خلفاً»

خدایا! انفاق کنندۀ مال را، عوض عطا فرما

۷۲۲ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا». (بخاری: ۱٤٤۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می کنند، دو فرشته از آسمان نازل می شود. یکی می گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می کند، عوض بده. و دیگری می گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری میکند، ضرر و زیان برسان».

باب (۱۸): مثال بخیل وصدقه دهنده

۷۲۳ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ ثُدِيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلا يُنْفِقُ إِلاَّ سَبَغَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلاَّ لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوَسِّعُهَا وَلا تَتَّسِعُ». (بخاری: ۱٤٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. و آن زره، از سینه تا گلوی آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامی که صدقه می دهد، آن زره، گشاده می شود وتمام بدنش را در برمی گیرد تا جائی که نه تنها انگشتانش را می پوشاند بلکه رد پایش را نیز از بین

میبرد (گناهانش را محو می کند) ولی بخیل هنگامی که می خواهد چیزی انفاق کند، حلقـه هـای آن زره، تنگ تر می شود. و هر چه سعی می کند، نمی تواند آنرا گشاده تر نماید».

باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد

٧٢٤ ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ:«يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ».قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ». (بخاری:١٤٤٥)

ترجمه: ابوموسی ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه بـر هـر مسـلمان، فـرض است». صحابه گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسی، چیزی نداشت، چه کند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «کـار کند تا هم بخودش نفع برساند و هم به دیگران، صـدقه دهـد». دوبـاره پرسـیدند: اگـر ایـن کـار از او ساخته نبود، چه کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به ستمدیدۀ نیازمندی کمک کند». پرسیدند: اگـر ایـن را هم نتوانست؟ فرمود: «کـار نیـک، انجـام دهـد و از کـار بـد، اجتنـاب نمایـد. همـین، بـرایش صـدقه محسوب میشود».

باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟

٧٢٥ ـــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ فَقُلْتُ: لا، إِلاَّ مَا أَرْسَلَتْ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِ فَقَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا». (بخاری: ١٤٤٦)

ترجمه: ام عطیه (نسیبه انصاری) رضـی الله عنهـا میگویـد: گوسـفندی را بـه مـن صـدقه دادند. من، مقداری از گوشت آن را برای عایشه رضی الله عنها فرستادم. رسول الله ﷺ از عایشه

رضی الله عنها پرسید: «چیزی برای خوردن داری»؟ عایشه رضی الله عنها گفت: خیر، فقط همان گوشت گوسفندی که ام عطیه فرستاده است، وجود دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «همـان را بیـاور. زیرا صدقه به محل خود (ام عطیه) رسیده است».

توضیح: رسول خدا ﷺ صدقه را قبول نمی کرد ولی هدیه را می پذیرفت. (مترجم)

باب (۲۱): گرفتن مال در زکات

٧٢٦ ـــ عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه كَتَبَ لَهُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ». (بخاری: ١٤٤٨)

ترجمه: انس رضي الله عنه روایت می کند که: ابـوبکر صـدیق رضي الله عنه فریضـۀ زکـات را کـه خداونـد بـه پیامبرش امر فرموده بود، برای من چنین نوشت: «هرکس که نصاب زکات شترش به بنت مخـاض (بچه شتر یکساله) برسد، ولی نداشته باشد وبنت لبون داشته باشـد، همـان بنـت لبـون از او پذیرفتـه شود. ولی زکات گیرنده، باید به ا و بیست درهم یا دو گوسفند،پس بدهد. ولی اگر نـزد وی بنـت مخاض باشد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشـد، از وی پذیرفتـه مـی شـود و چیـزی بـه او تعلق نمی گیرد».

باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود ویک مجموعه نباید متفرق گردد

٧٢٧ ـــ عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ». (بخاری: ١٤٥٠)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: ابـوبکر رضي الله عنه طبـق دسـتور رسـول الله ﷺ احکـامی را بـرای مـن نوشت و فرستاد. از جمله آنها، این حکم بود: «اموال متفرق را جمـع نکنیـد و از تـرس زکـات، اموال جمع شده را پراکنده نسازید».

باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود

۷۲۸ ـــ وَ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ». (بخاری: ۱٤٥۱)

ترجمه: ودر روایتی آمده است که: ابوبکر ﷺ دربارۀ آنچه رسول اکرم ﷺ فرض گردانیده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترک داشتند وبه آنها زکات تعلق گرفت، پرداخت زکات را بین خود، بطور مساوی تقسیم نمایند».

باب (۲٤): زکات شتر

۷۲۹ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (بخاری:۱٤٥۲)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ نقل می کند که: بادیه نشینی از رسول الله ﷺ دربارۀ هجرت، پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است. آیا شتر داری که زکات آنها را بدهی»؟ گفت: آری. رسول الله ﷺ فرمود: « پس (به آنچه برایت میسر است) عمل کن. زیرا خداوند، ذره ای از عمل تو را اگرچه در ورای دریاها انجام گرفته باشد ضایع نخواهد کرد ».

باب (۲٥): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد

۷۳۰ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ، إِنِ اسْتَيْسَرَتَا لَهُ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ وَعِنْدَهُ

الْجَذَعَةُ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلاَّ بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ». (بخاری: ۱٤٥۳)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که ابوبکر صدیق ﷺ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش ﷺ امر کرده بود، برایش چنین نوشت: «هرکس که زکات شترهایش به ″جذعه″ (بچه شترچهار ساله) رسید و آنرا نداشت که پرداخت کند، ولی ″حقه″ (بچه شتر سه ساله)در شترانش بود، ″حقه″ از او پذیرفته می شود. البته اگر دسترسی داشت، دو گوسفند یا بیست درهم همراه آن پرداخت نماید. وهرکس که در زکات شترانش ″حقه″ واجب گردید و″حقه″ در شترانش نبود و″جذعه″ وجود داشت، ″جذعه″ از او پذیرفته می شود. البته زکات گیرنده باید به او بیست درهم یا دو گوسفند،پس بدهد. وهرکس که در زکات شترهایش ″حقه″ واجب گردید ودر شترانش فقط ″بنت لبون″ (شتر بچه دوساله) وجوداشت، ″بنت لبون″ از وی پذیرفته می شود و دو گوسفند یا بیست درهم نیز، (همراه او) بدهد. وهرکس که در زکات شترهایش ″بنت لبون″ واجب گردید و ″حقه″ داشت، همان از وی پذیرفته می شود و زکات گیرنده به وی بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد. و هرکس که در زکات شترهایش، ″بنت لبون″ واجب گردید و وی بنت لبون نداشت و″بنت مخاض″ در شترانش وجود داشت، ″بنت مخاض″ از وی پذیرفته می شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد».

باب (۲٦): زکات گوسفند

۷۳۱ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولَهُ، فَمَنْ سُئِلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى

وَجْهِهَا فَلْيُعْطِهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلا يُعْطِ: فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ يَعْنِي سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتَا لَبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلاَّ أَرْبَعٌ مِنَ الإِبلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الإِبلِ فَفِيهَا شَاةٌ، وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، وَفِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلاَّ تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا. (بخاری: ١٤٥٤)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که: هنگامیکه ابوبکر صدیق ﷺ وی را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

این، فریضۀ زکاتی است که رسول الله ﷺ بر عهدۀ مسلمانان، مقرر کرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراین، از هر مسلمانی که زکات مطالبه گردد، باید به همان مقدار تعیین شده، پرداخت نماید. و اگر بیشتر از آن، مطالبه نمایند، پرداخت نکند.

در بیست وچهار شتر وکمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، یک گوسفند باید داده شود. از بیست وپنج تا سی وپنج شتر، یک "بنت مخاض" لازم می گردد. و از سی وشش تا چهل و پنج شتر، یک "بنت لبون" لازم می گردد. و از چهل وشش تا شصت شتر، یک حقه که آماده آبستن

است، لازم می گردد. و از شصت و یک تا هفتاد وپنج شتر، یک "جذعه" لازم می گردد. و از هفتاد وشش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم می گردد. و از نود و یک تا یکصد وبیست شتر، دو "حقه" که آماده آبستن اند، لازم می گردد. وچون تعداد شتران از صد وبیست گذشت، برای هر چهل شتر، یک "بنت لبون" و برای هر پنجاه شتر، یک "حقه" واجب می گردد. و هر کس، فقط چهار شتر دارد، زکات بر وی واجب نیست مگر اینکه صاحب آنها بخواهد چیزی صدقه نماید. وچون تعداد آنها به پنج شتر برسد، یک گوسفند واجب می گردد.

اما در مورد زکات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بیست گوسفند، یکی واجب می گردد. و از یکصد وبیست تا دویست راس، دو راس گوسفند. و از دویست تا سیصد، سه راس گوسفند، لازم می گردد. وهنگامیکه تعدادشان از سیصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، یکی لازم می گردد. و اگر تعداد گوسفندان کسی از چهل راس،کمتر باشند زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد چیزی صدقه بدهد.

واما زکات نقره: یک چهلم است. واگر فردی فقط یک صد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر اینکه داوطلبانه، چیزی صدقه بدهد.

باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد

۷۳۲ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ: الصَّدَقَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَلا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلا ذَاتُ عَوَارٍ وَلا تَيْسٌ إِلاَّ مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ». (بخاری: ۱۴۵۵)

ترجمه: انس ﷺ میگوید: ابوبکر ﷺ طبق دستور خدا به رسولش ﷺ، درباره زکات، برای من چنین نوشت: «گوسفند پیر و معیوب برای زکات داده نشود. و همچنین گوسفند نر، مگر اینکه صدقه دهنده خواسته باشد».

باب (۲۸) در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود

٧٣٣ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حديث بَعْثِ مُعَاذ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ تقدم وفي هذه الرواية قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ....» وَذَكَرَ بَاقِيَ الحديثِ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ». (بخاری:١٤٥٨)

ترجمه: حدیث ابن عباس ﷺ که رسول الله ﷺ معاذ ﷺ را بعنوان والی به یمن فرستاد، قبلا بیان شد. در این روایت، آمده است که: آنحضرت ﷺ فرمود: «تو به طرف اهل کتاب فرستاده میشوی... » و در پایان، فرمود: «هنگام دریافت زکات، از گرفتن بهترین مال مردم، پرهیز کن».

باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان

٧٣٤ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**﴾ قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿**لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون**﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ . (بخاری:١٤٦١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: ابوطلحه ﷺ از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله ﷺ گهگاهی وارد این باغ میشد و از آب آن، می نوشید. انس ﷺ می گوید: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿**لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون**﴾، ابوطلحه ﷺ نزد رسول الله ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله! خداوند می فرماید:

تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. میخواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب می دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضی الله عنه آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود.

٧٣٥ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: حَدِيْثُهُ فِيْ خُرُوْجِ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِب»؟ فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ ائْذَنُوا لَهَا». فَأُذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِـي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَزَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ وَوَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِـهِ عَلَيْهِمْ،فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ١٤٦٢)

ترجمه: حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه دربارۀ رفتن پیامبر اکرم ﷺ به عیدگاه، قبلاً بیان شد. در این روایت، می گوید: رسول الله ﷺ بعد از این که به خانه رفت، زینب ؛همسر ابن مسعود رضی الله عنه؛ آمد و اجازۀ ورود خواست. به آنحضرت ﷺ گفتند:ای رسول خدا! زینب آمده است. پرسید: «کدام زینب»؟ گفتند: همسر ابن مسعود رضی الله عنه. رسول الله ﷺ فرمود: «اجازه دهید تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! شما امروز دستور دادید که مردم صدقه بدهند. من قدری زیورآلات دارم و می خواهم آنها را در راه الله، انفاق کنم. اما شوهرم ؛ابن مسعود؛ و پسرش میگویند: ما بیشتر از دیگران، مستحق این صدقه هستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن مسعود راست می گوید. شوهر و فرزندت، بیشتر از دیگران، مستحق صدقه تو می باشند».

باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست

٧٣٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلامِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: ١٤٦٣)

ترجمه: ابوهریره‌ﷺ می گوید: رسول اللهﷺ فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زکات واجب نیست. (البته وقتی که برای خدمت باشند نه برای تجارت). مترجم

باب (٣١): دادن زکات به یتیمان

٧٣٧ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ تُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ وَلا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ»؟ وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَوْ يُلِمُّ؛ إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ فَثَلَطَتْ، وَبَالَتْ، وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أَعْطَى مِنْهُ الْمِسْكِينَ، وَالْيَتِيمَ، وَابْنَ السَّبِيلِ». أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».
(بخاری:١٤٦٥)

ترجمه: ابوسعید خدری‌ﷺ میگوید: روزی، رسول اللهﷺ بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «میترسم که بعد از من، دروازه های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود». مردی گفت:یا رسول الله! مگر خیر باعث شر می شود؟ رسول الله ﷺ سکوت کرد (وجوابی نداد). به او گفتند: تو را چه شده است که سخن می گویی در حالی که آنحضرتﷺ سخن نمی گوید؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خداﷺ متوجه شدیم که بر ایشان، وحی نازل میشود.

راوی می گوید: آنگاه، رسول خداﷺ عرق‌های (چهره اش) را پاک نموده، فرمود: «سائل کجاست»؟ گویا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خیر، موجب شر نمی شود. اما از باران فصل بهار، نوعی گیاه می روید که حیوانات از خوردن آن، می میرند یا مریض می شوند مگر حیوانی که پس از سیر شدن، زیر آفتاب دراز می کشد و آنها را دفع می کند و دوباره، می چرد. همانا مال دنیا، شیرین و دلفریب است. چقدر خوب است که مسلمان، از اموال خود به ایتام، مساکین و مسافران انفاق کند. و هرکس که مالی را به ناحق می گیرد، مانند کسی است که می خورد و می نوشد اما هرگز سیر نمی شود. وآن مال، روز قیامت، علیه او گواهی خواهد داد».

باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود

۷۳۸ ــ عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حَدِيْثُهَا تَقَدَّمَ قَرِيْباً، وَقَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلالٌ، فَقُلْنَا سَلِ النَّبِيَّ ﷺ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ، وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ». (بخاری: ١٤٦٦)

ترجمه: حدیث زینب؛ همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما؛ قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، می گوید: به سوی خانۀ رسول الله ﷺ براه افتادم. زنی از انصار را کنار دروازۀ خانۀ آنحضرت ﷺ دیدم که سؤالی همانند سؤال من، داشت. بلال ؓ از کنار ما گذشت. به او گفتیم: از رسول خدا ﷺ سؤال کن: آیا من می توانم صدقۀ اموال خود را به شوهر و یتیمانی که تحت تکفلم می باشند، بدهم؟ بلالؓ از آنحضرت ﷺ پرسید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خویشاوندی و اجر صدقه».

۷۳۹ ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِيَ أَجْرٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ ؟إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ. فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ فَلَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ١٤٦٧)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر به فرزندان ابوسلمه که فرزندان من هستند، انفاق نمایم، به من پاداش می رسد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به آنها انفاق کن، زیرا پاداش انفاقت به آنها، به تو خواهد رسید».

باب (۳۳): خداوند می فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود

٧٤٠ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا». (بخاری: ١٤٦٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به دادن زکات، امر نمود. گفتند: ابن جمیل، خالد بن ولید و عباس بن عبدالمطلب زکات نمی دهند. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن جمیل(حق دارد!!) زیرا فقیر و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زیاد داد. اما شما دربارۀ خالد بن ولید ظلم میکنید زیرا او اسلحه و ساز و برگ جنگی خود را در راه الله وقف نموده است. اما عباس بن عبدالمطلب ؛عموی رسول الله ﷺ؛ دو برابر زکات واجب را باید پرداخت کند».

باب (٣٤): خود داری از سؤال کردن مردم

٧٤١ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». (بخاری: ١٤٦٩)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: برخی از انصار، از رسول الله ﷺ چیزی طلب کردند. رسول الله ﷺ خواستهٔ آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب کردند. رسول الله ﷺ به آنها، آنچه را خواسته بودند، عطا فرمود تا اینکه مالی که نزد رسول الله ﷺ بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه نزد من باشد، من آنرا ذخیره نمی کنم. ولی هرکس از خواستن، اجتناب کند، خداوند او را از خواستن، بی نیاز می سازد. و هرکس، اظهار بی نیازی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد. و هرکس صبر را پیشه سازد، خداوند به او صبر، نصیب خواهد کرد. و به هیچکس، نعمتی بهتر و فراختر از صبر، عنایت نشده است».

۷٤۲ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلاً فَيَسْأَلَهُ، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ». (بخاری: ۱٤۷۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند که اگر کسی از شما، طنابش را بر دارد و با جمع کردن و فروختن هیزم، امرار معاش کند، این کار برای او بهتر است از آن که دست گدایی، پیش این و آن، دراز کند. و آن هم معلوم نیست که به او چیزی بدهند یا ندهند».

۷٤۳ ــ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ». (بخاری: ۱٤۷۱)

ترجمه: در روایتی دیگر از زبیر ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس طناب برداشته، بار هیزم را بر پشت خود حمل کند و در بازار بفروشد و خداوند به وسیله این کار، آبروی او را حفاظت کند، این، برایش از دست دراز کردن و خواستن از مردم، بهتر است که معلوم نیست به او چیزی بدهند یا خیر».

۷٤٤ ــ عَنْ حَكِيم بنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ

حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ ﷺ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ. (بخاری: ١٤٧٢)

ترجمه: حکیم بن حزامﷺ می گوید: از رسول خدا ﷺ چیزی خواستم. آن را به من عنایت فرمود. سپس برای بار دوم و سوم، خواستم و ایشان همچنان به من عطا کرد. آنگاه فرمود: «ای حکیم! مال دنیا، چیز بسیار شیرین و پسندیده ای است. هرکس، آن را سخاوتمندانه دریافت کند، برای او با برکت خواهد بود. و هر کس، از روی حرص و طمع، طالب آن باشد، برایش برکتی نخواهد داشت. (و چنین شخصی) مانند کسی است که بخورد و سیر نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! سوگند به ذاتی که تو را بحق مبعوث کرده است، بعد از شما، تا زمانی که زنده باشم از هیچ کس، چیزی نخواهم خواست. چنانکه ابوبکرﷺ در زمان خلافت خود، خواست چیزی به او عطا کند، ولی نپذیرفت و قبول نکرد. بعد، عمرﷺ نیز در زمان خود، خواست چیزی به او بدهد، باز هم نپذیرفت. سپس، عمرﷺ، خطاب به مردم فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می گیرم بر اینکه می خواهم حق حکیم را از این مال، به او بدهم ولی قبول نمی کند.

راوی می گوید: حکیم پس از وفات رسول خدا ﷺ، همچنان از هیچ کس، چیزی قبول نکرد تا از دنیا رفت.

باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد

٧٤٥ ـــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَـــأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَـــذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لا، فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَـــكَ». (بخـــاری: ١٤٧٣)

ترجمه: عمرﷺ می گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ می خواست چیزی به من عطا کنـد، مـن میگفتم: یا رسول الله! آن را به کسی عطا کن که از مـن، نیازمنـد تـر اسـت. (روزی) رسـول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع، چیزی به تو رسید، آنرا قبول کن وگرنه، در پی آن مباش».

باب (٣٦): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند

٧٤٦ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَـــا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْـــمٍ». وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الْأُذُنِ، فَبَيْنَا هُـــمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ». (بخاری: ١٤٧٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول اللهﷺ فرمـود: «بعضـی هـا همیشـه دست تکدی پیش این و آن دراز می کنند. (این افراد) روز قیامت در حالی حشر می شوند کـه بـر صورتشان، گوشـتی بـاقی نمانـده اسـت». همچنـین آنحضـرت ﷺ افزود: «روز قیامـت، خورشـید بقدری نزدیک می شود که مردم (در اثر گرمـا) تـا بنـاگوش غـرق در عـرق خواهنـد شـد. در آن حال، ابتدا از آدم ﷺ و سپس از موسی ﷺ و سرانجام از محمد ﷺ کمک خواهند خواست».

باب (٣٧): مرز بی نیازی

٧٤٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَـــيْسَ الْمِسْـــكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِـــنِ

الْمِسْكِينُ الَّذِي لا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلا يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ». (بخاری: ۱٤۷۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که به در خانه های مردم می رود و یکی دو لقمه نان و یا یکی دو عدد خرما، دریافت می کند و بر می گردد. بلکه مسکین کسی است که چیزی ندارد و مردم از حال او آگاه نیستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از کسی سؤال نمی کند».

باب (۳۸): تخمین زدن مقدار خرما

۷٤۸ ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِيَ الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «اخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةَ أَوْسُقٍ. فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَهُبُّ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلِ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِيَ الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتُكِ»؟ قَالَتْ: عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، خَرْصَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا ــ قَالَ الراوي كَلِمَةً مَعْنَاهَا ــ أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». فَلَمَّا رَأَى أُحُدًا قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ»؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «دُورُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ ــ يَعْنِي ــ خَيْرًا». (بخاری: ۱٤۸۱)

ترجمه: ابوحمید ساعدی ﷺ می گوید: در غزوۀ تبوک، همراه رسول اللهﷺ بودیم. هنگامی که به وادی "قری" رسیدیم، زنی را دیدیم که در باغ خود، مشغول کار بود. رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرمای این باغ را تخمین بزنید». خود رسول الله ﷺ آن را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص کن». و وقتی به تبوک رسیدیم، رسول الله ﷺ فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد. هیچ کس، از جایش تکان نخورد و شترهایتان را نیز محکم ببندید». راوی می گوید: ما هم شترهایمان را بستیم. آن شب، طوفان شدیدی آمد. یک نفر از جایش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روی کوه «طی» انداخت. پادشاه ایله قاطری سفید و یک عدد چادر به رسول اللهﷺ هدیه کرد. آنحضرتﷺ برای او که در ناحیۀ ساحلی زندگی می کرد، امان نامه ای نوشت. در بازگشت از تبوک، وقتی که رسول الله ﷺ به وادی قری رسید، از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد»؟ گفت: ده وسق. یعنی همان مقداری که رسول اللهﷺ تخمین زده بود.

رسول الله ﷺ فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم. هرکس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند». وقتی چشمش به مدینه افتاد، فرمود: «این است شهر خوب». و هنگامی که کوه احد نمایان شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. آیا دوست دارید بهترین خانه های انصار را بدانید»؟ صحابه گفتند: آری. آنحضرت ﷺ فرمود: «منازل بنی نجار سپس منازل بنی عبدالاشهل وبعد از آن، منازل بنی ساعده یا منازل بنی خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند».

باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی

۷٤۹ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالنَّضْحِ، نِصْفُ الْعُشْرِ». (بخاری: ۱٤۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول اللهﷺ فرمود: «زکات محصولی که از آب چشمه یا آب باران، آبیاری می شود و درختی که ریشه در عمق زمین دارد

(ونیاز به آبیاری ندارد)، یک دهم محصول، مـی باشـد. و (زکـات) زمینـی کـه بـا کشـیدن آب از چاه، آبیاری می شود، یک بیستم می باشد».

باب (٤٠): زکات خرما، هنگام جمع آوری محصول است. وآیا باید به کودک اجازه داد تا از خرمای صدقه بخورد؟

۷۵۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتَى بِالتَّمْرِ عِنْـدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِـنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْـرِ، فَأَخَـذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْرَجَهَا مِـنْ فِيـهِ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ لا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ». (بخاری: ۱٤۸۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هر شخص، هنگام برداشت محصـول خرمـا، زکـات آن را نزد رسول اللهﷺ می آورد. بطوریکه نزد ایشان، خرمنی از خرما بوجود می آمد. و حسن و حسـین رضی الله عنهما با خرماها بازی می کردند. روزی، یکی از آنها، خرمایی برداشت و در دهان خـود نهاد. رسول اللهﷺ متوجه شد. آن را از دهانش بیرون آورد و فرمود: «مگر نمیدانی که آل محمـد، صدقه نمی خورند»؟

باب (٤١): آیا شخص می تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران، اشکالی ندارد

۷۵۱ ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ، فَأَضَـاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لا تَشْتَرِهِ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِـي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». (بخاری: ۱٤۹۰)

ترجمه: عمرس میگوید: اسبم را در راه خدا، به کسی صدقه دادم. او به وضع آن رسیدگی نمی کرد. گمان کردم که می خواهد آن را با قیمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در این باره از رسول الله ﷺ پرسیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن را خریداری مکن. و صدقه ات را پس مگیر اگر چه آنرا به یک درهم به تو بفروشد. زیرا کسی که صدقه اش را پس بگیرد، مانند کسی است که استفراغ کند و دوباره آن را بخورد».

باب (٤٢): صدقه دادن به بردگان آزاد شدۀ همسران پیامبر ﷺ

٧٥٢ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ شَاةً مَيِّتَةً، أُعْطِيَتْهَا مَوْلاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلاَّ انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا»؟ قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». (بخاری:١٤٩٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ مُردار گوسفندی را ـ که قبلا آن گوسفند، به کنیز آزاد شدۀ میمونه رضی الله عنها (همسر رسول خدا ﷺ) صدقه شده بود ـ دید و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نکردید»؟ گفتند: یا رسول الله! این گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت آن، حرام است». (یعنی استفاده از پوستش، اشکالی ندارد).

باب (٤٣): تغییر حالت زکات

٧٥٣ ـــ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِلَحْمٍ، تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ». (بخاری: ١٤٩٥)

ترجمه: انس س می گوید: نزد رسول الله ﷺ گوشتی آوردند که به بریره، صدقه داده شده بود. آنحضرت ﷺ فرمود: «این گوشت، برای او (بریره) صدقه است وبرای ما هدیه است». (یعنی از حالت صدقه خارج شده است).

باب (٤٤): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود

٧٥٤ ـــ حَدِيثُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ وبَعَثِهِ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ وفي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». (بخاری: ١٤٩٦)

ترجمه: حديث معاذ ﷺ دربارۀ اعزام وی به یمن، قبلا بیان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه رسول الله ﷺ فرمود: « از دعای مظلوم بترس. زيرا بين او و خدا، حجابی وجود ندارد».

باب (٤٥): دعای خير برای صدقه دهنده

٧٥٥ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». (بخاری: ١٤٩٧)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی ﷺ می گويد: هرگاه، گروهی از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت ﷺ می آوردند، در حق آنها دعای خير می كرد و می فرمود: «خداوندا! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوی می گويد: همچنين، هنگامی كه پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا ﷺ تقديم نمود، آنحضرت ﷺ دعای خير نمود و فرمود:«پروردگارا! رحمتت را شامل حال آل ابی اوفی بفرما».

باب (٤٦): حكم آنچه از دريا استخراج ميشود

٧٥٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا ـــ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ ـــ فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ». (بخاری:١٤٩٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ نقل می کند که: «شخصی از بنی اسرائیل از شخصی دیگر، مبلغ هزار دینار، قرض خواست. او نیز به او داد. مقروض وقتی که میخواست قرض را به صاحبش بر گرداند، به طرف دریا رفت. اما وسیله ای نیافت که بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبی را برداشت و سوراخ کرد و هزار دینار را در داخل آن گذاشت و به دریا انداخت. (از قضا) شخص قرض دهنده یعنی مالک هزار دینار، چوب را دید و آن را به بعنوان هیزم، به خانه اش برد. وقتی چوب را شکست، هزار دینار را در آن یافت».

باب (٤٧): زکات گنج، یک پنجم آن است

٧٥٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». (بخاری: ١٤٩٩)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنچه را حیوانی (بدون هدایت کسی) تلف کند، حقش بهدر می رود. آنچه در چاه کسی بیفتد، حقش بهدر می رود و آنچه در معدن آسیب ببیند و نابود شود، حقش به هدر می رود». و افزود که: «زکات گنج، یک پنجم آن است».

باب (٤٨): حساب گرفتن از مأموران جمع آوری زکات

٧٥٨ ـــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً مِنَ الأَسْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ. (بخاری: ١٥٠٠)

ترجمه: ابوحمید ساعدی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ شخصی از طایفه بنی اسد را که ابن لُتبیه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. و هنگامی که برگشت، آنحضرتﷺ از او حساب گرفت.

باب (٤٩): داغ کردن شترهای صدقه و بیت‌المال

۷۵۹ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمِيسَمُ، يَسِمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ. (بخاری: ۱۵۰۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: عبدالله بن ابی طلحه را هنگام ولادت، برای تحنیک (باز کردن کام اش) نزد رسول الله ﷺ بردم. هنگامی که به آنجا رسیدم، دیدم که آنحضرت ﷺ میله ای آهنی در درست دارد و با آن، شترهای زکات و (بیت المال) را برای نشانه گذاری، داغ می کند.

۲۵ ـ کتاب صدقۀ فطر

باب (۱): فرض بودن صدقۀ فطر

۷٦۰ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاةِ. (بخارى:۱۵۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ صدقۀ فطر را بر مرد و زن، بزرگ و کوچک، برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را یک صاع خرما و یا یک صاع جو، تعیین فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عید فطر، پرداخت گردد.

باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود

۷٦۱ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قال: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ وَالأَقِطُ وَالتَّمْرُ. (بخارى: ۱۵۱۰)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: ما در زمان رسول الله ﷺ یک صاع از طعام را صدقه فطر میدادیم. و طعام ما در آن ایام، جو، کشمش، کشک و خرما بود.

باب (۳): صدقۀ فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

۷٦۲ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ. (بخارى: ۱۵۱۲)

ترجمه: عبد الله بن عمـر رضـی الله عنهمـا میگویـد: رسـول‌اللهﷺ صـدقه فطـر را بـر هـر کوچک و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فـرض قـرار داد. و مقـدار آن را یـک صـاع جـو یـا کشمش یا خرما تعیین فرمود.

٢٦ ـ کتاب حج

باب (١): وجوب حج و فضیلت آن

٧٦٣ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (بخاری: ١٥١٣)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: فضل بن عباس پشت سر رسـول الله ﷺ بر مرکب سوار بود. زنی از طایفه خثعم آمد. فضل به آن زن نگاه می کرد و او نیز بـه فضـل، مـی نگریست. و رسول اللهﷺ چهرۀ فضل را به سوی دیگر برمی گرداند. آن زن پرسـید: خداونـد حـج را بر بندگانش فرض کرده است. پدرم واجد شرایط است ولـی پیـر و نـاتوان اسـت و نمـی توانـد خود را بر روی شتر یا سواری دیگر، نگه دارد. آیا می توانم بجای او، حـج نمـایم؟ آنحضـرت ﷺ فرمود: «بلی». راوی می گوید: این پرسش و پاسخ، در زمان حجة الوداع بود.

باب (۲): خداوند می فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند...

٧٦٤ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يُهِلُّ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً. (بخاری: ١٥١٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که در ذوالحلیفه سوار بر شتر شد و تا زمانی که شتر برخاست و راست ایستاد، تلبیه می گفت.

باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری

٧٦٥ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتَهُ. (بخاری: ١٥١٧)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، مناسک حج را بجای آورد. و زاد و توشه سفرش نیز، روی همان شتر، قرار داشت.

باب (٤): فضیلت حج مقبول

٧٦٦ ـــ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَفَلا نُجَاهِدُ؟ قَالَ: «لا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخاری: ١٥٢٠)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد را بهترین عمل می دانیم. پس چرا به جهاد نرویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بزرگترین جهاد برای شما، حج مقبول است».

٧٦٧ ـــ عن أَبَي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». (بخاری: ١٥٢١)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بخاطر (رضای) خدا حج نماید و از مقاربت جنسی و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهیز نماید و مرتکب معصیت نشود، چنان از گناه پاک می شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است».

باب (۵): میقات های حج

۷۶۸ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ "ذَا الْحُلَيْفَةِ"، وَلأَهْلِ الشَّأْمِ "الْجُحْفَةَ"، وَلأَهْلِ نَجْدٍ "قَرْنَ الْمَنَازِلِ"، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ "يَلَمْلَمَ"، هُنَّ لأَهْلِهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ. (بخاری: ۱۵۳۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ "ذوالحلیفه" را برای اهالی مدینه، "جحفه" را برای اهالی شام، "قرن المنازل" را برای اهالی نجد و "یَلَملَم" را برای اهالی یمن بعنوان میقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. میقاتهای یاد شده هم برای ساکنین فوق الذکر و هم برای کسانی که از آن نواحی، برای حج و عمره می روند، معین شده است. و کسانی که بعد از میقات ها، قرار دارند، از هر جا که بخواهند، می توانند احرام ببندند. تا جایی که برای اهل مکه، شهر مکه، میقات است.

باب (۶)

۷۶۹ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَصَلَّى بِهَا. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخاری: ۱۵۳۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در دشت هموار ذوالحلیفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نیز، چنین می کرد.

باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره

۷۷۰ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَـــانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرَّسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ. (بخاری:۱۵۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از راه شجره، مدینه را به قصد مکه ترک می گفت. و در بازگشت، از راه «معرَّس»، وارد می شد. همچنین آنحضرت ﷺ هنگام رفتن به مکه، در مسجد شجره، نماز می خواند و هنگام بازگشت، در میان وادی ذوالحلیفه، نماز میخواند و شب را همانجا سپری می کرد.

باب (۸): رسول اکرمﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»

۷۷۱ ـــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُـــلْ عُمْـــرَةً فِـــي حَجَّةٍ». (بخاری:۱۵۳۴)

ترجمه: عمرﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ در وادی عقیق، شنیدم که فرمود:«امشب، قاصدی از طرف پروردگارم آمد و گفت: در این وادی مبارک، (وادی عقیق) نماز بخوان و نیت کن که عمره و حج را با هم انجام دهی».

۷۷۲ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِـــي مُعَرَّسٍ بِذِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ.(بخاری:۱۵۳۵)

ترجمـــه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول اللهﷺ روایت می کند که: آنحضرتﷺ در ذوالحلیفه، در وسط وادی (عقیق)، استراحت می کرد که در خواب، به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی، قرار داری.

باب (٩): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

٧٧٣ ـــ عن يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قَالَ لِعُمَرَ ﷺ: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ ﷺ إِلَيَّ، فَجِئْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ بِهِ، فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغِطُّ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ»؟ فَأُتِيَ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ». (بخاری:١٥٣٦)

ترجمه: یعلی بن امیه ﷺ به عمرﷺ گفت: رسول خدا ﷺ را هنگام نزول وحی، به من نشان بده. یعلی می گوید: روزی، رسول اللهﷺ با چند نفر از صحابه رضوان الله علیهم در جعرانه، تشریف داشت که شخصی نزد وی آمد و گفت: یا رسول الله! نظر شما دربارۀ کسی که برای عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چیست؟ آنحضرت ﷺ اندکی سکوت کرد. در آن اثنا، وحی نازل شد. عمرﷺ به من اشاره کرد که بیا. من آمدم و دیدم که پارچه ای را برای سایه، روی سر آنحضرت ﷺ نگه داشته اند. سرم را زیرا چادر بردم. دیدم که آنحضرت ﷺ نفس عمیق می کشد و چهرۀ مبارکش کاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحی بر طرف شد و فرمود: «کجا است کسی که دربارۀ عمره پرسید»؟ آن شخص را نزد ایشان آوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوی و جبه را از تن بیرون کن. سپس، آنچه را که در حج انجام می دهی، در عمره نیز انجام بده».

باب (١٠): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحرِم چه نوع لباسی بپوشد

٧٧٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ. (بخاری:١٥٣٩)

ترجمه: عایشه؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ، می گوید: من تن (مبارک) رسول الله ﷺ را هنگام بستن احرام و در زمانی که از احرام بیرون می آمد، یعنی قبل از طواف بیت، خوشبویی می زدم.

باب (١١): احرام بستن با سرِ پوشیده از حنا

٧٧٥ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ مُلَبِّدًا. (بخاری:١٥٤٠)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که نیت احرام نمود در حالی که سر (مبارکش) با حنا پوشیده شده بود.

باب (١٢): احرام بستن از مسجد ذو الحليفه

٧٧٦ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ. يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ. (بخاری:١٥٤١)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ احرام نمی بست مگر از مسجد یعنی مسجد ذوالحلیفه.

باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر یک سواری در حج

۷۷۷ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ أُسَامَةَ ﷺكَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمزْدَلِفَةِ إِلَى مِنًى، فَكِلاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ. (بخاری:۱۵۴۳،۱۵۴۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اسامه ﷺ از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول اللهﷺ سوار شتر بود. سپس، از مزدلفه تا منا، فضل پشت سر رسول اللهﷺ سوار شد. و هر دو نفر می گفتند که رسول اللهﷺ تا رمی جمرۀ عقبه، لبیک می گفت. (یعنی تا هنگام زدن شیطان بزرگ، لبیک می گفت).

باب (۱٤): آنچه شخص مُحرِم میتواند بپوشد

۷۷۸ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبِسَ إِزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الأَرْدِيَةِ وَالأُزُرِ تُلْبَسُ، إِلاَّ الْمُزَعْفَرَةَ الَّتِي تَرْدَعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ، وَهُوَ مُهِلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا،وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلالٌ، وَالطِّيبُ وَالثِّيَابُ. (بخاری:۱۵٤۵)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: آنحضرت ﷺ همراه یاران خود پس از اینکه سرش را روغن مالید و شانه زد و ازار و ردای احرام پوشید، از مدینه براه افتاد. و پوشیدن

هیچ لباسی را منع نکرد مگر پارچه ای که آغشته به زعفران شده بـود و اثـرش بـر روی بـدن بـاقی می ماند. رسول خداﷺ شـب را در ذوالحلیفـه گذرانـد. و هنگـام صـبح، سـوار شـد و بـراه افتـاد و هنگامی که به «بیدا» رسیدند، ایشان و یارانش لبیک گفتند. وآنحضـرت ﷺ گردنبنـدی بـه گـردن هدی (حیوانی که به شکرانه حج در مکه ذبح می شود) خـود انـداخت و آن را نشـان کـرد. درآن وقت، پنج روز به پایان ماه ذی قعده مانده بود. و روز چهارم ذیحجه، وارد مکه شـدند. آنحضـرت ﷺ نخست، به طواف کعبه پرداخت و سعی بین صفا و مروه نمود. و چـون هـدی همـراه داشـت از احرام بیرون نیامد. سپس، در قسمت بالای شهر مکه در محلهٔ حجون منزل گرفت و همچنان بـرای حج، در احرام بسر می برد. و به آن عده از اصحاب که هدی همراه نداشتند، دسـتور داد کـه پـس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، موهای خود را کوتاه کننـد و از احـرام خـارج شـوند و بـه کسانی از آنها که همسرانشان را با خود آورده بودند، اجازه داد تا با آنها نزدیکـی کننـد و از مـواد خوشبو استفاده نمایند و لباس دوخته به تن کنند.

باب (۱۵): تلبیه گفتن

۷۷۹ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِﷺ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَـةَ لَـكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ». (بخاری:۱۵۴۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهمـا مـی گویـد: رسـول الله ﷺ چنـین لبیـک مـی گفـت: **«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَـرِيكَ لَكَ»**.

باب (۱۶): تحمید وتسبیح وتکبیر گفتن، هنگام سوارشدن بر سواری قبل از نیت کردن حج یا عمره

۷۸۰ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ مَعَـهُ بِالْمَدِينَـةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ،

وَأَهَلَّ النَّاسُ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، أَهَلُّوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ. (بخاری:۱۵۵۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را در مدینه، چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه، دو رکعت، خواندیم. و شب را همانجا ماند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زمانی که به بیداء رسید، تحمید (الحمد لله)، تسبیح و تکبیر گفت. سپس، نیت حج و عمره نمود. و مردم نیز نیت حج و عمره کردند. راوی می گوید: هنگامی که وارد مکه شدیم، به مردم دستور داد (که پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اینکه روز هشتم فرا رسید، مردم دوباره برای حج احرام بستند. و روز عید، رسول خدا ﷺ چندین شتر را ایستاده ذبح کرد. راوی می گوید: یکبار در مدینه منوره نیز آنحضرت ﷺ دو قوچ سفید، ذبح کرد.

باب (۱۷): روبه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره

۷۸۱ ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي من ذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمْسِكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ ذَلِكَ. (بخاری:۱۵۵۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از ذوالحلیفه لبیک میگفت و هنگامی که به حرم می رسید، دیگر لبیک نمی گفت. تا اینکه به «ذی طوی» می رسید، شب را در آنجا می گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام می کرد و معتقد بود که رسول الله ﷺ چنین می کرد .

باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادی

۷۸۲ ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي». (بخاری:۱۵۵۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گویا هم اکنون موسی ﷤ را می بینم که لبیک گویان به سوی وادی، سرازیر است».

باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر ﷺ مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است

۷۸۳ ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ»؟ قُلْتُ: أَهْلَلْتُ كَإِهْلالِ النَّبِيِّ ﷺ. قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ»؟ قُلْتُ: لا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي، أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ ﷺ، فَقَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿**وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه**﴾ وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ. (بخاري: ۱۵۵۹)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ مرا بسوی قومی در یمن، فرستاد. وقتی از آنجا برگشتم، رسول الله ﷺ در بطحاء بود. و از من پرسید: «به چه نیتی احرامی بسته‌ای»؟ عرض کردم: به همان نیتی که رسول الله ﷺ احرام بسته است. رسول اکرم ﷺ پرسید: «آیا همراه خود، هدی آورده ای»؟ عرض کردم: خیر. آنحضرت ﷺ به من دستور داد تا پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنین کردم. سپس، نزد زنی از بستگان خود رفتم. او موهای مرا شانه زد یا سر مرا شست. در این اثنا، عمر ﷺ آمد و گفت: اگر بخواهیم به دستور کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را کامل نماییم آنطور که می فرماید: ﴿**وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه**﴾. و اگر بخواهیم به سنت رسول الله ﷺ عمل کنیم، ایشان قبل از ذبح هدی، از احرام خارج نشد.

باب (۲۰): خداوند می فرماید: حج در ماههای خاصی است

۷۸٤ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَحَدِيْثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلَيَالِيَ الْحَجِّ

وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُـنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلا». قَالَتْ: فَالآخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْـرَةِ. وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاری: ١٥٦٠)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها در بارۀ حج، قبلا بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: عایشه رضی الله عنها فرمود: در ماهها، شبها و ایام حج با رسول الله ﷺ احرام بستیم و از مدینه منوره حرکت کردیم. و در محلی بنام سرف، توقف کردیم. رسول الله ﷺ در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هرکس از شما، هدی همراه نیاورده و می خواهد با همین احرام، عمره کند، مانعی ندارد. اما کسی که هدی، همراه دارد، چنین نکند». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بعضی از اصحاب، حج خود را به عمره تبدیل کردند و بعضی نکردند. رسول الله ﷺ و تنی چند از یارانش که وضع مالی بهتری داشتند و هدی همراه شان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند.

باب (٢١): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج برای کسی که با خود، هدی نیاورده است.

٧٨٥ ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلا نُرَى إِلاَّ أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسُقْنَ فَـأَحْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلاَّ حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَقْرَى حَلْقَى أَوَ مَا طُفْـتِ يَـوْمَ النَّحْرِ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لا بَأْسَ انْفِرِي». (بخاری: ١٥٦١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: با رسول الله ﷺ (از مدینه) خارج شدیم. و نیتی جز ادای حج، نداشتیم. هنگامی که به مکه رسیدیم، بیت الله را طواف کردیم. سپس، رسول الله ﷺ دستور داد تا هر کس که هدی با خود نیاورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، کسانی که

هدی با خود نیاورده بودند، از احرام، بیرون آمدند. صفیه رضی الله عنها گفت: ممکن است بدلیل قاعدگی، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای زن گرفتار و مصیبت زده! مگر طواف زیارت را انجام نداده ای»؟ گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد. حرکت کن».(چون معذور هستی، طواف وداع، برایت لازم نیست و دم نیز واجب نمی گردد).

٧٨٦ ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ. (بخاری:١٥٦٢)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ به قصد حج، از مدینه، خارج شدیم. بعضی از ما برای حج و عمره و برخی تنها برای عمره و عده ای تنها برای حج، احرام بسته بودیم. رسول الله ﷺ فقط نیت حج کرده بود. کسانی که فقط نیت حج ، یا نیت حج و عمره را با هم کرده بودند(یعنی قارن بودند) تا روز عید، از احرام بیرون نیامدند.

٧٨٧ ــ عَنْ عُثْمَانَ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لأَدَعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ لِقَوْلِ أَحَدٍ. (بخاری:١٥٦٣)

ترجمه: روایت است که عثمان ﷺ از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع می کرد. وقتی که علی ﷺ متوجه این امر شد، نیت حج و عمره کرد و لبیک گفت و فرمود: برای حج و عمره، هر دو، احرام بسته ام و افزود: من سنت رسول الله ﷺ را بخاطر سخن کسی، ترک نخواهم کرد.

٧٨٨ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبَرْ وَعَفَا الأَثَرْ ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ. قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ

وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلٌّ كُلُّهُ». (بخاری:١٥٦٤)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (اعراب دوران جاهلیت) معتقد بودند که عمره نمودن در ایام حج، بدترین گناه روی زمین، بحساب می آید: از اینرو، ماه محرّم را صفر، قرار می دادند و می‌گفتند: زمانی که زخم های پشت شتر، التیام یابد و اثر پای آنها از بین برود و ماه صفر به پایان رسد، آن‌گاه، عمره کردن حلال می‌شود. رسول الله ﷺ و یارانش در حالی که احرام حج بسته بودند، در تاریخ چهارم ذیحجه وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ به یارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمایند. این کار برای مردم، قدری دشوار بود، لذا پرسیدند: یا رسول الله! این چه نوع حلال شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «حلال بجا و کامل».

٧٨٩ ـــ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». (بخاری:١٥٦٦)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها؛ همسر رسول گرامی ﷺ؛ می گوید: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: یا رسول الله! چرا سایر مردم از احرام عمره، بیرون آمدند ولی شما هنوز در احرام، بسر میبرید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من با خود، هدی آورده ام و سرم را حنا زده ام. بنابر این، تا ذبح نکنم باید در احرام بمانم».

٧٩٠ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِيْ نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلاً يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری:١٥٧٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: شخصی از او در بارهٔ حج تمتع پرسید و گفت: بعضی‌ها مرا از آن، منع کرده اند. ابن عباس رضی الله عنهما به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب دیدم که گویا شخصی به من می گوید:

حَجت، حجی مقبول و عمره ات، عمره ای مقبول است. سپس، خوابم را بـرای ابـن عبـاس رضـی الله عنهما بیان کردم. او گفت: این گونه حج گزاردن، مطابق سنت رسول الله ﷺ است.

۷۹۱ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلالاً، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. (بخاری:۱۵۶۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گویـد: بـا رسـول الله ﷺ زمـانی کـه شـتران هـدی را همـراه داشت، به حج رفتم. مردم نیت حج مفرد کرده بودند. رسول الله ﷺ به آنها گفـت: «بعـد از طـواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و کوتاه کردن موی سر، از احرام، خارج شـوید. و بعـد، در حالـت حلال، (خارج از احرام) بمانید تا آنکه روز هشتم ترویه (ذو الحجه) فرا رسـد. سـپس، روز هشـتم، برای حج، احرام ببندید. و اعمال قبلی را عمره بحساب آورید». مردم گفتند: یا رسول الله! چگونـه آن اعمال را عمره بحساب آوریم در حالی که ما نیت حـج کـرده بـودیم؟ رسـول الله ﷺ فرمـود: «آنچه دستور میدهم انجام دهید. اگر من هدی با خود نمی‌آوردم، همین طور کـه بـه شـما دسـتور می دهم، عمل می کردم. ولی هیچ حرامی برای من تا زمانیکه قربانی ذبـح نکـنم، حـلال نخواهـد شد». مردم نیز طبق دستور رسول خدا ﷺ عمل کردند.

باب (۲۲): حج تمتع

۷۹۲ ـ عَنْ عِمْرَانَ رضی الله عنه قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ. (بخاری:۱۵۷۱)

ترجمه: عمران ﷺ می‌گوید: در زمان رسول‌الله ﷺ حج تمتع، انجام دادیم و دربارۀ آن، آیۀ قرآن نیز نازل شد. ولی بعداً، مردی بر اساس رأی خود، در باب آن، نظر داد.

باب (٢٣): از کجا باید وارد مکه شد

٧٩٣ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. (بخاری:١٥٧٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ از گردنۀ بالایی راه کداء که در بطحاء است، وارد مکه شد و از گردنۀ پایینی، بیرون رفت.

باب (٢٤): فضیلت مکه و خانۀ کعبه

٧٩٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ». (بخاری:١٥٨٤)

ترجمه: عایشه رضی‌الله عنها می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: پس چرا آنرا جزو بنای کعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زیرا هزینه قومت (یعنی قریش) برای این کار، کافی نبود». دوباره گفتم: چرا دروازۀ کعبه را در ارتفاع زیاد، قرار داده اند؟ فرمود: « برای اینکه قومت کسی را که مایل باشند، اجازۀ ورود دهند و کسی را که نخواهند، از ورود به آن، جلوگیری نمایند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی رفت که این کار را نپسندند، حطیم را جزو بنای خانه خدا، قرار می دادم و دروازۀ کعبه را نیز هم سطح زمین، می کردم».

٧٩٥ ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَـوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَـاسَ إِبْرَاهِيمَ». (بخاری:١٥٨٦)

ترجمه: در روایتی دیگر، از عایشه رضی الله عنها چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر قومت (قریش) تازه مسلمان نمی بودند، دستور می دادم تا خانۀ کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می گرفتم که یکی بسوی شرق و دیگری بسوی غرب، باز شود. و بدینصورت، خانۀ کعبه مانند بنای حضرت ابراهیم علیه السلام می شد».

باب (٢٥): به ارث بردن خانه های مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند.

٧٩٦ ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ»؟ وَكَـانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ رَضِي اللَّه عَنْهمَا شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ. (بخاری:١٥٨٨)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا در مکه، به خانه ات می روی؟ فرمود: «مگر عقیل، خانه و ملکی برای ما باقی گذاشته است»؟ گفتنی است که عقیل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما علی رضی الله عنه و جعفر رضی الله عنه از ابوطالب ارث نبردند. زیرا این دو، مسلمان شده بودند و طالب و عقیل (در آن زمان) کافر بودند. (البته بعدها عقیل مسلمان شد ولی طالب کافر ماند و در غزوۀ بدر که همراه سپاه کفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (٢٦): اقامت گزیدن پیامبر ﷺ در مکه

٧٩٧ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لا يُنَاكِحُوهُمْ وَلا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری: ١٥٩٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ خواست (از منا) وارد مکه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد فردا در خیف بنی‌کنانه، جایی که قریش برای باقی ماندن بر کفر، عهد و پیمان بستند، منزل خواهیم نمود». یعنی در محصّب. و آن، جایی بود که قریش و بنی‌کنانه علیه بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب، عهد و پیمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحویل ندهند، هیچ‌گونه داد و ستد و ازدواج و نکاحی با آنان، صورت نخواهد گرفت.

باب (٢٧): انهدام کعبه

٧٩٨ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (بخاری: ١٥٩١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

باب (٢٨): خداوند می فرماید: (خداوند خانۀ کعبه و ماههای حرام را وسیله ای برای بر پایی دین، قرار داده است)

٧٩٩ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ». (بخاری:۱۵۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها مـی‌فرمایـد: قبـل از فـرض شـدن روزه رمضـان، مـردم روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می گرفتند. و در همین روز، کعبـه را بـا پـرده مـی پوشـانیدند. امـا هنگامی که خداوند روزۀ رمضان را فرض کـرد، رسـول الله ﷺ فرمـود: «هـرکس دوسـت دارد، روز عاشورا، روزه بگیرد. و هر کس که تمایل ندارد، روزه نگیرد».

۸۰۰ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ». (بخاری:۱۵۹۳)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زیارت بیت الله بـرای حـج و عمره، بعد از خروج یاجوج و ماجوج نیز ادامه خواهد یافت».

باب (۲۹): انهدام کعبه

۸۰۱ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا». (بخاری: ۱۵۹۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما از نبی اکرم ﷺ روایت می کند که فرمـود: «گویـا هـم اکنون، آن شخص سیاه چهره و دارای پاهای گشاده از یکدیگر را می بیـنم کـه سـنگهای خانـۀ کعبه را یکی پس از دیگری، ازجا می کند».

باب (۳۰): آنچه در بارۀ حجر الاسود آمده است

۸۰۲ ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ، وَلَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. (بخاری:۱۵۹۷)

ترجمه: روایت است که عمر فاروقﷺ کنار حجرالاسود آمد و آن را بوسید و فرمود: بخوبی می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی توانی نفع و ضرر برسانی. اگر نمی دیدم که رسول الله ﷺ تو را می بوسید، تو را نمی‌بوسیدم.

باب (۳۱): کسی که داخل کعبه نرفت

٨٠٣ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لا. (بخاری:١٦٠٠)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای عمره، بیت الله را طواف نمود و در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند در حالی که تعدادی از یارانش او را محافظت می‌کردند. یکی از حاضرین، از عبد الله بن ابی اوفی پرسید: آیا رسول الله ﷺ داخل کعبه رفت؟ عبد الله گفت: خیر.

باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت

٨٠٤ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الأَزْلامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ». (بخاری:١٦٠١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بیت، خودداری نمود. لذا دستور اخراج بت‌ها را از کعبه صادر کرد. همراه سایر بتها، تصاویر حضرت ابراهیم و اسماعیل را که نشان می داد تیرهای قمار در دست دارند، بیرون آوردند. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند مشرکان را نابود کند. به خدا سوگند،

مشرکان میدانستند که آن دو، هرگز قمار نکردند». سپس، رسول الله ﷺ داخل بیت رفت و در اطراف آن، تکبیر گفت ولی نماز نخواند.

باب (۳۳): آغاز "رمل"چگونه بود؟

۸۰۵ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُه، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ الثَّلاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلاَّ الإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ. (بخاری:۱۶۰۲)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ و صحابه (برای انجام عمره) به مکه آمدند، مشرکین گفتند: مسلمانانی که نزد شما می‌آیند، تب یثرب، آنان را ضعیف و ناتوان کرده است. بدین جهت، رسول الله ﷺ به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمایند. (یعنی گام های نزدیک به هم و تندی بردارند و شانه هایشان را حرکت دهند تا مشرکان چنین نپندارند که آنان ضعیف و ناتوان هستند). ولی در میان رکن یمانی و حجر الأسود، بطور عادی راه بروند. گفتنی است که آنحضرت ﷺ صرفا بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمایند.

باب (۳۴): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول

۸۰۶ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَخُبُّ ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ. (بخاری:۱۶۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام ورود به مکه، در آغاز طواف، حجر الاسود را می بوسید و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل می‌کرد.

باب (٣٥): رمل نمودن در حج و عمره

٨٠٧ ـ عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّاب ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمَلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ. (بخاری:١٦٠٥)

ترجمه: از عمر ﷺ روایت است که فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماییم؟! آن زمان، صرفا برای نشان دادن قدرت خود به مشرکان، چنین کردیم. اکنون، خداوند آنها را از بین برده است. سپس، افزود: در عین حال، دوست نداریم چیزی را که رسول الله ﷺ انجام داده است، ترک کنیم.

٨٠٨ ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا. (بخاری:١٦٠٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بعد از اینکه استلام رکن یمانی و حجرالاسود را از رسول خدا ﷺ دیدم در هیچ شرایطی ـ چه سهل و چه دشوار ـ آن را ترک نکردم.

باب (٣٦): استلام حجر الاسود با عصا

٨٠٩ ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ. (بخاری:١٦٠٧)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در حجة الوداع، سوار بر شتر، بیت را طواف کرد و به وسیلۀ عصا حجر الاسود را استلام نمود.

باب (٣٧): بوسیدن حجر الاسود

٨١٠ ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَه رَجُلٌ عَنِ اسْتِلامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. فَقَالَ الرجل: أَرَأَيْتَ إِنْ

زُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّــهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. (بخاری:١٦١١)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: مردی (از اهل یمن) از او دربارۀ استلام حجر الاسود پرسید. وی گفت: من رسول الله ﷺ را دیدم که حجرالاسود را می بوسید و استلام می‌کرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعیت بود و یا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه کار کنم؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: اگر، مگرها را در یمن بگذار. من رسول الله ﷺ را دیدم که آن را استلام میکرد و می بوسید.

باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه

٨١١ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا مِثْلَهُ. (بخاری: ١٦١٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: اولین چیزی که رسول اکرم ﷺ هنگام ورود به مکه انجام داد، این بود که وضو گرفت و طواف کرد ولی عمره بجای نیاورد. بعد از آن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز مانند ایشان، عمل نمودند.

٨١٢ ـــ عَن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حَدِيْثُ طَوَافِ النَّبِيِّ ﷺ تَقَــدَّمَ قَرِيْباً وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّــفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخاری:١٦١٦)

ترجمه: حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در مورد طواف رسول الله ﷺ قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: رسول الله ﷺ بعد از طواف، دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه، سعی نمود.

باب (٣٩): صحبت کردن هنگام طواف

٨١٣ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ أَوْ بِخَيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدْهُ بِيَدِهِ». (بخاري: ١٦٢٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال طواف کعبه، از کنار شخصی گذشت که خود را بوسیله طناب با شخصی دیگر بسته بود و طواف می کرد. رسول خدا ﷺ طناب را قطع کرد و فرمود: «دست او را بگیر و طواف کن».

باب (٤٠): جلوگیری از طواف شخص عریان و حج مشرکین

٨١٤ ـــ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلا لايَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. (بخاری: ١٦٢٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: قبل از حجة الوداع، همان سالی که ابوبکر ﷺ توسط رسول اکرم ﷺ بعنوان امیر حجاج تعیین شده بود، به من و چند نفر دیگر مأموریت داد تا در روز عید قربان، اعلام کنیم که از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و هیچ شخص لخت و عریانی نمی تواند، کعبه را طواف نماید.

باب (٤١): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

٨١٥ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ. (بخاری: ١٦٢٥)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ پس از ورود به مکه، طواف کرد و بین صفا و مروه، سعی نمود و بعد از آن، نزدیک کعبه نرفت تا زمانیکه از عرفات، برگشت.

باب (٤٢): تهیهٔ آب آشامیدنی برای حجاج

٨١٦ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ﷺ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ.(بخاری:١٦٣٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عباس بن عبدالمطلب ﷺ از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا شب هایی را که حجاج در منا می گذرانند، برای تهیه آب آشامیدنی آنها در مکه بماند. رسول الله ﷺ نیز به او اجازه داد.

٨١٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَ إِلَى السِّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ. (بخاری:١٦٣٥)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ به سقایه (جایی که به حجاج آب می دادند)، رفت و آب خواست. عباس ﷺ به پسرش؛ فضل؛ گفت: پیش مادرت برو و برای رسول الله ﷺ از نزد او، آب بیاور. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب، به من بده» عباس ﷺ گفت: ای رسول خدا! مردم دست‌هایشان را در این آب، می زنند. رسول الله ﷺ فرمود: « از همین آب بده». سرانجام، رسول الله ﷺ از همان آب، نوشید. سپس، کنار چاه زمزم رفت. درآنجا مردم آب می دادند و خدمت می کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «کار کنید زیرا شما کار نیک، انجام

میدهید». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمی شدید، (با دیدن کار من، همه به آن روی نمی آوردید) وارد چاه می شدم و ریسمان آنرا اینجا می انداختم» و به سوی شانه اش اشاره کرد.

٨١٨ ـ وَعَنْهُ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَاكَانَ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ عَلَى بَعِيرٍ. (بخاری:١٣٦٧)

ترجمه: و در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من به رسول الله ﷺ آب زمزم دادم. آنحضرت ﷺ ایستاده آب نوشید. و همچنین در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ آنروز، فقط سوار بر شتر بود.

باب (٤٣): وجوب سعی بین صفا و مروه

٨١٩ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرَوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا**﴾. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لا يَطُوفَ بالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوَّلْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:﴿**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**﴾ الآيَةَ. قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا. (بخاری:١٦٤٣)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که خواهرزاده اش؛ عروه بن زبیر؛ از او دربارۀ آیۀ﴿**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**﴾ پرسید و گفت: بخدا سوگند، اگر کسی، سعی

بین صفا و مروه را انجام ندهد، برایش گناهی نیست. عایشه رضی الله عنها فرمود: ای خواهرزاده! سخن بدی بزبان آوردی. اگر اینطور که شما تفسیر کردید، می بود، خداوند می فرمود:«لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولی آیه فوق، درمورد انصار نازل شد. آنها قبل از اینکه اسلام بیاورند، برای بت منات که در مشلل آن را عبادت می کردند، احرام می بستند. و کسی که احرام می بست، سعی بین صفا و مروه را گناه می دانست. هنگامی که مسلمان شدند، از رسول خدا ﷺ در این مورد، پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما سعی بین صفا و مروه را گناه می دانستیم. در پاسخ آنها، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**..﴾ همانا صفا و مروه از نشانه های خدا هستند. پس هر کس که حج یا عمره نماید، بر او گناهی نیست که بین صفا و مروه، سعی نماید. عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ با عمل خود، سعی بین صفا و مروه را فرض گردانید. پس هیچ کس، حق ندارد آنرا ترک نماید.

باب (٤٤): آنچه دربارۀ سعی بین صفا و مروه آمده است.

۸۲۰ ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَافَ الطَّوَافَ الأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخاری:١٦٤٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در سه شوط طواف اول، رمل می کرد (یعنی گام‌های نزدیک به هم و تندی برمیداشت و شانه هایش را تکان می داد) و در چهار شوط بعدی، بطور عادی راه می رفت. و هنگام سعی بین صفا و مروه، در بطن وادی، آهسته می دوید.

باب (٤٥) : زن حائضه می تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

۸۲۱ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ

أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إِلاَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ». (بخاری: ١٦٥١)

ترجمه: از جابرؓ روایت است که: رسول الله ﷺ و یارانش برای حج، احرام بستند و بجز رسول خدا ﷺ و طلحه، کسی دیگر هدی همراه نداشت. علی ؓ که هدی همراه داشت، از یمن آمد و گفت: من به همان نیت احرام بسته ام که رسول خدا ﷺ احرام بسته است. نبی اکرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبدیل نمایند و طواف کنند و سپس موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون بیایند، مگر کسی که هدی همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برویم در حالی که از همبستری ما با زنان، چیزی نگذشته است؟! رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر آنچه را که اکنون می دانم، اول می‌دانستم، هدی با خود نمی آوردم. و اگر هدی با من نمی بود از احرام، بیرون می‌آمدم».

باب (٤٦): حجاج نماز ظهر روز ترویه(هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟

٨٢٢ ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ. (بخاری:١٦٥٣)

ترجمه: از انس بن مالک ؓ روایت است که مردی از او پرسید: آنچه از نبی اکرم ﷺ فهمیده ای به من بگو. رسول خدا ﷺ نمازهای ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را کجا خواند؟ گفت: درمنا. آن مرد، پرسید: نماز عصر روز نَفر (دوازدهم ذوالحجه) را کجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امرای تو انجام می دهند، انجام بده.

باب (٤٧): روزه گرفتن در روز عرفه

٨٢٣ ــ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَت: شَكَّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. (بخاری:١٦٥٨)

ترجمه: ام فضل رضی الله عنها می‌گوید: مردم دربارۀ روزه داشتن رسول الله ﷺ در روز عرفه، شک داشتند. من یک لیوان نوشیدنی برای نبی اکرم ﷺ فرستادم و ایشان، آن را نوشید.

باب (٤٨): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه

٨٢٤ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ أتى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعَصْفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَاحَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِالله ــ وَكَانَ مَعَ أَبِيهِ ــ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُالْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أنْ لا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ. (بخاری:١٦٦٠)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما هنگام زوال آفتاب روز عرفه، کنار خیمۀ حجاج آمد و با صدای بلند او را صدا زد. حجاج در حالی که چادری زرد رنگ به خود پیچیده بود، از خیمه بیرون آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: اگر میخواهی به سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، باید به موقف برویم. حَجّاج گفت: اکنون برویم؟ ابن عمر رضی الله عنه گفت: بلی. حَجّاج گفت: اندکی مهلت ده تا غسل کنم سپس، خارج شوم. ابن عمر رضی الله عنهما منتظر ماند تا او بیرون آمد. سالم بن عبد الله که همراه پدرش بود، به حجاج گفت: اگر می‌خواهی مطابق سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، خطبه را کوتاه بخوان و برای وقوف، عجله کن. حجاج به عبدالله بن عمر، نگاه کرد. او گفت: سالم، درست می‌گوید. گفتنی است که عبدالملک

(خلیفه وقت) نامه ای به حجاج، نوشته و از وی خواسته بود که در احکام حج با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مخالفت نکند.

باب (۴۹): شتاب برای رفتن به موقف

در این باب، امام بخاری رحمه الله هیچ حدیثی نیاورده است. اما حدیث باب گذشته به این باب نیز تعلق می گیرد. (مترجم)

باب(۵۰): وقوف در عرفات

٨٢٥ ـــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَا هُنَا. (بخاری: ١٦٦٤)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: شترم، گم شد. روز عرفه، برای یافتن آن، بیرون رفتم. رسول الله ﷺ را در عرفات، در حال وقوف، دیدم. گفتم: بخدا سوگند! این مرد، از قریش است. اینجا چه کار می کند؟! (چون قریش جاهلیت، در زمان حج، از حرم، بیرون نمی رفتند)

باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله ﷺ از عرفات بسوی مزدلفه

٨٢٦ ـــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عن سِيرِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. (بخاری: ١٦٦٦)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که از وی در مورد چگونگی راه رفتن رسول الله ﷺ هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسیدند. اسامه گفت: عادی راه میرفت. و هرگاه، به جای خلوتی می رسید، تندتر راه می رفت.

باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود

٨٢٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا لِلإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالإِيضَاعِ». (بخاری:١٦٧١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روز عرفه، با رسول الله ﷺ از عرفات، براه افتادم. نبی اکرم ﷺ سر و صدای زدن شترها را از پشت سر، شنید. آنگاه، با تازیانه اش به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید. زیرا اجر و پاداش، در عجله کردن و دوانیدن شترها نیست».

باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را درشب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد

٨٢٨ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ بَنْتِ أَبِيْ بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قال: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فقال لَهَا: يَا هَنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلاَّ قَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعُنِ. (بخاری:١٦٧٩)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که او در شبی که نمازهای مغرب و عشاء را باهم می خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف کرد و به نماز ایستاد و ساعتی نماز خواند. سپس، گفت: ای پسرم! آیا ماه، غروب کرده است؟ وی گفت: خیر. اسماء ساعتی دیگر، نماز خواند و دوباره پرسید: ای پسرم! آیا ماه، غروب کرده است؟ گفت: بلی. اسماء رضی الله عنها گفت: پس حرکت کنید. آنگاه، ما حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه اسماء رضی الله عنها جمرۀ عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد.

عبد الله ؛بردۀ اسماء و راوی حدیث؛ می‌گوید: به ایشان گفتم: فکر می کنم در تاریکی، حرکت کردیم. اسماء گفت: فرزندم! رسول الله ﷺ زنان را برای این کار، اجازه داده است.

٨٢٩ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَتِ النَّبيَّ ﷺ سَوْدَةُ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتِ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. (بخاری: ١٦٨١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: با رسول الله ﷺ در مزدلفه، منزل گرفتیم. سوده رضی الله عنها که زنی بطيئ السير (آهسته رو) بود، از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حرکت کند. رسول الله ﷺ به او اجازه داد و او قبل از سایر مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، ماندیم. و با رسول الله ﷺ برگشتیم. ولی اگر من نیز مانند سوده رضی‌الله عنها اجازه می‌گرفتم، برایم خیلی بهتر بود.

باب (٥٤): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

٨٣٠ ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلاتَيْنِ، كُلَّ صَلاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعَشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتِمُوا، وَصَلاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ ﷺ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ. (بخاری:١٦٨٣)

ترجمه: هنگامی که عبد الله ﷺ به مزدلفه رسید، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد. هر نماز را با اذان و اقامه ای جداگانه خواند و بین نماز مغرب و عشا، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوری که بعضی گفتند: فجر طلوع کرده و بعضی گفتند: طلوع نکرده است. سپس، عبد الله رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «نماز های مغرب و عشاء در اینجا (مزدلفه)، از وقت اصلی خود، تغییر یافته اند. پس تا هوا خوب تاریک نشده به مزدلفه نیایید. و نماز صبح نیز باید در این وقت، خوانده شود». عبدالله رضی الله عنه بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف کرد. بعد فرمود: اگر اکنون، امیر المومنین بر می گشت، مطابق سنت، عمل می کرد. راوی می گوید: نمی دانم ابن عمر زودتر این سخن را گفت یا عثمان زودتر حرکت کرد. (یعنی عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمی جمرهٔ عقبه در روز عید، لبیک می گفت.

باب (۵۵): چه وقت از مردلفه باید حرکت کرد؟

۸۳۱ ـــ عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعٍ الصُّبْحَ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ. (بخاری:۱۶۸۴)

ترجمه: روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ایستاد و فرمود: مشرکین، قبل از طلوع آفتاب، از مردلفه، حرکت نمی کردند و می‌گفتند: ای ثبیر! (کوهی در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله ﷺ با آنها مخالفت کرد و قبل از طلوع خورشید، حرکت کرد.

باب (۵۶): سوار شدن بر شتر هَدی

۸۳۲ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ. (بخاری:۱۶۸۹)

ترجمه: ابوهریرهﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ شخصی را دید که شتر قربانی را می کشید و با خود می‌برد. آنحضرت ﷺ فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: این، شتر قربانی است. رسول اللهﷺ فرمود: «سوار شو». و بار دوم یا سوم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وای برتو، سوار شو».

باب (۵۷): کسی که شتر (هَدی) با خود ببرد

۸۳۳ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». (بخاری: ۱۶۹۱)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهماروایت است که: رسول الله ﷺ در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدی به همراه داشت که آنرا از ذوالحلیفه آورده بود. نخست، برای عمره و بعد برای حج، نیت نمود. و مردم نیز با رسول الله ﷺ نیت حج وعمره کردند. عده ای از آنان، هدی (شکرانه) همراه داشتند و عده ای دیگر، بدون هدی بودند. هنگامی که رسول اللهﷺ وارد مکه شد، به مردم گفت: «آنانی که هدی همراه خود آورده اند، حلال نخواهند شد مگر اینکه مناسك حج را به پایان برسانند. و کسانی که هدی همراه نیاورده اند، بعد از طواف و سعی بین صفا و مروه، موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون آیند. سپس برای حج، احرام ببندند. و کسانی که توانایی هدی، ندارند، سه روز در (ایام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگیرند».

باب (۵۸): قلاده کردن هدی در ذو الحلیفه، سپس، احرام بستن

٨٣٤ ــ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالا: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ ﷺ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. (بخاری:١٦٩٤، ١٦٩٥)

ترجمه: از مسور بن مخرمه و مروان رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در زمان صلح حدیبیه، با بیش از هزار تن از یارانش از مدینه بیرون آمد. و هنگامی که به ذو الحلیفه رسید، شترهای هدی (شکرانه) را قلاده انداخت و کوهان‌های آنها را علامت‌گذاری کرد و برای عمره، احرام بست.

باب (۵۹): کسی که بدست خود، هَدی را قلاده نمود

٨٣٥ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا:أَنَّهَا بَلَغَهَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا، حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ . (بخاری: ١٧٠٠)

ترجمه: به عایشه رضی الله عنها خبر رسید که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: هرکس حیوانی را به عنوان هدی، به سرزمین حرم بفرستد، تازمانیکه هدی، ذبح نشده است، هر چه برای یک حج گزار حرام است، برای او نیز حرام می شود. عایشه رضی الله عنها گفت: اینطور نیست که او می گوید. زیرا من با دست خودم، قلاده های هدی رسول الله ﷺ را بافتم و پیامبر اکرم ﷺ آنها را با دستهای خود، بر گردن حیوانات هدی، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدی (عید قربان)، آنچه را که خداوند برای رسول خدا ﷺ حلال کرده بود، حرام نشد.

باب (٦٠): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

٨٣٦ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً غَنَمًا. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ ﷺ قَلَّدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلالاً عِنْدِي. (بخاری:١٧٠١ــ١٧٠٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ یکبار گوسفندی را برای ذبح به حرم فرستاد. و در روایتی نیز آمده است که: رسول الله ﷺ قلاده در گردن گوسفندی انداخت و (آنرا به عنوان هدی، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند.

باب (٦١): قلادۀ پشمی

٨٣٧ ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي . (بخاری:١٧٠٥)

ترجمه: و در روایتی از عایشه رضی الله عنها آمده است که می گوید: قلاده های آنها را با پشمی که نزد من بود، بافتم.

باب (٦٢): پالان شتر و صدقه دادن آن

٨٣٨ ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلالِ الْبُدْنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا. (بخاری:١٧٠٧)

ترجمه: علی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد تا پالان و پوست شترهای قربانی را که ذبح کرده بودم، صدقه نمایم.

باب (٦٣): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها

٨٣٩ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةٌ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ

النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا ؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ. (بخاری:۱۷۰۷)

ترجمه: حدیث عایشه رضی‌الله عنها که می‌گوید: پنج روز از ماه ذوالقعده مانده بود که با رسول الله ﷺ برای حج از مدینه خارج شدیم، قبلاً بیان شد. ودر این روایت، علاوه بر آن، آمده است که عایشه رضی‌الله عنها فرمود: روز عید، مقداری گوشت گاو برای ما آوردند. من پرسیدم: این چیست؟ (یعنی گوشت از کجا؟) آن شخص، گفت: اینها از گوشتهای قربانی ای است که رسول خدا ﷺ برای همسرانش، ذبح کرده است.

باب (٦٤): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است

٨٤٠ ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ يعني: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۱۷۱۰)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی در محلی که رسول خدا ﷺ قربانی کرده بود، هدی خود را ذبح می‌کرد.

باب (٦٥): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها)

٨٤١ ـ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ. (بخاری:۱۷۱۳)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مردی را دید که شتر قربانی‌اش را خوابانیده بود تا آنرا ذبح کند. عبد الله رضی الله عنه گفت: شتر را ایستاده و در حالی که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ﷺ، ذبح کن.

باب (٦٦): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود

٨٤٢ ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُدْنِ، وَلا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا. (بخاری: ١٧١٦)

ترجمه: علی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ سرپرستی شترهای قربانی را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم.

باب (٦٧): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟

٨٤٣ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا لا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلاثِ مِنًى فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا. (بخاری: ١٧١٩)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: ما در ابتدا، گوشتهای قربانی را بیش از سه روز، یعنی همان ایام منا، نمی خوردیم. سپس، رسول خدا ﷺ اجازه داد و فرمود: «بخورید و نگه دارید». ما نیز خوردیم و برای خود، نگه داشتیم.

باب (٦٧): تراشیدن وکوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام

٨٤٤ ــ عن ابْن عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ. (بخاری:١٧٢٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حج خود، موهای سر (مبارکش) را تراشید.

٨٤٥ ــ وعنه ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ». (بخاری:١٧٢٧)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به کسانی که (در حج) موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «پروردگارا! به کسانی که سرشان را می تراشند، رحم فرما». دوباره پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بر کوتاه کنندگان نیز رحم فرما».

٨٤٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ مثل ذلك إلا أنه قَالَ: «اغْفِرْ» بدل ارحــم قَالَهَا ثَلاثًا قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ».

ترجمه: از ابوهریره هم همین حدیث نقل شده ولی بجای« اِرحم» ، «اغفر» آمده است. یعنی مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تکرار کرد و در پایان، فرمود: کوتاه کنندگان را نیز مغفرت کن.

٨٤٧ ـــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ بِمِشْـقَصٍ. (بخاری: ١٧٣٠)

ترجمه: معاویه ﷺ می‌گوید: موهای رسول الله ﷺ را با سر نیزه کوتاه کردم.

باب (٦٨): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها)

٨٤٨ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه سأله رجل: مَتَى أَرْمِي الْجمَـارَ قَالَ: إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمِهْ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَـتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا. (بخاری:١٧٤٦)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: چه وقت رمی جمره کنم؟ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: هرگاه، امامت رمی کرد، تو نیز رمی کن. آن شخص، دوباره سؤالش را تکرار کرد. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما گفت: منتظر می ماندیم تا آفتاب، زوال کند، آنگاه، رمی می‌کردیم.

باب (٦٩) رَمی جمرات از تهِ دره

٨٤٩ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن مسعود ﷺ أنه رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فقيل له: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ. (بخاری:١٧٤٧)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ از بطن وادی (تهِ دره)، رمی جمره می‌کرد. به او گفتند: مردم از بالای وادی، رمی می‌کنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودی که جز او معبود برحقی وجود ندارد، کسی که سورهٔ بقره بر او نازل شد (رسول اکرم ﷺ) از همین جا، رَمی‌کرد.

باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه

٨٥٠ ــ وعنه ﷺ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ.

ترجمه: از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که وی هنگامی که به شیطان بزرگ (جمره عقبه) می رسید، کعبه را طرف چپ و منا را طرف راست خود، قرار می داد و با هفت سنگ ریزه رمی می کرد و می فرمود: کسی که سورهٔ بقره بر او نازل شد (رسول‌الله ﷺ)، چنین رمی، کرد.

باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد

٨٥١ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهِلَ فَيَقُومَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلاً ثُمَّ

يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلا يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ١٧٥١)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی جمرۀ اولی را هفت سنگ ریزه می زد و بعد از هر سنگ ریزه، تکبیر می گفت. سپس، اندکی جلو می رفت و در جای هموار، می ایستاد، آنگاه رو به قبله می نمود و دستهایش را بلند می کرد و تا مدت زیادی، دعا می کرد. بعد، جمره وسطی را سنگ می زد. آنگاه، به طرف چپ می رفت و بر زمین همواری، می ایستاد و رو به قبله می کرد و دستها را بلند می نمود و تا مدت زیادی، دعا می کرد. و بعد، از تهِ دره به رمی جمره عقبه می پرداخت ولی در آنجا توقف نمی کرد. در پایان، می گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین رمی، می کرد.

باب (٧٢): طواف وداع

٨٥٢ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ. (بخاری:١٧٥٥)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: به مردم، امر شد که آخرین عملشان در ایام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه که از این قانون، مستثنا می باشند.

٨٥٣ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ.(بخاري:١٧٥٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب » خواند و زمانی کوتاه، خوابید. آنگاه، سوار مرکب شد و برای طواف بیت، رفت.

باب (٧٣): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود

٨٥٤ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لا تَنْفِرُ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْــدُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لَهُنَّ. (بخاری: ١٧٦٠ــ١٧٦١)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روايت است كه فرمود: به زنهای حايضه اجازه داده شده است كه پس از طواف زيارت، بروند. طاووس مى گويد: از ابن عمر رضی الله عنهما شنيدم كه نخست، اجازه رفتن به زنان حايضه را نمی‌داد ولی بعدها شنيدم كه فرمود: رسول الله ﷺ به چنين زن هايی، اجازه رفتن داده است.

باب (٧٤): (حكم توقف كردن) در مُحَصَّب

٨٥٥ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِنَّمَــا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:١٧٦٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روايت است كه فرمود: توقف در محصب، جزو مناسك نيست. بلكه مكانی است كه رسول الله ﷺ (بصورت اتفاقی) در آنجا، توقف كرد.

باب (٧٥): توقف كردن در (ذی طوی) پيش از ورود به مكه و در دشت (ذو الحليفه) پس از بازگشت از مكه

٨٥٦ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُــوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخاری:١٧٦٩)

ترجمه: روايت است كه هرگاه، ابن عمر رضی الله عنهما به مكه می رفت، در «ذی طوی» توقف می كرد و شب را در آنجا می ماند. و هنگام صبح، وارد مكه می‌شد. و در مراجعت از مكه نيز از ذی طوی می‌گذشت و شب را تا صبح، آنجا می ماند. و می فرمود: رسول الله ﷺ چنين عمل می كرد.

٢٧ ـ کتاب عمره

باب (١): وجوب عمره وفضیلت آن

٨٥٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْــرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخاری:١٧٧٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «یک عمـره تـا عمـره دیگـر، موجب بخشش و کفاره گناهانی می‌شود که میان آن دو عمـره، انجـام گرفتـه انـد. و حـج مقبـول پاداشی جز بهشت ندارد».

باب (٢): کسی که قبل از حج، عمره نماید

٨٥٨ ـــ عَنِ ابْنَ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لا بَأْسَ وقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَحُجّ. (بخاری: ١٧٧٤)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما دربارۀ ادای عمره، قبل از انجـام حـج، پرسـیدند. فرمود: اشکالی ندارد. و افزود: رسول الله ﷺ قبل از ادای حج، عمره نمود.

باب (٣): تعداد عمره های رسول‌الله ﷺ

٨٥٩ ـــ عَنْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه قيل لَهُ: كَــمِ اعْتَمَــرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قال السائل: فقلت لعَائِشَةَ: يَــا أُمَّاهُ أَلا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُوعَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَــالَ: يَقُــولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَــا

عَبْدِالرَّحْمَنِ مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلاَّ وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ. (بخاري:١٧٧٦)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی پرسید: رسول الله ﷺ چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، که یکی از آنها در ماه رجب بود. آن شخص، میگوید: نزد عایشه رضی الله عنهما رفتم و گفتم: ای امالمومنین! شنیده ای که ابوعبدالرحمن چه می گوید؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: چه می گوید؟ گفت: می گوید: رسول الله ﷺ چهار عمره انجام داده که یکی از آنان در رجب بوده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن رحم کند؛ او در تمام عمره های رسول الله ﷺ حضور داشته است. هرگز آنحضرت ﷺ در ماه رجب، عمره ننموده است.

٨٦٠ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أنه سئل: كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعِرَّانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ، أُرَاهُ ـــ حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وفي رواية أنه اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْثُ رَدُّوهُ وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ. (بخاری:١٧٧٨ ـــ ١٧٧٩)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که شخصی از او پرسید: رسول خدا ﷺ چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حدیبیه است که در ماه ذوالقعده، صورت گرفت و کفار مانع رسول الله ﷺ شدند. عمرۀ دوم، در ماه ذوالقعدۀ سال بعد، زمانی که با مشرکین صلح کرد، انجام گرفت. عمرۀ سوم، عمرۀ جعرانه است که در سال تقسیم غنایم جنگ حنین، انجام یافت. آن شخص می گوید: پرسیدم رسول الله ﷺ چند بار حج نمود؟ انس ﷺ در جواب، گفت: یک بار.

و در روایتی دیگر، آمده است که رسول الله ﷺ یک عمره، در سال صلح حدیبیه، انجام داد که کفار مانع ایشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعده و عمره چهارم را با حج، بجای آورد.

٨٦١ ــ عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﷺ قال: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ١٧٨١)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ دو عمره در ماه های ذوالقعده، سالهای قبل از حج، بجای آورد.

باب (٤): عمرۀ تنعیم

٨٦٢ ــ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ. (بخاری: ١٧٨٤)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابو بکر رضی الله عنهما؛ برادر عایشه رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ به من دستور داد که عایشه را همراه خود به تنعیم ببرم تا از آنجا برای عمره، احرام ببندد.

٨٦٣ ــ عَنْ سُرَاقَةَ بْنَ مَالِكِ ابْنِ جُعْشُمٍ ﷺ أَنَّه لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا فَقَالَ: أَلَكُمْ هَذِهِ خَاصَّةً يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لا بَلْ لِلأَبَدِ». (بخاری: ١٧٨٥)

ترجمه: سراقه بن مالک ﷺ روایت می کند که پیامبر ﷺ را در حال رمی جمرۀ عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت ﷺ پرسید: آیا این (تبدیل حج به عمره)، مخصوص شماست؟ فرمود: «خیر، بلکه برای (همه و) همیشه است».

باب (٥): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی

٨٦٤ ــ حديث عائشة رضي الله عنها في الحج تكرر كثيراً وقد تقدم بتمامه (بخاری: ١٧٨٦ ــ ١٥٢١ ــ ١٥٦١)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره حج، قبلا چندین بار، بطور کامل، بیان گردیده است.

باب (٦): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

٨٦٥ ـــ عَن عَائِشَة رَضِي اللَّه عَنْهَا أن النبي ﷺ قال لها في العمرة: «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكِ أَوْ نَصَبِكِ». (بخاری:١٧٨٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در مورد عمره، به ایشان فرمود: «پاداش عمره ی تو مطابق با هزینه و زحمت شما خواهد بود».

باب (٧): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود

٨٦٦ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما أنها كانت كُلَّمَا مَرَّتْ بِالحَجُونِ تقول: صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَا هُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهْرُنَا قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلانٌ وَفُلانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ. (بخاری:١٧٩٦)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که وی هر وقت، از حجون عبور می کرد، می گفت: درود خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ باد. همراه آنحضرت ﷺ در این محل، توقف کردیم. گفتنی است که ما در آن زمان، سبکبار بودیم زیرا توشهٔ مختصری و سواری های اندکی داشتیم. من و خواهرم؛ عایشه؛ و زبیر و فلان و فلان، عمره کردیم. پس از طواف کعبه، از احرام بیرون آمدیم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره برای حج، احرام بستیم.

باب (٨): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت

٨٦٧ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». (بخاری:١٧٩٧)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جهاد، حج یا عمره، وقتی که از مکان مرتفعی عبور می‌کرد، سه بار تکبیر می گفت وسپس، می فرمود: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» یعني بجز خداوند یگانه، معبود بر حقی نیست، و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست. و حمد و ثنا شایسته اوست، و بر هر چیزی توانایی دارد. رجوع و بازگشت ما به سوی اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستیم. خداوند به وعده خود وفا کرد. بنده خویش را کمک کرد و به تنهایی، لشکر کفار را شکست داد.

باب (٩): استقبال از حجاج

٨٦٨ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ. (بخاری:١٧٩٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، تنی چند از خرد سالان بنی عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله ﷺ یکی را جلو و دیگری را پشت سرخود، سوار کرد.

باب (١٠): بازگشت به خانه بعد از ظهر

٨٦٩ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لا يَدْخُلُ إِلاَّ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً.(بخاري: ١٨٠٠)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نمی‌شد، بلکه صبح یا بعد از ظهر، وارد منزل می‌شد.

٨٧٠ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلاً. (بخاری: ١٨٠١)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) منع فرمود.

باب (١١): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه

٨٧١ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا وزاد في رواية مِنْ حُبِّهَا.(بخاري: ١٨٠٢)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامی که از دور چشمش به خانه های مدینه می افتاد، به سرعت شتر خود یا هر سواری دیگری که داشت، می افزود. و در روایتی دیگر، آمده است که بخاطر محبتی که به مدینه داشت، چنین میکرد.

باب (١٢): سفر، قطعه ای از عذاب است

٨٧٢ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (بخاری: ١٨٠٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است. زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می دارد. بنابراین، پس از انجام امور آن، باید هر چه زودتر به خانه برگشت».

۲۸ ـ کتاب محصر

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود

۸۷۳ ـــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّـــهِ ﷺ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلاً. (بخاری:۱۸۰۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: بعد از اینکه رسول الله ﷺ (توسط کفـار، از ادای عمـره) باز داشته شد، سرش را تراشید و با همسرانش، همبستر شد و قربانی کرد. و سال بعد، عمره نمود.

باب (۲) : برخورد به مانع در حج

۸۷۴ ـــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلاً فَيُهْـــدِي أَوْ يَصُـــومُ إِنْ لَـــمْ يَجِـــدْ هَـــدْيًا. (بخاری: ۱۸۱۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: آیا سنت رسول الله ﷺ برای شما کافی نیست؟ هـر گاه برای کسی از شما (بعد از پوشیدن احرام)، مانعی ایجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانـه کعبه را طواف کند و بین صفا و مروه سعی نماید و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدی ذبح کند. و اگر قادر بر هدی نبود، روزه بگیرد.

باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد

۸۷۵ ـــ عَنِ الْمِسْوَرِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِـــقَ وَأَمَـــرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. (بخاری: ۱۸۱۱)

ترجمه: مِسورؓ روایت می کند که رسول الله ﷺ قبل از آنکه سرش را بتراشد، هدی خود را ذبح نمود و دستور داد که اصحابش نیز، چنین کنند.

باب (٤): خداوند در سورۀ بقره می فرماید: « أو صدقه » یعنی طعام دادن به شش نفر مسکین

٨٧٦ ــ عن كَعْب بْنَ عُجْرَةَ ﷺ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمْلاً فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقْ رَأْسَكَ ــ أَوْ قَالَ: احْلِقْ» قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَة: ﴿**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ**﴾ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوِ انْسُكْ بِمَا تَيَسَّرَ». (بخاری:١٨١٥)

ترجمه: کعب بن عجره ؓ می گوید: رسول خدا ﷺ در حدیبیه، متوجه شد که سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتی تو شده اند»؟ عرض کردم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس موهایت را بتراش». کعب می گوید: این آیه دربارۀ من نازل شد:﴿**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ**﴾ (اگر کسی از شما بیمار شد و یا ناراحتی در سر داشت تا آخر آیه ..) بنابراین، رسول الله ﷺ فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگیر یا سه صاع خوراک، میان شش مسکین، توزیع کن. یا آنچه برایت میسر است، قربانی کن».

باب (٥): مقدار طعام در فدیه، نصف صاع است

٨٧٧ ــ وَعَنهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً .

ترجمه: و در روایتی دیگر، کعب بن عجره ؓ میگوید: آیۀ مذکور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولی حکم آن، شامل همۀ شما می باشد.

۲۹ ـ کتاب جریمهٔ شکار کردن

باب (۱): شخص مُحرِم می تواند از شکار شخص غیر مُحرِم، استفاده کند

۸۷۸ ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرِمْ، فَأُنْبِئْنَا بِعَدُوٍّ بِغَيْقَةَ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارِ وَحْشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ فَاسْتَعَنْتُهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلاً مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْهَنَ وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اصَّدْنَا حِمَارَ وَحْشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ. (بخاري: ۱۸۲۱)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: در سال حدیبیه، با نبی اکرم ﷺ از مدینه، براه افتادیم. اصحاب آنحضرت ﷺ مُحرِم شده بودند. ولی من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع یافتیم که دشمن، در محلی بنام غیقه، خود را آمادهٔ کارزار می سازد. بسوی دشمن، براه افتادیم. همراهانم، گورخری دیدند (چون در احرام بسر می بردند و نمی توانستند شکار کنند) با نگاه به یکدیگر، شروع به خندیدن کردند. من به اطراف خود نگریستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمی کردم و با او گلاویز شدم. آنگاه، از آنان خواستم که با من کمک کنند. ولی همه از این کار سرباز زدند. (ناچار به تنهایی، آن را از پای درآوردم) و همه از گوشت آن، خوردیم. سپس، خود را به رسول خدا ﷺ رسانیدم. و چون می ترسیدم از آنحضرت ﷺ بازمانم، اسبم را گاهی تند تر و گاهی آهسته می راندم. نیمه های شب، شخصی از بنی غفار را دیدم و

پرسیدم که در کجا از رسول خدا ﷺ جدا شده ای؟ گفت: کنار چشمه آبی بنام تعهن. و قصد داشت که در مقام سقیا، بیتوته نماید. سرانجام، خود را به ایشان رسانیدم. و گفتم: ای رسول خدا! اصحابت خدمت شما سلام رسانیدند و می ترسیدند که دشمن بین شما و آنها، حایل شود. بهتر است منتظر بمانید تا بما برسند. آنحضرت ﷺ نیز پذیرفت. سپس، گفتم: یا رسول الله! ما گوخری شکار کردیم و از گوشت آن، هنوز مقداری همراه من می باشد. پیامبر خدا ﷺ به اصحاب که در احرام بسر می بردند، فرمود: «از این گوشت، بخورید».

باب (٢): مُحرِم نباید غیر مُحرِم را در شکار کردن، یاری کند

٨٧٩ ــ وَعَنهُ فِي رِوَايَةٍ: أنهم لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». (بخاری: ١٨٢٤)

ترجمه: در روایتی دیگر، از ابوقتاده آمده است که وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ رسیدند، پرسید: «آیا کسی از شما، دستور حمله به گورخر را داده و یا به طرف آن، اشاره کرده است»؟ گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت باقی مانده را نیز بخورید».

باب (٣): مُحرِم نباید غیر مُحرِم را در کشتن شکار، یاری کند

٨٨٠ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلاثٍ، وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، الحديث. (بخاری: ١٨٢٣)

ترجمه: در روایتی دیگر، از ابو قتاده ﷺ چنین آمده است: که با پیامبر ﷺ در سه مایلی مدینه، در محلی به نام «قاحه» بودیم. برخی از ما محرم بودند و برخی دیگر، محرم نبودند. (سپس بقیه حدیث فوق را ذکر نمود).

باب (٤): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام

٨٨١ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا وَهُوَ بالأَبْوَاءِ أَوْ بوَدَّانَ فَرَدَّهُ عَلَيْـــهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلاَّ أَنَّا حُرُمٌ». (بخاری:١٨٢٥)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که صعب ابن جثامه لیثی گورخری را در محلی به نام ابواء یا وَدّان به رسول خدا ﷺ اهداء کرد. رسول الله ﷺ آنرا نپذیرفت. (آن شخص، غمگین و افسرده شد). هنگامی که رسول اکرم ﷺ آثار پریشانی را در چهره اش دید، فرمود: «چون در احرام بسر میبریم، آنرا نپذیرفتیم».

باب (٥): آنچه را مُحرِم می تواند بکُشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود

٨٨٢ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلُنَّ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَـــأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». (بخاری:١٨٢٩)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «پنج نوع از حیوانات را که موذی هستند، می توان در حرم کشت و آنها عبارتند از: کلاغ، باز شکاری، عقرب، موش و سگِ هار».

٨٨٣ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ بِمِنًـــى إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ ﴿وَالْمُرْسَلاتِ﴾ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ فَقَـــالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». (بخاری:١٨٣٠)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که می گوید: همراه رسول الله ﷺ در غاری، در منا بودیم که سورۀ «مرسلات» نازل شد. رسول الله ﷺ آنرا تلاوت می کرد و من همانطور که

از زبان (مبارکش) می شنیدم آن را حفظ می‌کردم. هنوز سوره «مرسلات» به پایان نرسیده بود که ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «آنرا بکشید». ما نیز فوراً اقدام نمودیم ولی مار فرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: « مار از شر شما نجات پیدا کرد همانطور که شما از شر او، نجات یافتید».

٨٨٤ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.(بخاري: ١٨٣١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهامی‌فرماید: رسول الله ﷺ وَزَغ را موذی خواند، اما نشنیدم که ما را به کشتن آن، امر نماید.

باب (٦): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست

٨٨٥ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا».(بخاري:١٨٣٤)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم ﷺ روز فتح مکه فرمود: « (از این پس) هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید».

باب (٧): حکم حجامت برای مُحرِم

٨٨٦ ــ عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِلَحْيِ جَمَلٍ فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخارى:١٨٣٦)

ترجمه: ابن بحینه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در محلی به نام «لحی جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود.

باب (٨): (حكم) نكاح برای مُحرِم

٨٨٧ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبيَّ ﷺ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخاری:١٨٣٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما مـی گویـد: رسـول الله ﷺ در حـال احـرام، بـا ميمونـه رضی الله عنها ازدواج کرد.

باب (٩): استحمام نمودن مُحرِم

٨٨٨ ـــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ لإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ. (بخاري:١٨٤٠)

ترجمــه: از ابـو ايـوب انصـاری ﷺ پرسـيدند: رسـول الله ﷺ در حـال احـرام، چگونـه سـر (مبارکش) را می شست؟ ابو ايوب پارچه ای را که روی سرش بود، برداشت و سـرش آشکار شـد. آنگاه، به کسی که آب بر سرش می ريخت (خدمتگـذارش)، گفـت: آب بريـز. او بـر سـر ش آب ريخت. سپس، ايوب ﷺ سرش را با دستانش حرکـت داد. و نخسـت، دسـتها را از جلـو بـه عقـب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله ﷺ را ديدم که چنين می کرد.

باب (١٠): ورود به حرم و مكه بدون احرام

٨٨٩ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَـــةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». (بخاری:١٨٤٦)

ترجمه: از انس بن مالك ﷺ روايت است که رسول الله ﷺ سال فـتح مكـه در حـالی کـه کلاه خودی بر سر داشت، وارد مکه شد. وقتی که آنرا از سرش برداشت، مـردی رسـيد و گفـت:

ابن خطل به پردۀ کعبه پناه آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بکشید». (ابن خطل، مسلمانی را کشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (١١): حج گزاردن به نیابت از میت

٨٩٠ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». (بخاری:١٨٥٢)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که یکی از زنان طایفه جهینه، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: مادرم نذر کرده بود که به حج برود، ولی موفق نشد و فوت کرد. آیا من می‌توانم از طرف او، حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، از طرف او، حج کن. اگر مادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاریش را پرداخت نمی کردی؟ پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب تر است».

باب (١٢): حج کودکان

٨٩١ ـــ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (بخاری:١٨٥٨)

ترجمه: سایب بن یزید ﷺ می‌گوید: مرا در سن هفت سالگی، همراه رسول خدا ﷺ به حج بردند.

باب (١٣): حج زنان

٨٩٢ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّتِهِ قَالَ لأُمِّ سِنَانٍ الأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكِ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلانٍ ــ تَعْنِي زَوْجَهَا ــ كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا وَالآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِي».(بخاري:١٨٦٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاری فرمود: «چرا به حج نرفتی»؟ وی گفت: شوهرم دو شتر برای آب کشیدن داشت. یکی را با خود به حج برد. و دومی، زمینهای ما را آبیاری می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: « ثواب یک عمره در ماه مبارک رمضان، برابر با حجی است که همراه من، ادا شود».

٨٩٣ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي: «أَنْ لا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلا صَوْمَ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلا صَلاةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، وَلا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخاری:١٨٦٤)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ که در دوازده غزوه، همراه رسول الله ﷺ بوده است، می گوید: چهار نصیحت از رسول الله ﷺ شنیدم که مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندی من گردید. اول اینکه: «هیچ زنی شرعاً حق ندارد مسافت دو روز را بدون شوهر یا محرم دیگری، به سفر برود. دوم اینکه: هیچ کس، حق ندارد روزهای عید فطر و عید قربان را روزه بگیرد. سوم اینکه: هیچ نمازی بعد از این دو نماز نیست یعنی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اینکه: بار سفر (به سوی هیچ مسجدی) بسته نشود مگر به مسجدالحرام و مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الاقصی».

باب (۱٤): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانۀ کعبه برود

۸۹٤ ـــ عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ» وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. (بخاري:۱۸٦٥)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ پیرمردی را دید که به کمک دو پسرش، تلو تلو راه می رفت. فرمود: «این را چه شده است»؟ گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نیازی ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود).

۸۹۵ ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضي الله عنه قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ ﷺ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ». (بخاری:۱۸٦٦)

ترجمه: عقبه بن عامر رضي الله عنه می گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به زیارت خانۀ خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله ﷺ در این باره، سؤال کنم. من هم از آنحضرت ﷺ پرسیدم. ایشان ﷺ فرمود: «گاهی، پیاده برود و گاهی، سوار شود».

۳۰ ـ کتاب فضایل مدینهٔ منوره

باب (۱): حرم مدینه

٨٩٦ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخاری:١٨٦٧)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مدینه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بریده نشود و ظلم و تجاوزی در آنجا، انجام نگیرد. هرکس، در مدینه ظلم و تجاوز کند، لعنت خدا، فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد».

٨٩٧ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ الْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ». (بخاری:١٨٦٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحیهٔ سنگلاخی مدینه را حرم قرار داد و حکم آن را بزبان من جاری ساخت». راوی میگوید: رسول الله ﷺ نزد بنی حارثه آمد و فرمود: «ای بنی حارثه! فکر می‌کنم شما بیرون از حدود حرم باشید». سپس، به این سو و آن سو، نگاه کرد و فرمود: «خیر، شما در محدودهٔ حرم هستید».

٨٩٨ ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلاَّ كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». (بخاری:١٨٧٠)

ترجمه: از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که فرمود: بجز کتاب خدا و این صحیفه، چیز دیگری نزد ما نیست. (و در آن آمده است که) رسول الله ﷺ فرمود: «مدینه از کوه عایر تا فلان نقطه، حرم است. هرکس در مدینه ظلم کند یا ظالمی را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرایض چنین کسی پذیرفته می شود و نه عبادات نفلی‌اش». و فرمود: «تعهد و پیمان مسلمانان، یکی است. هرکس، تعهد مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادت نفلی‌اش. هر برده ای که بدون اجازه صاحبش با دیگران پیمان دوستی ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادات نفلی اش».

باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می‌راند

٨٩٩ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى يَقُولُونَ يَثْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (بخاری: ١٨٧١)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهری بروم که بر سایر شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، یثرب و مدینه است که آدمهای بد را از خود، جدا می سازد همانطور که کوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا می کند».

باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است

٩٠٠ ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ﷺ أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ». (بخاری: ١٨٧٢)

ترجمه: ابو حمید ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ از تبوک برمی گشتیم. هنگامی که به مدینه، نزدیک شدیم، رسول خدا ﷺ فرمود: «این (مدینه)، سرزمین پاکی است».

باب (٤): کسی که از مدینه، روی بگرداند

٩٠١ ـــ عَنِ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لا يَغْشَاهَا إِلاَّ الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا». (بخاری: ١٨٧٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد. و آخرین کسانی که حشر می شوند دو چوپان از طایفه مزینه خواهند بود که با گوسفندانشان به سوی مدینه می روند و وقتی به آنجا می رسند، آن را پر از جانوران وحشی می بینند، و هنگامیکه به ثنیة الوداع می رسند، به چهره، بر زمین می افتند و بیهوش می شوند».

٩٠٢ ـــ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّأْمُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (بخاری:١٨٧٥)

ترجمه: سفیان بن ابی زهیر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «یمن فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به یمن خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! همچنین، شام فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن خواهند رفت. در حالی که مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می‌دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. ای کاش این را می‌دانستند»!

باب (٥): ایمان، به مدینه برخواهد گشت

٩٠٣ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». (بخاری:١٨٧٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرانجام، ایمان به مدینه باز خواهد گشت، همانطور که مار به سوراخش، باز می گردد».

باب (٦): گناه مکر با اهالی مدینه

٩٠٤ ـــ عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلاَّ انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». (بخاری:١٨٧٧)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، با مردم مدینه، فریب کاری کند، از بین می رود همانطور که نمک در آب، از بین می رود».

باب (٧): قلعه های مدینه

٩٠٥ ـــ عن أُسَامَةَ ﷺ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (بخاری:١٨٧٨)

ترجمه: از اسامه ﷺ روایت است که روزی، نبی اکرم ﷺ از مکانی بلند به یکی از قلعه های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می بینید آنچه را که من می بینم؟ من محل سقوط فتنه ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه های شما می بینم».

باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد

۹۰۶ ـــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ». (بخاری:۱۸۷۹)

ترجمه: از ابوبکره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خطر ورود دجال مسیح به مدینه وجود ندارد. (زیرا) درآن زمان، مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود که بر هر یک از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود».

۹۰۷ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلا الدَّجَّالُ». (بخاری: ۱۸۸۰)

ترجمه: ابو هریره روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «در گوشه وکنار مدینه، فرشته هایی وجود دارند که مانع ورود طاعون و دجال در آن، میشوند».

۹۰۸ ـــ عَنِ أَنَس بْنُ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلاَّ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلاَّ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». (بخاری:۱۸۸۱)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه. فرشتگان بر تمام راههای ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می کنند. مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هرکافر و منافقی را از آنجا، بیرون خواهد راند».

۹۰۹ ـــ عَنِ أبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ. يَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا

عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَقْتُلُهُ. فَلا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ». (بخاری:۱۸۸۲)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ دربارۀ دجال، زیاد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال که ورودش به مدینه حرام شده است در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می آید. شخصی از بهترین مردم آن زمان، نزدش می رود و می گوید: من گواهی می دهم که تو دجال هستی. همان کسی که رسول الله ﷺ در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم بازهم در کار من شک می کنید؟ مردم می گویند: خیر. دجال او را می کشد و دوباره، زنده می کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می گوید: بخدا سوگند! هیچگاه من به اندازۀ امروز، بصیرت نداشته ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می گیرد که دوباره او را بکشد، ولی نمی تواند».

باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند

۹۱۰ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلامِ فَجَاءَ مِنَ الْغَدِ مَحْمُومًا فَقَالَ: أَقِلْنِي فَأَبَى ثَلاثَ مِرَارٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا». (بخاری:۱۸۸۳)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: عربی بادیه نشین نزد رسول‌الله ﷺ آمد و بیعت بر اسلام کرد. روز بعد، در حالی که بیمار بود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. رسول الله ﷺ سه بار تقاضای او را رد کرد. آنگاه، فرمود: «مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می ریزد و خالص را نگه می دارد».

باب (۱۰)

۹۱۱ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ». (بخاری:۱۸۸۵)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « خداوندا! دو برابر برکاتی که به مکه عطا کرده ای، به مدینه نیز عنایت فرما».

باب (۱۱)

۹۱۲ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَا لَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدِّنَا، وَصَحِّحْهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبَأُ أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بُطْحَانُ يَجْرِي نَجْلاً. تعني ماءً آجنًا. (بخاری:۱۸۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مدینه منوره شد، ابوبکر و بلال رضی الله عنهما بیمار شدند. وقتی که ابوبکر ﷺ تب می شد، این شعر را می خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در میان خانواده اش صبح می کند، در حالی که مرگ نزدیک‌تر از بند کفش اوست).

و هر گاه، تب بلال کاهش می یافت، صدایش را بلند می کرد و چنین می سرود:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

(ای کاش، شبی را در وادی مکه می‌گذراندم در حالی که دور و بر من، گیاه اِذخر و جلیل می‌بود. ای کاش، روزی آب چشمه مجنه را می‌نوشیدم. ای کاش، شامه و طفیل را می‌دیدم).

و می گفت: پروردگارا! شیبه بن ربیعه، عتبه بن ربیعه و امیه بن خلف را لعنت کن و از رحمتت دور بگردان، همان‌گونه که ما را از وطن مان (مکه) به سرزمین وبا خیز (مدینه) بیرون راندند.

سپس، هنگامی که رسول الله ﷺ این سخنان را شنید، دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدینه را مانند محبت مکه یا بیشتر از آن، در دل‌های ما جای بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحد های وزن) برکت عنایت فرما. و آب و هوای مدینه را برای ما مساعد بگردان. و تبی را که در مدینه است به جُحفه منتقل کن». عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: زمانی که ما وارد مدینه شدیم، مدینه از هر جای دیگر، بیشتر گرفتار بیماری وبا بود. و در بُطحان، آب بسیار بدبویی جاری بود.

۳۱ ـ کتاب احکام روزه

باب (۱): فضیلت روزه

٩١٣ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الصِّيَامُ جُنَّةٌ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَجْهَلْ وَإِنِ امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي الصِّيَامُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا». (بخاری: ١٨٩٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « روزه، سپری (در برابر آتش دورخ) است. روزه دار نباید ناسزا بگوید و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر کسی با او درگیر شود و یا به وی ناسزا گوید، درجوابش بگوید: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بوی دهان روزه دار، نزد خداوند از بوی مُشک، خوشبو تر است. (خداوند می فرماید): روزه دار، خوردن، آشامیدن و ارضای تمایلات جنسی را بخاطر من، ترک می کند. روزه از آنِ من است و خود من پاداش آنرا می دهم. و هر نیکی، ده برابر پاداش دارد».

باب (۲) : رَیّان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می باشد

٩١٤ ــ عَنْ سَهْلٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ».

ترجمه: از سهل ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود:«بهشت، دروازه ای دارد که به آن، ریان می گویند. روز قیامت، فقط روزه داران از آن دروازه، وارد(بهشت) می شوند. و غیر از آنها کسی دیگر از آن، وارد نمی شود. (روز قیامت) ندا داده می شود که کجایند روزه

داران؟ پس آنها برمی خیزند و غیر از آنهـا کسـی دیگـر، وارد نمـی شـود. پـس از اینکـه روزه داران وارد می شوند، آن در، بسته می شود و هیچ کس دیگری از آن، وارد نمی شود».

٩١٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (بخاری: ١٨٩٧)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود: «هـرکس، دو نـوع انفـاق در راه خدا نماید، از دروازه های بهشت ندا داده می شود: ای بنده خدا ! ایـن اسـت نتیجـه کـار خیـر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازۀ نماز، و هر کـس اهـل جهـاد بـوده او را از دروازۀ جهاد، و کسی که اهـل روزه بـوده، او را از دروازۀ رَیّـان و کسـی کـه اهـل صـدقه بـوده، او را از دروازۀ صدقه، صدا می زنند. ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت بـاد(اگـر چـه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه های دیگر او را صـدا بزننـد) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همۀ درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیـدوارم کـه تـو نیز یکی از آنها باشی».

٩١٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وفي رواية عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». (بخاری:١٨٩٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضـان فـرا مـی رسد، درهای بهشت گشوده می شوند». و در روایتی دیگر، ابوهریره ﷺ می گوید: رسول اکرم

ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضان از راه می رسد، درهای آسمان، گشوده می شوند و درهای دوزخ، بسته می گردد و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند».

باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟

٩١٧ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» يعني: هِلالِ رَمَضَانَ. (بخاری:١٩٠٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده کردید، افطار کنید. و اگر آسمان، ابری بود (ماه رویت نشد)، سی روز را کامل کنید».

باب (٤): کسی که دروغ گفتن وعمل به آن را در رمضان، ترک نکند

٩١٨ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ».(بخاری:١٩٠٣)

ترجمه: ابوهریره می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که دروغ گویی و عمل به مقتضای آن را ترک نکند، خداوند نیازی ندارد که او خوردن و نوشیدن را ترک کند».

باب (٥): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می دهد، بگوید: من روزه هستم؟

٩١٩ ـــ وعنه ؓ الحديث المتقدم: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وقال في آخره: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». (بخاری:١٩٠٤)

ترجمه: حدیث ابوهریره ﷺ قبلاً بیان گردید که: (خداوند می فرماید): هر عملی که فرزند آدم انجام دهد، برای خودش می باشد، جز روزه که مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پایان حدیث، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال می شود: یکی، هنگامی که افطار می کند. و دیگری، زمانی که با پرودگارش ملاقات می نماید، از روزه اش شادمان می شود».

باب (٦): کسی که از مجرد بودن خود، می ترسد، روزه بگیرد

٩٢٠ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». (بخاری:١٩٠٥)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: همراه رسول خدا ﷺ بودیم که ایشان فرمودند: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گاه، می شود. و کسی که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می‌کند».

باب (٧): پیامبرﷺ فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید نمایید»

٩٢١ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلاثِينَ». (بخاری:١٩٠٧)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ماه، بیست ونه شب است. تا هلال ماه را ندیده اید، روزه نگیرید. و اگر هوا، ابری بود ونتوانستید آنرا ببینید، سی روز را کامل کنید».

٩٢٢ ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبيَّ ﷺ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». (بخاری: ١٩١٠)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد که تا یک ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بیست و نه روز، هنگام صبح یا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت ﷺ گفتند: شما برای یک ماه، سوگند یاد کرده اید!؟ فرمود: «یک ماه، بیست و نه روز است».

باب (٨): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی شوند

٩٢٣ ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «شَهْرَانِ لا يَنْقُصَانِ شَهْرَا عِيدٍ رَمَضَانُ وَذُو الْحَجَّةِ». (بخاری:١٩١٢)

ترجمه: از ابوبکره روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دو ماه عید، یعنی ماه رمضان و ماه ذوالحجه کم نمی‌شوند». (یعنی اینکه همزمان در یک سال، هر دو کمتر از ٣٠ روز نمی‌شوند. یا اینکه اگر این دو ماه، بیست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سی روز را دارند».

باب (٩): این فرمایش رسول اکرم ﷺ: «ما نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم»

٩٢٤ ــ عن ابْن عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلاثِينَ». (بخاری:١٩١٣)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما ملتی امی هستیم. نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم. ماه، گاهی اینقدر و گاهی این قدر می شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهای خود، نخست، بیست و نه و سپس، سی روز را به آنان، نشان داد».

باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

۹۲۵ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ». (بخاری: ۱۹۱۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچکس از شما نباید یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه بگیرد، مگر کسی که مقید به روزه گرفتن(بعنوان مثال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنین شخصی، روزه بگیرد».

باب (۱۱): خداوند می فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُم وَأَنتُم لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾

یعنی همبستری با همسرانتان در شبهای رمضان، برای شما حلال شده است. آنها برای شمابه مثابۀ لباس هستند و شما نیز برای آنها به مثابۀ لباس هستید. یعنی برای راحت نفس، به یکدیگر روی می آورید

۹۲۶ ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلا يَوْمَهُ حَتَّى يُمْسِيَ وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدَكِ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةً لَكَ فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ**﴾ فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: ﴿**وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**﴾. (بخاری: ۱۹۱۵)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: هنگامی که بعضی از یاران رسول الله ﷺ روزه می گرفتند و زمان افطار فرا می رسید و قبل از اینکه افطار نمایند، خواب می‌رفتند، آن شب و روز بعد تا وقت

افطار، چیزی نمی خوردند. (زیرا ابتدا چنین بود که بعد از خوابیدن در شبهای رمضـان، ، خـوردن، آشامیدن و همبستری، ممنوع بود).

روزی، قیس بن صرمۀ انصاری روزه بود. هنگامی که وقت افطار، فـرا رسـید، نـزد همسـرش آمد و پرسید: برای خوردن چیزی داری؟ همسرش گفت: خیر، ولی صبر کن تا چیزی برایت پیدا کنم. قیس بن صرمه که کار میکرد (قبل از اینکه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتی همسـرش آمد و دید که شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس کـه بـه خواسـته ات نرسـیدی. روز بعـد هنگام ظهر، قیس‌بن صرمه از شدت گرسنگی، غش کرد و افتـاد. آنحضـرت ﷺ را از ایـن جریـان مطلع کردند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿**أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَـثُ إِلَـى نِسَـائِكُمْ**﴾ (همبستری با زنان در شب های رمضان، برای شما حلال شد). صحابه از نازل شدن این آیه، خیلـی خوشحال شدند. همچنین، این آیـه نـازل شـد: ﴿**وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُـمُ الْخَـيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**﴾ بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید (روشنی صـبح) از نـخ سـیاه (تاریکی شب) کاملاً برای شما آشکار بشود.

باب (۱۲): خداوند می فرماید: ﴿كُلُوا وَاشرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأسْوَدِ مِنَ الفَجرِ﴾ بخورید و بیا شامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود.

۹۲۷ ـــ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿**حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالٍ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالٍ أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وِسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلا يَسْتَبِينُ لِي فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَـوَادُ اللَّيْـلِ وَبَيَـاضُ النَّهَـارِ». (بخاری:۱۹۱٦)

ترجمه: عدی ابن حاتم ﷺ می‌گوید: وقتی که این آیـه ﴿**حَتَّى يَتَبَـيَّنَ لَكُـمُ الْخَـيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**﴾ نازل شد. یک طناب سیاه و یک طناب سفید را زیـر بالشـت خـود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه می‌کردم ولی برای من قابـل تشـخیص نبودنـد. هنگـام صـبح، نـزد

رسول خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. فرمود: «منظور از نخ سیاه، تاریکی شب و منظور از نخ سفید، روشنی بامداد است».

باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر

٩٢٨ ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلاةِ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً. (بخاری:١٩٢١)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ سحری خوردیم. سپس، آنحضرت ﷺ برای نماز فجر، بلند شد. پرسیدیم: فاصلۀ میان اذان صبح و سحری، چقدر بود؟ زید گفت: به اندازه ای که حدود پنجاه آیه خوانده شود.

باب (١٤): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست

٩٢٩ ـــ عن أَنَس بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً». (بخاری:١٩٢٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سحری بخورید زیرا در خوردن سحری، خیر و برکت نهفته است».

باب (١٥): نیت روزه گرفتن در اثنای روز

٩٣٠ ـــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلا يَأْكُلْ». (بخاری:١٩٢٤)

ترجمه: سلمه بن اکوع می گوید: نبی اکرم ﷺ در روز عاشورا، شخصی را مأموریت داد تا اعلام کند: «هرکس، چیزی خورده است تا فرا رسیدن شب، چیزی نخورد یا روزه گیرد. و هرکس که تا کنون چیزی نخورده است، نخورد و روزه بگیرد».

باب (١٦): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می کند

٩٣١ ــ عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. (بخاری:١٩٢٥)

ترجمه: عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما می گویند: گاهی، فجر طلوع می کرد در حالی که رسول الله ﷺ بعلت همبستری، در جنابت بسر می برد. آنگاه، غسل می کرد و به روزه اش ادامه می داد.

باب (١٧): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار

٩٣٢ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِرْبِهِ. (بخاری:١٩٢٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش می گرفت و می بوسید. سپس، عایشه رضی الله عنها افزود که آنحضرت ﷺ از همهٔ شما در کنترل غرایر خویش، قوی تر بود.

باب (١٨): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد

٩٣٣ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». (بخاری: ١٩٣٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی در حال فراموشی، چیزی خورد و یا نوشید، روزه اش را کامل کند، زیرا خداوند به او آب و غذا داده است».

باب (١٩): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت

٩٣٤ ــ عَنِ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لا، قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا ــ يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ ــ أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ».

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای رسول خدا! من هلاک شدم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه شده است»؟ آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسرم همبستری کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا غلامی داری که او را آزاد کنی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی دو ماه متوالی، روزه بگیری»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی شصت مسکین را خوراک بدهی»؟ گفت: خیر. آنحضرت ﷺ چیزی نگفت و مدتی ساکت ماند. در آن اثنا، کیسه‌ای پر از خرما نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ پرسید: «سائل چه شد»؟ آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «این کیسه را بردار و صدقه کن». آن

شخص، گفت: به خدا سوگند! در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ خانه ای از خانۀ من محتاج تر نیست. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، طوری خندید که دندانهای(مبارکش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «این کیسه را بردار و برای همسر و فرزندانت ببر».

باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار

٩٣٥ ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ. (بخاری: ١٩٣٨)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام و همچنین زمانی که روزه بود، حجامت نمود.

باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

٩٣٦ ـ عَنِ بنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». (بخاری: ١٩٤١)

ترجمه: ابن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آنحضرت ﷺ خطاب به یکی از همراهان، فرمود: «پیاده شو (و از آرد جو) شربتی برای من تهیه کن». آن شخص، گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن» او گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. رسول الله ﷺ فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن». آن شخص، پیاده شد و شربت درست کرد و

رسول الله ﷺ آن را نوشید و با اشاره دست به سوی مشرق، فرمود: «هرگاه دیدید که سیاهی شب از افق آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرا رسیده است».

٩٣٧ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ». (بخاری:١٩٤٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: حمزه بن عمرو اسلمی که زیاد روزه می گرفت، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در سفر، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: « اگر خواستی، روزه بگیر و اگر نخواستی، نگیر».

باب (٢٢): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود

٩٣٨ ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ. أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ. (بخاری:١٩٤٤)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ در ماه مبارک رمضان، به بقصد مکه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتی که به منطقۀ کدید (نزدیک مکه) رسید، روزه را افطار کرد. سایر همراهانش نیز روزۀ خود را افطار کردند.

باب (٢٣)

٩٣٩ ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلاَّ مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ. (بخاری:١٩٤٥)

ترجمه: ابو درداء ﷺ می‌گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ خارج شدیم. هوا گرم بود تا جایی که مردم از شدت گرما، دستهای خود را روی سرشان می گذاشتند. و از میان ما کسی غیر از رسول خدا ﷺ و ابن رواحه، روزه نبود.

باب (٢٤): پیامبر ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود»

٩٤٠ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلاً قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ». (بخاری:١٩٤٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از سفرها، دید که گروهی از مردم، ازدحام نموده اند و شخصی را زیر سایه گرفته اند. پرسید: «او را چه شده است»؟ گفتند: روزه است. رسول الله ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود».

باب (٢٥): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمیکردند

٩٤١ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ. (بخاری:١٩٤٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: «با رسول خدا ﷺ سفر کردیم. (بعضی در سفر روزه می گرفتند و برخی روزه نمی گرفتند). روزه داران از کسانی که روزه نداشتند، ایراد نمی گرفتند. و کسانی که روزه نبودند، روزه داران را سرزنش نمی کردند».

باب (٢٦): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه اش باشد

٩٤٢ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». (بخاری: ١٩٥٢)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بمیرد و روزه ای بر ذمه اش باقی مانده باشد، وَلی او، از طرف وی روزه بگیرد».

٩٤٣ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ:« نَعَمْ، فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى». (بخاری:١٩٥٣)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولی روزۀ یک ماه، بر ذمه اش باقی مانده است. آیا می توانم به نیابت از او، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری. دَین خدا، سزاوارتر است که ادا شود».

باب (٢٧): روزه دار چه وقت می تواند افطار کند

٩٤٤ ــ حَدِيثُ عَبْدِاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ﷺ وَقَوْلُ النَّبِيِّ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا» تقدَّمَ قَرِيبًا وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ. (بخاری: ١٩٥٦)

ترجمه: حدیث ابن ابی اوفی که در آن پیامبر ﷺ خطاب به وی فرموده بود: «پیاده شو و شربتی برای ما بساز»، قبلا ذکر شد. و در این روایت، می فرماید: «اگر مشاهده نمودید که شب از این طرف، آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرارسیده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود.

باب (٢٨): تعجیل در افطار

٩٤٥ ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ». (بخاری:١٩٥٧)

ترجمه: سهل ابن سعد ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم تـا زمـانی در خیـر، بسـر میبرند که در افطار نمودن، عجله کنند». (یعنی بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمایند).

باب (٢٩): اگر کسی در رمضان، افطار کند. سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است

٩٤٦ ــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ. (بخاری:١٩٥٩)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر ﷺ مـی گویـد: روزی ابـری، در زمـان رسـول الله ﷺ افطـار کردیم. سپس، آفتاب از پشت ابرها آشکار شد.(در چنین صورتی، نـزد جمهـور علمـاء، قضـاء روزه واجب می‌شود).

باب (٣٠): روزۀ کودکان

٩٤٧ ــ عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلَيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللُّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الإِفْطَارِ. (بخاری: ١٩٦٠)

ترجمه: ربیع دختر معوذ ﷺ مـی گویـد: رسـول الله ﷺ صـبح روز عاشـورا بـه روسـتاها و محله‌های انصار، قاصد فرستاد تا اعلام کنند که: «هرکس از صبح، روزه نگرفتـه اسـت، بقیـه روز، روزه بگیرد. و هرکس، روزه بوده است، روزه‌اش را ادامه دهد». ربیع بنت معوذ می گویـد: بعـد از آن، ما روز عاشورا را روزه می گرفتیم و فرزندان خرد سال خود را نیز وادار بـه روزه گـرفتن مـی

کردیم. و برای آنها عروسکهای پشمی می ساختیم. و هر وقت یکی از آنها برای غذا گریه می‌کرد، او را با آن عروسک، سرگرم می کردیم تا اینکه وقت افطار، فرا می‌رسید.

باب (٣١): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

٩٤٨ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تُوَاصِلُوا فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ». (بخاری:١٩٦٣)

ترجمه: از ابوسعید ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزه ها را با یکدیگر، وصل ننمایید. (یعنی: بدون افطار و خوردن چیزی، دو روز پشت سر هم، روزه نگیرید). اگر کسی از شما خواست روزه اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنین کند». (آنگاه، چیزی بخورد).

باب (٣٢): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد

٩٤٩ ــ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوُا الْهِلالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. وفي رواية عنه قال لهم: «فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ». (بخاری: ١٩٦٥ ــ ١٩٦٦)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از وصل کردن روزه به روزۀ دیگر، منع فرمود. یکی از مسلمانان پرسید: ای رسول خدا! شما خود، روزۀ وصال می گیرید؟ (بدون افطار و سحری، روز بعد هم، روزه می گیرید)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از شما مانند من

است!؟ مرا خدا در شب، می خوراند و می نوشاند». اما وقتی مشاهده کرد که آنان از روزهٔ وصال باز نمی آیند، سه روز پی در پی، همراه آنان، روزه گرفت تا اینکه هلال ماه نو (شوال) را رویت کردند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر هلال، رویت نمی شد، چند روز دیگر، بر آن می افزودم». راوی می گوید: این عمل پیامبر ﷺ بخاطر مجازات آنها بود که حاضر نشدند از روزهٔ وصال، باز آیند. و در روایتی دیگر، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: آنحضرت ﷺ فرمود: «به اندازهٔ توانایی خود، سختی عمل را تحمل کنید».

باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزهٔ نفلی اش را بخورد

۹۵۰ ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِنَفْسكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ». (بخاری:۱۹۶۸)

ترجمه: ابوجحیفه رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بین ابودرداء و سلمان رضی الله عنهما، پیمان اخوت و برادری، برقرار نمود. روزی سلمان به خانهٔ ابودرداء رفت و اُم درداء را ژولیده و ژنده پوش، دید. پرسید: چرا ژنده پوش و ژولیده ای؟ گفت: برادرت ؛ابودرداء؛ به زندگی دنیا، نیازی ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذایی درست کرد و برای سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب، فرا رسید، ابودرداء بلند شد تا عبادت کند. سلمان رضي الله عنه گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت:

بخواب. وقتی شب بآخر رسید، سلمان ﷺ به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو. آنگـاه، هـر دو، نمـاز شب خواندند. بعد، سلمان ﷺ به ابودرداء ﷺ گفت: پرودگارت بر تو حقی دارد. جسـمت بـر تـو حقی دارد. عیال تو بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس، ابـودرداء نـزد رسـول الله ﷺ آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «سلمان، راست گفته است».

باب (٣٤): روزه گرفتن در ماه شعبان

٩٥١ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلاَّ رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ. (بخاری:١٩٦٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهـا مـی گویـد: گـاهی، رسـول الله ﷺ (پشـت سـرهم) روزه مـی گرفت که ما خیال می کردیم هیچگاه، روزه را ترک نخواهد کرد. و گـاهی، طـوری (پشـت سـر هم) روزه نمی گرفت که ما فکر می کردیم هیچوقت، روزه نخواهـد شـد. عایشـه رضـی الله عنهـا افزود: ندیدم که آنحضرت ﷺ غیر از مـاه رمضـان، مـاه دیگـری را کـاملاً روزه بگیـرد. همچنـین، ندیدم که در ماه های دیگر (غیر از رمضان) به اندازۀ شعبان، روزه بگیرد.

٩٥٢ ــ وعَنْها رَضِي اللَّه عَنْهَا وفي رواية زيادة وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا دُووِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا. (بخاری:١٩٧٠)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها در روایتی دیگر، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمـود: «به اندازۀ توانایی خود، عمل (عبادت) کنید. زیرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمی شـود، مگـر

اینکه شما خسته شوید». و پسندیده ترین نماز نزد رسول خدا ﷺ نمازی است که بـر آن، مـداومت شود اگر چه اندک باشد. و هر وقت، رسول خداﷺ نمازی می خواند، بر آن، مداومت می کرد.

باب (۳۵): آنچه دربارۀ روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است

٩٥٣ ـــ عن أَنَس رضي الله عنه وقد سئل عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مُفْطِرًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مَسِسْتُ خَزَّةً وَلا حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

ترجمه: از انس رضي الله عنه دربارۀ روزه گرفتن رسـول خـدا ﷺ پرسـیدند. گفـت: هـر وقـت، در ماهی می خواستم او را روزه دار ببینم، می دیدم. و اگر مـی خواسـتم او را در حـال خـوردن (غیـر روزه) ببینم، می دیدم. و هر پاسی از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بیابم، مـی یـافتم و اگر میخواستم او را در حال استراحت ببینم، می دیدم. و هیچ پارچۀ پشمی یا ابریشمی را که نرمتـر از دست های (مبارک) رسول خدا ﷺ باشـد، لمـس نکـردم. همچنـین، هـیچ مُشـک و گلابـی را خوشبوتر از رایحۀ آنحضرتﷺ نیافتم.

باب (٣٦): حق جسم در روزه

٩٥٤ ـــ حديث عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا تَقَدَّمَ وَقَالَ فِي هَذِهِ الرواية: فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّﷺ.

ترجمه: حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما قبلا بیان گردیده است. در ایـن روایت، چنین آمده است که عبد الله وقتـی پـا بـه سـن گذاشـت، گفـت: ای کـاش! مـن رخصـت (تخفیف)رسول اللهﷺ را می پذیرفتم. (و بیشتر از سه روز درماه، روزه نمی گرفتم).

۹۵۵ ـــ وفي رواية عنه: أَنَّهُ لما ذكر صِيَامَ دَاوُدَ الْعَلِيْهِ قَالَ: وَكَانَ وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى قَالَ عبدالله: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لا صَامَ مَنْ صَـــامَ الأَبَدَ مَرَّتَيْنِ.(بخاري:۱۹۷۷)

ترجمه: در روایتی دیگر از عبد الله چنین نقل شده است کـه وقتـی رسـول الله ﷺ سـخن از روزۀ حضـــرت داوودالْعَلِيْهِ بمیـــان آورد (کـــه یـــک روز در میـــان، روزه مـــی گرفـــت)، فرمود:(بدینجهت بود که) «هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی کرد». عبد الله مـی گویـد: عـرض کردم: ای رسول خدا! کسی هست که این را برای من، متعهد شود؟ رسول الله ﷺ دوباره، فرمـود: «کسی که تمام عمر را بدون وقفه روزه گیرد، روزه اش معتبر نخواهد شد».

باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد

۹۵۶ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَـــمْنٍ قَالَ: «أَعِيدُوا سَمْنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وِعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَـــا فَقَالَـــتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَّةً قَالَ: «مَا هِيَ؟» قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلا دُنْيَا إِلاَّ دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالاً وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ الأَنْصَارِ مَالاً وَحَدَّثَتْنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلْبِي مَقْـــدَمَ حَجَّاجٍ الْبَصْرَةَ بِضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةٌ. (بخاری:۱۹۸۲)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به دیـدن اُم سـلیم رضـی الله عنهـا رفـت. اُم سـلیم رضی الله عنها برای آنحضرت ﷺ خرما و روغن آورد. رسول الله ﷺ فرمود: «خرمـای و روغـن تـان را سرجایش برگردانید. زیرا که من روزه هستم». سـپس، آنحضـرت ﷺ در گوشـه ای از خانـه بـه نماز ایستاد و نفل خواند و برای اُم سلیم و خانواده اش دعا کرد. ام سـلیم گفـت: ای رسـول خـدا! مـن تقاضـای خاصـی دارم. آنحضـرت ﷺ فرمـود: «آن چیسـت»؟ گفـت: بـرای خادمـت ؛انـس؛ (فرزندم، دعای خیر کن). انس ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ هیچ خیری از دنیا و آخـرت را بـاقی

نگذاشت مگر اینکه برایم درخواست نمود و فرمود:«پروردگارا! به او مال و فرزند، عطا کن و به آنها برکت ده». انس ﷺ می گوید: من ثروت مندترین فرد انصار بودم. دخترم «امینه» می گوید: تا روی کار آمدن حَجّاج (حاکم بصره)، حدود یکصد و بیست و اندی از نسل من به خاک سپرده شدند.

باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه

۹۵۷ ـ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُلا، فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وفي رواية عنه قال: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ». (بخاری:۱۹۸۳)

ترجمه: از عمران بن حصین ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ از مردی پرسید: «ابوفلانی! آیا در آخر این ماه (شعبان)، روزه گرفتی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود:«بنابراین، پس از عید (فطر)، دو روز، روزه بگیر». در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتی»؟

باب (۴۰): روزۀ روز جمعه

۹۵۸ ـ عَنْ جَابِرٍ ﷺ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:۱۹۸۴)

ترجمه: از جابر ﷺ پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلی.

۹۵۹ ـ عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتِ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «فَأَفْطِرِي». (بخاری:۱۹۸۶)

ترجمه: جویریه بنت حارث رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ روز جمعه به خانه من تشریف آورد و من روزه بودم. فرمود: «دیروز روزه بودی»؟ گفتم: خیر. فرمود: «فردا قصد روزه داری»؟ گفتم : خیر. فرمود: «پس افطار کن».

باب (٤١): آیا رسول الله ﷺ روزهای بخصوصی را روزه میگرفت؟

٩٦٠ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّها سُئِلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْتَصُّ مِنَ الأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطِيقُ. (بخاری:١٩٨٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ روزهای خاصی را برای روزه گرفتن، اختصاص می داد؟ گفت: خیر. و افزود که رسول الله ﷺ بر هر عملی، مداومت می کرد. و کدام یک از شما توان و مقاومت رسول خدا ﷺ را دارد؟!

باب (٤٢): روزه در ایام تشریق

٩٦١ ـــ عَنْ عَائِشَةَ و ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمْنَ إِلاَّ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ. (بخاری:١٩٩٧ـــ ١٩٩٨)

ترجمه: عایشه و ابن عمر رضی الله عنهم می گویند: به هیچکس، اجازه داده نشد که در ایام تشریق، روزه بگیرد. مگر کسی که هدی(شکرانۀ حج) نداشته باشد.

باب (٤٣): روزۀ روز عاشورا

٩٦٢ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ

بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ. (بخاری: ۲۰۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میگوید: قریش در زمان جاهلیت، روز عاشورا را روزه مـی گرفتند. رسول خدا ﷺ نیز روزه می گرفت. و پس از هجرت به مدینه نیز، روزه مـی گرفـت و دیگران را امر به روزه گرفتن، می نمود. (ولی) هنگامی که روزۀ ماه مبارک رمضان فرض شد، روزۀ عاشورا را ترک کرد. (پس از آن)، هر کس که می خواست، آن روز را روزه می گرفت و هر کس که نمی خواست، روزه نمی گرفت.

۹۶۳ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینـه شـد، دیـد کـه یهود، روز عاشورا را روزه می گیرند. پرسید: «ایـن روزه بـرای چیسـت»؟ گفتنـد: ایـن روز (دهـم محرم)، روز خوبی است. یعنی روزی است که خداوند بنـی اسـرائیل را از دسـت دشـمن، نجـات داد. بدین جهت بود که حضرت موسی این روز را روزه گرفـت. رسـول خـدا ﷺ فرمـود: «مـن از شما به موسی نزدیک تـر هسـتم». پـس خـودش روزه گرفـت و بـه یـارانش دسـتور داد کـه روزه بگیرند.(البته این حکم قبل از فرض شدن روزۀ رمضان بود).

٣٢ ـ كتاب صلاة التراويح

باب (١): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان

٩٦٤ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلاتِهِ، تقدم هذا الحديث في كتاب الصلاة وبينهما مخالفة في اللفظ وقال في آخر هذه الرواية فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ . (بخاری:٢٠١٢)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها در بارۀ اینکه رسول الله ﷺ نیمه شب بـه مسـجد رفـت و در آنجا نماز خواند و مردم نیز پشت سر آنحضرت ﷺ نماز خواندنـد،قبلا در بخـش نمـاز، بیـان شد. اما این دو روایت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر این روایت، عایشه رضـی الله عنهـا می فرماید: رسول الله ﷺ رحلت کرد و حکم بر همین بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعـت خوانـده می‌شد).

باب (٢): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

٩٦٥ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». (بخاری: ٢٠١٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: چند تن از اصـحاب پیـامبر ﷺ خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خـدا ﷺ فرمـود: «مـی بیـنم که خوابهای شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشـد، موافـق یکـدیگر است. پس کسی که در صدد یـافتن شـب قـدر مـی باشـد، آنـرا در هفـت شـب آخـر رمضـان، جستجو نماید».

٩٦٦ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا أَوْ نُسِّيتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ. (بخاری: ٢٠١٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ میگوید: در دهۀ دوم رمضان با رسول الله ﷺ به اعتکاف نشستیم. آنحضرت ﷺ صبح روز بیستم، بیرون آمد وبه ایراد سخن پرداخت وفرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهۀ آخر، جستجو نمایید. و همچنین، در خواب دیدم که میان آب وگل، سجده میکنم. هرکس با من معتکف بوده است، به خانه اش برگردد». راوی میگوید: وقتی به خانه برگشتیم، هیچ پاره ابری در آسمان ندیدیم. اما دیری نگذشت که ابری آمد و باران تندی، باریدن گرفت و آب از سقف مسجد که از شاخۀ نخل ساخته شده بود، سرازیرشد. وقتی که نماز اقامه شد، دیدم که رسول الله ﷺ میان آب وگل، سجده می کند و اثر گل را بر پیشانی (مبارکش) مشاهده نمودم.

باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دهۀ آخر

٩٦٧ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى». (بخاری: ٢٠٢١)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در دهۀ آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیماندۀ آن، جستجو کنید».

٩٦٨ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَــدْرِ». (بخاری: ٢٠٢٢)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر در دهۀ آخر رمضان است، در نه شب و یا درهفت شب آخر آن، می باشد».

باب (٤): عبادت و یا انجام کار نیک در دهۀ آخر ماه رمضان

٩٦٩ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ. (بخاری: ٢٠٢٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامیکه دهۀ آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله ﷺ کمرش را محکم می بست (از همسران، دوری می گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه می داشت و خانواده اش را نیز بیدار می کرد.

٣٣ ـ کتاب اعتکاف

باب (١): اعتکاف در دَههٔ آخر رمضان و اعتکاف در همهٔ مساجد

٩٧٠ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ. (بخاری: ٢٠٢٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ تا زمانی که فوت کرد، دههٔ آخر رمضان را به اعتکاف می نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نیز معتکف می شدند.

باب (٢): معتکف بدون ضرورت، نمی‌تواند به خانه برود

٩٧١ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُدْخِلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأُرَجِّلُهُ، وَكَانَ لا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلاَّ لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا. (بخاری: ٢٠٢٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی رسول خدا (ص) روایت است که می‌گوید: گاهی آنحضرت (ص) در حالی که در مسجد معتکف بود، سر مبارکش را به سوی من متمایل می ساخت و من موهایش را شانه می‌زدم. و آنحضرت (ص) هنگامی که معتکف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمی شد.

باب (٣): اعتکاف در شب

٩٧٢ ــ عَنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ».(بخاری: ٢٠٣٢)

ترجمــه: از عمـر بـن خطـاب ﷺ روایـت اسـت کـه از رسـول الله ﷺ پرسـید: در دوران جاهلیت نذر کرده بودم که شبی را در مسجد الحرام معتکف شوم (حال چه کـنم) ؟ رسـول الله ﷺ فرمود: «به نذر خود، وفا کن».

باب (٤): خیمه زدن در مسجد

٩٧٣ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أَخْبِيَة: خِبَاءُ عَائِشَـةَ وَخِبَـاءُ حَفْصَةَ وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «أَالْبِرَّ تَقُولُونَ بِهِنَّ»؟ ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِـفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ. (بخاری: ٢٠٣٤)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خواست کـه معتکـف شـود. وقتی به محلی که برای اعتکاف در نظر داشت، رسید، ناگهان چشمش به چنـد خیمـه افتـاد کـه در آنجا نصب شده بود. یکی از آنها از عایشه و دیگری از حفصه و سـومی از آنِ زینـب، بـود. رسول خدا ﷺ فرمود: «شما خیال می کنید که با این کار، عمل نیکی انجام مـی دهیـد»؟ سـپس، از اعتکاف، منصرف شد. (و بجای آن)، ده روز از شوال، به اعتکاف نشست.

باب (٥): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازۀ مسجد می‌تواند بیاید

٩٧٤ــ عَنِ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَـا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا». (بخاری: ٢٠٣٥)

ترجمه: صفیه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: در دههٔ آخر رمضان که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود، نزد وی رفتم و ساعتی با او گفتگو کردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا ﷺ نیز برخاست و مرا همراهی کرد تا اینکه به درب مسجد، جایی که باب ام سلمه بود، رسیدیم. دو مرد انصاری از آنجا گذشتند و به آنحضرت ﷺ سلام دادند. رسول خدا ﷺ به آنها گفت: «صبر کنید. او صفیه دختر حُيّ؛ همسر من؛ می باشد». این سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، ای رسول خدا! (این چه حرفی است)؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد. بنابراین، ترسیدم که مبادا شیطان در دلهای شما گمان بد بوجود آورد».

باب (٦): اعتکاف در دههٔ دوم رمضان

٩٧٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانٍ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْمًا. (بخاری: ٢٠٤٤)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ در هر رمضان، ده روز به اعتکاف می‌نشست، اما در سالی که رحلت کرد، بیست روز معتکف بود.

٣٤ـ کتاب بیوع

باب (١): آنچه دربارۀ این گفتۀ خداوند آمده است که می فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِي الأرضِ﴾ (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...)

٩٧٦ ــ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الأَنْصَارِ مَالاً فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَانْظُرْ أَيَّ زَوْجَتَيَّ هَوِيتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا فَإِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ: لا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ، هَلْ مِنْ سُوقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوقُ قَيْنُقَاعٍ، قَالَ: فَغَدَا إِلَيْهِ عَبْدُالرَّحْمَنِ فَأَتَى بِأَقِطٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ»؟ قَالَ: امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ»؟ قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». (بخاری: ٢٠٤٨)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف ﷺ می‌گوید: وقتی (از مکه هجرت کردیم و) وارد مدینه شدیم. رسول الله ﷺ بین من و سعد بن ربیع، پیمان اخوت برقرار کرد. سعد بن ربیع به من گفت: من ثرتمندترین فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومی دهم. و هر کدام از همسرانم که مورد پسند تو باشد، او را طلاق می‌دهم تا پس از پایان عدت، با او ازدواج نمایی. عبدالرحمن گفت: من نیازی باین کار، ندارم. آیا دراینجا بازاری برای تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربیع او را به بازار قینقاع، راهنمایی کرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قینقاع رفت و مقداری کشک و روغن همراه آورد. و همچنان به کارش ادامه داد. و دیری نگذشت که نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که آثار زعفران بر روی لباسش، نمایان بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ازدواج کرده ا ی»؟ گفت: آری. آنحضرت ﷺ فرمود: «با چه کسی»؟ عبدالرحمن گفت: با یک زن انصاری.

رسول خدا ﷺ پرسید: «چقدرمهریه دادی»؟ گفت: باندازۀ یک هستۀ خرما، طلا داده ام. سول الله ﷺ فرمود: «ولیمه بده اگر چه یک گوسفند باشد».

باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتبهی وجود دارد

۹۷۷ ـــ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شُبِّهَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ، وَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشُكُّ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَرْتَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ». (بخاری: ۲۰۵۱)

ترجمه: نعمان بن بشیرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حلال روشن است و حرام نیز روشن است. اما در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد. پس هر کس از گناهان مشتبه دوری جوید، بطریق اولی از گناهان آشکار، دوری خواهد جست. اما کسی که به ارتکاب گناهان مشتبه، جرأت نماید، دیری نمی گذرد که مرتکب گناهان آشکار خواهد شد. گناهان بمثابۀ حریم ممنوعۀ الله هستند. هر کس، در محدودۀ چراگاه کسی، گله اش را بچراند، بیم آن می رود که گوسفندانش وارد حریم او شوند».

باب (۳): توضیح مشتبهات (امور مشکوک)

۹۷۸ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا

عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ» ثُمَّ قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبيِّ ﷺ: «احْتَجِبي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخاری: ٢٠٥٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: عتبه بن ابی وقاص به برادرش ؛سعد بن ابی وقاص، توصیه نمود که پسر کنیز زمعه را از وی تحویل بگیرید؛ زیرا او فرزند من است. عایشه رضی الله عنها میگوید: سال فتح مکه، سعد آن کودک را گرفت وگفت: این برادر زادهٔ من است. و برادرم مرا در مورد نگهداری او سفارش کرده است. عبد بن زمعه برخاست وگفت: این، پسر برادر من است زیرا فرزند پدرم می باشد. زیرا در رختخواب پدرم بدنیا آمده است. سرانجام، برای حل اختلاف، نزد رسول الله ﷺ رفتند. سعد گفت: ای رسول خدا! او برادر زادهٔ من است و برادرم دربارهٔ او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم می باشد و پسر کنیز پدرم است که در رختخواب او بدنیا آمده است. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عبد بن زمعه! او از آنِ شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق میگیرد».

سپس، آنحضرت ﷺ رو به سوده دختر زمعه (همسر خویش) نمود و فرمود: «از او (پسرکنیز زمعه)، حجاب کن». زیرا او شبیه عتبه بود. و سوده نیز تا زمان وفات، او را ندید.

باب (٤): کسی که وسوسه را از امور مشتبه نمی داند

٩٧٩ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لا نَدْرِي أَذَكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُوهُ». (بخاری:٢٠٥٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گروهی از مردم، گفتند: یا رسول الله! بعضی برای ما، گوشت می‌آورند ولی ما نمی دانیم که هنگام ذبح کردن، بسم الله گفته اند یا خیر؟ (تکلیف ما چیست)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بسم الله بگویید و بخورید».

باب (۵): کسیکه اهمیت نمی دهد که مال را از چه راهی بدست می آورد

۹۸۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ». (بخاری: ۲۰۵۹)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزگاری فرا خواهد رسید که مردم اهمیت نمی دهند که آنچه بدستشان می رسد از راه حلال است یا حرام».

باب (۶): تجارت منسوجات

۹۸۱ ــ عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّرْفِ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلا يَصْلُحُ». (بخاری: ۲۰۶۱)

ترجمه: زید بن ارقم و براء بن عازب رضی الله عنهما می‌فرمایند: در زمان رسول الله ﷺ تجارت می کردیم. در مورد صرافی (معامله پول با پول)، از رسول الله ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اگر معامله، نقدی باشد، مانعی ندارد ولی اگر نسیه باشد، درست نیست».

باب (۷): بیرون رفتن برای تجارت

۹۸۲ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيَّ ﷺ: أنه اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولاً فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَغَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ائْذَنُوا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: كُنَّا نُؤْمَرُ بِذَلِكَ، فَقَا لَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيِّنَةِ، فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: لا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلاَّ أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخَفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، يَعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ. (بخاری: ۲۰۶۲)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که وی اجازه خواست تا نزد عمرﷺ برود. ظاهراً عمر مشغول کاری بود و به ایشان، اجازه داده نشد. ابوموسی برگشت. وقتی عمرﷺ فارغ شد، گفت: آیا صدای عبد الله بن قیس (ابوموسی) نبود که من شنیدم؟ به او اجازه دهید تا بیاید. گفتند: برگشته است. عمرﷺ او را طلبید و (علت برگشتنش را از او جویا شد). ابوموسی گفت: آنحضرت ﷺ به ما چنین امر فرموده است (که اگر اجازه ندادند برگردید). عمرﷺ گفت: برای این (ادعای خود) گواه بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از آنها (در این مورد)، پرسید. گفتند: کوچکترین فرد ما که ابوسعید است، براین مطلب، گواهی خواهد داد. او (ابوموسی) ابوسعید را نزد عمرﷺ برد. عمر (با تعجب) فرمود: آیا چنین دستوری از رسول خدا ﷺ بر من پوشیده مانده است؟ و افزود که داد و ستد در بازار مرا از (شنیدن) آن باز داشته است. یعنی تجارت باعث شده بود که کمتر در مجلس رسول خدا ﷺ حاضر بشوم.

باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد

۹۸۳ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (بخاری: ۲۰۶۷)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که می خواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد».

باب (۹) : خرید کالای نسیه توسط رسول خدا ﷺ

۹۸۴ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ صَاعُ بُرٍّ وَلا صَاعُ حَبٍّ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَتِسْعَ نِسْوَةٍ». (بخاری: ۲۰۶۹)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: مقداری نان جو با کمی روغن بدبو، خدمت رسول الله ﷺ بردم. آنحضرت ﷺ زره اش را نزد فردی یهودی به رهن نهاده و از او قدری جو برای توشۀ عیالش گرفته بود. انس ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرگز یک صاع گندم ویا یک صاع از دیگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقی نمانده است. حال آنکه ایشان نُه همسر دارد».

باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش

۹۸۵ ـــ عَنِ الْمِقْدَامِ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ ﷺ، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: ۲۰۷۲)

ترجمه: از مقدام ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دست رنجش، نخورده است. و همانا داوود ؛پیامبر خدا ﷺ؛ همیشه از دست رنج خود، غذا می خورد».

باب (۱۱): سهل گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش

۹۸۶ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى». (بخاری: ۲۰۷۶)

ترجمه: از جابر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بر بنده ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد».

باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند

۹۸۷ ـــ عن حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «تَلَقَّتِ الْمَلائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ آمُــرُ فِتْيَــانِي أَنْ يُنْظِرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ». (بخاری: ۲۰۷۷)

ترجمه: از حذیفه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فرشتگان، روح یکی از افراد امت‌های گذشته را استقبال نمودند و از او پرسیدند: آیا کار خیری در زنـدگی، انجـام داده‌ای؟ گفت: به خادمان خود دستور می دادم که (بدهکاران) تهی دست را مهلت دهند و بر توانگران نیز آسان بگیرند. راوی می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند او را (بخاطر این کار)، مـورد عفو قرار داد».

باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است

۹۸۸ ـــ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ: «الْبَيِّعَــانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». أَوْ قَالَ: «حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». (بخاری: ۲۰۷۹)

ترجمه: از حکیم بن حزام ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارنـد». و افـزود کـه: «اگـر آنهـا راسـت بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معاملهٔ آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیـب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معاملهٔ آنها بی برکت خواهد شد».

باب (١٤): فروختن خرمای مخلوط

٩٨٩ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِـيُّ ﷺ: «لا صَـاعَيْنِ بِصَـاعٍ وَلا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ». (بخاری: ٢٠٨٠)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: «به ما خرماهای مخلوط (که از هر نوع در آن، آمیخته شده بود)، می رسید. ما دو صاع آنها را در مقابل یک صاع (خرمای خوب)، داد و ستد میکردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «معاملۀ دوصاع در برابر یک صاع و دو درهم در مقابل یک درهم، درست نیست».

باب (١٥): ربا خوار

٩٩٠ ـــ عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًـا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَت، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَثَمَنِ الدَّمِ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَـوِّرَ. (بخاری:٢٠٨٦)

ترجمه: ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: پدرم را دیدم غلامی خرید که شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشکنند. از پدرم، علت آن را پرسیدم. گفت: رسول خدا ﷺ از قیمت فروش سگ، از مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن ربا و دادن آن، منع فرموده و کسی را که تصویر می کشد، لعنت کرده است.

باب (١٦): خداوند، ربا را از بین می برد و صدقات را برکت می دهد

٩٩١ ـــ عَن أَبَي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ». (بخاری: ٢٠٨٧)

ترجمه: ابوهریره ﷛ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «سوگند دروغ، باعث (گرمی بازار و) فروش کالا می شود ولی خیر و برکت آن را از بین می برد».

باب (۱۷): دربارۀ آهنگر و صنعتگر

۹۹۲ ـــ عَنْ خَبَّاب ﷛ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ. فَقُلْتُ: لا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ فَسَأُوتَى مَالاً وَوَلَدًا، فَأَقْضِيكَ فَنَزَلَتْ: ﴿**أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**﴾. (بخاری: ۲۰۹۱)

ترجمه: خباب ﷛ می‌گوید: در زمان جاهلیت، شغل آهنگری داشتم. عاص بن وائل مبلغی به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بمیرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زیاد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، ین آیه نازل شد: ﴿**أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**﴾ (آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از خداوند، چنین تعهدی گرفته است).

باب (۱۸): دربارۀ خیاط

۹۹۳ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷛ قال: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خُبْزًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. (بخاری: ۲۰۹۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: خیاطی، رسول الله ﷺ را برای صرف غـذایی کـه تدارک دیده بود، دعوت کرد. من نیز همراه رسول الله ﷺ برای صرف غذا رفـتم. مـرد خیـاط، نان وخورشی که از کدو و گوشت خشـک، تهیـه شـده بـود، بـه محضـر رسـول الله ﷺ آورد. رسول اکرم ﷺ را دیدم که در گوشه های ظرف غذا، در صدد یافتن کدو بـود و از آن، تنـاول می‌فرمود. انس ﷺ می گوید: از آن پس، من نیز همواره کدو را می‌پسندم.

باب (١٩): خریدن چارپایان و الاغ

٩٩٤ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «جَابِرٌ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَنَزَلَ يَحْجُنُهُ بِمِحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكُفُّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَزَوَّجْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا»؟ قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ»؟ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمْشُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ جَمَلَكَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «أَالآنَ قَدِمْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلالاً أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلالٌ فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ، وَلَكَ ثَمَنُهُ». (بخاری:٢٠٩٧)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: در غزوه‌ای همراه رسول الله ﷺ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمی رفت. رسول اکرم ﷺ که از کنارم می گذشت، پرسید: «جابر هستی»؟ گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است»؟ گفتم: شترم خسته شده است و آهسته می‌رود. بدین جهت از کاروان عقب مانده ام. رسول الله ﷺ از مرکب خود پیاده شد و با عصایی که در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو». من سوار شدم و مهار شترم را که با سرعت پیش می رفت، به سوی خود می کشیدم تا از رسول خدا ﷺ سبقت نگیرم. رسول الله ﷺ از من پرسید: «ازدواج کرده ای»؟ عرض کردم: بلی. فرمود: «با دختری یا بیوه زنی»؟ گفتم: با بیوه ای. آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو، بازی کند»؟ گفتم: یا رسول الله! چند خواهر یتیم داشتم. میخواستم با همسری ازدواج کنم که خواهرانم را سرپرستی کرده، امور آنان را اداره کند و به نظافت آنان بپردازد. فرمود: «اکنون، مدینه نزدیک می‌شود، باید هوشیار وبیدار باشی». بعد، فرمود: «شترت را نمی‌فروشی»؟ عرض کردم: بلی، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ شترم را در برابر یک اوقیه نقره، خرید. سپس، قبل از من، وارد مدینه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدینه شدم. وقتی به درب مسجد رسیدم، رسول الله ﷺ را در آنجا دیدم. فرمود: «اکنون، وارد مدینه شدی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم. رسول الله ﷺ به بلال ﷺ دستور داد تا یک اوقیه نقره، برای من وزن کند. او نیز یک اوقیه نقره، برایم وزن کرد وچیزی بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «جابر را صدا کنید و نزد من بیاورید». من فکر کردم الآن، رسول الله ﷺ شترم را به من، برمی گرداند (و معامله را فسخ می نماید). چیزی برای من ناراحت کننده تر از این نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «شترت را بگیر و قیمتش نیز از آنِ تو باشد».

باب (٢٠): خریدن شتران بیمار

٩٩٥ ـــ عن عبدالله بْنُ عُمَرَ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ اشْتَرَى إِبْلاً هِيمًا مِنْ رَجُلٍ، وَلَهُ فِيها شَرِيكٌ، فَجَاءَ شَرِيكُهُ إِلى ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ شَرِيكِي بَاعَكَ

إِبلاً هِيمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ. قَالَ فَاسْتَقْهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَاقُهَا، فَقَالَ: دَعْهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لا عَدْوَى». (بخاری: ۲۰۹۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شتران بیماری را از شخصی که شریکی داشت، خریدم. شریک آن شخص، نزد من آمد وگفت: شریکم تو را نشناخته و شتران بیماری را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پیش گیر و برو. هنگامیکه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوری رسول الله ﷺ راضی هستم که فرمود: «بیماری، منتقل نمی شود». (یعنی بیماری آنها به سایر شترها، سرایت نمی کند).

باب (۲۱): درباره حجام

۹۹۶ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ. (بخاری: ۲۱۰۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ابوطیبه (جهت مداوا) رسول الله ﷺ را حجامت کرد. رسول اکرم ﷺ دستور داد تا یک صاع خرما به وی بدهند و به مأموران جمع آوری مالیات، امر فرمود که برای وی تخفیف قایل شوند.

۹۹۷ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الَّذِي حَجَمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ. (بخاری: ۲۱۰۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ حجامت کرد و اجرت حَجّام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام می‌بود، رسول الله ﷺ آن را نمی‌پرداخت.

باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است

۹۹۸ ــ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي

وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ: مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ». (بخاری: ۲۱۰۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله ﷺ آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. آثار ناراحتی را در چهره‌اش دیدم. گفتم: ای رسول خدا! به پیشگاه خدا و رسولش توبه میکنم. چه خطایی مرتکب شده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این متکا چیست»؟ عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده‌ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول الله ﷺ فرمود: « روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده اید، زنده کنید». وافزود: «هر خانه‌ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند

۹۹۹ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: «بِعْنِيهِ» قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بِعْنِيهِ». فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ». (بخاری: ۲۱۱۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می شد و از کاروان، جلو می‌افتاد. عمر رضی الله عنه آن را متوقف می کرد و به عقب می راند. ولی دوباره، جلو

می افتاد. عمرﷺ او را تنبیه می کرد و برمی گرداند. رسول خدا ﷺ به عمرﷺ گفت: «او را به من بفروش». عمرﷺ گفت: ای رسول خدا ! از آنِ شما باشد. رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به من بفروش». عمرﷺ آن را به رسول خدا ﷺ فروخت. سپس، رسول الله ﷺ خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می خواهی، با او بکن».

باب (۲٤): فریب کاری در معاملات، ناپسند است

۱۰۰۰ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لا خِلابَةَ». (بخاری: ۲۱۱۷)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از اینکه در معاملات، او را فریب می دهند، سخن گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه معامله می کنی، بگو: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد».

باب (۲۵): آنچه دربارۀ بازارها آمده است

۱۰۰۱ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ». (بخاری:۲۱۱۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت خواهد کرد. و هنگامی که به سرزمین بیداء می رسند، همۀ آنان در زمین فرو خواهند رفت». عایشه رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! چگونه همۀ آنان را زمین می بلعد، حال آنکه میان آنان افراد بازاری (غیر جنگجو) و کسانی که نیت جنگ

ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «زمین، همه را خواهد بلعید. اما روز قیامت، هر کس، مطابق نیت خویش، حشر خواهد شد».

۱۰۰۲ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي». (بخاری: ۲۱۲۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در بازار بود. شخصی صدا زد و گفت: یا ابا القاسم! رسول الله ﷺ به سوی او نگاه کرد. آن شخص، گفت: منظورم فلانی بود نه شما. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «اسم مرا بر خود بگذارید ولی کنیه ام را برای خود، بکار نبرید».

۱۰۰۳ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لا يُكَلِّمُنِي وَلا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَثَمَّ لُكَعُ أَثَمَّ لُكَعُ؟» فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سِخَابًا أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ». (بخاری: ۲۱۲۲)

ترجمه: ابوهریره دوسی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز، به طرف بازار رفت. (در مسیر راه) نه ایشان با من سخن گفت و نه من با ایشان. تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانۀ فاطمه زهرا رضی الله عنها نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است»؟ (هدفش حسن و حسین رضی الله عنهما بود). فاطمه رضی الله عنها در فرستادن طفل، اندکی تاخیر کرد. راوی می گوید: خیال کردم گردن بندی به گردنش می آویزد یا او را می شوید. سپس، کودک، دوان دوان نزد رسول الله ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «پروردگارا! این را دوست بدار و هر کس که او را دوست بدارد تو نیز او را دوست بدار».

۱۰۰۴ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبيِّ ﷺ فَيَبْعَثُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. وقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: نَهَى النَّبيُّ ﷺ أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ. (بخاری: ۲۱۲۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: برخی از مردم، در زمان رسول الله ﷺ خوراکیها را در بین راه از فروشندگان آنها می خریدند. رسول اکرمﷺ کسی را نزد آنان فرستاد تا آنها را از فروش آن مواد، قبل از رسیدن به بازار، منع کند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول خدا ﷺ از فروختن مواد غذایی قبل از اینکه قبض شود (بدست خریدار برسد)، منع کرده است.

باب (۲٦): کراهیت براه انداختن جار وجنجال در بازار

۱۰۰۵ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي التَّوْرَاةِ، قَالَ: أَجَلْ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ: المتَوَكِّلَ، لَيْسَ بفَظٍّ، وَلا غَلِيظٍ، وَلا سَخَّاب فِي الأَسْوَاق، وَلا يَدْفَعُ بالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بهَا أَعْيُنًا عُمْيًا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا. (بخاری: ۲۱۲۵)

ترجمه: از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما پرسیدند که سیرت رسول اکرم ﷺ در تورات، چگونه بیان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضی از صفات رسول الله ﷺ در تورات، عیناً مانند صفات ایشان در قرآن، بیان شده است. چنانچه تورات می گوید: ای نبی! ما تو را بعنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمی قرار داده ایم. تو بنده و رسول من هستی. تو را متوکل نام نهاده ام. (و می افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سرو صدا به راه نمی اندازد. بدی را با بدی، جواب نمی دهد. بلکه می بخشد و از آن،

در میگذرد. و خداوند او را نمی میراند تا زمانی که ملت گمراه را بوسیله او، هدایت نکنند و آنها (کلمه توحید یعنی) لااله الا الله نگویند و بوسیله آن، چشمهای کور، گوشهای کر و قلبهای مهر زده را باز ننماید.

باب (۲۷): وزن و یا پیمانه کردن کالا بر عهدهٔ فروشنده است

۱۰۰۶ ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعَنْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَضَعُوا مِنْ دَيْنِه، فَطَلَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَذْقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَجَاءَ فَجَلَسَ عَلَى أَعْلاهُ أَوْ فِي وَسَطِهِ ثُمَّ قَالَ: «كِلْ لِلْقَوْمِ» فَكِلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمِ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ». (بخاری: ۲۱۲۷)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالی که بدهکار بود، از دنیا رفت. از رسول الله ﷺ تقاضا کردم که از طلبکارانش بخواهد تا مقداری از طلب خود را کم کنند. رسول الله ﷺ سفارش کرد، اما آنها نپذیرفتند. آنحضرت ﷺ به من گفت: «برو و خرماهای خود را از هم جدا کن. یعنی هر یک از عجوه و عذق زید (انواع خرما) را از یکدیگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر کن». من نیز اطاعت امر کردم. سپس، کسی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم. آنحضرت ﷺ آمد و بالا یا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن کن و به طلبکاران، بده». من نیز خرما ها را وزن کردم و بدهی هر یک را بطور کامل، پرداخت نمودم. و خرماهایم باقی ماند بطوری که گویا چیزی از آنها کم نشده بود.

باب (۲۸): آنچه که وزن وپیمانه اش مستحب است

۱۰۰۷ ــ عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كِيلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارَكْ لَكُمْ». (بخاری: ۲۱۲۸)

ترجمه: مقدام بن معدی کرب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود:« مواد خوراکی خود را هنگام داد و ستد، وزن کنید تا در آن، برای شما برکت حاصل شود.

باب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر ﷺ

۱۰۰۸ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ الْعَلِيَّةُ لِمَكَّةَ». (بخاری: ۲۱۲۹)

ترجمه: عبد الله بن زید ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم الطَّيْلاَ مکه را حرم قرار داد و برای آن دعا کرد. من نیز همان گونه که ابراهیم الطَّيْلاَ مکه را حرم قرار داد، مدینه را حرم قرار دادم و برای مد و صاع (پیمانهٔ وزن) مدینه دعا کردم همانطور که ابراهیم برای مکه، دعای برکت نمود».

باب (۳۰): آنچه دربارهٔ فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است

۱۰۰۹ ــ عَنْ ابن عمر رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ. (بخاری: ۲۱۳۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ کسانی که بدون وزن و از روی تخمین، مواد خوراکی را می خریدند و قبل از قبض (در اختیار گرفتن)، آنرا به دیگران میفروختند، تنبیه می شدند.

۱۰۱۰ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ، قِيلَ لابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: ذَاكَ دَرَاهِمُ بِدَرَاهِمَ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ». (بخاری: ۲۱۳۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ مردم را از فروختن مواد خوراکی، قبل از اینکه آن را قبض کنند (تحویل بگیرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: یعنی چگونه؟ فرمود: بدین معنی که پول در مقابل پول، پرداخت شود ولی تحویل مواد خوراکی به تاخیر بیافتد. (یعنی مثلا گندم را قبل از اینکه از فروشنده تحویل بگیرد، بفروشد).

١٠١١ ــ عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ: يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا، إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ». (بخاری: ٢١٣٤)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ از رسول الله ﷺ نقل می کند که فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جَو در مقابل جَو، ربا است مگر اینکه دست به دست باشد».

باب (٣١): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند

١٠١٢ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلا تَنَاجَشُوا وَلا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنَائِهَا. (بخاری: ٢١٤٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از اینکه فرد شهر نشین، (بعنوان دلال) کالای فرد روستایی را بفروش رساند، منع کرده است. و نیز فرمود که وارد معاملهٔ کسی، به قصد افزایش قیمت، نشوید. و همچنین شخص، معاملهٔ برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزند. و هیچ کس به خواستگاری کسی که برادر مسلمانش از او خواستگاری کرده، نرود. و هیچ زنی متقاضی طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد.

باب (٣٢): فروش مزایده

١٠١٣ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَاحْتَاجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي»؟ فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ. (بخاری: ٢١٤١)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که شخصی، غلامش را مُدبَّر نمود. (یعنی گفت: پس از مرگ من، تو آزادی). ولی بعداً محتاج شد. رسول خدا ﷺ اعلام کرد که چه کسی این غلام را می خرد؟ نعیم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغی، خریداری نمود. و آنحضرت ﷺ قیمتش را به مالکش، تحویل داد.

باب (٣٣): معاملۀ فریبکارانه و فروش حیوان درشکم مادرش

١٠١٤ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَبَايَعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجَزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا. (بخاری: ٢١٤٣)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ از بیع حبل الحبله که در زمان جاهلیت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنین بود که شخصی، شتر مادهای را می‌خرید و شرط میگذاشت که هرگاه شتر، بچهای بزاید و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچهای بزاید، آنگاه، قیمت آنرا بپردازد.

باب (۳٤): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستانهایشان ذخیره کند

۱۰۱۵ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «لا تُصَرُّوا الإِبلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنِ ابْتَاعَهَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ». (بخاری: ۲۱٤۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شیر شتر و گوسفند را (بقصد فریب دادن مشتری) در پستانشان ذخیره نکنید. و هر کس چنین حیوانی را خرید و دوشید، بعد از آن، مختار است که آنرا بپذیرد یا به صاحبش برگرداند و یک صاع خرما (در مقابل شیری که دوشیده است) به او بدهد.

باب (۳۵): فروختن غلام زناکار

۱۰۱۶ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ». (بخاری: ۲۱۵۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، کنیز کسی زنا کند و کارش ثابت شود او را شلاق بزند و به سرزنش اکتفا نکند. بار دوم اگر زنا کرد، باز هم او را شلاق بزند و به سرزنش، بسنده نکند. و اگر بار سوم مرتکب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر یک ریسمان بافته شده از مو باشد».

باب (۳٦): آیا شهرنشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی (در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟

۱۰۱۷ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ الراوي لابْنِ عَبَّاسٍ: مَـــا قَوْلُـــهُ: «لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا. (بخاری: ۲۱۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای خرید کالا به استقبال کاروان نروید. و شهرنشین، کالای بادیه نشین را برای او نفروشد». از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: منظور رسول اکرمﷺ از اینکه فرمود: «شهر نشین برای بادیه نشین، کالا نفروشد»، چیست؟ گفت: یعنی برای او دلالی نکند.

باب (۳۷): نهی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری

۱۰۱۸ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا تَلَقَّوُا السِّلَعَ حَتَّى يُهْبَطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ». (بخاری: ۲۱٦۵)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بر معامله برادر مسلمانتان، معامله نکنید. و به پیشباز (خرید) کالا قبل از اینکه وارد بازار شود، نروید».

باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی

۱۰۱۹ ـــ وعنه رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ، وَالْمُزَابَنَةُ بَيْــعُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ كَيْلاً وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ كَيْلاً. (بخاری: ۲۱۷۱)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ از بيع مزابنه، منع كرد. يعني خرماي تازه در عوض خرماي خشك، يا كشمش در مقابل انگور تازه، با كيل، معامله شود. (زيرا در اين نوع معامله، احتمال ربا وجود دارد).

باب (۳۹): فروش جَو در مقابل جو

۱۰۲۰ ــ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ ﷺ: أَنَّهُ الْتَمَسَ صَرْفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ خَازِنِي مِنَ الْغَابَةِ وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ» وذكر باقي الحديث وقد تقدم. (بخاری: ۲۱۷٤)

ترجمه: مالك بن اوس ﷺ مي‌گويد: نياز پيدا كردم كه صد دينار را معاوضه كنم. طلحه بن عبيدالله مرا طلبيد و هر دو، دربارة اين معامله به گفتگو نشستيم. و قرار بر اين شد كه من معامله را با وي انجام دهم. طلحه بن عبيدالله دينارها را در دست گرفته و آنها را زير رو مي‌كرد. سپس، گفت: تا آمدن حسابدار من از جنگل، بايد صبركني. عمرﷺ كه گفتگوي ما را مي‌شنيد، به من گفت: تو را بخدا سوگند، تا قيمت طلاها را نگرفته‌اي، از او جدا نشو. زيرا رسول الله ﷺ فرموده است: «طلا در برابر طلا، ربا است مگر اينكه نقدي باشد». بقية اين حديث، قبلا بيان گرديد.

باب (٤۰): فروختن طلا به طلا

۱۰۲۱ ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ». (بخاری: ۲۱۷۵)

ترجمه: از ابو بكره ﷺ روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در برابر طلا، و نقره را در برابر نقره، بطور مساوي بفروشيد. البته طلا را در برابر نقره، ونقره را در برابر طلا ، هر طور كه دوست داريد، معامله كنيد».

باب (٤١): فروش نقره در مقابل نقره

١٠٢٢ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ». (بخاری: ٢١٧٧)

ترجمه: ابوسعيد خدري ﷺ روايت مي كند كه رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اينكه برابر باشند و هيچ يك در برابر ديگري، زياد نباشد، نفروشيد. و نقره را در مقابل نقره نفروشيد جز اينكه برابر باشند و يكي را بر ديگري ترجيح ندهيد. و نسية آنها را به نقد، نفروشيد».

باب (٤٢): فروش دينار به دينار بطور نسيه

١٠٢٣ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمُ بِالدِّرْهَمِ، فَقِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَوْ وَجَدْتَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلَّ ذَلِكَ لا أَقُولُ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَلَكِنَّنِي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا رِبًا إِلاَّ فِي النَّسِيئَةِ». (بخاری: ٢١٧٨ـ ٢١٧٩)

ترجمه: از ابوسعيد خدري ﷺ روايت است كه گفت: دينار را در برابر دينار، و درهم را در برابر درهم، معامله كنيد. گفتند: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما چنين نمي گويد. ابوسعيد ﷺ گفت: از ابن عباس سؤال كردم كه اين سخن را از پيامبر خدا ﷺ شنيده‌اي يا آنرا در كتاب خدا، پيدا كرده اي؟ گفت: نه از پيامبر ﷺ شنيده ام و نه در كتاب خدا ديده ام. شما سخنان رسول خدا ﷺ را از من بهتر مي‌دانيد. اما اُسامه ﷺ برايم روايت نموده كه رسول الله ﷺ فرموده است: «ربا، جز در نسيه، وجود ندارد».

باب (٤٣): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه

١٠٢٤ ـــ عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ رَضِي اللَّه عَنْهمْـــا أَنَّهُمَـــا سُئلا عَنِ الصَّرْفِ فَكُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلاهُمَا يَقُـــولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا. (بخاری: ٢١٨١)

ترجمه: از براء بن عـــازب و زيد بن ارقـــم رضـــي الله عنهمـــا دربارة صرف (معامله طـــلا و نقره)، پرسيدند. هر كدام به ديگري اشاره مي كرد و مي گفت: ايشان، بهتر از من مي داند. آنگـــاه، هر دوي آنها گفتند كه رسول خدا ﷺ از فروختن طلا در مقابل نقره، بصورت نسيه، منع كرده است.

باب (٤٤): بیع مزابنه

١٠٢٥ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهُ وَلا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بِالتَّمْرِ». أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْـــنُ ثَابتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطَبِ أَوْ بِـــالتَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ فِي غَيْرِهِ. (بخاری: ٢١٨٣ ـــ ٢١٨٤)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «ميوه‌ها را تـــا پخته نشده اند، نفروشيد. و خرماي تازة بالاي درخت را در برابر خرماي كهنه، معامله نكنيد». راوي ميگويد: زيد بن ثابت از رسول الله ﷺ روايت مي كند كه آنحضرت ﷺ بعد از آن، فقط معاملة عريـــه (خرماي تازة بالاي درخت در برابر خرماي كهنه) را جايز قرار داد.

١٠٢٦ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ وَلا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلاَّ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ إِلاَّ الْعَرَايَا. (بخاری: ٢١٨٩)

ترجمه: جابر ﷺ مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ از فروش ميوه تا زماني كه پخته نشده است، منع فرمود. و همچنين از فروش آن، بجز در مقابل درهم و دينار، منع كرد. مگر معاملة عريه، كه آنرا جـــايز قـــرار داد. (و شرح آن، در حديث بالا گذشت).

باب (٤٥): فروش میوۀ روی درخت در مقابل طلا و نقره

١٠٢٧ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ. (بخاری: ٢١٩٠)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت مي كند كه رسول الله ﷺ بيع عريه را در پنج وسق (واحد وزن) يا در كمتر از آن، جايز قرار داد.

باب (٤٦): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند

١٠٢٨ ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَبَايَعُونَ الثِّمَارَ فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ: الْمُبْتَاعُ إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانُ، أَصَابَهُ مُرَاضٌ أَصَابَهُ قُشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُّونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فَإِمَّا لا فَلا تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُ الثَّمَرِ» كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ. (بخاری: ٢١٩٣)

ترجمه: زيد بن ثابت ﷺ مي‌گويد: مردم در زمان رسول الله ﷺ ميوه‌ها را معامله مي‌كردند و وقتي كه زمان چيدن آنها فرا مي‌رسيد و مشتري براي جمع آوري محصول، مي‌آمد، مي‌گفت: اين ميوه‌ها، دچارآفات دمان، مراض و قشام شده اند؛ اينها آفاتي بودند كه مردم آنها را بهانه قرار مي دادند. هنگامي كه رسول خدا ﷺ ديد مردم براي حل اينگونه اختلافات، زياد به او مراجعه مي كنند، فرمود: «حال كه چنين است تا زماني كه ميوه ها پخته نشده اند، معامله نكنيد». راوي مي گويد: رسول خدا ﷺ بخاطر كثرت اختلافات شان، اين نظر مشورتي را ارائه فرمودند.

١٠٢٩ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقِّحَ، فَقِيلَ: وَمَا تُشَقِّحُ؟ قَالَ: تَحْمَارُّ وَتَصْفَارُّ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا. (بخاری: ٢١٩٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ از فروختن ميوه قبل از تشقيح، منع كرد. پرسيدند: تشقيح چيست؟ فرمود: «يعني اينكه ميوه، سرخ و زرد شود و قابل خوردن، گردد».

باب (٤٧): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود

١٠٣٠ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ»؟.(بخاری: ٢١٩٩)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ مي‌گويد: رسول الله ﷺ از فروختن ميوه‌ها تا زماني كه پخته نشده‌اند، منع كرد. پرسيدند: چقدر؟ فرمود: تا سرخ شوند. همچنين، رسول الله ﷺ فرمود:«اگر خداوند، ميوه‌ها را منع كند، (يعني اگر فصل خوب نشود و محصولي ببار نيايد) آنگاه، شما به چه دليلي و در برابر چه چيزي، مال برادرتان را مي‌خوريد»؟

باب (٤٨): بیع خرمای خوب در برابر خرمای خراب

١٠٣١ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا؟» قَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَفْعَلْ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا». (بخاری: ٢٢٠٢)

ترجمه: از ابوسعيد خدري و ابو هريره رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ شخصي را بر خيبر گماشت. او قدري خرماي مرغوب نزد رسول الله ﷺ آورد. آنحضرت ﷺپرسيد: «آيا تمام خرماهاي خيبر، اينگونه مرغوب اند»؟ او گفت: خير. بخدا سوگند، اي رسول خدا! چنين نيست. ما يك صاع از اين خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهاي ديگر، مي خريم. رسول الله ﷺ فرمود: «چنين نكنيد؛ خرماي مخلوط، بفروشيد و از پول آن، خرماي مرغوب بخريد».

باب (٤٩): فروختن میوۀ کال (نرسیده)

١٠٣٢ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُخَاضَرَةِ وَالْمُلامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ وَالْمُزَابَنَةِ. (بخاری: ٢٢٠٧)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ روايت مي كند كه رسول الله ﷺ از معاملات زير منع كرد:

١ــ محالقه (فروش حبوبات در خوشه) ٢ــ مخاضره (فروش ميوة نارس) ٣ــ ملامسه (نوعي داد و ستد كه در زمان جاهليت رواج داشت مثلاً فروشنده مي گفت به هر كدام از اين گوسفندها كه دستت رسيد و آن را گرفتي، به فلان قيمت مال تو) ٤ــ منابذه (پرتاب مال و سلب اختيار از طرف مقابل) ٥ــ مزابنه (فروش خرماي روي درخت در برابر خرماي چيده شده بطور تخمين) .

باب (٥٠): معتبر قرار دادن عرف وعادات هر شهر در خريد، فروش، اجاره، وزن وپيمانه

١٠٣٣ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: قَالَتْ هِنْدٌ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّـهِ ﷺ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ». (بخاری: ٢٢١١)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هند ؛مادر معاويه ﷺ؛ به رسول الله ﷺ گفت: شوهرم ؛ابوسفيان؛ مرد بخيلي است؛ اشكال دارد كه من بدون اجازه، از مالش، چيزي بردارم؟ رسول الله ﷺ فرمود: « طبق عرف و به اندازة نيازِ خود و فرزندانت، بردار».

باب (٥١): فروختن كالا توسط شريك از طرف شريك ديگر

١٠٣٤ ــ عَنْ جَابِرٍﷺ: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَـمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ فَلا شُفْعَةَ. (بخاری: ٢٢١٣)

ترجمه: جابر ﷺ روايت مي كند كه رسول الله ﷺ شفعه را در مالي مشروع قرار داد كه هنـوز تقسيم نشده است، ولي پس از اينكه مال تقسيم شد و حد ومرز هر يك، تعيين گرديد، ديگر كسـي حق ادعاي شفعه، ندارد.

باب (٥٢): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او

١٠٣٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ الْكَلِيْكِ بِسَارَةَ فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لا تُكَذِّبِي حَدِيثِي فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكِ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ ـــ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلَتْهُ ـــ فَأُرْسِلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ: هِيَ قَتَلَتْهُ فَأُرْسِلَ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلاَّ شَيْطَانًا ارْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَعْطُوهَا آجَرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْكَلِيْكِ فَقَالَتْ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْدَمَ وَلِيدَةً». (بخاری: ٢٢١٧)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبي اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم با همسرش ؛سارا؛ هجرت کرد و وارد شهري شد که پادشاه ستمگري در آنجا، حکومت مي‌کرد. به پادشاه گفتند که ابراهیم، با زني بسیار زیبا، وارد شهر شده است. پادشاه، کسي را نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسید: این زن که همراه تو است، چه کسي است؟ ابراهیم گفت: خواهر من است. سپس، به سوي سارا برگشت و گفت: سخن مرا تکذیب نکن زیرا من تو را به آنها خواهر خود معرفي کرده ام. بخدا سوگند که روي زمین، مؤمني بجز من و تو وجود ندارد. سپس، او را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه برخاست تا به سارا نزدیك شود. سارا نیز برخاست و وضو گرفت و نماز خواند و چنین گفت: پروردگارا! اگر من به تو و پیامبرت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز براي شوهرم، حفاظت کرده‌ام، پس این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه (که قصد سارا را کرده بود) خرخر کرد و به زمین افتاد و پایش را حرکت مي داد. ـــ راوي مي‌گوید: در اینجا، سارا گفت: پروردگارا! اگر او بمیرد، مرگش را به من نسبت

مي دهند. ـــ سپس آن حالت، برطرف گرديد. پادشاه، دوباره قصد او نمود. سارا بار ديگـــر وضـــو گرفت، نماز خواند و دعا كرد و گفت: پروردگارا! اگر من بـــه شمـــا و رســـولت ايمـــان آورده ام و شرمگاهم را جز براي شوهرم، حفاظت كرده ام، اين كافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه، دوبـــاره گرفتار حالت قبلي شد».

ـــ راوي مي‌گويد: سارا اين بار نيز فرمود: پروردگارا! اگر او بميرد، مردم مرا متهم به قتـــل او خواهند كرد. ـــ بار ديگر، پادشاه سالم شد. اين جريان، دو يا سه بار، اتفاق افتاد. آنگـــاه، پادشـــاه گفت: بخدا سوگند! شما شيطاني را نزد من آورده ايد. او را نزد ابراهيم برگردانيد و هـــاجر را (كـــه كنيزش بود) به سارا بدهيد. سارا نزد ابراهيم برگشت و گفت: ديدي كه خداوند، آن كافر را ذليـــل كرد و علاوه بر آن، كنيزي به ما عنايت فرمود!

باب (۵۳): كشتن خوک

١٠٣٦ ـــ وَعَنهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّـــذِي نَفْســـي بِيَـــدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا فَيَكْسِرَ الصَّـــلِيبَ، وَيَقْتُـــلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ». (بخاری: ٢٢٢٢)

ترجمه: همچنين از ابوهريره ﷺ روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان مـــن در دست اوست، بزودي عيسي بن مريم نزول خواهد كرد. او حاكم عادلي خواهد بـــود، صـــليب را خواهـــد شكست و خوك را از بين خواهد برد و بر كفار، ماليات وضع خواهد نمود و (در زمان ايشان) ثروت و دارايي بحدي زياد مي شود كه كسي حاضر به پذيرفتن مال، نخواهد شد».

باب (۵٤): فروختن تصويرِ موجوداتِ بی‌جان

١٠٣٧ ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَـــا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدِي وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا أُحَدِّثُكَ إِلاَّ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَـــدًا» فَرَبَـــا

الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَبَيْتَ إِلاَّ أَنْ تَصْنَعَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ. (بخاری: ٢٢٢٥)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: شخصي، نزد من آمد و گفت: اي ابوعباس! من با دسترنج خود، زندگي مي كنم. يعني: اين تصاوير را ترسيم نموده و مي فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را كه در اين باره از رسول الله ﷺ شنيده ام، براي شما بيان خواهم كرد. رسول الله ﷺ فرمود: «هركس، تصويري بسازد، تا زماني كه در آن، روح ندمد، خداوند او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دميدن، از او ساخته نيست». آن شخص، آه عميقي كشيد و رنگ از رويش پريد. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: واي بر تو! اگر چاره اي جز اين كار، نداري، پس تصوير درخت و موجودات بي جان را ترسيم كن.

باب (٥٥): گناهِ فروختنِ انسانهای آزاد

١٠٣٨ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ».(بخاری:٢٢٢٧)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه نبي اكرم ﷺ گفت: «خداوند مي فرمايد: سه نفراند كه من روز قيامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: كسي كه به اسم من، پيمان ببندد، سپس، آنرا نقض كند. دوم: كسي كه شخصِ آزادي را بفروشد و قيمتش را بخورد. سوم: كسي كه از شخصي كار بگيرد و مزدش را ندهد».

باب (٥٦): فروختن حيوانِ مرده و بت

١٠٣٩ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالأَصْنَامِ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ؟ فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ، فَقَالَ: «لا، هُوَ حَرَامٌ» ثُمَّ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ». (بخاری: ٢٢٣٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله ؓ مي گويد: از رسول الله ﷺ شنيدم كه در سال فتح مكـــه فرمـــود: «خدا و رسولش، خريد و فروش شراب، بت، مردار، و خوك را حرام كرده اند» مردم پرســـيدند: اي رسول خدا! پي و چربي حيوانِ مرده، حلال است؟ مردم براي چرب كردن چوب كشتيها، پوســـتها و براي روشنايي چراغ، از آنها استفاده مي كنند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خير، حرام اســـت» و افـــزود: «خداوند، يهود را نابود كند. زيرا وقتي كه چربي براي آنان، حرام شد، آنرا ذوب كردند و فروختند و از قيمت آن، استفاده كردند».

باب (٥٧): حكم پولی كه از فروش سگ بدست آيد

١٠٤٠ ـــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ؓ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ. (بخاری: ٢٢٣٧)

ترجمه: از ابو مسعود انصاري ؓ روايت است كه رسول الله ﷺ از خوردن قيمت سگ، پول زنا و آنچه از كهانت بدست مي آيد، منع فرمود.

٣٥ ـ كتاب سَلَم

باب (١): سَلَم در پيمانۀ مشخص

١٠٤١ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَالنَّاسُ يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي رواية: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ». (بخارى: ٢٢٣٩ ــ ٢٢٤١)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ﷺ به مدينه تشريف آورد در حالي كه مردم مدينه در داد و ستد ميوه‌ها براي مدت يك سال و دو سال، بيع سَلَم مي‌كردند (يعني قبلاً قيمت محصول را پرداخت ميكردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هركس، در خرما، بيع سلم مي‌كند، لازم است كه مقدار خرماي مورد معامله را به وسيلة وزن يا كيل، مشخص سازد». و در روايتي ديگر، آمده است كه: «ميعاد آن نيز مشخص باشد».

باب (٢): سَلَم در چيزى كه اصل آن، وجود ندارد

١٠٤٢ ــ عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: إِنَّا كُنَّا نُسْلِفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ، وفي رواية: قَالَ: كُنَّا نُسْلِفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّأْمِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فقيل له: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. (بخارى: ٢٢٤٢ ــ ٢٢٤٥)

ترجمه: ابن ابي اوفي ﷺ مي‌گويد: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبكر و عمر رضي الله عنهما مردم در داد و ستد گندم، جو، كشمش و خرما، بيع سلم مي‌كردند. در روايتي ديگر از ابن ابي اوفي آمده است كه: ما (مردم مدينه) در معاملة گندم، جو و روغن زيتون با كشاورزان شام، بيع سَلَم مي كرديم و

مدت و مقدار آن را نيز تعيين مي نموديم. از ابن ابي اوفي پرسيدند: آيا با كساني معامله مي كرديد كـــه جنس (مورد نظر)، نزد آنان وجود داشت؟ گفت: ما اين مورد را از آنها سؤال نمي كرديم.

٣٦ ـ كتاب شفعه

باب (١): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است

١٠٤٣ ـ عَنْ أَبِي رَافِعٍ ﷺ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ جَاء إلى سعد بن أبي وقاص، فَقَالَ لَهُ: ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ فِي دَارِكَ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلافٍ مُنَجَّمَةً أَوْ مُقَطَّعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ، وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ». (بخاری: ٢٢٥٨)

ترجمه: ابورافع ؛غلام آزاد شدة رسول الله ﷺ؛ مي‌گويد: نزد سعد بن ابي وقاص رفتم و گفتم: اي سعد! آن دو خانه‌اي راكه در محلة شما دارم، از من بخر. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند! آنها را بيش از چهار هزار درهم، و آن هم به صورت قسطي، نمي خرم.

ابورافع گفت: آنها را پانصد دينار از من مي‌خرند. اگر از رسول الله ﷺ نمي شنيدم كه همسايه، بيشتر مستحق شفعه است، هرگز خانه هايم را در برابر چهار هزار درهم به شما نمي‌دادم در حالي كه مشتري وجود دارد كه آنها را به پانصد دينار، بخرد.

باب (٢): کدام همسایه، نزدیکتراست؟

١٠٤٤ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا». (بخاری: ٢٢٥٩)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! دو همسايه دارم. نخست، براي كدام يك از آنها هديه بفرستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «براي همسايه‌اي كه دروازة خانه اش، به تو نزديك تراست».

٣٧ ـ کتاب اجاره

باب (١): دربارۀ اجاره

١٠٤٥ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ». (بخارى: ٢٢٦١)

ترجمه: ابوموسي اشعري ﷺ مي‌گويد: همراه دو تن از افراد طايفة خود، نزد رسول الله ﷺ رفتم. (همراهانم درخواست احراز مقامي داشتند). به رسول خدا ﷺگفتم: نمي دانستم كه آنها براي چنين كاري آمده اند. رسول اكرم ﷺ فرمود: «ما هرگز پست و مقام، به كسي كه متقاضي آن باشد، نخواهيم داد».

باب (٢): چرانيدن گوسفند در برابر چند قيراط

١٠٤٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَّ رَعَى الْغَنَمَ» فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ». (بخارى:٢٢٦٢)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «خداوند، هيچ پيامبري را مبعوث نكرد، مگر اينكه شباني كرده بود». صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! شما نيز(چوپاني كرده ايد)؟ فرمود: «بلي، من هم گوسفندانِ مردم مكه را در برابر چند قيراط، مي چرانيدم».

باب (٣): کارگری، از عصر تا شب

١٠٤٧ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلاً يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ عَلَى أَجْرٍ

مَعْلُوم، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَفْعَلُوا أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلاً، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلاةِ الْعَصْرِ قَالا: لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ وَلَكَ الأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَبَيَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ».
(بخاری: ٢٢٧١)

ترجمه: از ابوموسي اشعري ﷺ روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «مثال مسلمانان و يهود و نصارا، مانند شخصي است كه چند نفر را در برابر مزدي معين، از صبح تا شب به كار گرفته است. آنها پس از اينكه تا نصف روز، كار كردند، گفتند: ما نيازي به مزدي كه تو قرار گذاشته اي، نداريم. و كاري را كه تاكنون انجام داده ايم، رايگان بوده است. پس كارفرما به آنها گفت: چنين نكنيد. بلكه بقية كارتان را به پايان برسانيد و مزد كامل خود را دريافت نماييد. آنها نپذيرفتند و رفتند. بعد از آنان، كارفرما گروهي ديگر را به كار گرفت و به آنها گفت: بقية روز را كار كنيد و مزدي را كه با آنها قرار گذاشته بودم، دريافت نماييد. آنها، كار را تا نماز عصر ادامه دادند و گفتند: ما تا كنون، براي شما رايگان كار كرده ايم و مزدي را كه قرار گذاشته بودي، از آنِ تو باشد. پس كارفرما به آنها گفت: بقية كارتان را انجام دهيد. زيرا چيزي به پايان روز، باقي نمانده است. اما آنها نپذيرفتند. آنگاه، كارفرما، گروهي ديگر را براي بقية روز، به كار گرفت. آنها بقيه روز را تا غروب آفتاب، كاركردند و مزد كامل هر دو گروه قبلي را دريافت نمودند. پس مثال يهود و نصارا و مسلمان چنين است دربارة نور هدايت و استفاده اي كه از آن، برده اند».

باب (٤): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار اندازد و بر آن، بیفزاید

١٠٤٨ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوَوُا الْمَبِيتَ إِلَى غَـــارٍ فَدَخَلُوهُ فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَـــالُوا: إِنَّـــهُ لا يُنْجيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلاَّ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلاً وَلا مَـــالاً، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْـــتُ لَهُمَـــا غَبُوقَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلاً أَوْ مَالاً، فَلَبِثْـــتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْـــرُ، فَاسْـــتَيْقَظَا فَشَـــرِبَا غَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقَـــالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى أَلَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَـــا عِشْـــرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا فَفَعَلَتْ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَـــا، قَالَتْ: لا أُحِلُّ لَكَ أَنْ تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَـــا، فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّـــي اسْتَأْجَرْتُ أُجَرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَـــهُ وَذَهَـــبَ، فَثَمَّرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَـــالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَسْتَهْزِئُ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّـــهُ فَاسْتَاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ». (بخارى: ٢٢٧٢)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ﷺ شنيدم كه فرمود: «سه نفر از امتهاي گذشته، براه افتادند و شب را در غاري، بيتوته نمودند. ناگهان، سنگ بزرگي از قلة كـوه، سرازير شد و دهانة غار را كاملاً مسدود نمود. به يكديگر گفتند: راه نجاتي از اين سنگ، وجود ندارد مگر اينكه به اعمال نيك خود، متوسل شده و از خدا بخواهيم.(تا ما را نجات دهد). يكي از آنان، دعا كرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادرم سالخورده بودند و من قبل از زن و فرزند و غلام و كنيـزان خود، به آنها غذا مي دادم. روزي، بخاطر كاري، دير به خانه برگشتم و قبل از اينكه خدمت والـدينم برسم، آنها خواب رفته بودند. شير دوشيدم و آنها را بدست گرفتم و تمام شب، در انتظار بيدار شـدن آنان، روي پاهايم ايستادم و به اهل خانه‌ام چيزي ندادم. هنگام صبح، وقتي كه آنها بيـدار شـدند، آن شيرها را به آنان، دادم. پروردگارا! اگر اين عمل را بخاطر خوشنودي تو انجام داده ام، مـا را از ايـن مصيبتي كه گرفتار آن شده ايم، نجات ده. آنگاه، سنگ، اندكي تكان خورد. اما نه در حدي كه آنـان بتوانند از غار، بيرون بيايند». رسول الله ﷺ فرمود: «سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمويي داشتم كه فريفتة او شده بودم. روزي مي‌خواستم با او زنـا كـنم ولي امتناع ورزيد. تا اينكه در يكي از سالها، نياز پيدا كرد و نزد من آمد. گفتم: اگر خود را در اختيـار من قرار دهي، يكصد و بيست دينار به تو خواهم داد. او ناچاراً پذيرفت. وقتي كاملاً براي انجـام آن عمل، آماده شدم، گفت: شكستن اين گوهر عفت، براي تو حرام است. مـن از انجـام آن عمـل، منصرف شدم . و مبلغ مذكور را به او بخشيدم و از او جدا شدم در حالي كه نزد من از همـة مـردم، محبوبتر بود.

پروردگارا! اگر اين كار، بخاطر خوشنودي تو بوده است، ما را از اين گرفتاري، نجـات بـده. آنگاه، سنگ، اندكي از جايش تكان خورد. اما نه به اندازه اي كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيايند».

رسول الله ﷺ فرمود: «سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! چند كارگر را به كاري گماشتم و مزد آنان را پرداخت نمودم. مگر يك نفر كه بدون دريافت مزد، رفته بود. مـن مزد او را به كار انداختم تا اينكه ثروت زيادي بدست آمد.پس از مدتي، آن كارگر نزد مـن آمـد و گفت: اي بندة خدا! مزد مرا پرداخت كن. گفتم: آنچه گاو، گوسفند، شتر و برده كه اينجا مي‌بيني، از آنِ تو هستند. گفت: اي بندة خدا! مرا مسخره نكن! گفتم: تو را مسخره نمي كنم. سرانجام، او تمام آنها را در پيش گرفت و با خود برد و چيزي باقي نگذاشت. پروردگارا! اگر اين كار را بخاطر رضاي تو انجام داده ام، ما را از اين گرفتاري نجات بده. آنگاه، سنگ، از دهانة غار، كنار رفت و آنها بـيرون رفتند.

باب (٥): مزد کسی که برای علاج شخصی، سورهٔ حمد را بخواند

١٠٤٩ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ يَتْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ ﴿**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**﴾ فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلَبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمِ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقَى لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمُ اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:٢٢٧٦)

ترجمه: از ابوسعيد خدري ﷺ روايت است كه چند نفر از اصحاب رسول الله ﷺ طي سفري، نزد طايفه‌اي از طوايف عرب ، توقف كردند و درخواست پذيرايي، نمودند. اما مردم، از پذيرايي آنها، سر باز زدند. از قضا، عقربي، سردار طايفة آنها را نيش زد. آنها براي مداواي او، سعي و تلاش زيادي كردند، اما سودي نداشت. بعضي گفتند: نزد اين كاروان، برويد. شايد در ميان آنان، كسي باشد كه علاجي بداند. آنان، نزد قافله آمدند و گفتند: عقربي، سردار طايفة ما را نيش زده است. و ما هرچه سعي كرده ايم، سودي نداشته است. آيا نزد شما راه علاجي وجود دارد؟ يكي از آنان، گفت: بلي، بخدا سوگند، من دَم كردن را ياد دارم. ولي چون از ما پذيرا يي نكرديد، حاضر نيستم بدون اجر، اين كار را انجام دهم. سرانجام، در مقابل پرداخت تعدادي گوسفند، توافق كردند. آنگاه، آن شخص، با آنان رفت و سورة فاتحه را خواند و بر بيمار، فوت كرد. و بيمار نيز مانند جانوري كه از قيد آزاد شده باشد، بهبود يافت و خوشحال و بدون كوچكترين ناراحتي، به راه افتاد. راوي مي گويد: آنگاه، آنها گوسفندان مورد توافق را به صحابه رضوان الله عليهم، تقديم نمودند. برخي از صحابه گفتند: آنها را ميان خود، تقسيم كنيم. ولي شخصي كه دم كرده بود، گفت: چنين نكنيد تا نزد رسول خدا ﷺ برويم و ايشان را در جريان، قرار دهيم و ببينيم كه چه دستور مي دهند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ رفتند و ايشان را از ماجرا، آگاه ساختند. آنحضرت ﷺ فرمود: «از كجا دانستي كه

سورة فاتحه، چنين تاثيري دارد»؟ و افزود: «كار خوبي كرده ايد. آها را بين خود، تقسيم كنيد». و در حالي كه مي خنديد، فرمود: «سهم مرا نيز بگذاريد».

باب (٦): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده

١٠٥٠ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: نَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ. (بخاری: ٢٢٨٤)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: رسول الله ﷺ دريافت مزد را بـــراي جفت كردن نر با ماده، منع فرمود.

۳۸ ـ کتاب احکام حواله

باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند

۱۰۵۱ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». (بخاری: ۲۲۸۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبي اکرم ﷺ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس، نزد پولداري حواله داده شود، به او مراجعه کند».

باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است

۱۰۵۲ ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لا. قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلاثَةَ دَنَانِيرَ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلاثَةُ دَنَانِيرَ قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ» قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. (بخاری:۲۲۹۹)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ مي‌گويد: نزد رسول الله ﷺ نشسته بوديم که جنازه اي را آوردند. مردم گفتند: بر اين جنازه، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آيا اين ميت، بدهكار است»؟ گفتند: خير. فرمود: «آيا چيزي از خود به جا گذاشته است»؟ گفتند: خير. آنگاه، رسول الله ﷺ بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازة ديگري آوردند و گفتند: اي رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله ﷺ

فرمود: «آيا او، بدهكاري دارد»؟ گفتند: بلي. رسول الله ﷺ فرمود: «آيا چيزي از خود بجا گذاشته است»؟ گفتند: سه دينار. آنگاه، بر او نماز خواند. سپس، جنازة ديگري آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آيا چيزي باقي گذاشته است»؟ گفتند: خير. پرسيد: «آيا بدهكاري دارد »؟ گفتند: سه دينار بدهكار است. رسول الله ﷺ فرمود: «بر رفيقتان، نماز جنازه بخوانيد». ابوقتاده رضی الله عنه گفت: اي رسولخدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهي او، به عهدة من است. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر وي، نماز خواند.

باب (۳): خداوند می فرماید: ﴿والذين عقدت أيمانكم فآتوهم نصيبهم﴾ يعنی با كسانی كه پيمان بسته ايد، سهميه شان را بدهيد

۱۰۵۳ ـ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ»؟ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي. (بخاری: ۲۲۹٤)

ترجمه: از انس بن مالك رضی الله عنه روايت است كه از وي پرسيدند: آيا اين حديث رسول‌الله ﷺ كه فرمود: «در اسلام عهد و پيماني، بسته نشده است»، به تو رسيده است؟ انس بن مالك گفت: رسول الله ﷺ در خانة من، ميان قريش و انصار، عهد و پيمان برقرار نمود.

باب (٤): كسی كه ضامن ادای وام ميتی بشود، نمی تواند از تعهد خود بازگردد

۱۰۵٤ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لِي كَذَا وَكَذَا فَحَثَى لِي حَثْيَةً فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ مِثْلَيْهَا. (بخاری:۲۲۹٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «اگر مال بحرين برسد، اين قدر و اين قدر اين قدر، به تو خواهم داد». اما مال بحرين نرسيد تا اينكه رسول الله ﷺ رحلت كرد. وقتي اموال بحرين رسيد، ابوبكر‌ﷺ دستور داد، اعلام كنند: هركس كه رسول الله ﷺ به او وعده داده، يا از آنحضرت ﷺ قرضي مي خواهد، نزد ما بيايد. جابر بن عبد الله ﷺ مي‌گويد: نزد ابوبكر ﷺ رفتم و گفتم: رسول الله به من چنين فرمود: (كه اگر مال بحرين بيايد، فلان مبلغ را به تو خواهم داد). ابوبكر ﷺ يك مشت پر، به من داد. و بعد از شمردن، ديدم كه پانصد درهم هستند. سپس، فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

٣٩ ـ کتاب وکالت

باب (١): در بارۀ وکالت شریک

١٠٥٥ ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ فَبَقِيَ عَتُودٌ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ». (بخاری: ٢٣٠٠)

ترجمه: عقبه بن عامرﷺ مي گويد: نبي اکرم ﷺ چند گوسفند به من داد تا آنها را ميان صحابه، تقسيم نمايم. پس از تقسيم گوسفندان، يك بزغاله باقي ماند. من آنرا به اطلاع رسول اکرم ﷺ رسانيدم. فرمود: «اين را خودت، قرباني کن».

باب (٢): اگر چوپان یا وکیل گوسفندی را در حال مردن یا چیزی را در حال فاسد شدن دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چیز شود

١٠٥٦ ـــ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرْعَى بِسَلْعٍ فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةٌ لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَاكَ أَوْ أَرْسَلَ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا. (بخاری:٢٣٠٤)

ترجمه: کعب بن مالك ﷺ روايت مي کند که وي تعدادي گوسفند داشت که در منطقة سلع، مشغول چرا بودند. کنيزي، يکي از گوسفندان ما را در حال مردن، ديد. سنگي را دو نيم کرد و بوسيلة آن، گوسفند را ذبح نمود. کعب به مردم گفت: آنرا نخوريد تا از رسول خدا ﷺ بپرسم يا کسي را نزد آنحضرت ﷺ بفرستم تا از ايشان بپرسد. سرانجام، کعب از رسول خدا ﷺ در اين باره پرسيد يا کسي را فرستاد تا بپرسد. رسول خدا ﷺ دستور داد تا آن را بخورند.

باب (٣): وكالت در پرداخت بدهی‌ها

١٠٥٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعُوهُ فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِنًّا مِثْلَ سِنِّهِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلاَّ أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: «أَعْطُوهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». (بخاری: ٢٣٠٦)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه: شخصي، نزد نبي اكرم ﷺ آمد و با لحن تندي، دَين خود را از ايشان، مطالبه كرد. صحابه ﷺ خواستند او را تنبيه كنند. اما رسول الله ﷺ فرمود: «او را رها كنيد زيرا صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتري مانند شترش به او بدهيد». صحابه گفتند: اي رسول‌خدا! شتري مثل شتر او، وجود ندارد. ولي شتر بهتر، وجود دارد. رسول اكرم ﷺ فرمود: «همان را به او بدهيد. زيرا بهترين شما، كسي است كه بدهي‌هايش را به نحو احسن، بپردازد».

باب (٤): هبه كردن به وكيل يا به كسی كه برايش سفارش شده است

١٠٥٨ ـــ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ » وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلاَّ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

لَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ، مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا. (بخاری: ۲۳۰۷ ـــ ۲۳۸)

ترجمه: مسوربن مخرمه ﷺ مي‌گويد: هنگامي كه هيأتي از طايفة هوازن، كه مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا ﷺ آمدند. رسول اكرم ﷺ (به احترام شان) برخاست. آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا اموال و اسيرانشان را به آنان برگرداند. پيامبر اكرمﷺ فرمود: «بهترين سخن نزد من، سخن راست است. از دوچيز، يكي را انتخاب كنيد. يا مال يا اسيران را. من آنها را زياد نگه داشته ام». گفتني است كه رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از طايف، بيشتر از ۱۰ ده روز، منتظر آنان ماند. سپس، هنگامي كه آنان متوجه شدند كه رسول اكرم ﷺ فقط يكي از دو چيز را به آنان برمي گرداند، گفتند: اسيرانمان را انتخاب كرديم. آنگاه، رسول خدا ﷺ در ميان مسلمانان برخاست و خدا را آنگونه كه شايسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد. اين برادران شما تائب و پشيمان، نزد ما آمده اند. نظر من اين است كه اسيرانشان را به آنان، برگردانيم. هر كس، با طيب خاطر، مي خواهد اسيرش را آزاد كند، اين كار را انجام دهد. و هر كس كه (نمي خواهد) و دوست دارد كه سهميه اش محفوظ بماند تا از اولين غنيمتي كه بدست مي آيد آنرا به او برگردانيم، باز هم اين كار را انجام دهد». مردم گفتند: بخاطر رسول خدا ﷺ با طيب خاطر، اين كار را انجام مي دهيم. (اسيران را آزاد مي كنيم).

رسول خدا ﷺ فرمود: (بعلت ازدحام) «نمي دانيم كداميك، اجازه داد و كداميك، اجازه نداد. برويد تا معتمدان شما نظر شما را به ما اعلام كنند». مردم رفتند و معتمدانشان با آنها صحبت كردند. سپس، معتمدان آنها، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و به آنحضرت ﷺ اعلام كردند كه مردم با طيب خاطر، اجازه دادند.

باب (۵): اگر موکل راضی باشد، وکیل می‌تواند به کسی چیزی بدهد

۱۰۵۹ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ:

فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالاً فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ» فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ سَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لا أَعُودُ فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالاً، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا آخِرُ ثَلاثِ مَرَّاتٍ، أَنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ ثُمَّ تَعُودُ، قَالَ: دَعْنِي أُعَلِّمْكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ﴿**اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَعَمَ أَنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ ﴿**اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**﴾ وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مُنْذُ ثَلاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: لا قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ».

(بخاری: ٢٣١١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ مي‌گويد: رسول الله ﷺ حفاظت و نگهباني زكات رمضان را به من سپرد. شخصي آمد و شروع به دزديدن گندم، كرد. من او را دستگير نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: من، فردي بسيار نيازمند و كثير العيال هستم. و نفقة آنان، برعهدة من است. ابوهریره ﷺ مي‌گويد: بعد از اين آه و فرياد، او را رها كردم. صبح، رسول الله ﷺ

از من پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می‌کرد. من بحال او ترحم نمودم او را رها کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: چون رسول الله ﷺ فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد»، به کمین او نشستم. او بار دیگر، آمد و به دزدیدن گندم، مشغول شد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار، حتما تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا من، فردی نیازمند و عیال وارم و مسئولیت آنها به عهدهٔ من است. دوباره نمی آیم. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: من، دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او از نیاز شدید وعیال وار بودن، می نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و ا و را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «این را بدان که او، به تو دروغ گفته است و دوباره، خواهد آمد». شب سوم نیز، به کمین او نشسته بودم که آمد و شروع به برداشتن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. سومین بار است که قول می دهی، برنگردی اما دوباره برمی گردی. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که خداوند، آنها را برایت مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات، چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح، شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او، برایم مفید خواهند بود. لذا من او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «آن کلمات، چه هستند»؟ عرض کردم: یا رسول الله! به من گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان، حفاظت خواهند کرد. ــ گفتنی است که یاران رسول‌الله ﷺ برای انجام اعمال نیک، علاقهٔ فراوانی داشتند. ــ رسول الله ﷺ فرمود: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به تو راست گفته است». و خطاب به من، افزود: «هیچ می‌دانی که در این سه شب، مخاطب تو چه کسی بوده است»؟ عرض کردم: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان بوده است».

باب (٦): اگر وکیل، کالای معیوبی را بفروشد، معامله‌اش صحیح نیست

١٠٦٠ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ بِلالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا»؟ قَالَ بِلالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوَّهْ أَوَّهْ عَيْنُ

الرِّبَا عَيْنُ الرِّبَا، لا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ثُـــمَّ اشْتَرِهِ». (بخاری: ٢٣١٢)

ترجمه: ابوسعيد خدري ﷺ مي‌گويد: بلال ﷺ، خرماي برني (يك نوع خرمـــاي بســـيار مرغـــوب) خدمت نبي اكرم ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ خطاب به او، فرمود: «اين ها را از كجا آورده اي»؟ بلال گفـــت: نزد ما خرماي نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر يك صاع، فروختم تا رســـول اكـــرم ﷺ از آنهـــا بخورد. اينجا بود كه رسول الله ﷺ فرمود: «واي ! واي! اين معامله، عين ربا است، عين ربا اســـت. چـــنين نكن. اما هرگاه، خواستي، خرماي خوب بخري، خرماهاي خودت را بفروش. و از پول آن، خرماي خـــوب بخر».

باب (٧): وكالت در اجراى حدود

١٠٦١ ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: جِـــيءَ بِالنُّعَيْمَـــانِ أَوِ: ابْـــنِ النُّعَيْمَانِ شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوه قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ فَضَرَبْنَاهُ بِالنِّعَالِ وَالْجَرِيدِ. (بخاری: ٢٣١٦)

ترجمه: عقبه بن حارث ﷺ مي‌گويد: نُعيمان يا فرزندش را در حالي كه شراب نوشـــيده بـــود، آوردند. رسول الله ﷺ به اهل خانه امر فرمود تا او را كتك بزنند. من نيز جزو كساني بودم كـــه او را كتك زدند. پس ما با كفش و شاخه‌هاي درخت خرما، او را زديم.

٤٠ ـ كتاب كشت و زراعت

باب (۱): فضيلت كشت و زرع

١٠٦٢ ــ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: ٢٣٢٠)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلماني كه درختي، غرس نمايد يا بذري، بيافشاند و انسان، پرنده و يا حيواني، از آن بخورد، برايش صدقه محسوب مي‌گردد».

باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات كشاورزی و يا تجاوز از حدی كه به آن امر شده است

١٠٦٣ ــ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ». (بخاری: ٢٣٢١)

ترجمه: ابو امامة باهلي ﷺ كه گاو آهن و برخي ديگر از آلات كشاورزي را ديد گفت: از نبي اكرم ﷺ شنيدم كه فرمود: «در هر خانه‌اي كه اين (ابزار و آلات كشاورزي) وارد شود، خدا آنان را (اگر از احكام خدا غافل شوند)، دچار ذلت و خواري، خواهد كرد».

باب (۳): نگهداری سگ برای كشاورزی

١٠٦٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلاَّ كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» وعنه ﷺ في رواية: «إِلاَّ كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ». (بخاری: ٢٣٢٢)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «هركس، سگي را نگه دارد، روزي يك قيراط از اعمال او، كاسته مي‌شود مگر اينكه براي (حراست)از كشاورزي و يا دامداري، باشد». و در روايتي ديگر آمده است كه : «مگر اينكه براي (حراست)از كشاورزي و يا دامداري و يا اينكه سگ شكاري، باشد».

باب (٤): استفاده از گاو برای کشاورزی

١٠٦٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ، يَوْمَ لا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (بخاری:٢٣٢٤)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «در حالي كه مردي، سوار بر گاوي بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه كرد و گفت: من، براي سواري، آفريده نشده ام. بلكه براي زراعت و شخم زدن، آفريده شده ام». و رسول‌الله ﷺ فرمود: «من و ابوبكر و عمر به اين سخن، ايمان آورديم. همچنين، گرگي، گوسفندي را گرفت و فرار كرد. چوپان، گرگ را دنبال كرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانيدي. اما روز درندگان، كه چوپاني بجز من، وجود ندارد، چه كسي آن را از چنگال من، نجات مي دهد»؟ رسول‌الله ﷺ دوباره، فرمود: «من و ابوبكر و عمر به اين سخن، ايمان آورديم».

باب (٥): اگر کسی بگوید: کارهای نخلستان را انجام بده و شریک محصول آن، باش

١٠٦٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَتِ الأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ، قَالَ: «لا». فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَنَشْرَكْكُمْ فِي الثَّمَرَةِ. قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. (بخاری: ٢٣٢٥)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روايت است كه: انصار به نبي اكرم ﷺ گفتند: نخلستانها را ميان مـــا و برادران مهاجرمان، تقسيم كن. رسول الله ﷺ فرمود: «خير». سپس، انصار به مهاجرين گفتند: شما در باغها كار كنيد ما نيز شما را در محصولات آن، شريك خواهيم كرد. مهاجرين گفتند: اين پيشـــنهاد را مي پذيريم.

١٠٦٧ ـــ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الأَرْضِ، قَالَ: فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الأَرْضُ وَمِمَّا يُصَابُ الأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ، فَنُهِينَا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ. (بخارى: ٢٣٢٧)

ترجمه: رافع بن خديج ﷺ مي‌گويد: ما در ميان مردم مدينه، بيشتر از همه، زمـــين كشـــاورزي داشتيم. و زمين هايمان را در برابر قطعة معيني، به اجاره مي داديم. (بدين معني كه قطعة خاصي را براي ما، كشت كنند. و بقيه را براي خود، بكارند). راوي مي گويد: چه بسا، آن قطعه معين، دچار آفت مي شد و باقيماندة زمين، سالم مي ماند. و چه بسا كه زمين، دچار آفت مي شد و آن قطعـــه معـــين، سالم مي ماند. (رسول خدا ﷺ) ما را اين كار، منع فرمود. گفتني است كه اجاره دادن در برابر طلا و نقره، در آن زمان، رواج نداشت.

باب (٦): مزارعه در برابر نصف محصول

١٠٦٨ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانُونَ وَسْقَ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسْقَ شَعِيرٍ. (بخارى: ٢٣٢٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ خيبر را در برابر نصف محصولات آن، بصورت مزارعه، در اختيار كشاورزان قرار داد. سپس، صد وسق از محصولات را به همســـرانش مي‌داد، كه هشتاد وسق خرما و بيست وسق جو بود.

١٠٦٩ ــ عن ابْن عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنِ الكِراءِ وَلَكِنْ قَالَ: «أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا». (بخاری:٢٣٣٠)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمين، منع نكرد. بلكه فرمود كه: «اگر شما زمين را بطور رايگان در اختيار برادرتان قرار دهيد، بهتر است از اينكه در ازاي آن، محصول معيني دريافت كنيد».

باب (٧): وقف، خراج، مزارعه ومعاملۀ اصحاب رسول خدا ﷺ

١٠٧٠ ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلاَّ قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ. (بخاری: ٢٣٣٤)

ترجمه: از عمر ﷺ روايت است كه فرمود: اگر در فكر مسلمانان بعدي نمي‌بودم، هر سرزميني را كه فتح مي‌كردم، ميان اهالي آنجا، تقسيم مي نمودم همان‌گونه كه نبي اكرم ﷺ زمين خيبر را تقسيم نمودند.

باب (٨): اگر زمين باير را كسى آباد كند، مالك آن مى‌شود

١٠٧١ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لأَحَدٍ، فَهُوَ أَحَقُّ». (بخاری: ٢٣٣٥)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «هركس، زميني را كه صاحبي نداشته باشد، آباد كند، (از هر كسي) مستحق تر است».

١٠٧٢ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَجْلَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُقِرَّهُمْ

بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ. (بخاری:۲۳۳۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه یهود و نصاری را از سرزمین حجاز، جلای وطن کرد. البته زمانی که رسول الله ﷺ خیبر را فتح نمود و خواست که یهود را از آنجا (خیبر)، که زمینهای آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمین شد، اخراج نماید، یهودیان از رسول خدا ﷺ درخواست نمودند تا آنها را در خیبر بگذارد که کار کنند و نصف محصول را برای خود، بردارند. (و نصف دیگر را به مسلمانان دهند). رسول الله ﷺ به آنها گفت: «شما را تا زمانی که بخواهیم، در خیبر می گذاریم». راوی می گوید: یهودیان، در خیبر ماندند تا اینکه عمر رضی الله عنه آنان را به تیما و اریحا، جلای وطن کرد.

باب (۹): همکاری اصحاب رسول الله ﷺ با یکدیگر در کشت و زراعت

۱۰۷۳ ــ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قال: قال عمي ظُهَيْرُ بْنُ رَافِعٍ رضی الله عنه: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرٍ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ»؟ قُلْتُ: نُؤَاجِرُهَا عَلَى الرُّبُعِ، وَعَلَى الأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ. قَالَ: «لا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ أَزْرِعُوهَا، أَوْ أَمْسِكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً. (بخاری:۲۳۳۹)

ترجمه: رافع بن خدیج رضی الله عنه می گوید: عمویم ؛ظهیر بن رافع رضی الله عنه؛ گفت: رسول الله ﷺ ما را از کاری که به آن عادت کرده بودیم، منع کرد. گفتم: آنچه رسول الله ﷺ فرموده است، حق است. ظهیر گفت: رسول الله ﷺ مرا خواست و فرمود: «شما با زمین های کشاورزی تان چه میکنید»؟ عرض کردم: یا رسول الله! زمین‌ها را در برابر یک چهارم محصول یا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره می‌دهیم. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید، یا خودتان آنها را بکارید یا به

دیگران، بدهید تا آن را بکارند و یا آنها را بحال خود بگذارید». رافع بن خدیج می گوید: گفتم: شنیدم و اطاعت کردم.

۱۰۷۴ ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حُدِّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الأَرْبِعَاءِ وَبِشَيْءٍ مِنَ التِّبْنِ. (بخاری:۲۳۴۳)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی زمین های کشاورزی اش را در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و در ابتدای امارت معاویه، اجاره می داد. سپس، به ایشان، گفتند: رافع بن خدیج می گوید: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمین های کشاورزی، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما نزد رافع بن خدیج رفت و از وی، در این باره، پرسید. رافع گفت: نبی اکرم ﷺ از اجاره دادن زمین های کشاورزی، منع فرموده است. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تو میدانی که ما زمین هایمان را در زمان رسول خدا ﷺ، در برابر محصولاتی که بر جدول هاست و مقداری از کاه آن، به اجاره می دادیم.

۱۰۷۵ ـ وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الأَرْضَ تُكْرَى ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُاللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ فَتَرَكَ كِرَاءَ الأَرْضِ. (بخاری:۲۳۴۵)

ترجمه: همچنین، از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: می‌دانستم که در عهد مبارک رسول الله ﷺ، زمین‌ها را اجاره می دادند. راوی می گوید: سپس، عبد الله بن عمر ترسید که مبادا رسول اکرم ﷺ فرمان جدیدی صادر کرده که او نمی داند. بدین جهت، اجاره دادن زمین را رها کرد.

باب (۱۰)

١٠٧٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَـدِّثُ وَعِنْـدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: «أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ فَقَـالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ، قَالَ: فَبَذَرَ فَبَـادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ»، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لا تَجِدُهُ إِلاَّ قُرَشِـيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ . (بخاری:٢٣٤٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ در حالی که یک مرد بادیه نشین نزدش نشسته بود، فرمود: «مردی از بهشتیان، از پروردگارش اجازه می خواهد تا کشت و زرع نماید. خداوند به او می فرماید: آیا خواسته ات برآورده نشده است؟ می گوید: بلی، ولی دوست دارم کشاورزی نمایم». پیامبرﷺ می فرماید: «او، بذر می افشاند. آنگاه، روییدن، رشد کردن و برداشت آن، کمتر از یک چشم بهم زدن، پایان می یابد و خرمنی مانند کوه، فراهم می گردد. خداوند می فرماید: اینها را بردار و هیچ چیزی تو را سیر نخواهد کرد». آن مرد بادیه نشین، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غیر از قریش یا انصار، کسی دیگر نخواهد بود. زیرا آنها کشاورزند، ولی ما کشاورز نیستیم. نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، تبسم نمودند.

۱۴ ـ کتاب مساقاة (آبیاری)

باب (۱): کسی که صدقه و هبهٔ آب را جایز می داند

۱۰۷۷ ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلامُ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الأَشْيَاخَ»؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ. (بخاری:۲۳۵۱)

ترجمه: از سهل بن سعد ﷺ روایت است که می گوید: یک لیوان آب، برای نبی اکرم ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ قدری از آن را نوشید. و سمت راستش، جوانی وجود داشت که از همه خردسال تر بود. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «ای جوان! اجازه می‌دهی این آب را (که حق تو است) به بزرگترها بدهم»؟ جوان گفت: ای رسول خدا! من هیچ کس را در این مورد، بر خود ترجیح نمی دهم. آنگاه، رسول الله ﷺ آب را به او داد.

۱۰۷۸ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ دَاجِنٌ فِي دَارِي وَشِيبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي فِي دَارِي، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ عُمَرُ وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الأَعْرَابِيَّ: أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». (بخاری:۲۳۵۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: گوسفندی را برای رسول الله ﷺ در خانهٔ من، دوشیدند و آن شیر را با قدری از آب چاهی که در خانه ام بود، مخلوط کردند. و من آن را به رسول اکرم ﷺ دادم. ایشان قدری از آن شیر را نوشید. و هنگامی که لیوان را از دهانش برداشت،

سمت چپ اش ابوبکر ﷺ، و سمت راست اش مردی بادیه نشین قرار داشت. عمر از ترس اینکه مبادا آنرا به بادیه نشین بدهد، گفت: ای رسول خدا! آنرا به ابوبکر بده که در کنارت نشسته است. اما رسول خدا ﷺ آنرا به بادیه نشینی که سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با کسی است که سمت راست، نشسته باشد».

باب (۲): صاحب آب تا زمانی که سیر شود، از دیگران مستحق تر است

۱۰۷۹ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلأُ». (بخاری: ۲۳۵۳)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگیری نشود تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نگردد».

۱۰۸۰ ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلإِ». (بخاری: ۲۳۵٤)

ترجمه: همچنین، ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه را جلوگیری نکنید تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نشوید».

باب (۳): حل اختلاف در بارۀ چاهها

۱۰۸۱ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً**﴾» الآيَةَ، فَجَاءَ الأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فِيَّ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي فَقَالَ لِي: «شُهُودَكَ» قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ قَالَ:

«فَيَمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذًا يَحْلِفَ. فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ. (بخاری: ۲۳۵۷)

ترجمه: از عبد الله ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس کـه بـا سـوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب کند، در حالی خدا را ملاقات می کند که خدا بـر وی، خشـمگین اسـت». سپس، این آیه نازل شد: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً**﴾ (آنانی کـه در برابر عهد خدا و سوگندهای خود، قیمت اندکی دریافت می کننـد) تـا آخـر آیـه. اشـعث آمـد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه می گفت؟ این آیـه، دربـارۀ مـن نـازل شـده اسـت. مـن در زمـین پسرعمویم، چاهی داشتم. (بین من و او اختلاف بروز کرد). رسول اکرم ﷺ بـه مـن فرمـود: «گـواه بیاور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس بر او سوگند واجب می شـود». وی گفـت: یـا رسول الله! او سوگند (دروغین) می‌خورد. آنگاه، رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیان کرد و خداونـد نیز در تأیید رسول الله ﷺ، آیۀ مذکور را نازل فرمود.

باب (٤): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

۱۰۸۲ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنِ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلاَّ لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً**﴾. (بخاری:۲۳۵۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، روز قیامـت، بـه سـه گروه، نظر نمی کند و آنها را تزکیه نمی نماید و گرفتار عذاب دردناك مـی گردانـد: ۱ــ کسـی که در مسیر راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمی دهد. ۲ـ کسـی کـه بـا رهبـر خـود، صـرفاً بخاطر منافع مادی، بیعت کند. بدین معنی که اگر چیزی بـه او بدهـد، راضـی شـود. وگرنـه، از او برنجد. ۳ـ کسی که کالایش را بعد از عصر، عرضه نماید و بگوید به خدایی که غیـر از او خـدایی

وجود ندارد، سوگند یاد می کنم که من برای این کالا، این قدر و آن قدر داده ام و شخصی او را تصدیق نماید». سپس، رسول خدا ﷺ آیهٔ زیر را تلاوت فرمود: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً**﴾ (یعنی کسانی که در برابر عهد و پیمان خدا و سوگند هایشان، قیمت اندکی دریافت می کنند.

باب (۵): فضیلت آب دادن

۱۰۸۳ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ».(بخاری:۲۳۶۳)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روزی، مردی در مسیر راه، بشدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب، نوشید. سپس، بیرون آمد و ناگهان، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می خورد.

(با خود) گفت: این سگ، به همان اندازه، تشنه است که من تشته بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه اش را پر از آب کرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضی شد و گناهانش را بخشید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می دهد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود ذی روحی، ثواب دارد».

باب (۶): کسی که صاحب حوض و مشک را به آبش مستحق تر می داند

۱۰۸۴ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَذُودَنَّ رِجَالاً عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ». (بخاری:۲۳۶۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، روز قیامت، بعضی را از حوض خود دور خواهم کرد، همان‌گونه که شتران بیگانه از حوض، رانده می‌شوند».

۱۰۸۵ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّـهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ، فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ». (بخاری:۲۳۶۹)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت، با آنان سخن نمی گوید و به آنان، نظر نمی نماید: ۱ـ مردی که سوگند می خورد که کالای خود را به فلان قیمت، خریده است در حالی که این قیمت، بالاتر از قیمت حقیقی آن است و او دروغ می گوید. ۲ـ مردی که بعد از عصر، بدروغ سوگند یاد می کند تا مال مرد مسلمان را تصاحب کند. ۳ـ و مردی که مانع رسیدن آب اضافی به دیگران شود. پس خداوند میفرماید: امروز تو را از فضلم محروم می کنم همانطوری که تو دیگران را از آبی که کسب تو نبود، محروم ساختی».

باب (۷): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ﷺ است

۱۰۸۶ ــ عَنِ الصَّعْب بْنِ جَثَّامَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا حِمَى إِلاَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ». (بخاری:۲۳۷۰)

ترجمه: صعب بن جثامه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعیین چراگاه را دارند».

باب (۸): نوشیدن انسانها و چارپان از آب رود خانه ها

۱۰۸۷ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيَلُهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا ،ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلا ظُهُورِهَا فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلَامِ فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ» وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ فَقَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ هَذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ ﴿**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**﴾». (بخاری: ۲۳۷۱)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نگهداری اسب برای بعضی باعث ثواب، برای برخی باعث نجات و برای بعضی باعث گناه می شود: برای کسی که آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداری نماید و آنرا در چراگاه بزرگ یا باغچه ای با طنابی بلند ببندد، تا جائی که آن اسب می‌چرد، برای صاحبش اجر و پاداش محسوب می گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، یک یا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگین، به صاحبش اجر می رسد. و اگر از نهری بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته باشد، باز هم برایش اجر به حساب می آید. زیرا این کار، برایش اجر دارد. و برای کسی که اسب را بخاطر بی نیازشدن و عدم سؤال از دیگران، نگهداری کند و حق الله را در آن، فراموش ننماید، باعث نجات او می شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و کسی که اسب را بخاطر فخر و ریا و دشمنی با مسلمانان، نگهداری کند، برای او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله ﷺ دربارهٔ الاغ پرسیدند. فرمود: «در این باره، فقط این آیهٔ جامع و بی نظیر، بر من نازل شده است: ﴿**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**﴾. یعنی هر کس، باندازهٔ یک ذره، عمل نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هرکس، باندازهٔ یک ذره، عمل بد انجام دهد، سزای آنرا خواهد دید».

باب (۹): فروختن هیزم و علف

۱۰۸۸ــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَارِفًا أُخْرَى، فَأَنَخْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لأَبِيعَهُ، وَمَعِي صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ فَأَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ فَقَالَتْ:

أَلا يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ

فَثَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : فَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقَالَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلاَّ عَبِيدٌ لآبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَهْقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ. (بخاری: ۲۳۷۵)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: از غنایم غزوۀ بدر، که رسول خدا ﷺ همراه ما بود، یک شتر به من رسید. همچنین رسول اکرم ﷺ (علاوه بر آن)، شتری دیگر نیز به من داد. روزی، من آنها را کنار دروازۀ مردی انصاری خوابانیدم تا اذخر (نوعی گیاه) بر پشت آنها بگذارم و برای فروش ببرم. طلافروشی که از طایفه بنی قینقاع بود و من می خواستم برای عروسی فاطمه از او کمک بگیرم، مرا همراهی می کرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در خانۀ آن مرد

انصاری، شراب می نوشید. و یک زن خواننده نیـز آنجـا بـود و چنـین مـی سـرود: آگـاه بـاش ای حمزه! بسوی شتران فربه برو.

با شنیدن این سخنان، حمـزه بـا شمشـیر، بسـوی شـتران پریـد، کوهانهایشـان را قطـع نمـود، پهلوهایشان را درید و قسمتی از جگرهایشان را برداشت. علی ﷺ می گویـد: مـن کـه شـاهد ایـن صحنه بودم، بسیار ترسیدم. لذا نزد نبی اکرم ﷺ آمدم در حالی که زید بن حارثه، آنجا نشسته بـود. و آنحضرت ﷺ را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول خداﷺ همراه زید بن حارثه بیرون رفـت. و من هم با ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ نزد حمزه آمد و بر او خشم گرفت. حمـزه بسـوی آنـان، نگاه کرد و گفت: شما کسی جز بردگان آباء و اجداد من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول خـدا ﷺ به عقب برگشت تا اینکه از آنجا بیرون رفت. و این ماجرا قبل از تحریم شراب بود.

باب (١٠): اختصاص دادن زمین به اشخاص

١٠٨٩ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: حَتَّى تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِـعُ لَنَـا، قَـالَ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي». (بخاری:٢٣٧٧)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ خواست زمـین‌هـای بحـرین را بـه مـردم، واگذار نماید. انصار گفتند: همان قدر که به هر کدام از ما می دهی، به برادران مهاجر ما نیز همـان قدر، بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «تبعیض‌های زیادی بعد از من، خواهید دیـد. پـس صـبر کنیـد تـا اینکه مرا در روز قیامت، ملاقات نمایید».

باب (١١): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می گذرد

١٠٩٠ ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيِ اللَّه عَنْهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَـاعُ،

وَمَنِ ابْتَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ». (بخاری:٢٣٧٩)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، نخلی را بعد از گرد افشانی بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اینکه خریدار شرط نماید (که محصول، از آنِ او باشد). و هرکس، برده ای بخرد و آن برده، مالی داشته باشد. آن مال، از آنِ فروشنده است. مگر اینکه خریدار، شرط نماید».

٤٢ ـ کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد

۱۰۹۱ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ». (بخاری:۲۳۸۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامَش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع می گرداند».

باب (۲): پرداخت دَین

۱۰۹۲ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا أَبْصَرَ يَعْنِي أُحُدًا قَالَ: «مَا أُحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلاَّ دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ إِلاَّ مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ: «مَكَانَكَ» وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ» فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ، قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری:۲۳۸۸)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ بودم. پس هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، برای من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یک دینار از

آن، بیش از سه روز، در خانۀ من بماند. مگر دیناری که آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «کسانی که مال بیشتری دارند، ثواب و اجر کمتری دریافت می کنند. مگر کسانی که آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه در راه خدا انفاق نمایند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنین کسانی هم اندک اند». آنگاه، رسول خدا ﷺ به من گفت: «سر جایت بایست». و خودش کمی جلوتر رفت. سپس، صدایی بگوشم رسید. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا ﷺ که فرموده بود: «سرجایت بایست تا برگردم»، به یادم آمد. هنگامی که رسول خدا ﷺ آمد، گفتم: ای رسول خدا! صدایی که شنیدم .... رسول خدا ﷺ (سخن مرا قطع کرد و) فرمود: «آیا صدایی شنیدی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: هر کس از اُمتیان ات بمیرد در حالی که به خدا شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلی».

باب (٣): به خوبی پرداختن وام

١٠٩٣ ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ضُحًى فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَزَادَنِي. (بخاری:٢٣٩٤)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: هنگام چاشت، نزد نبی اکرم ﷺ آمدم که ایشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو رکعت نماز بخوان». و من که از رسول خدا ﷺ قرض می خواستم. آنرا پرداخت نمود و چیزی بر آن افزود.

باب (٤): نماز جناره خواندن بر شخص بدهکار

١٠٩٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ **﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**

فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ، مَنْ كَانُوا وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلاهُ». (بخاری:۲۳۹۹)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی در دنیا و آخرت، اولویت بیشتری دارم. اگر می خواهید (برای تأیید این گفته) این آیه را تلاوت نمایید: ﴿**النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**﴾ یعنی پیامبرﷺ نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزدیک تراست. پس هر مؤمنی فوت نمود و مالی از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثهٔ او تعلق می گیرد، هر کس که باشند. و اگر قرض یا فرزندانی از خود بجای گذاشت، پس نزد من بیایند. زیرا من مسئول آنها هستم».

باب (٥): جلوگیری از ضایع کردن ویا به هَدَر دادن اموال

١٠٩٥ ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَمَنَعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (بخاری:۲٤٠٨)

ترجمه: از مغیره بن شعبه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند نافرمانی از مادران، زنده بگور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. و سخن بیهوده، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است».

٤٣ ـ کتاب مشاجره و اختلافات

باب (١): آنچه که دربارۀ احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

١٠٩٦ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُود ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلاً قَرَأَ آيَةً سَمِعْتُ مِنَ النَّبيِّ ﷺ خِلافَهَا فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «كِلاكُمَا مُحْسِنٌ» قَالَ شُعْبَةُ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لا تَخْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». (بخاری: ٢٤١٠)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: شنیدم که شخصی آیه ای را خلاف آنچه من از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، تلاوت می‌کرد. دستش را گرفته و نزد رسول خدا ﷺ بردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما هر دو، صحیح می‌خوانید». شعبه (یکی از راویان) می گوید: فکر می کنم که رسول خدا ﷺ فرمود: «با یکدیگر اختلاف نکنید. زیرا امتهای گذشته، بعلت اختلاف، از بین رفتند».

١٠٩٧ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ». (بخاری: ٢٤١١)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که می گوید: دو نفر که یکی مسلمان و دیگری یهودی بود، یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد ﷺ را بر تمام جهانیان برگزیده است. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام جهانیان برگزیده است. در این هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و یک سیلی به صورت یهودی زد. یهودی نزد نبی اکرم ﷺ رفت و آنچه را که پیش آمده بود، به اطلاع ایشان رساند. رسول اکرم ﷺ آن مسلمان را بحضور طلبید و از او در این باره پرسید. مسلمان نیز ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا بر موسی ترجیح ندهید. زیرا همۀ مردم روز قیامت بیهوش می شوند. من نیز همراه آنها بیهوش می شوم. و اولین کسی هستم که بهوش می آیم و موسی را می بینم که گوشۀ عرش را بدست گرفته است. ولی نمی دانم که او از کسانی است که بیهوش شده و قبل از از من بهوش آمده است یا از کسانی است که خدا او را استثناء نموده است». (اصلاً بیهوش نشده است).

١٠٩٨ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ قِيلَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ؟ أَفُلانٌ أَفُلانٌ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ.(بخاری: ٢٤١٣)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که یک مرد یهودی، سرکنیزی را میان دو سنگ قرار داد و سرش را کوبید و شکست. از کنیز پرسیدند که چه کسی سر تو را شکسته است؟ فلانی، فلانی؟.. تا اینکه نام آن مرد یهودی به میان آمد. آن کنیز، با اشارۀ سر، گفت: بلی. سپس، آن یهودی را دستگیر کردند. او به جرم خود اعتراف کرد. پس نبی اکرم ﷺ دستور داد تا سرش را بین دوسنگ قرار دهند و بکوبند و بشکنند.

٤٤ـ کتاب اموال یافته شده

باب (١): اگر صاحب چیزِ پیدا شده، نشانه هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می شود

١٠٩٩ ـ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ قَالَ: أَخَذْتُ صُرَّةً مِائَةَ دِينَارٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً». فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً» فَعَرَّفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلاثًا فَقَالَ: «احْفَظْ وِعَاءَهَا، وَعَدَدَهَا، وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلاَّ فَاسْتَمْتِعْ بِهَا». (بخاری:٢٤٢٦)

ترجمه: اُبَی بن کعب ﷺ می گوید: کیسه‌ای را که صد دینار در آن بود، یافتم. آن را نزد نبی اکرم ﷺ بردم. رسول الله ﷺ فرمود: «تا مدت یک سال، (پیدا شدن) آن را به مردم اعلام کن». من نیز تا یک سال آن را اعلام کردم. اما صاحبش پیدا نشد. سپس، نزد رسول الله ﷺ رفتم. دوباره فرمود: «تا یک سال اعلام کن». من نیز چنین کردم. اما کسی را نیافتم که آنرا بشناسد. برای بار سوم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه ای که با آن بسته شده است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده وگرنه خودت از آن استفاده کن».

باب (٢): اگر دانه خرمایی در راه یافت

١١٠٠ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيهَا». (بخاری:٢٤٣٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه بسا وارد خانه ام می‌شوم و خرمایی را می‌بینم که روی رختخوابم افتاده است. سپس، آنرا بر می دارم تا بخورم. اما از ترس این که مبادا مال صدقه باشد، آنرا می اندازم».

٤٥ ـ كتاب داد خواهی

باب (١): قصاص ظلم وستم

١١٠١ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّـــهِ ﷺ قَـــالَ: «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَتَقَاصُّونَ مَظَـــالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَوَالَّـــذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَدَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الـــدُّنْيَا». (بخاری: ٢٤٤٠)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی که مؤمنان از آتش، نجات پیدا می کنند، روی پلی بین بهشت و دوزخ، متوقف می شوند و تقاص ظلم و ستمهایی را که در دنیا نسبت به یکدیگر روا داشته اند، پس می دهند تا اینکه پاک و صاف شوند. آنگاه، به ایشان اجازۀ ورود به بهشت را می دهند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر یک از آنها، مَسکن اش را در بهشت از منزلش در دنیا، بهتر می شناسد».

باب (٢): خداوند می فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد

١١٠٢ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّـــهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِـــهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الأَشْهَادُ: ﴿**هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَـــذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**﴾. (بخاری: ٢٤٤١)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «روز قیامت، خداوند بندۀ مؤمن را نزد خود فرا می خواند و در آغوش می گیرد و به دور از انظار دیگران، به او می فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می گوید: بلی، ای پروردگار من!

و اینگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف می گیرد و بندۀ مؤمن، خود را در معرض هلاک می بیند. آنگاه، خداوند می فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم. امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می دهم. سپس، کارنامۀ اعمال صالح به او داده می شود. اما دربارۀ کفار و منافقین، گواهان خواهند گفت: (اینها کسانی هستند که بر خدا دروغ گفته اند. بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است».

باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی کند و او را تسلیم ظالمان نمی نماید

۱۱۰۳ ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ، وَلا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:۲۴۴۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است. بدینجهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نیازهای او بر می آید. هر کس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشکلی از مشکلات روز قیامت او را بر طرف خواهد کرد. و هر کس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عیب‌های او را در روز قیامت، خواهد پوشاند».

باب (٤): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن

١١٠٤ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ». (بخاری:٢٤٤٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن». اصحاب گفتند: ای رسول خدا! کمک به مظلوم، روشن است ولی چگونه به ظالم کمک کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دست او را بگیرید». (و از ظلم کردن، باز دارید).

باب (٥): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می گردد

١١٠٥ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٢٤٤٧)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می گردد».

باب (٦): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند

١١٠٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لأَخِيهِ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لا يَكُونَ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». (بخاری:٢٤٤٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده و یا حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز (در دنیا) از او طلب بخشش کند قبل از اینکه روزی (قیامت) فرا رسد که در آن، درهم و دیناری، وجود

ندارد. زیرا اگر اعمال نیکی داشته باشد، (در آنروز) به اندازهٔ ظلمی که نموده است، از آنها کسر میگردد. و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) می گذارند».

باب (۷): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند

۱۱۰۷ ـــ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ». (بخاری:۲۴۵۲)

ترجمه: سعید بن زید ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، زمین دیگری را (بناحق) تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می‌شود».

۱۱۰۸ ـــ عَنْ ابن عمر رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ». (بخاری:۲۴۵۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، زمین دیگری را به ناحق، تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده می‌شود».

باب (۸): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می تواند آن کار را انجام دهد

۱۱۰۹ ـــ وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فقال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَانِ إِلاَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ. (بخاری:۲۴۵۵)

ترجمه: همچنین از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان، از کنار عده ای که خرما می‌خوردند، عبور کرد و گفت: رسول الله ﷺ از گذاشتنِ همزمانِ دو خرما در دهن، منع کرده است مگر اینکه از دوستش اجازه بگیرد.

باب (۹): این گفتهٔ خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه جویان است)

۱۱۱۰ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَـالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ». (بخاری:۲۴۵۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین اشخاص، نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است».

باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند

۱۱۱۱ ــ عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَاب حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِيَ لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا». (بخاری:۲۴۵۸)

ترجمه: از ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت است که روزی، آنحضرت ﷺ سروصدایی جلوی خانه شان شنید. پس بیرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می‌گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه ای از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است که آنرا بگیرد یا رها کند».

باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد

۱۱۱۲ ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّكَ تَبْعَثُنَا فَنَنْـزِلُ بِقَوْمٍ لا يَقْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأُمِرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ». (بخاری:۲۴۶۱)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: به رسول الله ﷺ عرض کردیم: یارسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام می‌کنید، اگر آن مردم، ما را پذیرایی نکردند چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر با شما آنطور که شایستۀ مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید».

باب (۱۲): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند

١١١٣ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ. (بخاری:٢٤٦٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ همسایه ای، همسایه‌اش را از اینکه میخی به دیوار (مشترک) بکوبد منع ننماید». سپس، ابوهریره ﷺ گفت: چرا اکنون شما را می بینم که از این حدیث، روی بر می گردانید. سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه هایتان خواهم زد». (بعلت اهمیت حق همسایه چنین فرمود).

باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن برسر معابر

١١١٤ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلاَّ الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ». (بخاری:٢٤٦٥)

ترجمه: از ابوسعيد خدری ﷺ روايت است كه نبـی اكـرم ﷺ فرمـود: «از نشسـتن در معـابر عمومی اجتناب كنيد». مردم گفتند: يا رسول الله! چاره ای جز اين نداريم زيرا آنجا، محـل نشسـتن و سخن گفتن ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چاره ای جز اين نداريد، پس حق راه را مراعـات كنيد». پرسيدند: يا رسول الله! حق راه چيست؟ فرمود: «حفاظـت چشـمها ، اذيـت نكـردن عـابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منكر».

باب (۱٤): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی

١١١٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ. (بخاري:٢٤٧٣)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می‌گويد: نبی اكرم ﷺ در مورد اختلاف نظـر دربـارۀ معـابر عمـومی اينگونه داوری فرمود كه هفت زرع، در نظر گرفته شود.

باب (۱۵): نهی از چپاول و مُثله كردن

١١١٦ ـــ عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الأَنْصَارِيَّ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ . (بخارى:٢٤٧٤)

ترجمه: عبدالله بن يزيد انصاری ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ از چپاول (مـال) و مُثلـه كـردن (مردم) منع كرده است.

باب (١٦): كسی كه بخاطر مالش كشته شود

١١١٧ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». (بخاري:٢٤٨٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از نبی اکـرم ﷺ شـنیدم کـه مـی فرمـود: «هرکس، برای دفاع از مالش، کشته شود، شهید است».

باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم

۱۱۱۸ ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقَصْعَةَ فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقَصْعَةَ حَتَّى فَرَغُوا فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ. (بخاری:۲٤۸۱)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ در خانهٔ یکی از همسـرانش (نشسـته) بـود که یکی دیگر از همسرانش، کاسـه ای غـذا همـراه خـادمش بـرای رسـول خـدا ﷺ فرسـتاد. ایـن همسرش (که احتمالاً عایشه بود) با دستش بـه کاسـه زد و آنـرا شکسـت. رسـول خـدا ﷺ قطعـات کاسه را (کنار هم گذاشت و) بهـم وصـل کـرد و آن غـذا را در آن، نهـاد و فرمـود: «بخوریـد». و خادم و آن ظرف را تا وقتی که از خوردن غذا فارغ شـدند، نـزد خـود نگهداشـت. آنگـاه، کاسـهٔ سالمی به او داد و ظرف شکسته را نزد خود نگهداشت.

٤٦ ـ کتاب شراکت

باب (١): شراکت در طعام، خوردنی و کالا

١١١٩ ــ عَنْ سَلَمَةَ بنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا فَأَتَوُا النَّبيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَادِ فِي النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ» فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطَعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النِّطَعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخاری:٢٤٨٤)

ترجمه: از سلمه بن اکوع ﷺ روایت است که مردم، توشه تمام کردند و گرسنه شدند. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و اجازه خواستند تا شترهایشان را ذبح نمایند. رسول خدا ﷺ اجازه داد. سپس، مردم با عمر ﷺ روبرو شدند و او را از جریان، آگاه ساختند. عمر ﷺ گفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگی خواهید کرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرض کرد: ای رسول خدا ! اینها بدون شترانشان چگونه زنده خواهند ماند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «مردم را صدا بزن تا هر کس، باقیماندهٔ توشه خود را بیاورد». آنگاه، زیر اندازی چرمی را پهن کردند و آنچه داشتند، روی آن گذاشتند. رسول خدا ﷺ آنجا ایستاد و دعای برکت نمود. سپس، به مردم دستور داد تا ظرفهایشان را بیاورند. پس همه از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواهی می دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و من فرستادهٔ خدا هستم».

١١٢٠ ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «إِنَّ الأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ

وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (بخاری:٢٤٨٦)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که اشعریها در جهاد، توشه تمام می‌کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می‌شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع می‌کنند و با پیمانه ای آن را بطور مساوی میان خود، تقسیم می‌کنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (۲): تقسیم گوسفندان

١١٢١ ــ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ فَأَصَابُوا إِبِلاً وَغَنَمًا قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجِلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» فَقَالَ: جَدِّي إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». (بخاری:٢٤٨٨)

ترجمه: رافع به خدیج می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ در ذوالحلیفه بودیم که مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادی شتر و گوسفند به غنیمت گرفتند. راوی می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادی از گوسفندان مال غنیمت را ذبح کردند و دیگها را نصب کردند. رسول الله ﷺ دستور دادند تا دیگها را واژگون کنند. آنگاه، رسول الله ﷺ مال غنیمت را تقسیم کرد و ده گوسفند را برابر با یک شتر قرار داد. یکی از شتران مال غنیمت فرار کرد. برای گرفتن آن سعی و تلاش فراوانی بعمل آمد، اما همه را عاجز کرد و نتوانستند او را بگیرند با خود،

اسب کم داشتیم. از اینرو یکی از حاضران تیری بسوی شتر فراری پرتاب کرد و او را از پا درآورد. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «بعضی از این چارپایان وحشی می‌شوند. هرگاه حیوانی از دست شما رم کرد با آن چنین کنید». عرض کردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو می شویم و اکنون با خود چاقو نداریم. آیا بوسیله نی ذبح کنیم؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر چیزی که خون را جاری سازد می‌توان بوسیله آن ذبح کرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخورید. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن کارد حبشی ها است».

باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شُرکا بصورت عادلانه

۱۱۲۲ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قُوِّمَ الْمَمْلُوكُ قِيمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ». (بخاری:۲۴۹۲)

ترجمه: ابو هریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی، سهم خود را در برده ای مشترک، آزاد نمود، باید سهم شریک خود را از مال خود، آزاد نماید. واگر ما لی در بساط نداشت، غلام را به قیمت عادلانه ای قیمت گذاری کنند. سپس از او بخواهند (تا برای پرداخت سهم شریک) تلاش نماید، بگونه ای که برایش دشوار نباشد».

باب (٤): تقسیم نمودن با قرعه کشی

۱۱۲۳ ـ عن النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا». (بخاری:۲۴۹۳)

ترجمه: از نعمان بن بشیرﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسانی که حدود الله را رعایت می‌کنند و آنانی که رعایت نمی‌کنند، مانند مسافران یک کشتی است که برای سوار شدن در آن، قرعه کشی می نمایند. در نتیجه، بعضی در طبقهٔ بالا و تعدادی در طبقهٔ پایین، قرار می گیرند. ساکنین طبقهٔ پایین، برای آب، به طبقهٔ بالا، آمد و شد می کنند. سپس، با یکدیگر مشورت نموده و می گویند: مزاحم ساکنین طبقهٔ بالا نشویم. بهتر است سهمیهٔ خودمان (طبقهٔ پایین کشتی) را سوراخ کنیم (و مستقیماً از آب دریا استفاده کنیم) و باعث اذیت و آزار افراد طبقهٔ بالا نشویم. اگر ساکنان طبقهٔ بالا، آنها را برای اجرای تصمیم شان آزاد بگذارند، همه هلاک خواهند شد. ولی اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند یافت».

باب (۵): شراکت در طعام و غیره

١١٢٤ ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ﷺ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَايِعْهُ فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وكَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِي اللَّه عَنْهمَ فَيَقُولانِ لَهُ: أَشْرِكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ، فَيَشْرَكُهُمْ فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ. (بخاری:٢٥٠١ ـــ ٢٥٠٢)

ترجمه: از عبدالله بن هشام ﷺ که زمان حیات نبی اکرم ﷺ را دریافته بود، روایت است که مادرش؛ زینب بنت حمید؛ او را نزد رسول الله ﷺ برد و گفت: یا رسول الله! از او بیعت بگیر. رسول الله ﷺ فرمود: «او خردسال است». آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارک را بر سر او گذاشت و برایش دعا کرد. راوی می‌گوید: هرگاه، عبدالله بن هشام برای خرید گندم و اشیاء خوردنی به بازار می‌رفت، و ابن عمر و ابن زبیر او را می‌دیدند، می‌گفتند ما را در معاملهٔ خود، شریک کن. زیرا رسول الله ﷺ برای تو دعای برکت نموده است. عبدالله نیز آنان را شریک می‌کرد. و چه بسا که به بار کامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پیدا می کرد و آن را به منزل می‌فرستاد.

٤٧ ـ کتاب رهن در غیر سفر

باب (۱)

١١٢٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةُ». (بخاری:٢٥١٢)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «حیوانی که نزد کسی رهن است، آن شخص، می‌تواند به اندازۀ نفقه‌ای که برایش هزینه می‌کند، از سواریش استفاده کند. واگر حیوانِ رهن، شیر دِه باشد، میتواند به اندازۀ نفقه ای که برای آن هزینه می کند، از شیر آن استفاده نماید. و نفقه و خرج حیوان رهن، بعهدۀ کسی است که بر آن سوار می‌شود و یا شیر آن را می‌دوشد و استفاده می‌کند».

باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند

١١٢٦ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ. (بخاری: ٢٥١٤)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین قضاوت کرد که سوگند بر مدعی علیه واجب است.

۴۸ ـ کتاب آزاد کردن برده وفضیلت آن

۱۱۲۷ ـــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:۲۵۱۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، بردۀ مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزاد کننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟

۱۱۲۸ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلاهَا ثَمَنًا وَأَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا» قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ ضَايِعًا أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ» قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ». (بخاری:۲۵۱۸)

ترجمه: ابوذر ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ایمان آوردن به ذات یگانه الله و جهاد کردن در راه او». پرسیدم: آزاد کردن کدام برده افضل است؟ فرمود: «برده ای که قیمتش بیشتر و نزد صاحبش، پسندیده‌تر باشد». عرض کردم: اگر نتوانستم این کار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقیر ومستمندی را بگیر و کسی را که کاری بلد نیست، یاری کن». عرض کردم: اگر این را هم نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن. زیرا این خود صدقه ایست که بر خویشتن می کنی».

باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترک باشد

۱۱۲۹ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قُوِّمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِلاَّ فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ».

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از یک غلام مشترک، سهم خود را آزاد کرد و به اندازۀ قیمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قیمت گذاری کنند و او سهم دیگر شرکاء خود را بپردازد و غلام، آزاد می شود. و اگر به اندازۀ قیمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد می شود».

باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره

۱۱۳۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخاری:۲۵۲۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، وسوسه‌هایی را که در دل امت من، خطور می نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا دربارۀ آن، سخن بر زبان نیاورده باشند».

باب (٤): اگر کسی به غلامش بگوید:«او از آن خداست» و نیت اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن

۱۱۳۱ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الإِسْلاَمَ وَمَعَهُ غُلامُهُ ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا   عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجتِ

(بخاری: ۲۵۳۰)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که: وقتی کـه او و غلامـش بـه منظـور قبـول اسـلام از خانه براه افتادند، یکدیگر را گم کردند. مدتی بعد، در حالی که ابوهریره ﷺ در محضر نبی اکـرم ﷺ نشسته بود، غلامش آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابوهریره! غلامت آمـد». ابـوهریره عـرض کـرد: شما گواه باشید که من او را آزاد کردم. راوی می گوید: ابوهریره در مسیر راه مدینه، این شـعر را می خواند:

چه شب طولانی و پر مشقتی را (پشت سر گذاشتم). اما شکر خدا را که از دیار کفر، نجـات یافتم .

باب (۵): آزاد کردن مشرک، بردۀ خود را

۱۱۳۲ ـــ عَنْ حَكِيم بْنَ حِزَامٍ ﷺ: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا، يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری:۲۵۳۸)

ترجمه: از حکیم بن حزام ﷺ روایت است که: وی قبل از اسـلام، صـد غـلام آزاد کـرد و صد شتر در میان مردم پیاده، توزیع کرد. و بعد از اینکه مسلمان شد، باز هم صد غـلام، آزاد نمـود و صد نفر شتر، در میان مردم پیـاده، توزیـع کـرد. راوی مـی گویـد: از رسـول خـدا ﷺ پرسـیدم و گفتم: ای رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، برای تقـرب بـه خـدا و بـه نیـت خیـر، انجام می دادم، چیست؟ فرمود: «همان اعمال خیر گذشته ات، باعث شد که مسلمان شوی».

باب (٦): کسی که مالک بردهٔ عربی بشود

١١٣٣ ـــ عن عَبْدِاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى ذَرَارِيَّهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ. (بخاری:٢٥٤١)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که گوسفندانشان بر سر آبی برای نوشیدن آب، گردآورده شده بودند، بر آنها حمله کرد. آنحضرت ﷺ جنگجویان آنها را به قتل رسانید و فرزندانشان را اسیر گرفت. و در همین روز، جویریه بدست پیامبر ﷺ افتاد.

١١٣٤ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلاثٍ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: «أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخاری:٢٥٤٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: از زمانی که از رسول الله ﷺ سه مطلب را دربارهٔ بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست میدارم. رسول الله ﷺ دربارهٔ آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‌ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، (هنگامی که) صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله ﷺ فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و (زمانی که) یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه رضی الله عنها اسیر بود، رسول الله ﷺ فرمود: «آزادش کن. چون او از فرزندان اسماعیل ﷺ است».

باب (٧): کراهیت بد زبانی با بردگان

۱۱۳۵ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلايَ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغُلامِي». (بخاری:۲۵۵۲)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به غلامش نگوید: به مالك و رب خود، غذا بده، برای رب خود، آب وضو بیاور، یا به رب خود، آب بده. بلکه بگوید: آقا و مولای. همچنین شما، خطاب به آنها نگویید: بندهٔ من! کنیز من! بلکه بگویید: پسرم! دخترم! جوان من!».

باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد

۱۱۳۶ ـــ عن أَبَي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلاجَهُ». (بخاری:۲۵۵۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، مستخدم برای شما غذا میآورد، اگر او را همراه خود شریک نمی کنید، حداقل یک یا دولقمه برایش بدهید. زیرا او برای شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است».

باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره اش خودداری نماید

۱۱۳۷ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ».

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند».

باب (١٠): شروط جایز برای مکاتب

١١٣٨ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ لأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ». (بخاری: ٢٥٦١)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: بریره رضی الله عنها نزد وی آمد و در مورد کتابت خود (پرداخت مال برای آزادی خویش) کمک خواست. و هنوز چیزی از مال کتابت را پرداخت نکرده بود. عایشه رضی الله عنها به وی گفت: نزد مالک خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عایشه) پول کتابت را پرداخت می کنم مشروط به اینکه ولای تو از آنِ من باشد. بریره به مالکش این پیشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه رضی الله عنها در حق تو چنین احسانی می کند، بکند. ولی ولای تو از آنِ ما است. عایشه رضی الله عنها این مطلب را برای رسول اکرم ﷺ بازگو نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن. همانا حق ولاء از آنِ کسی است که او را آزاد می کند». روای می گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ برخاست و فرمود: «چرا بعضی از مردم، شرطهایی می گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هرکس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم تر است». (که انجام گیرد).

٤٩ ـ کتاب هبه و فضیلت آن وتشویق به آن

باب (١): فضیلت بخشش

١١٣٩ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ». (بخاری:٢٥٦٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیهٔ همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم گوسفندی باشد».

١١٤٠ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: يا ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلالِ ثُمَّ الْهِلالِ ثَلاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ فَقُلْتُ: يَا خَالَةُ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتِ: الأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا. (بخاری:٢٥٦٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می کردیم ولی در خانه های رسول الله ﷺ آتشی (برای پخت وپز) افروخته نمی شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می‌ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می کردیم. البته رسول الله ﷺ همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنحضرت ﷺ شیر می‌فرستادند و رسول الله ﷺ از آن شیرها به ما می‌داد که بنوشیم.

١١٤١ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». (بخاری:٢٥٦٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مرا برای صرف ساعد یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت. همچنین، اگر به من، ساعد یا پاچه ای هدیه داده شود، خواهم پذیرفت».

باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه

۱۱۴۲ ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغَبُوا فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُ بهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِوَرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ قُلْتُ ـــ وفي رواية: وَأَكَلَ مِنْهُ. (بخاری:۲۵۷۲)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: در مرالظهران، خرگوشی را دنبال کردیم. مردم بدنبال آن دویدند اما درماندند. ولی من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه ﷺ آوردم. او آن را ذبح کرد و یک ران یا هر دو رانش را برای رسول الله ﷺ فرستاد. ایشان آن را پذیرفت. و در روایتی آمده است که: از آن، تناول فرمود.

باب (۳): پذیرفتن هدیه

۱۱۴۳ ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضُبًّا فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأَقِطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَذُّرًا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۲۵۷۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: خالۀ ابن عباس ؛ام حفید؛ مقداری کشک، روغن و چند عدد ضب (نوعی سوسمار) به رسول الله ﷺ هدیه کرد. رسول الله ﷺ از کشک و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار کراهیت نمود و آن را نخورد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ضب بر سفرۀ رسول الله ﷺ خورده شد. (یعنی دیگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام می‌بود، بر سفرۀ رسول الله ﷺ خورده نمی‌شد.

۱۱۴۴ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ قَالَ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ ضَرَبَ بِيَدِهِ ﷺ فَأَكَلَ مَعَهُمْ.

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هرگاه، غذایی نزد رسول الله ﷺ آورده می شد، ایشان می پرسید: «صدقه است یا هدیه»؟ اگر می گفتند: صدقه است، به یارانش می گفت: «بخورید». و خود از آن تناول نمی‌فرمود. و اگر گفته می شد: هدیه است، دست فرو برده و همراه آنان، می خورد.

۱۱۴۵ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ فَقِيلَ: تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ». (بخاری:۲۵۷۷)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: مقداری گوشت، نزد نبی اکرم ﷺ آوردند و گفتند: این صدقه ای است که به بریده داده شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «برای بریره، صدقه بوده و برای ما، هدیه است».

باب (٤): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از همسرانش باشد

۱۱۴۶ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ حِزْبَيْنِ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ، وَالْحِزْبُ الآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخَّرَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ بَعَثَ صَاحِبُ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا،

فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلِّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمَتْهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكِ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا: «لا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلاَّ عَائِشَةَ» قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمَتْهُ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّةُ أَلا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟» قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرَتْهُنَّ فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَظَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ، وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری: ۲۵۸۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است کـه: همسـران رسـول الله ﷺ دو گـروه بودنـد. عایشه، حفصه، صفیه و سوده رضی الله عنهن جزو یک گـروه، و ام سـلمه رضـی الله عنهـا و سـایر همسـران رسـول خـدا ﷺ جـزو گـروه دوم بودنـد. و صـحابه رضـوان الله علـیهم اجمعـین محبـت رسول‌الله ﷺ را نسبت به عایشه رضی الله عنها خوب می‌دانستند. بنابر این، اگر کسی می‌خواست بـه رسول الله ﷺ هدیه ای بدهد، هدیه‌اش را به تأخیر می انداخت تا روزی که نوبت عایشـه رضـی الله عنها فرا رسد. و آن روز که رسول الله ﷺ به خانهٔ عایشه رضـی الله عنهـا مـی‌رفـت، هـدایا فرسـتاده می‌شدند. گروه ام سلمه رضی الله عنها بعد از گفتگو، به ام سـلمه رضـی الله عنهـا گفتنـد: شـما بـه رسول الله ﷺ بگویید با مردم صحبت کند و به آنها بگوید کـه هـر کـس خواسـت بـه رسـول خـدا ﷺهدیه ای بدهد، در خانهٔ هر یک از ازواج بـود، هدیـه خـود را بدهنـد. ام سـلمه رضـی الله عنهـا سخنان آنان را برای آنحضرت ﷺ مطرح ساخت. رسول الله ﷺ به ام سلمه رضـی الله عنهـا پاسـخی نداد. گروه ام سلمه رضی الله عنها نتیجهٔ مذاکرات را از ام سلمه جویا شدند. او گفت: رسـول خـدا ﷺ چیزی نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا ﷺ در این مـورد، صـحبت کـن.

ایشان دوباره هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه اش آمد، صحبت کرد، ولی رسول خدا ﷺ پاسخی نداد. آنها بار دیگر از ام سلمه رضی الله عنها نتیجه را جویا شدند. او گفت: رسول اکرم ﷺ به من پاسخی نداد. آنها گفتند: باز هم با ایشان صحبت کن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه رضی الله عنها بار سوم، هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه اش آمد، این مطلب را با پیامبر اکرم ﷺ درمیان گذاشت. این بار، آنحضرت ﷺ فرمودند: «در بارۀ عایشه مرا اذیت نکنید زیرا هرگز وحی، در بستر هیچکدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عایشه». ام سلمه رضی الله عنها پس از شنیدن این پاسخ، گفت: ای رسول خدا! به خدا پناه می برم از اینکه موجب ناراحتی شما شوم.

آنگاه، همسران رسول خدا ﷺ از فاطمه رضی الله عنها درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا ﷺ برود و در این مورد با ایشان صحبت نماید). فاطمه رضی الله عنها شخصی را نزد آنحضرت ﷺ فرستاد و گفت: همسرانت تو را سوگند می دهند که در مورد دختر ابوبکر رضی الله عنه، عدالت را رعایت کنی. ایشان فرمود: «دخترم! مگر کسی را که من دوست دارم تو دوست نداری»؟ فاطمه رضی الله عنها جواب داد: بلی. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پیامبر ﷺ را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند که دو باره برود، ولی او نپذیرفت. سپس، زینب بنت جحش رضی الله عنها را فرستادند. او نزد رسول الله ﷺ آمد و با لهجۀ تند با آنحضرت ﷺ صحبت کرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبکر، شما را به خدا سوگند می دهند و از شما تقاضای عدل و انصاف دارند. آنگاه، زینب صدایش را بلند کرد تا جایی که عایشه را نکوهش کرد. عایشه نیز حضور داشت. و رسول‌الله ﷺ چشم به عایشه دوخته بود که ببیند، جواب زینب را می دهد یا خیر؟ راوی می گوید: عایشه جواب او را داد و او را ساکت نمود. رسول خدا ﷺ فرمود: «این دختر ابوبکر است».

باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی شود

۱۱۴۷ ـــ عن أَنَس رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ.(بخاری:۲۵۸۲)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که: نبی اکرم ﷺ مواد خوشبو را بر نمی گردانید.

باب (٦): پاداش دادن در مقابل هدیه

١١٤٨ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا. (بخاری:٢٥٨٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ هدیه را می‌پذیرفت و در عوض آن، به هدیه کننده، پاداش می‌داد.

باب (٧): گواه گرفتن بر بخشش

١١٤٩ ــ عَنْ النُّعْمَان بْنَ بَشِيرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أُشْهِدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا»؟ قَالَ: لا قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ» قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ. (بخاری:٢٥٨٧)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنهما می‌گوید: پدرم چیزی را به من هدیه کرد. عَمره بنت رواحه (مادرم) گفت: تا رسول الله ﷺ را گواه نگیری، من راضی نخوام شد. پدرم نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به پسرم که از عَمره بنت رواحه است، چیزی اهدا کرده ام، ولی مادرش می‌گوید که شما را باید گواه بگیرم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا سایر فرزندانت را هم، چنین هدیه ای داده‌ای»؟ گفت: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «از خدا بترسید. و میان فرزندانتان، با عدالت رفتار کنید». نعمان می‌گوید: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب (٨): پس گرفتن بخشش

١١٥٠ ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». (بخاری:٢٥٨٩)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که هبه اش را پس می گیرد، مانند سگی است که استفراغ می کند، سپس دوباره استفراغش را می خورد».

باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازۀ او

۱۱۵۱ ــ عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي، قَالَ: «أَوَفَعَلْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: «أَمَا إِنَّكِ لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَكِ كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ».

ترجمه: از ام المومنین؛ میمونه دختر حارث؛ رضی الله عنها روایت است که ایشان، کنیزی را بدون اینکه از نبی اکرم ﷺ اجازه بگیرد، آزاد نمود. و هنگامی که نوبت او فرا رسید و رسول الله ﷺ تشریف آورد، میمونه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول خدا! خبرداری که من کنیز خود را آزاد کرده ام. رسول الله ﷺ پرسید: «واقعاً چنین کرده ای »؟ گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دایی هایت می‌دادی، از اجر بیشتری، بهره مند می شدی».

۱۱۵۲ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: هرگاه، رسول الله ﷺ می خواست به سفر برود، میان همسران خود، قرعه کشی می کرد. و قرعه به نام هر کس می افتاد، او را همراه خود می‌برد. و (قابل یاد آوری است که) آنحضرت ﷺ نزد هر یک از همسران خود، یک شبانه روز می‌ماند. اما سوده رضی الله عنها نوبت خود را برای خوشنودی رسول الله ﷺ به عایشه بخشید.

باب (١٠): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می شود

١١٥٣ ـــ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيِّ انْطَلِقْ بنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَأْنَا هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ». (بخاری:٢٥٩٩)

ترجمه: مِسور بن مخرمه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ تعدادی قباء تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزی از آنها نرسید. مخرمه به من گفت: پسرم! مرا نزد رسول الله ﷺ ببر. مِسور می‌گوید: با پدرم براه افتادم. (وقتی به منزل رسول الله ﷺ رسیدیم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله ﷺ را بگو نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله ﷺ را صدا کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که یکی از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را برای شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مخرمه، راضی شد».

باب (١١): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است

١١٥٤ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا». فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرْنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلانٍ أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ». (بخاری:٢٦١٣)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: (روزی،) نبی اکرم ﷺ به منزل فاطمه رضی الله عنها تشریف برد ولی به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنکه علی ﷺ آمد، فاطمه رضی الله عنها او را در جریان امر، قرار داد. علی ﷺ از رسول الله ﷺ علت را جویا شد. رسول الله ﷺ فرمود: «بر درب خانۀ فاطمه، پرده ای آراسته و نقاشی شده دیدم» و افزود: «مرا با دنیا

چه کار»؟ علی ﷺ نزد فاطمه رضی الله عنها آمد و جریان را گفت. فاطمه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ در بارهٔ آن، هر حکمی، صادر کند، (من حاضرم). رسول الله ﷺ فرمود: «آن را برای فلان خانواده که به آن نیاز دارند، بفرست».

۱۱۵۵ ـــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ، فَلَبِسْتُهَا فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. (بخاری:٢٦١٤)

ترجمه: علی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ لباسی ابریشمی به من هدیه نمود. من آن را پوشیدم. از این کار، آثار خشم و غضب را در چهرهٔ رسول الله ﷺ مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه کردم و بین زنان (خانواده ام) تقسیم نمودم.

باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان

۱۱۵۶ ـــ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ»؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ، أَوْ نَحْوُهُ فَعُجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةً» قَالَ: لا بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنِعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشْوَى وَايْمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلاَّ قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ. (بخاری:٢٦١٨)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنهما می‌گوید: (در یکی از سفرها)، یکصد و سی نفر با رسول الله ﷺ همراه بودیم. نبی اکرم ﷺ پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد»؟ متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان است. آن آرد، خمیر کرده شد. سپس، یکی از کفار که موهای ژولیده وقامتی بلند داشت با گلّه ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول‌الله ﷺ از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش است یا برای هدیه»؟ گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله ﷺ یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش،

کباب شود (و بقیۀ گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، از میان یکصد و سی نفر، کسی باقی نماند، مگر اینکه رسول خدا ﷺ قطعه‌ای از دل و جگر آن را به او داد. کسی که حاضر بود، به او می داد و کسی که غایب بود، سهم او را می گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سیر، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آن را بر شتر حمل کرده (با خود بردیم).

باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک

۱۱۵۷ ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَهِيَ رَاغِبَةٌ أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ». (بخاری: ۲۶۲۰)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله ﷺ پرسیدم و گفتم: مادرم به خانۀ من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد. آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، با مادرت صله رحمی کن». (حق خویشاوندی را رعایت کن).

باب (۱٤)

۱۱۵۸ ـ عن ابْن عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مَرْوَانُ لِبَنِي صُهَيْبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ.(بخاری: ۲٦۲٤)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی نزد مروان، به نفع فرزندان صهیب، گواهی داد که رسول الله ﷺ به صهیب، دو منزل و یک حجره داده است. مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما به نفع فرزندان صهیب، قضاوت کرد.

باب (۱۵): هبه کردن عمری

۱۱۵۹ ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمْرَى أَنَّهَا لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ. (بخاری:۲۶۲۵)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ قضاوت کرد که هبۀ عمری، از آنِ موهوب له می باشد. یعنی اگر کسی به کسی گفت: تا زنده هستی، این چیز از آنِ تو باشد، آن چیز، برای همیشه از آنِ موهوب له خواهد بود.

باب (۱٦): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی

۱۱٦۰ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهُ دَخَلْ عَلَيْهَا أَيْمَنُ وَعَلَيْهَا دِرْعُ قِطْرٍ ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ، فَقَالَتِ: ارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهَا تُزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلاَّ أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ. (بخاری:۲٦۲۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایمن نزد او رفت در حالی که او جامه ای پنبه ای که قیمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عایشه رضی الله عنها گفت: به این کنیزم نگاه کن که از روی تکبر، نمی‌خواهد این جامه را در خانه بپوشد، حال آنکه در زمان رسول الله ﷺ من چنین جامه‌ای داشتم که برای آراستن عروس‌های مدینه، مردم آن را از من به عاریت می‌بردند.

باب (۱۷): فضیلت بخشش

۱۱٦۱ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ يَعْنِي شَيْئًا وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلَّ عَامٍ وَيَكْفُوهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَئُونَةَ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سُلَيْمٍ كَانَتْ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ

أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِذَاقًا فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمِ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّه ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ. (بخاری: ۲۶۳۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی همراه نداشتند. و انصار، دارای مِلک و زمین بودند. انصار زمین‌های خود را به مهاجرین دادند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و در محصول، شریک باشند. ام سلیم رضی الله عنها؛ مادر انس رضی الله عنه؛ چند درخت خرما به رسول الله ﷺ داده بود. رسول الله ﷺ آن درخت‌ها را به کنیز آزاد شده‌اش، ام ایمن؛ مادر اسامه ابن زید داد.

انس رضی الله عنه می‌گوید: وقتی که رسول الله ﷺ از غزوهٔ خیبر برگشت، مهاجرین زمین‌های کشاورزی انصار را پس دادند. و رسول الله ﷺ نیز درخت‌های خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید؛ در عوض درخت‌های پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

۱۱۶۲ ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ». (بخاری: ۲۶۳۱)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهل خصلت (نیکو) وجود دارد که اعلاترین آنها، عاریت دادن بز شیر دِه است. هر کس، یکی از این خصلت‌ها را بقصد ثواب و رسیدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

تَمَّ الْجُزْءُ الأَوَّلُ بِعُوْنِ اللهِ تَعَالَي

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰ ـ کتاب الشهادات

باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد

١١٦٣ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ». (بخاری:٢٦٥٢)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می برند (صحابه). وبعد، کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تابعین). و سپس کسانی که پس از آنها می آیند (تبع تابعین). و بعد از آنان، کسانی می‌آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می‌خورند». یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی می دهند و سوگند می خورند.

باب (۲) : شهادت دروغ

١١٦٤ـــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ»؟ ثَلاثًا. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ. (بخاری:٢٦٥٤)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سه بارفرمود: «آیـا شـما را از بزرگتـرین گناهـان کبیره با خبر نسازم»؟ صحابه ﷺ عرض کردند: بلی ای رسول خدا. رسول اکرم ﷺ فرمود: «شـرك ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر ومادر». آنگـاه بعـد از اینکـه تکیـه داده بـود، نشسـت و فرمـود: «آگاه باشید که شهادت ناحق نیز از گناهان کبیره است». و آنقدر این جمله را تکرار کرد که مـا (با خود) گفتیم: ای کاش! ساکت می شد.

باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش

١١٦٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلا يَقْرَأُ فِـي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُـورَةِ كَذَا وَكَذَا». (بخارى:٢٦٥٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ صدای مـردی را کـه در مسـجد، قـرآن می خواند، شنید. فرمود: «خداوند، بر این شخص، رحم کند. زیـرا او فـلان و فـلان آیـه از فـلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، بیادم آورد».

١١٦٦ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِـي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَّـادٍ هَـذَا»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّادًا». (بخاري:٢٦٥٥)

ترجمه: و در روایتی دیگر از عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمـود: رسـول خـدا ﷺ در خانۀ من نماز تهجّد خواند. و در این میان، صدای عباد را که در مسـجد، نمـاز مـی خوانـد، شـنید. پرسید: « ای عایشه! آیا این صدای عباد است»؟ گفتم: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الهـا! بـر عبـاد رحم کن».

باب (٤): زنان می توانند یکدیگر را تأیید نمایند

١١٦٧ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ

فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ. فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرَّزُنَا لا نَخْرُجُ إِلاَّ لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّنَزُّهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهْ، أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ فَقُلْتُ: ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ، قَالَتْ:

وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَى نَفْسكِ الشَّأْنَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلاَّ أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا. قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ»؟ فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ مَعِي». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ وَلا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَتُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي. قَالَتْ: فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا،

فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلاَّ أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: ﴿**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ**﴾ ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، احْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ بَرَّأَكِ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ: لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلا أَحْمَدُ إِلاَّ اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ**﴾ الآيَاتِ. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضي الله عنه وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا**﴾ إِلَى

قَوْلِهِ ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتِ مَا رَأَيْتِ»؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلاَّ خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ. (بخاري: ٢٦٦١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ می خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می کرد. به نام هر کس که قرعه می افتاد، او را با خود می برد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری ام می نهادند و با همان کجاوه، پایین می آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوۀ رسول خدا ﷺ به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری ام بر گشتم. در آنجا دست به سینه ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند. زیرا غذای اندکی به اندازۀ سد رمق، میل می کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردنبندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می شوند و بر می گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده ای را مشاهده نمود. وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (**إنا لله وإنا إليه راجعون**) گفتنش از خواب بیدار شدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

هلاک شوندگان، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدینه آمدیم و من یک ماه بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شک وا می داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی ای را که در سایر بیماریها از رسول خدا ﷺ مشاهده می کردم، در این بیماری نمی دیدم. رسول خدا ﷺ نزد ما می آمد، و سلام می کرد و می گفت: «بیمار شما چطور است»؟

من از این شایعات، هیچ اطلاعی نداشتم تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع (محل قضای حاجت) بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه هایمان توالت نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه ها دور می شدیم و فاصله می گرفتیم. من و امّ مسطح می رفتیم که چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد.

در این هنگام، گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی. آیا به مردی که در غزوۀ بدر حضور داشته است، ناسزا می گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده ای؟ و اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول خدا ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است»؟ گفتم: به من اجازه دهید تا نزد والدینم بروم. هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جویا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. پیامبر اکرم ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و سخنان مردم را برای مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر. زیرا زنی زیبا که در خانۀ مردی باشد و هوو هایی داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می آورند!!

بهرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه ای چشمانم را با خواب، سرمه نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول اکرم ﷺ را نسبت به همسرانش می دانست، گفت: ای رسول خدا! او همسر

شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالبس گفت: ای رسول خدا! خداوند شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند. و اگر از کنیز (عایشه) بپرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول خدا ﷺ بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده ای»؟ بریره گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده ام مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود. پس گوسفند می آید و خمیرش را می خورد.

رسول خدا ﷺ همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی نماید). سوگند به خدا که من از خانواده ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی دانم و فقط همراه من به خانه ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می دانم. اگر آنمرد، از قبیلۀ اوس است، ما گردنش را می زنیم و اگر از برادارن خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نماییم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده که قبل از این، مردی نیکوکار بود اما در این لحظه، تعصب قومی اش گل کرد، برخاست و گفت: دروغ می گویی. سوگند به خدا، نه او را به قتل می رسانی و نه توانایی کشتن اش را داری. در این هنگام، اسید بن حضیر برخاست و گفت: والله، دروغ میگویی. سوگند به خدا که او را می کشیم. تو منافقی که از منافقان، دفاع می کنی. اینجا بود که قبیلۀ اوس و خزرج بر آشفتند و در حالی که رسول خدا ﷺ بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهدۀ این وضع، رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد و آنها را به آرامش دعوت کرد. تا اینکه خاموش شدند و رسول خدا ﷺ نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم. برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه ای خوابم نبرد. بدین ترتیب، دو شب و یک روز را در کنار پدر و مادرم با گریه گذراندم تا جایی که گمان کردم شدت گریه، جگرم را تکه پاره می کند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می کردم، یک زن انصاری، اجازۀ ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول خدا ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم ننشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول خدا ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند. سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است. اگر تو پاک و بی گناهی، بزودی خداوند پاکی و بی گناهی ات را اعلام خواهد کرد. و اگر مرتکب گناهی شده ای، از خداوند طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما. زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد». هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره ای هم یافت نمی شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفت: سوگند به خدا، نمیدانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفت: سوگند به خدا که من هم نمی دانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

من که دخترکم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی دانستم، گفتم: به خدا سوگند، می دانم که شما سخنان مردم را شنیده اید و در قلبتان جای گرفته اند و آنها را باور کرده اید. در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی گناه و پاک ام و خدا می داند که من بی گناه ام، سخن مرا باور نمی کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم ـ و خدا می داند که من بی گناه ام ـ شما مرا تصدیق می نمایید. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾

پس از گفتن این کلمات، به امید اینکه خداوند، برائت و پاکی ام را آشکار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمی کردم خداوند دربارۀ من وحی نازل نماید. زیرا خودم را کوچکتر از آن می دانستم که قرآن در مورد من به سخن آید. ولی امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند و خداوند، در آن خواب، پاکی ام را آشکار نماید. بخدا سوگند! قبل از اینکه رسول خدا ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر

آنحضرت ﷺ وحی نازل گردید و همـان سـختی و دشـواری حالـت وحـی، وی را فـرا گرفـت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه های مرواریـد از بـدن مبـارکش سـرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول خدا ﷺ بعد از برطـرف شـدن حالـت وحـی بـا تبسـم بـه زبـان آورد، این بود کـه بـه مـن گفـت : «ای عایشـه! خـدا را سـپاس بگـوی زیـرا خداونـد، برائـت و پاکی ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا ﷺ تشکر کن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمی شوم و بجز خدا، از کسی دیگر، تشکر نمی کنم.

خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ...﴾ یعنی کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند...تا آخر. هنگـامی کـه ایـن آیـات، دربـارۀ برائـت و پاکی ام نازل گردیـد، ابـوبکر صـدیق ﷺ کـه همـواره بـه مسـطح بـن اثاثـه بـه سـبب قرابـت و خویشاوندی انفاق می کرد، گفت: بخدا سوگند که بعد از این، هرگز به او بخاطر سـخنانی کـه در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه خداوند این آیات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه خدا، انفاق نکنند. بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند. آیا مایل نیسـتید کـه خداونـد از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبکر ﷺ فرمود: بلی، به خدا سوگند، دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد و همچنـان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ دربارۀ من از زینب دختر جحش نیز می پرسید و مـی گفت: ای زینب! چه می دانی و چه دیده ای؟ زینب رضی الله عنها هم در پاسخ می گفـت: مـن چشم و گوشم را حفاظت می کنم. بخدا سوگند، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او نمی‌دانم.

بلی، زینب رضی الله عنها همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول خـدا ﷺ) بـا مـن رقابت می کرد. اما (در این جریان) خداوند او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (درمـورد مـن گمان بد نکرد).

باب (٥): تایید یک نفر برای شخص، کافی است

١١٦٨ـــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلانًا وَاللَّهُ حَسِيبُهُ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ». (بخاری:٢٦٦٢)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: شخصی، یکی از دوستانش را نزد رسول خدا ﷺ تعریف و تمجید نمود. رسول الله ﷺ چندین بار فرمود: «وای برتو، گردن دوستت را شکستی. گردن دوستت را شکستی». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً کسی را تعریف و تمجید کنید، چنین بگویید: گمان من دربارۀ فلانی، چنین است و خداوند، حالش را بهتر می داند و من کسی را تزکیه نمی کنم. البته در صورتی می تواند اوصاف فرد را بیان نماید که آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».

باب (٦): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها

١١٦٩ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي. (بخاری:٢٦٦٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: مرا در چهارده سالگی، نزد رسول خدا ﷺ بردند تا در غزوۀ احد، شرکت نمایم. اما رسول خدا ﷺ به من اجازۀ شرکت نداد. بعد از آن، در پانزده سالگی مرا نزد پیامبر اکرم ﷺ بردند تا در غزوۀ خندق، شرکت کنم. این بار، رسول اکرم ﷺ به من اجازه داد. (تا در غزوه شرکت نمایم).

باب (٧): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند

١١٧٠ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَرَضَ عَلَى قَوْمٍ الْيَمِينَ فَأَسْرَعُوا، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ. (بخاری:٢٦٧٤).

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ از گروهی خواست تا سوگند یاد کنند. هریک از آنان می خواست جلوتر از دیگران، سوگند یاد کند. آنگاه رسول الله ﷺ برای اینکه چه کسی جلوتر سوگند یاد کند، میان آنان، قرعه کشی کرد.

باب (٨): چگونگی سوگند خوردن

١١٧١ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخاری:٢٦٧٩)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که می خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید».

باب (٩): کسی که میان مردم، آشتی بر قرار می کند، دروغگو نیست

١١٧٢ــ عَنْ أُمِّ كُلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» (بخاري:٢٦٩٢)

ترجمه: ام کلثوم؛ دختر عقبه؛ رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

باب (١٠): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح

١١٧٣ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ أَهْلَ قُبَاءِ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامَوْا بِالْحِجَارَةِ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ بَيْنَهُمْ». (بخاری:٢٦٩٣)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: ساکنان قبا باهم درگیر شدند طوریکه به سوی یکدیگر، سنگ پرتاب کردند. هنگامی که رسول الله ﷺ مطلع گردید، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی بر قرار نماییم».

باب (۱۱): چگونه نوشته می‌شود؟ این سند صلح وآشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذکر قبیله و نسب

۱۱۷٤ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لا نُقِرُّ بِهَا فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحُ: رَسُولُ اللَّهِ» قَالَ: لا وَاللَّهِ، لا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ لا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلاحٌ إِلاَّ فِي الْقِرَابِ، وَأَنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا». فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأَجَلُ أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الأَجَلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ: يَا عَمِّ يَا عَمِّ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام: دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ، حَمَلَتْهَا فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعْفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي، وَقَالَ زَيْدٌ: ابْنَةُ أَخِي، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِخَالَتِهَا وَقَالَ: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأُمِّ» وَقَالَ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» وَقَالَ لِجَعْفَرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» وَقَالَ لِزَيْدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلانَا». (بخاری: ۲۷۰۰)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذی قعده قصد عمره نمود. اما ساکنان مکه از ورودش به مکه، جلوگیری کردند. تا اینکه رسول خدا ﷺ با آنها قرار دادی امضا نمود که طبق آن قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می توانند در مکه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنین نوشتند: این، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشرکین گفتند: رسول خدا بودن تو را نمی پذیریم. زیرا اگر ما می دانستیم که تو رسول خدا هستی، از ورودت به مکه، جلوگیری نمی کردیم. بلکه تو محمد بن عبد الله هستی. رسول الله ﷺ فرمود:

«من هم رسول خدا و هم محمد بن عبدالله هستم». سپس خطاب به علی ﷺ فرمود: «لفظ رسول خدا را پاک کن». علی ﷺ گفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاک نمیکنم. رسول خدا ﷺ قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنین بنویسد: «این، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مکه هیچ سلاحی وارد نشود مگر اینکه در غلاف باشد. و اگر کسی از اهل مکه، خواست از محمد پیروی نماید، او را با خود نبرد. و اگر کسی از یارانش (یاران محمد) خواست در مکه بماند، مانع اش نشود». و هنگامی که رسول خدا ﷺ (سال بعد) وارد مکه شد و سه روز به پایان رسید، مشرکین نزد علی ﷺ آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مکه را ترک کند. زیرا وقت اش تمام شده است.

نبی اکرم ﷺ از مکه بیرون رفت در حالی که دخترخردسال حمزه ﷺ عمو عمو کنان پشت سر آنها براه افتاد. علی بن ابی طالب ﷺ دستش را گرفت و به فاطمه رضی الله عنها گفت: دختر عمویت را تحویل بگیر. فاطمه رضی الله عنها او را در بغل گرفت. علی و زید و جعفر دربارۀ او با یکدیگر اختلاف نمودند. علی ﷺ گفت: من برای حضانت او مستحق ترام زیرا دختر عموی من است. جعفر ﷺ گفت: من مستحق ترام. زیرا علاوه بر اینکه دختر عموی من است، خاله اش نیز همسر من می باشد. زید گفت: او برادرزادۀ من است. نبی اکرم ﷺ او را به خاله اش سپرد و فرمود: «خاله به منزلۀ مادر است». و به علی ﷺ گفت: «من از تو و تو از من هستی». و به جعفر ﷺ گفت: «تو در سیرت و صورت با من شباهت داری». و به زید گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».

باب (۱۲): این گفتۀ پیامبر اکرم ﷺ که در مورد حسن بن علی رضی الله عنهما فرمود: «این فرزند من، سردار است»

۱۱۷۵ـــ عَن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». (بخاری: ۲۷۰۴)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ را بالای منبردیدم در حالی که حسن بن علی رضی الله عنهما در کنارش قرار داشت. آنحضرت ﷺ گاهی به سوی مردم و گاهی بسوی او نگاه می کرد و می فرمود: «این فرزند من، سردار است و شاید خداوند بوسیلۀ او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتی بر قرار نماید».

باب (۱۳): آیا امام می تواند در مورد صلح، نظر بدهد

۱۱۷۶ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ صَـوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ، وَيَسْتَرْفِقُهُ فِـي شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ»؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِـكَ أَحَـبَّ. (بخاری:۲۷۰۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول خدا ﷺ صـدای بلنـد افـرادی را نزدیـک در خانه شنید که با یکدیگر اختلاف داشتند. یکی از آنها از دیگری تقاضای تخفیف (دَین) می نمـود و او را به لطف و مهربانی دعوت می کرد ولی دیگری مـی گفـت: بخـدا سـوگند، تخفیـف نمـی دهم. رسول خدا ﷺ بیرون رفت و فرمود: «کجاست کسی که سـوگند مـی خـورد کـه کـار نیـک انجام ندهد و در آن، افراط می کند»؟ شخصی گفت: ای رسول خدا! من هسـتم. امـا اکنـون، هـر طورکه دوست دارد با او رفتار خواهم کرد.

۵۱ ـ کتاب الشروط

باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح

۱۱۷۷ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». (بخاری:۲۷۲۱)

ترجمه: عقبه بن عامرﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شروطی که عمل کردن بـه آنهـا از همهٔ شروط، لازم تر است، شروطی می باشد که بوسـیلهٔ آنهـا شـرمگاهها را حـلال قـرار میدهیـد» (شروط نکاح).

باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست

۱۱۷۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُمَا قَالا: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْشُدُكَ اللَّـهَ إِلاَّ

قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَصْمُ الآخَرُ ـــ وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ـــ: نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأْذَنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا». قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَتْ. (بخاری:٢٧٢٥)

ترجمه: ابوهریره و زید بن خالد جهنی رضی الله عنهما مـی گوینـد: مـردی بادیـه نشـین نـزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! تو را بخدا سوگند می دهم که در مورد من، بر اساس کتاب خدا قضاوت نمایی. طرف دیگر که مردی داناتر بود، گفت: بلی، میان ما بـر اسـاس کتـاب خدا قضاوت کن. و اجازه بده تا من سخن بگویم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صحبت کن». او گفـت: پسرم نزد این (بادیه نشین) کار می کرد و با همسرش، مرتکب زنا گردید. بـه مـن گفتنـد: پسـرت باید رجم شود. من بجای رجم، صد گوسفند و یک کنیز به او فدیه دادم. سپس مسأله را از علمـا پرسیدم. گفتند: پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعیـد گـردد. رسـول خـدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، میان شما، طبق کتاب خدا قضـاوت مـی نمـایم. گوسفندان و کنیزت، به تو برگردانده می شوند و پسرت باید صد ضربه شـلاق، زده شـود و یـک سال، تبعید گردد». و با اشاره به سوی بادیه نشین، فرمود: «ای انیس! فردا صبح نزد همسر ایـن مـرد برو. اگر اعتراف کرد که مرتکب عمل زنا شده است، او را رجم کن».

راوی می گوید: انیس، نزد آن زن رفت و او نیز اعتراف کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ دسـتور رجم داد و حکم، اجرا شد.

باب (٣): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی

١١٧٩ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامَلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى

أَمْوَالِهِمْ وَقَالَ: «نُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعُدِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَفُدِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ، هُمْ عَدُوُّنَا وَتُهْمَتُنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحُقَيْقِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَعَامَلَنَا عَلَى الأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصُكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ»؟ فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالاً وَإِبِلاً وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ. (بخاری: ٢٧٣٠)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که هنگامی که یهود خیبر، او را زدند و دست و پایش را زخمی کردند، عمر بن خطاب ﷺ برخاست و سخنرانی کرد وگفت: همانا رسول خدا ﷺ دربارۀ اموال یهود خیبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتی که خدا بخواهد، شما را در خیبر، خواهیم گذاشت».

عبد الله بن عمر برای سرکشی اموالش به خیبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وی حمله شده و دست و پایش مجروح گردیده است. ما در آنجا، دشمنی بجز یهود نداریم. آنان دشمن ما هستند و در این جریان، ما آنها را متهم می دانیم. لذا به نظر می رسد که باید از خیبر، جلای وطن شوند.

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که عمر بن خطاب ﷺ عزمش را جزم نمود تا آنها را بیرون کند، شخصی یهودی از قبیلۀ ابو الحقیق نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا ما را از خیبر، بیرون می کنی در حالی که محمد ما را بیرون نکرد بلکه دربارۀ اموال آن، طبق شرایطی با ما قرار داد بست؟ عمر ﷺ گفت: گمان می کنی سخن رسول خداﷺ را فراموش کرده ام که خطاب به تو فرمود: «هنگامی که از خیبر، بیرون رانده شوی و هر شب، شترت تو را بجایی ببرد، حالت چگونه خواهد بود»؟

آن مرد گفت: این، یک شوخی از ابو القاسم بود. عمر ﷺ فرمود: دروغ می گویی ای دشمن خدا!

سرانجام عمرﷺ آنها را از خیبر، بیرون راند و در عوض میوه هایشان، به آنها شتر و کالاهای دیگر از قبیل پالان شتر، ریسمان و چیز های دیگر داد.

باب (٤): شروط در جهاد و صلح با دشمن ونوشتن شروط

١١٨٠ـ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ قَالا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ». فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتَرَةِ الْجَيْشِ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ، حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا: خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ، وَشُكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَةِ وَمَعَهُمُ الْعُوذُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهِكَتْهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرْ فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلاَّ فَقَدْ

جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا، حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ. قَالَ: فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلاً فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ سُفَهَاؤُهُمْ: لا حَاجَةَ لَنَا أَنْ تُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ. يَقُولُ: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ، أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهِمُونِي؟ قَالُوا: لا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ، قَالُوا: ائْتِهِ، فَأَتَاهُ فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيْ مُحَمَّدُ أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبَظْرِ اللاَّتِ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لأَجَبْتُكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخِّرْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيْ غُدَرُ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمَّا الإِسْلامَ فَأَقْبَلُ، وَأَمَّا الْمَالَ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ». ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا

تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُــرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَــرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَــدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُــونَ عَلَــى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُــونِي آتِيهِ. فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا فُلانٌ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ فَابْعَثُوهَا لَهُ»، فَبُعِثَتْ لَهُ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُلَبُّونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْــتِ، فَلَمَّــا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِّدَتْ وَأُشْعِرَتْ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ــ يُقَالُ لَهُ: مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ ــ فَقَالَ: دَعُــونِي آتِيــهِ، فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذَا مِكْرَزٌ وَهُوَ رَجُلٌ فَــاجِرٌ». فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو قَـالَ النَّبِــيُّ ﷺ: «لَقَدْ سَهُلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو: هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْــنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْكَاتِبَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُب بِسْــمِ اللَّــهِ الــرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». قَالَ سُهَيْلٌ: أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هُوَ؟ وَلَكِنِ اكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لا نَكْتُبُهَا إِلاَّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْــهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ» قَالَ الراوي: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى أَنْ تُخَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَنَطُوفَ بِهِ». فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّــهِ لا

تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَّا أُخِذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَى أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلاَّ رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قُيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أُقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذًا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَجِزْهُ لِي». قَالَ: مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَافْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مِكْرَزٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ، قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ: أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؟ أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا!؟ أَلا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عُذِّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى» قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: لا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ». قَالَ: فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لا قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ، قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالاً، قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «قُومُوا فَانْحَرُوا، ثُمَّ احْلِقُوا». قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ، حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتُحِبُّ ذَلِكَ، اخْرُجْ ثُمَّ لا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً

حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ نَحَرَ بُدْنَهُ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا غَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ** ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿**بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**﴾ فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ، فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَالأُخْرَى صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ فَقَالُوا: الْعَهْدَ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ، فَنَزَلُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الآخَرُ، فَقَالَ: أَجَلْ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْهِ، فَأَمْكَنَهُ مِنْهُ فَضَرَبَهُ، حَتَّى بَرَدَ وَفَرَّ الآخَرُ، حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا ذُعْرًا». فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي، وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْلُ أُمِّهِ مِسْعَرَ حَرْبٍ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى سِيفَ الْبَحْرِ قَالَ: وَيَنْفَلِتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلاَّ لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّأْمِ إِلاَّ اعْتَرَضُوا لَهَا فَقَتَلُوهُمْ، وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ لَمَّا أَرْسَلَ فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿**وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ**﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿**الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ**﴾وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقِرُّوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَلَمْ يُقِرُّوا بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ. (بخارى: ٢٧٣١-٢٧٣٢)

ترجمه: مسور بن مخرمه و مروان ـ در حالی که هر کدام از آنها، دیگری را تصدیق می نماید ـ می گویند: در زمان صلح حدیبیه، رسول خدا ﷺ از مدینه حرکت کرد. و بعد از طی مسافتی، فرمود: «خالد بن ولید با جمعی از سواران قریش که طلیعه دار لشکر آنها محسوب می شوند، در غمیمه بسر می برند. پس شما مسیرتان را به سمت راست، ادامه دهید».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشکر اسلام نشد مگر زمانیکه گرد و خاک لشکر را مشاهده نمود. در این هنگام، با سرعت، شروع به دویدن کرد تا قریش را مطلع سازد. رسول خدا ﷺ هم مسیرش را ادامه داد تا اینکه به گردنه ای رسید که از آنجا بسوی لشکر قریش سرازیر می‌شد. در آن مکان، شتر رسول خدا ﷺ زانو زد و به زمین نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حرکت دهند، اما شتر، لجاجت کرد و از جایش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پیامبر ﷺ) سرکشی می کند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «قصواء سرکشی نمی کند و چنین عادتی ندارد ولی همان ذاتی که مانع حرکت فیل ها (اشاره به داستان اصحاب فیل) شد قصواء را ازحرکت، باز می‌دارد». سپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کاری که باعث حفظ ارزش های الهی گردد و آنها آنرا در خواست نمایند، با آن، موافقت خواهم کرد». آنگاه بر شترش فریاد زد و آنرا راند. شتر نیز از جایش برخاست.

راوی می گوید: بعد از آن، رسول اکرم ﷺ راهش را کج نمود و در انتهای حدیبیه، کنار گودالی که فقط اندکی، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندک اندک، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما دیری نگذشت که آب، تمام شد. از تشنگی نزد رسول خدا ﷺ شکایت بردند. پیامبر اکرم ﷺ تیری از جعبه اش بیرون آورد و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران کرد که همه سیراب شدند و بی نیاز گشتند.

درآن اثنا، بُدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از افراد قبیله اش که در میان اهل تهامه از خیرخواهان و رازداران رسول خدا ﷺ شمرده می شد، آمد و گفت: من هم اکنون، از نزد کعب بن لوی و عامر بن لوی که با شتران شیر دِه و زنان و فرزندان خود، در کنار چشمه های حدیبیه، منزل گرفته اند، می آیم. آنها می خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بیت الله، جلوگیری نمایند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما برای جنگ با کسی نیامده ایم بلکه برای ادای عمره آمده ایم. جنگ، قریش را خسته و ضعیف کرده و خسارات و تلفات زیادی به آنها وارد ساخته است.

اگر تمایل دارند تا مدتی با آنها، پیمان آتش بس امضا می کنم. من و سایر کفار را به حال خود بگذارند. (اگر کفار بر من پیروز شدند، خیال آنها راحت می شود) و اگر من بر آنها پیروز شدم، همانطور که سایر مردم، مسلمان می شوند آنها نیز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، (بعد از گذشت این مدت که من با سایر کفار، درگیر هستم) به اندازهٔ کافی استراحت کرده و تقویت شده اند. ولی سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، تا آخرین رمق با آنها خواهم جنگید. من مطمئنم که خداوند کارش را خواهد کرد» (دینش را نصرت و یاری خواهد نمود).

بدیل گفت: پیام ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حرکت کرد و نزد قریش آمد و به آنها گفت: ما از نزد این مرد (محمد) می آییم. او پیشنهاداتی داشت. اگر تمایل دارید، آنها را به شما عرضه می کنم. افراد سفیه و نادان قریش گفتند: ما نیازی به پیغام او نداریم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را که شنیده ای، بگو. بدیل گفت: او چنین و چنان گفت و همهٔ آنچه را که از نبی اکرم ﷺ شنیده بود، برای آنها بازگوکرد.

عروه بن مسعود گفت: آیا شما بمنزلهٔ پدرم نیستید و من بمنزلهٔ فرزند شما نیستم؟ (چون مادرم از قبیلهٔ شماست). گفتند: بلی. پرسید: آیا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آیا اهل عکاظ را به بسیج عمومی دعوت نکردم و هنگامی که امتناع ورزیدند، با زن و فرزندم و همهٔ کسانی که از من پیروی کردند، به کمک شما نیامدم؟

گفتند: بلی. عروه گفت: این شخص، پیشنهاد خوبی ارائه داده است. پیشنهادش را بپذیرید و بگذارید تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد نبی اکرم ﷺ رفت و با ایشان به گفتگو پرداخت. رسول اکرم ﷺ همان سخنانی را که به بدیل گفته بود، برای عروه نیز بازگوکرد. در این هنگام، عروه گفت: ای محمد ! اگر قومت را ریشه کن نمایی، چه سودی به تو می‌رسد؟ آیا شنیده ای که تا کنون، کسی از عرب، قومش را هلاک و نابود کرده باشد؟

و اگر عکس آن، اتفاق افتد (قریش پیروز شوند) بخدا سوگند، من چهره های پراکنده ای را می بینم که فرار را بر قرار، ترجیح می دهند و تو را تنها می گذارند. ابوبکر ﷺ گفت: (برو) فرج (بت خود) لات را بِمَک.

آیا ما رسول خدا ﷺ را تنها می گذاریم و فرار می کنیم؟ عروه پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمی بود، که آنهم تاکنون بی جواب مانده است، پاسخ ات را می دادم.

راوی می گوید: عروه همچنان با نبی اکرم ﷺ سخن می گفت (تا رضایتش را جلب کند) و هنگام سخن گفتن، ریش مبارک آنحضرت ﷺ را می گرفت و مغیره بن شعبه که بالای سر رسول اکرم ﷺ ایستاده بود و کلاه خودی بر سر و شمشیری در دست داشت، هر بار که عروه دستش را بسوی ریش مبارک آنحضرت ﷺ می برد، مغیره با نیام شمشیر، به دستش می زد و می گفت: دستت را از ریش مبارک رسول الله ﷺ دور کن.

عروه سرش را بلند کرد و گفت: این کیست؟ گفتند: مغیره بن شعبه است. عروه گفت: ای غدار! مگر من تاوان خیانت تو را نپرداختم؟ شایان ذکر است که مغیره در دوران جاهلیت، عده ای را کشته و اموالشان را بسر قت برده بود. آنگاه، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و مسلمان شد رسول اکرم ﷺ فرمود: «اسلامت را می پذیرم ولی با اموال، کاری ندارم».

راوی می گوید: عروه، همچنان دو چشمی به اصحاب رسول خدا ﷺ نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خد ﷺ آب دهان می انداخت، یکی از یارانش، آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود می مالید. و هر گاه، به آنها دستوری می داد، بی درنگ، اطاعت می کردند و هر وقت، وضو می گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم آنحضرت ﷺ، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند.

زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته ام. ولی هرگز ندیده ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد ﷺ به او می گذارند. بخدا سوگند که هر گاه، آب دهان می انداخت، یکی از یارانش آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود، می مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می داد، بلا فاصله اطاعت می کردند. و هر گاه، وضو می گرفت، برای دست یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می گفتند، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند. پیشنهاد خوبی به شما ارائه داده است. آنرا بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت: اجازه دهید که من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ ویارانش، نزدیک شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «این، فلانی است و از قبیله ای است که برای شتران هدی (شکرانه) احترام خاصی قائل اند. بنابر این، شتران هدی را به استقبالش ببرید». دستور آنحضرت ﷺ اطاعت شد و مردم، لبیک گویان به استقبال او رفتند. آن مرد، با دیدن این صحنه، گفت: سبحان الله، شایسته نیست که این گروه، از (زیارت) بیت الله، جلوگیری شوند. و هنگامی که نزد یارانش برگشت، گفت: شتران را دیدم که قلاده به گردن داشتند و علامت گذاری شده بودند. به نظرم نباید از (زیارت) خانه کعبه، جلوگیری شوند.

مردی از میان آنان بنام مِکرز بن حفص برخاست و گفت: اجازه دهید تا من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ نزدیک شد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این شخص، مِکرز است که فردی فاسق می باشد». او آمد و سر گرم سخن گفتن با نبی اکرم ﷺ شد. در این اثنا، سهیل بن عمرو از راه رسید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «کار شما آسان شد». سهیل بن عمرو گفت: چیزی بیاورید تا بین ما و شما عهد نامه ای بنویسم. رسول اکرم ﷺ کاتبی (علی ﷺ) را خواست و گفت: «بنویس **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**». سهیل گفت: بخدا سوگند، نمی دانم که رحمان چیست؟ بنویس: «**باسمك اللّهم**» همانطور که در گذشته می نوشتی. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا که چیزی جز «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**»، نمی نویسیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنویس: **باسمك اللّهم**». سپس افزود: «این، پیمانی است که محمد، رسول خدا بسته است» سهیل گفت: سوگند به خدا، اگر می دانستیم که تو رسول خدا هستی، تو را از زیارت خانۀ خدا منع نمی‌کردیم و با تو نمی جنگیدیم. لکن بنویس: محمد بن عبد الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند که من، پیامبر خدا هستم اگر چه شما مرا تکذیب می کنید. بنویس: محمد بن عبد الله». راوی می گوید: رسول اکرم ﷺ بدین جهت، جملۀ فوق را به زبان آورد که قبلاً فرموده بود: «بخدا سوگند، هر کاری که باعث حفظ ارزشهای الهی گردد و آنها آنرا از من درخواست کنند، با آن، موافقت خواهم کرد».

رسول اکرم ﷺ افزود: «بشرط اینکه راه را برای ما باز بگذارید تا خانۀ خدا را طواف کنیم». سهیل گفت: بخدا سوگند، نخواهیم گذاشت که عرب بگوید ما تسلیم زور شدیم. ولی می‌توانید سال آینده برای طواف بیایید. وکاتب هم، چنین نوشت. سهیل گفت: شرط دیگر این است که اگر شخصی از ما نزد تو آمد، اگر چه بر دین تو باشد، او را به ما بر گردانی. مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه شخصی را که مسلمانان است و نزد ما آمده است، به مشرکین، باز گردانیم؟!

در این میان، ابوجندل فرزند سُهیل بن عمرو که از بخش سفلای مکه خارج شده بود و در میان غُل و زنجیر، دست و پا می زد، خود را به مسلمانان رسانید. سهیل با دیدن او گفت: این، اولین شرطی است که باید به آن، عمل کنی و او را به من باز گردانی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنوز عهد و پیمان، بسته نشده است». سهیل گفت: بخدا سوگند، در این صورت، هرگز در هیچ زمینه ای با تو صلح نخواهم کرد. پیامبر اکرم ﷺ گفت: «از این یک نفر، بخاطر من بگذر». گفت: هرگز از او نمی گذرم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، چنین کن». ولی سهیل گفت: چنین نخواهم کرد.

مکرز گفت: از او بخاطر تو گذشتیم. ابوجندل گفت: ای مسلمانان! چگونه مرا به مشرکین باز می گردانید در حالی که من مسلمانم و نزد شما آمده ام؟!

و او که بشدت بخاطر خدا شکنجه شده بود، افزود: مگر وضعیت مرا نمی بینید؟

عمر بن خطاب ﷺ می گوید: نزد رسول خدا ﷺ رفتم و عرض کردم: مگر تو نبی بر حق خدا نیستی؟ فرمود: «بلی». گفتم: مگر نه این است که ما حقیم و دشمن، باطل؟ فرمود: «بلی». گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرمانی نخواهم کرد و او مرا یاری خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرموده بودی که به کعبه می رویم و آنرا طواف می کنیم؟ فرمود: «بلی، ولی آیا گفته بودم که امسال می رویم»؟ گفتم: خیر. فرمود: «تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد».

عمر ﷺ می گوید: نزد ابوبکر ﷺ رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نیست؟ ابوبکر گفت: بلی. گفتم: مگر نه اینکه ما برحق و دشمن، بر باطل است؟ گفت: بلی. گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ ابوبکر گفت: ای مرد! او، پیامبر خداست و از دستورات خدا، سر پیچی نمی کند وخدا او را یاری خواهد کرد. رکاب او را محکم بگیر. سوگند به خدا که او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بود که به خانه کعبه می رویم و آنرا طواف می کنیم؟

گفت: بلی. ولی آیا به تو گفته بود که امسال به کعبه می روی؟ گفتم: خیر. گفت: تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد.

عمر ﷺ می گوید: برای جبران این سخنانم، اعمال زیادی (از قبیل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن برده، چنانکه ابن اسحاق و واقدی بدان تصریح نموده اند) انجام دادم.

راوی می گوید: پس از نوشتن صلح نامه، رسول الله ﷺ به یارانش فرمود: «برخیزید، شتران را نحر (ذبح) کنید و سرهایتان را بتراشید».

راوی می گوید: بخدا سوگند، هیچ کس از میان آنان، برنخاست. طوریکه رسول اکرم ﷺ سه بار، سخنش را تکرار نمود. و چون هیچ کس برنخاست، نزد ام سلمه رفت و شیوۀ برخورد مردم را با خود، بیان نمود. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! اگر می خواهی به خواسته ات، عمل شود، بیرون برو و بدون اینکه با کسی، سخن بگویی، شترت را نحر (ذبح) کن و از آرایشگر بخواه تا سرت را بتراشد. آنحضرت ﷺ هم بدون اینکه با کسی، سخن بگوید، بیرون رفت، شترش را نحر کرد و آرایشگر را به حضور طلبید و سرش را تراشید. صحابه نیز با مشاهدۀ رفتار رسول اکرم ﷺ برخاستتند و شتران خود را نحر کردند و شروع به تراشیدن سرهای یکدیگر نمودند طوریکه از شدت ناراحتی، نزدیک بود یکدیگر را بکشند.

سپس، زنان مؤمنی (هجرت کردند و) نزد رسول اکرم ﷺ آمدند. آنگاه خداوند، این آیات را نازل فرمود: (ای مؤمنان! اگر زنان مؤمنی بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بیازمایید ... تا آنجا که خداوند می فرماید: زنان کافر را در نکاح خود، نگاه ندارید).

با نزول این آیات، عمر دو تن از زنان مشرکش را طلاق داد که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به عقد خود در آورد.

سپس نبی اکرم ﷺ به مدینه باز گشت. در آنجا، ابوبصیر که مردی مسلمان و از قریش بود، نزد آنحضرت ﷺ آمد. از طرف دیگر، قریش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتند: به عهدی که با ما بسته ای، وفا کن. پیامبر نیز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدند. در آنجا استراحت کردند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصیر به یکی از آن دو مرد گفت: فلانی! سوگند به خدا که شمشیر خوبی داری. او نیز شمشیرش را از نیام، بیرون آورد و گفت: بلی، بخدا سوگند، شمشیر بسیار خوبی است. من بارها آنرا آزموده ام. ابوبصیر گفت: آنرا به من بده تا نگاه کنم. آن مرد هم شمشیرش را به او داد. ابوبصیر او را به قتل رساند و دیگری فرار کرد و خود را به مدینه رساند و دوان دوان، وارد مسجد نبوی شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید، فرمود: «این شخص، دچار وحشت شده است». وقتی که آن مرد به نبی اکرم ﷺ رسید، گفت: بخدا سوگند، دوستم کشته شد و (اگر او را باز ندارید) من هم کشته می شوم. در آن اثنا، ابوبصیر آمد و گفت: ای رسول خدا! تو به عهدت وفا کردی و مرا به آنان، باز گردانیدی. ولی خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر مادرش، عجب جنگ افروزی است اگر کسی را داشته باشد». ابوبصیر با شنیدن این سخنان، دانست که رسول خدا ﷺ او را تحویل قریش خواهد داد. لذا شهر را ترک کرد و به ساحل دریا رفت.

روای می گوید: ابوجندل هم که قبلاً مسلمان شده بود، از دست کفار قریش، فرار کرد و به ابوبصیر ملحق شد. بعد از آن، هر کس که از کفار قریش، مسلمان می شد. به آنها می پیوست

واینگونه گروه بزرگی تشکیل شد که هر چند وقت یک بار به کاروانهای قریش که به شام می رفتند، یورش می بردند، افرادشان را می کشتند و اموالشان را به غنیمت می گرفتند. سرانجام، قریش پیکی نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و آنحضرت ﷺ را به خدا و حق خویشاوندی سوگند داد (که جلوی آنها را بگیرد) و هر کس از قریش که نزد ایشان (محمد) بیاید و مسلمان شود، از سوی ما آزاد است.

سپس رسول خدا ﷺ نیز پیکی را نزد ابوبصیر و همراهانش فرستاد تا آنها را باز گرداند. آنگاه، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: (خداوند، همان ذاتی است که دستهای کفار را از تعرض به شما و دستهای شما را از تعرض به کفار، در وادی مکه بعد از اینکه شما را برآنان، پیروز گرداند، باز داشت... تا آنجا که می فرماید: خداوند، مانع غرور و عصبیت جاهلی آنان گردید).

باب (٥): شروط و استثناهای جائز در اقرار

١١٨١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری:٢٧٣٦).

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می رود».

٥٢ ـ کتاب وصیت ها

باب (١): وصیت ها

١١٨٢ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَــةٌ عِنْــدَهُ». (بخاری:٢٧٣٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «برای مسلمانی که مالی دارد و باید دربارۀ آن، وصیت کند، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد بدون اینکه وصیت اش را نوشته باشد».

١١٨٣ــ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ خَتَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخِي جُوَيْرِيَــةَ بِنْــتِ الْحَارِثِ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلا دِينَارًا وَلا عَبْدًا وَلا أَمَةً وَلا شَيْئًا إِلاَّ بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ وَسِلاحَهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَــا صَــدَقَةً». (بخاری:٢٧٣٩)

ترجمه: عمرو بن حارث؛ برادر همسر پیامبر اکرم ﷺ؛ جویریه، می گوید: رسول الله ﷺ هنگام وفاتش، نه درهم و دیناری، نه غلام و کنیزی و نه چیز دیگری، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفید و اسلحه اش و زمینی که آنرا هم صدقه کرده بود، از وی باقی ماند.

١١٨٤ــ عنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ: لا. فَقِيْلَ لَهُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ. (بخاری:٢٧٤٠)

ترجمه: از عبد الله بن ابی اوفی ﷺ پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ وصیتی کرده بود؟ گفت: خیر. به او گفتند: چرا بر مردم، وصیت کردن، لازم شده است یا چرا مردم به آن، امر شده اند؟ گفت: رسول الله ﷺ برای عمل به کتاب خدا، و صیت کرده بود.

باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ

١١٨٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّــهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ تَأْمُلُ الْغِنَــى وَتَخْشَــى الْفَقْرَ، وَلا تُمْهِلْ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ لِفُلانٍ كَذَا وَلِفُلانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ». (بخاری:٢٧٤٨)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که مردی خطاب به نبی اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا! کدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه ای که هنگـام تندرسـتی، حـرص جمـع آوری مـال، امید به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخیر نکـن تـا اینکـه روح بـه حلقوم برسد. آنگاه، می گویی که به فلانی، اینقدر بدهید و به فلان نفـر دیگـر، اینقـدر بدهیـد. در صورتیکه آن زمان (هنگام سکرات) این مال از آن فلان (وارث) است».

باب (۳): آیا زنان وفرزندان، جزو خویشاوندان هستند

١١٨٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**﴾ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ــ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ــ اشْــتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّــهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاری:٢٧٥٣)

ترجمه: ابـوهریره ﷺ مـی گویـد: هنگـامی کـه آیـۀ ﴿وَأَنـذِرْ عَشِـيرَتَكَ الأَقْـرَبِينَ﴾ یعنـی خویشاوندان نزدیک ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا ﷺ برخاست و فرمـود: «ای قـریش! ـ یـا خطابی مانند این ـ خود را از عذاب الهی، نجات دهید. زیرا من نمی توانم شـما را از عـذاب خـدا، نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی توانم برای شما نزد خدا، کـاری بکـنم. ای عبـاس بـن عبد المطلب! من نمی توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمـۀ رسـول خـدا! مـن

نمی توانم برای تو، نزد خدا، کاری انجام دهم. و ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چه می خواهی، طلب کن. ولی من نمی توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم».

باب (٤): حکم خداوند دربارهٔ اموال ایتام

١١٨٧ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: ثَمْغٌ وَكَانَ نَخْلاً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفَدْتُ مَالاً وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَقَتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالضَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلِذِي الْقُرْبَى، وَلا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُوكِلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ. (بخاری:٢٧٦٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پدرم در زمان رسول الله ﷺ باغ نخلی را که ثمغ نام داشت صدقه نمود و گفت: ای رسول خدا! من مالی دارم که نزد من از ارزش بالایی برخوردار است و می خواهم آنرا صدقه بدهم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصل آنرا صدقه کن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط میوهٔ آن مورد استفاده قرار گیرد». عمر رضی الله عنه آنرا صدقه کرد. و این صدقهٔ او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، کمک به مساکین، پذیرایی مهمان و رهگذر و مساعدت خویشاوندان، صرف می شد. و ایرادی ندارد که سرپرست آن، به اندازهٔ متعارف، از آن، بخورد یا به دوستش بخوراند ولی مجاز نیست که (از میوهٔ آن) برای جمع آوری ثروت، استفاه کند.

باب (٥) خداوند می فرماید: ﴿کسانی که اموال یتیمان را می خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می کنند و به دوزخ، واصل می شوند﴾

١١٨٨ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي

حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». (بخاری:٢٧٦٧)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمود: «شرک به خدا، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن و بی خبر از فساد».

باب (٦): نفقهٔ سرپرست وقف

١١٨٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». (بخاری:٢٧٧٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی کنند. آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقهٔ همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه بشمار می رود».

باب (٧): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه ام (در وقف) باندازهٔ دیگر مسلمانان است

١١٩٠ــ عَنْ عُثْمَانَ ﷺ قَالَ حِينَ حُوصِرَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ وَلا أَنْشُدُ إِلاَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»، فَحَفَرْتُهَا؟ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» فَجَهَّزْتُهُمْ؟ فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ.

ترجمه: هنگامی که عثمان ﷺ در خانه اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند می دهم. البته از میان شما فقط اصحاب رسول خدا ﷺ را سوگند می دهم آیا شما نمی دانید که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، چاه رومه را حفر کند (و در روایتی: بخرد) وارد بهشت می شود» و من آنرا حفر کردم؟ و همچنین آیا شما نمی دانید که آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس، سپاه عسره (تبوک) را مجهز به ساز و برگ جنگی کند، وارد بهشت می شود» و من آنرا مجهز کردم؟ صحابه، سخنانش را تصدیق نمودند.

باب (٨): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد

١١٩١ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَّاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بتَرِكَتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وُجدَ الْجَامُ بمَكَّةَ فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ فَقَامَ رَجُلانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فَحَلَفَا لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبهِمْ قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ**﴾. (بخاری: ٢٧٨٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردی از قبیله بنی سهم با دو نفر به نامهای تمیم داری وعدی بن بدّاء، همسفر بود و در سرزمینی که هیچ مسلمانی وجود نداشت، فوت کرد. هنگامی که ترکه اش را آوردند، یک جام نقره ای که به شکل برگ درخت خرما، طلا کاری شده بود، در میان آنها وجود نداشت. رسول خدا ﷺ آن دو نفر را (دربارۀ جام) سوگند داد. پس از مدتی،آن جام، در مکه پیدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تمیم داری و عدی خریده ایم. آنگاه، دو نفر از اولیای او (میت) برخاستند و سوگند یاد کردند که گواهی ما درست تر از گواهی آن دو نفر است و این جام به میت خویشاوند ما تعلق دارد.

روای می گوید: در این خصوص، آیۀ زیر نازل شد: (ای مؤمنان! هنگامی که مرگتان فرا رسید، گواه بگیرید).

۵۳ ـ کتاب جهاد

باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ

۱۱۹۲ـ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دُلَّني عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ قَالَ: «لا أَجِدُهُ». قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلا تَفْتُرَ وَتَصُومَ وَلا تُفْطِرَ»؟ قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟ (بخاری:۲۷۸۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که با جهاد، برابر باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین عملی، سراغ ندارم». و افزود: «آیا تو می توانی از زمانی که مجاهد (برای جهاد) بیرون می رود، به مسجدت بروی و بدون احساس خستگی به نماز بایستی و بدون افطار، روزه بگیری (تا زمانی که مجاهد برگردد)»؟ آن مرد، گفت: چه کسی توانایی چنین کاری را دارد؟

باب (۲) : بهترین مردم، مؤمنی است که با مال وجان خود، در راه خدا جهاد کند

۱۱۹۳ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ». قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (بخاری:۲۷۸۶)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! بهترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش، در راه خدا، جهاد کند». پرسیدند: بعد از او، چه کسی، بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که راه تقوای خدا را در پیش می گیرد و در یکی از دره ها، زندگی می کند و به مردم، آسیبی نمی رساند».

١١٩٤ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ». (بخاری:٢٧٨٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا ـ و خدا بهتر می داند که چه کسی در راه او جهاد می کند ـ مانند کسی است که همیشه در حال روزه و نماز بسر می برد. و خداوند، تعهد نموده است که اگر مجاهدِ راهش را بمیراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش یا غنیمت (به خانه) برگرداند».

باب (٣): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله

١١٩٥ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، أُرَاهُ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ». (بخاری: ٢٧٩٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به خدا و رسولش، ایمان بیاورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، خدا تعهد نموده است که او را وارد بهشت سازد چه در راه خدا جهاد کند و یا در سرزمینی که متولد شده است، بنشیند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا به مردم، مژده ندهیم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصلۀ هر درجه با درجۀ دیگر، به اندازۀ فاصلۀ بین زمین و آسمان می باشد. پس هر گاه، چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید. زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است». یکی از راویان می گوید: فکر می

کنم که رسول خداﷺ فرمود: «عرش خدا بر روی آن، قرار دارد و نهرهای بهشت، از آن سر چشمه می گیرند».

باب (٤): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فیها بهتر است

١١٩٦ ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاري:٢٧٩٢)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کندکه نبی اکرم ﷺ فرمود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

١١٩٧ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». وَقَالَ: «لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». (بخاری:٢٧٩٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «جایی به اندازۀ یک کمان، در بهشت، از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از تمام چیز هایی که خورشید بر آنها طلوع و غروب می کند، بهتر است».

باب (٥): حوران بهشتی

١١٩٨ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلأَتْهُ رِيحًا وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاری: ٢٧٩٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر یکی از زنان بهشتی بر اهل زمین، جلوه نماید، فضای میان زمین و آسمان را روشن و مالامال از بوی عطر می نماید. و روسری ای که بر سر دارد، از دنیا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است».

باب (٦): کسی که در راه خدا زخمی شود

١١٩٩ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَإِلاَّ كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَئُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلاَّ رَجُلاً أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ، فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلِّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ. (بخاری:٢٨٠١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ عده ای از قبیلۀ بنی سلیم را همراه هفتاد نفر دیگر، بسوی بنی عامر فرستاد. وقتی به آنجا رسیدند، دایی ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما می روم. اگر به من اجازه دادند تا پیام رسول الله ﷺ را به آنان برسانم (که خوب است) وگر نه، شما به من نزدیک هستید (و می توانید از من دفاع کنید). او رفت و آنها (بنی عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالی که داشت پیام رسول خدا ﷺ را به آنان می رساند، بسوی یکی از مردان خود، اشاره کردند. او هم نیزه ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اکبر، سوگند به پرودگار کعبه که رستگار شدم. سپس، بسوی سایر همراهان اش حمله ور شدند و بجز یک نفر لنگ که بالای کوه رفت، همگی را به قتل رساندند. جبریل امین، نبی اکرم ﷺ را مطلع ساخت که آنان به لقای پروردگارشان نایل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نیز خشنود ساخت.

راوی می گوید: ما این جملات را تلاوت می کردیم «أن قد لقينا ربنا فرضی عنا وارضانا» یعنی به قوم ما بگویید: ما به لقای پرودگارمان، نایل آمدیم. خداوند از ما خشنود شد و ما را نیز خشنود گردانید.

بعدها، این آیات، منسوخ شد. و رسول اکرم ﷺ تا چهل روز (در قنوت نماز صبح) قبایل رِعل، ذکوان، بنی لحیان و بنی عصیّه را که از خدا و رسولش، نافرمانی کردند، نفرین کرد.

١٢٠٠ــ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ». (بخاری:٢٨٠٢)

ترجمه: جندب بن سفیان ﷺ می گوید: انگشت مبارک رسول اکرم ﷺ در یکی از غزوات، زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا می باشد».

باب (٧): زخمی شدن در راه الله

١٢٠١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُكْلَمُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ». (بخاری:٢٨٠٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس، در در راه خدا زخمی شود ـ وخدا بهتر می داند چه کسی در راه او زخمی می شود ـ روز قیامت، در حالی حشر می شود، که رنگ زخمش، رنگ خون، و بوی آن، بوی مشک خواهد بود».

باب (٨): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿از میان مؤمنان، کسانی هستند که به عهدی که با خدا بسته اند وفا کرده اند، بعضی در گذشته اند و..﴾

١٢٠٢ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ ﷺ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ، لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ــ يَعْنِي أَصْحَابَهُ ــ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ــ يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ ــ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا سَعْدُ بْنَ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبِّ النَّضْرِ إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ، قَالَ سَعْدٌ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ، قَالَ أَنَسٌ: فَوَجَدْنَا بِهِ بِضْعًا وَثَمَانِينَ ضَرْبَةً

بالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً برُمْحٍ أَوْ رَمْيَةً بسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ، وَقَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إلاَّ أُخْتُهُ ببَنَانِهِ، قَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نُرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ ﴿**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ وَقَالَ: إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيِّعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا فَرَضُوا بِالأَرْشِ، وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ». (بخاری:٢٨٠٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: «عمویم؛ انس بن نضر؛ که در جنگ بدر حضور نداشت، از رسو ل خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! در نخستین غزوه ای که با مشرکین جنگیدی، من شرکت نداشتم. اگر خدا به من توفیق جنگیدن با مشرکین را بدهد، خواهد دید که چه خواهم کرد.

و هنگامی که جنگ احد، روی داد و مسلمانان، پراکنده شدند، انس بن نضر گفت: پرودگارا! من از کاری که اینها یعنی مسلمانان، کردند، عذر خواهی می کنم و از کاری که اینها یعنی مشرکین کردند، بیزاری می جویم. سپس جلو رفت و پیش روی خود، سعد بن معاذ را دید و گفت: ای سعد بن معاذ! بهشت را می خواهم. و سو گند به پرودگار نضر که من بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می کنم.

سعد می گوید: ای رسو ل خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالک ﷺ می گوید: او که توسط مشرکین، کشته و مثله شده بود، هشتاد و اندی زخم شمشیر، ضربهٔ نیزه و اثر تیر در بدنش، وجود داشت. هیچ کس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش که از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما این آیه ﴿**مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...**﴾ در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوی می گوید: خواهر انس بن نضر که ربیِّع نام داشت، دندانهای پیشین زنی را شکست. رسول خدا ﷺ حکم قصاص، صادر فرمود. انس بن نضر گفت: ای رسو ل خدا! سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است، دندانهای خواهرم شکسته نخواهد شد. سر انجام، اولیای آن زن، به دریافت دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. رسول خدا ﷺ

فرمود: «همانا در میان بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می گرداند». (و این، یکی دیگر از فضایل انس بن نضر بشمار می‌رود).

۱۲۰۳ــ عَنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فَلَمْ أَجِدْهَا إِلاَّ مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**﴾.(بخاری:۲۸۰۷)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می گوید: (زمانی که) صحیفه های (متفرق) قرآن را در یک مصحف می نوشتم، یک آیه از سورۀ احزاب را که از رسو ل خدا ﷺ تلاوت آنرا شنیده بودم، نیافتم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزیمه بن ثابت انصاری که رسول الله ﷺ گواهی او را بجای گواهی دو نفر بحساب آورده بود، پیدا کردم. و آن آیه، اینست: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ یعنی در میان مؤمنین، کسانی وجود دارند که به عهدهای خود با خدا، وفا کردند.

باب (۹): ایمان وعمل صالح، قبل از جهاد

۱۲۰۴ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ؟ قَالَ: «أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ». فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيرًا». (بخاری:۲۸۰۸)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: مردی زره پوش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! به جهاد بروم یا مسلمان شوم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد کن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد کرد و کشته شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «عملی اندک انجام داد ولی پاداشی بزرگ، دریافت کرد».

باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود

۱۲۰۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ أُمَّ الرُّبَيِّعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَلا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ؟ وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ

بَدْرٍ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ، إِنَّهَا جِنَانٌ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ ابْنَكِ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الأَعْلَى». (بخاری:٢٨٠٩)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: ام ربیع، دختر براء؛ که مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر کن ـ گفتنی است که حارثه در روز بدر بوسیلۀ تیر فرد ناشناسی کشته شده بود ـ اگر در بهشت است، صبر می کنم و گر نه، برایش بسیار گریه می کنم. آنحضرت ﷺ فرمود: « ای ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و یقیناً فرزند تو در فردوس برین، جای دارد».

باب (١١): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟

١٢٠٦ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری:٢٨١٠)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یکی بخاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان و فردی بخاطر ریا می جنگد. کدام یک، مجاهد راه خدا، بشمار می رود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای اعلای کلمۀ الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است».

باب (١٢): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

١٢٠٧ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَوَضَعَ السِّلاحَ وَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السِّلاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَأَيْنَ»؟ قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:٢٨١٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از غزوۀ خندق برگشت و سلاحش را بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل در حالی که سرش پوشیده از غبار بود، آمد و گفت: سلاحت را بر زمین نهاده ای؟ بخدا سوگند که من هنوز، سلاحم را بر زمین ننهاده ام.

رسول الله ﷺ گفت: «کجا جهاد کنیم»؟ جبرئیل بسوی بنی قریظه اشاره کرد و گفت: اینجا (با بنی قریظه). آنگاه، رسول خدا ﷺ بسوی آنان رفت.

باب (١٣): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می آورد و بر دین، استقامت می کند و کشته می شود

١٢٠٨ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ». (بخاری:٢٨٢٦)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می شوند، می خندد. بدین معنی که یکی در راه خدا می جنگد و (بوسیلهٔ دیگری) کشته می شود. سپس، خداوند، توبهٔ قاتل را می‌پذیرد و او نیز به شهادت می رسد» (در نتیجه، هر دو وارد بهشت می شوند).

١٢٠٩ـ وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهِمْ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لا تُسْهِمْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعَجَبًا لِوَبْرٍ تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ. (بخاری:٢٨٢٧)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پس از فتح خیبر، نزد رسول خدا ﷺ که آنجا بود، رفتم و گفتم: یا رسول الله! به من سهمی از غنیمت، بده. یکی از فرزندان سعید بن العاص گفت: یا رسول الله! به اوسهمی مده. گفتم: این شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعید بن العاص گفت: در شگفتم از این گربهٔ وحشی که از کوه ضأن پایین آمده است و کشته شدن مرد مسلمانی را که خداوند او را با دستان من اکرام نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت کفر به هلاکت نرساند) بر من عیب می گیرد.

باب (١٤): ترجیح دادن جهاد بر روزه

١٢١٠ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلاَّ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى. (بخاری:٢٨٢٨)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ابوطلحه ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ برای اینکه بتواند جهاد کند، روزهٔ (نفلی) نمی گرفت. ولی پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ جز روزهای عید فطر و قربان، هیچ روزی او را بدون روزه، ندیدم.

باب (١٥): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

١٢١١ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» (بخاری: ٢٨٣٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است».

(در حدیثی که مؤطا از جابر بن عیتک ﷺ روایت نموده است، رسول اکرم ﷺ فرمود: «بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت وجود دارد: کسی که بر اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است. فردی که غرق شود، شهید است . کسی که بر اثر بیماری ذات الریه بمیرد، شهید است. آنکس که بر اثر اسهال بمیرد، شهید است. فردی که در اثر آتش سوزی بمیرد، شهید است. کسی که زیر آوار بمیرد، شهید است و زنی که در ایّام نفاس بمیرد، شهید است).

باب (١٦): شأن نزول ﴿لا یستوی القاعدون ...﴾

١٢١٢ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قال: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ ﴿**لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**﴾ قَالَ: فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ﷺ وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى

خِفْتُ أَنَّ تَرُضَّ فَخِذِي ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿غَيْرُ أُولِي الضَّـــرَرِ ﴾. (بخاری:٢٨٣٢)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ آیۀ ﴿لا يَسْتَوِي الْقَاعِـدُونَ... فِـيْ سَبِيْلِ الله﴾ (یعنی مؤمنانی که نشسته اند با کسانی که در راه خدا جهاد می کنند، برابر نیستند) را بـر من املاء می نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مکتوم که مردی نابینا بود، آمد و گفت: یـا رسـول الله! اگر توانایی جهاد می داشتم، به جهاد می رفتم. آنگاه، در حالی که ران رسول خدا ﷺ بـر ران مـن گذاشته شده بود، خداوند وحی فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت ﷺ بر مـن سـنگینی کـرد که ترسیدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شـدن حالـت وحـی، پیـامبر اکـرم ﷺ گفـت: خداونـد عزوجل (در تکمیل آیۀ فوق) این جمله را نازل فرمود: ﴿غیر اولـی الضـرر﴾. یعنـی مؤمنـانی کـه نشسته اند با کسانی که در راه خدا جهاد می کننـد، برابـر نیسـتند مگـر کسـانی کـه عـذری داشـته باشند).

باب (١٧): تشویق برای جهاد

١٢١٣ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قـال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّـــهِ ﷺ إِلَـــى الْخَنْـــدَقِ فَـــإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ قَالَ:

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ   فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ »

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا   عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا. (بخاری:٢٨٣٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بسوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید کـه در صبحگاه سردی، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتکاری نداشتند کـه برایشـان ایـن کار را انجام دهند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ خستگی و گرسنگی آنان را مشاهده کـرد، فرمـود: «پروردگـارا! همانا زندگی، زندگی آخرت است. پس مهاجرین و انصار را ببخشای».

آنان در پاسخ آنحضرت ﷺ گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده ایم با محمد ﷺ بر جهاد، بیعت کرده ایم.

باب (١٨): کندن خندق

١٢١٤ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوْا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا   عَلَى الإِسْلامِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

وَالنَّبِيُّ ﷺ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ:

«اللَّهُمَّ إِنَّه لا خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُ الآخِرَهْ   فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ».

(بخاری:٢٨٣٥)

ترجمه: و در روايتى، انس ﷺ مى گويد: آنها مى گفتند : ما كسانى هسيتم كه براى هميشه و تا زنده ايم با محمد ﷺ بر اسلام، بيعت كرده ايم. و نبى اكرم ﷺ در جواب آنان، مى فرمود: «خدايا! همانا هيچ خيرى جز خير آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرين و انصار، بركت عنايت فرما».

١٢١٥ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا   وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا   وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا   إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا

(بخاري:٢٨٣٧)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: روز جنگ احزاب، رسول خدا ﷺ را در حالی دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می گفت:«پروردگارا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی شدیم، نماز نمی خواندیم و صدقه نمی دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم کردند و دشمنی ورزیدند. هرگاه، ارادۀ فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت».

باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر

١٢١٦ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلا وَادِيًا إِلاَّ وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ». (بخاری:٢٨٣٩)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از غـزوات (تبوک) فرمود: «گروهی از مسلمانان، پشت سر ما در مدینه، مانده اند (و نتوانسته اند در این غزوه، شرکت کنند). ولی هر دره و رودخانه ای را که ما طی می کنیم، آنان همراه ما هستند (در اجر و ثواب با ما شریکند) زیرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد».

باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله

١٢١٧ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا».(بخاری:٢٨٤٠)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که یک روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگیرد، خداوند، چهره اش را به اندازۀ مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور می کند».

باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانوده‌اش بطور شایسته

١٢١٨ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». (بخاری:٢٨٤٣)

ترجمه: زید بن خالد ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که مجاهدی را در راه خدا، مجهز کند (ساز و برگ نظامی اش را فراهم سازد) همانا جهاد کرده است. و هر کس که خانوادۀ مجاهدی را بنحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز جهاد کرده است».

١٢١٩ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِي». (بخاری:٢٨٤٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در مدینه غیر از خانه های همسرانش، به هیچ خانه ای جز خانۀ ام سُلیم (که خالۀ رضاعی اش بود) وارد نمی شد. در این باره از رسول خدا ﷺ پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می کنم زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد».

باب (٢٢): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد

١٢٢٠ـــ وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ إِلى ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخِذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ فَقَالَ: يَا عَمِّ، مَا يَحْبِسُكَ أَنْ لا تَجِيءَ؟ قَالَ: الآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ يَتَحَنَّطُ يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ. (بخاری:٢٨٤٥)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: روز جنگ یمامه، نزد ثابت بن قیس که رانهایش را برهنه کرده بود و مواد خوشبویی را که به میت می مالند، به بدنش می مالید، رفتم و گفتم: ای عمویم! چه چیز تو را از آمدن به جهاد، باز می دارد؟ گفت: ای برادر زاده! هم اکنون، می روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش می مالید. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از جنگ، سخن به میان آورد و گفت: راه را باز کنید تا با کفار بجنگیم. ما در زمان رسول خدا ﷺ از جنگ فرار نمی کردیم. ولی شما حریفتان را بد بار آورده اید. (با فرارتان آنها را دلیر نموده اید).

باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع آوری اطلاعات از دشمن

١٢٢١ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ يَــوْمَ الأَحْزَابِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ». (بخاری:٢٨٤٦)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برای من بیاورد»؟ زبیر گفت: من. دوباره آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برایم بیاورد»؟ زبیر گفت: من. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر پیامبری، حواری ای (دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است».

باب (۲٤): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد

١٢٢٢ــ عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ». (بخاری:٢٨٥٢)

ترجمه: عروه بارقی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره زده شده است». یعنی صاحب اسب، جهاد می کند و پاداش و غنیمت بدست می آورد.

١٢٢٣ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ». (بخاری:٢٨٥١)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است».

باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد

١٢٢٤ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِهِ فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِـي مِيزَانِـهِ يَـوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاري:٢٨٥٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که اسبی را در راه خدا (برای جهاد) با ایمان به خدا و تصدیق وعده هایش، نگهداری کند، روز قیامت، خوردن و نوشیدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در تراوزی اعمالش قرار خواهد گرفت».

باب (٢٦): نام گذاری اسب و الاغ

١٢٢٥ـــ عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ: لَهُ اللُّحَيْفُ أو اللُّخَيْفُ. (بخارى:٢٨٥٥)

ترجمه: سهل ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در باغ ما اسبی داشت که آنرا، لُحَیف یا لُخَیف می گفتند.

١٢٢٦ـــ عَنْ مُعَاذٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ: عُفَيْرٌ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ»؟ وَسَرَدَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ. (بخارى:٢٨٥٦)

ترجمه: معاذ ﷺ می گوید: پشت سر نبی اکرم ﷺ بر الاغی که عُفیر نام داشت، سوار بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای معاذ! آیا حق خدا را بر بندگانش می دانی»؟ آنگاه، بقیۀ حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد.

١٢٢٧ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا. (بخارى:٢٨٥٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: مردم مدینه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبی اکرم ﷺ اسب ما را که مندوب نام داشت، به عاریت گرفت. (تا از جریان، آگاه شود). انس می گوید: ما هیچگونه وحشتی ندیدیم مگر اینکه این اسب، مانند دریا می‌خروشید.

باب (۲۷): آنچه دربارۀ بدیُمنی اسب آمده است

١٢٢٨ــ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلاثَةٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالدَّارِ». (بخاری:٢٨٥٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدیُمنی در سه چیز وجود دارد: اسب و زن و خانه».

باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت

١٢٢٩ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا. (بخاری:٢٨٦٣)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برای اسب، دو سهم و برای صاحبش، یک سهم از مال غنیمت، تعیین فرمود.

١٢٣٠ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاةً، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزَمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسِّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ آخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ:

«أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»

(بخاری:٢٨٦٤)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ روایت می کند که مردی از وی پرسید: آیا روز جنگ حنین، از کنار رسول الله فرار کردید؟ براء گفت: اما رسول خدا ﷺ فرار نکرد. همانا هوازن، قومی تیرانداز بود. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، به آنان یورش بردیم. آنها شکست خوردند. مسلمانان بسوی غنایم شتافتند. و هوازن با تیر اندازی به استقبال ما آمدند. رسول خدا ﷺ فرار نکرد. من ایشان را دیدم که بر قاطر سفیدش سوار است و در حالی که ابوسفیان، افسارش را در

دست دارد، می فرماید: من، نبی خدا هستم و این، (ادعا) دروغ نیست. من فرزند عبد المطلب هستم.

باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ

١٢٣١ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لا تُسْبَقُ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ وَضَعَهُ». (بخاری:٢٨٧٢)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ شتری بنام عضباء داشت که هیچ شتری از آن، سبقت نمی گرفت. مردی بادیه نشین که سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. این امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اینکه رسول خدا ﷺ متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا این است که هیچ چیزی در دنیا صعود نمی کند مگر اینکه خداوند آنرا پایین می‌آورد».

باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم

١٢٣٢ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ عُمَرُ: فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخاری:٢٨٨١)

ترجمه: از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که او، پارچه هایی را میان تعدادی از زنان مدینه، تقسیم کرد و یک قطعه پارچهٔ خوب، باقی ماند. یک نفر که آنجا بود، گفت: ای امیر المؤمنین! این را به همسرت؛ دختر رسول خدا ﷺ؛ بده. و منظورش ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ﷺ (نوهٔ رسول خدا ﷺ) بود. عمر گفت: ام سلیط مستحق تر است. چرا که روز احد برای ما مشک های پر از آب می آورد. گفتنی است که ام سلیط، یکی از زنان انصار بود که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود.

باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان

۱۲۳۳ــ عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا نَغْزو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى وَنَرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ. (بخاری:۲۸۸۳)

ترجمه: ربيِّع دختر معوَّذ رضی الله عنها می گويد: در غزوات، همراه نبی اکرم ﷺ شركت می كرديم، به مجاهدين، آب می داديم، زخمی هايشان را مداوا می‌كرديم و كشته‌هايشان را به مدينه، انتقال می داديم.

باب (۳۲): نگهبانی در ميادين جهاد

۱۲۳٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهِرَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَالَ لَيْتَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری:۲۸۸۵)

ترجمه: عايشه رضی الله عنها می گويد: نبی اكرم ﷺ كه از مسافرتی، به مدينه باز گشته بود و خوابش نمی برد، گفت: «ای كاش! امشب، مردی صالح از يارانم، برای من نگهبانی می داد». ناگهان صدای اسلحه ای به گوشمان رسيد. رسول اكرم ﷺ پرسيد: «اين كيست»؟ گفت: من، سعد بن ابی وقاص هستم. آمده ام تا از شما حراست كنم. آنگاه، رسول خدا ﷺ خوابيد.

۱۲۳۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّع». (بخاري:۲۸۸۷)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت می كند كه نبی اكرم ﷺ فرمود: «بندۀ دينار و درهم و پارچۀ نفيس، نابود باد. زيرا اگر به او عطا شود، خرسند می گردد و اگر عطا نشود، خشمگين و ناراحت می شود. (چنين شخصی) هلاك و سر نگون باد (تا جايی كه) اگر خاری به پايش خلد، كسی پيدا نشود كه آنرا در آورد. خوشا به حال بنده ای كه با سری ژوليده و پاهايی غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گيرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و

اگر مأموریتش، پشت جبهه باشد، آنجا نیز بـه وظیفـه اش عمـل نمایـد. (ایـن شـخص، نـزد مـردم، هیچگونه جایگاهی ندارد طوریکه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی دهند و اگر شـفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی پذیرد».

باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد

١٢٣٦ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَــرَ أَخْدُمُهُ فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَا لَهُ أُحُدٌ قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّــهُ». (بخاری:٢٨٨٩)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: همراه رسول الله ﷺ به خیبر رفتم تا در خـدمت ایشـان باشم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ از خیبر برگشت و کـوه احـد، بـرایش آشـکار شـد، فرمـود: «ایـن، کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم».

١٢٣٧ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرُنَا ظِلاًّ الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَــائِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَــابَ وَامْتَهَنُــوا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ». (بخاری:٢٨٩٠)

ترجمه: انس ﷺ مـی گویـد: (در یکـی از سـفرها) همـراه نبـی اکـرم ﷺ بـودیم. کسـانی از بیشترین سایه بر خوردار بودند که از چادرشان بعنـوان سـایبان اسـتفاده مـی کردنـد. (برخـی از مـا روزه داشتند و برخی، بدون روزه بودند) کسانی که روزه بودند، نمی توانستند کاری انجـام دهنـد و کسانی که روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت کردند و آب و غذا تهیه نمودند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «امروز، تمام اجر را کسانی بردند که روزه نداشتند».

باب (٣٤): فضیلت یک روز نگهبانی در راه خدا

١٢٣٨ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رِبَــاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ

مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ الْغَدْوَةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا». (بخاری:۲۸۹۲)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی‌ﷺ روایت می کند که رسول اللهﷺ فرمود: «یک روز نگهبانی در راه خدا از دنیا و مافیها بهتر است. و به اندازهٔ جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است. و گامی که بنده، شام یا صبحی در راه خدا بر می‌دارد، از دنیا و مافیها بهتر است».

باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ

۱۲۳۹ـ عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلاَّ بِضُعَفَائِكُمْ». (بخاری:۲۸۹۶)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مگر غیر از این است که شما بخاطر ضعفاء و مساکین تان، یاری می شوید و روزی می خورید». (یعنی دعا و عبادت آنان، باعث پیروزی شما و خیر و برکت در روزی تان می شود . لذا به دیدهٔ تحقیر به آنان نگاه نکنید).

۱۲۴۰ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ». (بخاری:۲۸۹۷)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می روند. و (از یکدیگر) می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا ﷺ بوده است (صحابی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس، زمانی فرامی رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا ﷺ بوده است(تابعی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس زمانی فرا می رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می گویند: بلی. و

فتح پیروزی نصیب شان می گردد. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تـابعین مـی باشد).

باب (٣٦): تشویق به تیراندازی

١٢٤١ــ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ حِينَ صَفَفْنَا لِقُـرَيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالنَّبْلِ». (بخاری:٢٩٠٠)

ترجمه: ابواُسَید ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ روز جنگ بدر که ما در برابـر قـریش، و آنان در برابر ما صف آرایی کرده بودند، فرمود: «هنگامی که به شما نزدیک شدند، تیر انـدازی کنید».

باب (٣٧): پناه بردن به سپر دیگران

١٢٤٢ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَـى رَسُولِهِ ﷺ مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلاحِ وَالْكُرَاعِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (بخاری:٢٩٠٤)

ترجمه: عمرﷺ می گوید: خداوند، اموال بنی نضیر را بدون اینکه مسلمانان، اسب و شـتری بدوانند (جهاد کنند) بـه رسـول اکـرم ﷺ عنایـت فرمـود. در نتیجـه، آن امـوال بـه رسـول خـدا ﷺ اختصاص یافت. و آنحضـرت ﷺ نفقـهٔ یـک سـال خـانواده اش را مـی داد و بقیـه را صـرف تهیـهٔ سلاح، اسب و آمادگی جهاد در را خدا می نمود.

١٢٤٣ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُفَدِّي رَجُـلاً بَعْـدَ سَـعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری:٢٩٠٥)

ترجمه: علی ﷺ می گوید: ندیدم که نبی اکرم ﷺ بعد از سعد، برای کسی دیگـر، قربـان و صدقه شود و شنیدم که آنحضرت ﷺ به سعد می گفت: «تیر انـدازی کـن، پـدر و مـادرم، فـدایت شود».

باب (٣٨): آنچه دربارهٔ آراستن شمشیر آمده است

۱۲٤٤ـــ عَنْ أَبِيْ أُمَامَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلا الْفِضَّةَ إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلابِيَّ وَالآنُكَ وَالْحَدِيدَ.(بخاری:۲۹۰۹)

ترجمه: ابوامامه ﷺ می گوید: کسانی این پیروزیها را بدست آوردند که شمشیرهایشان نـه با طلا و نقره بلکه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود.

باب (۳۹): آنچه دربارۀ زره و لباس جنگی پیامبر اکرم ﷺ آمده است

۱۲٤٥ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّـــةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدِّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**﴾. (بخاری:۲۹۱٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (روز بدر) نبی اکرم ﷺ که زیـر سـایبانی قـرار داشت، فرمود: «خدایا! از تو می خواهم که به عهد و پیمانت، وفا کنی. خدایا! اگر می خواهی کـه از امروز به بعد، عبادت نشوی...» در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول خـدا! نـزد پرودگارت بسیار اصرار نمودی، بـس اسـت. آنحضـرت ﷺ کـه زره بـر تـن داشـت، بیـرون آمـد درحالی که می گفت: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾ یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و مـی گریزنـد. بلکـه موعدشـان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

باب (٤٠): استفاده از پارچۀ ابریشمی در جنگ

۱۲٤٦ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ لِحِكَّةٍ بِهِمَا. (بخاری:۲۹۲۲)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ به عبدالرحمن بن عوف و زبیـر رضـی الله عنهمـا که بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچۀ ابریشمی بپوشند.

باب (٤١): آنچه که دربارۀ جنگ با رومیان، گفته شده است

١٢٤٧ــ عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا». (بخاری:٢٩٢٤)

ترجمه: ام حرام رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که در دریا با دشمن، می جنگد، بهشت برایش واجب می شود». پرسیدم: آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان، خواهی بود». سپس، نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می کند، بخشیده می شود». گفتم: یا رسول الله! من نیز در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خیر».

باب (٤٢): جهاد با یهود

١٢٤٨ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». (بخاری:٢٩٢٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می رسد که شما با یهود، می جنگید تا جایی که یکی از آنان، پشت سنگی، پنهان می شود و آن سنگ، می گوید: ای بندۀ خدا! این، یهودی ای است که پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان».

١٢٤٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». (بخاری:٢٩٢٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر این که شما با یهود بجنگید تا آنجا که سنگی که یهودی پشت آن، پنهان شده است، بگوید: ای مسلمان! این، یک نفر یهودی است که پشت من پنهان شده، او را بقتل برسان».

باب (۴۳): جنگ با ترکها

۱۲۵۰ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الأُنُوفِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». (بخاری:۲۹۲۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با ترکهایی که دارای چشمان کوچک، چهره هایی قرمز با بینی هایی پهن و صورت هایی مانند سپر هستند، نجنگید .همچنین قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با قومی که کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید».

باب (۴۴): نفرین مشرکین

۱۲۵۱ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ». (بخاری:۲۹۳۳)

ترجمه: از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ روز جنگ احزاب، مشرکین را چنین نفرین کرد: «الهی ، ای نازل کنندۀ کتاب و ای سریع الحساب! بار الها! احزاب را شکست بده. خدایا! آنان را شکست بده و متزلزل بگردان».

۱۲۵۲ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، قَالَتْ: دَخَل الْيَهُودُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ. فَلَعَنْتُهُمْ، فَقَالَ: «مَا لَكِ»؟ قُلْتُ: أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ». (بخاری: ۲۹۳۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: (روزی) چند نفر یهودی، نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: سام علیک (مرگ بر تو). من آنان را لعنت کردم. آنحضرت ﷺ پرسید: «تو را چه شده

است»؟ گفتم: مگر نشنیدی که چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشنیدی که من بـه آنـان گفـتم: و علـیکم» یعنی مرگ بر شما باد. (پس نیازی نیست که آنان را لعنت کنی).

باب (٤٥): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان

١٢٥٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكَتْ دَوْسٌ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ». (بخاری:٢٩٣٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم ﷺ آمدنـد و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفۀ دوس، عصیان کرده و کفر ورزیدنـد. آنـان را نفـرین کـن. مـردم گمان کردند که (با نفرین رسول خدا ﷺ) دوس، نابود خواهد شـد. رسـول الله ﷺ(خـلاف انتظـار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان».

(٤٦): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم ﷺ به سوی اسلام و نبوت

١٢٥٤ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُـولُ يَـوْمَ خَيْبَـرَ: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَـى، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ»؟ فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَـأَمَرَ فَدُعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّه لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُـمْ إِلَـى الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَـكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری: ٢٩٤٢)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ روز خیبر، چنین فرمود: «پـرچم اسلام را بدست مردی می سپارم که خداوند بوسلۀ او خیبر را فتح خواهد کرد». صحابه برخاسـتند و هر یک امیدوار بود که پرچم به او سپرده می شود و شب را به همـین امیـد، بـه صـبح رسـاندند. آنگاه، رسول خدا ﷺ پرسید: «علی کجاست»؟ گفتند: چشـم درد دارد. دسـتور داد کـه او را صـدا بزنند. علی آمد و آنحضرت ﷺ بر چشمانش، آب دهان مالید. بلافاصله بهبود یافت طوریکه گویـا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا ﷺ پرسید: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضـرت

ﷺ فرمود: «با تأنی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام،دعوت کن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر یکی از آنان بوسیلۀ تو هدایت شود، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی بر خوردار بودند).

باب (٤٧): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران وترجیح سفر در روز پنجشنبه

١٢٥٥ـــ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلا يَوْمَ الْخَمِيسِ. (بخاری:٢٩٤٩)

ترجمه: کعب بن مالک ؓ می گوید: کمتر اتفاق می افتاد که رسول الله ﷺ غیر از پنج شنبه، در روز های دیگر، به سفر برود.

باب (٤٨): وداع کردن

١٢٥٦ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقِيتُمْ فُلانًا وَفُلانًا ـــ لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا ـــ فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلانًا وَفُلانًا بِالنَّارِ وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا». (بخاری:٢٩٥٤)

ترجمه: ابوهریره ؓ می گوید: رسول الله ﷺ که ما را به یک سریه، اعزام می کرد، فرمود: «اگر فلانی و فلانی را دیدید ـ دو نفر از قریش را نام برد ـ آنها را بسوازانید».

راوی می گوید: سپس، هنگام حرکت، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم تا ایشان را وداع کنیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من به شما دستور دادم که فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانید. ولی باید بدانید که عذاب دادن با آتش، کار خداست. پس اگر آنان را دستگیر نمودید، به قتل برسانید».

باب (٤٩): اطاعت از پیشوا و رهبر

١٢٥٧ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ». (بخاری:٢٩٥٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شنیدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام که امر به معصیتی نکرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصیتی کرد، نباید سخنانش را شنید و از دستوراتش ، اطاعت کرد».

باب (٥٠): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش

١٢٥٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ». ويقول: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ». (بخاری:٢٩٥٦ــ٢٩٥٧)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: شنيدم که رسول الله ﷺ فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرين امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است». و افزود: «هرکس، از من اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است. و هرکس از من نافرمانی کند، همانا از خدا نافرمانی کرده است. و هرکس از اميرش، اطاعت کند، يقيناً از من اطاعت کرده است. و هرکس که از او نافرمانی کند، يقيناً از من نافرمانی کرده است. همانا امام، سپر است. از او دفاع می کنند و به او پناه می برند. پس اگر به خدا ترسی و عدالت، امر نمايد، مستوجب پاداش می شود. و اگر خلاف آن، امر کند، گناهکار می گردد».

باب (٥١): بيعت بر عدم فرار از ميدان جنگ

١٢٥٩ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ. فَقِيلَ لَهُ:

عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ؟ عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: لا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ. (بخاری:٢٩٥٨)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: یک سال پس از بیعت رضوان، هنگامی که به آنجا بر گشتیم، هیچ دو نفری از ما در مورد درختی که زیر آن بیعت کرده بودیم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهی بود. (یا اینکه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع که راوی حدیث از ابن عمر است، پرسیدند: رسول الله ﷺ بر چه چیزی با آنها بیعت کرد؟ بر مرگ؟ گفت: خیر، بلکه با آنها بیعت کرد که از میدان جنگ، فرار نکنند.

١٢٦٠ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:٢٩٥٩)

ترجمه: عبد الله بن زید ﷺ می گوید: مردی در زمان جنگ حره (که در زمان یزید بن معاویه در سال ٦٥ هـ.ق در مدینۀ منوره علیه عبد الله بن زبیر و یارانش بوقوع پیوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بیعت می گیرد. گفتم: پس از رسول الله ﷺ با هیچ کسی، چنین بیعتی نمی کنم.

١٢٦١ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، أَلا تُبَايِعُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فقيل لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (بخاری:٢٩٦٠)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ بیعت کردم. سپس به زیر سایۀ همان درخت، بر گشتم. هنگامی که جمعیت، کم شد، رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن اکوع! بیعت نمی کنی»؟ گفتم: ای رسول خدا ! همانا، بیعت کردم. فرمود: «دوباره بیعت کن». پس برای بار دوم، بیعت کردم. از او پرسیدند: آنروز، بر چه چیزی، بیعت می کردید؟ گفت: «بر مرگ».

باب (٥٢): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نماید که توانایی آنرا داشته باشند

١٢٦٢ـــ عَنْ مُجَاشِعٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَخِي، فَقُلْتُ: بَايِعْنَا عَلَى الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلامَ تُبَايِعُنَا؟ قَالَ: «عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ». (بخاری:٢٩٦٣)

ترجمه: مجاشع ﷺ می گوید: من همراه برادرم نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و گفتم: با ما بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت به پایان رسید». گفتم: اکنون با ما بر چه چیزی بیعت می کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد».

(شایان ذکر است که این گفتگو بعد از فتح مکه بود و پیامبر خدا ﷺ فرموده است: پس از فتح مکه، هجرتی نیست).

١٢٦٣ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلاً مُؤْدِيًا نَشِيطًا يَخْرُجُ مَعَ أُمَرَائِنَا فِي الْمَغَازِي فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لا نُحْصِيهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلا أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَعَسَى أَنْ لا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلاً فَشَفَاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ، مَا أَذْكُرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلا كَالثَّغْبِ شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدَرُهُ. (بخاری:٢٩٦٤)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: امروز، مردی نزد من آمد و از من مسئله ای پرسید که ندانستم. پس گفت: نظر شما دربارۀ مردی که سراپا مسلح و بسیار با نشاط است و با امیران ما در جنگها شرکت می کند. و امیر، ما را وادار به انجام کارهایی می کند که نمی توانیم آنها را انجام دهیم، چیست؟ گفتم: به خدا سوگند، نمی دانم چه پاسخی به تو بدهم. فقط می توانم بگویم هنگامی که ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم، آنحضرت ﷺ برای انجام کارها، فقط یک بار به ما دستور می داد و ما آن را انجام می دادیم. همانا هر یک از شما تا زمانی در خیر و عافیت بسر می برد که از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امری، دچار شک و تردید شد، از کسی بپرسد تا تردیدش، بر طرف گردد. شاید چنین شخصی (که به سؤال شما پاسخ بدهد) پیدا نشود.

سوگند به ذاتی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد، در مورد دنیا می توانم بگویم که مثال آن، مانند برکه ای است که آب زلال آن نوشیده شده و آب آلوده اش، باقی مانده است.

باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی‌جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می‌پرداخت

١٢٦٤ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَقَدْ تَقَدَّمَ بَاقِيَ الدُّعَاءِ. (بخاری:٢٩٦٦)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله ﷺ با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال کند. سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از خداوند، عافیت بخواهید. ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایۀ شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کنندۀ کتاب ...» و بقیۀ دعا که شرح آن گذشت.

باب (٥٤): شخص مزدبگیر

١٢٦٥ــ عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قَالَ: اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا فَقَاتَلَ رَجُلاً، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيَدْفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ». (بخاری:٢٩٧٣)

ترجمه: یعلی بن امیه ﷺ می گوید: شخصی را به اجرت گرفته بودم. او با کسی دیگر، درگیر شد. آن شخص، دست او را گزید. کارگر من، دست اش را از دهان او بیرون کشید و دندانهای جلویی آن مرد را هم بیرون آورد. او نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و شکایت کرد). آنحضرت ﷺ شکسته شدن دندانهایش را مباح قرار داد و فرمود: «آیا می خواهی دستش را در اختیارت قرار دهد و تو آنرا مانند شتر مست، بجوی».

باب (٥٥): آنچه دربارۀ پرچم رسول الله ﷺ آمده است

١٢٦٦ــ عَنِ الْعَبَّاسِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِ ﷺ: هَا هُنَا أَمَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ. (بخاری:٢٩٧٦)

ترجمه: از عباس ﷺ روایت است که به زبیر ﷺ گفت: نبی اکرم ﷺ بـه تـو دسـتور داد کـه پرچم را در اینجا (این نقطه) نصب کنی.

باب (٥٦): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت یک ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می‌شوند

١٢٦٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِيْ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا. (بخاری:٢٩٧٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «با کلمات جامع (مختصـر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث شدم و با رعب (ترسیدن دشـمنان) یـاری شـده ام. و خـواب بودم که کلید گنجهای زمین، در دستم نهاده شد». ابوهریره ﷺ مـی گویـد: رسـول الله ﷺ رفـت و شما آن گنجها را استخراج می کنید.

باب (٥٧): برداشتن زاد و توشۀ جنگ (یا سفر)

١٢٦٨ــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ وَلا لِسِقَائِهِ مَا نَرْبِطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرْبِطُ بِهِ إِلا نِطَاقِي، قَالَ: فَشُقِّيهِ بِاثْنَيْنِ، فَارْبِطِيهِ بِوَاحِدٍ السِّقَاءَ وَبِالآخَرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتُ ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ. (بخاری:٢٩٧٩)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ می خواست بـه مدینـه، هجرت نماید، توشۀ سفر آنحضرت ﷺ را در خانۀ ابوبکر، آماده کردم. اما چیزی که کیسـۀ توشـه و دهانۀ مشک آب را ببندیم پیدا نکردیم. به پدرم؛ ابوبکر؛ گفتم: بـه خـدا سـوگند کـه مـن بـرای

بستن زاد سفر، چیزی جز کمربند خود، پیدا نکردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت کن. با یکی دهانهٔ کیسه و با دیگری، دهانهٔ مشک را ببند. پس من هم چنین کردم. بدین جهت، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. (گفتنی است که رسول الله ﷺ ایشان را ذات النطاقین نامید).

باب (٥٨): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن

١٢٦٩ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ. (بخاري:٢٩٨٧)

ترجمه: از اسامه بن زید ؓ روایت است که رسول الله ﷺ بر الاغی که پالان داشت و روی آن، پارچه ای مخملی انداخته شده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار کرد.

١٢٧٠ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَمَعَهُ بلالٌ وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ حَتَّى أَنَاخَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَاقِيَ الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخارى:٢٩٨٨)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا ﷺ روز فتح مکه، سوار بر شترش، از قسمت بالای شهر مکه در حالی که اسامه بن زید نیز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه ؓ که یکی از کلید داران کعبه بود، ایشان را همراهی می کردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانید و به عثمان بن طلحه ؓ دستور داد تا کلید کعبه را بیاورد. او (کلید را آورد و) در را باز کرد. و رسول خدا ﷺ وارد کعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حدیث شمارهٔ **٢٩٢** بیان شد.

باب (٥٩): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن

١٢٧١ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ. (بخارى:٢٩٩٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود.

باب (٦٠): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند

١٢٧٢ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ». (بخاري:٢٩٩٢)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: در معیت رسول خدا ﷺ بودیم. هر وقت به جای بلندی می رسیدیم، تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می گفتیم و صدایمان بلند می شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر خود رحم کنید زیرا شما فرد کر و غایبی را صدا نمی زنید. او با شماست، به شما نزدیک است و سخنانتان را می شنود. اسمش با برکت و مقامش بالاست».

باب (٦١): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها

١٢٧٣ـ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا. (بخارى:٢٩٩٤)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می گوید: هرگاه، به جای بلندی می رفتیم، الله اکبر و هرگاه از آن پایین می آمدیم، سبحان الله می گفتیم.

باب (٦٢): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید

١٢٧٤ـ عَنْ أَبِيْ مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا». (بخارى:٢٩٩٦)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بنده ای، مریض یا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت اش را انجام دهد) پاداش اعمالی را که در زمان صحت و اقامت، انجام می داده است، به او می رسد».

باب (٦٣): تنها رفتن به مسافرت

١٢٧٥ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيِ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ». (بخاری:٢٩٩٨)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور که من می دانم، می دانستند، هیچ کس، به تنهایی در شب، به مسافرت نمی رفت».

باب (٦٤): جهاد، با اجازۀ والدین

١٢٧٦ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ». (بخاری:٣٠٠٤)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت ﷺ پرسید: «آیا پدر و مادرت، زنده اند»؟ گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»

باب (٦٥): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

١٢٧٧ـــ عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولاً أَنْ لا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلادَةٌ مِنْ وَتَرٍ أَوْ قِلادَةٌ إِلا قُطِعَتْ. (بخاري:٣٠٠٥)

ترجمه: از ابوبشیر انصاری ﷺ روایت است که ایشان در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ بود و هنگام شب که مردم در حال استراحت بودند، رسول الله ﷺ شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده ای در گردن شتری باقی نماند مگر اینکه قطع شود.

باب (٦٦) مسافرت زن، بدون محرم

١٢٧٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بامْرَأَةٍ وَلا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إلا وَمَعَهَا مَحْرَمٌ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا وَخَرَجَتِ امْرَأَتِي حَاجَّةً؟ قَالَ: «اذْهَبْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». (بخاری:٣٠٠٦)

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ مردی با زنی (بیگانه) خلوت نکند. و هیچ زنی بدون محرم، به مسافرت نرود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من برای فلان غزوه، ثبت نام شده ام و همسرم می خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو».

باب (٦٧): به زنجیر بستن اسیران

١٢٧٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ». (بخاری:٣٠١٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، از قومی که به زنجیر کشیده شده اند و وارد بهشت می شوند، تعجب می کند».

باب (٦٨): شبیخون زدن

١٢٨٠ــ عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ ﷺ قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ بالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (بخاری:٣٠١٢)

ترجمه: صعب‌بن جثّامه می گوید: نبی اکرم ﷺ در محل ابواء یا ودان نزد من آمد. از آنحضرت ﷺ دربارۀ مشرکین که بر آنان، شبیخون زده می شود و زنان و فرزندانشان نیز کشته می شوند، پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «زنان و کودکانشان نیز جزو آنان هستند».

باب (٦٩): کشتن زنان و کودکان، در جنگ

١٢٨١ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً وُجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَــازِي النَّبِــيِّ ﷺ مَقْتُولَةً، فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (بخارى:٣٠١٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روايت می كند كه در يكی از غـزواتِ نبی اكـرم ﷺ جنازۀ زنی، پیدا شد. رسول الله ﷺ كشتن زنان و كودكان را امری ناپسند دانست.

باب (٧٠): مردم را با عذاب خدا يعنی آتش، نسوزانيد

١٢٨٢ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَلَغَه أَنَّ عَلِيًّا ﷺ حَرَّقَ قَوْمًـــا، فَقَـالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُعَذِّبُوا بِعَــذَابِ اللَّـــهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». (بخارى:٣٠١٧)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روايت است كه به ايشان، اطـلاع دادنـد كـه علی بـن ابی طالب ﷺ عده ای (از مرتدين) را سوزانده است. ابن عباس رضـی الله عنهمـا گفـت: اگـر مـن (بجای او) می بودم، آنها را نمی سـوزاندم. زيـرا نبـی اكـرم ﷺ فرمـود: «مـردم را بـا عـذاب خـدا (آتش) عذاب ندهيد». بلكه آنها را می كشتم همانطور كه رسول اكرم ﷺ فرمود: «هركس، ديـنش را تغيير داد، او را بكشيد».

باب (٧١)

١٢٨٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَرَصَـــتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ». (بخارى:٣٠١٩)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: شنيدم كه رسول الله ﷺ فرمود: «يكی از پيامبران را مورچـه ای گزيد. به دستور او، لانۀ مورچه ها را سوختند. خداوند، به او وحی فرستاد كه تو را مورچـه ای گزيد و تو يكی از امتها را كه تسبيح می گفتند، به آتش كشيدی».

باب (٧٢): سوزاندن خانه ها و نخلستانها

١٢٨٤ــ عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ: «أَلا تُرِيحُنِــي مِــنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ يُسَمَّى: كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا». فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَــا جَمَــلٌ أَجْوَفُ أَوْ أَجْرَبُ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَــا خَمْــسَ مَــرَّاتٍ. (بخاری: ٣٠٢٠)

ترجمه: جریر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی کنی»؟ قابل ذکر است که ذو الخلصه، خانه ای در قبیلۀ خثعم بود که به آن، کعبۀ یمانی می گفتند. جریر می گوید: من همراه صد و پنجاه تن از سواران ماهر قبیلۀ أحمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمی توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا ﷺ به سینه ام زد طوریکه آثار انگشتانش را بر سینه ام مشاهده کردم و چنین دعا کرد: «خدایا! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان».

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شکستم و به آتش کشیدم. سپس پیکی نزد رسول الله ﷺ فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته ام (بر اثر سوختن، پایه هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). آنگاه رسول خدا ﷺ پنج بار برای مردان و اسبهای بنی أحمس، دعای خیر و برکت نمود.

باب (٧٣): جنگ، فریبکاری است

١٢٨٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَلَكَ كِسْــرَى ثُــمَّ لا يَكُــونُ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَقَيْصَرٌ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَــبِيلِ اللَّهِ». وَسَمَّى الْحَرْبَ خُدْعَةً. (بخاری:٣٠٢٧-٣٠٢٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرایی نخواهد آمد. قیصر، هلاک خواهد شد و بعد از او قیصری نخواهد آمد و گنج های آنها در راه خدا تقسیم خواهد شد». همچنین آنحضرت ﷺ جنگ را فریبکاری خواند.

باب(٧٤): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ

١٢٨٦ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنَ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ فَلا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ فَلا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ». فَهَزَمُوهُمْ. قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ قَدْ بَدَتْ خَلاخِلُهُنَّ وَأَسْوُقُهُنَّ رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْغَنِيمَةَ أَيْ قَوْمِ، الْغَنِيمَةَ ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أَنَسِيتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنُصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ.

فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلاً، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلاءِ فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثْلَةً لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ: أُعْلُ هُبَلْ أُعْلُ هُبَلْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ». قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلا

عُزَّى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ألا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّـهِ، مَـا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ». (بخاری:٣٠٣٩)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: نبی اکـرم ﷺ روز جنـگ احـد، عبـد الله بـن جبیـر را فرمانده پیاده نظامهای تیر انداز که تعدادشان پنجاه نفر بود، تعیین کرد و فرمـود: «اگـر دیدیـد کـه پرندگان بر سر لاشۀ ما آمده اند، تا زمانی که کسی را نزد شما نفرستاده ام، جایتان را ترک نکنیـد. و اگر دیدید که ما کفار را شکست دادیم و روی جنازه هایشان، راه می رویم، بـازهم تـا شخصـی نزد شما نفرستاده ام، جایتان را ترک نکنید».

راوی می گوید: مسلمانان، کفار را شکست دادند و سوگند به خدا که من زنانشان را دیـدم که لباسهایشان را بالا زده بودند و در حالی که ساقها و پای برنجن های آنان آشـکار بـود، فـرار می کردند.

در این هنگام، یاران عبد الله بن جبیر صدا زدند: غنیمت، ای مردم! غنیمت. یاران شما پیـروز شدند. چرا منتظرید؟ عبد الله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسـول الله ﷺ بـه شـما چـه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم می رویم و سهم خود را از غنیمت، برمـی داریـم. هنگـامی که آنجا رفتند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند. (زیرا کفار از این فرصت، اسـتفاده کـرده و از پشت به آنان، حمله کردند). در نتیجه، مسلمانان، شکست خورده، برگشتند.

اینجا بود که رسول الله ﷺ در میان بقایای آخرین گروه، آنان را صدا می زد. در کنـار نبـی اکرم ﷺ فقط دوازده نفر باقی مانده بود. کفار، هفتاد نفر از ما را کشـتند. قابـل ذکـر اسـت کـه پیامبر و یارانش، در جنگ بدر یکصد و چهل نفر را کشته و اسیر کردند که از آن میـان، هفتـاد کشته و هفتاد نفر دیگر، اسیر بودند.

در آن اثنا، ابوسفیان، سه بار، فریاد زد: آیا محمد در میان شماست؟ نبی اکرم ﷺ اجازه نداد کسی جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفیان سه بار، فریاد زد: آیا فرزند ابوقحافه (ابوبکر) در میان شماست؟ همچنین سـه بـار دیگـر، فریـاد زد: آیـا فرزنـد خطـاب (عمـر) در میـان شماسـت؟ و سرانجام، رو به یارانش کرد و گفت: این سه نفر، کشته شده اند.

اینجا بود که عمر، کنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا که دروغ می گویی، ای دشمن خدا! کسانی را که تو نام بردی و باعث خشم و ناراحتی ات می‌شوند، همگی زنده‌اند.

ابوسفیان گفت: این روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شکست و پیروزی دارد. افـرادی را در میان کشته شدگان می یابید که مثله شده اند. من چنین دستوری نداده ام. ولـی از ایـن کـار، ناراحت نیستم. سپس شروع به رجز خوانی کرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیـا جـوابش را نمـی دهیـد»؟ صـحابه گفتنـد: ای رسـول خـدا! چـه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، بالاتر و بزرگتر است». ابوسفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید. دوباره نبی اکرم ﷺ فرمود: آیا جوابش را نمی دهید»؟ صـحابه گفتنـد: ای رسـول خـدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، مولای ماست و شما مولایی ندارید». (مولا بمعنی یـار و یـاور است).

باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن

۱۲۸۷ــ عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِثَنِيَّةِ الْغَابَةِ لَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا بِكَ؟ قَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطَفَانُ وَفَزَارَةُ، فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهْ يَا صَبَاحَاهْ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ:

أَنَاابْنُ الْأَكْوَعِ   وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقُهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ فَابْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرَوْنَ فِي قَوْمِهِمْ». (بخاری: ۳۰۴۱)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پـیش گـرفتم تا اینکه به گردنۀ جنگل رسیدم. در آنجا، بردۀ عبد الرحمن بـن عـوف را دیـدم. بـه او گفـتم: وای

برتو، اینجا چکار می کنی؟ گفت: شتران شیردِه نبی اکرم ﷺ را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طایفۀ غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زدم: یا صباحاه (کلمه ای که هنگام خطر بکار می بردند) طوریکه صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا اینکه به آنها که داشتند شتران را می بردند، رسیدم. شروع به تیر اندازی کردم و می گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران را قبل از اینکه شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوی مدینه منوره می بردم که نبی اکرم ﷺ مرا دید. گفتم: ای رسول خدا! آنان، تشنه هستند زیرا من نگذاشتم که سهمیۀ شیرشان را بنوشند. لذا عده ای را به تعقیب آنها بفرست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی. پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آنها در میان قومشان پذیرائی می شوند». (از دسترسی ما خارج اند).

باب(٧٦): آزاد کردن اسیران جنگی

١٢٨٨ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فُكُّوا الْعَانِيَ يَعْنِي الأَسِيرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعُودُوا الْمَرِيضَ». (بخاری:٣٠٤٦)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اسیران را آزاد کنید، گرسنگان را طعام دهید و بیماران را عیادت کنید».

١٢٨٩ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ ﷺ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ». قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ.(بخاری:٣٠٤٧)

ترجمه: ابوجحیفه ﷺ می گوید: به علی گفتم: آیا غیر از آنچه در کتاب الله هست، چیزی از وحی، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بجز فهمی که خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنایت می کند و آنچه در این صحیفه هست،

چیز دیگری، وجود ندارد. پرسیدم: در این صحیفه، چیست؟ گفت: احکام دیه، آزادی اسیر و این که مسلمان نباید در قبال کافر، کشته شود.

باب(۷۷): فدیه گرفتن از مشرکین

۱۲۹۰ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ فَلْنَتْرُكْ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ، فَقَالَ: «لا تَدَعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا». (بخاری:۳۰۴۸)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که چند مرد انصاری از رسول الله ﷺ اجازه خواستند و گفتند: ای رسول خدا! اجازه بده تا فدیۀ خواهر زاده مان عباس را به او ببخشیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «یک درهم از آنرا هم نبخشید». (این ماجرا مربوط به زمانی است که عباس؛ عموی پیامبر؛ هنوز مسلمان نشده بود و در جنگ بدر، اسیر شد. انصار که در این حدیث، به او خواهر زاده می گفتند بخاطر اینست که مادر عبد المطلب از انصار بود).

باب(۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود

۱۲۹۱ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْفَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ فَنَفَّلَهُ سَلَبَهُ. (بخاری:۳۰۵۱)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ در سفر بود که جاسوسی از طرف مشرکین آمد و با صحابه نشست و صحبت کرد. سپس، برگشت. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید». سلمه او را کشت و رسول خدا ﷺ اموال آن شخص را به او (سلمه) داد.

باب(۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده

باب(۸۰) آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگی رفتار با آنان

۱۲۹۲ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا وَلا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ». وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ. (بخاری:٣٠٥٣)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: روز پنج شنبه و روز پنج شنبه، چه روزی است؟ آنگاه، آنقدر گریه کرد که اشکهایش، سنگریزه ها را تَر کرد. سپس گفت: بیماری رسول خدا ﷺ در روز پنج شنبه، شدت یافت و آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید». مردم، دچار اختلاف شدند حالانکه در حضور هیچ پیامبری، اختلاف، شایسته نیست. بعضی گفتند: مگر رسول خدا ﷺ هذیان می گوید؟! (هرگز هذیان نمی گوید. دستورش را اطاعت کنید). رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا به حال خود، رها کنید زیرا آنچه را که من می خواهم از آنچه که شما میخواهید، بهتر است». و آنحضرت ﷺ هنگام رحلت، به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیرة العرب، بیرون کنید، به پیک ها و قاصدان، جایزه دهید، همانگونه که من جایزه می دادم». راوی می گوید: وصیت سوم را فراموش کردم.

باب(٨١): چگونه اسلام بر کودک، عرضه شود؟

١٢٩٣ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: «إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». (بخاری:٣٠٥٧)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در میان مردم، برخاست و آنطور که شایستهٔ خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم اش را از او برحذر داشته

است. از آن جمله، نوح نیز قوم اش را برحذر داشته است. اما من دربارۀ او سخنی می گویم که هیچ پیامبری برای قوم اش نگفته است. دجال، یک چشم و احول است. ولی خداوند، چنین نیست». (زمانی که دجال می آید، ادعای خدایی می کند).

باب (٨٢): شمارش مردم، توسط امام

١٢٩٤ـ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ». فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ؟ فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ. (بخاری: ٣٠٦٠)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فهرستی از کسانی که اسلام آورده اند، برایم بنویسید». ما اسامی هزار و پانصد مرد مسلمان را برایش نوشتیم. و به یکدیگر گفتیم: آیا ما هزار و پانصد نفر هستیم و باز هم می ترسیم؟ راوی می گوید: پس از آن، مورد آزمایش قرار گرفتیم تا جایی که از ترس، به تنهایی نماز می خواندیم. (شاید این مطلب، اشاره به فتنه هایی باشد که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ بوقوع پیوست). نووی.

باب (٨٣): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن

١٢٩٥ـ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثلاثَ لَيَالٍ. (بخاری:٣٠٦٥)

ترجمه: ابوطلحه ﷺ می گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ بر گروهی پیروز می شد، سه شب در میدان جنگ، توقف می کرد.

باب (٨٤): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبۀ دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

١٢٩٦ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرُدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاري:٣٠٦٧)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ به آن دست یافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند. همچنین برده ای از ابن عمر فرار کرد و به رومیان پیوست. هنگامی که مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بر رومیان پیروز شدند، خالد بن ولید آن برده را به او باز گردانید.

باب(۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید

١٢٩٧ـ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُؤْرًا فَحَيَّ هَلا بِكُمْ». (بخاری:٣٠٧٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بزغالهٔ کوچکی ذبح کرده و یک صاع جو، آرد نموده ام. شما و چند نفر دیگر، تشریف بیاورید. نبی اکرم ﷺ صدا زد و گفت: ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است. پس بیایید و بسیار خوش آمدید».

١٢٩٨ـ عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ ﷺ قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَنَهْ سَنَهْ» وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ. قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعْهَا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي». (بخاری:٣٠٧١)

ترجمه: ام خالد دختر خالد بن سعید ﷺ می گوید: من که جامه ای زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول اکرم ﷺ گفت: «سَنَه سَنَه» و این کلمه به زبان حبشی یعنی زیباست، زیباست. ام خالد می گوید: آنگاه، رفتم و سرگرم بازی با مُهر نبوت شدم. پدرم با عصبانیت مرا از آن بازداشت. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود: «چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی».

باب (٨٦): خیانت در مال غنیمت

١٢٩٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ». (بخاری:٣٠٧٣)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ ميان ما برخاست و از خيانت در غنيمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبينم يكی از شما را در روز قيامت كه گوسفندی، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می كند، يا اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شيهه می كشد و آن شخص، می گويد: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گويم: نمی توانم كاری برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم كه يكی از شما شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می دهد. و آن شخص، می گويد: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گويم: نمی توانم كاری برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم يكی از شما را كه طلا و نقره بر دوش دارد و می گويد: ای رسول خدا ! به دادم برس. من می گويم: نمی توانم كاری برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و يا نبينم يكی از شما را كه قطعه پارچه ای بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در می آيد و آن شخص، ميگويد: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گويم: نمی توانم كاری برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم».

باب(۸۷): خیانت اندک در امانت

١٣٠٠ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةُ، فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا. (بخاری:٣٠٧٤)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی بنام کرکره که امین اموال رسول خدا ﷺ بود، فوت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقیق کردند. سپس دریافتند که او عبایی از مال غنیمت، دزدیده است.

باب(۸۸): استقبال از مجاهدین

١٣٠١ــ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيكَةَ قَالَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه لِابْنِ جَعْفَرٍ رضي الله عنه: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلَنَا وَتَرَكَكَ. (بخاری:٣٠٨٢)

ترجمه: ابن ابی ملکیه می گوید: فرزند زبیر به فرزند جعفر گفت: آیا به خاطر داری که من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ﷺ رفتیم؟ گفت: بلی، ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد.

١٣٠٢ــ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضي الله عنه: ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ. (بخاری:٣٠٨٣)

ترجمه: سائب بن یزید رضي الله عنه می گوید: ما برای استقبال رسول خدا ﷺ همراه کودکان به ثنیۀ الوداع رفتیم.

باب(۸۹): دعای برگشتن از جهاد

١٣٠٣ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ

الْمَرْأَةَ». فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا، فَرَكِبَا وَاكْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ. (بخاری:٣٠٨٥)

ترجمه: انس بن مالک ؓ می گوید: همراه نبی اکرم ﷺ از عسفان برمی گشتیم. آنحضرت ﷺ سوار بر شترش بود و صفیه دختر حیّ (همسرش) را پشت سر خود، سوار کرده بود. شتر لغزید و هر دوی آنها به زمین افتادند.

ابوطلحه جلو پرید و گفت: ای رسول الله! خداوند مرا فدایت گرداند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مواظب صفیه باش». ابوطلحه چادری بر چهره اش گذاشت و بسوی صفیه رفت و آن چادر را روی او انداخت. سپس، مرکب شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوی می گوید: ما آنحضرت ﷺ را احاطه کردیم و براه افتادیم. و هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، رسول خدا ﷺ این دعا را می خواند «آیبون تائِبُونَ عَابدُونَ لربّنا حَامِدُونَ» یعنی توبه کنان و عبادت کنان در حالی که پرودگارمان را حمد و ثنا می گوییم، بازمی گردیم. و همچنان، رسول خدا ﷺ این کلمات را تکرار می کرد تا اینکه وارد مدینه شد.

باب(٩٠): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

١٣٠٤ـ عَنْ كَعْبٍ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحًى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ. (بخاری:٣٠٨٨)

ترجمه: کعب ؓ می گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ هنگام چاشت از سفر بر می گشت، وارد مسجد می شد و قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز می خواند.

باب(٩١):فرض ادای خُمس

١٣٠٥ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ؓ قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». وكَانَ يُنْفِقُ مِنْ مَالِ الْفَيءِ الَّذِيْ أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفقَةَ سَنَتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذلك؟

قالوا: نعم. وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عُثْمَانُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. وَذَكَرَ حَدِيْثَ عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَ مُنَازَعَتَهُمَا وَ لَيْسَ الإِتْيَانُ بِهِ فِي شَرْطِنَا. (بخاری: ۳۰۹٤)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی شود. آنچه ما باقی می گذاریم، صدقه است». و آنحضرت ﷺ از مال فیء (مالی که بدون جنگ از کفار بدست می آید) که خداوند به ایشان عنایت کرده بود، نفقۀ یک سال خانواده اش را جدا می کرد و باقیماندۀ آنرا در بیت المال می گذاشت. سپس عمر بن خطاب ﷺ به صحابه ای که در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدایی که آسمان و زمین به اجازۀ او استوارند، سوگند می دهم آیا این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی.

قابل ذکر است که در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص، حضور داشتند.

سپس راوی اختلاف میان علی و عباس رضی الله عنهما را در مورد فیء ذکر کرد که آوردن آن در اینجا ضرورتی ندارد.

باب(۹۲): آنچه دربارۀ آثار باقیمانده از رسول خداﷺ و تبرک جستن به آنها آمده است

۱۳۰۶ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ أَخْرَجَ إِلى أَصْحَابِهِ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالانِ، فَتَحَدَّثَ أَنَّهُمَا نَعْلا النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری:۳۱۰۷)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که ایشان یک جفت کفش رنگ و رو رفته را که دارای بندهای لای انگشتی بودند، به یارانش نشان داد و گفت: اینها کفشهای نبی اکرم ﷺ هستند.

۱۳۰۷ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ: فِي هَذَا نُزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ. (بخاری:۳۱۰۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنهـا روایـت اسـت کـه ایشـان چـادر کلفتـی را بیـرون آورد و گفت: روح نبی اکرم ﷺ در این چادر، از او جدا شد. و در روایتی دیگر، چنین آمـده اسـت کـه عایشه رضی الله عنها ازار کلفتی را که در یمن ساخته می شود و چادری را که مردم بـه آن «ملبَّـد» می گویند، بیرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا ﷺ در این ها از او جدا شد).

١٣٠٨ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَـانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ. (بخاری:٣١٠٩)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: کاسهٔ نبـی اکـرم ﷺ شکسـت. پـس شـکاف آنـرا بـا سیمی از نقره بست.

باب(٩٣): خدا می دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسیم کننده) هستم

١٣٠٩ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّـا غُـلامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا. فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لاَنَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحْسَنَتِ الأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ». (بخاری:٣١١٥)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزنـدی شـد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: کنیهٔ تو را ابو القاسم نمـی گـذاریم و بدینوسـیله تـو را شاد نمی گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صـاحب فرزنـدی شـده ام و او را قاسم، نام نهاده ام. انصار می گویند: کنیهٔ تو را ابو القاسم نمی گذاریم و بدینوسیله تـو را شاد نمی گردانیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار، کار خوبی کرده اند. نام مرا بر خود، بگذارید ولـی کنیهٔ مرا برای خود، انتخاب نکنید. نام من، قاسم است.

١٣١٠ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أُعْطِـيكُمْ وَلا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ». (بخاری:٣١١٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من عطا کنندۀ چیزی به شما و بازدارندۀ آن از شما نیستم. بلکه من، قاسم هستم و آنچه را که به آن، امر شده ام، تقسیم می نمایم».

١٣١١ـ عَنْ خَوْلَةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رِجَالا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٣١١٨)

ترجمه: خولۀ انصاری رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف می کنند. بدین جهت، روز قیامت،آتش، نصیب شان می شود».

باب(٩٤): مال غنیمت برای شما حلال شده است

١٣١٢ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا، وَلا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا وَلا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلادَهَا، فَغَزَا فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْنِي النَّارَ لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا فَلْيُبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَلْيُبَايِعْنِي قَبِيلَتُكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا». (بخاری:٣١٢٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می خواست به جنگی برود. به قومش گفت: کسی که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه اش نیاورده است و می خواهد او را به خانه بیاورد. و نیز کسی که خانه ای ساخته و سقفش را نزده

است. همچنین، کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می باشد، مرا همراهی نکند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر یا حول و حوش آن وقت، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. خدایا! آن را برای ما ثابت نگهدار. خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که خداوند، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. (هنگام بیعت) دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. گفت: سرقت توسط قبیلهٔ شما انجام گرفته است. قبیله ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. گفت: شما سرقت کرده اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همهٔ آن اموال را خورد و نابود ساخت. آنگاه، خداوند که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت».

۱۳۱۳ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً وَهُوَ فِيهَا قِبَلَ نَجْدٍ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سِهَامُهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفِّلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا. (بخاری:۳۱۳۴)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ گروهی را بسوی نجد برای جهاد، فرستاد که او نیز همراه آنان بود. آنها شتران زیادی به غنیمت گرفتند که سهم هر کدام، یازده یا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر یک از آنها، یک شتر دیگر نیز جایزه داده شد.

۱۳۱۴ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ. فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ». (بخاری:۳۱۳۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول خدا ﷺ مال غنیمتی را در محلی بنام جعرانه، تقسیم می کرد که مردی به او گفت: عدالت کن. رسول اکرمﷺ فرمود: «اگر عدالت نکنم، بدبخت می شوم».

١٣١٥ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنهُمَا: أَنَّ عُمَرَ رضي الله عنه أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ. (بخاری:٣١٤٤)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از اسیران غزوۀ حنین، دو کنیز به عمر بن خطاب رضي الله عنه تعلق گرفت. وی آنها را در یکی از خانه های مکه، نگهداری می کرد. راوی می گوید: رسول خدا ﷺ بر اسرای غزوۀ حنین، منت گذاشت (آنها را آزاد کرد) آنان در کوچه ها، شروع به دویدن کردند. عمر گفت: ای عبد الله ! ببین چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا ﷺ بر اسیران، منت نهاده است (آنها را آزاد کرده است). عمر گفت: برو و آن دو کنیز را هم آزاد کن.

١٣١٦ـ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِغُلامَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا، فَغَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمِّ، هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَغَمَزَنِي الآخَرُ فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَابْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ»؟ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا»؟ قَالا: لا. فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كِلاكُمَا قَتَلَهُ، سَلَبُهُ

لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ». وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الجَمُوحِ. (بخاری:٣١٤١)

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف ﷛ می گوید: روز بدر که در صف جنگ ایستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم. ناگهان دیدم که دو نوجوان انصاری در اطرافم قرار دارند. آرزو کردم که ای کاش در میان افراد قوی تری قرار می گرفتم. یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان ! ابوجهل را می شناسی؟ گفتم: بلی. ای برادرزاده ! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته اند که رسول خدا ﷺ را دشنام می دهد. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر یک از ما که نزدیک تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می زد. گفتم: او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و آنحضرت ﷺ را از ماجرا آگاه ساختند. رسول خدا ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند»؟ هر یک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده اید»؟ گفتند: خیر. آنحضرت ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته اید. ولی ساز و برگ جنگی او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق می گیرد». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

١٣١٧ــ عَنْ أَنَسٍ ﷛ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ». (بخاری:٣١٤٦)

ترجمه: انس ﷛ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «من به قریش، بذل و بخشش می کنم تا دلشان را بدست آورم. زیرا آنان به دوران جاهلیت نزدیک اند». (تازه مسلمان اند)

١٣١٨ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷛: أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ الْمِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ أَنَسٌ: فَحُدِّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ

إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ»؟ قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا. (بخاری:٣١٤٧)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: هنگامی که خداوند، اموال هوازن را به صورت فیئ (بدون جنگ) در اختیار رسول خدا ﷺ قرار داد و آنحضرت ﷺ شروع به تقسیم آنها نمود طوری که به برخی از مردان قریش، صد شتر می داد، گروهی از انصار گفتند: خداوند، رسول الله ﷺ را ببخشد. به قریش، بذل و بخشش می کند و ما را که خون آنها از شمشیرهایمان می چکد، رها می سازد.

انس ﷺ می گوید: هنگامی که این سخن به سمع رسول خدا ﷺ رسید، کسی را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خیمه ای چرمین، جمع نمود و احدی غیر از آنها را بدانجا دعوت نکرد. هنگامی که همه جمع شدند، رسول خدا ﷺ نزد آنان آمد و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است»؟! خردمندان انصار گفتند: ای رسول خدا! عاقلان ما چیزی نگفته اند». (برای دانستن بقیهٔ ماجرا، به حدیث شمارهٔ **٤٣٣٤** صحیح بخاری مراجعه نمایید).

١٣١٩ــ عَنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ مُقْبِلاً مِنْ حُنَيْنٍ عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلا جَبَانًا». (بخاری:٣١٤٨)

ترجمه: از جبیر بن مطعم ﷺ روایت است: هنگامی که ایشان همراه رسول خدا ﷺ و گروهی از مردم از غزوهٔ حنین، برمی گشت، اعراب بادیه نشین به آنحضرت ﷺ هجوم آوردند و از او درخواست مال کردند تا جایی که او را مجبور ساختند تا زیر درختی بنام ام غیلان (درختی تنومند و خاردار) برود.

ردای رسول خدا ﷺ به آن درخت، بند آمد. پیامبر خدا ﷺ توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بدهید. اگر به اندازۀ این درختان، گوسفند وجود می داشت، بین شما تقسیم می کردم. آنگاه، می دانستید که من، بخیل و دروغگو و بزدل نیستم.

۱۳۲۰ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. (بخاری:۳۱۴۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ قدم می زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوریکه من به گردن نبی اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیه چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند.

۱۳۲۱ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ ﷺ أُنَاسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ». (بخاری:۳۱۵۰)

ترجمه: عبد الله ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز غزوۀ حنین، تعدادی از مردم را در تقسیم اموال، ترجیح داد. بعنوان نمونه، به هر یک از اقرع بن حابس و عینیه، صد شتر داد. و به تعدادی از اشراف عرب نیز چنین بذل و بخششی نمود و آنها را نیز در تقسیم، ترجیح داد. یکی گفت: بخدا سوگند، در این تقسیم، عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مدنظر نبوده است. گفتم:

بخدا سوگند، نبی اکرم ﷺ را با خبر خواهم ساخت. سپس، نزد آنحضرت ﷺ رفتم و ایشان را مطلع ساختم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می کند. رحمت خدا بر موسی ؈ باد که بیشتر از این، مورد اذیت و آزار قرار گرفت ولی صبر کرد».

باب(٩٥): خوردنی هایی که در جنگ بدست می آید

١٣٢٢ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ فَنَأْكُلُهُ وَلا نَرْفَعُهُ. (بخاری:٣١٥٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در غزواتی که شرکت می کردیم، عسل و انگور بدست می آوردیم و آنها را می خوردیم و جمع آوری نمی کردیم.

باب(٩٦): صلح با ذمی ها و حربی ها و گرفتن جزیه از آنان

١٣٢٣ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرِّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ. وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ. (بخاری:٣١٥٦،٣١٥٧)

ترجمه: از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که او یک سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنین نوشت: مجوسیهایی را که با محارم خود، ازدواج کرده اند، از یکدیگر جدا کنید. باید گفت: که عمرﷺ از مجوس، جزیه نمی گرفت تا زمانی که عبد الرحمن بن عوف ﷺ گواهی داد که رسول الله ﷺ از مجوس هجر، جزیه گرفت. (آنگاه عمرﷺ دستور داد تا از آنها جزیه بگیرند).

١٣٢٤ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي

بجزْيَتِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ أَخَشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ». (بخاری:۳۱۵۸)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاری ﷺ که هم پیمان بنی عامر بن لوی و از بدری ها است، می گوید: رسول خدا ﷺ ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که آنحضرت ﷺ با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند.پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول خدا ﷺ خواندند و آنحضرت ﷺ رویش را بسوی مردم بر گردانید،آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم ﷺ که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می کنم شما شنیده اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، ای رسول خدا. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمی ترسم بلکه از آن بیم دارم که دروازه های دنیا به روی شما باز شود همانطور که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همانطور که آنان را هلاک کرد».

۱۳۲۵ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهُرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِيَّ هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ

الْجَنَاحُ الْآخَرُ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرِّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى وَالْجَنَاحُ قَيْصَرُ وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ فَارِسُ، فَمُرِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى. وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قَالَ: فَنَدَبَنَا عُمَرُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ بْنَ مُقَرِّنٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلُ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعَرَ وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرَضِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا قَطُّ وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. فَقَالَ النُّعْمَانُ: رُبَّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنَدِّمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ انْتَظَرَ حَتَّى تَهُبَّ الأَرْوَاحُ وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ. (بخاری: ۳۱۵۹،۳۱۶۰)

ترجمه: از عمرﷺ روایت است که ایشان، مردم را برای جهاد با مشرکین به شهرهای بزرگ، فرستاد. هرمزان، مسلمان شد. عمر گفت: در مورد این جنگهایم از تو نظر خواهی می کنم. هرمزان گفت: بلی، مثال جنگ و مثال کسانی که دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده ای است که سر و دو بال و دو پا دارد. پس اگر یکی از بالهایش بشکند، با دو پا و یک بال و سر، بلند می شود. و اگر بال دیگرش هم بشکند، با دو پا و سر، بلند می شود. اما اگر سرش بشکند، پاها، بالها و سرش، همه از بین می روند. پس کسری، سر، و قیصر، یک بال، و فارس، بال دیگر آن است. به مسلمانان، دستور دهید تا بسوی کسری بروند.

دو تن از راویان، بنام بکر و زیاد می گویند: جبیر بن حیّه گفت: آنگاه، عمر با جدیت هر چه تمام تر، ما را فرا خواند و نعمان بن مقرّن را بعنوان فرمانده ما تعیین نمود. سپس براه افتادیم تا اینکه به سرزمین دشمن رسیدیم. آنجا با فرماندار کسری که همراه چهل هزار تن بیرون آمده

بود، مواجه شدیم. مترجمی برخاست و گفت: یکی را بفرستید تا با او سخن بگویم. مغیره گفت: هر چه می خواهی، بپرس. گفت: شما که هستید؟ مغیره گفت: ما گروهی از عرب ایم که بشدت گرفتار شقاوت و بدبختی بودیم، از شدت گرسنگی، پوست حیوانات و هستهٔ خرما را می مکیدیم و لباسهای مویی و پشمی، می پوشیدیم و سنگها و درختان را عبادت می کردیم. در این حالت، بسر می بردیم که پروردگار آسمانها و زمین ها ـ تعالی ذکره و جلّت عظمته ـ پیامبری را که پدر و مادرش را می شناسیم، از میان ما بسوی ما فرستاد. آنگاه، پیامبر ما که فرستادهٔ پروردگار ماست به ما دستور داد که با شما بجنگیم تا تنها خدا را عبادت کنید یا جزیه بدهید. پیامبر ما پیام پروردگارمان را به ما رسانید که هر یک از ما کشته شود، به بهشتی می رود که هرگز نعمتهایی مانند آنرا کسی ندیده است. و هرکس از ما که زنده بماند، بر شما حکومت خواهد کرد.

نعمان (به مغیره که خواهان آغاز فوری جنگ بود) گفت: چه بسا در چنین غزواتی همراه رسول خدا ﷺ بوده ای و هرگز پشیمان نشده و هیچگونه سستی، بخود راه نداده ای. من هم که در جنگها همراه رسول خدا ﷺ بودم، اگر آنحضرت ﷺ در اول روز نمی جنگید، صبر می کرد تا بادها بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز می نمود).

باب(۹۷): اگر امام با پادشاهی صلح کند، آیا صلح با رعیتش نیز بحساب می‌آید؟

١٣٢٦ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ. (بخاری: ۳۱۶۱)

ترجمه: ابوحُمید ساعدی ﷺ می گوید: در جنگ تبوک، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. پادشاه ایله، یک اسب سفید و یک چادر به پیغمبر خدا ﷺ هدیه داد. آنحضرت ﷺ نیز برای مملکتش، امان نامه نوشت.

باب(۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد

۱۳۲۷ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». (بخاری:۳۱۶۶)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، فرد معاهدی (کافری که با مسلمانان، عهد و پیمان بسته است) را بکشد، بوی بهشت به مشامش نمیرسد. گفتنی است که بوی بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام می رسد».

باب(۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می شوند؟

۱۳۲۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. قَالَ لَهُمُ النَّبيُّ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ»؟ قَالُوا: فُلَانٌ. فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ»؟ قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسيرًا ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ: «اخْسَئُوا فِيهَا وَاللَّهِ لَا نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمًّا»؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ»؟ قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. (بخاری:۳۱۶۹)

ترجمه: ابوهریره ؓ می گوید: هنگام فتح خیبر، به نبی اکرم ﷺ (گوشت) گوسفندی را که زهر آلود شده بود، هدیه دادند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیانی را که اینجا هستند، جمع کنید». هنگامی که جمع شدند، رسول اکرم ﷺ فرمود: «من در مورد چیزی از شما می پرسم آیا در این باره، راست می گویید»؟ گفتند: بلی. نبی اکرم ﷺ پرسید: «پدر شما کیست»؟ گفتند: فلانی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «دروغ می گویید بلکه پدر شما فلانی است». گفتند: راست می

گویی. رسول خدا ﷺ دوباره پرسید: «اگر در مورد چیزی از شما بپرسم، راست می گویید»؟ گفتند: بلی، ای ابو القاسم. و اگر دروغ بگوییم، شما می دانید همانطور که در مورد پدرمان، دانستید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسانی، اهل دوزخ اند»؟ گفتند: ما زمانی کوتاه در دوزخ بسر می بریم. سپس شما در آنجا جانشین ما می شوید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «در آن، خوار و ذلیل شوید. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشین شما نخواهیم شد». سپس پرسید: «اگر از شما در مورد چیزی بپرسم، آیا در این باره، راست می گویید»؟ گفتند: بلی، ای ابو القاسم. رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا این (گوشت) گوسفند را زهر آلود کرده اید»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ پرسید: «انگیزه شما از این کار چه بود»؟ گفتند: قصد ما این بود که اگر دروغگو باشی، از دست تو نجات پیدا می کنیم. و اگر پیامبر خدا باشی، ضرری به تو نمی رسد.

باب(۱۰۰): صلح با مشرکین در مقابل مال و چیزهای دیگر و گناه کسی که به پیمانش، پایبند نباشد

۱۳۲۹ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلاً، فَدَفَنَهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِّرْ كَبِّرْ» وَهُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ أَوْ صَاحِبَكُمْ»؟ قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَرَ؟ قَالَ: «فَتُبْرِيكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ؟ فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ. (بخاري:۳۱۷۳)

ترجمه: سهل بن ابی حثمه ﷺ می گوید: زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح بسر می بردند، عبد الله بن سهل و محیصّه بن مسعود بن زید به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، محیّصه نزد عبد الله بن سهل آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبد الرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود بنام های محیصّه و حویصه نزد نبی اکرم ﷺ رفتند. و عبد الرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار تا بزرگتر

از تو سخن بگوید». او سکوت کرد. پس آندو (که بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا سوگند یاد می کنید که قاتل را می شناسید»؟ گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده ایم؟!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می کنند و دست شما را کوتاه می سازند». گفتند: چگونه سوگند قومی را که کافرند، قبول کنیم؟ سرانجام، رسول خدا ﷺ از اموال خود (یا اموالی که نزدش وجود داشت) خونبهایش را پرداخت.

باب (١٠١): آیا ذمّی ای که جادو کند، معاف می شود؟

١٣٣٠ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُحِرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. (بخاری:٣١٧٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوری که خیال می کرد کاری را انجام داده است در حالی که انجام نداده بود.

باب(١٠٢): ترس از خیانت

١٣٣١ـــ عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوْتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». (بخاری:٣١٧٦)

ترجمه: عوف بن مالک ﷺ میگوید: در غزوۀ تبوک نزد نبی اکرم ﷺ که در خیمۀ چرمینی نشسته بود، رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شش چیز را قبل از فرا رسیدن قیامت، بخاطر داشته باش: ١ـ مرگ من ٢ـ فتح بیت المقدس ٣ـ مرگ و میر بسیار زیاد شما مانند وبایی که در گوسفندان بیفتد. ٤ـ کثرت مال تا جاییکه به یک شخص، صد دینار می دهند باز هم ناراحت است. ٥ـ فتنه ای که وارد همۀ خانه های عرب می شود. ٦ـ صلح میان شما و رومی ها. سپس،

آنان خیانت می کنند و با هشتاد پرچم که زیر هر کدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله می کنند».

باب(١٠٣): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند

١٣٣٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ. (بخاری: ٣١٨٠)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که ایشان (خطاب به مردم) گفت: زمانی که شما هیچ دینار و درهمی بعنوان جزیه دریافت نکنید، چه حالی خواهید داشت؟ گفتند: ای ابوهریره! چگونه فکر می کنی که چنین اتفاقی بیفتد؟ گفت: بلی، سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، این، سخن صادق مصدوق (رسول خدا ﷺ) است. پرسیدند: چرا چنین می شود؟ گفت: به عهد و پیمان خدا و رسولش، هتک حرمت می شود (مردم، ظلم و ستم می کنند) آنگاه، خداوند دلهای کافران ذمی را سخت می گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختیار دارند (جزیه) سر باز می زنند.

باب(١٠٤): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می کند

١٣٣٣ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَحَدُهُمَا: «يُنْصَبُ» وَقَالَ الآخَرُ: «يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ». (بخاری:٣١٨٧)

ترجمه: عبد الله و ثابت، هر دو از انس ﷺ روایت می کنند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد» و به قول یکی از راویان، آنحضرت ﷺ فرمود: «به اهتزاز در می آید». و به قول راوی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت بوسیلۀ آن، شناخته می شود».

٥٤- کتاب آغاز آفرینش

باب(۱): خداوند متعال می فرماید: اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس، باز می گرداند

١٣٣٤ـــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ، أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ، رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ. لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. (بخاری: ٣١٩٠)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنهما می گوید: گروهی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بشارت باد شما را ای بنی تمیم». آنان گفتند: (ای رسول خدا!) ما را بشارت دادی. پس چیزی به ما عطا کن. از شنیدن این سخن، چهرۀ پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد. سپس، اهل یمن نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: « ای اهل یمن! بشارت را بپذیرید زیرا که بنی تمیم آنرا نپذیرفتند». آنها گفتند: پذیرفتیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن از آغاز آفرینش و عرش خدا کرد. در آن اثنا، مردی آمد و گفت: ای عمران! شترت فرار کرد. عمران می گوید: ای کاش! برنمی خاستم.

١٣٣٥ـــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَاقَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا. (بخاری: ٣١٩١)

ترجمه: عمران ﷺ در روایتی دیگر، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش خدا روی آب، قرار داشت. او تقدیر همۀ کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید».

عمران بن حصین می گوید: در این اثنا، کسی صدا زد که ای فرزند حصین! شترت، رفت. من، براه افتادم و دیدم که سراب میان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم که شتر را رها می کردم (و از مجلس رسول خدا ﷺ بر نمی خاستم).

١٣٣٦ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي». (بخاری:٣١٩٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی‌اکرم ﷺ فرمود: « خداوند متعال می فرماید: آدمی زاد، مرا دشنام می دهد. حال آنکه شایسته او نیست که مرا دشنام دهد. همچنین آدمی زاد، مرا تکذیب می کند حال آنکه شایسته او نیست. اما دشنامش، این است که می گوید: خدا فرزند دارد. و تکذیب اش، این است که می گوید: خداوند مرا مانند آفرینش اول، دوباره زنده نمی کند».

١٣٣٧ـ وَعَنْهُ ﷺقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي». (بخاری:٣١٩٤)

ترجمه: همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابش (لوح محفوظ) که نزد او و بالای عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد».

باب(۲): آنچه دربارۀ هفت زمین آمده است

١٣٣٨ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». (بخاری:٣١٩٧)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به وضع اولش که خداوند، آسمانها و زمین (هفت آسمان و هفت زمین) را آفرید، بر گشته است. سال، دوازده ماه است که

چهار ماه از آنها، ماههای حرام هستند. سه ماه ذوالعقـده، ذوالحجـه و محـرم، پشـت سـر هـم قـرار دارند. و ماه رجب (قبیلۀ) مضر که میان جمادی الثانی و شعبان، قرار دارد».

باب(۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است

۱۳۳۹ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ»؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلا يُقْبَلَ مِنْهَا وَتَسْتَأْذِنَ فَلا يُؤْذَنَ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**﴾ ». (بخاری:۳۱۹۹)

ترجمه: ابوذرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام غروب آفتاب، بـه مـن گفـت: «آیـا می دانی که خورشید به کجا می رود»؟ گفتم: خدا و رسولش، بهتر می دانند. فرمود: «مـی رود تـا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می خواهد. و به او اجازه مـی دهنـد. بـزودی زمـانی فـرا مـی رسد که می خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی شود و اجازه می خواهـد ولـی بـه او اجـازه نمی دهند و می گویند: از همان جایی که آمده ای ، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغـرب، طلـوع می کند. همانطور که خداوند متعال مـی فرمایـد: ﴿**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**﴾ یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالـب و داناست».

۱۳۴۰ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:۳۲۰۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامـت، خورشـید و مـاه بـه هـم پیچیده می شوند و نورشان از بین می رود».

باب(٤): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او ذاتی است که ابرها را برای مژده دادن، پیشاپیش رحمت خود می فرستد (اعراف:۵۷)

١٣٤١ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْـهُ، فَعَرَّفَتْهُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿**فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ**...﴾» الآيَةَ. (بخاری:٣٢٠٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است کـه هرگـاه، نبـی اکـرم ﷺ پـارۀ ابـری را در آسمان می دید، به جلو و عقب می رفت. از خانه بیرون می شد و دوباره بر مـی گشـت و چهـره اش، دگرگون می شد. و همین که باران از آسمان می بارید، این حالت اش، بر طرف می گردید. عایشه رضی الله عنها علتش را جویا شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «نمی دانم شاید ایـن،ماننـد همـان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا دیدند، گفتند: این، ابری است که اکنون بر ما مـی بـارد. (هـود گفت): بلکه این، همان چیزی است که شما برای آن، عجله داشتید. بادی است که در آن، عـذاب شدیدی نهفته است» (از این جهت می ترسم).

باب(۵): یادی از فرشتگان

١٣٤٢ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُـولُ اللَّـهِ ﷺ وَهُـوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْـبِقُ عَلَيْـهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَـيْنَ النَّـارِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری:٣٢٠٨)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ که صادق مصـدوق اسـت، فرمـود: نطفۀ هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می شود. سپس تـا چهـل روز دیگـر، بـه شکل خون بسته در می آید. و بعد از چهـل روز دیگـر، بـه پـاره گوشـتی، تبـدیل میشـود. آنگـاه،

خداوند، فرشته ای را می فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند. و می گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می شود. اینجاست که مردی از شما اعمالی انجام می دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیرش، بر او پیشی می گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می دهد. (در نتیجه، به دوزخ می رود) و شخص دیگری از شما عملی انجام می دهد که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می دهد» (در نتیجه، به بهشت میرود).

۱۳۴۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلانًا فَأَحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الأَرْضِ». (بخاری:۳۲۰۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد. تو نیز او را دوست بدار. پس جبرییل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان، ندا می دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان هم او را دوست می دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می گردد».

۱۳۴۴ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيِ اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ وَهُوَ السَّحَابُ فَتَذْكُرُ الأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری:۳۲۱۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می آیند و آنچه را که در آسمانها فیصله شده است، یاد آوری می نمایند. شیاطین، استراق سمع می کنند و سخنانشان را می شنوند و آنها را به کاهنان می رسانند. کاهنان، از سوی خود، صد دروغ به آنها می افزایند و به مردم می گویند».

١٣٤٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَاب مِنْ أَبْوَاب الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». (بخاری:٣٢١١)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که روز جمعه فرا می رسد، فرشتگان به هر دری از دروازه های مسجد، مستقر می شوند. و به ترتيب، اسامی کسانی را که وارد مسجد می شوند، می نويسند. و هنگامی که امام برای خواندن خطبه می نشيند، آنها دفترهايشان را جمع می کنند و می آيند و به خطبه، گوش می دهند». (شرح کامل حديث، در شماره ٤٨٧ جلد اول، آمده است).

١٣٤٦ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ لِحَسَّانَ: «اهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». (بخاری:٣٢١٣)

ترجمه: براء ﷺ می گويد: نبی اکرم ﷺ به حسان گفت: «مشرکين را هجو کن و جبريل هم تو را کمک می کند».

١٣٤٧ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ! هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری:٣٢١٧)

ترجمه: از عايشه رضی الله عنها روايت است که نبی اکرم ﷺ به او گفت: ای عايشه! اين، جبريل است و به تو سلام می دهد». عايشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. تو (ای پيامبر) می بينی آنچه راکه من نمی بينم.

١٣٤٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجِبْرِيلَ: «أَلا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا»؟ قَالَ فَنَزَلَتْ: ﴿**وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا**﴾» الآيَةَ. (بخاری:٣٢١٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گويد: رسول الله ﷺ به جبريل گفت: «آيا بيشتر از اين، به ديدن ما نمی آيی»؟ ابن عباس رضی الله عنهما می گويد: آنگاه، اين آيه، نازل شد:

﴿**وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا**﴾ یعنی ما فقط به فرمان پروردگارت، فرود می آییم. آنچه پیش رو و پشت سر ماست از آنِ او می باشد».

۱۳٤۹ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ». (بخاری:۳۲۱۹)

ترجمه: همچنین از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «جبریل (نخست) یک نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم که قرائت های بیشتری، به من بیاموزد تا اینکه به هفت قرائت رسید».

۱۳۵۰ـــ عَنْ يَعْلَى ﷺ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿**وَنَادَوْا يَا مَالِ**﴾. (بخاری: ۳۲۳۰)

ترجمه: یعلی ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ بالای منبر، این آیه را چنین خواند: ﴿**وَنَادَوْا يَا مَالِ**﴾ بجای ﴿**يَا مَالِكُ**﴾. یعنی دوزخیان، ندا می دهند و می گویند: ای مالک (نام فرشتۀ نگهبان دوزخ است).

۱۳۵۱ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا ؛زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ؛ حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكُلالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (بخاری: ۳۲۳۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ روایت است که ایشان از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا روزی، سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلال، عرضه کردم (وخواسته ام را به او گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشتۀ کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشتۀ کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می خواهی، انجام می دهم. اگر می خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می آورم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه من امیدوارم که خداوند از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نسازند».

۱۳۵۲ــ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿**فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى**﴾ قَالَ: رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. (بخاری:۳۲۳۲)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ دربارۀ این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿فاصلۀ او با محمد به اندازۀ دو کمان یا کمتر از آن، گردید. پس خداوند، وحی کرد به بنده اش آنچه می‌خواست وحی کند﴾ می‌گوید: (منظور جبریل است) رسول اکرم ﷺ جبریل را دید که ششصد بال دارد.

۱۳۵۳ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَي: ﴿**لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى**﴾ قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أُفُقَ السَّمَاءِ. (بخاری:۳۲۳۳)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ دربارۀ این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿**لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى**﴾ یعنی رسول اکرمﷺ نشانه های بزرگ پرودگارش را دید، می گوید: رسول اکرم ﷺ پارچۀ سبز رنگی دید که افق آسمان را پوشانیده بود. (احتمالاً اشاره به بالهای جبریل است).

۱۳۵٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الْأُفُقِ. (بخاری: ۳۲۳٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرکس، گمان کند که محمد ﷺ پروردگارش را دیده است، سخن بزرگی گفته است. ولی رسول خدا ﷺ جبریل را به شکل اصلی اش دید که سراسر افق را پوشانیده بود.

۱۳۵۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». (بخاری:۳۲۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، اجابت نکند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپری نماید، فرشتگان تا صبح، او را لعنت می کنند».

۱۳۵٦ــ عَنْ ابْن عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُوسَى رَجُلاً آدَمَ طُوَالًا جَعْدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلاً مَرْبُوعًا مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبطَ الرَّأْسِ ،وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿**فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ**﴾. (بخاری: ۳۲۳۹)

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شب اسراء موسی ؑ را دیدم. او مردی گندم گون، بلند قامت و دارای موهای مجعّد بود گویا یکی از مردان قبیلۀ شنوءه است. و عیسی ؑ را دیدم که دارای قامتی متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمایل به سرخ و سفید می نمود. و موهایی فرو هشته ای داشت. همچنین، مالک؛ نگهبان دوزخ؛ و دجال را دیدم. و آیات دیگری که خداوند به من نشان داد. در همین مورد است که خداوند می فرماید: دربارۀ ملاقات محمد ﷺ با موسی ؑ شک و تردید، نداشته باش.

باب(٦): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد

١٣٥٧ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». (بخاری:٣٢٤٠)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما بمیرد، صبح و شام، جایگاهش، به او عرضه می گردد. اگر بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت، و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود».

١٣٥٨ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». (بخاری:٣٢٤١)

ترجمه: عمران بن حصین ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به بهشت، سر زدم و دیدم که اکثر بهشتیان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و دیدم که اکثریت دوزخیان را زنان تشکیل می دهند».

١٣٥٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَـذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟. (بخاری:٣٢٤٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روزی، نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آنِ عمر بن خطاب است. بیاد غیرت عمر افتادم. پس پشت کردم و رفتم». عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد تو هم به غیرت می آیم؟!

۱۳۶۰ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلا يَمْتَخِطُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ، آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لا اخْتِلافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا». (بخاری: ۳۲۴۵)

ترجمه: همچنین از ابو هریره ﷺ روایت است کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «اولـین گروهـی که وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده اسـت. در آنجـا، آب دهـان و بینـی نمی اندازند و ادرار و مدفوعی نیز وجود ندارد. ظروفشان از طلا، شانۀ موهایشان از طلا و نقـره، و آتشدانهایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشک است. هـر یـک از آنـان، دو همسـر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می شـود. آنـان، هیچگونـه اخـتلاف و بغض و کینه ای به یکدیگر ندارند. قلوبشان، قلبی واحد است و صبح و شـام، خـدا را تسـبیح مـی گویند».

۱۳۶۱ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدِّ كَوْكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنْ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا لا يَسْقَمُونَ وَلا يَمْتَخِطُونَ». وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاري: ۳۲۴۶)

ترجمــه: و در روایتـی دیگـر از ابـوهریره آمـده اسـت کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «وکسـانی کـه بعـد از آنـان (بعـد از گـروه اول) وارد بهشـت مـی شـوند، چهـره هایشـانماننـد درخشانترین ستاره است. قلوبشان، قلبـی واحـد اسـت. هیچگونـه اخـتلاف و دشـمنی بـا یکـدیگر ندارند. هر یک از آنان، دو همسر دارد کـه از شـدت زیبـایی، مغـز ساقهایشـان از ورای گوشـت، دیده می شود. صبح و شام، خدا را تسبیح می گویند. آنان در بهشـت، مـریض نمـی شـوند و آب بینی ندارند». سپس بقیۀ حدیث را ذکر کرد که شرح آن در حدیث قبلی گذشت.

١٣٦٢ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». (بخاری:٣٢٤٧)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هفتاد هزار یا هفت صد هزار نفر از امتیان من که چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت می شوند. اولین آنها وارد نمی شود تا زمانی که آخرین آنها وارد نشود». (همه با هم وارد می شوند).

١٣٦٣ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ جُبَّةُ سُنْدُسٍ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». (بخاری:٣٢٤٨)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: عبایی ابریشمی به نبی اکرم ﷺ هدیه دادند حال آنکه رسول خدا ﷺ از پوشیدن لباسهای ابریشمی، منع می فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت، زیباتر از این است».

١٣٦٤ــ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا». (بخاری:٣٢٥١)

ترجمه: همچنین از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایۀ آن، حرکت می کند اما نمی تواند آنرا بپیماید».

١٣٦٥ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ مِثْلُ ذَلِكَ وَقَالَ: «اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾». (بخاری:٣٢٥٢)

ترجمه: ودر روایتی دیگر از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول اکرم ﷺ پس از حدیث فوق، فرمود: «اگر می خواهید، این آیۀ قرآن کریم را بخوانید: ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ یعنی سایه ای طولانی (که در بهشت وجود دارد)».

١٣٦٦ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَهْـلَ الْجَنَّـةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الأُفُقِ مِـنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَـاءِ لا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَـالٌ آمَنُـوا بِاللَّـهِ وَصَـدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (بخاری:٣٢٥٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستارهٔ درخشان ودوری می بینند که در گوشه ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می خورد. و این، بخاطر تفاضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه ﷺ گفتند: ای رسول خدا! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به خدا ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل، دست خواهند یافت).

باب(٧): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد

١٣٦٧ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّى مِـنْ فَـيْحِ جَهَنَّمَ فابْرِدُوها بِالْمَاءِ». (بخاری:٣٢٦٣)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است. پس بوسیلهٔ آب، آنرا سرد کنید».

١٣٦٨ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً؟ قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». (بخاری:٣٢٦٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آتش دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده تر از آتش دنیا است. و هر مرتبهٔ آن، به اندازهٔ آتش دنیا، سوزندگی دارد».

١٣٦٩ــ عَنْ أُسَامَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُجَاءُ بالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ برَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيْ فُلانُ، مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ». (بخاری: ٣٢٦٧)

ترجمه: اسامه ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی را می آورند و در دوزخ می اندازند. روده هایش بسرعت، در آتش، بیرون می ریزد. و او همانند الاغی که آسیا را می چرخاند، دور خود، می گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می شوند و می گویند: فلانی! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی کردی؟ می گوید: (بلی) شما را امر به معروف می کردم ولی خودم آنرا انجام نمی دادم و شما را از منکر باز می داشتم اما خودم آنرا انجام می دادم».

باب(٨): وصف شیطان و لشکریانش

١٣٧٠ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا ثُمَّ قَالَ: أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي رَجُلانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ. قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ. قَالَ: فِيمَا ذَا؟ قَالَ: فِي مُشُطٍ وَمُشَاقَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ. فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخْلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لا أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ. (بخاری:٣٢٦٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوریکه کاری را که انجام نداده بود، خیال می کرد انجام داده است. تا اینکه روزی بسیار دعا کرد و سپس، فرمود: «آیا می دانی که خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر

بالینم ودیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها بـه دیگـری گفـت: درد ایـن مـرد چیسـت؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده اسـت؟ گفـت: لبیـد بـن اعصـم. پرسید: بوسیلۀ چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پـس مانـدۀ الیـاف کتـان و پوسـت شکوفۀ خرمای نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ بسـوی آن (چـاه) بیـرون رفـت. سـپس برگشـت و بـه عایشه گفت: «نخل های آنجا مانند سرهای شـیطان بـود». عایشـه پرسـید: آنهـا را از چـاه بیـرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که خداوند، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضـرر و زیـان مـردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند.

۱۳۷۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهِ». (بخاری:۳۲۷۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان نزد یکـی از شـما مـی آیـد و می گوید: فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ تا جـایی کـه می گوید: پروردگارت را چه کسی آفریده است؟ هر گاه، به اینجا رسید، (از شر او) بـه خـدا پنـاه ببرد و باز آید».

۱۳۷۲ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری:۳۲۷۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: دیدم که رسول الله ﷺ به سـمت شـرق، اشاره می کند، و می گوید: «آگاه باشید، فتنـه از اینجاسـت. فتنـه از اینجاسـت. از آنجـا کـه شـاخ شیطان، بیرون می آید».

۱۳۷۳ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْنَحَ اللَّيْلُ ــ أَوْ قَالَ: جُنْحُ اللَّيْلِ ــ فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقْ بَابَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ

اللَّهِ، وَأَوْكِ سِقَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِنَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». (بخاری:۳۲۸۰)

ترجمه: جابرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که هوا، تاریک شد، کودکانتان را نگذارید (که از خانه، بیرون بروند) زیرا در این وقت، شیاطین، پراکنده می شوند. ولی همینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس در خانه ات را ببند و بسم الله بگو. چراغت را خاموش کن و بسم الله بگو. دهانۀ مشک ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند».

۱۳۷٤ـ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلانِ يَسْتَبَّانِ، فَأَحَدُهُمَا احْمَرَّ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ. (بخاری:۳۲۸۲)

ترجمه: سلیمان بن صُرَد ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ نشسته بودم. دو نفر به یکدیگر، دشنام می دادند. چهرۀ یکی از آنها، قرمز شده و رگهای گردنش، بیرون آمده بود. نبی اکرم ﷺ فرمود: من کلمه ای می دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو می نشیند. اگر اعوذ بالله من الشیطان بگوید، خشم اش فرو می نشیند». به او گفتند: رسول اکرمﷺ می فرماید: «اعوذ بالله من الشیطان بگو». گفت: مگر دیوانه ام (که چنین کلمه ای بگویم).

۱۳۷٥ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ هَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ». (بخاری:۳۲۸۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خمیازه، از شیطان است. پس هر گاه، خمیازه به سراغ یکی از شما آمد تا می تواند جلویش را بگیرد. زیرا هنگامی که یکی از شما (دهان، باز می کند و) ها می گوید، شیطان می خندد».

١٣٧٦ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِـــنَ اللَّـــهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلُمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». (بخاری:٣٢٩٢)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ فرمود: «خواب نيك از جانب خدا و خوابهـای پريشان از جانب شيطان است. پس هرگاه، يكی از شما خواب پريشانی ديد و ترسيد، سمت چـپ خود، تف كند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرری به او نمی رساند».

١٣٧٧ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أُرَاهُ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلاثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». (بخاری:٣٢٩٥)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ فرمود: «هنگامی كـه يكـی از شـما از خـواب بيدار شد و وضو ساخت، سـه بـار آب در بينـی كنـد و آنـرا بشـويد زيـرا كـه شـيطان، شـب را در خيشوم (آخر بينی) او می گذراند».

باب(٩): اين سخن خداوند متعال كه می‌فرمايد: و انواع جنبندگان را روی زمين پراكنده ساخت

١٣٧٨ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُـــبُ عَلَـــى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ، وَالأَبْتَرَ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَلَ» قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لأَقْتُلَهَا فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لا تَقْتُلْهَا فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَهِيَ الْعَوَامِرُ. (بخاری:٣٢٩٧، ٣٢٩٨)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روايت است كه ايشان از نبی اكرم ﷺ شنيد كـه هنگـام ايراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بكشيد. بويژه آنهايی را كه بر پشت خود، دو خط سفيد دارنـد و آنهايی كه دم كوتاه دارند. زيرا اين دو نوع، چشمها را كور می كنند و باعـث سـقط جنـين مـی شوند».

باب(۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا می برد

۱۳۷۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالإِبِلِ وَالْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ». (بخاری:۳۳۰۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «رأس کفر، سمت شرق است. و غرور و تکبر در میان صاحبان اسب و شتر و کشاورزی و بادیه نشینان است و سکون و تواضع در میان صاحبان گوسفند است».

۱۳۸۰ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ: «الإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». (بخاری:۳۳۰۲)

ترجمه: از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ با دستش بسوی یمن، اشاره کرد و فرمود: «ایمان از اینجا، از یمن است. آگاه باشید که قساوت و سخت دلی در میان کشاورزان است که به دنبال شترانند. و شاخ های شیطان از میان قبایل ربیعه و مضر، بیرون می آید». (از سمت مشرق که این دو قبیله در آن طرف، سکونت داشتند)

۱۳۸۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». (بخاری:۳۳۰۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم خدا را مسئلت نمایید. زیرا او در آن هنگام، فرشته ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به خدا، پناه ببرید. زیرا او شیطانی را دیده است».

۱۳۸۲ــ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لا أُرَاهَا إِلا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبلِ لَمْ تَشْـرَبْ وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ». فَحَدَّثْتُ كَعْبًا، فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي مِرَارًا. فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ. (بخاری:۳۳۰۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. ولی من فکر می کنم که همین موشها باشند. (یعنی مسخ شده و تبدیل به موش شده اند). بخاطر اینکه اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود، نمی نوشند. واگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می نوشند».

ابوهریره ﷺ می گوید: این حدیث را برای کعب (که یهودی الاصل بود) بیان کردم. گفت: تو شنیدی که رسول خدا ﷺ چنین فرمود؟ گفتم: بلی. او چند بار این سؤال را تکرار کرد. آنگاه به او گفتم: مگر من تورات را می خوانم؟! (که بدانم در آنجا هم، چنین مطلبی آمده است.)

باب(۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض ودر بال دیگرش، شفا وجود دارد

۱۳۸۳ــ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالْأُخْرَى شِفَاءً». (بخاري: ۳۳۲۰)

ترجمه: همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه مگسی، در ظرف آب یکی از شما افتاد، آنرا در آب، غوطه دهد. سپس بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش، مرض، و در بال دیگرش، شفا وجود دارد».

۱۳۸٤ـــ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَنَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ». (بخاري: ۳۳۲۱)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زن فاحشه ای بخشیده شد. آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی، قرار دارد و زبانش از شدت تشنگی، بیرون آمده و میخواهد بمیرد. او کفش اش را در آورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر این کار، مورد مغفرت قرار گرفت».

۵۵ ـ کتاب حکایات انبیاء

باب (۱): آفرینش آدم و فرزندانش

۱۳۸۵ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ مِنَ الْمَلائِكَةِ فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ، تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الانَ». (بخاري: ۳۳۲٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، آدم را آفرید که قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می دهند. این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیك و رحمة الله. و جملهٔ «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می شوند، به شکل آدم خواهند بود. (خصوصیات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند».

۱۳۸٦ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَلَغَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَلامٍ مَقْدَمُ رسول الله ﷺ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلاثٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا نَبِيٌّ، قَالَ: مَا أَوَّلُ

أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رسول الله ﷺ: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ آنِفًا جِبْرِيلُ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائِكَةِ. فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهَا». قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُوْلُ الله، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُوْلَ الله، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ؛ إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهَتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، وَدَخَلَ عَبْدُاللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ»؟ قَالُوا: أَعْلَمُنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخْيَرُنَا وَابْنُ أَخْيَرِنَا، فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ»؟ قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ الله، فَقَالُوا: شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ. (بخاري:۳۳۲۹)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: خبر تشریف فرمایی رسول الله ﷺ به مدینه به عبد الله بن سلام رسید. او نزد آنحضرت ﷺ رفت و گفت: سه چیز از شما می پرسم که غیر از پیامبران، کسی دیگر آنها را نمی داند: ۱ـ نخستین علامت قیامت چیست؟ ۲ ـ نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، چیست؟ ۳ـ به چه دلیل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چرا به دایی هایش، شباهت دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «هم اکنون، جبریل مرا از این امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از میان فرشتگان، او دشمن یهود است. رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق بسوی مغرب، سوق می دهد. و نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، زایدهٔ جگر ماهی است. اما در مورد شباهت فرزند، اگر هنگام همبستری، مرد زودتر انزال شود، فرزند، شبیه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انزال شود، فرزند شبیه او خواهد شد». عبد الله گفت: گواهی می دهم که تو پیامبرخدا هستی. سپس افزود: ای رسول خدا! همانا یهود قومی بسیار دروغگو و تهمت زننده است. اگر قبل از اینکه از آنان سؤال کنی، بدانند که من مسلمان شده ام، نزد شما مرا متهم می سازند. آنگاه، یهودیان آمدند و عبد الله در خانه، پنهان شد. رسول اکرم ﷺ پرسید:

«عبدالله بن سلام در میان شما چگونه شخصی است»؟ گفتند: او داناترین ما و فرزند داناترین ما، و بهترین ما و فرزند بهترین ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر عبدالله، مسلمان شود، چه می گویید»؟ گفتند: خدا او را از آن، پناه دهد.

در این هنگام، عبد الله، بیرون آمد و گفت: گواهی می دهم که معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، فرستادۀ خدا است. آنگاه، یهودیان گفتند: او بدترین ما و فرزند بدترین ما است. و به او بد و بیراه گفتند.

۱۳۸۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلا حَوَّاءُ لَمْ تَخُنَّ أُنْثَى زَوْجَهَا». (بخاری: ۳۳۳۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت، فاسد نمی شد. و اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهرش، خیانت نمی کرد». (مقصود از خیانت در اینجا اینست که شیطان، درخت را برای حوا، خوب جلوه داد و او نیز به نوبۀ خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نیز که مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

۱۳۸۸ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لاهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الارْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ؛ أَنْ لا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيْتَ إِلا الشِّرْكَ». (بخاری: ۳۳۳٤)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا خداوند از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می شود، می گوید: اگر تمام آنچه که روی زمین است، از آنِ تو می بود، برای نجات خود می دادی؟ می گوید: بلی. خداوند می فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی. ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

۱۳۸۹ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ الله ﷺ : «لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الاوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لانَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». (بخاري: ۳۳۳٥)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر انسانی که به ناحق، کشته شود، نخستین فرزند آدم (قابیل) با گناهش، شریک است. زیرا او اولین کسی است که سنت قتل را بنا نهاد».

باب (۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿از تو دربارۀ ذو القرنین می‌پرسند. بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهم کرد. ما به او در زمین، قدرت وحکومت دادیم و وسایل هر چیزی را دراختیارش گذاشتیم﴾

۱۳۹۰ــ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزِعًا يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الابْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». (بخاري:٣٣٤٦)

ترجمه: زینب دختر حجش رضی الله عنها (همسر رسول خداﷺ) می گوید: نبی اکرم ﷺ وحشت زده، وارد خانه شد و می گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب رضی الله عنها می گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا ما نابود می شویم در حالی که افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

۱۳۹۱ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ﴿**وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ**﴾» قَالُوا: يَا رسول الله، وَأَيُّنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلا، وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي

نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلا كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ، أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعَرَةٍ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ». (بخاري:۳۳٤۸)

ترجمه: ابوسعيد خدرى ﷺ مى گويد: نبى اكرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال مـى فرمايـد: اى آدم. آدم در جواب مى گويد: آماده و گوش به فرمان توام و خير فقط در دست توست. خداونـد خطاب به او مى فرمايد: جهنميان را جدا كن. مى گويد: جهنميان چقدر هستند؟ مى فرمايد: از هـر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنيدن اين سخن، كودك، پير مـى شـود ﴿و همـهٔ زنـان بـاردار، سقط جنين مى كنند و مردمان را مست مى بينى ولى مست نيسند بلكه عذاب خدا، شديد اسـت﴾» صحابه پرسيدند: آن يك نفر، از ميان ما چه كسى است؟ فرمود: «خوشحال باشيد. زيرا يك نفر از شما و هزار نفر از يأجوج و مأجوج به دوزخ مى رود». سپس افزود: سوگند به ذاتـى كـه جـانم در دست اوست، اميدوارم كه يـك چهـارم بهشـتيان، شـما باشـيد». مـا تكبيـر گفتـيم. سـپس فرمـود: «اميدوارم يك سوم بهشتيان، شما باشيد». مـا تكبيـر گفتـيم. سـپس فرمـود: «اميـدوارم نصـف اهـل بهشت، شما باشيد». باز هم ما تكبير گفتيم. بعـد از آن، فرمـود: «شـما در ميـان مـردم،ماننـد مـوى سياهى هستيد كه بر پوست گاو سفيدى باشد و يا مانند موى سـفيدى هسـتيد كـه بـر پوسـت گـاو سياهى باشد».

باب (۳): اين سخن حق تعالى كه مى‌فرمايد: خداوند ابراهيم را بعنوان دوست، انتخاب كرد

۱۳۹۲ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلا». ثُمَّ قَرَأَ «﴿**كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**﴾ وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿**وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي**﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿**الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾». (بخاري:۳۳٤۹)

ترجمه: ابن عباس رضی اللَّه عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد». سپس، این آیه را تلاوت کرد: ﴿**كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**﴾ یعنی همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد. این وعده ای است که ما می دهیم. قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت.

و اولین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می شود، ابراهیم است. گروهی از یاران من بسوی چپ، برده می شوند. می گویم: اینها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

می گویند: اینها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان سخن بندۀ صالح خدا ؛عیسی ؛ را می گویم که فرمود: ﴿**وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِى كُنتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾ یعنی‌من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهایشان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی.

۱۳۹۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتَرَةٌ وَغَبَرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لا تَعْصِنِي؟ فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي: أَنْ لا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الأبْعَدِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ». (بخاري: ۳۳۵۰)

ترجمه: ابوهریره می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، ابراهیم پدرش ؛آزر؛ را ملاقات می کند در حالی که چهرۀ آزر، از شدت غم و اندوه، تیره و تار و غبار آلود است. ابراهیم به او می گوید: به تو نگفتم که از من، نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: امروز، از تو نافرمانی نمی کنم. ابراهیم می گوید: پرودگارا! تو به من وعده دادی که مرا خوار

نسازی. پس چه خواری ای بدتر از اینست که پدرم از رحمت تو محروم شود و هلاک گردد. خداوند متعال می فرماید: من بهشت را برای کافران، حرام ساخته ام. سپس گفته می شود: ای ابراهیم! زیر پاهایت چیست؟ او بدانجا نگاه می کند، ناگهان، چشمش به کفتار نر پر مو و کثیفی می افتد. سپس، دست و پای او را می گیرند و در دوزخ می اندازند».

١٣٩٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قِيلَ: يَا رَسُوْلَ اللهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقُهُوا». (بخاري: ٣٣٥٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! گرامی ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پس یوسف، نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

١٣٩٥ــ عَنْ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ طَوِيلٍ لا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ». (بخاري: ٣٣٥٤)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند. ما با هم نزد مرد بسیار بلند قامتی رفتیم که من به سختی، سرش را می‌دیدم و او، ابراهیم ﷺ بود».

١٣٩٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعْدٌ آدَمُ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي». (بخاری:٣٣٥٥)

ترجمه: ابن عباس رضی اللّه عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر می خواهید شمایل ابراهیم ؊ را بدانید، به من نگاه کنید. اما موسی ؊، مردی چهار شانه و گندم گون بود و سوار بر شتری سرخ بود که مهارش از لیف درخت خرما ساخته شده بود گویا اکنون او را می بینم که بسوی رودخانه سرازیر است».

۱۳۹۷ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷛ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ ؊ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً». (بخاری:۳۳۵٦)

ترجمه: ابوهریره ﷛ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم ؊ در سن هشتاد سالگی، ختنه کرد».

۱۳۹۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷛ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ ؊ إِلاّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَوْلُهُ ﴿**إِنِّي سَقِيمٌ**﴾ وَقَوْلُهُ ﴿**بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا**﴾ وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ؛ إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلاً مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي. فَأَتَى سَارَةَ...وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاري:۳۳۵۸، وَانْظُرْ حَدِيْث رَقَم:۲۲۱۷)

ترجمه: ابوهریره ﷛ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم علیه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا. آن جایی که فرمود: ﴿**إِنِّي سَقِيمٌ**﴾ یعنی من مریض هستم. و دیگر آنجا که گفت: ﴿**بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا**﴾ یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و سوم اینکه روزی، او و ساره از سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر می گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردی وارد سرزمین ما شده است که زیباترین زن، همراه اوست. پادشاه پیکی به سوی او فرستاد و از او دربارۀ آن زن پرسید و گفت: این کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقیۀ حدیث در جلد اول حدیث شمارۀ (۱۰۳۵) گذشت.

توضیح: اگر چه در حدیث، لفظ دروغ بکار رفته است اما این سه مورد، توریه هستند. یعنی اینکه متکلم، سخنی بگوید که دو معنی داشته باشد. مخاطب آنرا بر معنی نزدیک،

حمل کند و متکلم معنی دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می رود.

قابل یادآوری است که فقهاء گفته اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می باشد. (عمدة القاری)

۱۳۹۹ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النِّسَاءُ الْمِنْطَقَ مِنْ قِبَلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لَتُعَفِّيَ أَثَرَهَا عَلَى سَارَةَ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبِابْنِهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءً فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَّى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا وَجَعَلَ لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: أَاللَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَنْ لا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ. فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ، حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لا يَرَوْنَهُ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَؤُلاءِ الْكَلِمَاتِ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: رَبِّ ﴿**إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿**يَشْكُرُونَ**﴾ وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ، وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ، عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى ــ أَوْ قَالَ: يَتَلَبَّطُ ــ فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الارْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْوَادِيَ تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْوَادِيَ رَفَعَتْ طَرَفَ دِرْعِهَا ثُمَّ سَعَتْ سَعْيَ الانْسَانِ الْمَجْهُودِ، حَتَّى جَاوَزَتِ الْوَادِيَ، ثُمَّ أَتَتِ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا فَقَالَتْ صَهٍ تُرِيدُ نَفْسَهَا ثُمَّ تَسَمَّعَتْ فَسَمِعَتْ أَيْضًا فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غِوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلَكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ ــ أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ ــ حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ، وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا، وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ ــ أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ ــ لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا، قَالَ: فَشَرِبَتْ، وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلَكُ: لا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ، يَبْنِي هَذَا الْغُلامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الارْضِ كَالرَّابِيَةِ تَأْتِيهِ السُّيُولُ فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَّيْنِ، فَإِذَا هُمْ بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا، فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الانْسَ»، فَنَزَلُوا، وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلامُ، وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ، زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضِيقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَقُولِي لَهُ: يُغَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ آنَسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ

كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَقُولُ غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكِ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُفَارِقَكِ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ، فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَثْنَتْ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتِ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتِ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: «فَهُمَا لا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلا لَمْ يُوَافِقَاهُ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَمُرِيهِ يُثْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَتَانَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَثْنَتْ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا؟ فَأَخْبَرْتُهُ: أَنَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي، وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَكِ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلاً لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ، قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَآهُ قَامَ إِلَيْهِ فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ، وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَا هُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكَمَةٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ، وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ، فَوَضَعَهُ لَهُ، فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (بخاري: ٣٣٦٤)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اولین بار که زنان از شال کمر استفاده کردند به تقلید از مادر اسماعیل (هاجر) بود. وی شال کمر، استفاده کرد تا رد پایش را از بین ببرد و ساره آنرا نبیند. سپس، ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش، اسماعیل را که شیرخواره بود، برد و

در نزدیکی بیت الله زیر درخت بزرگی که بالاتر از زمزم در قسمت علیای مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مکه، احدی وجود نداشت و آب نبود. ابراهیم علیه السلام آنها را با یک مشک خرما و یک مشک آب، همانجا رها کرد. سپس، به آنها پشت کرد و براه افتاد. مادر اسماعیل، بدنبال او براه افتاد و گفت: ای ابراهیم! ما را در این بیابانی که هیچ کس و هیچ چیزی وجود ندارد، رها می کنی و کجا می روی؟ و چندین بار، این جمله را تکرار کرد. اما ابراهیم علیه السلام به او توجه نمی کرد. آنگاه، هاجر گفت: آیا خداوند به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم گفت: بلی. هاجر گفت: در این صورت، خداوند ما را ضایع نخواهد کرد. سپس برگشت. ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا اینکه به گردنهٔ کوه، جایی که دیگر آنها او را نمی دیدند، رسید. آنجا رو بسوی کعبه کرد و دستهایش را بلند نمود و چنین دعا کرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمین بدون کشت و زرعی در کنار خانهٔ تو که (تجاوز به) آنرا حرام ساخته ای، ساکن کرده ام تا نماز را بر پای دارند. پس تو دلهای گروهی از مردم را بسوی آنان متمایل کن و آنها را از میوه ها، روزی عطا فرما. باشد که سپاسگزاری کنند.

و هاجر نیز اسماعیل را شیر می داد و از آن آب، می نوشید تا اینکه آب مشک اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش، تشنه شدند. او فرزندش را می دید که از (شدت تشنگی) به خود می پیچد و یا پاهایش را به زمین می زند.

هاجر که نمی توانست شاهد دیدن این صحنه باشد، براه افتاد و بالای کوه صفا که آنرا نزدیکتر یافت، رفت و در آنجا ایستاد و بسوی رودخانه نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. سپس، از کوه صفا پایین آمد تا به رودخانه رسید. آنگاه، گوشهٔ پیراهنش را بالا کشید و مانند کسی که دچار مشکل شده باشد، دوید تا اینکه از رودخانه گذشت. سپس، بالای کوه مروه رفت و آنجا ایستاد و نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ و لی کسی را ندید. و هفت بار، این عمل را تکرار نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس به همین خاطر است که مردم بین صفا و مروه، سعی می کنند».

سرانجام هنگامی که مُشرِف بر کوه مروه شد، صدایی شنید. به خود گفت: ساکت باش. آنگاه خوب، گوش فرا داد. دوباره همان صدا را شنید. سپس گفت: صدایت را به گوشم

رسانیدی. اگر می توانی به من، کمک کن. ناگهان، فرشته ای را کنار جایگاه زمزم دید که با پایش و یا بالش به زمین می زند تا اینکه آب، بیرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع کرد و با دستش، جلوی آن را گرفت. و از آن آب، بر می داشت و در مشک می ریخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فوران می کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، مادر اسماعیل را رحمت کند. اگر او زمزم را رها می کرد» یا اینکه فرمود: «اگر او از آن آب برنمی داشت، زمزم، چشمه ای جاری و روان می شد».

راوی می گوید: او آب نوشید و فرزندش را شیر داد. فرشته به او گفت: از هلاک شدن، نترسید. زیرا اینجا خانۀ خداست که این پسر و پدر، آنرا خواهند ساخت. و خداوند، دوستانش را ضایع نمی گرداند. گفتنی است که جای خانه کعبه، زمینی مرتفع و تپه مانندی بود که سیل، از چپ و راست آن، می گذشت.

هاجر این گونه، زندگی می کرد تا اینکه عده ای از قبیلۀ جرهم که از راه کداء می آمدند، در قسمت پایین مکه، توقف کردند. و پرنده ای را که غالباً دور آب می گردد، در آنجا دیدند و گفتند: این پرنده، اطراف آب، دور می زند. و از زمانی که ما این رودخانه را می شناسیم، آبی در آن، وجود نداشته است. سپس، یک یا دو نفر را فرستادند. ناگهان، آنان آب دیدند و برگشتند و خبر آب را برایشان آوردند. آنان بسوی آب رفتند و در کنار آب، مادر اسماعیل را دیدند. به او گفتند: آیا به ما اجازه می دهی که نزد تو بمانیم؟ گفت: بلی. ولی شما هیچگونه حقی از آب ندارید. گفتند: باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مادر اسماعیل که انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پیشنهاد آنان را پذیرفت. آنها هم در آنجا توقف کردند و کسانی را برای آوردن خانواده هایشان فرستادند. آنان نیز آمدند و در آنجا سکونت گزیدند طوریکه چند خانواده از قبیلۀ جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعیل علیه السلام رشد کرد و نوجوان گردید و عربی را از آنان، فرا گرفت. در این هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و آنها او را انسانی با ارزش می دانستند. لذا هنگامی که به سن بلوغ رسید، یکی از دخترانشان را به نکاح او در آوردند. و پس از مدتی، مادر اسماعیل، فوت کرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعیل، ابراهیم علیه السلام آمد تا خانواده اش را که بخاطر خدا، رها کرده بود، سر بزند. پس به خانۀ اسماعیل آمد ولی او آنجا نبود. از همسرش دربارۀ او پرسید. همسرش گفت: برای کسب رزق ما، بیرون رفته است. سپس، ابراهیم علیه السلام جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: وضع ما خیلی بد است. در تنگنا و سختی بسر می بریم. و خلاصه اینکه زبان شکوه گشود. ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو تا آستانۀ دروازۀ خانه اش را تغییر دهد. هنگامی که اسماعیل آمد، بوی آشنایی، احساس کرد. لذا پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی. پیرمردی چنین و چنان، نزد ما آمد و سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. و همچنین از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که در سختی و مشقت بسر می بریم. اسماعیل گفت: آیا به تو سفارشی کرد؟ گفت: بلی، به من دستور داد که به تو سلام برسانم و گفت: آستانۀ درب خانه ات را عوض کن. اسماعیل گفت: او پدر من است و دستور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات برو. اینگونه او را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله، ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست، نزد آنان نیامد. سپس آمد و بار دیگر، اسماعیل را نیافت. نزد همسرش رفت و سراغ اسماعیل را گرفت. گفت: به طلب روزی، بیرون رفته است. پرسید: حال شما چطور است؟ و جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: ما در رفاه و آسایش بسر می بریم و خدا را ستایش نمود. ابراهیم پرسید: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. پرسید: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت: خدایا! در گوشت و آب و نان، برکت عنایت فرما.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن زمان، در مکه، حبوباتی وجود نداشت وگر نه برای آنها نیز دعای برکت می نمود. بدینجهت هرکس، بیرون از مکه، تنها به خوردن گوشت و آب اکتفا کند، برایش ناسازگار خواهد شد».

ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانۀ درِ خانه ات را محکم نگه دار. وقتی که اسماعیل آمد، پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی، پیرمردی خوش قیافه نزد ما آمد که دارای چنین صفات خوبی بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. سپس از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که ما در آسایش بسرمی بریم. اسماعیل پرسید: آیا به تو وصیتی کرد؟ گفت: بلی، به تو سلام رساند و دستور داد تا آستانۀ

درب خانه ات را محکم نگه داری. گفت: او پدر من بوده است و منظور از آستانۀ در، تویی. به من دستور داده است تا با تو زندگی کنم.

سپس، ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست نزد آنان نیامد. بعد از آن، زمانی آمد که اسماعیل، نزدیک زمزم و زیر درخت بزرگ، مشغول تراشیدن و ساختن تیری بود. هنگامی که پدرش را دید، برخاست و بسوی او رفت. و رفتاری را که شایستۀ پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود، انجام دادند. سپس، ابراهیم علیه السلام گفت: ای اسماعیل! خداوند مرا به انجام کاری، امر کرده است. اسماعیل گفت: آنچه را که پروردگارت به تو دستور داده است، انجام بده. گفت: آیا تو به من کمک می کنی؟ گفت: کمک ات می کنم. گفت: همانا خداوند به من دستور داده است تا اینجا خانه ای بسازم. و با دستش به سوی تپه های مرتفع اطرافش، اشاره کرد. راوی می گوید: اینجا بود که پایه های خانۀ خدا را بنا نهادند. اسماعیل علیه السلام سنگ می آورد و ابراهیم علیه السلام بنّایی می کرد. و هنگامی که دیوارهای آن، بالا می آمد، اسماعیل این سنگ (که به مقام ابراهیم علیه السلام معروف است) را آورد و ابراهیم علیه السلام بر آن، ایستاد و بنّایی می کرد و اسماعیل به او سنگ می داد. و هر دو چنین دعا می کردند ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ یعنی پروردگارا! از ما بپذیر. همانا تو شنوا و دانایی.

۱۴۰۰ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الارْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الاقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». (بخاري:۳۳٦٦)

ترجمه: ابوذرﷺ می گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: سپس، کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجا نماز بخوان زیرا فضیلت، در همین است».

۱۴۰۱ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ الله، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ

وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری:۳۳۶۹)

ترجمه: ابوحمید ساعدی ﷺ می گوید: صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بگویید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**».

یعنی خدایا! بر محمد و همسران و فرزندانش، درود بفرست همانگونه که بر آل ابراهیم علیه السلام درود فرستادی. و به محمد و همسران و فرزندانش، برکت عنایت کن همانطور که به آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی. همانا تو ستوده و بزرگواری.

۱۴۰۲ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ». (بخاری: ۳۳۷۱)

ترجمه: ابن عباس رضی اللَّه عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ برای حفظ حسن و حسین چنین دعا می کرد: «**أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ**» و می فرمود: «پدر شما (ابراهیم علیه السلام) برای حفظ اسماعیل و اسحاق، همین دعا را می خواند».

ترجمۀ دعا: از هر شیطان، حشرۀ گزنده و چشم شور به سخنان کامل خدا، پناه می برم.

باب (٤): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو

۱۴۰۳ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿**رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**﴾ وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لاجَبْتُ الدَّاعِيَ». (بخاری:۳۳۷۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما از ابراهیم علیه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاورتریم که گفت: پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: مگر (به این چیز) ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می‌خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می برد. و اگر من به اندازهٔ یوسف علیه السلام در زندان می ماندم، دعوت را اجابت می کردم». (یعنی اگر از من خواسته می شد تا از زندان بیرون شوم، بلافاصله خارج می شدم ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند).

باب (۵): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسی که در وعده‌هایش، صادق بود

١٤٠٤ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الاكْوَعِ ﷺ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «مَا لَكُمْ لا تَرْمُونَ»؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولُ الله، نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ». (بخاري:٣٣٧٣)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از کنار چند تن از قبیلهٔ اسلم گذشت که تیر اندازی می کردند. رسول خدا ﷺ فرمود:: «ای فرزندان اسماعیل! تیر اندازی کنید زیرا پدر شما (اسماعیل) تیر انداز بود. تیر اندازی کنید و من نیز با فرزندان فلانی هستم». راوی می گوید: با شنیدن این سخن، یکی از آن دو گروه، از تیر اندازی خوداری کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چرا تیر اندازی نمی کنید»؟ گفتند: ای رسول خدا! چگونه تیر اندازی کنیم در حالی که شما با آنان هستید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تیر اندازی کنید و من با همهٔ شما هستم».

باب (٦): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم

١٤٠٥ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لا يَشْرَبُوا مِنْ بِئْرِهَا وَلا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيُهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ. (بخاری:٣٣٧٨)

ترجمه: ابن عمر رضی اللّه عنهما می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ در غزوۀ تبوک در محل حِجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نـه از آب آن چـاه بنوشـند و نـه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا ﷺ دستور داد تا آن خمیر را بیندازند و آن آب را بریزند.

باب (٧): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ...آیه

١٤٠٦ـ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمْ السَّلام». (بخاری: ٣٣٨٢)

ترجمه: همچنین ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بزرگـوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است».

باب (٨): داستان خضر با موسی علیهما السلام

١٤٠٧ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ». (بخاري:٣٤٠٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وجه تسمیۀ خضر بـدین جهـت اسـت که او بر هر قطعه زمین خشکی که می نشست، اطرافش، سبزه می رویید». (قابـل یـادآوری اسـت که کلمۀ خضر بمعنی سبزه می باشد).

باب (۹)

۱۴۰۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رسول الله ﷺ نَجْنِي الْكَبَاثَ وَإِنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بالاسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبيٍّ إلا وَقَدْ رَعَاهَا»؟ (بخاری:۳۴۰۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: با رسول الله ﷺ از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می چیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «میوه های سیاه را بچینید زیرا آنها خوشمزه ترند». صحابه گفتند: آیا شما گوسفند می چرانیدید؟ فرمود: «مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانیده باشد»؟

باب (۱۰): این گفتۀ خداوند که می‌فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمرۀ فرمانبرداران بود

۱۴۰۹ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إلاَّ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائرِ الطَّعَامِ». (بخاری:۳۴۱۱)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده اند اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده اند. و همانا برتری عایشه بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاها ست».

باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و یونس از پیامبران بود

۱۴۱۰ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ. (بخاری:۳۴۱۳)

ترجمه: ابن عباس رضی اللّه عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ بنده ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متّی بهترم». و رسول خدا ﷺ یونس را به پدرش نسبت داد. (برخی گفته اند: نام مادرش متّی بوده است).

باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت کردیم

۱٤۱۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُد الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ وَلا يَأْكُلُ إِلا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری:۳٤۱۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای داوود، خواندن زبور (یا تورات) آسان شده بود طوریکه او دستور می داد تا حیواناتش، زین شوند و قبل از اینکه آنها زین گردند، زبور را ختم می کرد. و فقط از دسترنج خود، امرار معاش می نمود».

باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا کردیم. او بندۀ بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می‌کرد

۱٤۱۲ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذِّئبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، وَقَالَتِ الاخْرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لاَ تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى». (بخاری:۳٤۲۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مثال من و مردم، مانند مردی است که آتش بر افروخته است. پس پروانه ها و این حشرات در آتش می افتند». (و من مانع افتادن آنها در آتش می شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خود بودند که گرگ آمد و فرزند یکی از آنها را برد. دیگری گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. وآن یکی گفت: فرزند تو را برده است. سپس برای داوری نزد داود علیه السلام رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. (در حالی که حق با دیگری بود). آنگاه، نزد سلیمان علیه السلام فرزند داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو نمودند.

سلیمان گفت: کاردی بیاورید تا این فرزند را دو نیم کنم و بین آنها تقسیم نمایم. زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحم کند. این کار را نکن. این، فرزند اوست. در نتیجه، سلیمان به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و کودک را به او داد».

باب (١٤): این گفتهٔ خداوند که می‌فرماید: وقتیکه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا بر گزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعهده بگیرد؟

١٤١٣ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ». (بخاری:٣٤٣٢)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین زن امت های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است».

١٤١٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله ﷺ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الابِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». (بخاری: ٣٤٣٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب اند. آنان از همهٔ زنان، به فرزندان خود، مهربان ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می کنند».

باب (١٥): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غُلوّ نکنید

١٤١٥ــ عَنْ عُبَادَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». (بخاري: ٣٤٣٥)

ترجمه: عباده ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله یگانه و بی همتا وجود ندارد و محمد، بنده و فرستادهٔ اوست و عیسی، بنده،

فرستاده، کلمه و روح خدا است که به مریم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق انـد، عملـش هر چه باشد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (١٦): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده‌اش، کناره گرفت

١٤١٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلا ثَلاثَةٌ: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ: فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وُجُوهَ الْمُومِسَاتِ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلامًا، فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَوْهُ، فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنْزَلُوهُ، وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى الْغُلامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لاَ، إِلاَّ مِنْ طِينٍ، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ تُرْضِعُ ابْنًا لَهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ ذُو شَارَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِي مِثْلَهُ: فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمَصُّهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَمَصُّ إِصْبَعَهُ، «ثُمَّ مُرَّ بِأَمَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلِ ابْنِي مِثْلَ هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الامَةُ يَقُولُونَ: سَرَقْتِ، زَنَيْتِ، وَلَمْ تَفْعَلْ». (بخاري:٣٤٣٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گویـد: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «فقـط سـه نفـر در گهـواره، سـخن گفته‌اند: ۱ـ عیسی بن مریم ۲ـ مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت. او مشغول خوانـدن نمـاز بود که مادرش آمد و او را صدا زد. با خود گفت: جواب مادر را بـدهم یـا نمـازم را ادامـه دهـم؟ مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانیکه چشـمش بـه چهـرۀ زنـان بـدکار نیفتـاده، او را نمیران. جریج در صومعه اش بود که زنی آمد و با او سخن گفت و خودش را بـر او عرضـه کـرد. ولی جریج، نپذیرفت. آنگاه، زن نزد چوپانی رفت و خـودش را در اختیـار او قـرار داد. در نتیجـه، پسری بدنیا آورد و گفت: این، فرزند جریج است. مردم، هجوم آوردند و صومعه اش را شکسـتند

و او را از آن پایین آوردند و بد و بیراه گفتند. جریج، وضو گرفت و نماز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال که چنین است، صومعه ات را از طلا می سازیم. جریج گفت: خیر، فقط آنرا، از گِل بسازید.

۳ـ زنی از بنی اسرائیل، مشغول شیر دادن بچه اش بود که سواری زیباروی از آنجا گذشت. زن گفت: خدایا! فرزندم را مانند او بگردان. کودک، پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: خدایا! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد».

ابوهریره ﷺ می گوید: گویا هم اکنون می بینم که نبی اکرم ﷺ (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارک اش را می مکد.

«سپس، گذر آنان به کنیزی افتاد. مادر گفت: بار الها! فرزند مرا مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. مادر گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود. اما دربارۀ این کنیز می گویند: دزدی و زنا کرده است در حالی که او چنین کاری انجام نداده است».

۱۴۱۷ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عِيسَى ومُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَآدَمُ جَسِيمٌ سَبْطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ». (بخاری: ۳۴۳۸)

ترجمه: ابن عمر رضی اللّه عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: عیسی، موسی و ابراهیم را دیدم. عیسی مردی قرمز رنگ بود که موهای مجعد و سینۀ فراخی داشت. و موسی، مردی گندمگون و تنومند بود که موهای صاف و فرو هشته ای داشت. گویا یکی از مردان قبیلۀ زُطّ است».

۱۴۱۸ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجِلُ الشَّعَرِ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ

بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلاً وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». (بخاری: ۳٤٤۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، خواب دیدم که در کعبه هستم. ناگهان در آنجا مردی گندم گون مانند زیباترین مردهای گندم گونی که تاکنون مشاهده شده اند، دیدم. موهای شانه شده اش میان شانه هایش افتاده بود، از سرش، آب می چکید و دستهایش را روی شانۀ دو مرد دیگر گذاشته بود و خانۀ خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم است. سپس، پشت سر او، مردی را دیدم که موهای بسیار مجعّدی داشت و چشم راستش،کور بود. از میان کسانی که دیده ام، بیشتر به ابن قطن، شباهت داشت. او نیز دستهایش را بر شانه های مردی دیگر گذاشته بود و خانۀ خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: مسیحِ دجال است».

۱٤۱۹ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالانْبِيَاءُ أَوْلادُ عَلاَّتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ». (بخاری: ۳٤٤۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «من از همۀ مردم به عیسی بن مریم، نزدیکترم. و انبیا، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده اند (در اصول با یکدیگر مشترک اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد».

۱٤۲۰ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالاخِرَةِ، وَالانْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلاَّتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ». (بخاری: ۳٤٤۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من از همۀ مردم، در دنیا و آخرت، به عیسی بن مریم نزدیک ترم. و پیامبران، برادرانی هستند که از یک پدر بدنیا آمده اند و مادران مختلفی دارند و دین آنها یکی است».

۱٤۲۱ــ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلاً يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلاَّ، وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ. فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي». (بخاری:۳٤٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می کرد. به او گفت: دزدی کردی؟ گفت: سوگند به خدایی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده ام. عیسی گفت: به خدا، ایمان دارم و چشمم را تکذیب می کنم».

۱٤۲۲ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لاَ تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». (بخاری:۳٤٤٥)

ترجمه: از عمر ﷺ روایت است که بالای منبر می گفت: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در مدح و ستایش من، افراط نکنید آنطور که نصاری دربارۀ عیسی بن مریم، افراط کردند. همانا من، بندۀ خدا هستم. پس بگویید: بندۀ خدا و فرستادۀ او».

باب(۱۷): نزول عیسی بن مریم علیهما السلام

۱٤۲۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ». (بخاری:۳٤٤۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حالتان چگونه خواهد بود زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام در میان شما نزول کند و امامتان از شما باشد».

باب (۱۸): آنچه که دربارۀ بنی اسرائیل آمده است

۱٤۲٤ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ الله ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَّالِ إِذَا خَرَجَ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَإِنَّهُ عَذْبٌ بَارِدٌ». (بخاری:۳٤٥۰)

ترجمه: خدیفه ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگـامی کـه دجـال، ظهـور می کند، آب و آتش، همراه خود دارد. ولی آنچه را که مـردم، آتـش مـی پندارنـد، در حقیقـت، آبی خنک است. و آنچه را که مردم، آنـرا آب خنـک مـی پندارنـد، در حقیقـت،آتشـی سـوزان است. پس اگر کسی از شما آن زمـان را دریافـت، بـه سـراغ همـان چیـزی بـرود کـه آنـرا آتـش می‌پندارد زیرا در واقع، آب سرد و گوارایی است».

۱٤۲٥ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلاً حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا يَئِسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلَتْ لَحْمِي، وَخَلَصَتْ إِلَى عَظْمِي فَامْتُحِشَتْ، فَخُذُوهَا، فَاطْحَنُوهَا، ثُمَّ انْظُرُوا يَوْمًا رَاحًا فَاذْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (بخاری:۳٤٥۲)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مردی در حالـت احتضـار بسر می برد. پس هنگامی که از زندگی نا امید شد، به خانواده اش چنین وصیت کـرد: زمـانی کـه من فوت کردم، هیزم زیادی برایم جمع کنید و مرا در آنها آتش بزنید طوریکه آتـش، گوشـتم را نابود کند و به استخوانهایم برسد و مرا به طور کامـل، بسـوزاند. آنگـاه، اسـتخوانهایم را برداریـد و آسیا کنید و منتظر روزی بمانید که طوفان شـود. سـپس، آنهـا را در دریـا بریزیـد. آنهـا نیـز چنـین کردند. خداوند او را جمع کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو. در نتیجـه، خداونـد او را بخشید».

۱٤۲٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الانْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الاوَّلِ فَالاوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (بخاری:۳٤٥٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ مـی گویـد: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «بنـی اسـرائیل را پیـامبران، رهبـری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می کرد، پیامبری دیگر، جانشـین او مـی شـد. ولـی بعـد از مـن،

پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد».

۱٤۲۷ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رسول الله، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى. قَالَ: «فَمَنْ»؟ (بخاری:۳٤٥٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پیشینیان، پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است»؟!

۱٤۲۸ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳٤٦۱)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ کنید، اگر چه یک آیه باشد. و روایت احادیث بنی اسرائیل، اشکالی ندارد. (البته در صورتی که با احکام دین، تضادی نداشته باشد). و هرکس که عمداً سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایگاهش را در دوزخ، آماده کند».

۱٤۲۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاری:۳٤٦۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی زنند. پس شما خلاف آنان، عمل کنید».

١٤٣٠ـــ عَنْ جُنْدَب بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجزِعَ فَأَخذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَأَ الدَّمُ حَتَّى مَاتَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسهِ حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری:٣٤٦٣)

ترجمه: جندب بن عبدالله ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردی از گذشتگان، زخمی شد. چون نتوانست شکیبایی کند، چاقویی برداشت و دستش را قطع کرد. پس خونش، بند نیامد تا اینکه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده ام بر من پیشی گرفت. پس بهشت را برایش حرام ساختم».

١٤٣١ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيَّ ﷺ: «إنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الابْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الابلُ، فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاقْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعَرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلاً، وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ، وَوَلَّدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الابْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا باللَّهِ ثُمَّ بكَ، أَسْأَلُكَ بالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ

اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (بخاری: ٣٤٦٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پیس داشت و دیگری، کچَل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش، قرار دهد. پس فرشته ای را بسوی آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پیس آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری اش برطرف شد و رنگ و پوستی زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبستن، عنایت کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد کَل آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالتم بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینای اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر وگاو وگوسفند، زاد و ولد کردند طوریکه نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر، و دومی، یک دره پر از گاو، و سومی، یک دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پیس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم. تمام ریسمانها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیلۀ آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا تو را می شناسم. آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده ام. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کَل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سر انجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم و تمام ریسمانها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم. خداوند، بینایی ام را به من باز گردانید و فقیر بودم. خداوند مرا غنی ساخت. هر چقدر می خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه بخاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمایش، قرار گرفتید. خداوند از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد».

۱٤٣٢ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لاَ، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلائكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلائكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقَرَّبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ

أَنْ تَبَاعَدِي، وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِبْرٍ فَغُفِرَ لَهُ». (بخاری: ۳٤۷۰)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی در بنی اسرائیل وجود داشت که نود و نه نفر را کُشت. سپس برای یافتن راه حلی، بیرون رفت. به راهبی رسید. از او پرسید: آیا راه توبه ای وجود دارد؟ گفت: خیر. پس او را هم کشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردی به او گفت: به فلان روستا برو (زیرا در آنجا انسانهای عابدی زندگی می کنند) در میان راه، مرگ به سراغش آمد و او سینه اش را متمایل به آن روستا ساخت. بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او اختلاف نظر پیش آمد. پس خداوند به روستای مقصد (که می خواست بدانجا برود) وحی کرد (دستور داد) که نزدیک شود و به روستای مبدأ (که از آنجا می آمد) وحی کرد (دستور داد) که دور شود و فرمود: فاصلهٔ این شخص را با هر یک از دو روستا، اندازه بگیرید. آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیک تر یافتند. در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت».

۱٤۳۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الارْضَ، وَلَمْ أَبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الارْضُ: إِنَّمَا بِعْتُكَ الارْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلامٌ، وَقَالَ الآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». (بخاری: ۳٤۷۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه ای پر از طلا یافت. به فروشنده گفت: طلاهایت را از من تحویل بگیر. زیرا من از تو فقط زمین را خریده ام نه طلای آنرا. صاحب زمین گفت: من زمین و آنچه را که در آن است، به تو فروخته ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد، گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک

دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به نکاح یکدیگر در آورید و از ایـن طلاهـا بـه آنهـا انفاق کنید و صدقه دهید».

١٤٣٤ ـــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّهُ قِيْلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رسول الله ﷺ فِي الطَّاعُونِ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «الطَّاعُونُ رِجْسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ». (بخاری:٣٤٧٣)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که از او پرسـیدند: دربـارۀ طـاعون از رسول خدا ﷺ چه شنیده ای؟ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون، عذابی است که بـر گروهـی از بنی اسرائیل یا امت های گذشـته، فرسـتاده شـده اسـت. پـس هرگـاه، شـنیدید کـه در سـرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نروید. و اگر در سـرزمینی کـه شـما در آنجـا بسـر مـی بریـد، طـاعون، شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

١٤٣٥ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا ؛زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ الله ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لا يُصِيبُهُ إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلاَّ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». (بخاری: ٣٤٧٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهـا؛ همسـر گرامـی نبـی اکـرم ﷺ؛ مـی گویـد: از رسـول الله ﷺ دربارۀ طاعون پرسیدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابی است کـه خداونـد بـر هـرکس کـه بخواهـد، می‌فرستد. و باید دانست که خداوند آنرا برای مؤمنین، رحمت قرار داده اسـت. بنـابر ایـن، هنگـام شیوع طاعون، هر کس که با شکیبایی و نیت ثـواب و ایـن اعتقـاد کـه هـیچ ضـرری بـدون تقـدیر خداوند به او نمی رسد، در شهر خود بماند، اجری همانند اجر شهید، به او عنایت می شود».

١٤٣٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ». (بخاری:٣٤٧٧)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: گویا هم اکنون، نبی اکرم ﷺ را می بینم که از پیامبری حکایت می کند که قومش او را زده و خون آلود کرده اند و او در حالی که خون را از چهره اش پاک می کند، می گوید: خدایا! قومم را ببخشای چرا که آنان نمی دانند».

١٤٣٧ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخُيَلاءِ خُسِفَ بِهِ فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِي الارْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ٣٤٨٥)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی که متکبرانه، ازارش را روی زمین می کشید، در زمین، فرو رفت. و تا روز قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

باب (١٩): فضایل

١٤٣٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ وَيَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ». (بخاری:٣٤٩٣ــ٣٤٩٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند. البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهرهٔ دیگر، نزد گروه دیگر می رود».

۱٤۳۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّأْنِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ». (بخاری:۳٤۹۵ ــ ۳٤۹٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش اند. مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند. و مردم مانند معادن اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این مورد (امارت) کسانی هستند که نسبت به آن (امارات) کراهیت بیشتری داشته باشند تا زمانیکه به آن، دست یابند» (آنگاه، این کراهیت، بر طرف می شود).

باب (۲۰): مناقب قریش

۱٤٤۰ــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ وَقَدْ بَلَغَه أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ فَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالامَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ الله ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الامْرَ فِي قُرَيْشٍ لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ». (بخاری:۳۵۰۰)

ترجمه: به معاویه ﷺ خبر رسید که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما حدیثی بیان می کند که بزودی فردی از قحطانی ها به پادشاهی می رسد. معاویه از شنیدن این سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور که شایستۀ خداست، او را مدح و ثنا کرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسیده است که افرادی از میان شما، سخنانی به زبان می آورند که نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا ﷺ نقل شده است. اینها، افراد نادان شما هستند. از این آرزوهای گمراه کننده برحذر باشید. زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «همانا امارت در میان قریش تا زمانی که پایبند

دین باشند، باقی می ماند. (و تا آن زمان) هر کس، با قریش، دشمنی کند، خداوند، او را سـرنگون می‌کند».

۱٤٤۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «قُرَيْشٌ وَالأَنْصَارُ وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ وَأَشْجَعُ، وَغِفَارُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بخاری:٣٥٠٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، جهینه، مزینـه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صمیمی من اند. و بجز خدا و رسولش، دوست دیگری ندارند».

۱٤٤۲ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ هَذَا الامْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ». (بخاری:٣٥٠١)

ترجمه: ابن عمر رضی اللَّه عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمـود: «تـا زمانیکـه دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البتـه تـا زمـانی که پایبند دین باشند همانطور که شرح آن گذشت).

۱٤٤۳ـــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ إِلَي رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». (بخاری:٣٥٠٢)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: من و عثمان بن عفـان ﷺ نـزد رسـول خـدا ﷺ رفتـیم. عثمان گفت: ای رسول خدا! به فرزندان مطّلب، مال عطا کردی و ما را رها ساختی درحالی که مـا و آنان، با شما نسبت یکسانی داریم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکـی هسـتند». (یعنی همیشه با هم بوده اند ولی شما اینگونه نبوده اید).

باب (۲۱)

۱۴۴۴ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:۳۵۰۸)

ترجمه: ابوذرﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ مـی فرمـود: «هـر مـردی کـه آگاهانـه، خود را به غیر از پدرش، نسبت دهد، کفر ورزیده است. و هرکس، خود را بـه قـومی نسـبت دهـد که از آنها نباشد، جایگاهش را در آتش، آماده سازد».

۱۴۴۵ــ عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الأَسْقَعِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رسول الله ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرَى، أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَيْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولُ عَلَى رسول الله ﷺ مَا لَمْ يَقُلْ». (بخاری:۳۵۰۹)

ترجمه: واثله بن اسقع ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یکـی از بزرگتـرین تهمـت ها این است که شخص، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد یا خوابی را کـه ندیـده اسـت، بگویـد: دیده ام و یا سخنی را به رسول خدا ﷺ نسبت دهد که او نگفته است».

باب (۲۲): ذکر قبایل اسلم، غِفار، مزینه، جهینه و اشجع

۱۴۴۶ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری:۳۵۱۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بـر منبـر فرمـود: «خداونـد، قبیلـۀ غفار را مغفرت کند و قبیلۀ اسلم را سالم نگه دارد. امـا قبیلـۀ عُصَیَّه، از خـدا و رسـولش، نافرمـانی کردند».

۱۴۴۷ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ ــ وَأَحْسِبُهُ ــ وَجُهَيْنَةَ. قَالَ النَّبِيّ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَأَحْسِبُهُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي

عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ». (بخاری:٣٥١٦)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: اقرع بن حابس به نبی اکرم ﷺ گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. راوی می گوید: فکر می کنم که قبیلۀ جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام نیستند»؟ اقرع گفت: بلی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهتراند».

١٤٤٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ أَوْ قَالَ شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازِنَ وَغَطَفَانَ». (بخاری:٣٥١٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، نزد خداوند، قبایل اسلم و غفار و تعدادی از افراد قبایل مزینه و جهینه از قبایل اسلم و تمیم و هوازن و غطفان، بهتر اند» یا اینکه فرمود: «تعدادی از جهینه یا مزینه بهتراند».

باب (٢٣): ذکر قبیلۀ قحطان

١٤٤٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». (بخاری:٣٥٢٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیلۀ قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد».

باب (٢٤): نهی از افکار و عادات جاهلی

١٤٥٠ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، حَتَّى كَثُرُوا وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَّابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا،

فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ»؟ ثُمَّ قَالَ: «مَا شَأْنُهُمْ»؟ فَأُخْبِرَ بِكَسْعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الأَنْصَارِيَّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا، فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَقَدْ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا؟ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاعَزُّ مِنْهَا الاذَلَّ. فَقَالَ عُمَرُ: أَلاَ نَقْتُلُ يَا رسول الله هَذَا الْخَبِيثَ؟ لِعَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». (بخاری: ٣٥٢١)

ترجمه: جابرؓ می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا ﷺ بودیم که تعداد زیادی از مهاجرین نیز ایشان را همراهی می کردند. در میان مهاجرین، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری بشدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده اید»؟ سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست»؟ آنگاه، آنحضرت ﷺ را از کاری که فرد مهاجر با انصاری کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید زیرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر با اشاره بسوی عبد الله بن ابی گفت: ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «خیر، در این صورت، مردم می گویند: محمد یارانش را به قتل می رساند».

باب (٢٥): داستان خزاعه

١٤٥١ــ عَنْ أَبِيهُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيِّ بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفَ أَبُو خُزَاعَةَ». (بخاری: ٣٥٢٠)

ترجمه: ابوهریره ؓ می گوید: «رسول الله ﷺ فرمود: «عمرو بن لُحَی بن قمعه بن خندف، (پایه گذار بت پرستی) جد قبیلهٔ خزاعه است».

۱٤۵۲ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ».(بخاری:۳۵۲٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحَی خزاعی را دیدم که روده هایش را در آتش، بدنبال خود می‌کشید. زیرا او اولین کسی بود که سایبه را رواج داد». (سایبه به حیوانی می گویند که کفار آنرا بنام بت ها، رها می کردند).

باب (٢٦): داستان اسلام آوردن ابوذر ﷺ

۱٤۵۳ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلاً مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَغَنَا أَنَّ رَجُلاً قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لأخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَلِّمْهُ، وَأْتِنِي بِخَبَرِهِ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلاً يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لاأَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ، وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ: فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَانْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ لا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ، وَلا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لأسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ،فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لاَ، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلْدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتَ عَلَيَّ أَخْبَرْتُكَ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَغَنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَا هُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشَدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ، فَاتَّبِعْنِي ادْخُلْ حَيْثُ أَدْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ قُمْتُ إِلَى الْحَائِطِ، كَأَنِّي أُصْلِحُ نَعْلِي، وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى دَخَلَ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الإِسْلامَ، فَعَرَضَهُ، فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ! اكْتُمْ هَذَا الامْرَ،

وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا، فَضُرِبْتُ لأَمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلاً مِنْ غِفَارَ، وَمَتْجَرُكُمْ وَمَمَرُّكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْغَدَ، رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَصُنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ. (بخاری:۳۵۲۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ابوذر ﷺ گفت: من مردی از قبیلۀ غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه، ظهور کرده و ادعای پیامبری می کند. به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با او صحبت کن و خبرش را برای من بیاور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات کرد و برگشت. از او پرسیدم: چه خبر داری؟ گفت: سوگند به خدا، مردی را دیدم که امر به نیکی می کرد و از کار بد، بازمی‌داشت. به او گفتم: این خبر تو مرا قانع نکرد. پس مشک آب و عصایی برداشتم و به مکه رفتم. رسول خدا ﷺ را نمی شناختم و دوست نداشتم دربارۀ او از کسی بپرسم. لذا از آب زمزم می نوشیدم و در مسجد می ماندم. روزی، علی ﷺ از کنارم گذشت و گفت: گویا شما در اینجا غریب هستید؟ گفتم: بلی. گفت: به خانۀ من بیا. با او براه افتادم. ایشان از من چیزی نمی پرسید و من هم به او چیزی نمی گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا دربارۀ پیامبر بپرسم. هیچ کس پیدا نشد که دربارۀ او به من چیزی بگوید. بار دیگر، علی ﷺ از کنارم گذشت و گفت: آیا هنوز، منزل مورد نظرت را پیدا نکرده ای؟ گفتم: خیر. گفت: با من بیا. و پرسید: کارت چیست و چرا به این شهرآمده ای؟ گفتم: اگر رازم را فاش نمی کنی، با تو می گویم. گفت: رازت را فاش نمی کنم. گفتم: به ما خبر رسیده است که در اینجا مردی ظهور کرده و ادعای پیامبری می کند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت کند. او برگشت ولی سخنانش مرا قانع نکرد. پس تصمیم گرفتم که با او ملاقات کنم. علی گفت: راه درستی، در پیش گرفته ای. هم اکنون، من بسوی او می روم. دنبال من بیا. هر جا که من وارد شدم، تو نیز وارد شو.

و اگر کسی را دیدم و ترسیدم که به تو ضرری برساند، رو به دیوار می ایستم گویا کفشم را سامان می دهم. و تو به راهت، ادامه بده.

آنگاه، من و او براه افتادیم تا اینکه بر رسول خدا ﷺ وارد شد. من نیز وارد شدم و به آنحضرت ﷺ گفتم: اسلام را به من عرضه کن.

رسول خدا ﷺ هم اسلام را عرضه کرد و من همانجا مسلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «ای ابوذر! مسلمان شدنت را پنهان کن و به شهرت برگرد و هر گاه، خبر پیروزی ما به تو رسید، بیا». گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، فریاد خواهم کشید و کلمهٔ توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد.

راوی می گوید: سپس، قریش در مسجد بودند که ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: ای قریشیان! من گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده و فرستادهٔ خداست. قریش گفتند: برخیزید و به حساب این بی دین برسید. آنها نیز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، کتک زدند.

عباس به داد من رسید و خودش را روی من انداخت. سپس رو به سوی آنان کرد و گفت: وای بر شما، مردی از قبیلهٔ غفار را می کشید در حالی که تجارت و عبور شما از میان آنان است. با شیندن این سخنان، از من دست کشیدند. صبح روز بعد، برگشتم و همان سخنان دیروز را تکرار کردم. آنان دوباره گفتند: برخیزید و به حساب این بی دین برسید. آنگاه، مرا مانند روز گذشته، کتک زدند. بار دیگر، عباس به دادم رسید و خود را روی من انداخت و سخنان روز گذشته اش را تکرار کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: این آغاز اسلام آوردن ابوذر رحمه الله بود.

باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است

۱٤٥٤ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**﴾، جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ بِبُطُونِ قُرَيْشٍ». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که آیهٔ ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ﴾ یعنی خویشاوندان نزدیک ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اکرم ﷺ چنین ندا می‌داد: «ای بنی فهر! ای بنی عدی!» یعنی تیره های قبیلهٔ قریش را نام می برد.

باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

١٤٥٥ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيَّ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي»؟ فَقَالَ: حَسَّانُ لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ. (بخاری: ٣٥٣١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: حسان بن ثابت رضی الله عنه (شاعر نبی اکرم ﷺ) از آنحضرت ﷺ اجازه خواست که مشرکین را هجو کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نسب مرا چکار می کنی»؟ حسان گفت: تو را از آنها طوری جدا می کنم که مو را از خمیر جدا می کنند.

باب (۲۹): ذکر نامهای رسول اکرم ﷺ

١٤٥٦ــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ». (بخاری: ٣٥٣٢)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من پنج نام دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که خداوند بوسیلهٔ او کفر را از بین می برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می شوند و عاقب (خاتم پیامبران)».

١٤٥٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «أَلا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ؟ يَشْتِمُونَ مُذَمَّمًا، وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ». (بخاری: ٣٥٣٤)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تعجب نمی کنید که چگونه خداوند دشنام و نفرین قریش را از من دور می سازد؟ آنان فرد مذمومی را دشنام می دهند و نفرین می‌کنند در حالی که من محمد (ستوده) هستم».

باب (۳۰): خاتم پیامبران

۱۴۵۸ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ». (بخاری:۳۵۳۴)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران، مانند مردی است که ساختمانی را به بهترین شکل، بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد. مردم وارد آن ساختمان می شوند و تعجب می کنند و می گویند: ای کاش! جای این یک خشت، خالی نمی بود».

۱۴۵۹ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلاَّ وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ»؟ قَالَ: «فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ». (بخاری: ۳۵۳۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوشه ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می زنند و با تعجب می گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی‌شود»؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم».

باب (۳۱): وفات رسول الله ﷺ

۱۴۶۰ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ. (بخاري:۳۵۳۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی‌اکرم ﷺ در سن شصت و سه‌سالگی، رحلت کرد.

باب (۳۲)

١٤٦١ـــ عَنِ السَّائبَ بْنَ يَزِيدَ ﷺ قال ـــ وهو ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ جَلْدًا مُعْتَدِلاً ـــ: قَدْ عَلِمْتُ مَا مُتِّعْتُ بهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلا بدُعَاءِ رسول الله ﷺ، إنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رسول الله، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي. (بخاری: ٣٥٤٠)

ترجمه: سائب بن يزيد ﷺ كه نود وچهار سال سن داشت و همچنان سالم و تندرست بود، گفت: می دانم كه برخورداری من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مديون دعای رسول خدا ﷺ می‌باشد. خاله ام مرا نزد آنحضرت ﷺ برد و گفت: ای رسول خدا! اين خواهر زادۀ من بيمار است. برايش نزد خدا دعا كن. رسول خدا ﷺ هم برايم دعا كرد.

باب (۳۳): توصيف رسول خدا ﷺ

١٤٦٢ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ ﷺ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: بِأَبِي، شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ لا شَبِيهٌ بعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ. (بخاری:٣٥٤٢)

ترجمه: عقبه بن حارث ﷺ می گويد: ابوبكر ﷺ نماز عصر را خواند و از مسجد بيرون رفت. در آنجا حسن ﷺ را ديد كه مشغول بازی با كودكان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فدايش باد. او شبيه پيامبر است نه شبيه علی. علی ﷺ از شنيدن اين سخن، خنديد.

١٤٦٣ـــ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام يُشْبِهُهُ، قُلْتُ لأبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِثَلاث عَشْرَةَ قَلُوصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا. (بخاری: ٣٥٤٤)

ترجمه: ابوجحيفه ﷺ می گويد: نبی اكرم ﷺ را ديدم و حسن بن علی رضی الله عنهما شبيه او بود. راوی از ابوجحيفه می گويد: به ابوجحيفه گفتم: رسول خدا ﷺ را برايم توصيف كن.

گفت: رنگش، سفید و موهایش، جو گندمی بود. و دستور داد که سیزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اینکه آنها را تحویل بگیریم، درگذشت.

١٤٦٤ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرٍ ﷺ صَاحِبَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ؟ ﷺ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: كَانَ فِي عَنْفَقَتِهِ شَعَرَاتٌ بِيضٌ. (بخاري:٣٥٤٦)

ترجمه: از عبدالله بن بُسر ﷺ صحابی رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: آیا نبی اکرم ﷺ را دیدی، مگر پیر شده بود؟! فقط چند عدد موی سفید در قسمت پایین لب زیرین آنحضرت ﷺ وجود داشت.

١٤٦٥ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ رَبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلا سَبْطٍ رَجِلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ. (بخاری:٣٥٤٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ نه قد بلند بود و نه کوتاه. بلکه قامتی متوسط داشت. رنگش، زیبا و درخشان بود. سفید به نظر می رسید اما نه زیاد. گندم گون هم نبود. موهایش نه خیلی مجعّد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحی، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مکه ماند و بر او وحی نازل می شد و ده سال در مدینه بسر برد. و هنگام وفات، بیست تار موی سفید در سر و ریش مبارکش، وجود نداشت.

١٤٦٦ـ وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ يَقُولُ: رَسُولُ اللهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلا بِالْقَصِيرِ، وَلا بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلا بِالسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ. (بخاری:٣٥٤٨)

ترجمه: انس ﷺ در روایتی دیگر، می گوید: قامت رسول خدا ﷺ نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی، بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه بسیار صاف و فروهشته. خداوند او را در سن چهل سالگی، مبعوث کرد. آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد.

١٤٦٧ـــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَ أَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلا بِالْقَصِيرِ. (بخاری:٣٥٤٩)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از نظر چهره و خلقت از همۀ مـردم، زیبـاتر بـود. و قامتش نه زیاد بلند بود و نه کوتاه.

١٤٦٨ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّه سُئِلَ: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لاَ، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ. (بخاری: ٣٥٥٠)

ترجمه: از انس ﷺ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ موهایش را رنگ می کرد؟ گفت: خیر. فقـط چند تار سفید در شقیقه اش وجود داشت.

١٤٦٩ـــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعَرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ لَمْ أَرَ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (بخاری:٣٥٥١)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ دارای قامتی متوسـط بـود. و شانه هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمۀ گوشهایش می رسـید. او را در پارچـۀ یمنـی سرخ رنگی دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده ام.

١٤٧٠ـــ وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ؟ قَالَ: لاَ، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ. (بخاری: ٣٥٥٢)

ترجمه: در روایتی دیگر از براءبن عازب رضی الله عنهما پرسیدند: آیا چهـرۀ نبـی اکـرم ﷺ مانند شمشیر، می درخشید؟ گفت: خیر، بلکه مانند ماه بود.

١٤٧١ـــ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّيْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ ـــ قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ ـــ وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَل النَّاسُ يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَما وُجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِي، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ. (بخاری:٣٥٥٣)

ترجمه: از ابوجُحَیفه ﷺ روایت است که ایشان، نبی اکرم ﷺ را دیدند که در بطحاء نماز می خواند و یک چوبدستی، در جلویش، نصب شده است.

شرح این حدیث، قبلاً گذشت. در این روایت، علاو بر آن می گوید: مردم دستهای مبارک آنحضرت ﷺ را می گرفتند و بر صورت خود، می کشیدند. من نیز دست مبارک اش را گرفتم و به صورت خود، کشیدم. دست ایشان از برف، سردتر و از مُشک، خوشبوتر بود.

١٤٧٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِيآدَمَ، قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ». (بخاری:٣٥٥٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من در بهترین قرون بشریت، مبعوث شدم. قرنی پس از قرنی دیگر گذشت تا اینکه من در قرنی که زندگی می کنم، مبعوث شدم».

١٤٧٣ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ كَانَ يَسْدِلُ شَعَرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ الله ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَقَ رَسُولُ الله ﷺ رَأْسَهُ. (بخاری:٣٥٥٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ موهایش را بر پیشانی، رها می کرد و مشرکین، فرق باز می کردند. گفتنی است که اهل کتاب نیز موهایشان را رها می کردند و رسول خدا ﷺ در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند. سر انجام، آنحضرت ﷺ نیز فرق باز کرد.

١٤٧٤ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشًا، وَلا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلاقًا». (بخاری:٣٥٥٩)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ نه اخلاق ناسزاگویی داشت و نه ناسزا می گفت. و می فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که از اخلاق بهتری برخوردار باشند».

١٤٧٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رسول الله ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إلا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رسول الله ﷺ لِنَفْسِهِ إِلا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا. (بخاری: ٣٥٦٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، به رسول خدا ﷺ اختیار داده می شد کـه از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می کرد. البته اگر گناه نمی بـود. ولـی اگر گناه بود، بیشتر از همۀ مردم از آن، فاصله می گرفت. و رسول الله ﷺ بخـاطر خـودش، انتقـام نمی گرفت مگر اینکه به دین خدا، بی حرمتی می شد. آنگاه، بخاطر آن، انتقام می گرفت.

١٤٧٦ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلاَ دِيبَاجًا أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرْفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرْفِ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری: ٣٥٦١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: هیچ پارچۀ حریر و دیبایی را دست نـزدم کـه بـه لطافـت کـف دست رسول خدا ﷺ باشد. و هرگز هیچ بویی، خوش بوتر از بوی نبی اکرم ﷺ استشمام نکردم.

١٤٧٧ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا. (بخاری: ٣٥٦٢)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از دوشیزه ای که در پرده بسر مـی‌بَـرَد، حیای بیشتری داشت.

١٤٧٨ــ وَفِي رِوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ. (بخاری: ٣٥٦٢)

ترجمه: ودر روایتی دیگر، ابو سعید مـی گویـد: هرگـاه، کـاری را ناپسـند مـی دانسـت، از چهره‌اش، دانسته می شد.

١٤٧٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلا تَرَكَهُ.

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ هرگز از غذایی، ایراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، می خورد وگر نه، از خوردن آن، خود داری می کرد.

١٤٨٠ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لأَحْصَاهُ. (بخاری:٣٥٦٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ طوری سخن می گفت که اگر کسی می خواست، می توانست کلماتش را بشمارد.

١٤٨١ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ الله ﷺ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ. (بخاري:٣٥٦٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ مانند شما پی در پی و با عجله، سخن نمی گفت.

باب (٣٤): چشم پیامبر اکرم ﷺ می خوابید ولی قلبش بیدار بود

١٤٨٢ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ يُحَدِّثُ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، قَالَ: جَاءَهُ ثَلاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوَّلُهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ نَائِمَةٌ عَيْنَاهُ، وَلا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلاَّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. (بخاری:٣٥٧٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ که از شب اسرای نبی اکرم ﷺ از مسجد الحرام تعریف می کرد، می گوید: قبل از اینکه وحی بر آنحضرت ﷺ نازل شود، در مسجد الحرام خوابیده بود که سه نفر نزد او آمدند. اولی گفت: او کدام یک است؟ دومی گفت: او بهترین آنهاست. و افزود: بهترین آنها را بگیرید (وبه معراج ببرید). پس ماجرای آن شب، همین اندازه بود. بعد از آن، آنها را ندید تا اینکه شبی دیگر آمدند و چشمان رسول خدا ﷺ خواب ولی قلبش بیدار بود و آنها را

می‌دید و پیامبران، چنین اند. یعنی چشمانشان می خوابد و لی قلبهایشان بیدار است. سرانجام، جبریل مسؤلیت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد.

باب (٣٥): علامات نبوت، در اسلام

١٤٨٣ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ، قيل لأنَسٍ: كَمْ كُنتُمْ؟ قَالَ: ثَلاثَ مِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلاثِ مِائَةٍ. (بخاری:٣٥٧٢)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در زوراء بود که ظرفی نزد ایشان آوردند. آنحضرت ﷺ دستش را در آن ظرف گذاشت و آب از میان انگشتانش، شروع به فوران کرد. پس مردم، وضو گرفتند. از انس ﷺ پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا چیزی حدود آن.

١٤٨٤ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الآيَاتِ بَرَكَةً وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَخْوِيفًا، كُنَّا مَعَ رسول الله ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَلَّ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اطْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ». فَجَاءُوا بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ:«حَيَّ عَلَى الطَّهُورِ الْمُبَارَكِ وَالْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رسول الله ﷺ وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ. (بخاری:٣٥٧٩)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: ما امور خارق العاده را باعث خیر و برکت می‌دانستیم ولی شما آنها را وسیلۀ ترسانیدن می دانید. در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آب، کم بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «باقیماندۀ آب را بیاورید». ظرفی آوردند که کمی آب در آن وجود داشت. آنحضرت ﷺ دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «بسوی آب مبارک بشتابید و برکت آن از جانب خداست». راوی می گوید: همانا دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا ﷺ فواره می زند. همچین ما صدای تسبیح گفتن غذایی را که خورده می شد، می شنیدیم.

١٤٨٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ بِطُوْلِهِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ

الرِّوَايَةِ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لأنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ». (بخاری:٣٥٨٧ ــ ٣٥٨٩ وانظر حديث رقم: ٢٩٢٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که شما با قومی که کفشهای ساخته شده از مو دارند، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد». این حدیث بطور مفصل، قبلاً بیان شد. در پایان این روایت، آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: زمانی بر یکی ازشما خواهد آمد که دیدن من برایش، از اهل و مالش، محبوب تر است».

١٤٨٦ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خُوزًا وَكَرْمَانَ مِنَ الأعَاجِمِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، فُطْسَ الأُنوفِ، صِغَارَ الأَعْيُنِ، وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». (بخاري:٣٥٩٠)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که شما با مردم خوزستان و کرمان که عجم اند و چهره هایی قرمز، بینی هایی فرو رفته، چشم هایی کوچک دارند و صورتهایشان مانند سپرهای ضخیم و کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید، قیامت برپا نخواهد شد».

١٤٨٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ». (بخاری: ٣٦٠٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می‌کنند». صحابه گفتند: پس چه دستوری می دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می کردند».

١٤٨٨ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنْ شِئتَ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ: بَنِي فُلانٍ وَبَنِي فُلانٍ. (بخاری:٣٦٠٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: از صادق مصدوق (رسول خدا ﷺ) شنیدم که فرمود: «هلاک امت من بدست نوجوانانی از قریش خواهد بود». ابوهریره ﷺ گفت: اگر می‌خواهید آنها را برای شما نام می برم. بنی فلان و بنی فلان هستند.

١٤٨٩ــ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رسول الله، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ؟ وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، صِفْهُمْ لَنَا، فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (بخاری:٣٦٠٦)

ترجمه: حذیفه بن یمان ﷺ می‌گوید: مردم از رسول خدا ﷺ دربارهٔ امور خیر می پرسیدند و من از بدیها می پرسیدم که مبادا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم. پس خداوند این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد. آیا بعد از این خیر، شّری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: گروهی، راهی غیر از راه من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شرّی خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را بسوی دروازه های جهنم، فرا می خوانند. کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می اندازند». گفتم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن

صورت، از همۀ آن گروهها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمـانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

١٤٩٠ـــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رسول الله ﷺ، فَلأنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ، سَمِعْتُ رسول الله ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٣٦١١)

ترجمه: از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است کـه فرمـود: «هرگـاه، بـرای شـما حـدیثی از رسول الله ﷺ بیان می کنم، ترجیح می دهـم کـه از آسـمان بـه زمـین بیفـتم ولـی سـخنی دروغ بـه رسول خدا ﷺ نسبت ندهم. اما هرگاه از سوی خود با شـما سـخن مـی گـویم پـس همانـا جنـگ، فریب است. شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «در آخر زمان، گروهی کـم سـن و سـال و نـادان می آیند که سخنان خوبی از قرآن به زبان می آورند ولی از اسلام، خارج می شوند همـانطور کـه تیر از کمان، خارج می شود و ایمان آنان از حنجره هایشان فراتر نمی رود. پس هر جا که آنـان را دیدید، آنها را بکشید. زیرا هرکس، آنها را بکشد، روز قیامت، پاداش دریافت خواهد کرد».

١٤٩١ـــ عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ ﷺ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ الله ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ، يُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لا يَخَافُ إِلا اللَّهَ أَوِ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ» (بخاری:٣٦١٢)

ترجمه: خباب بن ارت ﷺ می گوید: نزد رسـول خـدا ﷺ کـه چـادرش را در سـایۀ کعبـه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی کنـی؟

آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت های گذشته، چالـه‌ای در زمین، حفر می کردند و او را در آن قرار می دادنـد. سپس اره ای مـی آوردنـد و بـر سـرش مـی نهادند و او را از وسط، دو نیم می کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی داشت. و شانه‌هـای آهنی را در گوشت آنان فرو می بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می رسید و ایـن کـار هم آنان را از دینشان با ز نمی داشت. سوگند به خدا که این دین، کامل خواهد شد تـا جـایی کـه سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جـز خـدا و یـا گـرگ بـر گوسفندانش، از چیـزی دیگـر، نترسد. اما شما عجله دارید».

١٤٩٢ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنَكِّسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری:٣٦١٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ جویای حال ثابت بن قیس شد. مـردی گفت: ای رسول خـدا! مـن خبـرش را بـرای شـما مـی آورم. آنگـاه، نـزد او رفـت و او را کـه در خانه اش نشسته و سرش را پایین انداخته بود، دید. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قـیس گفت: کار بدی کرده ام. صدایم را از صدای نبی اکرم ﷺ بلندتر نمودم. در نتیجه، اعمالم به هـدر رفته اند و از دوزخیان شده ام. سپس آن مرد، نزد رسول خدا ﷺ آمد وگفت: ثابت، چنین و چنـان می گوید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نزد او برو و به او بگو: تو از دوزخیان نیسـتی بلکـه اهـل بهشـتی». راوی می‌گوید: آن مرد، بار دیگر، با بشارتی بزرگ، نزد ثابت برگشت.

١٤٩٣ـــ عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ أَوْسَحَابَةٌ غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ:«اقْرَأْ فُلانُ فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ». (بخاری:٣٦١٤)

ترجمه: از براء بن عازب ﷺ روایت است که مردی سورۀ کهف را در خانه ای که چارپایی (اسبی) در آن وجود داشت، تلاوت می نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. او برایش دعای سلامت نمود. ناگهان، دید که مِه یا ابری او را فرا گرفته است. سپس، این ماجرا را به اطلاع رسول خدا ﷺ رسانید. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای فلانی! به تلاوت خود ادامه بده. زیرا آن، رحمتی است که بخاطر قرآن نازل شده است».

١٤٩٤ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ، قَالَ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلاَّ، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». (بخاری:٣٦١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ به عیادت مردی بادیه نشین رفت و عادتش این بود که هنگام عیادت مریض، می گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نیز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». بادیه نشین گفت: فرمودی که باعث پاکی گناهان می شود؟ هرگز، (چنین نخواهد شد) بلکه تبی است که در جسم پیرمردی کهنسال، شعله می زند و او را به قبرستان می برد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس بلی، در این صورت، چنین است».

١٤٩٥ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلاَّ مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا، فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعْمَقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، فَأَلْقَوْهُ خَارِجَ الْقَبْرِ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي

الأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ. (بخاری:۳۶۱۷)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: مردی نصرانی، مسلمان شد و سورۀ بقره و آل‌عمران را خواند و برای رسول خدا ﷺ چیزهایی می نوشت. سپس، دوباره، نصرانی شد و می گفت: محمد، چیزی جز آنچه که من برایش نوشته‌ام، نمی‌داند. سر انجام، مُرد و او را دفن کردند. صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. نصرانی ها گفتند: این، کار محمد و یاران او است. چون این رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده، بیرون انداخته اند. آنگاه، قبر عمیق‌تری برایش کندند (و او را دفن کردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. دوباره گفتند: «این، کار محمد و یاران اوست. چون رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته اند. سرانجام، تا جایی که می توانستند قبرش را عمیق کردند. باز هم صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. در پایان، متوجه شدند که این، کار مردم نیست. لذا او را به حال خود، رها ساختند.

۱۴۹۶ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ»؟ قُلْتُ: وَأَنَّى يَكُونُ لَنَا الأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا ـــ يَعْنِي امْرَأَتَهُ ـــ: أَخِّرِي عَنِّي أَنْمَاطَكِ، فَتَقُولُ أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ» فَأَدَعُهَا. (بخاری:۳۶۳۱)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا شما نَمَد دارید»؟ گفتم: چگونه می‌توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «بزودی صاحب نمد خواهید شد».

جابر ﷺ می گوید: هم اکنون، من به همسرم می گویم: نمدهایت را از کنار من دور کن. و او می گوید: آیا نبی اکرم ﷺ نفرمود: «شما بزودی صاحب نمد خواهید شد»؟ پس آنها را می‌گذارم.

۱۴۹۷ـــ عَنْ سَعْدِ بن مُعَاذٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ: إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ

مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِبَدْرٍ. وَفِي الْحَدِيْثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيْثِ مِنْهَا. (بخاری:۳۶۳۲)

ترجمه: سعد بن معاذ ﷺ می گوید: به امیه بن خلف گفتم: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که خودش را قاتل تو می دانست. امیه گفت: قاتل من خواهد بود؟ گفتم: بلی. گفت: سوگند به خدا که محمد، سخن دروغ نمی گوید:. سرانجام، خداوند او را در روز بدر (توسط محمد) به قتل رسانید. و این حدیث، داستانی دارد که خلاصۀ آن، همین است.

۱۴۹۸ــ عن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ أَنَّ جِبْرِيلَ ﷺ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ ــ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ ــ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ، ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا»؟ أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: ايْمُ اللَّهِ، مَا حَسِبْتُهُ إِلا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ جِبْرِيلَ أَوْ كَمَا قَالَ. (بخاری:۳۶۳۴)

ترجمه: اسامه بن زید ﷺ می گوید: ام سلمه رضی الله عنها نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بود که جبریل آمد و سخن گفت و برخاست. پیامبر اکرم ﷺ به ام سلمه گفت: «این کیست»؟ یا چیزی شبیه این، پرسید. ام سلمه گفت: این، دحیه است. (همان شخصی که گاهی جبریل به شکل او می آمد). ام سلمه رضی الله عنها می گوید: سوگند به خدا که در آن لحظه، او را جز دحیه، کسی دیگر نمی پنداشتم. تا اینکه خطبۀ نبی اکرم ﷺ را شنیدم که از جبریل، سخن می گوید و یا سخنی مانند این.

۱۴۹۹ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ». (بخاری:۳۶۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خواب دیدم که مردم در میدانی، جمع شده اند. آنگاه، ابوبکر برخاست و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت ولی خداوند او را مغفرت می کند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در

دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابغه ای در میان مردم ندیده ام که مانند او شگفتی بیافریند تا جاییکه مردم سیراب شدند و به استراحت پرداختند».

باب (٣٦): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: او را آنگونه می شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند

١٥٠٠ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رسول الله ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ: أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ رسول الله ﷺ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»؟ فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ، وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ، فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ، ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رسول الله ﷺ فَرُجِمَا. (بخاری:٣٦٣٥)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: تعدادی از یهودیان نزد رسول الله ﷺ آمدند و به او گفتند که مرد و زنی از آنها مرتکب زنا شده اند. رسول خدا ﷺ به آنان گفت: «در این باره در تورات چه حکمی آمده است»؟ گفتند: آنان را رسوا می کنیم و شلاق می زنیم. عبدالله بن سلام ﷺ گفت: دروغ می گویید. در این باره در تورات، حکم رجم آمده است. آنگاه، تورات را آوردند و باز کردند. سپس یکی از آنان، دستش را بر آیۀ رجم گذاشت و آیات ما قبل و مابعد آنرا خواند. عبد الله بن سلام ﷺ به او گفت:دستت را بردار. او دستش را برداشت. آنگاه آیۀ رجم را دیدند و گفتند: ای محمد! او راست می گوید: در تورات، آیۀ رجم، وجود دارد. سرانجام، رسول خدا ﷺ دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند.

باب (٣٧): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم ﷺ تا به آنها معجزه ای نشان دهد، و آنحضرت ﷺ شق القمر را به آنان نشان داد

١٥٠١ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ الله ﷺ شِقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْهَدُوا». (بخاری:٣٦٣٦)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ ماه به دو نیم، تقسیم شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما گواه باشید».

۱۵۰۲ـــ عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوِ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ. (بخاری:۳٦٤۲)

ترجمه: از عروۀ بارقی ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او یک دینار داد تا برایش گوسفندی بخرد. او با یک دینار، دو گوسفند خرید. سپس یکی از آن دو را به یک دینار فروخت. و یک دینار و یک گوسفند، برای رسول خدا ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ برای معاملاتش، دعای برکت نمود. به همین خاطر، عروه اگر خاک هم می خرید، سود می برد.

کتاب (٥٦) فضایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

(صحابه، کسانی هستند که پیامبر ﷺ را دیدند یا با او مصاحبت داشتند و به او ایمان آوردند و با ایمان از دنیا رفتند)

باب (۱) این سخن رسول اکرم ﷺ که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را بر می گزیدم

١٥٠٣ــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ قَالَ ﷺ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». (بخاری:٣٦٥٩)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا».

١٥٠٤ــ عَنْ عَمَّارٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلاَّ خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ. (بخاری:٣٦٦٠)

ترجمه: عمار ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که بجز پنج برده و دو زن و ابوبکر، کسی دیگر با وی نبود.

١٥٠٥ــ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَدِمْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ

لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلاثًا. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَثَّمَ أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي»؟ مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا. (بخاری: ۳٦٦١)

ترجمه: ابو درداء ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودم که ابوبکر ﷺآمد در حالی که گوشۀ لباسش را گرفته و به اندازه ای بالا زده بود که زانویش، دیده می شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابوبکر سلام کرد و گفت: بین من و پسر خطاب بگو مگو پیش آمد. او را خشمگین کردم. سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولی او نبخشید. بدینجهت، خدمت شما رسیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر! خداوند تو را ببخشد». و این جمله را سه بار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانۀ ابوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و سلام کرد. با دیدن او، چهرۀ پیامبر خدا ﷺ داشت دگرگون می شد. ابوبکر ترسید (که مبادا رسول خدا ﷺ به او چیزی بگوید) لذا دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدا که من کوتاهی کرده‌ام. و این جمله را دو بار، تکرار کرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد. شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان ومالش، مرا همراهی نمود. آیا دوستم را برایم می گذارید»؟ و این جمله را دو بار تکرار نمود. بعد از آن، هیچ کس ابوبکر را اذیت نکرد.

١٥٠٦ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السُّلاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ». فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ: «أَبُوهَا». قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». فَعَدَّ رِجَالاً. (بخاري: ٣٦٦٢)

ترجمـه: عمـرو بـن عـاص ﷺ مـی گویـد: رسـول الله ﷺ مـرا بـه عنـوان فرمانـده لشـكر ذات‌السلاسل، تعیین نمود. نزد آنحضرت ﷺ رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسـان، نـزد تـو كیسـت؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چـه كسـی محبـوبتر اسـت؟ فرمـود: «پـدرش». گفـتم: بعـد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد.

١٥٠٧ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ ثَوْبِي يَسْتَرْخِي إِلاَّ أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خُيَلاءَ». (بخاری:٣٦٦٥)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمـود: «هـر كس، از روی تكبر، لباسش را بر زمین بكشاند، خداوند، روز قیامت به او نگاه نخواهد كرد». ابوبكر گفت: یـك طرف لباسم پایین می افتد مگر اینكه مواظـب آن باشـم. رسـول الله ﷺ فرمـود: «تـو ایـن كـار را از روی تكبر، انجام نمی دهی».

١٥٠٨ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُـمَّ خَـرَجَ، فَقُلْتُ: لأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْـجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَـا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْـتُ حَتَّى قُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْـرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، كَمَـا

صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ، وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلانٍ خَيْرًا ــ يُرِيدُ أَخَاهُ ــ يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». فَجِئْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وِجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الآخَرِ. (بخاري:٣٦٧٤)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول خدا ﷺ را ترک نمی کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم ﷺ شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسی می گوید: دنبال اش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازۀ آن که از شاخه های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتیکه رسول خدا ﷺ قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبۀ چاه اریس نشسته و ساقهایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پیامبر خدا ﷺ می شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا! او ابوبکر است و اجازۀ ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبۀ چاه، سمت راست رسول خدا ﷺ نشست و مانند آنحضرت ﷺ پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس بر گشتم وسرجایم نشستم.

و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگـر خداونـد بـه او (یعنی برادرم) ارادۀ خیر داشته باشد، او را می آورد. ناگهان، دیدم که شخصـی دروازه را تکـان می دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول خدا ﷺ رفـتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازۀ ورود می خواهـد. فرمـود: «بگـو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا ﷺ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبۀ چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چـاه، آویـزان کرد. من بر گشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به فلانی ارادۀ خیر داشـته باشد، او را می آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکـان داد. گفـتم: کیسـتی؟ گفـت: عثمـان بـن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شـود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می شود، بشارت بهشت بـده». نـزدش آمـدم و بـه او گفـتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می شوی، بشـارت بهشـت داد. او نیز وارد شد و دید که لبۀ چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبری رسول خدا ﷺ نشست.

١٥٠٩ ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيفَهُ». (بخاری: ٣٦٧٣)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکـرم ﷺ فرمـود: «اصـحاب مـرا دشـنام ندهیـد. زیرا اگر یکی از شما به اندازۀ کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصـف مـدّی کـه اصـحاب مـن انفاق می کنند، برابری نمی کند». (مدّ، پیمانه ای است که برخی آنرا به اندازۀ پُری دوکفِ دسـت دانسته اند).

١٥١٠ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ». (بخاری: ٣٦٧٥)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ بالای کوه احد رفتند. کوه احد آنان را لرزاند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای احد! آرام باش چرا که صرفا روی تو یک نبی، یک صدیق و دو شهید، قرار دارد».

۱۵۱۱ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَوُا اللَّهَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَانْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (بخاری:۳۶۷۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در میان گروهی ایستاده بودم که برای عمر بن خطاب ﷺ دعا می کردند در حالی که جنازۀ او بر تخت اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و می گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت کند. آرزو می کردم که خدا تو را در کنار دو دوست ات، قرار دهد. زیرا بسیار می شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «با ابوبکر و عمر بودم. من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا آرزو می کردم که خداوند تو را در کنار آنها قرار دهد.

ابن عباس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: چهره ام را بر گرداندم. دیدم که او علی بن ابی طالب ﷺ است.

باب (۲): مناقب عمر بن خطاب ﷺ

۱۵۱۲ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشَفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلالٌ وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظُرَ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ». فَقَالَ عُمَرُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارُ؟! (بخاری: ۳۶۷۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم که وارد بهشت شدم و در آنجا، رُمیصاء همسر ابو طلحه را دیدم و صدای پایی شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ (فرشته) گفت: این، بلال است. و قصری دیدم که در حیاط آن، دوشیزه ای نشسته بود. پرسیدم: این قصر، مال کیست؟ گفت: از آنِ عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا ببینم اما به یاد غیرت تو افتادم». عمر گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد. آیا برای تو هم به غیرت می آیم؟!

١٥١٣ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟قَالَ: «وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: لا شَيْءَ إِلاَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ. (بخاری: ٣٦٨٨)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ در مورد قیامت، پرسید و گفت: قیامت کی بر پا می شود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده ای»؟ گفت: چیزی آماده نکرده ام جز اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری».

انس ﷺ می گوید: هیچ چیزی ما را به اندازۀ این سخن نبی اکرم ﷺ خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس ﷺ ادامه داد: من نبی اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دوست دارم و بخاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نیست.

١٥١٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ». (بخاری:٣٦٨٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در میان بنی اسرائیل کـه قبـل از شـما می زیسته اند، مردانی وجود داشت که پیامبر نبودند ولی به آنها الهام می شـد. اگـر در میـان امـت من، یکی از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود».

باب (۳): مناقب عثمان بن عفان ﷺ

۱۵۱۵ــ عن عَبْدِاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّه جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فقَالَ لَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ ،أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَـدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَـانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَـبَ عُثْمَانُ، إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ: «يَدُ عُثْمَانَ». فَضَـرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الآنَ مَعَـكَ. (بخاری:۳٦۹۸)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که مردی از اهالی مصر، نزد او آمـد و گفت: آیا می دانی که عثمان روز جنگ احد، فرار کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می دانی کـه او در جنگ بدر، حاضر نشد و غیبت کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می دانی که او در بیعت رضـوان هم حضور نداشت و غیبت کـرد؟ گفـت: بلـی. آن مـرد، فریـاد کشـید وتکبیـر گفـت. ابـن عمـر رضی الله عنهما گفت: بیا تا برایت توضیح دهم. اما در مورد فرار روز احد، مـن گـواهی مـی دهـم که خداونـد، او را عفـو کـرده و بخشیده اسـت. و در مـورد غیبـت روز بـدر بایـد بگـویم: دختـر رسول خدا ﷺ یعنی همسرش، بیمار بود. لذا رسول خدا ﷺ به او گفـت: «پـاداش و سـهم غنیمـت یک نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده اند، به تـو نیـز مـی رسـد». امـا اینکـه در بیعـت

رضوان، حضور نداشت، دلیلش این بود کـه اگـر در وادی مکـه، کسـی عزیزتـر از عثمـان وجـود می داشت، او را به جایش می فرستاد. ولی به همـین خـاطر، رسـول خـدا ﷺ عثمـان را فرسـتاد. و بیعت رضوان بعد از رفتن او به مکه، صـورت گرفـت. در نتیجـه، رسـول الله ﷺ دسـت راسـتش را بجای دست عثمان قرار داد و فرمود: «این، دست عثمان است». آنگاه آنرا روی دست چـپش نهـاد و فرمود: «این، بیعت عثمان است». در پایان، ابن عمر به آن مرد گفت: هـم اکنـون، ایـن جوابهـا را نیز با خود ببر.

باب (٤): مناقب علی بن ابی طالب ﷺ

١٥١٦ ـــ عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام شَكَتْ مَا تَلْقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَى، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبْيٌ، فَانْطَلَقَتْ، فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: «أَلا أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ وَتُسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ وَتَحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ». (بخاری:٣٧٠٥)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ مـی گویـد: فاطمـه رضـی الله عنهـا از سـختی کـار بـا آسـیا، شـکایت داشـت. بـدین جهـت، پـس از اینکـه چنـد اسـیر نـزد نبـی اکـرم ﷺ آوردنـد، خـدمت آنحضرتﷺ رفت ولی او را نیافت. بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و در این مورد، با وی سـخن گفت. هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، عایشه رضـی الله عنهـا او را از آمـدن فاطمـه رضـی الله عنهـا باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ نزد ما آمد در حالی که ما به رختخـواب رفتـه بـودیم. خواسـتم بلنـد شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تـا جـایی کـه سـردی قـدمهایش را بـر سـینه ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتیـد، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سـه بـار، الحمـد الله بگوییـد. اینهـا بـرای شما از خدمتکار، بهتراند».

باب (٥): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۱۷ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النِّسَاءِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ، قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتُكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوَهَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ»؟ فَانْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَوَيْهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری: ۳۷۲۰)

ترجمه: عبدالله بن زبیر ﷺ می‌گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در میان زنان بودیم. در آن هنگام، زبیر را دیدم که بر اسبش سوار است و دو یا سه بار، نزد نبی قریظه، رفت و آمد می کند. پس از باز گشت، گفتم: ای پدر! تو را دیدم که رفت و آمد می کردی. گفت: پسرم! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی نزد بنی قریظه می رود و اخبار آنها را برایم می آورد»؟ پس من رفتم. هنگام بازگشت، رسول خدا ﷺ پدر و مادرش را با هم ذکر کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

باب (٦): ذکر طلحه بن عبید الله ﷺ

۱۵۱۸ـــ عَنْ طَلْحَةَ ﷺ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرِيْ وَ غَيْرَ سَعْدٍ. (بخاری:۳۷۲۳)

ترجمه: طلحه بن عبیدالله ﷺ می‌گوید: در یکی از روزهایی که نبی اکرم ﷺ با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از من و سعد، همراه رسول خدا ﷺ نماند.

۱۵۱۹ـــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ وَقَى النَّبِيَّ ﷺ بِيَدِهِ وَضُرِبَ فِيْهَا حَتَّى شَلَّتْ. (بخاری: ۳۷۲٤)

ترجمه: همچنین از طلحه ﷺ روایت است که او در روز احد، با دستش،آنقدر از رسول‌خدا ﷺ محافظت نمود که بعلت ضربات زیاد، دستش فلج شد.

باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص ﷺ

۱۵۲۰ـــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: جَمَعَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخاری:۳۷۲۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، والدینش را برایم جمع کرد. (یعنی فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»).

باب (۸): ذکر دامادهای پیامبر خدا ﷺ

۱۵۲۱ـــ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ ﷺ: أنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ فَحَدَّثَنِي وَصَدَقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ». فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ. (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه ﷺ می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه ﷺ رسید، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: قومات خیال می کند که تو بخاطر دخترانت، خشمگین نمی شوی و هم اکنون، علی می خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. بعد از شنیدن این سخن، رسول خدا ﷺ برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پارۀ تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانۀ یک شوهر، جمع نمی شوند». آنگاه علی ﷺ از خواستگاری اش، صرف نظر کرد.

۱۵۲۲ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي». (بخاري:۳۷۲۹)

ترجمه: و در روایتی دیگر، مسور بن مخزمه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ ذکر دامادش (ابوالعاص) را که از بنی عبد شمس بود، به میان آورد و پیوند با ایشان را بسیار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده هایی که به من داد، وفا کرد».

باب (۹): مناقب زید بن حارثه رضی الله عنه

۱۵۲۳ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ». (بخاری: ۳۷۳۰)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی را به جهاد، اعزام کرد و اسامه بن زید رضی الله عنهما را به عنوان امیر آنان، تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی اش اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما که هم اکنون به فرماندهی او، اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید.سوگند به خدا که او (پدرش) شایستۀ فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است».

۱۵۲۴ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ شَاهِدٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، قَالَ: فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ. (بخاری: ۳۷۳۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ حضور داشت و اسامه بن زید و زید بن حارثه، خواب بودند که قیافه شناسی وارد شد و گفت: یکی از این قدمها از دیگری، بوجود آمده است. راوی می گوید: نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، خوشحال شد و آنرا پسندید و به اطلاع عایشه رضی الله عنها رساند.

باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید رضی اللّه عنهما

۱۵۲۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَــرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ﷺ؟ فَلَمْ يَجْتَرِئْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَــرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». (بخاری:۳۷۳۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: زنی از بنی مخزوم، مرتکب سرقت شد. مردم گفتند: چه کسی دربارۀ او با نبی اکرم ﷺ سخن می گوید؟ کسی جرأت نکرد که با اوسخن بگوید. سر انجام، اسامه بن زید رضی الله عنهما با رسول خدا ﷺ سخن گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر در میان بنی اسرائیل، فرد مشهوری، مرتکب دزدی می شد، او را رها می کردند. و اگر فرد ضعیفی، مرتکب دزدی می شد، دستش را قطع می کردند. اگر (بجای آن زن) فاطمه هم می بود، دستش را قطع می کردم».

۱۵۲۶ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْخُــذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا». (بخاری:۳۷۳۵)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ من و حسن را در بغل گرفت و فرمود: «پروردگارا! اینها را دوست داشته باش چرا که من اینها را دوست دارم».

باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۱۵۲۷ــ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَاللَّــهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». (بخاری: ۳۷٤۱)

ترجمه: از حفصه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نیکوکاری است».

باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما

۱۵۲۸ــ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ أَنَّهُ جَلَسَ إِلى جَنْبِهِ غُلامٌ في مَسْجِدٍ بِالْشَام، وَكَانَ قَد قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَليساً صالحاً. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ؟ يَعْنِي حُذَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُم الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ؟ ــ يَعْنِي: مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: عَمَّارًا ــ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّوَاكِ وَالْوِسَادِ أَوِ السِّرَارِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقْرَأُ ﴿**وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى**﴾ قُلْتُ: ﴿**وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى**﴾ قَالَ: مَا زَالَ بِي هَؤُلاءِ حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۳۷۴۳)

ترجمه: از ابودرداء ﷺ روایت است که نوجوانی در یکی از مساجد شام، کنار او نشست و قبلاً چنین دعا کرده بود که: بار الها! دوست خوبی نصیبم کن. ابودرداء پرسید: اهل کجایی؟ گفت: از اهالی کوفه هستم و پرسید: آیا صاحب سرّی که فقط او اسرار را می داند (حذیفه) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که خداوند او را به زبان پیامبرش از شیطان، پناه داد (عمار) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که سایه به سایه، رسول خدا ﷺ را همراهی می کرد و مسواک اش را بر می داشت، در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: عبدالله بن مسعود آیۀ ﴿**وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى**﴾ را چگونه قرائت می کرد. گفتم: بعد از آن، ﴿**وَالذَّكَرَ وَالأُنْثَى**﴾ می خواند.

ابودرداء می گوید: مردم شام، آنقدر در مورد این آیه از من سؤال کردند که نزدیک بود مرا از آنچه که از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، منصرف سازند.

باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح ﷺ

۱۵۲۹ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيَّتُهَا الأُمَّةُ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری:۳۷۴۴)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر امتی، امینـی دارد. ای امـت! امین ما، ابو عبیده بن جراح است».

باب (۱٤): مناقب حسن وحسین رضی الله عنهما

۱۵۳۰ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ». (بخاری:۳۷٤۹)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می‌گوید: نبی اکـرم ﷺ را دیـدم کـه حسـن بـن علـی رضـی الله عنهما بر شانه اش قرار داشت و می فرمود: «خدایا! من او را دوست دارم. پس تو نیـز او را دوسـت داشته باش».

۱۵۳۱ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْحَسَنِ بْــنِ عَلِيٍّ ﷺ. (بخاری:۳۷۵۲).

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: هیچ کس مانند حسن بن علـی رضـی الله عنهمـا شـبیه نبی اکرم ﷺ نبود.

۱۵۳۲ ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ﷺ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الذُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا». (بخاری:۳۷۵۳).

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: اگر کسـی در حالت احرام، مگسی را بکشد، حکم اش چیست؟ گفـت: مـردم عـراق از کشـته شـدن مگـس می پرسند در حالی که فرزند دختر رسـول خـدا ﷺ را کشـتند! حـال آنکـه نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «حسن و حسین، گلهای خوشبوی من در دنیا هستند».

باب (۱۵): مناقب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما

١٥٣٣ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: ضَمَّنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ». (بخاری:٣٧٥٦).

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدایا! به او حکمت بیاموز» و در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «بار الها! به او کتاب (قرآن) بیاموز».

باب (١٦): مناقب خالد بن ولید ﷺ

١٥٣٤ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ ثُمَّ قَالَ: «فأَخَذَها ــ يعني: الرَّايَةَ ــ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ». (بخاری:٣٧٥٧)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ خبر شهادت زید، جعفر، و ابن رواحه را اعلام کرد ... شرح بقیۀ حدیث قبلا بیان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشیری از شمشیر های خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسیلۀ او فتح و پیروزی، نصیبشان ساخت».

باب (١٧): مناقب سالم؛ غلام آزاد شدۀ ابوحذیفه ﷺ

١٥٣٥ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ــ فَبَدَأَ بِهِ ــ وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (بخاری:٣٧٥٨)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «قرائت قرآن را از چهار نفر بیاموزید: ١ـ عبدالله بن مسعود ـ و نخست، از او نام برد. ٢ـ سالم؛ غلام آزاد شدۀ ابو حذیفه؛ ٣ـ ابی بن کعب. ٤ـ معاذ بن جبل».

باب (١٨): مناقب عایشه رضی الله عنها

١٥٣٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلاةُ

فَصَلُّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، ثُمَّ ذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ كِتَابِ التَّيَمُّمِ. (بخاری:۳۷۷۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: گلوبندی را که از (خواهرم) اسماء به عاریت گرفته بودم، گم شد. رسول الله ﷺ چند تن از یارانش را به جستجوی آن فرستاد. در اثنای جستجو، وقت نماز فرا رسید. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتی نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و از اینکه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شکایت کردند. در نتیجه،آیهٔ تیمم نازل شد. شرح بقیهٔ حدیث در کتاب تیمم، بیان گردید.

باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله علیهم اجمعین

۱۵۳۷ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ :كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ وَقُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرِّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الإِسْلامِ. (بخاری:۳۷۷۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: روز (جنگ) بعاث، روزی است که خداوند آنرا به رسولش هدیه نمود. رسول خدا ﷺ در حالی وارد مدینه شد که آنان، متفرق، سرانشان کشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعاث (جنگ) را به پیامبرش هدیه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدینه ساخت.

باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم»

۱۵۳۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ». (بخاری:۳۷۷۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم».

باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است

۱۵۳۹ــ عن الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «الأَنْصَارُ لا يُحِبُّهُمْ إلاَّ مُــؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إلاَّ مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَــنْ أَبْغَضَــهُمْ أَبْغَضَــهُ اللَّــهُ». (بخاری:۳۷۸۳)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمنی نمی کند مگر منافق. پس هر کس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می دارد و هر کس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن می دارد».

باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید»

۱۵۴۰ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: رَأَى النَّبيُّ ﷺ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ مِنْ عُرُسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُمَثِّلاً فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ. (بخاری:۳۷۸۵)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می آیند. پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «خدا گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار تکرار کرد.

۱۵۴۱ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِﷺ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»، مَرَّتَيْنِ. (بخاری:۳۷۸۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر، انسﷺ می گوید: یکی از زنان انصار که کودکی به همراه داشت، نزد رسول خدا ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ با او صحبت کرد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را دو بار، تکرار کرد.

۱۵۴۲ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَتِ الأَنْصَارُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ وَإِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاكَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا فَدَعَا بِهِ.(بخاری:۳۷۸۷)

ترجمه: از زید بن ارقم ﷺ روایت است کـه انصـار گفتنـد: ای رسـول خـدا! هـر پیـامبری، پیروانی دارد و همانا ما از تو پیروی کرده ایم. پس از خداوند بخواه که هم پیمانـان مـا را جـزو مـا قرار دهد. رسول خدا ﷺ نیز چنین دعا کرد.

باب (۲۳): فضیلت تیره های انصار

١٥٤٣ـــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ». فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خُيِّرَ دُورُ الأَنْصَارِ فَجُعِلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (بخاری:۳۷۹۱)

ترجمه: ابوحمید ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین تیره های انصار به ترتیب، تیـرۀ بنی نجار، عبد الاشهل، بنی حارث و بنی ساعده هستند. و همه آنها خوب اند». شـرح ایـن حـدیث قبلاً بیان شد. و در پایان این روایت آمـده اسـت کـه سـعد بـن عباده بـه نبـی اکـرم ﷺ گفـت: ای رسول خدا! تیره های خوب انصار، نام برده شـدند و مـا در آخـر، قـرار گـرفتیم. رسـول اکـرم ﷺ فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید»؟

باب (٢٤): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»

١٥٤٤ـــ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلاَنًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (بخاری:۳۷۹۲)

ترجمه: اُسید بن حضیر ﷺ می گوید: مردی از انصار گفت: یا رسول الله! آیا همـانطور کـه به فلانی، مسئولیتی واگذار کرده ای، به من واگذار نمی کنی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «بعد از مـن، تبعیض های نادرستی خواهید دید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

۱۵۴۵ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمُ الْحَوْضُ». (بخاری:۳۷۹۳)

ترجمه: و در روایتی دیگر، انس ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «وعدۀ شما با من، کنار حوض است».

باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می دهند

۱۵۴۶ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ؟ فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلاَّ الْمَاءُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَا، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلاَّ قُوتُ صِبْيَانِي، فَقَالَ: هَيِّئِي طَعَامَكِ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكِ، وَنَوِّمِي صِبْيَانَكِ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً، فَهَيَّأَتْ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحَتْ سِرَاجَهَا، وَنَوَّمَتْ صِبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلا يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلانِ، فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ ـــ أَوْ عَجِبَ ـــ مِنْ فَعَالِكُمَا». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿**وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾. (بخاری:۳۷۹۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ کسی را نزد همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتند: نزد ما چیزی جز آب، وجود ندارد. رسول اکرم ﷺ خطاب به حاضرین گفت: «چه کسی این شخص را مهمان می کند»؟ مردی انصاری گفت: من. آنگاه، او را به خانه اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ﷺ را گرامی بدار. همسرش گفت: نزد ما چیزی جز خوراک بچه ها، وجود ندارد. گفت: غذایت را آماده کن، چراغت را روشن کن و هر گاه، کودکان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذایش را آماده کرد، چراغش را روشن ساخت و کودکانش را خوابانید. سپس، برخاست و چنین وانمود کرد که می خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولی آنرا خاموش کرد. همچنین آن دو

به مهمانشان چنین وانمود کردند که غذا می خورند (تا اینکه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد که آن انصاری نزد رسول خدا ﷺ رفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دیشب، خداوند از کار شما خندید و یا تعجب کرد». آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَي أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (با آنکه خودشان به آن چیز، بشدت نیاز دارند،، دیگران را بر خود، ترجیح می دهند. و کسانی که از بخل نفس خویش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارند).

باب (٢٦): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید»

١٥٤٧ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِي اللَّه عَنْهمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أُوصِيكُمْ بِالأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي، وَقَدْ قَضَوْا الَّذِي عَلَيْهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری:٣٧٩٩)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ابوبکر و عباس رضی الله عنهما از کنار یکی از مجالس انصار گذشتند و دیدند که آنها گریه می کنند. عباس ﷺ پرسید: چرا گریه می کنید؟ گفتند: به یاد مجالسی که نبی اکرم ﷺ با ما داشت، افتادیم. سپس، عباس ﷺ نزد رسول خدا ﷺ رفت و او را با خبر ساخت. راوی می گوید: آنگاه نبی اکرم ﷺ در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، بیرون آمد و برای آخرین بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش می کنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظایف خود، عمل کرده اند ولی حق آنان بر ما باقی است. پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید».

۱۵۴۸ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری:۳۸۰۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حالی که ملافه ای پوشیده و بالای شانه‌هایش انداخته و پارچه ای سیاه به سرش بسته بود، بیرون آمد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد، ای مردم! تعداد مردم، رو به افزایش است. ولی تعداد انصار تا جایی کاهش می یابد که مثل نمک در طعام می مانند. پس هرکس از شما به پست و مقامی رسید که می تواند نفع یا ضرری به دیگران برساند، از نیکوکاران آنان (انصار) بپذیرد و از بدانشان،گذشت نماید».

باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ ﷺ

۱۵۴۹ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَــوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ». (بخاری:۳۸۰۳).

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد».

باب (۲۸): مناقب أُبَی بن کعب ﷺ

۱۵۵۰ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُبَيٍّ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿**لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ**﴾». قَالَ: وَسَمَّانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَبَكَى. (بخاری:۳۸۰۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به أُبی بن کعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سورۀ ﴿**لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ**﴾ را برایت بخوانم». أُبی گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». أُبی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت ﷺ

۱۵۵۱ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الأَنْصَارِ: أُبَيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي. (بخاری: ۳۸۱۰)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: اُبی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. یکی از راویان می گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.

باب (۳۰) مناقب ابوطلحه ﷺ

۱۵۵۲ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَبُو طَلْحَةَ ﷺ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ مُجَوِّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلاً رَامِيًا شَدِيدَ الْقِدِّ يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ فَيَقُولُ: «انْشُرْهَا لأَبِي طَلْحَةَ». فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، لا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا تُنْقِزَانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلآَنِهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاثًا. (بخاری: ۳۸۱۱)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم ﷺ پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش آنحضرت ﷺ قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می کرد. او که تیر انداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبهٔ تیر می گذشت، نبی اکرم ﷺ می فرمود: «آنرا برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم ﷺ سرش را بلند می کرد تا بسوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم

فدایت. سرت را بالا مگیر. مبادا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند. سینه ام جلوی سینه ات قرار دارد. (سینه ام را برایت، سپر کرده ام).

راوی می گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سُلیم رضی الله عنهما را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند طوریکه خلخالهای ساق پایشان را مشاهده می کردم. (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشک های آب را بر دوش خود حمل می کردند و به مردم، آب می دادند و بر می گشتند. باز آنها را پر از آب کرده، دوباره می آمدند و به مردم، آب می دادند. و در آنروز، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد.

باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام ﷺ

۱۵۵۳ــ عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ، إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلاَّ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ. قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ**﴾. (بخاری:۳۸۱۲)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نشنیدم که نبی اکرم ﷺ جز عبد الله بن سلام به احدی دیگر از کسانی که بر روی زمین راه می روند، بگوید او اهل بهشت است.

و در مورد ایشان، این آیه نازل شد: ﴿**وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ**﴾ یعنی و کسانی از بنی اسرائیل بر همچون کتابی (قرآن) گواهی می دهند.

۱۵۵۴ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ ﷺ قال: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ ــ ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخُضْرَتِهَا ــ وَسْطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الأَرْضِ، وَأَعْلاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقَ، قُلْتُ: لا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقَظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ: الإِسْلامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ: عَمُودُ الإِسْلامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ: عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الإِسْلامِ حَتَّى تَمُوتَ». (بخاری:۳۸۱۳)

ترجمه: عبدالله بن سلام ﷺ می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ خوابی دیدم وآنرا برای رسول الله ﷺ تعریف کردم. دیدم که گویا در باغی هستم ـ وسعت و سر سبزی آنرا نیز ذکر کرد ـ و در میان آن، ستونی آهنی قرار داشت که قسمت پایین آن، در زمین و قسمت بالای آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه ای وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتم: نمی توانم. خادمی آمد و لباسهایم را از پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقانی آن رسیدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محکم بگیر. آنگاه، بیدار شدم در حالی که آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را برای رسول خدا ﷺ تعریف کردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عروة الوثقی است. پس تو تا زنده هستی، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند».

باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم ﷺ با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها

۱۵۵۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يُقَطِّعُهَا أَعْضَاءً، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلا خَدِيجَةُ، فَيَقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ». (بخاری:۳۸۱۸)

ترجمه: عایشه رضی‌الله‌عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ﷺ به اندازۀ خدیجه، رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم ﷺ به کثرت از او یاد می کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می نمود، آنرا قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به آنحضرت ﷺ می گفتم: گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ می فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم».

۱۵۵۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا

السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ. (بخاری: ۳۸۲۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پروردگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد.

۱۵۵۷ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ـ أُخْتُ خَدِيجَةَ ـ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغِرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ حَمْرَاءِ الشِّدْقَيْنِ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (بخاري: ۳۸۲۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رضی الله عنها؛ از رسول الله ﷺ اجازۀ ورود خواست. آنحضرت ﷺ چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رضی الله عنها افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدتها است که از دنیا رفته است این همه یاد می کنی در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است.

باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه

۱۵۵۸ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ. قَالَ: «وَأَيْضاً وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ». وَبَاقِيُ الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ۳۸۲۵)

ترجمه: عایشه رضی‌الله‌عنها می گوید: هند دختر عتبه آمد وگفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده ای وجود نداشت کـه ذلـت را بـرای آنـان ، بیشـتر از ذلـت بـرای خـانوادۀ تـو دوست داشته باشم. اما امروز، هیچ خانواده ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنـان، بیشتر از عزت برای خانوادۀ تو دوست داشته باشم. رسول خـدا ﷺ فرمـود: «سـوگند بـه ذاتـی کـه جانم در دست اوست، همینگونه است». شرح بقیۀ آن، در حدیث شماره (۱۰۳۳) بیان شد.

باب (۳٤): سخن از زید بن عمرو بن نفیل

۱۵۵۹ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبيِّ ﷺ الْوَحْيُ، فَقُدِّمَتْ إِلَى النَّبيِّ ﷺ سُفْرَةٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلا آكُلُ إِلاَّ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَـانَ يَعِيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبَحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِذَلِكَ، وَإِعْظَامًا لَهُ. (بخاری:۳۸۲٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: قبل از اینکه بر نبی اکرم ﷺ وحـی نـازل شود، با زید بن عمرو بن نفیل در قسمت پایین «بـلاح» ملاقـات کـرد. سـپس، سـفرۀ غـذایی بـرای رسول خدا ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ از خوردن آن، امتناع ورزید. زید گفـت: مـن هـم از آنچـه شما برای بت هایتان ذبح می کنید، نمی خورم و فقط گوشتی را مـی خـورم کـه نـام خـدا بـر آن، گرفته شده باشد. راوی می گوید: زید بن عمرو بر ذبیحه های قریش، عیب می گرفت، کـار آنـان را زشت و گناهی بزرگ می دانست و مـی گفـت: گوسـفند را خـدا آفریـده اسـت و از آسـمان، برایش آب نازل کرده است و از زمین برایش، گیاه رویانیده است. آنگاه، شما آنرا بنام غیـر خـدا، ذبح می کنید.

باب (۳۵): دوران جاهلیت

۱۵۶۰ـ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلا يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ:«لاَ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». (بخاری:۳۸۳٦)

ترجمه: همچنین عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آگاه باشید، هرکس که میخواهد سوگند یاد کند، فقط به نام خدا، سوگند یاد کند». راوی می گوید: قریش بنام پدران خود، سوگند می خوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخورید».

۱۵٦۱ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلُ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (بخاری: ۳۸٤۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین سخنی که شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است که می گوید: بدانید که هر چیزی غیر از خدا، رفتنی است. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود».

باب (۳٦): بعثت رسول اکرم ﷺ

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعبِ بْنِ لؤَيٍّ بْنِ غالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.

١٥٦٢ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّــهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَــى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ ﷺ. (بخاری:٣٨٥١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در سن چهل سالگی، به نبی اکرم ﷺ وحی نازل شد. پس سیزده سال در مکه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نماید. آنگاه به مدینه، هجرت نمود و ده سال نیز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت کرد.

باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند

١٥٦٣ــ عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَــنْ أَشَــدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿**أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُــولَ رَبِّيَ اللَّهُ**﴾ الآيَةَ. (بخاری:٣٨٥٦)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما دربارۀ بدترین برخوردی که مشرکین با نبی اکرم ﷺ داشتند، پرسیدند. گفت: روزی، پیامبر خدا ﷺ در حِجر کعبه (حطیم) نماز می خواند که عقبه بن ابی معیط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلویش را فشرد و می خواست او را خفه کند. در آن هنگام، ابوبکر رضی الله عنه آمد و شانۀ عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ﷺ دور ساخت و گفت: آیا مردی را که می گوید: پرودگار من، الله است، به قتل می رسانید؟!

باب (۳۸): ذکر جن

١٥٦٤ــ عَنْ عبدِالله بْنِ مَسْعُوْدٍ رضی الله عنه وَقَدْ سُئل: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْجِنِّ لَيْلَــةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ. (بخاری:٣٨٥٩)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدند: شبی که جن ها به قرآن، گوش فرا می دادند، چه کسی نبی اکرم ﷺ را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختی.

۱۵۶۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِدَاوَةً لِوَضُوئِهِ وَحَاجَتِهِ...قَدْ تَقَدَّمَ وَزَادَ فِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَوْلَهُ ﷺ: «إِنَّهُ أَتَانِي وَفْدُ جِنِّ نَصِيبِينَ، وَنِعْمَ الْجِنُّ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلا بِرَوْثَةٍ إِلا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا». (بخاری: ۳۸۶۰)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که او با نبی اکرم ﷺ بود و ظرف آبی را برای وضو و نیازهای دیگر آنحضرت ﷺ همراه داشت... این حدیث، قبلاً بیان شد و در اینجا علاوه بر آن، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «گروهی از جنهای شهر نصیبین نزد من آمدند و چه جن های خوبی بودند. آنان از من طلب غذا کردند. من نیز از خدا خواستم که آنها بر هر استخوان و یا سِرگینی که بگذرند، بر آن، غذایی بیابند».

باب (۳۹): هجرت به حبشه

۱۵۶۶ــ عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ رضي الله عنها قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَةٌ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمِيصَةً لَهَا أَعْلامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُ الأَعْلامَ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ: «سَنَاهْ سَنَاهْ». (بخاری: ۳۸۷۴)

ترجمه: ام خالد؛ دختر خالد رضی الله عنها؛ می گوید: من که دختر خردسالی بودم از سرزمین حبشه آمدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم لباس نقش داری به من پوشانید. و بر آن نقشها، دست می کشید ومی فرمود: «زیباست، زیباست».

باب (۴۰): حکایت ابو طالب

۱۵۶۷ــ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ، قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۸۸۳)

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب ﷺ می گوید: به نبی اکرم ﷺ گفتم: چه کاری برای عمویت انجام دادی؟ زیرا از توحمایت می کرد و به خاطر توخشمگین می شد. فرمود: «او در عمقِ کمِ جهنم به سر می برد. و اگر من نبودم، در درکِ اسفل آتش، قرار می گرفت».

۱۵۶۸ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ». (بخاری:۳۸۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: هنگامی که از عموی رسول خدا ﷺ ذکری به میان آمد، شنیدم که فرمود: «امیدوارم که شفاعت من روز قیامت، برایش مفید باشد و در عمقِ کمِ جهنم، قرار گیرد طوریکه آتش تا قوزک پایش برسد. ولی (باز هم) مغزش از آن، بجوش می آید».

باب (۴۱): حدیث اسراء

۱۵۶۹ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ». (بخاری:۳۸۸۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که قریش (اسراء و معراج رفتن) مرا تکذیب کردند، در حِجر اسماعیل (همان دیوار کوچک ملحق به کعبه) ایستادم. خداوند بیت المقدس را برایم نمایان ساخت. و من در حالی که بسوی آن نگاه می‌کردم، نشانه های آنرا برای قریش می گفتم».

باب (۴۲): معراج

۱۵۷۰ـــ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ، وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحِجْرِ مُضْطَجِعًا، إِذْ أَتَانِي

آتٍ فَقَدَّ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَالَ الرَّاوِي: مِنْ ثُغْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيمَانًا، فَغُسِلَ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِيَ، ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَبْيَضَ، قَالَ الرَّاوِي: هُوَ ــ يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ، فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ فَانْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا ابْنَا الْخَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالاَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ:

مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ، بَكَى، قِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لأَنَّ غُلامًا بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا أَبُوكَ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبْنِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ رُفِعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلالِ هَجَرَ، وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيَلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ، ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتَ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ

إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَ أُمِرْتَ؟ قُلْتُ أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ، نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي. قَدْ تَقَدَّمَ حَدِيْثُ الإِسْرَاءِ عَنْ أَنَسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلاَةِ، وَفِي كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهَا مَا لَيْسَ فِي الآخِرِ. (بخاری:۳۸۸۷)

ترجمه: مالك بن صعصعه ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ از شب اسراء برای ما سخن گفت و فرمود: «هنگامی که در حطیم یا حجر اسماعیل به پهلو خوابیده بودم، ناگهان، شخصی آمد و سینه ام را تا زیر ناف، شکافت. قلبم را بیرون آورد. سپس، طشتی را که مملو از ایمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو دادند و آنرا پر از ایمان کردند و سرجایش گذاشتند. آنگاه، چارپای سفیدی آوردند که از قاطر، کوچکتر و از الاغ، بزرگتر بود. و هر گام اش را به اندازهٔ دیدش بر می داشت. مرا بر آن سوار کردند. جبریل مرا برد تا به آسمان دنیا رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می کنیم. چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد آسمان اول شدم، آدم علیه السلام را دیدم. جبریل گفت: این، پدرت، آدم است به او سلام بده. من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می کنیم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله هایم؛ یحیی و عیسی؛ را دیدم. جبریل گفت: اینها، یحیی و عیسی هستند به آنها

سلام بده. به آنان نیز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همرا من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم، یوسف را دیدم. جبریل گفت: این، یوسف است به او سلام بده. به او هم سلام دادم او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس، جبریل مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم و به ادریس رسیدم، جبریل گفت: این، ادریس است به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان پنجم برد وخواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، هارون را دیدم. جبریل گفت: این، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار.

سپس جبریل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، موسی را دیدم. جبریل گفت: این، موسی است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. اما هنگامی که از او گذشتم، شروع به گریستن کرد. پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه بعد از من، نوجوانی مبعوث شده است که امتیانش بیشتر از امت من به بهشت می روند.

سپس جبریل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: آیا کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت

شده است؟ گفت: بلی. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد می گوییم. چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبریل گفت: این، پدر توست. به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس بالا برده شدم تا به سدرة المنتهی رسیدم. ناگهان، دیدم که میوه هایش به اندازۀ کوزه های شهر «هجر» و برگهای آن به اندازۀ گوش فیل است. جبریل گفت: این، سدرة النمنتهی است. و در آنجا، نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر، آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! اینها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت اند. و دو نهر آشکار، نیل و فرات می باشند. سپس بیت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برایم یک ظرف شراب، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل آوردند. من شیر را برداشتم. جبریل گفت: این، فطرتی است که تو و امت ات بر آن هستید.

آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برایم فرض قرار دادند. پس بر گشتم. همینکه به موسی رسیدم، گفت: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا که من مردم را قبل از تو آزمایش کردم و از بنی اسراییل، مشکلات زیادی را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات، تخفیف دهد. برگشتم. پس خداوند ده نماز، برایم کم کرد. دوباره نزد موسی آمدم. موسی همان سخنان گذشته اش را تکرار کرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز دیگر را کم کرد. بار دیگر، نزد موسی آمدم. او همان سخنان قبلی اش را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز دیگر نیز کم کرد. بسوی موسی آمدم. دوباره همان سخنان را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسی آمدم و او همان سخنانش را تکرار کرد. دوباره نزد خدا برگشتم و این بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

برای آخرین بار، نزد موسی آمدم. پرسید: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند که روزانه، پنج نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمایش کرده ام و از بنی اسراییل، سختی های زیادی، متحمل شده ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات تخفیف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگارم خواستم که شرمنده شدم. هم اکنون، خشنود و تسلیم هستم.

هنگامی که از آنجا گذشتم، هاتفی ندا داد: فریضه ام را قطعی نمودم و به بندگانم تخفیف دادم».

قابل یاد آوری است که حدیث اسراء به روایت انس ﷺ در آغاز «کتاب الصلاة» بیان گردید و هر یک از این دو حدیث، حاوی مطالبی است که دیگری فاقد آن می باشد.

۱۵۷۱ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿**وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ**﴾ قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ: ﴿**وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ**﴾ قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. (بخاری:۳۸۸۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ این آیه: ﴿**وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ**﴾ یعنی دیداری را که ما (در شب معراج) برای تو میسر ساختیم، در واقع آنرا وسیلۀ آزمایش مردم، قرار دادیم، می گوید: این دیدار، با چشم (در حالت بیداری) در شبی که رسول الله ﷺ به بیت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنین ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ آیۀ: ﴿**وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ**﴾ یعنی درخت لعنت شده در قرآن، می فرماید: منظور از آن، درخت زَقوم است.

باب (٤٣): نكاح نبی اکرم ﷺ با عایشه رضی‌الله عنها وآمدن عایشه به مدینه وعروسی آنحضرت ﷺ با وی

۱۵۷۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوُعِكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعَرِي فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ وَمَعِي صَوَاحِبُ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لأُنْهِجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفَسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ

فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلاَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. (بخاری:۳۸۹٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دختری شش ساله بودم که نبی اکرم ﷺ مرا به نکاح خود در آورد. سپس به مدینه، هجرت کردیم و در محلۀ بنی حارث بن خزرج، منزل گرفتیم. در آنجا تب شدم که به علت آن، موهای سرم ریخت. پس از مدتی، دوباره روییـد تا اینکه به شانه هایم رسید. سرانجام، روزی، با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی دانستم از من چه می خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می زدم، کنار دروازۀ خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم ونفس زدنم، بر طرف گردید. آنگاه، کمی آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستی بر آنها کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا ﷺ که هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله ای بودم.

۱۵۷۳ـــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ». (بخاری:۳۸۹٥)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابریشمی، خواب دیدم. و شخصی می گفت: این، همسر توست. چادرش را کنار بزن. ناگهان، می‌دیدم که تو هستی. با خود می گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد، به آن، جامۀ عمل می‌پوشاند».

باب (٤٤): هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷٤ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا؛ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلاَّ يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ

الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ وَلا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ، ارْجِعْ وَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ، فَرَجَعَ وَارْتَحَلَ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلاً يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ؟ فَلَمْ تُكَذِّبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ، وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلا يَسْتَعْلِنُ بِصَلاتِهِ، وَلا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَا لأَبِي بَكْرٍ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقَذِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلاً بَكَّاءً لا يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَعَلَ، وَإِنْ أَبَى إِلاَّ أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأَبِي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُسْلِمِينَ:

«إِنِّي أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ، وَهُمَا الْحَرَّتَانِ» فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ، وَهُوَ الْخَبَطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ قَالَ قَائِلٌ لأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَقَنِّعًا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءٌ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلاَّ أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ، بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ إِحْدَى رَاحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِالثَّمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحَثَّ الْجِهَازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا فَرَبَطَتْ بِهِ عَلَى فَمِ الْجِرَابِ، فَبِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ، قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمَنَا فِيهِ ثَلاثَ لَيَالٍ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ، فَيُدْلِجُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلاَّ وَعَاهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلٍ وَهُوَ لَبَنُ مِنْحَتِهِمَا وَرَضِيفِهِمَا، حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيَا خِرِّيتًا، وَالْخِرِّيتُ الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ، قَدْ غَمَسَ

حِلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ، بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَالدَّلِيلُ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاحِلِ، قَالَ سُرَاقَةُ بْنَ جُعْشُمٍ الْمُدْلَجِيُّ ﵁: يَقُولُ: جَاءَنَا رُسُلُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسَرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدْلِجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ! إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آنِفًا أَسْوِدَةً بِالسَّاحِلِ، أُرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلانًا وَفُلانًا انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ، فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكَمَةٍ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَطْتُ بِزُجِّهِ الأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَالِيَهُ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ فَعَثَرَتْ بِي فَرَسِي، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْهَا الأَزْلامَ فَاسْتَقْسَمْتُ بِهَا: أَضُرُّهُمْ أَمْ لا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الأَزْلامَ تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الالْتِفَاتَ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الأَرْضِ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَنَهَضَتْ، فَلَمْ تَكَدْ تُخْرِجُ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً إِذَا لأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَقْسَمْتُ بِالأَزْلامِ فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالأَمَانِ، فَوَقَفُوا فَرَكِبْتُ فَرَسِي، حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَرْزَآنِي، وَلَمْ يَسْأَلانِي، إِلاَّ أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُقْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ

مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّأْمِ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوَوْا إِلَى بُيُوتِهِمْ أَوْفَى رَجُلٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِهِمْ لأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابِهِ مُبَيَّضِينَ، يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعَاشِرَ الْعَرَبِ! هَذَا جَدُّكُم الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَثَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السِّلاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الاثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الأَنْصَارِ ــ مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ــ يُحَيِّي أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتِ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مِرْبَدًا لِلتَّمْرِ لِسُهَيْلٍ وَسَهْلٍ ــ غُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي حَجْرِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ ــ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلامَيْنِ، فَسَاوَمَهُمَا بِالْمِرْبَدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالا: لا بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّبِنَ فِي بُنْيَانِهِ: وَيَقُولُ وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّبِنَ: «هَذَا الْحِمَالُ لا حِمَالَ خَيْبَرْ، هَذَا أَبَرُّ رَبَّنَا وَأَطْهَرْ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الأَجْرَ أَجْرُ الآخِرَهْ، فَارْحَمِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ» (بخارى:٣٩٠٥ ــ ٣٩٠٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: از زمانی کـه بـه خـاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودند. و هر روز، صبح و شب، رسول الله ﷺ نزد ما مـی آمـد. هنگـامی کـه مسلمانان، مورد آزمایش قرار گرفتند، ابوبکر به قصد هجرت به حبشـه، بیـرون رفـت تـا بـه منطقـۀ «برک الغماد» رسید. در آنجا با ابن دغنه که سردار قبیلۀ «قـاره» بـود، ملاقـات کـرد. او گفـت: ای ابوبکر! کجا می روی؟ گفت: قوم ام مرا بیرون کرده است. می خواهم روی زمـین، سـیاحت کـنم و پروردگارم را عبادت نمایم. ابن دغنه گفت: ای ابوبکر! افرادی مانند تو نه بیرون مـی رونـد و نـه کسی آنها را بیرون می کند. زیرا تو به داد نیازمندان می رسی، با خویشاوندانت، صلۀ رحـم داری، مسئولیت می پذیری، مهمان نوازی می کنی و در مشکلات، به مردم، یاری مـی‌رسـانی. مـن تـو را پناه می دهم. برگرد و پرودگارات را در شهر خود، عبادت کن. اینجا بـود کـه ابـوبکر برگشـت و ابن دغنه نیز او را همراهی کرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشـراف قـریش سـر زد وبـه آنـان گفـت: افرادی مانند ابوبکر، نه بیرون می روند ونه کسی آنان را بیرون می کند. آیا مـردی را کـه بـه فقـرا کمک می نماید، صله رحم دارد، مسئولیت پذیر است، مهمان نواز اسـت و در مشـکلات، بـه داد مردم می رسد، بیرون می کنید؟ قریش، پناه دادن ابن دغنه را پذیرفتنـد و بـه او گفتنـد: بـه ابـوبکر بگو تا پرودگارش را در خانۀ خود، عبادت کند، همانجا نماز بخواند و هـر چـه مـی‌خواهـد، آنجـا تلاوت کند. و این کارهایش را علنی، انجام ندهد و به ما اذیت و آزار نرساند. زیرا می‌ترسـیم کـه زنان و کودکان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه این سخنان را به اطلاع ابوبکر رساند. ابوبکر نیز مـدتی را اینگونه در خانۀ خود به عبادت پرودگارش گذراند. او علنی نماز نمـی خوانـد و فقـط در خانـه اش، قرآن، تـلاوت مـی کـرد. پـس از مـدتی، تصـمیم گرفـت و در حیـات خانـه اش، مسـجدی ساخت. در همان مسجد، نماز مـی خوانـد و قـران، تـلاوت مـی کـرد. درنتیجـه، زنـان و فرزنـدان مشرکین به آنجا هجوم می آوردند.

و چون ابوبکر، بسیار گریه می کرد و هنگام تلاوت قرآن، نمی توانست خود را کنترل کند و اشک اش جاری می شد، آنان از دیدن او تعجب می کردند و به او می نگریستند. این کار، باعث وحشت سران مشرک قریش شد. کسی را بسوی ابن دغنه فرستادند. او آمد. آنها گفتند: ما ابوبکر را بخاطر تو پناه دادیم تا پرودگار خود را در خانه اش عبادت کند. او از این حد، تجاوز کرد و در حیات خانه اش، مسجدی ساخت و نماز و تلاوت اش را علنی کرد. می‌ترسیم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد. او را از این کار، باز بدار. اگر دوست دارد که به عبادت پرودگار

خود در خانه اش اکتفا کند، می تواند. ولی اگر می خواهد علنی، عبادت کند، از او بخواه تا از پناهندگی ات بیرون آید. زیرا ما دوست نداریم که با تو پیمان شکنی کنیم. و از سوی دیگر، کارهای علنی ابوبکر را نیز تحمل نمی کنیم.

عایشه رضی الله عنهما می گوید: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: تو می دانی که من با تو چه پیمانی بسته ام. یا به همان پیمانت، اکتفا کن و یا از پناهندگی ام، بیرون بیا. زیرا دوست ندارم این سخن به گوش عرب برسد که من در مورد مردی، پیمان بستم و آنرا شکستند. ابوبکرﷺ گفت: از پناهندگی ات بیرون می آیم و راضی به پناه خدا می شوم.

گفتنی است که در آن هنگام، نبی اکرم ﷺ در مکه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمین هجرت شما را که دارای نخل می باشد و میان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادی از مسلمانان بسوی مدینه هجرت کردند و بیشتر کسانی که به سرزمین حبشه، هجرت کرده بودند، به مدینه رفتند. ابوبکر نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله ﷺ به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازۀ هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر ﷺ بخاطر اینکه رسول خدا ﷺ را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد.

روزی، هنگام ظهر در خانۀ پدرم؛ ابوبکر؛ نشسته بودیم که شخصی به او گفت: این، رسول خدا ﷺ است که سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، کار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

بهرحال، رسول الله ﷺ آمد و اجازۀ ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبکر گفت: «اطرافیانت را بیرون کن». ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت ﷺ فرمود: «به من اجازۀ خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم ﷺ فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمی دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده کردیم و برای آنان، غذایی در یک سفرهٔ چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبکر، از کمر بندش، قطعه ای پاره کرد و دهانهٔ سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می گویند.

آنگاه، رسول الله ﷺ و ابوبکر به غاری که در کوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنهما نیز که جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می گذارند. و هنگام سحر از آنجا حرکت می کرد و طوری صبح زود، به مکه نزد قریش می آمد که گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه های قریش را بخاطر می سپرد و در تاریکی شب، نزد آنان باز می گشت و آنها را با خبر می ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شدهٔ ابوبکر رضی الله عنهما؛ گوسفندان شیردِه را در آن حوالی می چرانید. و هنگامی که پاسی از شب می گذشت، آنها را نزد آنان می برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می کردند. سپس در تاریکی، بانگ می زد و گوسفندان را از آنجا می راند. و هر سه شب، چنین کرد.

همچنین رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ مردی از قبیله بنی دیل را که از تیرهٔ بنی عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند. او هم پیمان آل عاص بن وائل سهمی و بر دین کفار قریش بود. آنان او را امین دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند که بعد از سه شب، یعنی صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بیاورد. اینگونه آنها با عامر بن فهیره و راهنمای خود، براه افتادند. آن شخص (راهنما) آنها را از طریق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجی می گوید: فرستادگان کفار قریش، نزد ما آمدند وبرای دستگیری یا کشتن هر یک از رسول خدا ﷺ و ابوبکر، جایزه ای به اندازهٔ خونبها (صد شتر) تعیین کردند. در آن اثنا، من در یکی از مجالس قوم ام؛ بنی مدلج؛ نشسته بودم که مردی از راه رسید و کنار ما ایستاد و گفت: ای سراقه! هم اکنون افرادی را در ساحل دیدم. گمان می کنم که محمد و یارانش باشند. سراقه می گوید: یقین کردم که آنها هستند. گفتم: کسانی را که تو دیده ای، آنها (محمد و ابوبکر) نیستند. بلکه فلانی و فلانی را دیده ای که چند لحظه قبل، از اینجا رفتند.

سپس، ساعتی در آن مجلس، نشستم. آنگاه برخاستم و به خانه رفتم و به کنیزم، دستور دادم تا اسبم را از خانه بیرون کند و به پشت تپه ها ببرد و آنجا منتظر من بماند. من هم نیزه ام را برداشتم و از پشت خانه بیرون رفتم. سرِ نیزه را بسوی زمین گرفتم و قسمت دیگر آنرا پایین آوردم تا اینکه به اسبم رسیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانیدم تا اینکه به آنها نزدیک شدم. در آن هنگام، اسبم لرزید و من به زمین افتادم. پس برخاستم و دستم را به جعبهٔ تیر بردم و تیرهای قمارم را از آن، بیرون آوردم و با آنها فال گرفتم. نتیجهٔ فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. بدون توجه به آن (فال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوی آنان دوانیدم تا جایی که قرائت رسول خدا ﷺ را شنیدم. آنحضرت ﷺ بسوی من نگاه نمی کرد اما ابوبکر بسیار نگاه می کرد. این بار، دستهای اسبم تا زانو در زمین فرو رفت و من به زمین افتادم. سپس فریاد زدم و اسب، به سختی برخاست. هنگامی که راست ایستاد، غباری مانند دود از اثر دستهایش به آسمان برخاست. بار دیگر، فال گرفتم و نتیجهٔ فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. پس صدا زدم و از آنها، امان خواستم. آنان ایستادند. من بر اسبم سوار شدم و نزد آنان رفتم. البته هنگامی که دیدم نمی توانم به آنها برسم، چنین به ذهنم رسید که دین رسول خدا ﷺ بزودی غلبه خواهد کرد. به او گفتم: همانا قوم ات برای دستگیری یا کشتن ات، جایزه ای به اندازه دیه، تعیین کرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنان، غذا و کالا، پیشنهاد دادم. ولی نپذیرفتند. و از من چیزی نخواستند جز اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: «راز ما را پوشیده نگه دار». سپس خواستم تا امان نامه ای برایم بنویسد. رسول اکرم ﷺ به عامر بن فهیره دستور داد. او نیز آن را بر پوستی که دباغی شده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا ﷺ به راهش ادامه داد و با زبیر و گروهی از تاجران مسلمان که از شام برمی گشتند، ملاقات نمود. زبیر به رسول خدا ﷺ و ابوبکر، لباس سفید، هدیه کرد.

از سوی دیگر، مسلمانان مدینه هم با خبر شدند که رسول خدا ﷺ از مکه، خارج شده است. لذا آنان، هر روز صبح، به سنگلاخ خارج مدینه می رفتند و منتظر او می ماندند تا اینکه گرمای ظهر،آنان را به خانه بر می گردانید.

روزی، پس از یک انتظار طولانی، به خانه هایشان برگشتند. هنگامی که به خانه هایشان رفتند، مردی یهودی که برای کاری، بالای یکی از قلعه هایشان رفته بود، رسول خدا ﷺ و یارانش را در لباس سفید دید. اما سراب نمی گذاشت که بخوبی دیده شوند. او کنترلش را از

دست داد و با صدای بلند، فریاد زد: ای گروه عرب! این، صاحب دولتی است که شما منتظر او بودید. مسلمانان بسوی اسلحه هایشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند. آنحضرت ﷺ راه آنان را بسوی راست، کج کرد تا اینکه در محلهٔ بنی عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ﷺ برای استقبال مردم، ایستاده بود و رسول خدا ﷺ ساکت، نشسته بود. انصاری که رسول اکرم ﷺ را ندیده بودند، هنگام آمدن، به ابوبکر خوش آمد می گفتند تا اینکه آفتاب به آنحضرت ﷺ رسید. آنگاه، ابوبکر برخاست و با ردایش او را در سایه گرفت. اینجا بود که مردم، رسول خدا ﷺ را شناختند.

آنحضرت ﷺ ده شب و اندی در میان بنی عمرو بن عوف ماند و مسجدی را که (به گفتهٔ قرآن) بر اساس تقوا پایه گذاری شده است، بنا کرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نیز با او براه افتادند تا اینکه شترش در محل مسجد النبی زانو به زمین زد و نشست. در آن هنگام، تعدای از مسلمانان در آنجا نماز می خواندند. علاوه بر آن، محل خشک کردن خرماهای سهل و سیهل ؛دو کودک یتیمی که تحت سر پرستی اسعد بن زراه قرار داشتند؛ بود.

هنگامی که شتر رسول خدا ﷺ به زمین نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اینجا منزل خواهم گرفت». سپس پیامبر اکرم ﷺ آن دو کودک را خواست و در مورد قیمت زمین، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدی بسازد. گفتند: ای رسول خدا! زمین را نمی فروشیم بلکه آنرا به شما هدیه می دهیم. رسول خدا ﷺ آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذیرفت بلکه آنرا خرید و در آنجا مسجدی بنا کرد. و خودش نیز همراه صحابه برای ساختن آن، خشت می‌آورد و می فرمود: «این باری که ما حمل می کنیم، مانند بارهای خیبر (میوه ها و محصولات کشاورزی) نیست بلکه این، بار ما نزد خداوند، پاک تر و ثواب بیشتری دارد». همچنین می فرمود: «خداوندا! پاداش، همان پاداش آخرت است. پس مهاجرین و انصار را بخششای».

۱۵۷۵ــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْتُ بِقُبَاء، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاء، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ، فَمَضَغَهَا، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ، فَكَانَ

أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَّكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الإِسْلامِ. (بخاری:۳۹۰۹)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: باردار بودم و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را در شکم داشتم. دوران حاملگی ام به پایان رسیده بود که از مکه به مدینه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبی اکرم ﷺ بردم و در آغوش اش گذاشتم. رسول خدا ﷺ خرمایی خواست، آنرا جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولین چیزی که وارد شکم اش شد، آب دهان رسول خدا ﷺ بود. آنگاه، او را با خرمایی دیگر، تخنیک نمود (خرما را جوید و به کام اش مالید). سپس، برایش دعا و طلب برکت نمود. و او اولین کودک مسلمانی بود (که پس از هجرت به مدینه) بدنیا آمد.

۱۵۷٦ـ عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصَرَهُ رَآنَا. قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ اثْنَانِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». (بخاری:۳۹۲۲)

ترجمه: ابوبکر ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ در غار بودم. سرم را بلند کردم، ناگهان چشم ام به پاهای دشمن افتاد. گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می بیند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، ساکت باش. ما دو نفری هستیم که سومین ما، خداست».

باب (٤٥): ورود پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷۷ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقْرِئَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَعَلَ الإِمَاءُ يَقُلْنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى فِي سُوَرٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ. (بخاری:۳۹۲۵)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: مصعب بن عمیر و عبد الله بن ام مکتوم، اولین کسانی بودند که نزد ما (در مدینه) آمدند و به مردم، قرآن می آموختند. بعد از آنها، بلال، سعد و عمار بن یاسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب ﷺ با بیست نفر از یاران رسول خدا ﷺ آمد. سر انجام، نبی اکرم ﷺ تشریف آورد. پس من ندیدم که اهل مدینه برای چیزی به اندازۀ آمدن رسول الله ﷺ خوشحال شوند تا جایی که کنیزان هم (خوشحال بودند) و می گفتند: رسول خدا ﷺ آمده است. و هنگامی که رسول خدا ﷺ به مدینه آمد من ﴿**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى**﴾ و چند سورۀ مفصل را حفظ کرده بودم. (از سورۀ ق تا آخر قران را سوره های مفصل می نامند).

باب (٤٦): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج

١٥٧٨ـ عَنِ الْعَلاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدَرِ». (بخاری:٣٩٣٣)

ترجمه: علاء بن حضرمی می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مهاجر می تواند پس از طواف زیارت، سه روز در مکه بماند».

باب (٤٧): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه

١٥٧٩ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشَرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لآمَنَ بِي الْيَهُودُ». (بخاری:٣٩٤١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ده نفر از یهود به من ایمان می‌آورد (افراد برجسته و خاصی بودند که در بعضی از روایات از آنها نام برده شده است) همۀ یهودیان به من ایمان می آوردند.

کتاب (۵۷) غروات پیامبر اکرم ﷺ

باب (۱): غزوۀ عُشَیره

۱۵۸۰ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ؟ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ، أَوِ الْعُشَيْرُ، فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ، فَقَالَ: الْعُشَيْرُ. (بخاری: ۳۹۴۹)

ترجمه: از زید بن ارقم ﷺ روایت است که از ایشان پرسیدند: نبی اکرم ﷺ چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسیدند: تو در چند غزوه، همراه او بودی؟ گفت: در هفده غزوه.

یکی از راویان می گوید: پرسیدم: اولین غزوه، کدام بود؟ گفت: عُسیره یا عُشیر. این مطلب را با قتاده در میان گذاشتم. گفت: غزوۀ عُشیر.

باب (۲): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می کردید...

۱۵۸۱ــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لأَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ. أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لا نَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: ﴿**اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا**﴾ وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ. (بخاری:۳۹۵۲)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: از مقداد بن اسود، عملی مشاهده کردم که اگر از من سر می زد، آنرا با هیچ چیز دیگر، برابر نمی دانستم. در حالی که رسول الله ﷺ علیه مشرکین

دعا می کرد، مقداد آمد و گفت: ای رسول خدا! ما مانند قوم موسی نمی گوییم: برو، تو و پرودگارت بجنگید. بلکه از راست و چپ و پیش رویت و پشت سرت می جنگیم.

ابن مسعود ﷺ می گوید: در آن هنگام دیدم که چهرهٔ رسول خدا ﷺ از شدت خوشحالی، درخشید.

باب (۳): تعداد اصحاب بدر

۱۵۸۲ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ الَّذِينَ جَازُوا مَعَهُ النَّهَرَ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلاثَ مِائَةٍ. (بخاری:۳۹۵۷)

ترجمه: براء ﷺ می گوید: جمعی از یاران محمد ﷺ که در غزوهٔ بدر، شرکت کرده بودند، می گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبور کردند. یعنی سیصد و اندی نفر.

باب (٤): کشته شدن ابو جهل

۱۵۸۳ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُوجَهْلٍ»؟ فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ. (بخاری: ۳۹٦۳)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می‌آورد»؟ ابن مسعود ﷺ رفت و دید که فرزندان عفراء او را زده و از پای در آورده اند. پس ریش اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته اید یا مردی را قوم اش کشته است.

۱۵۸٤ــ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلاً مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ

إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلاَّ لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: «يَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ وَيَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ». (بخاری:۳۹۷۶)

ترجمه: ابوطلحه س می گويد: نبی اكرم ﷺ روز بدر، دستور داد تا (جسد) بيست و چهار نفر را از سران قريش را در يكی از چاه های كثيف و متعفن بدر بيندازند. و عادت رسول خدا ﷺ اين بود كه هر گاه بر قومی پيروز می شد، سه شب در ميدان جنگ می ماند.

بدين جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز كنند. سپس براه افتاد وصحابه نيز بدنبالش براه افتادند. آنها می گويند: ما فكر می كرديم كه برای انجام كاری می رود. ولی آنحضرت ﷺ به مسيرش ادامه داد تا اينكه كنار آن چاه ايستاد و هر يك از كشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا می زد و می فرمود: «ای فلان بن فلان! و ای فلان بن فلان! آيا بهتر نبود كه از خدا و رسولش، اطاعت می كرديد؟ همانا ما به آنچه كه پروردگارمان وعده داده بود، رسيديم. آيا شما هم به آنچه پرودگارتان وعده داده بود، رسيديد»؟

راوی می گويد: عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادی كه روح ندارند، سخن می گويی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی كه جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی شنويد».

باب (۵): حضور فرشتگان در غزوۀ بدر

۱۵۸۵- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ س وَكَانَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ

الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلائِكَةِ. (بخاری:۳۹۹۲)

ترجمه: رفاعه بن رافع زُرقی که در جنگ بدر، شرکت داشت، می گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود، چگونه ارزیابی می کنید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان را از بهترین مسلمانان می دانیم» و یا جمله ای مانند این. جبریل گفت: همچنین ما فرشتگانی را که در بدر حضور داشته اند، بهترین فرشتگان می دانیم.

۱۵۸٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: «هَذَا جِبْرِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ». (بخاری:۳۹۹۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ روز بدر فرمود: «این، جبریل است که افسار اسب اش را گرفته است و ساز وبرگ نظامی دارد».

باب (٦)

۱۵۸۷ــ عَنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ مُدَجَّجٌ لا يُرَى مِنْهُ إِلاَّ عَيْنَاهُ وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ. فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَنَزَةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ. قَالَ: لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّأْتُ، فَكَانَ الْجَهْدَ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدِ انْثَنَى طَرَفَاهَا،قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ. (بخاری:۳۹۹۸)

ترجمه: زبیر رضي الله عنه می گوید: روز جنگ بدر، عبیده بن سعید بن عاص را دیدم که سراپا مسلح بود و فقط چشمهایش دیده می شد. او که ابوذات الکرش نامیده می شد، فریاد زد: من ابوذات الکرش هستم. من با نیزه به او حمله کردم و آنرا در چشم اش فرو بردم و او را کشتم.

سپس پایم را رویش گذاشتم و نیزه را کشیدم و به سختی آنرا بیرون آوردم و دیدم که دو طرف اش کج شده است.

عروه که یکی از راویان است، می گوید: رسول خدا ﷺ آن نیزه را از زبیر خواست. او نیز آنرا تقدیم کرد. پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ آنرا پس گرفت. سپس ابوبکر آنرا از او طلب کرد. او آنرا به ابوبکر داد. پس از درگذشت ابوبکر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنرا از او خواست. پس آنرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمر، آنرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمان داد. بعد از کشته شدن عثمان، بدست آل علی افتاد. سرانجام، عبد الله بن زبیر آنرا طلب کرد. و تا هنگامی که کشته شد، آن نیزه، نزد او بود.

۱۵۸۸ـ عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». (بخاری: ٤٠٠١)

ترجمه: از رُبَیِّع دختر معوذ رضی الله عنها روایت است که می گوید: نبی اکرم ﷺ صبح شب عروسی ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: در میان ما پیامبری وجود دارد که می داند فردا چه پیش خواهد آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان».

۱۵۸۹ـ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ». (بخاری: ٤٠٠٢)

ترجمه: ابوطلحه ﷺ صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ که در غزوهٔ بدر نیز همراه او بود، می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «فرشتگان، به خانه ای که در آن سگ و یا تصویر باشد، وارد نمی شوند».

۱۵۹۰ـــ عَنِ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، فَقَالَ: قَدْ بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ، فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ إِلاَّ أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا. (بخاری:۴۰۰۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که خُنیس بن خدافه سهمی که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود و در جنگ بدر شرکت داشت، در مدینه فوت کرد و حفصه دختر عمر، بیوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را دیدم و حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. عثمان گفت: در این باره فکر می کنم. من چند شب، صبر کردم. سرانجام، گفت: تصمیم گرفتم که اکنون، ازدواج نکنم. عمر می‌گوید: سپس ابوبکر را دیدم و به او گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. ابوبکر نیز سکوت کرد و جوابی به من نداد. من در مقایسه با عثمان از ابوبکر، بیشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر کردم. سر انجام، رسول خدا ﷺ از حفصه، خواستگاری نمود. و او را به نکاح اش در آوردم. سپس، ابوبکر مرا دید و گفت: شاید از اینکه حفصه را به من پیشنهاد کردی و من به تو جوابی ندادم، ناراحت شدی. گفتم: بلی. ابوبکر گفت: چون می دانستم که رسول خدا ﷺ از او سخن به میان آورده است، به تو جوابی ندادم. و از طرف دیگر، نمی خواستم راز رسول خدا ﷺ را فاش سازم. اگر آنحضرت ﷺ با او ازدواج نمی کرد، من او را می پذیرفتم.

۱۵۹۱ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». (بخاری:۴۰۰۸)

ترجمه: ابومسعود بدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو آیۀ آخر سورۀ بقره را در شب بخواند، او را کفایت می کنند».

۱۵۹۲ــ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ الْكِنديِّ ﷺ حَلِيف بَنِي زُهْرَةَ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». (بخاری:۴۰۱۹)

ترجمه: از مقداد بن اسود کندی ﷺ که هم پیمان بنی زهره و از کسانی است که در جنگ بدر، همراه رسول خدا ﷺ بود، روایت است که به رسول الله ﷺ گفت: اگر با یکی از کفار، مواجه شدم و با یکدیگر جنگیدیم. و او با ضربۀ شمشیر، یکی از دستهایم را قطع کرد. سپس به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم. ای رسول خدا! آیا بعد از گفتن این سخن، می‌توانم او را بکشم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». گفت: یا رسول الله! او یکی از دستهایم را قطع نموده و بعد از آن، این سخن را بزبان آورده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «او را نکش، زیرا قبل از اینکه او را بکشی، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برسانی، تو همان وضعی را پیدا می کنی که او قبل از به زبان آوردن این کلمه داشت» (یعنی مهدور الدم می شوی همانطور که او مهدور الدم بود).

۱۵۹۳ــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلاءِ النَّتْنَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ». (بخاری:۴۰۲۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید : نبی اکرم ﷺ دربارۀ اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده می بود و دربارۀ این افراد پلید، شفاعت می کرد، آنها را بخاطر او آزاد می کردم».

باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانت شان به پیامبر اکرم ﷺ

١٥٩٤ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ، فَأَجْلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقَرَّ قُرَيْظَةَ وَمَنَّ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ قُرَيْظَةُ فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلاَّ بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَآمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجْلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ بَنِي قَيْنُقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ. (بخاری:٤٠٢٨)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: بنی نضیر و بنی قریظه علیه مسلمانان، جنگیدند. رسول اکرم ﷺ بنی نضیر را از مدینه، بیرون کرد و بر بنی قریظه منت نهاد و اجازۀ سکونت داد. تا اینکه بار دیگر، بنی قریظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ مردانشان را کشت و زنان و کودکان و اموالشان را بین مسلمانان، تقسیم کرد. مگر کسانی را که به رسول اکرم ﷺ ملحق شدند و آنحضرت ﷺ آنان را امان داد و ایمان آوردند.

همچنین رسول خدا ﷺ تمام یهودیان مدینه از جمله بنی حارثه و بنی قینقاع را که از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدینه اخراج کرد.

١٥٩٥ـ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ، فَنَزَلَتْ ﴿**مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ**﴾. (بخاری: ٤٠٣١)

ترجمه: همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نخلستان بنی نضیر را که در بویره بود، به آتش کشید و درختانشان را قطع کرد. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿**مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّه**﴾ یعنی هردرخت خرمایی را که قطع کردید یا بر پایه های خود باقی گذاشتید، به فرمان و اجازۀ خدا بود.

١٥٩٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَت: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلْنَهُ ثُمُنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلا تَتَّقِينَ اللَّهَ؟ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ــ يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ ــ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ». فَانْتَهى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرَتْهُنَّ. (بخاری:٤٠٣٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: همسران نبی اکرم ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و یک هشتم سهم خود را از اموال فیء، مطالبه نمودند. من آنان را از این کار بازمی داشتم و می گفتم: آیا از خدا نمی ترسید؟ مگر نمی دانید که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «از ما (پیامبران) ارث برده نمی شود. آنچه باقی می گذاریم، صدقه است. آل محمد، فقط می توانند از این اموال، استفاده کنند». پس از شنیدن این سخن، همسران نبی اکرم ﷺ منصرف شدند.

باب (٨): قتل کعب بن اشرف

١٥٩٧ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأْذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً وَإِنَّهُ قَدْ عَنَّانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ. قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلُّنَّهُ. قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ. فَقَالَ: نَعَمِ ارْهَنُونِي، قَالُوا: أَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ أَبْنَاءَنَا فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ فَيُقَالُ: رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ؟ هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلاً وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ

مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ. قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ. قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بِلَيْلٍ لأَجَابَ، قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ، وَفِيْ رِوَايَةٍ: أَبُو عَبْسِ بْنُ جَبْرٍ، وَالْحَارِثُ بْنُ أَوْسٍ، وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعَرِهِ فَأَشَمُّهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمْكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أُشِمُّكُمْ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفَحُ مِنْهُ رِيحُ الطِّيبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيْ: أَطْيَبَ، قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشُمَّ رَأْسَكَ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ أَشَمَّ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي، قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ. (بخارى:٤٠٣٧)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می رسد؟ زیرا او خدا و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می خواهد و ما را خسته کرده است و من نیز نزد تو آمده ام تا قرض بگیرم. کعب گفت: سوگند به خدا که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می کشد. و هم اکنون می خواهیم که یک یا دو وسق(پیمانه) مواد غذایی به ما قرض بدهی. گفت: به شرطی قرض می دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذارید. گفتند: چه می خواهی؟ گفت: زنانتان را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و این کار برای ما ننگ است. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می گذاریم. سرانجام، با آنها وعده کرد تا فرصتی دیگر، نزد او بیایند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله که برادر رضاعی کعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و

خودش هم پایین آمد. همسر کعب به او گفت: این وقت شب، کجا می روی؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابو نائله؛ آمده اند. همسرش گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می شنوم. کعب گفت: یکی از آنان برادرم ؛محمد بن مسلمه؛ و دیگری، بردار رضاعی ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می پذیرد.

راوی میگوید: محمد بن مسلمه، دو نفر دیگر را نیز با خود برد. و به روایتی، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می گیرم و می بویم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید. و در روایتی، آمده است که به آنان گفت: هنگامی که موهایش را گرفتم و بوییدم از شما نیز می‌خواهم که موهایش را ببویید.

سر انجام، کعب که مسلح بود و بوی خوشی از او به مشام می‌رسید، از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنین بوی خوشی به مشام ام نرسیده است. کعب گفت: خوشبوترین و کامل ترین زنان عرب، در اختیار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می دهی که سرت را ببویم. گفت: بلی. او سرش را بویید. سپس از دوستانش خواست تا آنرا ببویند. دوباره گفت: اجازه می دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. گفت: بلی. پس هنگامی که بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). پس او را کشتند. سپس نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق

۱۵۹۸ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ الْيَهُودِيِّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرْحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ لأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبَوَّابِ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَقَنَّعَ بِثَوْبِهِ كَأَنَّهُ يَقْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبَوَّابُ: يَا عَبْدَاللَّهِ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ، فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ،

فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ، أَغْلَقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الأَغَالِيقَ عَلَى وَتَدٍ، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَى الأَقَالِيدِ، فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسْمَرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عَلالِيَّ لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ، صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا، أَغْلَقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنِ الْقَوْمُ نَذِرُوا بِي، لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسْطَ عِيَالِهِ، لا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بالسَّيْفِ وَأَنَا دَهِشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا وَصَاحَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ فَأَمْكُثُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لأُمِّكَ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلاً فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أَثْخَنَتْهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَضَعْتُ ظِبَةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الأَبْوَابَ بَابًا بَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ لَهُ فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أُرَى أَنِّي قَدِ انْتَهَيْتُ إِلَى الأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقْمِرَةٍ فَانْكَسَرَتْ سَاقِي، فَعَصَبْتُهَا بعِمَامَةٍ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ أَقَتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدِّيكُ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ فَقَالَ: أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: النَّجَاءَ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا فَكَأَنَّهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ. (بخاری:٤٠٣٩)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ مردانی از انصار را بـه فرمانـدهی عبـدالله بن عتیك بسوی ابورافع یهودی فرستاد. گفتنـی اسـت کـه ابـو رافـع در قلعـه‌اش کـه در سـرزمین حجاز بود، زندگی می کرد و رسول خدا ﷺ را آزار می رساند و به دشمنانش کمک می کرد.

آنان، هنگامی که بدانجا نزدیک شدند، خورشید غروب کرده بود و مردم چارپایانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به یارانش گفت: شـما سـرجایتان بنشـینید. مـن مـی‌روم و بـا دربـان بـا ملایمت، صحبت می کنم. شاید بتوانم وارد شوم. هنگامی که نزدیـک دروازه رسـید، صـورتش

را پوشانید و چنین وانمود کرد که می‌خواهد قضای حاجت کند. و این، زمانی بود که همهٔ مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: ای بنده خدا! اگر می‌خواهی وارد شوی، وارد شو. زیرا می‌خواهم در را ببندم. عبد الله می گوید: پس من وارد شدم و در گوشه ای، کمین کردم. هنگامی که مردم، وارد شدند و دربان در را بست، کلید را بر میخی، آویزان کرد. پس از مدتی، برخاستم و کلیدها را برداشتم و در را باز کردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاق‌اش نشسته بود و تعدادی با او شب‌نشینی داشتند. زمانی که دوستانش رفتند، بسوی اتاق‌اش بالا رفتم. و هر دری را که باز می‌کردم، از داخل، قفل می‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اینکه به من برسند، او را می کشم.

پس به او رسیدم و متوجه شدم که در خانهٔ تاریکی، میان فرزندانش قرار دارد. اما ندانستم که در کدام قسمت خانه است. گفتم: ای ابورافع! گفت: تو کیستی؟ من که متحیر بودم، بسوی صدا رفتم و ضربه‌ای با شمشیر زدم. اما کاری از پیش نبردم. او فریاد کشید و من از خانه، بیرون رفتم. و درهمان نزدیکی، چند لحظه، مکث کردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: ای ابورافع! این چه صدایی بود؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند. مردی در خانه است و چند لحظه قبل با شمشیر به من حمله کرد.

عبدالله می‌گوید: ضربه‌ای دیگر به او زدم و او را زخمی کردم ولی کشته نشد. سپس لبهٔ تیز شمشیر را در شکم‌اش فرو بردم تا جایی که از پشت‌اش درآمد و مطمئن شدم که او را به قتل رسانیده‌ام. آنگاه، درها را یکی پس از دیگری باز می‌کردم تا اینکه به راه پله رسیدم. به محض اینکه پایم را بر آن گذاشتم، خود را در یک شب مهتابی، روی زمین دیدم و ساق پایم شکست. پس آنرا با پارچه‌ای بستم. آنگاه، رفتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم مگر اینکه مطمئن شوم که او را کشته‌ام. هنگامی که خروس، بانگ داد، ناعی (فردی که خبر مرگ دیگران را اعلام می‌کند) بالای دیوار رفت و ندا داد که ابورافع؛ تاجر سرزمین حجاز؛ کشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله کنید. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو کردم. فرمود: «پایت را دراز کن». من نیز پایم را دراز کردم. رسول خدا ﷺ بر آن دست کشید. پایم طوری سالم شد که گویا هرگز نشکسته بود.

باب (۱۰): غزوهٔ احد

۱۵۹۹ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. (بخاری:۴۰۴۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: روز جنگ احد، مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اگر من کشته شوم، جایم کجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهایی را که در دست داشت (و می‌خورد) انداخت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.

باب (۱۱): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود

۱۶۰۰ـــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَجُلانِ يُقَاتِلانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلا بَعْدُ. (بخاری:۴۰۵۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: روز غزوۀ احد، رسول الله ﷺ را دیدم که دو مرد سفید پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع می کنند. گفتنی است که آن دو نفر را قبل از آنروز، ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم.

۱۶۰۱ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: نَثَلَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری:۴۰۵۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، جعبۀ تیرش را برایم باز کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد. تیراندازی کن».

باب (۱۲): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبۀ آنها را می‌پذیرد و یا آنان را عذاب می‌دهد چراکه آنان، ستمگرند

١٦٠٢ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: شُجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ». فَنَزَلَتْ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ . (بخاری:٤٠٦٩)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: روز غزوه احد، سر مبارک نبی اکرم ﷺ زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «چگونه رستگار می شود قومی که سر پیامبرش را زخمی کند»؟ آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ یعنی ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست.

١٦٠٣ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلانًا وَفُلانًا وَفُلانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾. (بخاری: ٤٠٧٠)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ هنگام بلند کردن سرش از رکوع رکعت دوم نماز فجر، بعد از گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لک الحمد، می‌فرمود: «خدایا! فلانی، فلانی و فلانی را لعنت کن». آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ یعنی ای پیامبر! چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبۀ آنان را می پذیرد و یا آنها را عذاب می دهد چرا که آنان ستمگرند.

باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب ﷺ

١٦٠٤ــ عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَدِيِّ ابْنِ الْخِيَارِ: أَنَّهُ قَالَ لِوَحشِيٍّ: أَلا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بِبَدْرٍ، فَقَالَ لِي

مَوْلايَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: إِنْ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَــرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٌ بِحِيَالِ أُحُدٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَادٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنِ اصْطَفُّوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ يَا ابْنَ أُمِّ أَنْمَارٍ مُقَطِّعَةِ الْبُظُورِ، أَتُحَادُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْــزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا فِي ثُنَّتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرِكَيْهِ، قَالَ: فَكَانَ ذَاكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الإِسْلامُ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّــهِ ﷺ رَسُولاً، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لا يَهِيجُ الرُّسُلَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَــى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ: «آنْتَ وَحْشِيٌّ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ»؟ قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الامْرِ مَا بَلَغَكَ. قَالَ: «فَهَــلْ تَسْــتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّــبَ وَجْهَكَ عَنِّي»؟ قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَخَــرَجَ مُسَــيْلِمَةُ الْكَذَّابُ، قُلْتُ: لأخْرُجَنَّ إِلَى مُسَيْلِمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِئَ بِــهِ حَمْــزَةَ، قَــالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلْمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقُ، ثَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا بَيْنَ ثَدْيَيْــهِ حَتَّــى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ، قَالَ: وَوَثَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ. (بخاری:٤٠٧٢)

ترجمه: از عبیدالله بن عدی بـن خیـار روایـت اسـت کـه بـه وحشـی گفـت: چگـونگی بـه شهادت رسیدن حمزه را برای ما بیان نمی کنی؟ گفت: بلی. حمزه در جنگ بدر، طعیمه بن عـدی بن خیار را به قتل رساند. مولایم؛ جبیر بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمویم به قتـل برسانی، آزادی. پس هنگامی که مردم بسوی عینین ـ و آن کوهی است مقابـل احـد کـه در میـان آندو، یک وادی قرار دارد ـ رفتند، من هم همراه آنان، بـه جنـگ رفتم. وقتـی کـه بـرای جنـگ، صف آرایی کردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آیا کسی هست کـه بـا مـن مبـارزه کنـد؟

حمزه بن عبد المطلب بسوی او رفت و گفت: ای سباع! ای فرزند ام انماری که زنـان را ختنـه مـی کند! آیا با خدا و رسولش، دشمنی می کنی؟ آنگاه حمله کرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگی کمین کـردم. هنگـامی کـه او بـه مـن نزدیـک شـد، نیـزۀ کوتـاهم را بسویش پرتاپ کردم. نیزه به ناف اش اصابت کرد طوریکه از میان دو سرین اش بیـرون آمـد و اینگونه حمزه، به شهادت رسید. هنگامی که مردم برگشتند، من هم با آنـان برگشـتم و در مکـه ماندم تا اینکه اسلام در آنجا، گسترش پیدا کرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهـل طـائف نیـز هیـأتی نزد رسول الله ﷺ فرستادند و به من گفتند: رسول خدا ﷺ به هیأت ها آزار نمـی رسـاند. لـذا مـن نیز همراه آنها براه افتادم تا اینکه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم. هنگامی که آنحضـرت ﷺ مـرا دیـد، پرسید: «تو وحشی هستی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «تـو حمـزه را بـه قتـل رسـاندی»؟ گفـتم: مطلـب همانطور است که به اطلاع شما رسیده است. فرمود: «آیا مـی تـوانی چهـره ات را از مـن پنهـان کنی»؟

با شنیدن این سخنان، یرون رفتم. و پـس از در گذشـت رسـول الله ﷺ هنگـامی کـه مسـیلمۀ کذاب ظهورکرد، با خود، گفتم: بسوی مسـیلمه مـی روم. شـاید بتـوانم او را بـه قتـل برسـانم و اینگونه، قتل حمزه را جبران کنم. لذا همـراه مـردم بیـرون رفـتم. و مـاجرایش آنگونـه شـد کـه می دانید. (جنگی در گرفت و تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند). ناگهـان، در آن گیـر و دار، چشم ام به مردی افتاد که در شکاف دیواری ایستاده بود و موهای ژولیـده ای داشـت تـا جایی که گویا شتری خاکستری رنگ است. پس نیزۀ کوتاهم را بسوی او پرتاب کردم. نیزه بـه سینه اش اصابت کرد طوریکه از میان شانه هایش، بیرون آمد. آنگاه، مردی از انصار نیز بسـوی او حمله کرد و با شمشیر بر فَرق سرش زد.

باب (١٤): مجروح شدن پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احد

١٦٠٥ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَـى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ ـــ يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَتِهِ ـــ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ٤٠٧٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به دنـدان پیشـین اش (کـه در جنـگ احد شکسته شده بـود) فرمـود: «خداونـد، بـر قـومی کـه بـا پیـامبرش چنـین رفتـار کننـد، بشـدت خشمگین می شود. همچنین، خداوند بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او مـی جنگـد، کشـته شود، بشدت خشمگین می گردد».

باب (۱۵): آنان که ندای خدا و رسولش را لبیک گفتند

١٦٠٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَانْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ»؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلاً، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا. (بخاری:٤٠٧٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمی شد و مشرکین رفتند. اما بیم آن می رفت که دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی به تعقیب آنان می رود»؟ پس هفتاد تن از صحابه به ندای او لبیک گفتند که ابوبکر و زبیر رضی الله عنهما نیز از جملۀ آنان بودند.

باب (۱٦): غزوۀ خندق یا احزاب

١٦٠٧ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضَتْ كُدْيَةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ وَلَبِثْنَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ لا نَذُوقُ ذَوَاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ الكُدْيَةَ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهْيَلَ. (بخاری:٤١٠١)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: روز جنگ احزاب که خندق را حفر می کردیم با لایۀ بسیار سختی مواجه شدیم. صحابه نزد رسول اکرم ﷺ رفتند و گفتند: لایۀ بسیار سختی جلوی حفر خندق را گرفته است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «من پایین می روم». سپس برخاست در حالی که بر شکم مبارک اش سنگ بسته بود. شایان ذکر است که سه روز گذشته بود و ما چیزی نخورده بودیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ کلنگ را گرفت و بر آن لایه زد.و آن لایه، مانندریگ ازهم پاشید.

١٦٠٨ــ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ: «نَغْزُوهُمْ وَلا يَغْزُونَنَا». (بخاری: ٤١٠٩)

ترجمه: سلیمان بن صرد ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب (پس از شکست دشمن) فرمود: «از این به بعد، ما به جنگ آنان می رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد».

۱٦۰۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لا إِلَــهَ إِلا اللَّهُ، وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدَهُ، وَنَصرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَــلا شَــيْءَ بَعْدَهُ». (بخاری: ٤١١٤)

ترجمه: ابوهریرهﷺ می گوید: رسول الله ﷺ می گفت: «هیچ معبودی بجز الله وجود نـدارد، او یکتاست، لشکرش را عزت بخشید، بنده اش را یاری کرد و احزاب را به تنهـایی، شکسـت داد. پس بعد از او، هیچ چیزی وجود ندارد». (بجز الله، همه چیز از بین می رود).

باب (۱۷): بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از خندق و رفتن به سوی بنی‌قریظه

۱٦۱۰ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ يَقُولُ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَـالَ لِلأَنْصَارِ: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ أَوْ خَيْرِكُمْ». فَقَالَ: «هَؤُلاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ». فَقَالَ: تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسْبِي ذَرَارِيَّهُمْ. قَالَ: «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ». وَرُبَّمَا قَالَ: «بِحُكْمِ الْمَلِكِ». (بخاری: ٤١٢١)

ترجمه: ابوسعید خدریﷺ می گوید: هنگامی که یهود بنی قریظه به داوری سعد بن معـاذ، راضی شدند، نبی اکرم ﷺ کسی را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغی آمد. هنگامی که به مسـجد نزدیک شد، رسول خدا ﷺ به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند شوید». یـا فرمـود: «بـه سـوی آقایتان یا بهترین تان، بلند شوید».آنگاه، افزود: «اینها به داوری تو راضـی شـده انـد». سـعد گفـت: جنگجویانشان را بکشید و زنان و فرزندانشان را اسیر کنید. رسـول خـدا ﷺ فرمـود: «مطـابق حکـم خدا، داوری کردی». یا اینکه فرمود: مطابق حکم پادشاه (خدا) داوری کردی».

باب (۱۸):غزوۀ ذات الرقاع

۱٦۱۱ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَــا: أَنَّ النَّبِــيَّ ﷺ صَــلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ. (بخاری:٤١٢٧)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که نبی اکـرم ﷺ در هفتمـین غـزوه که همان ذات الرقاع است، با یارانش، نماز خوف خواند.

١٦١٢ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا، وَنَقِبَتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ، فَسُمِّيَتْ: غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخِرَقِ عَلَى أَرْجُلِنَا. (بخاری:٤١٢٨)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: همراه نبی اکرم ﷺ به غزوه ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یك شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می شدیم. بدینجهت، پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخن هایم افتاد. پاهایمان را با تکه پارچه های کهنه، می بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند.

١٦١٣ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ ﷺ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، صَلَّى صَلاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وِجَاهَ الْعَدُوِّ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وِجَاهَ الْعَدُوِّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الأخْرَى، فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلاتِهِ، ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ . (بخاری:٤١٣٠)

ترجمه: سهل بن أبی حثمه ﷺ که در غزوۀ ذات الرقاع همراه رسول اکرم ﷺ نماز خوف خواند، می گوید: عده ای با رسول خدا ﷺ صف بستند. و گروهی، در مقابل دشمن ایستادند. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ با کسانی که همراه او بودند، یك رکعت، نماز خواند و همچنان سرجایش ایستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهایی کامل کردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه دیگر آمد و رسول اکرم ﷺ یك رکعت از نمازش را که باقی مانده بود، با آنان خواند. سپس سرجایش نشست و آن گروه نیز نماز خود را به تنهایی، کامل کردند. بعد از ان، با هم سلام دادند.

١٦١٤ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَفَلَ مَعَهُ فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ

رَسُولُ اللَّهِﷺ تَحْتَ سَمُرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ، قَالَ جَابِرٌ: فَنِمْنَا نَوْمَةً ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِﷺ يَدْعُونَا، فَجِئْنَاهُ فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ». ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ٤١٣٥)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که او همراه رسول الله ﷺ برای غزوه ای (ذات الرقاع) بسوی نجد رفت. و در بازگشت نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. پس گرمای ظهر آنان را در دشتی که درختان خار دار زیادی داشت، فرا گرفت. رسول الله ﷺ فرود آمد و مردم نیز زیر سایهٔ درختان خاردار، پراکنده شدند. آنحضرت ﷺ نیز زیر سایهٔ یک درخت مغیلان، به استراحت پرداخت و شمشیرش را بر آن، آویزان کرد.

جابرﷺ می گوید: پس از خواب کوتاهی، ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا می زند. نزد ایشان رفتیم و دیدیم که مردی صحرا نشین نزد او نشسته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد، شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که با شمشیر برهنه، بالای سرم ایستاده است. آنگاه، به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ گفتم: الله. و این مردی را که می بینید، اوست که اینجا نشسته است». راوی میگوید: سپس رسول خدا ﷺ او را مجازات نکرد.

باب (۱۹): غزوهٔ بنی المصطلق که همان غزوهٔ مریسیع می‌باشد

١٦١٥ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلاَّ وَهِيَ كَائِنَةٌ». (بخاری:٤١٣٨)

ترجمه: ابوسعید خدریﷺ می گوید: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوه بنی المصطلق بیرون رفتیم و تعدادی از کنیزان عرب را به اسارت گرفتیم. و چون به همسرانمان اشتیاق زیادی پیدا

کرده بودیم و دوران مجردی بر ما سخت می گذشت، خواستیم که با آن کنیزان، همبستر شویم و در عین حال، بطور طبیعی، جلوگیری کنیم. با خود گفتیم: در حالی که رسول الله ﷺ در میان ماست، چگونه قبل از اینکه از ایشان اجازه بگیریم، اقدام به چنین کاری بکینم. لذا از آنحضرت ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اشکالی ندارد، می توانید چنین کنید. اما هر موجود زنده‌ای که آفرینش آن تا روز قیامت، مقرر شده است، بوجود می آید».

باب (۲۰): غزوۀ انمار

١٦١٦ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الانْصَارِيِّ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا. (بخاری: ٤١٤٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ را در غزوۀ انمار دیدم که سوار بر مرکبش بود و بسوی مشرق (غیر قبله) نماز نفل می خواند.

باب (۲۱): غزوۀ حدیبیه و این که خداوند متعال می‌فرماید: بدرستیکه خداوند از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند

١٦١٧ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمُ الْفَتْحَ فَتْحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ، فَنَزَحْنَاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا، ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا. (بخاری: ٤١٥٠)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: شما فتح مکه را فتح می دانید. البته فتح مکه، فتح بود. ولی ما بیعت رضوان را که در روز حدیبیه، انجام گرفت، فتح می دانیم. آنروز ما هزار و چهارصد نفر، همراه رسول خدا ﷺ بودیم. گفتنی است حدیبیه، چاهی بود که همۀ آب آنرا کشیدیم و قطره ای در آن، باقی نماند. پس از آنکه رسول خدا ﷺ از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبۀ چاه نشست. سپس ظرف آبی خواست و وضو گرفت و مقداری آب در دهان کرد و دعا نمود و

سپس آن آبها را در چاه ریخت. آنگاه، چاه را برای مدت کوتاهی، رها کردیم. سپس، آب مورد نیاز ما و مرکب هایمان را تأمین کرد.

۱۶۱۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الأرْضِ». وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أُبْصِرُ الْيَوْمَ لأرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ. (بخاری:۴۱۵۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز حدیبیه، خطاب به ما که هزار و چهار صد نفر بودیم، فرمود: «شما، بهترین مردم روی زمین هستید». جابر می گوید: اگر امروز می دیدم (نابینا نبودم) جای آن درخت را به شما نشان می دادم.

۱۶۱۹ــ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ ــ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ــ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أُتُوا بِسَوِيقٍ فَلاكُوهُ. (بخاری: ۴۱۷۵)

ترجمه: سوید بن نعمان ﷺ که از اصحاب بیعت رضوان است، می گوید: برای رسول الله ﷺ و اصحابش، قدری سویق (آرد گندم وجوی بریان شده) آوردند. آنان نیز آنها را جویدند و خوردند.

۱۶۲۰ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّه كَانَ يَسِيرُ مَعَ النبي ﷺ لَيْلاً، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ، قَالَ عُمَرُ: فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿**إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا**﴾. (بخاری:۴۱۷۷)

ترجمه: از عمر بن خطاب ﷺ روایت است کـه شـبی، در رکـاب رسـول خـدا ﷺ بـود و از آنحضرت ﷺ چیزی پرسید. ولی پیامبر اکرم ﷺ به او جوابی نداد. بـرای بـار دوم پرسـید. بـاز هـم جوابی نداد. برای بار سوم پرسید، باز هم آنحضـرت ﷺ جـوابی نـداد. عمـر بـن خطـاب بـا خـود، گفت: ای عمر! مادرت به عزایت بنشیند. سه بار سماجت کـردی و رسـول خـدا ﷺ را بـه زحمـت انداختی ولی هیچ جوابی به تو نداد.

عمر می گوید: سپس از بیم آنکه مبادا در مورد من آیه ای نازل شود، شـترم را تیـز رانـدم و از سایر مسلمانان، جلو افتادم. دیری نگذشت که شنیدم شخصی مرا صدا می زنـد. ترسـیدم کـه مبادا در مورد من آیه ای نازل شده باشد. بدینجهت، نزد رسـول الله ﷺ رفـتم وبـه او سـلام دادم. آنحضرت ﷺ فرمود: «امشب، سوره ای بر من نازل شده است که نزد من از آنچه کـه خورشـید بر آنها می تابد (از همهٔ دنیا) محبوبتر است». سپس ﴿**إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًـا**﴾ را تـلاوت فرمود.

۱٦۲۱ـــ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فِـي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خُزَاعَةَ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّـى كَـانَ بِغَـدِيرِ الأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَـدْ جَمَعُـوا لَـكَ الأَحَابِيشَ وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَـا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلاءِ الَّـذِينَ يُرِيـدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْـرِكِينَ وَإِلاَّ تَرَكْنَاهُمْ مَحْرُوبِينَ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَـذَا الْبَيْتِ لا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ وَلا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهْ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَـاهُ، قَالَ: «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ». (بخاری:٤١٧٩)

ترجمه: مسور بن مخرمه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سال حدیبیه با هزار و انـدی از یـارانش براه افتاد و هنگامی که به ذوالحلیفه رسید، شتران هدی (شکرانهٔ حج) را قـلاده انـداخت و کوهـان های آنها را علامت گذاری کرد و از آنجا برای عمره، احرام بست. و جاسوسـی از قبیلـهٔ خزاعـه،

فرستاد و به راهش ادامه داد تا اینکه به غدیر اشطاط رسید. در آنجا، جاسوس اش آمد و گفت: قریش، جمعیت کثیری، از جمله حبشی ها را گِرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگید و تو را از زیارت کعبه، باز خواهند داشت. رسول خدا ﷺ فرمود «ای مردم! نظر شما چیست؟ آیا دوست دارید به زن و فرزندان کسانی که ما را از زیارت کعبه باز می‌دارند، حمله کنیم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گویا شر جاسوس از سرشان کوتاه شده است. (جاسوسی نفرستاده ایم). در غیر این صورت، آنها را در حالی که غارت شده اند، ترک می‌کنیم».

ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! شما به قصد زیارت کعبه، بیرون آمده اید نه اینکه کسی را به قتل برسانی و یا با کسی، بجنگی. پس بسوی کعبه، حرکت کن. هر کس، مانع ما شد، با او می جنگیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «با نام خدا، حرکت کنید».

١٦٢٢ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَه يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ يَأْتِيْهِ بِفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ وَعُمَرُ لا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُاللَّهِ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلْئِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَانْطَلَقَ فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أبيه. (بخاری:٤١٨٦)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پدرش، روز حدیبیه او را فرستاد تا اسبی را که نزد یکی از انصار بود، برایش بیاورد. او رفت و دید که رسول الله ﷺ زیر درخت، بیعت می گیرد و عمر از آن، اطلاعی نداشت. عبد الله ﷺ با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالی که او مشغول پوشیدن زره بود. آنگاه، عبدالله او را از بیعت گرفتن رسول خدا ﷺ در زیر درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اکرم ﷺ بیعت کرد. همین ماجرا است که مردم می گویند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است.

۱۶۲۳ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ، فَطُفْنَا مَعَهُ وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ. (بخاری:۴۱۸۸)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ عمره انجام داد، ما با ایشان بودیم. آنحضرت ﷺ طواف کرد و ما هم همراه ایشان، طواف کردیم. او نماز خواند و ما هم با ایشان، نماز خواندیم. و میان صفا و مروه، سعی کرد. و ما او را از اهل مکه، محافظت می‌کردیم تا کسی، آزاری به او نرساند.

باب (۲۲): غزوۀ ذی قرد

۱۶۲۴ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَذَّنَ بِالأُولَى وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرْعَى بِذِي قَرَدَ، قَالَ: فَلَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ بِطُوْلِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (بخاری:۴۱۹۴)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: قبل از اذان نماز صبح، بیرون رفتم در حالی که شتران شیردهِ رسول الله ﷺ در ذی قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا دید و گفت: شتران شردهِ رسول خدا ﷺ را بردند.

این روایت، قبلاً در حدیث شمارۀ (۱۲۸۱) بطور کامل، بیان شد. در پایان این روایت، سلمه بن اکوع می گوید: رسول الله ﷺ هنگام باز گشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه اش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم.

باب (٢٣): غزوهٔ خيبر

١٦٢٥ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ فَسِرْنَا لَيْلاً فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِرًا فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا — وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا
فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا — وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا
وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا — إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا
وَ بِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ»؟ قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الاكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ النِّيرَانُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ»؟ قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ»؟ قَالُوا: لَحْمِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلَمَةُ: رَآنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ»؟ قُلْتُ لَهُ: فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ ــ وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ ــ إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ قَلَّ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ». وفي روایة: «نَشَأَ بِهَا». (بخاری:٤١٩٦)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: شبانه، همراه نبی اکرم ﷺ به سوی خیبر، بیرون رفتیم. مردی از میان ما به عامر گفت: ای عامر! آیا چیزی برای ما نمی خوانی؟ گفتنی است که عامر، مردی شاعر بود. و با شنیدن این سخن، از مرکبش پایین آمد و برای آنها چنین سرود: خدایا! اگر تو نمی بودی ما هدایت نمی شدیم و صدقه نمی دادیم و نماز نمی خوانیم.

بار الها! فدایت شویم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، روبرو شدیم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامی که به جهاد، دعوت شویم، می آییم. چرا که مردم با صدای بلند از ما کمک می طلبند.

رسول الله ﷺ فرمود: «این سراینده که شتران را سوق می دهد، کیست»؟ گفتند: عامر بن اکوع. آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند او را ببخشاید». مردی از آن میان گفت: «ای پیامبر خدا! بهشت برایش واجب شد (به شهادت می رسد). ای کاش! می گذاشتی از او بهرهٔ بیشتری ببریم.

آنگاه به خیبر، رفتیم و دشمن را محاصره کردیم تا اینکه به شدت، گرسنه شدیم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پیروز گردانید. آنگاه مردم، شب آنروزی که فتح نصیبشان گردید، آتش زیادی بر افروختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این آتش ها چیست و برای چه روشن شده است»؟ گفتند: برای پختن گوشت. فرمود: «برای کدام گوشت»؟ گفتند: گوشت الاغ های اهلی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «گوشت ها را بریزید و ظرفها را بشکنید». مردی گفت: ای رسول خدا! اگر گوشت ها را بریزیم و ظرفها را بشوییم؟ فرمود: «یا چنین کنید».

پس هنگامی که مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر که شمشیر کوتاهی داشت، خواست آنرا به ساق پای فردی بزند، لبهٔ شمشیر بسوی خودش برگشت و به زانویش اصابت کرد و در اثر آن، به شهادت رسید.

سلمه می گوید: وقتی که مردم بر گشتند، رسول خدا ﷺ مرا دید و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است»؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. مردم می گویند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود کشی کرده است). آنحضرت ﷺ فرمود: «هرکس، چنین سخنی بگوید، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او دارای دو اجر است. و مجاهدی است که کمتر کسی در دنیا از میان اعراب، مانند او می باشد». و در روایتی، فرمود: «کمتر کسی در دنیا مانند او رشد کرده است».

۱۶۲۶ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلاً... تَقَدَّمَ فِي الصَّـلاَةِ وَزَادَ هُنَا: فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ. (بخاری:۴۱۹۷)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ شبانه به خیبر آمد ... شرح این حدیث قبلاً در باب نماز حدیث شماره (۲۴۰) گذشت و در این روایت، انس می افزاید: نبی اکرم ﷺ جنگجویانشان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت.

۱۶۲۷ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّـهِﷺ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَاللَّـهِ بْـنَ قَيْسٍ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزٍ مِـنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ»؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي. قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ». (بخاری:۴۲۰۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: هنگامی کـه رسـول الله ﷺ بـه جنـگ خیبـر رفـت، مردم به رودخانه ای رسیدند و با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردنـد: الله اکبـر ، الله اکبـر، لا إله إلا الله. رسول خدا ﷺ فرمود: «برخود، رحم کنیـد. شـما کـر و غـائبی را صـدا نمـی زنیـد بلکـه کسی را صدا می زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: من که پشت مرکب رسول خدا ﷺ قرار داشتم و لا حـول و لا قوة إلا با لله می گفتم، آنحضرت ﷺ سخن مرا شنید و خطاب به من فرمـود: «ای عبـد الله بـن قیس»! گفتم: لبیك ای رسول خدا! فرمود: «آیا به تو کلمه ای را که گنجی از گنج های بهشـت است، نیاموزم»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. فرمود: «لا حـول و لا قـوة إلا بالله».

١٦٢٨ـــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: الْتَقَى النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَاقْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لا يَدَعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدٌ مَا أَجْزَأَ فُلانٌ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالُوا: أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لأَتَّبِعَنَّهُ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالارْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری:٤٢٠٧)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و مشرکین در یکی از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. سپس، هر یک از آنها به پایگاهایشان برگشتند. در میان مسلمانان، مردی وجود داشت که هر مشرکی را که یکه و تنها می یافت، دنبال می کرد و با شمشیر می زد. مردم گفتند: یا رسول الله! هیچ کس به اندازۀ فلانی نجنگیده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «او از دوزخیان است». گفتند: اگر این شخص، دوزخی است پس چه کسی از ما اهل بهشت است؟ مردی از آن میان، گفت: من به تعقیب او می پردازم. پس در تند رفتن و کند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اینکه آن شخص، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دستۀ شمشیرش را بر زمین نهاد و لبۀ تیزش را وسط سینه اش قرار داد و بر آن فشار وارد کرد و اینگونه خود را کشت. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی.

آنحضرت ﷺ فرمود: «چه اتفاقی افتاده است»؟ آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند ولی حقیقتاً اهل بهشت اند».

١٦٢٩ــ وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّـهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ». (بخاری:٤٢٠٣)

ترجمه: و در روایتی دیگر، نبی اکرم ﷺ فرمود: «غیر از مؤمن، کسی دیگر به بهشت نمی رود و همانا خداوند دینش را با شخص فاجر، یاری می رساند».

١٦٣٠ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: ضُرِبْتُ ضَرْبَةٌ فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَنَفَثَ فِيهِ ثَلاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ. (بخاری: ٤٢٠٦)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: روز جنگ خیبر، ضربه ای به ساق پایم وارد کردند. نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و آنحضرت ﷺ سه بار با اندکی آب دهان بر آن، فوت کرد. پس از آن، تا این لحظه، احساس درد نکردم.

١٦٣١ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلا أَنْ أَمَرَ بِلالاً بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ. (بخاری:٤٢١٣)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سه شب، میان خیبر و مدینه توقف کرد و با صفیه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به ولیمه اش دعوت کردم. در آن ولیمه، نان و گوشتی، وجود نداشت. بلکه به بلال ﷺ دستور داد تا سفره های چرمین را پهن کند. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر آنها خرما، کشک و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آیا صفیه یکی از مادران مؤمنان و یا کنیز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب کند، پس یکی از مادران مؤمنان است وگرنه، کنیزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ﷺ پشت سر خود، برایش، جایی مهیا ساخت و بر او پـرده انداخت.

۱۶۳۲ـــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتْعَـــةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ. (بخاری:۴۲۱۶)

ترجمه: از علی بن ابی طالب ﷺ روایـت اسـت کـه رسـول الله ﷺ روز خیبـر، از متعـۀ زنـان (صیغه کردن) و خوردن گوشت الاغ های اهلی، نهی فرمود.

۱۶۳۳ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا. (بخاری:۴۲۲۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ روز خیبر، بـه اسـب، دو سـهم و به فرد پیاده، یک سهم داد.

۱۶۳۴ـــ عَنْ أَبِيْ مُوسَى ﷺ قَالَ: بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِـــالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ، فِي ثَلاثَةٍ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَـــفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَـــدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا ـــ يَعْنِي لأَهْلِ السَّفِينَةِ ـــ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ. وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَـــيْسٍ ـــ وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا ـــ عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِـــيَّةُ هَذِهِ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ. قَالَ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَـــقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ. فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ كَلاَّ وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّـــهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ، وَيَعِظُ جَاهِلَكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارٍ ـــ أَوْ فِـــي أَرْضِ ـــ الْبُعَـــدَاءِ

الْبُغَضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ، وَايْمُ اللَّهِ! لا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ لا أَكْذِبُ وَلا أَزِيغُ وَلا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَمَا قُلْتِ لَهُ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ». (بخاری: ۴۲۳۰، ۴۲۳۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم ﷺ به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم ﷺ براه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانیکه همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. بدینجهت، ما از شما نسبت به رسول الله ﷺ استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله ﷺ بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و نادانان شما را نصیحت می کرد. ولی ما بخاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می بردیم. بخدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا ﷺ نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنانت را برای نبی اکرم ﷺ بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم. نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. پس هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «شما به او چه جوابی دادید»؟ گفت: به او چنین و چنان

گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارنـد. او و همراهـانش، یک هجرت دارند وشما ؛اهل کشتی؛ دو هجرت دارید».

۱۶۳۵ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْـــرِفُ أَصْـــوَاتَ رُفْقَـــةِ الأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَـــازِلَهُمْ مِـــنْ أَصْـــوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ». (بخاری:۴۲۳۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه هایشان می شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را مـی شناسـم و از قرآنـی که در شب می خوانند، خانه هایشان را تشخیص مـی دهـم اگـر چـه در روز، منازلشـان را ندیـده باشم. و در میان آنان، شخصی بنام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن بـه آنهـا می گوید: دوستان من به شما می گویند که منتظر ما باشید».

۱۶۳۶ـــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنِ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَسَمَ لَنَا وَلَمْ يَقْسِمْ لأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدِ الْفَتْحَ غَيْرَنَا. (بخاری:۴۲۳۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: بعد از فتح خیبر (از حبشه) نزد نبی اکرم ﷺ آمـدیم. پس سهمی از اموال غنیمت به ما عنایت فرمود. و غیر از ما به احـدی از کسـانی کـه در فـتح خیبـر شرکت نداشتند، سهمی از اموال غنیمت نداد.

باب (۲٤): عمرة القضاء

۱۶۳۷ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفَ. (بخاری:۴۲۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در حالت احرام، میمونه را نکـاح کرد و زمانی که از احرام بیرون آمده بود (در سَرِف) با وی ازدواج نمـود. و سـرانجام، میمونـه در همان سَرِف، فوت کرد.

باب (۲۵): غزوهٔ موته در سرزمين شام

۱۶۳۸ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَمَّرَ رَسُولُ اللَّهِﷺ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ، زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَــرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ، فَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ». قَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَــزْوَةِ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلَى وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بِضْعًا وَتِسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمْيَةٍ. (بخاری:۴۲۶۱)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ زيد بن حارثه را بعنوان فرماندهٔ جنگ موته، تعيين كرد و فرمود: «اگر زيد به شهادت رسيد، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسيد، عبد الله بن رواحه، فرماندهی را بعهده گيرد».

ابن عمر رضی الله عنهما می گويد: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوی جعفر بن ابی طالب پرداختيم، سرانجام او را در ميان كشته شدگان يافتيم كه نود و اندی اثر نيزه و تير بر پيكرش، وجود داشت.

باب (۲۶): فرستادن اسامه بن زيد به سوی تيرهٔ حُرَقات از قبيلهٔ جُهَينه

۱۶۳۹ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُــلاً مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِينَاهُ، قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَكَفَّ الأَنْصَارِيُّ فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لا إِلَــهَ إِلا اللَّهُ»؟ قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. (بخاری:۴۲۶۹)

ترجمه: اسامه بن زيد رضی الله عنهما می گويد: رسول الله ﷺ ما را بسوی قبيلهٔ حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان يورش برديم و آنها را شكست داديم. من و يک انصاری به مردی از آنان رسيديم. هنگامی كه بر او مسلط شديم، لا إله إلا الله گفت. پس مرد انصاری، دست نگهداشت ولی من آنقدر به او نيزه زدم كه به كشته شد. هنگامی كه به مدينه آمديم و خبر به نبی

اكرم ﷺ رسید، فرمود: «ای اسامه! بعد از اینکه لا إله إلا الله گفت، او را کشتی»؟ گفتم: او برای نجات اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ﷺ آنقدر این جمله را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم.

١٦٤٠ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ. (بخاری: ٤٢٧١)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: در هفت غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودم و در نه دستهٔ نظامی که پیامبر اکرم ﷺ اعزام کرد و گاهی، ابوبکر و گاهی، اسامه، فرماندهی آنها را بعهده داشتند، شرکت داشتم.

باب (۲۷): غزوهٔ فتح مکه در ماه مبارک رمضان

١٦٤١ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشَرَةُ آلافٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ أَفْطَرَ وَأَفْطَرُوا. (بخاری:٤٢٧٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگامی که هشت و نیم سال کامل از هجرت اش به مدینه گذشته بود، در ماه مبارک رمضان با ده هزار نفر از مدینه براه افتاد. و مسلمانانی که همراه او بودند، بسوی مکه، حرکت کردند در حالی که همگی روزه داشتند تا اینکه به چشمهٔ آبی که در میان عُسفان و قُدَید واقع شده است و کدِید نام دارد، رسیدند. در آنجا رسول اکرم ﷺ روزه اش را خورد و مسلمانان نیز خوردند.

١٦٤٢ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحَتِهِ أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَّامِ: أَفْطِرُوا . (بخاری:٤٢٧٧)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان بسوی حنین، بیرون رفت در حالی که مردم با یکدیگر اختلاف داشتند. یعنی عده ای روزه داشتند و عده ای روزه نداشتند. هنگامی که رسول الله ﷺ بر مرکب اش سوار شد، ظرف شیر یا آبی خواست و آنرا بر کف دست یا روی سواری اش گذاشت و آنگاه بسوی مردم نگاه کرد. در نتیجه، کسانی که روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخورید.

باب (۲۸): نبی اکرمﷺ روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟

١٦٤٣ـــ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظَّهْرَانِ، فَإِذَا هُمْ بِنِيرَانٍ كَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ لَكَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ: نِيرَانُ بَنِي عَمْرٍو. فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمْرٌو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ، فَرَآهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «احْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَطْمِ الْجَبَلِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَمُرُّ كَتِيبَةً كَتِيبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتِيبَةٌ قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غِفَارُ. قَالَ: مَا لِي وَلِغِفَارَ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُذَيْمٍ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتِيبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَؤُلاءِ الأَنْصَارُ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَّذَا يَوْمُ الذِّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ وَهِيَ أَقَلُّ الْكَتَائِبِ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ»؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ

يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرْكَزَ رَايَتُهُ بِالْحَجُونِ، فَقَالَ الْعَبَّاسَ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! هَا هُنَـا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ، قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ كُدًا، فَقُتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ يَوْمَئِذٍ رَجُلانِ: حُبَيْشُ بْنُ الأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جَـابِرٍ الْفِهْرِيُّ. (بخاری: ۴۲۸۰)

ترجمه: عروه بن زبیرﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای فتح مکه، حرکت کـرد و این خبر به قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، حکـیم بـن حـزام و بـدیل بـن ورقـاء بـرای بدسـت آوردن اخبار رسول خدا ﷺ بیرون رفتند و به راهشان ادامه دادند تا بـه منطقـۀ مرّالظهـران رسـیدند. ناگهان، چشم شان به آتش هایی مانند آتش های شب عرفات افتاد. ابوسفیان گفت: اینهـا چیسـت که مانند آتش های شب عرفـات اسـت؟ بـدیل بـن ورقـاء گفـت: آتـش هـای بنـی عمـرو اسـت. ابوسفیان گفت: بنی عمرو کمتر از این هستند. سـپس، تعـدادی از نگهبانـان رسـول الله ﷺ آنهـا را دیدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگیر کردند و نزد رسول خدا ﷺ آوردنـد. ابوسـفیان، مسلمان شد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ حرکت کـرد، خطـاب بـه عبـاس فرمـود: «ابوسـفیان را در گردنۀ کوه نگهدار تا مسلمانان را ببیند». عباس نیز او را آنجا نگهداشت. پس قبایل مختلف همـراه رسول خدا ﷺ بصورت گردانهای منظم، یکی پس از دیگری از مقابل ابوسفیان، عبور می کردنـد. ابو سفیان پس از عبور یک گردان، پرسید: ای عباس! اینها کیستند؟ گفت: این، طایفۀ غفار اسـت. ابوسفیان گفت: مرا با غفـار، کـاری نیسـت. سـپس، قبیلـۀ جهینـه گذشـت و ابـو سـفیان نیـز همـان سخنانش را تکرار کـرد. آنگـاه، قبیلـۀ سـعد بـن هُـذیم گذشـت و ابوسـفیان بـار دیگـر نیـز همـان سخنانش را تکرار کرد. سپس قبیلۀ سُلیم گذشت و همان سخنان، تکرار شـدند. تـا اینکـه گُردانـی آمد که ابوسفیان مانند آنرا ندیده بود. پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ عباس گفت: اینهـا انصـاراند که سعد بن عباده فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بـن عبـاده گفـت: ای ابوسـفیان! امـروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می گردد. ابوسفیان گفـت: ای عبـاس! کـاش امـروز مـی توانستم کاری انجام دهم.

سرانجام، گردانی آمد که تعدادشان از همه کمتـر و رسـول الله ﷺ و یـارانش در میـان آنـان بودند و پرچم نبی اکرم ﷺ را زبیر بن عوام بدست داشـت. هنگـامی کـه رسـول الله ﷺ از کنـار

ابوسفیان گذشت، ابوسفیان گفت: آیا می دانی سعد بن عباده چه گفت؟ رسول خدا ﷺ پرسید: «چه گفت»؟ گفت: چنین و چنان. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزی است که خداوند کعبه را به عظمت می رساند و روزی است که کعبه پوشانیده می شود».

راوی می گوید: رسول الله ﷺ دستور داد تا پرچم اش در حجون (نام مکانی در مکه) به اهتزاز در آید.

عباس به زبیر بن عوام گفت: ای ابا عبد الله! رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است که پرچم را در این مکان، نصب کنی.

همچنین رسول خدا ﷺ در آن روز، به خالد بن ولید ﷺ دستور داد تا از قسمت علیای مکه یعنی منطقۀ کداء وارد شود. و خود پیامبر اکرم ﷺ هم از کداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن ولید به نام های حُبیش بن أشعر و کُرز بن جابر فهری به شهادت رسیدند.

١٦٤٤ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ ﷺ يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرَجِّعُ، وَقَالَ: لَوْلا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ. (بخاری:٤٢٨١)

ترجمه: عبدالله بن مغفل ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ را روز فتح مکه دیدم که بر شترش، سوار است و سورۀ فتح را با آواز، می خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمی شدند آنرا همانگونه که رسول خدا ﷺ با آواز می خواند، من نیز می خواندم.

١٦٤٥ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿**جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ**﴾ ﴿**جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ**﴾. (بخاری:٤٢٨٧)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. پیامبر خدا ﷺ با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت ها می زد و می فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی تواند انجام دهد و کار گذاشته ای را هم نمی تواند باز گرداند. (هیچ کاری از باطل، ساخته نیست).

باب (۲۹)

١٦٤٦ـــ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا بِمَاءٍ مَمَرِّ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ فَنَسْأَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ ـــ أَوْ أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا ـــ فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلامَ، وَكَأَنَّمَا يُقَرُّ فِي صَدْرِي، وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَلَوَّمُ بِإِسْلامِهِمُ الْفَتْحَ، فَيَقُولُونَ: اتْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ، قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْثَرُكُمْ قُرْآنًا، فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتَلَقَّى مِنَ الرُّكْبَانِ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصَتْ عَنِّي، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلا تُغَطُّوا عَنَّا اسْتَ قَارِئِكُمْ، فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرَحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ. (بخاری:۴۳۰۲)

ترجمه: عمرو بن سلمه ﷺ می‌گوید: ما کنار آبی، زندگی می‌کردیم که محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور می کردند و ما از آنها می پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ می گفتند: این مرد، گمان می کند که خداوند بعنوان پیامبر، بسویش وحی می فرستد - ویا فلان چیز را به او وحی می کند - و من سخنان را به خاطر می سپردم و گویا در دلم جای می گرفت. و اعراب منتظر فتح مکه بودند تا مسلمان شوند و می گفتند: او و قوم اش را به حال خود بگذارید. اگر بر آنها پیروز شد، پیامبری راستگو است. پس هنگام فتح مکه، همهٔ طوایف در اسلام آوردن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. و پدرم قبل از قوم‌اش مسلمان شد. و هنگامی که نزد ما آمد، گفت: بخدا سوگند که من از نزد پیامبر برحقی پیش شما آمده‌ام که می‌فرماید: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می داند، امامت کند».

راوی می‌گوید: آنگاه دیدند که کسی بیشتر از من قرآن نمی داند زیرا من قرآن را از سوارانی که نزد ما می آمدند، فرا گرفته بودم. پس مرا که کودکی شش یا هفت ساله بودم، امام، قرار دادند. و من چادری به تن داشتم که هنگام سجده، جمع می شد. به همین خاطر، یکی از زنان محله گفت: آیا شرمگاه قاری تان را از ما نمی پوشانید؟! آنگاه، پارچه ای خریدند و برایم پیراهنی دوختند. هیچ چیز مرا به اندازۀ آن پیراهن، خوشحال نکرد.

باب (۳۰): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

١٦٤٧ـــ عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى: أَنَّهُ كَانَ بِيَدِهِ ضَرْبَةٌ، قَالَ: ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ. (بخاری:٤٣١٤)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی ﷺ که اثر ضربه ای در دستش وجود داشت، می گوید: در روز حنین که همراه نبی اکرم ﷺ بودم، این ضربه به من وارد شد.

باب (۳۱): غزوۀ اوطاس

١٦٤٨ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصِّمَّةِ، فَقُتِلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ جُشَمِيٌّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَآنِي وَلَّى، فَاتَّبَعْتُهُ، وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلا تَسْتَحْيِي؟ أَلا تَثْبُتُ؟، فَكَفَّ فَاخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَقْرِئِ النَّبِيَّ ﷺ السَّلامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكُثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَرَجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ

فِرَاشٌ قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَقَالَ: قُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلاً كَرِيمًا». (بخاری:۴۳۲۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ از غزوۀ حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابوعامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صِمّه روبرو شد. دُرید کشته شد و خداوند، یارانش را شکست داد.

ابوموسی می گوید: مرا هم رسول خدا ﷺ با ابوعامر فرستاد. ابوعامر زخمی شد. یعنی مردی از قبیلۀ بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاپ کرد که به زانویش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی بسویت تیر اندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیر اندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی کشی، فرار می کنی، توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آنرا بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! سلام مرا به نبی اکرم ﷺ برسان و به ایشان بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

من برگشتم و نزد نبی اکرم ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ در خانه اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود. و اثر بافت های تخت بر پشت رسول خدا ﷺ دیده می شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول خدا ﷺ آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! بنده ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می گوید: من سفیدی زیر بغلهای رسول خدا ﷺ را دیدم. سپس آنحضرت ﷺ افزود: «خدایا! روز قیامت، مرتبه اش را از بسیاری ا ز مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب

مغفرت کن. فرمود: «خدایا! گناهان عبد الله بـن قـیس را بـبخش و روز قیامـت، جایگـاه خـوبی نصیب اش بگردان».

باب (۳۲): غزوۀ طایف در شوال سال هشتم هجری

١٦٤٩ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَاللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّـــهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا؟ فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلَنَّ هَؤُلاءِ عَلَيْكُنَّ». (بخاری:٤٣٢٤)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ به خانۀ مـن آمـد در حـالی کـه فـرد مخنّثی، آنجا نشسته بود. پس شنیدم که آن مخنث، به عبد الله بن امیه می گویـد: ای عبـد الله! اگـر خداوند، فردا طائف را برای شما فتح کرد، نظرت چیست؟ تو دختر غـیلان را انتخـاب کـن. زیـرا اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر، بـه او نگـاه کنـی، هشـت چـین خوردگی می بینی. نبـی اکـرم ﷺ خطـاب بـه همسـرانش فرمـود: «چنـین کسـانی را نـزد خـود راه ندهید».

١٦٥٠ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِــيَ الله عَنْهُمَــا قَــالَ: لَمَّــا حَاصَــرَ رَسُولُ اللَّهِﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنَلْ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّـــهُ». فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «نَقْفُلُ». فَقَالَ: «اغْــدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّـــهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری:٤٣٢٥)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضـی الله عنهمـا مـی گویـد: هنگـامی کـه رسـول الله ﷺ طـایف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر می گردیم». این سـخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر می گردیم!؟ آنحضرت ﷺ بار دیگر فرمود: «بـر مـی گردیم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسـیاری از آنها زخمی شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خـدا بخواهـد، فـردا برمـی‌گـردیم». ایـن سـخن پیامبراکرم ﷺ مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسول‌خدا ﷺ خندید.

۱۶۵۱ــ عَنْ سَعْدٍ وَأَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالاَ: سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». (بخاری:۴۳۲۷)

ترجمه: سعد و ابو بکره رضی الله عنهما می گویند: شنیدیم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه، خود را به کسی غیر از پدرش، نسبت دهد، بهشت برایش حرام می گردد».

۱۶۵۲ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلا تُنْجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أَبْشِرْ». فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبْشِرْ، فَأَقْبَلَ عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلالٍ كَهَيْئَةِ الْغَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى فَاقْبَلا أَنْتُمَا». قَالاَ: قَبِلْنَا. ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبْشِرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلا، فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَنْ أَفْضِلا لأُمِّكُمَا. فَأَفْضَلا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (بخاری:۴۳۲۸)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم که آنحضرت ﷺ همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود. در آنجا عربی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا به وعده ای که به من داده ای، وفا نمی کنی؟ پیامبر اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «به تو مژده می دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده ها به من داده ای. رسول الله ﷺ با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد وفرمود: «مژده ام را نپذیرفت. شما آنرا بپذیرید». آنان گفتند: ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورت اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه هایتان بریزید و شما را بشارت می دهم». آنان نیز ظرف آب را گرفتند و چنین کردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیماندۀ آن برای مادرتان بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند.

۱۶۵۳ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ

وَأَتَأَلَّفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّـهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَ الأَنْصَارِ». (بخاری:۴۳۳۴)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی از انصار را جمع کرد و فرمود: «همانا قریش، تازه مسلمان و مصیبت دیده اند. خواستم ضرر و زیان آنها را جبران کنم و از ایشان، دلجویی نمایم. آیا شما راضی نیستید که مردم با دنیا برگردند و شما با رسول خدا به خانه هایتان برگردید»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر همهٔ مردم به یک وادی، و انصار به وادی دیگر بروند، من به وادی انصار خواهم رفت».

باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید ﷺ توسط رسول خدا ﷺ بسوی بنی جَذِیمه

۱۶۵۴ــ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الإِسْلامِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَأْنَا صَبَأْنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَكَرْنَاهُ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» مَرَّتَيْنِ. (بخاری:۴۳۳۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ خالد بن ولید را بسوی بنی جَذِیمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولی آنان نتوانستند که بخوبی بگویند: اسلمنا (ما مسلمان شدیم). بلکه گفتند: صبأنا (یعنی از دینی وارد دینی دیگر شدیم). لذا خالد بن ولید، همچنان آنها را می کشت و به اسارت می گرفت. و به هر یک از ما اسیرش را تحویل داد تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. رسول خدا ﷺ دستش را بلند کرد و دوبار، فرمود: «خدایا! من از کار خالد، نزد تو اعلام برائت می کنم».

باب (۳۴): سَریهٔ عبدالله بن حذافهٔ سهمی و علقمه بن مُجَزِّر مدلجی که به آن سریهٔ انصاری نیز می‌گویند

١٦٥٥ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَغَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمَرَكُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا، فَأَوْقَدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا، وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». (بخاری: ٤٣٤٠)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سریه ای (یک دستهٔ نظامی) را برای انجام مأموریتی فرستاد و یکی از انصار را بعنوان امیر، تعیین فرمود و به آنان دستور داد که از او اطاعت کنند. روزی، آن مرد انصاری (که امیر بود) خشمگین شد و گفت: مگر رسول اکرم ﷺ به شما دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: برایم هیزم جمع کنید. آنها نیز جمع کردند. سپس گفت: آتش، روشن کنید. آنها نیز روشن کردند. آنگاه گفت: وارد آتش شوید. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولی بعضی، مانع بعضی دیگر می شدند و می گفتند: بسوی نبی اکرم ﷺ رفتیم (مسلمان شدیم) تا از آتش، نجات یابیم. و در این کشمکش بسر بردند تا اینکه آتش خاموش شد و خشم او نیز فرو نشست. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «اگر وارد آتش می شدند، تا روز قیامت از آن، بیرون نمی آمدند. زیرا اطاعت، فقط در انجام کارهای خوب است».

باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجة الوداع

١٦٥٦ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَه وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسِّرَا وَلا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلا تُنَفِّرَا». فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، قال: وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحْدَثَ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ

يَسيرُ عَلَى بَغْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلامِهِ، قَالَ: لاَ أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَانْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قَالَ: أَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي، كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي. (بخاری:۴۳۴۲)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ او و معاذ بن جبل را به یمن فرستاد. گفتنی است که یمن، شامل دو بخش بود که هر یک از آنها را به بخشی، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگیرید وسخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید». سپس هر یک از آنها به محل کارش رفت. و هر گاه، یکی از آنها به قلمرو و دیگری نزدیک می شد، می رفت و جویای حالش می شد. روزی، معاذ در قلمرو مأموریتش آنقدر پیش رفت تا به ابوموسی نزدیک شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا دید که او نشسته است و مردم، اطراف اش جمع شده اند. همچنین نزد او مردی را دید که دستهایش به گردن اش بسته شده بود. معاذ گفت: ای عبد الله بن قیس! این چیست؟ ابوموسی گفت: این مردی است که پس از اسلام آوردن، کافر شده است. معاذ گفت: تا کشته نشود، از مرکب ام پایین نمی آیم. ابوموسی گفت: به همین خاطر، آورده شده است. پایین بیا. دوباره گفت: تا کشته نشود، پایین نمی آیم. آنگاه ابوموسی دستور داد و او کشته شد. سپس، معاذ پایین آمد و گفت: ای عبد الله! (ابو موسی) چگونه قرآن، تلاوت می کنی؟ گفت: من در شبانه روز، کم کم قرآن می خوانم. ای معاذ! تو چگونه قرآن می خوانی؟ گفت: اول شب می خوابم و پس از اینکه بخش خوابم را کامل کردم، برمی خیزم و هر اندازه که خداوند برایم مقدر کرده باشد، قرآن می خوانم و همانطور که از بیداری ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم.

١٦٥٧ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرِبَةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ»؟ قَالَ: الْبِتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (بخاری:٤٣٤٣)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ او را بسوی یمن فرستاد. ایشان از آنحضرت ﷺ دربارۀ شراب هایی که در آنجا ساخته می شود، سؤال کرد. رسول خدا ﷺ پرسید: «آنها از چه ساخته می شوند»؟ گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر چیز مست کننده، حرام است».

باب (٣٦): فرستادن علی و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن

١٦٥٨ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ». فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ. (بخاری:٤٣٤٩)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ ما را همراه خالد بن ولید به یمن اعزام کرد. پس از مدتی، علی را بجای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو که هر کس دوست دارد، با تو بماند. و هرکس، دوست ندارد، بیاید». راوی می گوید: من از کسانی بودم که با علی ماندم و چندین اوقیه طلا به غنیمت گرفتم.

١٦٥٩ــ عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمُسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدِ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِخَالِدٍ: أَلا تَرَى إِلَى هَذَا؟! فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «لا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». (بخاری: ٤٣٥٠)

ترجمه: بریده ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ علی را بسوی خالد فرستاد تا خُمس اموال غنیمت را تحویل بگیرد. علی (با کنیزی که از اموال خُمس بشمار می رفت؛ همبستر شد و) غسل کرد. من که از این کار علی، ناراحت شدم، به خالد گفتم: این را نمی بینی که چکار کرده است؟!

هنگامی که نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم، این ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای بریده! آیا کینهٔ علی را در دل داری»؟ گفتم: بلی. فرمود: «با او دشمنی مکن زیرا سهمیهٔ او از خُمس، بیشتر از این است».

١٦٦٠ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ، لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا، قَالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَقْرَعَ بْنِ حابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعُ: إِمَّا عَلْقَمَةُ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «أَلا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً». قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الأَزَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ»؟ قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلاَ أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ قَالَ: «لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي». فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ». قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ». وَأَظُنُّهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ». (بخاری:٤٣٥١)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ از یمن، یک قطعه طلای ناخالص را در چرمی دباغی شده برای رسول خدا ﷺ فرستاد. آنحضرت ﷺ آنرا میان چهار نفر

یعنی عیینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود. مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا از اینها استحقاق بیشتری داریم. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «آیا شما مرا امین نمی دانید در حالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد»؟ آنگاه، مردی که چشم هایش گود رفته بود و گونه ها و پیشانی بر آمده ای داشت و ریش اش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم»؟

راوی می گوید: سپس، آن مرد، پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می خواند». خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان، چیزی می گویند که در دلشان نیست. رسول الله ﷺ فرمود: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم».

سپس رسول اکرم ﷺ بسوی او که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرد و فرمود: «از نسل این مرد، کسانی بوجود می آیند که کتاب خدا را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره هایشان نمی گذرد و از دین، خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود».

راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل می‌رسانم».

باب (۳۷): غزوهٔ ذو الخلصه

١٦٦١ــ تَقَدَّمَ حَدِيْثُ جَرِيْرٍ ﷺ فِي ذَلِكَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخَلَصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِخَثْعَمَ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصُبٌ تُعْبَدُ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ، وَكَسَرَهَا، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالأَزْلامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرَبَ عُنُقَكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا

هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ: فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا، وَلَتَشْهَدَنَّ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، أَوْ لأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، قَالَ: فَكَسَرَهَا، وَشَهِدَ. (بخاری:٤٣٥٧)

ترجمه: حدیث جریر ﷺ که در آن نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا مرا از ذو الخلصه راحت نمی کنی»، قبلاً بیان شد. در این روایت، جریر می گوید: ذوالخلصه، خانه ای در یمن بود که آنرا کعبه می نامیدند و بتهایی در آن، عبادت می شد و به قبایل خثعم و بجیله، تعلق داشت.

یکی از راویان می گوید: جریر رفت و آن بتها را شکست و به آتش کشید. و هنگامی که جریر به یمن رفت، مردی در آنجا بود که با تیرها، فال می گرفت. به او گفتند: همانا فرستادهٔ رسول خدا ﷺ اینجاست. اگر به تو دست یابد، گردن ات را می زند.

راوی می گوید: در آن اثنا که او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جریر، کنارش ایستاد و گفت: یا تیرها را می شکنی و گواهی می دهی که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و یا گردن ات را می زنم. با شنیدن این سخن، آن مرد، تیرها را شکست و شهادت آورد.

باب (۳۸): رفتن جریر به یمن

١٦٦٢ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقِيتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ذَا كَلاعٍ وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ ذُو عَمْرٍو: لَئِنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَى أَجَلِهِ مُنْذُ ثَلاثٍ، وَأَقْبَلا مَعِي حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رَكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ، فَسَأَلْنَاهُمْ، فَقَالُوا: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالا: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا، وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ. (بخاری:٤٣٥٩)

ترجمه: جریر ﷺ می گوید: در یمن بودم که با دو نفر از اهالی آنجا به نامهای ذوکلاع و ذوعمرو، ملاقات کردم و دربارهٔ رسول خدا ﷺ با آنان سخن گفتم. ذوعمرو به من گفت: اگر آنچه را که دربارهٔ دوستات می گویی، حقیقت داشته باشد، سه روز از فوت او می گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پیمودن بخشی از راه، با کاروانی برخورد کردیم که از سوی

مدینه می‌آمد. در این باره از آنها پرسیدیم. گفتند: رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر، جانشین او شد و حال مردم، خوب است. آنگاه، آن دو نفر گفتند: به دوستات (ابوبکر) بگو: ما قصد داشتیم که بیاییم و اگر خدا بخواهد، بزودی خواهیم آمد و به یمن برگشتند.

باب (۳۹): غزوۀ سیف البحر

١٦٦٣ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ، وَهُمْ ثَلاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فَجُمِعَ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ، فَكَانَ يَقُوتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فَنِيَ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ، فَقُلْتُ: مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ، فَأَكَلَ مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلاعِهِ فَنُصِبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا. (بخاری: ٤٣٦٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ گروهی را که سیصد نفر بودند به فرماندهی ابوعبیده بن جراح بسوی ساحل فرستاد. ما براه افتادیم و در مسیر راه، توشه، تمام کردیم. آنگاه، ابوعبیده دستور داد که همۀ توشه‌های لشکر را جمع کنند. آنها دو کیسه خرما شد. او روزانه، قوت اندکی به ما می‌داد تا اینکه اینها نیز تمام شد. پس از آن، به هر یک از ما فقط یک دانۀ خرما می‌داد.

یکی از راویان (وهب بن کیسان) می‌گوید: پرسیدم: آن یک دانۀ خرما چه می‌توانست برای شما بکند؟ گفت: هنگامی که آن یک دانۀ خرما را از دست دادیم، نبودش را احساس کردیم.

سرانجام، به دریا رسیدیم و نهنگی دیدیم که مانند کوه بود. مردم، هیجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبیده دستور داد تا دو دنده از دنده‌هایش نصب گردد و شتری جهاز شود. آنگاه، شتر از زیر آن دنده‌ها گذشت بدون اینکه با آنها، برخورد کند.

١٦٦٤ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً، يُقَالُ لَهَا: الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ أَبُوعُبَيْدَةَ: كُلُوا. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعِمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ». فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ. (بخاری: ٤٣٦١)

ترجمه: در روایتی دیگر، جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: دریا برای ما حیوانی بیرون انداخت که به آن، عنبر (نوعی ماهی) می‌گویند. ما پانزده روز از آن خوردیم و از چربی‌اش به بدن‌مان مالیدیم تا اینکه بدن هایمان به وضعیت قبلی، بازگشت.

و در روایتی دیگر، آمده است که ابوعبیده گفت: از این ماهی، بخورید و هنگامی که به مدینه برگشتیم، ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «رزقی را که خداوند برای شما بیرون آورده است، بخورید. و اگر چیزی از آن، همراه شماست به ما نیز بدهید». آنگاه، یکی از آنان، قدری از گوشت آن ماهی را آورد و رسول خدا ﷺ نیز از آن، میل فرمود.

باب (٤٠): غزوۀ عُیَینَه بن حصن

١٦٦٥ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ﷺ قَالَ: قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُوبَكْرٍ: مَا أَرَدْتَ إِلاَّ خِلافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا**﴾ حَتَّى انْقَضَتْ. (بخاری:٤٣٦٧)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما می‌گوید: کاروانی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمد. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد بن زراره را امیر آنان، تعیین کن. عمر گفت: بلکه اقرع بن حابس را بعنوان امیر آنان، تعیین کن. ابوبکر گفت: منظورت فقط مخالفت با من است. عمر گفت: ارادۀ مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله کردند که صدایشان بالا رفت. آنگاه در

این باره آیۀ زیر نازل شـد: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا**﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسولش، پیشی نگیرید.

باب (٤١): وفد بنی حنیفه و حکایت ثمامه بن أُثال

١٦٦٦ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ، إِنْ تَقْتُلْنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتُرِكَ حَتَّى كَانَ الْغَدُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ: إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْغَدِ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، فَقَالَ: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ». فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهُكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ، أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذَتْنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: صَبَوْتَ؟ قَالَ: لا وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا وَاللَّهِ، لا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةُ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری:٤٣٧٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سوارانی را بسوی نجد فرستاد. آنان مردی را از طایفۀ بنوحنیفه که ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. سپس نبی اکرم ﷺ بسویش رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری»؟ (فکر می‌کنی با تـو

چگونه رفتار خواهم کرد؟) گفت: ای محمد! نزد من، خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است. و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ گفت: همان که به تو گفتم. اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ گفت: همان چیزی که به تو گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ثمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستادۀ خداست. ای محمد! سوگند به خدا که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت. ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهرۀ تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است. سوگند به خدا که شهری مبغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است. سواران ات مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ گفت: خیر، بلکه توسط رسول خدا؛ محمد ﷺ؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زمانی که رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد.

١٦٦٧ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الأمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةُ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لأرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أَرَيْتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا: كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا: الْعَنْسِيُّ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةُ». (بخاری:۴۳۷۳،۴۳۷۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مسیلمهٔ کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و می‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. بدین جهت، با جمعیت زیادی از قوم‌اش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخهٔ درخت خرمایی در دست داشت، همراه ثابت بن قیس بن شماس بسوی او رفت تا اینکه به مسیلمه که در میان یارانش بود، رسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر این شاخهٔ درخت را از من بخواهی، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حکم خدا دربارهٔ خود، نمی‌توانی تجاوز کنی. اگر پشت کنی، خداوند تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: در مورد این سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهریره ﷺ به من گفت: همانا رسول خدا ﷺ فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می‌کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عَنَسی و دیگری، مسیلمه خواهد بود».

۱۶۶۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِخَزَائِنِ الأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبُرَا عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا، صَاحِبَ صَنْعَاءَ وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ». (بخاری:۴۳۷۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در خواب، خزانه‌های زمین به من عرضه گردید و دو النگوی طلا در کف دستم نهادند. این چیز، برایم گران تمام شد. پس خداوند به من وحی کرد که در آنها فوت کنم. من نیز در آنها فوت کردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به

دو کذاب که یکی از صنعاء (اسود عنسی) و دیگری از یمامه (مسیلمهٔ کذاب) خواهد بود، تعبیر کردم».

باب (۴۲): داستان اهل نجران

۱۶۶۹ـــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ صَاحِبَا نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُرِيدَانِ أَنْ يُلاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلاعَنَّا لا نُفْلِحُ نَحْنُ وَلا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً أَمِينًا، وَلا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلاَّ أَمِينًا، فَقَالَ: «لأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلاً أَمِينًا، حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ». فَلَمَّا قَامَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ». (بخاری: ۴۳۸۰)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: دو نفر از فرمانروایان نجران به نام‌های عاقب و سید، نزد رسول الله ﷺ آمدند و خواستند تا با ایشان مباهله کنند. یکی از آنها به دیگری گفت: این کار را نکن. بخدا سوگند، اگر او، پیامبر (برحقی) باشد و ما با او مباهله کنیم، نه ما رستگار می‌شویم و نه نسل های آیندهٔ ما. سرانجام، گفتند: (بجای مباهله) هر چه از ما بخواهی، به تو عطا می‌کنیم. مرد امینی را همراه ما بفرست و نباید جز امین، فردی دیگر باشد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر یک از یاران رسول خدا ﷺ آرزو می‌کرد که فرد امین، او باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوعبیده بن جراح! بلند شو». هنگامی که او برخاست، رسول خدا ﷺ فرمود: «این مرد، امین این امت است».

۱۶۷۰ـــ وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری: ۴۳۸۲)

ترجمه: و در روایتی دیگر، از انس ﷺ آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر امتی، امینی دارد و امین این امت، ابوعبیده بن جراح است».

باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن

۱۶۷۱ــ عَنْ أَبِي مُوسَىﷺ قَالَ: أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَفَرٌ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّﷺ أَنْ أُتِيَ بِنَهْبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: تَغَفَّلْنَا النَّبِيَّﷺ يَمِينَهُ، لا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا، وَقَدْ حَمَلْتَنَا، قَالَ: «أَجَلْ وَلَكِنْ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا». (بخاری:۴۳۸۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: گروهی از ما اشعریها نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم و خواستار مرکب شدیم (تا در جنگ تبوک شرکت کنیم). آنحضرت ﷺ از دادن مرکب به ما خودداری کرد. دوباره خواستار مرکب شدیم. این بار، سوگند یاد کرد که به ما مرکب ندهد. سپس دیری نگذشت که چند نفر از شترانی راکه به غنیمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت ﷺ دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامی که شتران را تحویل گرفتیم، با خود گفتیم: کاری کردیم که رسول خدا ﷺ سوگندش را فراموش کند. بعد از این، هرگز رستگار نخواهیم شد. بدین جهت، نزد ایشان رفتم وگفتم: ای رسول خدا! شما سوگند یاد کردید که به ما مرکب ندهید حال آنکه به ما مرکب عنایت فرمودید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، ولی من هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام می‌دهم و کفارۀ قسم را ادا می‌کنم».

۱۶۷۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا، الإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَصْحَابِ الابِلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ». (بخاری:۴۳۸۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺفرمود: «اهل یمن نزد شما آمدند. باید بگویم قبلهایشان از همه رقیق‌تر و نرم‌تر است. ایمان از یمن است. دانش از یمن است. و غرور و تکبر در میان صاحبان شتر می باشد و آرامش و وقار در میان صاحبان گوسفند است».

باب (۴۴): حجة الوداع

۱٦٧٣ـــ حَدِيْثُ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنْ صَلاَةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَرْمَرَةٌ حَمْرَاءُ.

ترجمه: حدیث ابن عمر رضی الله عنهما دربارۀ نماز خواندن نبی اکرم ﷺ داخل خانۀ کعبه، قبلاً بیان گردید. در این روایت، ابن عمر رضی الله عنهما می‌افزاید: جایی که رسول الله ﷺ نماز خواند، سنگ مرمر قرمزی، وجود داشت.

۱٦٧٤ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا: حَجَّةَ الْوَدَاعِ. (بخاری:٤٤٠٤)

ترجمه: زید بن ارقم ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در نوزده غزوه، شرکت داشت. و پس از هجرت، فقط یک حج انجام داد که به آن حجۀ الوداع می‌گویند. و بعد از آن، حج دیگری، انجام نداد.

۱٦٧٥ـــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ

عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلاَ فَلاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلاَّلاً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلاَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلَّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ»؟ مَرَّتَيْنِ. (بخاری:٤٤٠٦)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به صورت اصلی‌اش مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد، برگشت. سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، از ماههای حرام اند و عبارت اند از ذوالقعده، ذوالحجه و مُحرَّم که پشت سر هم قرار دارند. و دیگری، ماه رجب قبیلهٔ مُضَراست که بین جمادی (الثانی) و شعبان، می باشد. (و پرسید:) این، چه ماهی است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت نمود تا جایی که ما گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. آنگاه فرمود: «آیا این ماه ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: بلی. فرمود: «این، کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت کرد تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می کند. آنگاه فرمود: «مگر این شهر (مکه) نیست»؟ گفتیم: بلی. سپس پرسید: «امروز، چه روزی است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. سپس فرمود: «آیا روز قربانی نیست»؟ گفتیم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «همانا جان و مال و آبرویتان بر شما مانند این روز و این شهر و این ماه، حرام است. و بزودی پروردگارتان را ملاقات می کنید و شما را از اعمالتان، خواهد پرسید. آگاه باشید که بعد از من، گمراه نشوید طوریکه بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزند. بدانید که فردِ حاضر باید به کسی که غائب است، برساند. شاید بعضی از کسانی که این سخنان به آنها می‌رسند از برخی که آنها را شنیده‌اند، بهتر دریابند. گواه باشید. آیا تبلیغ کردم»؟ و دو بار این جمله را تکرار کرد.

١٦٧٦ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ. (بخاری:٤٤١١)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و تعدادی از یارانش، سرهای خود را در حجهٔ الوداع تراشیدند و بعضی دیگر، کوتاه کردند.

باب (٤٥): غزوهٔ تبوک یا غزوهٔ پر مشقت

۱۶۷۷ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْأَلُهُ الْحُمْلانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ وَلا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُم الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلالاً يُنَادِي: أَيْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعِرَةٍ ابْتَاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ، فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ ــ أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ــ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لا أَدَعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِي بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدَّقٌ، وَلَنَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى. (بخاری:۴۴۱۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: زمانی که دوستانم همراه رسول الله ﷺ در سپاه عسره بودند که همان غزوۀ تبوک است، مرا نزد آنحضرت ﷺ فرستادند تا برای آنان، درخواست مرکب کنم. پس گفتم: ای پیامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده‌اند تا برایشان مرکب فراهم سازی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به خدا که به شما مرکب نخواهم داد».

شایان ذکر است که من زمانی نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم که او خشمگین بود ولی من نمی‌دانستم. و از اینکه نبی اکرم ﷺ چیزی به من نداد و از ترس اینکه مبادا از من در دل‌اش ناراحت شده باشد، غمگین، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اکرم ﷺ را به اطلاع‌شان رساندم. اما ساعتی نگذشته بود که شنیدم بلال ندا می‌دهد: ای عبدالله بن قیس! گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ تو را صدا می‌زند. او را اجابت کن. هنگامی که نزد آنحضرت ﷺ آمدم، با اشاره به

شش شتر که در همان لحظه از سعد خریده بود، فرمود: «این شترانی را که با هم بسته شده‌اند و آن شترانی را که با هم بسته‌شده‌اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا یا رسول خدا این مرکب‌ها را برای شما تدارک دیده‌اند. پس بر آنها سوار شوید». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبی اکرم ﷺ اینها را بعنوان مرکب، برای شما فرستاده است. ولی سوگند به خدا که شما را رها نمی‌کنم مگر اینکه بعضی از شما را نزد کسانی ببرم که سخن رسول الله ﷺ را شنیده‌اند تا گمان نکنید که من سخنی به شما گفته‌ام که آنحضرت ﷺ نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا که ما سخنات را تصدیق کرده‌ایم با وجود این، به خواسته‌ات عمل می‌کنیم. سپس ابوموسی چند تن از آنها را نزد کسانی برد که نخست، امتناع رسول خدا ﷺ و سپس عطا کردن شتران را به آنها شنیده بودند. آنان نیز همان سخنانی را که ابوموسی گفته بود، به آنها گفتند.

١٦٧٨ـــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي». (بخاری:٤٤١٦)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بسوی تبوک، بیرون رفت و علی بن ابی‌طالب را بعنوان جانشین خود، تعیین فرمود. علی ﷺ گفت: مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا دوست نداری که تو برای من بمنزلۀ هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

باب (٤٦): حدیث کعب بن مالک ﷺ و این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند

١٦٧٩ـــ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ

كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبَرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إلا وَرَّى بغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إلا ظَنَّ أَنْ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بالنَّاسِ الْجِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ: أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ، فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لأتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا، وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لاَ أَرَى إلا رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبٌ»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِطْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إلا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلاً حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ، وَأَقُولُ: بمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، فَجِئْتُهُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ»؟ فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ، لا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِي أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلانِ قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهِلالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلامِنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً،

فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ عَلَيَّ أَمْ لا؟ ثُمَّ أُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ! أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّأْمِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلا مَضْيَعَةٍ، فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لا بَلِ اعْتَزِلْهَا، وَلا تَقْرَبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لامْرَأَتِي: الْحَقِي بِأَهْلِكِ فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الأَمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لا، وَلَكِنْ لا يَقْرَبْكِ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لامْرَأَةِ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ! أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ،

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لا أُحَدِّثَ إِلا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: **﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ﴾** إِلَى قَوْلِهِ **﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾** فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلإِسْلامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرَّ مَا قَالَ لأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: **﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ﴾** إِلَى قَوْلِهِ: **﴿فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾** قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: **﴿وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا﴾** وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ. (بخاری:٤٤١٨)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: من از هیچ یک از غزوات رسول الله ﷺ جز غزوۀ تبوک، باز نماندم. البته از غزوۀ بدر نیز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا ﷺ به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول خدا ﷺ بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی‌تـر و سرمایه‌دارتر بودم. سوگند به خدا که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما برای این غزوه، دو شـتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواست به غزوه‌ای برود، توریه می‌کرد. (اگر می‌گفـت بسوی شمال می‌رویم، به جنوب می‌رفت). تا اینکه نوبـت ایـن غـزوه، فـرا رسـید. رسـول خـدا ﷺ درگرمای شدید به این غزوه رفت و سـفری طـولانی، بیابـانی بـی‌آب و علـف و دشـمنی بـزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسـلمانان، روشـن سـاخت تـا خـود را بـرای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می‌خواست بـرود، آگـاه سـاخت. قابـل ذکـر اسـت کـه تعـداد مسـلمانان همـراه رسـول خـدا ﷺ زیـاد بودنـد طوریکـه اسـامی آنـان در دفتـری بـزرگ، نمی‌گنجید.

کعب می‌گوید: هرکس می‌خواست غایب شود، چنـین تصـور مـی‌کـرد کـه تـا زمـانی کـه از جانب خدا، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول خدا ﷺ بـه ایـن غـزوه رفت که میوه‌ها رسیده و نشستن زیر سایه‌ها لذت بخش بود. بهرحال، پیـامبر اکـرم ﷺ و مسـلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصمیم می‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سـازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می‌گشتم و با خود می‌گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزهـا بدین منـوال، گذشـت تـا اینکـه مـردم بطـور کامـل، آمـاده شـدند و رسـول خـدا ﷺ و مسـلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بـودم. بـا خـود گفتم: یکی دو روز دیگر، خود را آماده می‌سازم و به آنها ملحق می‌شوم. فردای آن روز، تصـمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. سپس فـردای روز بعـد نیـز تصمیم گرفتم و برگشتم و کاری انجام ندادم. روزها اینگونه سپری شد تـا اینکـه آنهـا بـه سـرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خـود را بـه آنـان برسـانم و کـاش! چنین می‌کردم. ولی این کار، برایم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ﷺ، هنگـامی کـه بـه میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، ایـن بـود کـه بجـز منـافقین و افـراد ضـعیفی کـه خداوند آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم.

از طرفی دیگر، رسول خدا ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید. آنجا در حالی کـه میـان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب چه کار کرد»؟ مردی از بنـی سـلمه گفـت: ای رسـول خـدا! او را

لباسهای زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بـدی گفتـی. بخـدا سوگند، ای رسول خدا! ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و آنحضرت ﷺ سکوت کرد.

نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشـت رسـول خـدا ﷺ بـه مـن رسـید. اینجـا بـود کـه دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول خـدا ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمـام افـراد صـاحب نظـر خـانواده ام، کمـک گـرفتم. ولـی هنگامی که به من گفتند: رسول خدا ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سـرم بیـرون رفـت. و دانستم که با سخن دروغ، نمی توانم خود را از ناخشنودی آنحضرت ﷺ نجات دهـم. لـذا تصـمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول خـدا ﷺ آمـد. عـادت پیـامبر اکـرم ﷺ ایـن بـود کـه هرگاه از سفری می آمد، نخسـت، بـه مسـجد مـی‌رفـت و دو رکعـت نمـاز مـی‌خوانـد و بـا مـردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگانِ جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفـر بـود، یکی یکی نزد او می آمدند و عذرهایشان را بیان می کردند و سوگند می‌خوردنـد. رسـول خـدا ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند ، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کـرد و برایشـان طلـب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار کرد.

من نیز نزد ایشان رفتم. هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد البته تبسمی کـه همـراه خشـم و غضب بود. سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علـت نیامـدنت چـه بـود؟ مگر مرکب نخریده بودی»؟ گفتم: بلی. بخدا سوگند، اگر غیر از تـو، نـزد کسـی از صـاحبان دنیـا نشسته بودم، فکر می کنم با آوردن عذری می‌توانستم خـود را از ناخشـنودی او نجـات دهـم. چـرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی بخدا سوگند، یقین دارم که اگر امروز با سـخن دروغـی تو را خشنود، سازم، بزودی خداوند تو را از مـن ناخشـنود خواهـد سـاخت. و اگـر بـه تـو راسـت بگویم، از من می‌رنجی. ولی من راست می گویم و امیدوارم که خداوند مـرا ببخشـد. خیـر، بخـدا سوگند که هیچ عذری نداشتم. بخدا سوگند، هنگامی که از جهـاد بازمانـدم، از هـر زمـان دیگـر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بـودم. رسـول الله ﷺ فرمـود: «ایـن شـخص، راسـت گفـت. پـس برخیـز تـا خداوند در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی. تو نتوانستی مانند سایر بازماندگانِ جهاد، عذری برای رسول خدا ﷺ بیاوری و استغفار آنحضرت ﷺ برای گناهت، کافی بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی. آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند. بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول خدا ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره‌گیری نمودند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم. اما کسی با من، سخن نمی‌گفت. نزد رسول خدا ﷺکه پس از نماز، می نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورت‌اش را از من برمی‌گرداند.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشمم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوست‌ات (محمد) به تو ستم کرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حق‌ات را ضایع نگردانیده است. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستادۀ رسول خدا ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره‌گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره‌گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه خداوند در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد. اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا که او هیچگونه حرکتی ندارد. سوگند به خدا، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول خدا ﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند، در این مورد از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گیرم. زیرا جواب آنحضرت ﷺ را در این باره نمی‌دانم. چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که خداوند ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعت‌اش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را

شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ پذیرفته شدن توبهٔ ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

بهرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفهٔ اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند بخدا که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم، بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول خدا ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب خداوند، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم. دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و تاکنون بر تو نگذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: ای رسول خدا!آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی خدا می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب خداست». قابل یاد آوری است که هنگام خوشحال شدن، چهرهٔ مبارک اش ﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام اینست که اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه‌دار. این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیبر، نصیب‌ام شده است، نگه می‌دارم. سپس گفتم: یا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگویی، نجات داد. یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. بخدا سوگند، از زمانی که این سخنان را به رسول خدا ﷺ گفتم، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش خداوند، قرار گیرد. و از

آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکردهام و امیدوارم کـه خداونـد در باقیمانـدۀ عمـرم نیز مرا حفاظت کند.

خداوند بر رسولش این آیات را نازل فرمـود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَـى النَّبِـيِّ وَالْمُهَـاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُـمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ(١١٧) وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَـاقَتْ عَلَيْهِمْ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لاَ مَلْجَأَ مِنْ اللَّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ(١١٨)يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

ترجمه: خداوند، توبۀ پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن کسـانی کـه از پیـامبر خـدا ﷺ در لحظۀ دشوار، پیروی کردند بعد از آنکـه دلهـای گروهـی از آنـان، نزدیـک بـود، منحـرف شود. باز هم خداوند توبۀ آنـان را پـذیرفت. چـرا کـه خداونـد، رؤوف و مهربـان اسـت. همچنـین خداوند توبۀ آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبۀ آنان به تأخیر افتاد و زمین با همۀ وسـعتاش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند که هیچ پناهگاهی از خـدا جز بازگشت بسوی او ندارند. پس خداوند به آنان توفیق توبـه داد تـا توبـه کننـد. همانـا خداونـد، بسیار توبهپذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

کعب می‌گوید: بخدا سوگند، خداوند پس از اینکه مرا به اسـلام، هـدایت کـرد، هـیچ نعمتـی بزرگتر از صداقت با رسول خدا ﷺ به من عطا نفرمود. چرا که اگر دروغ می‌گفتم، ماننـد کسـانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم. زیرا خداوند، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسـی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد. چنانکه فرمود: ﴿سَـيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَكُـمْ إِذَا انقَلَبْـتُمْ إِلَـيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِـبُونَ (٩٥)يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَـإِنَّ اللَّـهَ لاَ يَرْضَـى عَـنْ الْقَـوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾

ترجمه: ـ ای پیامبر ـ شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید. پس شما از آنان، روی بگردانید زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان، دوزخ است. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید. اگر شما از آنان، خوشنود شوید پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.

کعب می‌گوید: ما (ظاهراً) از آن گروه که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و آنحضرت ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئلهٔ ما را تا هنگام داوری خداوند، به تأخیر انداخت. بدینجهت فرمود: ﴿**وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا**﴾ یعنی و همچنین توبهٔ سه نفری را قبول کرد که مسئلهٔ آنان به تأخیر انداخته شد.

کعب می‌گوید: آنچه خداوند در آیهٔ فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست. بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئلهٔ ما از کسانی است که برای رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و آنحضرت ﷺ نیز از آنان پذیرفت.

باب (٤٧): نامه های نبی اکرم ﷺ به کِسری و قیصر

١٦٨٠ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَّكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً». (بخاری:٤٤٢٥)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می‌گوید: خداوند، سخنی را که از رسول الله ﷺ شنیده بودم بعد از اینکه می‌خواستم به اصحاب جمل، ملحق شوم و در کنار آنان، بجنگم، برایم مفید گردانید. هنگامی که به رسول الله ﷺ خبر رسید که مردم فارس، دختر کسری را به عنوان پادشاه خود، تعیین کرده‌اند، فرمود: «قومی که زمام امورش را به دست زنی بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد».

باب (٤٨): بیماری و وفات رسول اکرم ﷺ

١٦٨١ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: سَارَّنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَبَكَيْتُ، ثُمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتْبَعُهُ، فَضَحِكْتُ. (بخاری:٤٤٣٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فاطمه رضی الله عنها را در بیماری وفاتش، فرا خواند و آهسته در گوش‌اش، سخنی گفت که از شنیدن آن، گریه کرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوش‌اش، چیزی گفت که از شنیدن آن، خندید.

راوی می‌گوید: از او علت‌اش را جویا شدیم. گفت: نخست، نبی اکرم ﷺ آهسته در گوش‌ام گفت که در این بیماری، وفات می‌یابد. پس من، گریه کردم. سپس، آهسته در گوش‌ام گفت: نخستین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می‌شود، تو هستی. لذا خندیدم.

١٦٨٢ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ يَقُولُ: ﴿**مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**﴾ الآيَةَ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ. (بخاری:٤٤٣٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شنیده بودم که هیچ پیامبری وفات نخواهد کرد تا زمانی که به او اختیار داده نشود که از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب کند. پس شنیدم که نبی اکرم ﷺ در بیماری وفات‌اش در حالی که صدایش گرفته بود، می‌فرمود: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی همراه کسانی که خداوند به آنان، نعمت عنایت کرده است. آنگاه، دانستم که به ایشان، حق انتخاب داده شده است.

١٦٨٣ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحَيَّا أَوْ يُخَيَّرَ».

فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذًا لا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ. (بخاری:۴۴۳۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در حال صحت، میفرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. سپس به او اختیار داده می‌شود». پس هنگامی که بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی عایشه گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم فی الرفیق الاعلی» یعنی خدایا! بسوی رفیق اعلی.

عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی‌ماند و دانستم که این،تحقق همان سخنی است که در زمان صحت‌اش به ما می گفت.

۱۶۸۴ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، طَفِقْتُ أَنْفِث عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِث، وَأَمْسَحُ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ. (بخاری:۴۴۳۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار می‌شد، معوذات (سورۀ ناس، فلق و اخلاص) را می‌خواند و بر خود می‌دمید و با دست خود، بر بدن‌اش می‌مالید. پس هنگامی که در بیماری وفاتش بسر می‌برد، من نیز همان معوذات را که او می‌خواند و بر خود می‌دمید، می‌خواندم و دست نبی اکرم ﷺ را بر بدنش می کشیدم.

۱۶۸۵ـ وَعَنْهَا: أَنَّهَا أَصْغَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». (بخاری:۴۴۴۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: قبل از اینکه نبی اکرم ﷺ فوت کند در حالی که پشت‌اش را به من تکیه داده بود، کاملاً گوش فرا دادم که می‌فرمود: «خدایا! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

١٦٨٦ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي، فَلا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری:٤٤٤٦)

ترجمه: و در روایت دیگری آمده است که عایشه رضی الله عنها فرمود: نبی اکرم ﷺ در حالی فوت کرد که سر مبارکش، حد فاصل سینه و چانه‌ام قرار داشت. بدین جهت، هزگر پس از وفات نبی اکرم ﷺ بخاطر سختی مرگ کسی، ناراحت نمی‌شوم.

١٦٨٧ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلاثٍ عَبْدُ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لأَعْرِفُ وُجُوهَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، اذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْنَسْأَلْهُ فِيمَنْ هَذَا الأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعَنَاهَا، لا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:٤٤٤٧)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانۀ آنحضرت ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول خدا ﷺ چطور است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب رضي الله عنه دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بندۀ عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا ﷺ فوت می کند و تو زیردست دیگران خواهی شد.) بخدا سوگند، من می‌دانم که رسول الله ﷺ

در این بیماری، فوت خواهد کرد. چرا که من چهره‌های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. ما را نزد رسول خدا ﷺ ببر تا از او بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد؟ اگر به ما می‌رسد، بدانیم و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت، برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند، اگر چنین درخواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد.

١٦٨٨ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ، دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ وَبِيَدِهِ السِّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السِّوَاكَ، فَقُلْتُ: آخُذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: أُلَيِّنُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَلَيَّنْتُهُ، فَأَمَرَّهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ أَوْ عُلْبَةٌ، يَشُكُّ عُمَرُ، فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ، فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ». ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى» حَتَّى قُبِضَ، وَمَالَتْ يَدُهُ. (بخاري:٤٤٤٩)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌گفت: یکی از نعمت‌هایی که خداوند به من ارزانی داشت، این است که رسول الله ﷺ در خانهٔ من، روز نوبت من و میان سینه و گلویم، فوت نمود. و همچنین خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشت‌اش با هم درآمیخت. بدین صورت که رسول الله ﷺ به من تکیه داده بود که عبدالرحمن بن ابی‌بکر در حالی که مسواکی در دست داشت، وارد شد. و دیدم که نبی اکرم ﷺ بسوی آن، نگاه می‌کند. دانستم که ایشان، مسواک را دوست دارد. لذا پرسیدم: آیا آنرا برایت بگیرم؟ با اشارهٔ سر فرمود: بلی. پس آنرا گرفتم. و چون مسواک برایش سفت بود، پرسیدم: آیا آنرا برای شما نرم کنم؟ با اشارهٔ سر فرمود: بلی. آنگاه آنرا جویدم و برایش نرم کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که ظرف آبی، پیش رو داشت و دست‌هایش را وارد آن ظرف می‌کرد و به صورتش می‌کشید، مسواک زد. و در آن حال

می‌گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختیها دارد». سپس دستش را بلند کرد و می‌گفت: «در رفیق اعلی» تا اینکه فوت کرد و دستش، پایین آمد.

۱۶۸۹ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لا تَلُدُّونِي، فَقُلْنَا كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي»؟ قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلاَّ لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلاَّ الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (بخاری:۴۴۵۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: در بیماری رسول خدا ﷺ به او دارو خورانیدیم. آنحضرت ﷺ با اشاره گفت که به من دارو ندهید. خیال کردیم که این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. هنگامی که به هوش آمد، فرمود: «آیا شما را از خورانیدن دارو باز نداشتم»؟ گفتیم: ما فکر کردیم که شاید این سخن شما بر اساس کراهیت بیمار از دارو باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «باید به تمام کسانی که در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانید مگر به عباس که در خورانیدن دارو به من، با شما شرکت نداشت».

۱۶۹۰ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام: وَاكَرْبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَيْسَ عَلَى أَبِيكِ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ». (بخاری:۴۴۶۲)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: هنگامی که بیماری نبی اکرم ﷺ شدت گرفت و درد بر او غلبه کرد، فاطمه علیها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد می‌کشد. رسول الله ﷺ خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردی نخواهد داشت».

باب (۴۹): وفات نبی اکرم ﷺ

۱۶۹۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثلاث وَسِتِّينَ. (بخاری:۴۴۶۶)

ترجمه:عایشه رضی الله عنها می گوید: رسـول الله ﷺ در سـن شصـت و سـه سـالگی،وفات یافت.

۵۸- کتاب تفسیر

سورهٔ فاتحه

باب (۱): آنچه دربارهٔ فاتحهٔ الکتاب آمده است

۱۶۹۲- عَنْ أَبِي سَعِيدِ بنِ الْمُعَلَّى رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ ﴿**اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**﴾»؟ ثُمَّ قَالَ لِي: «لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قُلْتُ لَهُ: أَلَمْ تَقُلْ لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ: السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ». (بخاری: ۴۴۷۴)

ترجمه: ابو سعید بن معلّی رضي الله عنه می‌گوید: در مسجد نبوی، نماز می‌خواندم که رسول الله ﷺ مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: ای رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت ﷺ گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿**اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**﴾؟ یعنی فرمان خدا را بپذیرید و رسولش را اجابت کنید هنگامی که شما را برای امری حیاتی، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای را که بزرگترین سورهٔ قرآن است، به تو می‌آموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامی که خواست از مسجد، بیرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتی که سوره‌ای را که بزرگترین سورهٔ قرآن است، به تو می‌آموزم؟ فرمود: «آن، سورهٔ حمد است که دارای هفت آیه می‌باشد و در هر رکعت نماز، تکرار می‌شود وآن، همان قرآن بزرگی است که به من عنایت شده است».

سورۀ بقره

باب (۲): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿آگاهانه، با خداوند، شریک و همتایی قرار ندهید﴾ [بقره:۲۲]

١٦٩٣ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ». (بخاری:٤٤٧٧)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدم: بزرگترین گناه نزد خداوند چیست؟ فرمود: «شریک قرار دادن با خدا، در حالی که تو را آفریده است». گفتم: این، گناه بزرگی است. بعد از آن، چیست؟ فرمود: «کشتن فرزندات از ترس فقر و گرسنگی». پرسیدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسایه».

باب (۳): این گفتۀخداوند متعال که می فرماید: ﴿ابر را بر شما سایه قرار دادیم و برای شما منّ و سلوی، فرستادیم﴾ [بقره:۵۷]

١٦٩٤ــ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». (بخاری:٤٤٧٨)

ترجمه: سعید بن زید ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قارچ از منّ است و آب آن، برای چشم، شفا است».

باب (٤): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿و هنگامی که گفتیم: به این قریه، وارد شوید﴾ [**بقره:۵۸**]

١٦٩٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿**ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ**﴾ فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ». (بخاری:٤٤٧٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: ﴿**ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ**﴾ یعنی با فروتنی از دروازۀ (آن شهر) وارد شوید و بگویید: خدایا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشیمنگاههایشان خزیده و عقب عقب، وارد شدند و بجای حطۀ که به معنی گناهان ما را ببخش، است، گفتند: حطۀ حبۀ فی شعرۀ یعنی دانه‌ای در جو.

باب (٥): این گفتۀ خداوند که فرمود: ﴿هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می کنیم﴾ [**بقره:۱۰۸**]

١٦٩٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﷺ: أَقْرَؤُنَا أُبَيٌّ، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لا أَدَعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**﴾. (بخاری:٤٤٨١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: عمر گفت: بهترین قاری ما، اُبی، و بهترین قاضی ما، علی بن ابی‌طالب است. اما گاهی قول ابی را ترک می‌کنیم. چرا که اُبی می گوید: آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، آنرا رها نمی کنم در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿**مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**﴾ یعنی هیچ آیه‌ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزین‌اش می کنیم.

باب (٦): این گفتهٔ خدای عز وجل که می فرماید: ﴿وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است﴾ [بقره:١١٦]

١٦٩٧ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا». (بخاری:٤٤٨٢)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایستهٔ او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایستهٔ او نبود. اما تکذیب، این است که می گوید: من نمی‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که می‌گوید: من، فرزند دارم در حالی که من از داشتن زن و فرزند، پاک و منزه هستم».

باب (٧): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگیرید﴾ [بقره:١٢٥]

١٦٩٨ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﷺ: وَافَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلاثٍ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلاثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوِ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنِ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيُبَدِّلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ حَتَّى تَعِظَهُنَّ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿**عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ**﴾ الآيَةَ. (بخاری:٤٤٨٣)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: عمر بن خطاب ﷺ گفت: در سه مورد، نظر من با وحی خدا موافق گردید یا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت کرد: ۱ـ گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب

است که در مقام ابراهیم، نماز بخوانی. ۲ـ گفتم: یا رسول الله!افراد خوب و بد به خانۀ شما می‌آینـد چقدر خوب است اگر دستور دهی تا مادران مؤمنان، حجاب کنند. آنگاه خداوند، آیۀ حجـاب را نازل فرمود. ۳ـ وقتی به من خبر رسـید کـه نبـی اکـرم ﷺ بعضـی از همسـرانش را سـرزنش نمـوده است، نزد آنان رفتم و گفتم: یا از این کارتان بازآیید یا خداوند، زنانی بهتر از شما برای رسـولش، جایگزین خواهد ساخت. تا اینکه یکی از همسرانش (ام سلمه) کـه نـزد او رفتـه بـودم، گفـت: ای عمر! مگر رسول خدا ﷺ نمی‌تواند همسرانش را نصیحت کند که تـو آنهـا را نصـیحت مـی‌کنـی؟ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ یعنی اگر پیامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا خداوند بجای شما، همسران بهتری را نصیب او گرداند.

باب (۸): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿بگویید: به خداوند و آنچه که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم﴾ [بقره:۱۳٦]

۱٦۹۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْـرَءُونَ التَّـوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ، فَقَـالَ رَسُـولُ اللَّـهِ ﷺ: «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: ﴿**آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا**﴾» الآيَةَ. (بخاری: ٤٤٨٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری مـی‌خواندنـد و آنـرا بـه زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر می‌کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنیـد و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویید: ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ یعنی ما به خداوند و آنچـه کـه بسـوی ما نازل کرده است، ایمان داریم».

باب (۹): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید﴾ [بقره:۱٤۳]

۱۷۰۰ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْـهَدُ

لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ ﴿**وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا**﴾ فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا**﴾». وَالْوَسَطُ: الْعَدْلُ. (بخاری:٤٤٨٧)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، نوح فراخوانده می‌شود. می گوید: لبیک ای پروردگارم! آمادۀ خدمتم. خداوند می‌فرماید: ایا (آنچه را که به تو گفته بودم) ابلاغ کردی؟ می گوید: بلی. سپس از امتش می‌پرسند: آیا به شما ابلاغ کرد؟ می گویند: هیچ ترسانندهای نزد ما نیامده است. خداوند به نوح می گوید: چه کسی گواه تو است؟ می گوید: محمد و امت‌اش. آنگاه شما گواهی می‌دهید که او ابلاغ نموده است و پیامبر نیز گواه شما است. اینجاست که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا**﴾». یعنی شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت، بر مردم، گواه باشید. وپیامبر اکرم ﷺ بر شما گواه باشد.

باب (١٠): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿سپس، از همانجاکه مردم روان می شوند، بروید﴾ [بقره:١٩٩]

١٧٠١ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا. (بخاری:٤٥٢٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: قریش و هم کیشانشان در مزدلفه، وقوف می‌کردند و به آنها حُمس (متعصب و تندرو) می‌گفتند. اما سایر اعراب در عرفات، وقوف می‌کردند. پس هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف کند. سپس از آنجا روانۀ (مزدلفه) شود.

باب (۱۱): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما﴾ [بقره:۲۰۱]

۱۷۰۲ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ﴿**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**﴾. (بخاری:۴۵۲۲)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ همواره این دعا را می‌خواند: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. یعنی بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده.

باب (۱۲): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿آنان با اصرار، ـ چیزی ـ از مردم نمی خواهند﴾ [بقره:۲۷۳]

۱۷۰۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلا اللُّقْمَةُ وَلا اللُّقْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ يَعْنِي قَوْلَهُ ﴿**لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا**﴾. (بخاری:۴۵۳۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که یک یا دو دانهٔ خرما و یک یا دو لقمه، او را (از درخانه‌ها) باز می‌گرداند. بلکه مسکین حقیقی، کسی است که از خواستن، خودداری می‌کند. اگر خواستید می‌توانید این آیه را بخوانید: ﴿**لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا**﴾ یعنی آنان با اصرار، (چیزی) از مردم نمی‌خواهند».

سورهٔ آل عمران

باب (۱۳): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بعضی از آیات، آیات محکمات اند ، که اساس قران هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند﴾ [آل عمران:۷]

۱۷۰٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيِ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تَلاَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُو الأَلْبَابِ﴾ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِذَا رَأَيْتِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكِ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ». (بخاری:٤٥٤٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُو الأَلْبَابِ**﴾ (خداوند، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند که آنها اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات‌اند. اما کسانی که در دلهایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل ـ نادرست ـ بدنبال متشابهات می‌روند در حالی که تأویل ـ درست ـ آنها را جز خدا، کسی دیگر نمی‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، می‌گویند: ما به آنها ایمان داریم. همهٔ آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمی‌گیرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوری کنید».

باب (۱٤): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگند هایشان را به بهای اندکی می فروشند﴾ [آل عمران:۷۷]

۱۷۰۵ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّه اختصم إليه امْرَأَتَـــانِ كَانَتَـــا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفِذَ بِإِشْفَى فِي كَفِّهَـــا، فَادَّعَتْ عَلَى الأُخْرَى، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّـــهِﷺ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» ذَكِّرُوهَا بِاللَّـــهِ، وَاقْـــرَءُوا عَلَيْهَا: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ**﴾ فَذَكَّرُوهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَـــالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ». (بخاری:٤٥٥٢)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: دو زن کـه در خانـه یـا حجـره‌ای، چـرم دوزی می کردند، دعوای خود را نزد ایشان بردند. یکی از آنها کـه درفـش در کـف دسـتش فـرو رفته بود، از خانه بیرون آمد و ادعا کرد که دیگری این کار را کرده است. سپس دعوا را نـزد ابـن عباس بردند. او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به مردم بـه مجـرد ادعـا کـردن، بدهنـد، خـون و اموال مردم، به هدر می‌رود». پس او را بـه یـاد خـدا بیندازیـد و ایـن آیـه را بـرایش بخوانیـد: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ**﴾ یعنی همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداونـد و سوگندهایشـان را به بهای اندکی می‌فروشند، هیچگونه سهمی در آخرت ندارند.

راوی مـی گویـد: پـس از اینکـه او را بـه یـاد خـدا انداختنـد،اعتـراف کـرد. ابـن عبـاس رضی الله عنهما گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند بر مدعی علیه است».

باب (۱۵): این گفتۀ خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿مردم، علیه شما جمع شده اند﴾ [آل عمران:۱۷۳]

۱۷۰٦ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: ﴿**حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**﴾ قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ الْكَلِيلاً حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌﷺ حِينَ قَالُوا: ﴿**إِنَّ النَّاسَ قَـدْ**

جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾.
(بخاری:٤٥٦٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوکیل گفت. و هنگامی که به محمد ﷺ (ویارانش) گفتند: مردم، علیه شما جمع شده‌اند از آنها بترسید، ایمانشان افزایش یافت و گفتند: حسبنا الله و نعم الوکیل . یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین، کارساز است.

باب (١٦): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿یقینا شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت وآزار زیادی خواهید دید﴾ [آل عمران:١٨٦]

١٧٠٧ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَاءَهُ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِث بْنِ الْخَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِين، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ ــ يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ــ قَالَ: كَذَا

وَكَذَا». قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: **﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾** الآيَةَ وَقَالَ اللَّهُ: **﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾** إِلَى آخِرِ الآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ فَبَايِعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ، فَأَسْلَمُوا. (بخاری:۴۵۶۶)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که پالانی ساخت فدک بر آن بود، سوار شد و او را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عباده که در محلۀ بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه از کنار مجلسی که عبدالله بن ابی بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتنی است که این ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابی رخ داد و آن مجلس، ترکیبی از مسلمانان، مشرکین، بت‌پرستان و یهودیان بود. و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد. سپس توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنها را به سوی خدا دعوت نمود و برای آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق‌اند، پس به ما، در مجالس، اذیت و آزار مرسان. بلکه به خانه‌ات برگرد و هر کس که نزد تو آمد، برایش داستان‌سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: بلی، ای رسول خدا! سخنانت را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داریم. در نتیجه،

مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جاییکه نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و رسول خدا ﷺ همچنان، آنان را به آرامش دعوت می‌کرد تا اینکه آرام گرفتند. سپس، سوار مرکب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسید. آنگاه، نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید». سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتی که قرآن را بر تو نازل کرده است، در حالی که مردم مدینه، اتفاق نظر کرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهی بگذارند، خداوند، حقی را که بر تو نازل کرد، آورد. پس هنگامی که خداوند با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش، گلوگیر شد. و برخوردی که از او مشاهده کردی، بدین جهت بود. آنگاه، رسول خدا ﷺ او را بخشید.

و عادت رسول خدا ﷺ و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نیز همین بود که مشرکین و اهل کتاب را طبق دستور خدا، می‌بخشیدند و بر اذیت و آزارشان، صبر می‌کردند. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶)

(قطعاً شما از کسانی که قبل از شما به آنها کتاب داده شده است و از مشرکین، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید. و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، پس این، از اموری است که نیاز به عزم راسخ دارد).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾** (بقره: ۱۰۹)

(بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در وجودشان، ریشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذیرش ایمان و پس از آنکه حق برایشان روشن شده است، بازگردانند. پس گذشت کنید و چشم پوشی نمایید تا خداوند، فرمانی دهد. همانا خداوند بر هر چیزی، تواناست).

و رسول خدا ﷺ به دستور خداوند که عفو و گذشت بود، عمل می‌کرد تا اینکه خداوند به آنحضرت ﷺ اجازهٔ جهاد داد. پس از جنگ بدر که سران قریش، کشته شدند، عبدالله بن ابی بن

سلول و مشرکین و بت‌پرستان همراه او گفتند: دین محمد، پیروز شد. لذا با پیامبر اکرم ﷺ بر اسلام، بیعت کردند و (به ظاهر) مسلمان شدند.

باب (۱۷): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿گمان مبر آنان که از کارهایشان خوشحال می شوند...﴾ [آل عمران:۱۸۸]

۱۷۰۸ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿**لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا**﴾ الآيَةَ. (بخاری:۴۵۶۷)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: در زمان رسول الله ﷺ هنگامی که آنحضرت ﷺ به جهاد می‌رفت، عده‌ای از منافقین از آن، باز می‌ماندند (به جهاد نمی‌رفتند). و از این نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ﷺ می‌آمد، عذر می‌آوردند و سوگند می‌خورند. و دوست داشتند بخاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند. لذا این آیه نازل شد: ﴿لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ﴾ یعنی گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می‌دهند، خوشحال می‌شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای ـ نیکی ـ که انجام نداده‌اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند. بلکه برایشان، عذاب دردناکی است.

۱۷۰۹ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَقَدْ قِيْلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذَّبًا، لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدِ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ . (بخاری:۴۵۶۸)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می‌شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همهٔ ما عذاب داده می‌شویم؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: این آیه در مورد شما نیست. نبی اکرم ﷺ یهود را خواست و از آنان درمورد چیزی پرسید. آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده‌اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده‌اند، خوشحال شدند.

سورۀ نساء

باب (۱۸): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمیتوانید عدالت را رعایت کنید...﴾ [نساء:۳]

۱۷۱۰ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿**وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى**﴾ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، تَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَنُهُوا عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿**وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ**﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى ﴿**وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ**﴾ رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، قَالَتْ: فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلاَّ بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ. (بخاری: ٤٥٧٤)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عروه از او دربارۀ این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿**وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى**﴾ پرسید. گفت: ای خواهر زاده! این آیه

دربارۀ دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی‌اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی اش مال و جمال‌اش را می‌پسندد و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را دربارۀ مهریه‌اش رعایت کند و به او همان مهریه‌ای را بدهد که دیگران به او می‌دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می‌باشند، ازدواج کنند. مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه‌ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این‌صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نزول این آیه، مردم از رسول خدا ﷺ فتوا خواستند. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿**وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ**﴾ یعنی مردم از تو دربارۀ زنان می‌پرسند.

عایشه می‌گوید: خداوند در ادامۀ آیه می‌فرماید: ﴿**وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ**﴾ یعنی می‌خواهید آنان را نکاح کنید. منظور آیه این است: کسانی که می‌خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه‌ای ندارند، از این کار، منع شده‌اند مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند.

باب (۱۹): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را درباره فرزندان‌تان سفارش می‌کند﴾ [نساء:۱۱]

۱۷۱۱ـ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلِمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ ﷺ لا أَعْقِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفَقْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَنَزَلَتْ: ﴿**يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ**﴾. (بخاری:۴۵۷۷)

ترجمه: جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و ابوبکر ﷺ پیاده، برای عیادت من به محلۀ بنی سلمه آمدند. رسول اکرم ﷺ مرا دید که بیهوش شده‌ام. پس آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشید. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: ای رسول خدا! در مورد اموالم به من چه دستوری

می‌دهید؟ پس این آیه نازل شد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّـهُ فِي أَوْلادِكُمْ﴾ یعنی خداوند، شما را دربارۀ فرزندانتان، سفارش می کند.

باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند به اندازۀ ذره ای هم ظلم نمی کند﴾ [نساء:٤٠]

۱۷۱۲ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أُنَاسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرُّؤْيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلاَ يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلاَّ يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْغُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا فَيُشَارُ: أَلاَ تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْغُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الأَوَّلِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيُقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ؟ تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرِ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثلاثاً». (بخاری: ٤٥٨١)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: افرادی در زمان نبی اکرم ﷺ گفتند: ای رسول خدا! آیا ما در روز قیامت، پروردگارمان را می‌بینیم؟ آنگاه راوی، حدیث رؤیت را بیان کرد که شرح کامل آن، قبلاً گذشت. در این روایت می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «روز

قیامت، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد که هر امتی، به دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. پس تمام کسانی که غیر از خدا، بت و یا چیز دیگری را عبادت می‌کرده‌اند، در آتش می‌افتند. تا جایی که فقط خدا پرستان نیکوکار و بدکار و بقایای اهل کتاب، باقی می‌مانند. سپس یهودیان را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند زن و فرزند ندارد. اکنون چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا! تشنه هستیم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان می‌گویند که چرا وارد نمی‌شوید (و آب نمی‌نوشید)؟ سپس آنها بسوی جهنم که مانند سراب است و بخشی از آن، بخشی دیگر را نابود می‌کند، سوق داده می‌شوند. پس در آتش می‌افتند. بعد از آن، نصاری را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند، زن و فرزندی ندارد. آنگاه به آنان می‌گویند: اکنون چه می‌خواهید؟ پس آنها نیز به سرنوشت گروه اول، دچار می‌شوند. تا اینکه فقط خداپرستان نیکوکار و بدکار، باقی می‌مانند. سپس پروردگار جهانیان با نزدیکترین چهره‌ای که از او در ذهن دارند، نزد آنان می‌آید. آنگاه به آنها می‌گویند: منتظر چه هستید؟ هر امتی دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. می‌گویند: ما در دنیا از مردم، فاصله گرفتیم و با آنان، دوست نشدیم با وجودیکه شدیداً به آنها نیازمند بودیم. وهم اکنون، منتظر پروردگارمان هستیم که او را عبادت کرده‌ایم. خداوند می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنها دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را با خدا، شریک نمی‌سازیم.

باب (۲۱): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...﴾ [نساء:۴۱]

۱۷۱۳ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «اقْرَأْ عَلَيَّ». قُلْتُ: آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ **﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾** قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. (بخاری:۴۵۸۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود:

«دوست دارم آنرا از دیگران بشنوم». پس سورۀ نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيدًا﴾ یعنی چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را بعنوان گواه اینان، بیاوریم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «بس کن». پس دیدم که اشک از چشمان مبارکش، سرازیر است.

باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...﴾ [نساء۹۷]

١٧١٤ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ، فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**﴾ الآيَةَ. (بخاری:٤٥٩٦)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ عده‌ای از مسلمانان، با مشرکین بودند و باعث سیاهی لشکر آنان می‌شدند. در نتیجه، تیری می‌آمد وبه آنان اصابت می‌کرد. یا زده و کشته می‌شدند. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ یعنی بی‌گمان، کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده‌اند، بدانها گفته می‌شود: چگونه بسر برده‌اید؟ می گویند: ما بیچارگانی در روی زمین بودیم. فرشتگان می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن، هجرت کنید. چنین کسانی، جایگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جایگاهی است.

باب (۲۳): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...﴾ [نساء:۱۶۳]

١٧١٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ». (بخاری: ٤٦٠٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، بگوید: من از یونس بن متی بهترم، دوروغ گفته است».

سورهٔ مائده

باب (٢٤): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...﴾ [مائده:٦٧]

١٧١٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ حَدَّثكَ أَنَّ مُحَمَّدًاﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**﴾ الآيَةَ. (بخاری:٤٦١٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرکس به تو گفت که محمد چیزی را از آنچه که خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ می گوید. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**﴾ یعنی ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای.

باب (٢٥): این گفتهٔ خداوند که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید﴾ [مائده:٨٧]

١٧١٧ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلا نَخْتَصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثوْبِ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ**﴾. (بخاری:٤٦١٥)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ به جهاد رفته بودیم وهمسرانمان، همراه ما نبودند. گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ آنحضرت ما را از این کار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان، ازدواج کنیم. آنگاه (ابن مسعود) این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ یعنی ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید.

باب (٢٦): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند﴾ [مائده:۹۰]

١٧١٨ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلانًا وَفُلانًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبَرُ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، قَالُوا: أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلالَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلا رَاجَعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ. (بخاری:٤٦١٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: شرابی بجز آنچه که شما آنرا فضیخ (شراب خرما) می‌نامید، در اختیار نداشتیم. من ایستاده بودم و به ابوطلحه و فلانی و فلانی شراب می‌دادم که مردی آمد و گفت: آیا این خبر به شما رسیده است؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: ای انس! این کوزه‌ها را بر روی زمین، خالی کن.

انس ﷺ می‌گوید: پس از شنیدن خبر این مرد، نه در این باره تحقیق کردند و نه به کسی مراجعه نمودند.

باب (۲۷): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند﴾ [مائده:۱۰۱]

١٧١٩ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وُجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلانٌ». فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿**لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**﴾. (بخاری: ٤٦٢١)

ترجمه: انس می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ خطبه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام. فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم و گریه‌هایتان زیاد می‌شد».

راوی می‌گوید: با شنیدن این سخن، یاران رسول الله ﷺ چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه شان بلند شد. در آن اثناء، مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿**لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**﴾ یعنی از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید.

١٧٢٠ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ ﴿**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**﴾ حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا. (بخاری:٤٦٢٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گروهی به صورت تمسخر، سؤالاتی از رسول الله ﷺ می‌پرسیدند. یکی می‌گفت: پدرم کیست؟ و دیگری که شترش گم شده بود، می‌پرسید: شترم کجاست؟ آنگاه، خداوند این آیه را در مورد آنان، نازل فرمود: ﴿**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**﴾ یعنی ای مؤمنان! از چیزهایی که اگر برایتان، روشن شوند، باعث ناراحتی شما می‌شوند، سؤال نکنید.

سورۀ انعام

باب (۲۸): این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد﴾ [انعام:٦٥]

۱۷۲۱ــ عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ**﴾، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» قَالَ: ﴿**أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ**﴾ قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» ﴿**أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ**﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَهْوَنُ أَوْ هَذَا أَيْسَرُ». (بخاری:٤٦٢٨)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ یعنی ای پیامبر! بگو: خداوند، قادر است که عذابی از بالای سرتان بر شما بفرستد، رسول الله ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». یعنی خدایا! به تو پناه می‌برم. و هنگامی که به این کلمات رسید: ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ یعنی یا از زیر پایتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». و زمانی که به این کلمات رسید: ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ یعنی یا اینکه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب یکدیگر، گرفتار سازد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این، آسانتر یا این، ساده‌تر است».

باب (۲۹): این قول خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اینها کسانی اند که خداوند آنهارا هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن﴾ [انعام:۹۰]

۱۷۲۲ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ: أَفِي "ص" سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلاَ ﴿**وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿**فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ**﴾ ثُمَّ قَالَ: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ. (بخاری:٤٦٣٢)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: آیا در سورۀ «ص» سجدۀ (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلی. سپس از ﴿**وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوب**﴾ تا ﴿**فَبِهُدَاهُمُ**

اقْتَدِهْ﴾ تلاوت کرد و گفت: پیامبر شما از کسانی است که به او دستور داده شده است تا بـه آنـان (اسحاق و یعقوب) اقتدا کند.

باب (۳۰): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید﴾ [انعام:۱۵۱]

١٧٢٣ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعودٍ رضي الله عنه وَرَفَعَهُ قَالَ: «لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَلا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ». (بخاری:٤٦٣٤)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه مـی‌گویـد: رسـول الله ﷺفرمـود: «هـیچ کـس بیشـتر از خـدا، غیرت ندارد. بدینجهت، کارهای زشت را خواه آشکار باشند یا پنهان، حرام ساخته اسـت. و هـیچ کس نیست که حمد و ثنا را به اندازهٔ خدا دوست داشته باشد. از این رو، خود را ستوده است».

سورهٔ اعراف

باب (۳۱): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید : ﴿عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن﴾ [اعراف:۱۹۹]

١٧٢٤ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلاقِ النَّاسِ. (بخاری:٤٦٤٤)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضي الله عنه می‌گوید: خداوند به پیامبرش دستور داد تا از میان اخلاق مردم، عفو را برگزینند.

سورۀ انفال

باب (۳۲): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همۀ دین از آنِ خدا شود﴾ [انفال:۳۹]

١٧٢٥ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ قِيْلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ. (بخاری:٤٦٥١)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: نظر شما دربارۀ جنگ دوران فتنه چیست؟ گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ محمد ﷺ با مشرکین می‌جنگید و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب می‌شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهی نبود.

سورۀ براءت (توبه)

باب (۳۳): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند﴾ [توبه:۱۰۲]

١٧٢٦ــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ فَابْتَعَثَانِي فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ، وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، قَالاَ لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالاَ لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالاَ: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ». (بخاری:٤٦٧٤)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهری بردند که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مردانی به استقبال ما آمدند که نیمی از بدنشان، زیباترین شکلی داشت که تاکنون

دیده‌اید و نیم دیگر بدنشان، زشت‌ترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید. آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و خود را در این رودخانه بیندازید. آنان نیز خود را در آن انداختند. سپس به سوی ما بازگشتند در حالی که آن زشتی‌شان، برطرف شده و به زیباترین شکل، تبدیل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: این، بهشت عدن است. و این، جایگاه توست. اما کسانی که نیمی از بدنشان، زیبا و نیمی دیگر زشت بود، افرادی هستند که دارای اعمال نیک و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود».

سورۀ هود

باب (٣٤): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت﴾ [هود:٧]

١٧٢٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ». و قَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». وَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ». (بخاری: ٤٦٨٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین آنحضرت ﷺ فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمانها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش خدا بر روی آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند».

باب (۳۵): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿مؤاخذهٔ پروردگارت چنین است هرگاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند...﴾ [هود:۱۰۲]

۱۷۲۸ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ: ﴿**وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ**﴾. (بخاری:٤٦٨٦)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت می‌دهد ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهایش نمی‌سازد». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿**وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ**﴾ یعنی مؤاخذه پروردگارت چنین است هر گاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند که ستم کرده‌اند. همانا عقاب خدا دردناک و سخت خواهد بود.

سورهٔ حجر

باب (۳٦): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿...مگر آنهائی‌که استراق سمع می کنند﴾ [حجر:۱۸]

۱۷۲۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: لِلَّذِي قَالَ: الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الأَرْضِ، فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدَّقُ، فَيَقُولُونَ:

أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ». (بخاری:۴۷۰۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺفرمود: «هر گاه، خداوند مسئله‌ای را در آسمان، فیصله نماید. فرشتگان به نشانهٔ اطاعت از دستور او، بالهایشان را بهم می‌زنند طوریکه صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. و پس از آنکه اضطراب دلهایشان برطرف گردد، می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) می‌گویند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس کسانی که استراق سمع می‌کنند (شیاطین) و هر یک از آنها روی دیگری قرار دارد، این سخن را می‌شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در می‌یابد و قبل از آنکه آن را به دوست‌اش برساند، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب او را در نمی‌یابد و او آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. و او به نوبهٔ خود آن را به کسی که پایین تر از او قرار دارد، منتقل می کند تا اینکه آنرا به زمین می‌رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخن‌اش، درست بود؟ این، در واقع، همان سخنی است که از آسمان، شنیده شده است».

سورهٔ نحل

باب (۳۷): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿و بعضی از شما به پست ترین مراحل عمر میرسند﴾ [نحل:۷۰]

۱۷۳۰ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (بخاری:۴۷۰۷)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ همواره چنین دعا می‌کرد: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». یعنی

خدایا! از بخل، تنبلی، پست ترین مرحلۀ عمر (پیر و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنۀ دجال و فتنه های زندگی و مرگ، به تو پناه می برم.

سورۀ اسراء

باب (۳۸): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح، سوار کردیم! او بندۀ بسیار سپاسگزاری بود﴾ [اسراء:۳]

۱۷۳۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهْشَةً، ثمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لا يُطِيقُونَ وَلا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلاَ تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلاَ تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ آدَمَ عليه السلام فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ: عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ

وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ: اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاَثَ كَذِبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؟ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى». (بخارى:٤٧١٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺمی گوید: برای رسول الله ﷺ مقداری گوشت آوردند و دست گوسفند را که دوست داشت، به او دادند. آنحضرت ﷺ به آن، گازی زد و فرمود: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود. آیا علت‌اش را می‌دانید؟ خداوند، اولین و آخرینِ انسانها را در یک میدان، جمع می کند طوریکه صدا به همهٔ آنها می‌رسد و چشم، همهٔ آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود. مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را پیدا نمی کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، بعضی از آنها به بعضی دیگر می گویند: نزد آدم بروید. پس نزد آدم می‌روند و به او می گویند: تو ابوالبشر هستی. خداوند با دست‌اش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند. برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده‌ایم؟ آدم می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح بروید. پس آنها نزد نوح می‌روند و می گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بندهٔ سپاسگزار، نامیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. ایا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ نوح می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قومام بکار بردم. اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم بروید. پس آنها نزد ابراهیم می‌روند و می گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوست‌اش در میان اهل زمین هستی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ ابراهیم به آنها می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من سه دروغ، گفته ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آنها نزد موسی می‌روند و می گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی. خداوند تو را با رسالت و کلام‌اش بر سایر مردم، برتری داده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می گوید: همانا امروز، پروردگارم

چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بن مریم بروید. پس آنها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ عیسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد. و اگر چه گناهی ذکر نمی‌کند اما می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد بروید. پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیرعرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم. سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است. آنگاه می گویند: ای محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت می‌شود. شفاعت کن، پذیرفته می‌شود. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس می گویند: ای محمد!آن گروه از امت‌ات را که حساب و کتابی ندارند از دروازۀ سمت راست درهای بهشت، وارد کن. و همچنین آنها می‌توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند». سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصلۀ دو مصراع درهای بهشت به اندازۀ فاصلۀ میان مکه و حمیر یا مکه و بصره است».

باب (۳۹): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿باشد که خداوند تو را به مقام محمود برساند﴾ [اسراء:۷۹]

۱۷۳۲ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثا كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ: يَا فُلانُ اشْفَعْ، يَا فُلانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ. (بخاری:۴۷۱۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: روز قیامت، مردم، گروه گروه می‌شوند. هر امتی، بدنبال پیامبرش می‌رود و می‌گوید: ای فلانی! شفاعت کن. ای فلانی! شفاعت کن. تا آنکه حق شفاعت به نبی اکرم ﷺ عنایت می‌شود. پس این، همان روزی است که خداوند او را به مقام محمود می‌رساند.

باب (٤٠): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿نمازت را نه باصدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان﴾ [اسراء:١١٠]

١٧٣٣ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿**وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا**﴾ قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿**وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ**﴾ أَيْ: بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿**وَلا تُخَافِتْ بِهَا**﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلاَ تُسْمِعُهُمْ ﴿**وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً**﴾. (بخاری:٤٧٢٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آیۀ: ﴿**وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا**﴾ یعنی نمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان، زمانی نازل شد که رسول الله ﷺ در مکه پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می‌خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می‌کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن، نازل کننده و آورنده‌اش را بد و بیراه می‌گفتند. پس خداوند متعال به رسولش فرمود: ﴿**وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً**﴾ یعنی با صدای بلند، تلاوت مکن. زیرا مشرکین آنرا می‌شنوند و به قرآن بد و بیراه می‌گویند. همچنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. بلکه راه میانه را انتخاب کن.

سورۀ کهف

باب (٤١): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اینها کسانی هستند که آیات خدا و ملاقات پروردگارشان را انکار کردند﴾ [کهف:١٠٥]

١٧٣٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ». وَقَالَ: اقْرَءُوا ﴿**فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**﴾. (بخاری:٤٧٢٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی عظیم الجثه و چاق می‌آید که نزد خداوند به اندازۀ یک بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: این آیه را بخوانید: ﴿**فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**﴾ یعنی روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی‌شویم.

سورۀ مریم

باب (٤٢): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان را از روز حسرت، بترسان﴾ [مریم:٣٩]

١٧٣٥ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿**وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ**﴾ وَهَؤُلاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿**وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ**﴾». (بخاری:٤٧٣٠)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می‌آورند. سپس ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. ندا دهنده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنها که مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سپس منادی می‌گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. پس می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح می‌کنند. سپس منادی می‌گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت بسر برده‌اند. ﴿وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾ و ایمان نیاورده‌اند.

سورۀ نور

باب (٤٣): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنانی که همسران خود را متهم (به زنا) می‌کنند و بجز خود، گواهی ندارند﴾ [نور:٦]

١٧٣٦ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ ــ وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلانَ ــ فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ». فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمُلاعَنَةِ بِمَا سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَلاعَنَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ حَبَسْتُهَا

فَقَدْ ظَلَمْتُهَا، فَطَلَّقَهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلاعِنَيْنِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، عَظِيمَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرَ كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا». فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُوَيْمِرٍ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ. (بخاری: ٤٧٤٥)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: عویمر نزد عاصم بن عدی که سردار بنی عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردی که زنش را با مردی دیگر بیابد، چیست؟ آیا آن مرد را بکشد؟ که در این صورت، شما او را خواهید کشت. پس چه کار کند؟ از رسول خدا ﷺ در این مورد برایم بپرس. عاصم نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا!.... آنحضرت ﷺ سؤال او را ناپسند دانست. عویمر جویای پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله ﷺ این سؤال را ناپسند و عیب دانست. عویمر گفت: بخدا سوگند، تا در این باره از رسول خدا ﷺ نپرسم، از پای نمی‌نشینم. آنگاه، آمد و گفت: ای رسول خدا! مردی با زنش، مرد دیگری را دید. آیا آن مرد را بکشد؟ در این صورت، شما او را می‌کشید. پس چه کار کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحی نازل کرد». آنگاه پیامبر اکرم ﷺ همانطور که در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه[1] داد. عویمر نیز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: ای رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم کرده‌ام. پس او را طلاق داد. و این روش، سنتی شد برای کسانی که بعد از آن، ملاعنه نمایند. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «نگاه کنید اگر این زن، کودکی سیاه پوست، دارای چشمانی سیاه و سرینی فربه و ساقهای بزرگ بدنیا آورد، فکر می‌کنم که در این صورت، عویمر در مورد همسرش، راست گفته است. و اگر کودکی سرخ رنگ شبیه چلپاسه بدنیا آورد، فکر می‌کنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندی که بدنیا آمد، دارای همان خصوصیاتی بود که رسول الله ﷺ در مورد تصدیق عویمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده می‌شد.

[1] یعني یکدیگر را لعنت کردن که تفصیل آن در حدیث بعدي خواهد آمد.

باب (٤٤): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اگر زن، چهار بار خدا را گواه بگیرد که شوهرش دروغگواست...﴾ [نور: ۸]

۱۷۳۷ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبَيِّنَةَ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلاً يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ؟ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةَ وَإِلاَّ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ هِلالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلَيُنْزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبَرِّئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هِلالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ»؟ ثمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ، وَقَّفُوهَا، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثمَّ قَالَتْ: لا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْصِرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْلا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ». (بخاری:٤٧٤٧)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هلال بن امیه همسرش را نزد نبی اکرم ﷺ متهم نمود که با شریک بن سحماء زنا کرده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: ای رسول خدا! اگر یکی از ما مردی را روی همسرش دید، برود و گواه پیدا کند؟! رسول خدا ﷺ همچنان فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، راست می گویم. خداوند حکمی را نازل خواهد فرمود که پشت‌ام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئیل آمد و این آیه را برای رسول خدا ﷺ آورد: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُم﴾ تا ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ یعنی کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و جز خود، گواهی دیگر ندارند، هر یک از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگیرد که راست می گوید. و پنجمین بار

بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر دروغ مـی گـویم. زن نیـز عـذاب (رجـم) را از خـود، دفـع نمایـد بدینصورت که چهار مرتبه خدا را گواه بگیرد که شوهرش، دروغ می گویـد و بـار پـنجم بگویـد: نفرین خدا بر من باد اگر شوهرم، راست می گوید.

آنگاه، نبی اکرم ﷺ برگشت و فردی را به دنبال آن زن فرستاد. سـپس هـلال آمـد و گـواهی داد در حالی که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «همانا خداوند می‌داند که یکـی از شـما دروغ مـی گویـد. پس آیا یکی از شما توبه می کند»؟

سپس آن زن، برخاست و گـواهی داد و هنگـامی کـه بـه مرتبـهٔ پـنجم رسـید، او را متوقـف کردند و گفتنـد: (اگـر دروغ مـی گـویی) عـذاب نـازل مـی‌شـود. ابـن عبـاس مـی گویـد: آن زن، خودداری کرد و درنگ نمود تا جایی که فکر کردیم از قول خود، رجوع می کند. سـپس گفـت: قوم‌ام را برای همیشه، رسوا نمی کنم و به سوگندش، ادامه داد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ببینید اگر ایـن زن، فرزندی دارای چشمان سیاه، سرینی فربه و ساق‌های درشـت بـدنیا آورد، پـس از آنِ شـریک بن سمحاء است».

سرانجام، فرزندی با همین مشخصات، بدنیا آورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر حکـم خـدا قـبلاً در این زمینه، بیان نمی‌شد، به حساب او می‌رسیدم».

سورۀ فرقان

باب (٤٥): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿کسانی که بر چهره‌هایشان به سوی دوزخ برده می شوند﴾ [فرقان:٣٤]

١٧٣٨ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الـرِّجْلَيْنِ فِـي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ (بخاری: ٤٧٦٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: مردی گفت: ای نبی خدا! چگونـه کـافر، روز قیامـت بر چهره‌اش حشر می گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا خداوندی که در دنیا او را بوسـیلۀ پاهـایش به حرکت در می‌آورد، قادر نیست که روز قیامت، او را بر چهره‌اش به حرکت در آورد»؟

سورۀ روم

باب (٤٦): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿الم، روم، مغلوب گردید﴾ [روم:١]

١٧٣٩ــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلاً يُحَدِّث فِي كِنْدَةَ فَقَالَ: يَجِيءُ دُخَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ، وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ مُتَّكِئًا فَغَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ: لا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿**قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ**﴾ وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَئُوا عَنِ الإِسْلامِ فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: ﴿**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿**عَائِدُونَ**﴾ أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿**يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى**﴾ يَوْمَ بَدْرٍ وَ ﴿**لِزَامًا**﴾ يَوْمَ بَدْرٍ ﴿**الم غلِبَتِ الرُّومُ**﴾ إِلَى ﴿**سَيَغْلِبُونَ**﴾ وَالرُّومُ قَدْ مَضَى. (بخاری:٤٧٧٤)

ترجمه: به ابن مسعود ﷺ خبر رسید که مردی در کنده، حدیث بیان می‌کند و می‌گوید: روز قیامت، دودی می‌آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می‌داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می‌داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. همانا خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿**قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ**﴾ یعنی ای پیامبر! من از شما در مقابل رساندن دین خدا، هیچ پاداشی طلب نمی‌کنم و از زمرۀ مدعیان دروغین نیستم.

و هنگامی که قریش در پذیرفتن اسلام، تأخیر کردنـد، نبـی اکـرم ﷺ علیـه آنـان چنـین دعـا کرد: «مرا علیه آنـان بـا هفـت سـال ماننـد هفـت سـال دوران یوسـف، کمـک کـن». پـس دچـار قحط‌سالی مهلکی شدند تا جایی که گوشـت و اسـتخوان حیوانـات مـرده را مـی‌خوردنـد و میـان آسمان و زمین را مانند دود، تیره و تار می‌دیدند. ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفـت: ای محمد! آمدی و به ما دستور صلهٔ رحم دادی و اکنون، قومات دارد هلاک می‌شود. نـزد خداونـد، دعا کن. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ این آیـه را تـلاوت فرمـود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ تا ﴿عَائِدُونَ﴾. یعنی منتظر روزی باش که آسمان و زمین، دود آشکاری پدیدار مـی‌کننـد. دودی که همهٔ مردم را فرا می‌گیرد. این، عذاب دردناکی اسـت. (مـردم مـی‌گوینـد:) پروردگـارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنـان فایـده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشـن، نـزد آنـان آمـده بـود. سـپس از او روی گـردان شـدند و گفتند: او دیوانه‌ای اسـت کـه آمـوزش داده شـده اسـت. اگـر زمـان کوتـاهی، عـذاب را از شـما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می‌گردید. آیا در صورتیکه به کفرشان برگردند، عـذاب آخـرت نیـز از آنان، برداشته می‌شود؟ و این معنی سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «روزی که آنـان را به سختی مؤاخذه می‌کنیم» که منظور، همان روز بدر است و «لزاماً» نیز کـه بـه معنـی الـزام عـذاب می‌باشد، همان روز بدر اسـت. ﴿الم (١) غُلِبَتِ الرُّومُ (٢) فِي أَدْنَى الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾ یعنی روم، مغلوب می‌شوند و بعد از آن، بزودی پیروز می‌گردند. (این پیش بینی قرآن، تحقق یافت) و زمان روم هم گذشت.

سورهٔ سجده

باب (٤٧): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هیچ کس نمی‌داند که چه نعمت های شادی بخشی برایش نهفته است﴾ [سجده:١٧]

١٧٤٠ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَعْـــدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا بَلْهَ مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ» ثُمَّ قَرَأَ ﴿**فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾. (بخاری: ٤٧٨٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی فراهم و ذخیره کرده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿**فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾ یعنی هیچ کس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، چه نعمت‌های مسرت بخشی برایش، نهفته است.

سورۀ احزاب

باب (٤٨): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هر کدام را که خواستی، از او دوری کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده﴾ [احزاب:٥١]

١٧٤١ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللاَّتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ**﴾ قُلْتُ: مَا أُرَى رَبَّكَ إِلاَّ يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ. (بخاری:٤٧٨٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول خدا ﷺ هبه می‌کردند، حسادت می‌ورزیدم و می‌گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می‌کند؟ پس هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ یعنی هر کدام را که خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده‌ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست.

گفتم: می‌بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته‌هایت می‌شتابد.

١٧٤٢ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿**تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ**

وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ فَكُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوثِرَ عَلَيْكَ أَحَدًا. (بخاری:٤٧٨٩)

ترجمه: عایشه می‌فرماید: پس از نـزول آیـهٔ ﴿**تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ**﴾ رسول الله ﷺ در مورد نوبت، از مـا اجـازه می‌گرفت. به او گفتم: ای رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوسـت نـدارم تـو را بر هیچ کس دیگری، ترجیح دهم.

باب (٤٩): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بدون اجازه، وارد خانهٔ پیامبر نشوید﴾ [احزاب:٥٣]

١٧٤٣ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً، لا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَآهَـا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ! أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَانْظُرِي كَيْـفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ، فَدَخَلَتْ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ». (بخاری:٤٧٩٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پس از نزول حکـم حجـاب، سـوده رضـی الله عنهـا که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از خانـه بیرون رفت. پس عمـر بـن خطـاب او را دیـد و گفـت: ای سـوده! بخـدا سـوگند، بـرای مـا پنهـان نمی‌مانی. پس طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه می‌گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده برگشـت در حـالی کـه رسـول خـدا ﷺ در خانهٔ من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شـام خـوردن بـود. در آن اثنـا، سـوده وارد شد و گفت: ای رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر بـه مـن چنـین و چنـان گفـت. آنگـاه خداوند، وحی نازل کرد. پس از برطـرف شـدن حالـت وحـی، در حـالی کـه آن قطعـه گوشـت،

همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید».

باب (٥٠): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید، خداوند آن را می‌داند﴾ [احزاب:٥٤]

١٧٤٤ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا مَنَعَكِ أَنْ تَأْذَنِي عَمَّكِ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «ائْذَنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ». (بخاری:٤٧٩٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نازل شدن حکم حجاب، افلح برادر ابوقُعَیس اجازه خواست تا نزد من بیاید. گفتم: تا دربارهٔ او از نبی اکرم ﷺ اجازه نگیرم به او اجازه نمی‌دهم. زیرا برادرش ابوقعیس که به من شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. لذا پس از آنکه نبی اکرم ﷺ نزد من آمد، به او گفتم: ای رسول خدا! افلح برادر ابوقعیس، اجازهٔ ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اینکه از شما اجازه بگیرم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه چیزی تو را از اجازه دادن به عمویت، بازداشت»؟ گفتم: یا رسول الله! همانا مرد (که ابوقعیس باشد) مرا شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر ببینی، به او اجازه بده، زیرا عمویت می‌باشد».

باب (۵۱): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود میفرستند...﴾ [احزاب:۵۶]

۱۷۴۵ــ عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلاَمُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلاَةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری:۴۷۹۷)

ترجمه: از کعب بن عجره ﷺ روایت است که شخصی گفت: یا رسول الله! سلام دادن به شما را می‌دانیم، ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».**

۱۷۴۶ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (بخاری:۴۷۹۸)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! این سلام دادن به شما است (که آن را می‌دانیم) ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگویید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»**

باب (٥٢): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند.پس خداوند او را تبرئه نمود﴾ [احزاب:٦٩]

۱۷٤۷ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلاً حَيِيًّا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا**﴾. (بخاری:٤٧٩٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا موسی علیه السلام مرد بسیار با حیایی بود. بدین جهت، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ یعنی ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را از آنچه که به او می گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والایی داشت.

سورۀ سبأ

باب (٥٣): این گفتۀ خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿او بیم دهندۀ شما از عذاب سختی است که در پیش است﴾ [سبأ:٤٦]

۱۷٤۸ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيِ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهْ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿**تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ**﴾. (بخاری:٤٨٠١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی نبی اکرمﷺ بالای کوه صفا رفت و صدا زد: یا صباحاه.[۱] آنگاه، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر

---

[۱] کلمه ای بود که برای اعلام خطر و به کمک طلبیدن دیگران، به کار می‌رفت.

به شما بگویم که دشمن، صبح یا شب به شما حمله می‌کند، آیا سخن مرا باور مـی‌کنیـد»؟ گفتنـد: بلی. فرمود: «همانا من شما را از عذابی که در پیش رو اسـت، مـی‌ترسـانم». ابولهـب گفـت: نـابود شوی. به همین خاطر ما را جمع کرده‌ای. سپس خداوند متعال این آیه را نـازل فرمـود: ﴿**تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ**﴾ یعنی نابود باد دستهای ابولهب. (منظور نابودی خود ابولهب است).

سورۀ زمر

باب (٥٤): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید﴾ [زمر:٥٣]

١٧٤٩ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا: إِنَّ الَّــذِي تَقُــولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَنَزَلَ ﴿**وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ**﴾ وَنَزَلَتْ ﴿**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ**﴾. (بخاری: ٤٨١٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: تعدادی از مشـرکین کـه قتـل و زنـای زیـادی مرتکب شده بودند، نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: آنچه مـی‌گـویی و بسـوی آن فـرا مـی‌خـوانی، امری پسندیده است. البته اگر به ما بگویی که گناهان شما کفاره دارنـد. پـس ایـن آیـه نـازل شـد: ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّـهُ إِلاَّ بِـالْحَقِّ وَلا يَزْنُـونَ﴾ یعنی و کسانی که با الله، معبودی دیگر فرا نمی‌خواننـد و انسـانی را کـه خداونـد خـونش را حـرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق. و زنا نمی‌کنند.

و این آیه نیز نـازل شـد: ﴿**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِــنْ رَحْمَةِ اللَّهِ**﴾ یعنی بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در حـق خـود، زیـاده روی کـرده‌ایـد! از رحمت خدا، ناامید نشوید.

باب (۵۵): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان آنطور که شایسته است خدا را نشناختند﴾ [زمر:٦٧]

۱۷۵۰ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ثمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ **﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾**. (بخاری:۴۸۱۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! ما (در تورات) دیده‌ایم که خداوند آسمانها را بر یک انشگت و زمین را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و سایر خلایق را بر یک انگشت، قرار می دهد و می‌گوید: من پادشاه هستم. نبی اکرم ﷺ برای تصدیق سخن‌اش خندید طوری که دندانهای پیشین‌اش، آشکار شد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّـهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی آنان، آنطور که شایسته است خدا را نشناختند در حالی که روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمانها در دست راست‌اش پیچیده می‌شود. و خداوند، از آنچه به او شریک می گیرند، پاک و منزه است.

باب (٥٦): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿روز قیامت، تمام زمین در مُشت خدا خواهد بود﴾ [زمر:٦٧]

۱۷۵۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ؟». (بخاری:۴۸۱۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «(روز قیامت) خداوند، زمین را در مشت‌اش می گیرد. سپس می‌فرماید: من پادشاه هستم. پادشاهان زمین کجایند»؟

باب (۵۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند﴾ [زمر:٦٨]

١٧٥٢ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ». قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ إِلاَّ عَجْبَ ذَنَبِهِ فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ. (بخاری:٤٨١٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فاصلۀ میان دو صور، چهل است». گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. (و در پایان گفت:) «تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر بیخ دُمش که آفرینش، از آن شروع می‌شود».

سورۀ شوری

باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی خواهم﴾ [شوری:۲۳]

١٧٥٣ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلاَّ كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلاَّ أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ». (بخاری:٤٨١٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هیچ تیره‌ای از قریش نبود مگر اینکه با نبی اکرم ﷺ نسبت خویشاوندی داشت. لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «از شما چیزی جز ادا کردن حق قرابتی که میان من و شما است، نمی‌خواهم».

سورهٔ دخان

باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می آوریم﴾ [دخان:۱۲]

١٧٥٤ــ فِيْهِ حَدِيْثٌ لِابْنِ مَسْعُوْدٍ الْمُتَقَدَّمِ فِي سُوْرَةِ الرُّوْمِ، زَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: قَالُوا: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ فَقِيلَ لَهُ: إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ، فَعَادُوا فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ. (بخاری:٤٨٢٢)

ترجمه: قبلاً حدیث ابن مسعود در تفسیر سورهٔ روم، بیان شد. در اینجا علاوه بـر آن، آمـده است که مشرکین گفتند: پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم. به رسـول الله ﷺ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره به کفر بر می‌گردند. با وجـود ایـن، رسـول خـدا ﷺنزد پروردگارش، دعا کرد و خداوند هم عذاب را از آنـان، برداشـت. ولـی آنهـا بـار دیگـر بـه سوی کفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت.

سورهٔ جاثیه

باب (٦٠): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ما را از بین نمی‌برد مگر روزگار﴾ [جاثیه:٢٤]

١٧٥٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ ﷻ: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (بخاری:٤٨٢٦)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل مـی‌فرمایـد: فرزند آدم مرا ناراحت می‌کند. یعنی به روزگار دشنام مـی‌دهـد. حـال آنکـه مـن روزگـار هسـتم. کارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در می‌آورم».

سورۀ احقاف

باب (٦١): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هنگامی که ابری را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین هایشان می آید﴾ [احقاف:٢٤]

١٧٥٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ...وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ بَدْءِ الْخَلْقِ. (بخاری:٤٨٢٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هرگز ندیدم رسول الله ﷺ چنان بخندد که فضای داخل دهانش را ببینم. بلکه همیشه، تبسم می کرد.

سپس عایشه رضی الله عنها بقیۀ حدیث را ذکر کرد که شرح آن در کتاب «آغاز آفرینش» بیان شد.

سورۀ محمد

باب (٦٢): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿...و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید﴾ [محمد:٢٢]

١٧٥٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّحِمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَاكِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿**فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ**﴾.(بخاری: ٤٨٣٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صلۀ رحم) برخاست و کمر یا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالی فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: این جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. خداوند فرمود: آیا راضی می‌شوی که هر کس با تو وصل شود،

من او را با خود، وصل کنم و هر کس تو را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی، ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنین خواهم کرد».

ابوهریره می‌گوید: اگر خواستید این آیه را تلاوت کنید: ﴿**فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ**﴾ یعنی آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خود را قطع کنید

سورۀ ق

باب (٦٣): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿دوزخ می گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟﴾ [ق:٣٠]

١٧٥٨ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ ﴿**وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**﴾ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ». (بخاری:٤٨٤٨)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخیان در آتش انداخته می‌شوند و دوزخ می‌گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟ تا جایی که خداوند متعال قدم‌اش را در آن می‌گذارد. آنگاه، دوزخ می‌گوید: بس است. بس است».

١٧٥٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لا يَدْخُلُنِي إِلاَّ ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (بخاری:٤٨٥٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند. دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر، وارد من می‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیلۀ تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیلۀ تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولی دوزخ پر نمی‌شود مگر اینکه خداوند پایش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است. بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمتهایش در هم پیچیده می‌شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند».

سورۀ طور

باب (٦٤): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿سوگند به طور و کتاب نوشته شده﴾ [طور: ۱و۲]

۱۷٦۰ـــ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿**أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بَلْ لا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ**﴾ قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ. (بخاری: ٤٨٥٤)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ در نماز مغرب، سورۀ طور را می‌خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می‌فرماید: ﴿آیا ایشان، بدون هیچگونه خالقی آفریده شده‌اند و یا اینکه خودشان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده‌اند. بلکه اینان، باور ندارند. آیا گنجینه‌های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره‌ای دارند﴾، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود.

سورۀ نجم

باب (٦٥): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیا لات و عزّی را دیده‌اید؟﴾ [نجم:١٩]

١٧٦١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: وَاللاَّتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أُقَامِرْكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ». (بخاری:٤٨٦٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به لات و عزی سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس که به دوستش بگوید: بیا تا قمار بازی کنیم، باید صدقه دهد».

سورۀ قمر

باب (٦٦): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر وتلخ تراست﴾ [قمر:٤٦]

١٧٦٢ــ عن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾. (بخاری:٤٨٧٦)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما می‌گوید: من کودکی خردسال بودم و بازی می‌کردم که این آیه در مکه بر محمد ﷺ نازل شد: ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَي وَأَمَرُّ﴾ یعنی بلکه میعادگاهشان، قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم‌تر و تلخ‌تر است.

سورۀ رحمن

باب (٦٧): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد﴾ [رحمن:٦٢]

١٧٦٣ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ». (بخاری:٤٨٧٨)

ترجمه: عبدالله بن قیس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو باغ وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهرۀ پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد».

باب (٦٨): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿حورهایی که همواره در خیمه ها هستند﴾ [رحمن:٧٢]

١٧٦٤ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ آنِفاً. (بخاری:٤٨٨٠)

ترجمه: عبدالله بن قیس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در بهشت، خیمه‌ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است. و در هر زاویۀ آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی‌بینند. و مؤمنان، گِرد آنان می‌چرخند». شرح بقیۀ حدیث قبلا بیان شد.

سورۀ ممتحنه

باب (٦٩): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید﴾ [ممتحنه:۱]

١٧٦٥ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ، فَذَكَرَ حَدِيْثَ حَاطِبِ بْنِ أَبِيْ بَلْتَعَةَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: فنَزَلَتْ فِيهِ: ﴿**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ**﴾. (بخاری: ٤٨٩٠)

ترجمه: از علی ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ او را با زبیر و مقداد فرستاد. آنگاه علی ﷺ ماجرای حاطب بن ابی بلتعه را بیان کرد و در پایان، گفت: این آیه، در مورد او نازل شد: ﴿**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ**﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آوردهاید! با دشمنان من ودشمنان خود، دوستی برقرار نکنید.

باب (۷۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...﴾ [ممتحنه:۱۲]

١٧٦٦ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿**أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا**﴾ وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا فَقَالَتْ: أَسْعَدَتْنِي فُلانَةُ أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا. فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا. (بخاری: ٤٨٩٢)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ با ما بیعت کرد و این آیه را خواند که: ﴿أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾ یعنی با خداوند، چیزی را شریک نسازیم. و همچنین ما را از نوحه خوانی، نهی فرمود. آنگاه زنی دستش را جمع کرد و گفت: فلانی در غم من نوحه خوانده است، میخواهم پاداشاش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبی اکرم ﷺ به او چیزی نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت ﷺ بیعت کرد.

سورۀ جمعه

باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده اند﴾ [جمعه:۳]

١٧٦٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: ﴿وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثلاثا وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الإِيمَانُ عِنْدَ الثرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلاءِ». (بخاری:٤٨٩٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که سورۀ جمعه بر ایشان نازل گردید. من در مورد: ﴿وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِم﴾ یعنی گروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده اند، پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ آنحضرت ﷺ به من جوابی نداد تا اینکه سؤالم را سه بار تکرار کردم. گفتنی است که سلمان فارسی نیز آنجا بود. آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارک‌اش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردان یا مردی از اینها به آن، دست خواهد یافت».

سورۀ منافقین

باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، ومیگویند:گواهی میدهیم که تو فرستادۀ خدا هستی﴾ [منافقون:۱]

١٧٦٨ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ يَقُولُ: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْن أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا. فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ

يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَتَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ**﴾ فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ». (بخاری:۴۹۰۰)

ترجمه: زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از غزوات که شرکت داشتم، شنیدم که عبدالله بن ابی می‌گوید: به اطرافیان رسول خدا انفاق نکنید تا از اطراف‌اش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسانهای پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد. من سخنان‌اش را برای عمویم یا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبی‌اکرم ﷺ رسانید. پس آنحضرت ﷺ مرا فرا خواند و من نیز ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله ﷺ شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستاد. آنان سوگند یاد کردند که چنین سخنانی نگفته‌اند. رسول خدا ﷺ مرا تکذیب کرد و او را تأیید نمود. در نتیجه، چنان اندوهی به من دست داد که تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه‌نشین شدم. روزی، عمویم به من گفت: چه چیزی تو را واداشت تا سخنی بگویی که رسول الله ﷺ تو را تکذیب کند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آیه زیر را نازل فرمود: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...﴾. یعنی هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و خداوند می‌داند که تو فرستادهٔ او هستی. اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند.

آنگاه نبی اکرم ﷺ بدنبال من فرستاد و این آیه را برایم خواند و فرمود: «ای زید! خداوند، تو را تصدیق کرد».

۱۷۶۹ــ وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُءوسَهُمْ. (بخاری:۴۹۰۳)

ترجمه: در روایتی دیگر، زید بن ارقم می‌گوید: سرانجام، نبی اکرم ﷺ منافقان را فراخواند تا برایشان، طلب مغفرت کند. ولی آنان، متکبرانه، سرهایشان را تکان دادند.

۱۷۷۰ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ» وَشَكَّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي أَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ. (بخاری:۴۹۰۶)

ترجمه: همچنین زید بن ارقم ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ مـی‌فرمـود: «خـدایا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت کن».

و ابن الفضل که یکی از راویان است در مورد اینکه رسول خدا از نوه‌های انصار نیز نام برد، شک دارد.

سورۀ تحریم

باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی﴾ [تحریم:۱]

۱۷۷۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُث عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری:۴۹۱۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می‌رفت و آنجا می‌ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد هر یک از ما آمد، به او بگوید: آیا مغافیر (صمغی شیرین و بد بو) خورده‌ای؟ زیرا از تو بوی مغافیر به مشام می‌رسد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می‌خوردم ولی سوگند می‌خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

سورۀ قلم

باب (٧٤): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿سرکش و علاوه بر آن، ام الفساد است﴾ [قلم:١٣]

١٧٧٢ــ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّـــهِ لأَبَـــرَّهُ، أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». (بخاری:٤٩١٨)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعی ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به خدا سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می گرداند. و آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر است.

باب (٧٥): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿روزی که ساق، آشکار گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...﴾ [قلم:٤٢]

١٧٧٣- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا». (بخاري:٤٩١٩)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «(روز قیامت) پروردگار ما ساق اش را برهنه می نماید و همۀ مردان و زنان مؤمن، برایش سجده می کنند. ولی کسانی که در دنیا به قصد ریاء و شهرت، سجده می کردند، می خواهند سجده کنند اما پشت شان مانند یک سینی (سخت) می شود». (در نتیجه، نمی توانند سجده کنند).

سورۀ نازعات

١٧٧٤ــ عن سَهْلِ بْنُ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ:«بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ».(بخاری:٤٩٣٦)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: دیدم که رسول الله ﷺ با اشارۀ دو انگشت سبابه و وسطی فرمود: «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک اند».

سورۀ عبس

١٧٧٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخاری:٤٩٣٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که قرآن می خواند و آنرا حفظ می کند، منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. وکسی که قرآن، تلاوت کند و به شدت از آن، مواظبت نماید (نگذارد که فراموش شود) دو پاداش دارد».

سورۀ مطففین

باب (٧٦): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند﴾ (مطففین:٦)

١٧٧٦ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «﴿**يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**﴾ حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْــهِ». (بخاری:٤٩٣٨)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند، بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود».

سورۀ انشقاق

باب (٧٧): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بزودی و به آسانی، محاسبه می شود﴾ (انشقاق:٨)

١٧٧٧ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلاَّ هَلَكَ». وباقي الحديث تقدم في كتاب العلم. (بخاری:٤٩٣٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که محاسبه شود، هلاك می گردد». بقیۀ حدیث، قبلاً در کتاب علم حدیث شمارۀ ٨٨ بیان شد.

باب (٧٨): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿حالات مختلفی را طی خواهی کرد﴾ (انشقاق:١٩)

١٧٧٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ حَالاً بَعْدَ حَالٍ قَالَ: هَذَا نَبِيُّكُمْ ﷺ. (بخاری:٤٩٤٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ یعنی حالات مختلفی را طی خواهی کرد. و این، خطاب به پیامبر شما است.

سورۀ شمس

باب (٧٩)

١٧٧٩ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «﴿إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾: انْبَعَثَ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ

عَارِمٌ مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ». وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ»؟ وفي رواية: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمِّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ. (بخاری:٤٩٤٢)

ترجمه: عبدالله بن زمعه ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ در سخنرانی خود، سخن از شتر صالح و کسی که آنرا پی کرده بود، به میان آورد و فرمود: ﴿**إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا**﴾ یعنی مردی که مانند ابوزمعه در میان قوم‌اش بی‌نظیر، خشن، با شهامت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پی کرد).

سپس سخنی از زنان به میان آورد و فرمود: «بعضی از شما همسرانشان را مانند برده، کتک می‌زنند. و چه بسا که در پایان همان روز، با او همبستر می‌شوند».

آنگاه، آنها را برای خندیدن‌شان بخاطر بادی که از شکم، خارج می‌شود نصیحت کرد و فرمود: «چرا یکی از شما برای کاری که از خودش، سر می‌زند، (به دیگران) می‌خندد»؟

و در روایتی، آمده است که : «شخصی که شتر صالح را پی کرد، مانند ابوزمعه ؛عموی زبیر بن عوام؛ بود».

سورۀ علق

باب (۸۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هرگز چنین نیست، اگر او باز نیاید...﴾ (علق:۱۵)

۱۷۸۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ لأَطَأَنَّ عَلَى عُنُقِهِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لأَخَذَتْهُ الْمَلائِكَةُ». (بخاری:٤٩٥٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: ابوجهل گفت: اگر محمد را ببینم که کنار کعبه نماز می‌خواند، گردنش را لگد خواهم کرد. این سخن به نبی اکرم ﷺ رسید. فرمود: «اگر چنین کند، فرشتگان جلوی او را خواهند گرفت».

سورۀ کوثر

باب (۸۱)

۱۷۸۱ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهَرٍ حَافَتَاهُ قِبَابُ اللُّؤْلُؤِ مُجَوَّفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ». (بخاری: ٤٩٦٤)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: بعد از اینکه نبی اکرم ﷺ بسوی آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهری رسیدم که دو طرف آن، خیمه‌های ساخته شده از مروارید تهی، وجود داشت. پرسیدم: ای جبریل! این چیست؟ گفت: این، کوثر است».

۱۷۸۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**﴾. قَالَتْ: نَهَرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُوم. (بخاری: ٤٩٦٥)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**﴾ پرسیدند. گفت: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است».

سورهٔ فلق

۱۷۸۳ـــ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُعَوِّذَتَينِ فَقَـالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ: فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَـــا قَـــالَ رَسُـــولُ اللَّـــهِ ﷺ. (بخاری:٤٩٧٧)

ترجمه: ابی بن کعب ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ دربارهٔ معوذتین پرسیدم. فرمود: «به من چنین گفتند من نیز (به شما) گفتم». (جبریل برای من خواند و من نیز برای شما خواندم). راوی می‌گوید: ما نیز همان چیزی را می‌گوییم که رسول الله ﷺ گفته است.

۵۹ـ کتاب فضایل قرآن

باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد

١٧٨٤ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ٤٩٨١)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به هر یک از پیامبران، معجزه‌ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحیی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم».

١٧٨٥ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ. (بخاری:٤٩٨٢)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: خداوند متعال قبل از وفات پیامبرش، بیشتر از هر وقت دیگر، پی در پی بر او وحی نازل کرد. و بعد از آن، رسول الله ﷺ درگذشت.

باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

١٧٨٦ـــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي

سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسِلْهُ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ». فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ: «اقْرَأْ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (بخاری:۴۹۹۲)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سورۀ فرقان را می‌خواند. پس به قراءت‌اش گوش فرا دادم و متوجه شدم که به صورت‌های مختلفی می‌خواند که رسول خدا ﷺ برای من چنین نخوانده است. نزدیک بود به او که نماز می‌خواند، حمله‌ور شوم. اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و گفتم: چه کسی قرائت این سوره را بگونه‌ای که تو می‌خواندی و من شنیدم، به تو یاد داده است؟ گفت: رسول الله ﷺ برای من اینگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا ﷺبردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سورۀ فرقان را به گونه‌ای می‌خواند که شما به من، یاد نداده‌اید. رسول الله ﷺ فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتی را خواندم که به من آموزش داده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است. همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول‌اکرم ﷺ عرضه می‌کرد

۱۷۸۷ـ عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام قَالَت: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلا أُرَاهُ إِلاَّ حَضَرَ أَجَلِي». (بخاری:۳٦۲۳)

ترجمه: فاطمه علیها السلام می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پنهانی به من فرمود: «جبریل، سالی یک بار قرآن را برای من تکرار می‌کرد ولی امسال، دو بار آنرا برایم تکرار کرد. بدین جهت، مرگم را نزدیک می‌بینم».

۱۷۸۸ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. (بخاری: ۵۰۰۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: بخدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از زبان مبارک رسول الله ﷺ آموختم.

۱۷۸۹ــ وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ بِحِمْصَ، فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ. (بخاری: ۵۰۰۱)

ترجمه: همچنین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او سورهٔ یوسف را در حمص، تلاوت کرد. مردی گفت: اینگونه نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا برای رسول الله ﷺ خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوی شراب به مشام می‌رسید، ابن مسعود به او گفت: هم کتاب خدا را تکذیب می‌کنی و هم شراب می‌خوری؟ سپس حد شراب را بر او جاری ساخت.

باب (٤): فضیلت سورهٔ اخلاص

۱۷۹۰ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾ يُرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (بخاری: ٥٠١٤)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: مردی شنید که شخصی، سورۀ اخلاص را می‌خواند و تکرار می‌کند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می‌دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله ﷺ آمد و آن را بازگو کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سورۀ اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».

۱۷۹۱ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ»؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيُّنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ». (بخاری:۵۰۱۵)

ترجمه: همچنین ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می‌تواند یک سوم قرآن را در یک شب، تلاوت کند»؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: «سورۀ اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».

باب (۵): فضیلت معوّذات

۱۷۹۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا، فَقَرَأَ فِيهِمَا: ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾ وَ ﴿**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**﴾ وَ ﴿**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**﴾ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ. (بخاری:۵۰۱۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هر شب، هنگامی که به رختخواب می‌رفت، کف دستهایش را به هم نزدیک می‌کرد و سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را می‌خواند و در آنها می‌دمید. سپس از سر و صورت و قسمت جلوی بدنش شروع می‌نمود و تا جایی که می‌توانست مسح می‌کرد و این کار را سه بار، تکرار می‌نمود.

باب (٦): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می شود

۱۷۹۳ــ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَانْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ». قَالَ: فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ»؟ قَالَ: لا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا لا تَتَوَارَى مِنْهُمْ». (بخاری:۵۰۱۸)

ترجمه: از اُسَید بن حُضَیر ﷺ روایت است که او در یکی از شبها، در حالی که اسب‌اش در نزدیکی او بسته شده بود، سورۀ بقره را تلاوت می‌کرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن کرد. اسید، سکوت کرد. اسب نیز آرام گرفت. او دوباره، شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نیز شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره، اسید سکوت کرد و اسب نیز آرام گرفت. بار دیگر، شروع به خواندن قرآن کرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. سرانجام از خواندن قرآن، منصرف شد. زیرا فرزندش؛ یحیی؛ نزدیک اسب قرار داشت و او می‌ترسید که اسب به فرزندش آسیبی برساند. پس هنگامی که فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوی آسمان، بلند کرد تا اسب را نبیند.

صبح روز بعد، ماجرا را برای نبی اکرم ﷺ بازگو نمود. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای فرزند حضیر! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه می‌دادی. (چه خوب بود) به تلاوت‌ات ادامه می‌دادی». اسید گفت: ای رسول خدا! یحیی نزدیک آن بود. ترسیدم که او را لگدمال کند. بدین جهت، سرم را بلند کردم و بسوی فرزندم رفتم. آنگاه بسوی آسمان نگاه کردم. چیزی شبیه سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بیرون رفتم تا آنها را نبینم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانی که آنها چه بودند»؟ گفت: خیر. آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان، فرشتگان

بودند که بخاطر صدایت، نزدیک آمده بودند. و اگر به قرائت‌ات ادامه می‌دادی، آنها تا صبح، آنجا می‌ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن

١٧٩٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ». (بخاری:٥٠٢٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فقط در مورد دو نفر، می‌توان غبطه خورد: نخست، مردی که خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت می‌کند. پس همسایه‌اش می‌شنود و می‌گوید: ای کاش! به من نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت می‌کردم.

و دیگر، مردی که خداوند به او ثروت، عنایت کرده است و او آنرا در راه خدا انفاق می‌کند. پس شخص دیگری می‌گوید: ای کاش! به من هم نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق می‌کردم».

باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می گیرند و به دیگران می‌آموزند

١٧٩٥ــ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». (بخاری:٥٠٢٨)

ترجمه: عثمان بن عفان ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد».

١٧٩٦ــ وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». (بخاری:٥٠٢٨)

ترجمه: همچنین در روایتی دیگر، عثمان بن عفان ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد».

باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن

۱۷۹۷ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (بخاری:۵۰۳۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداری کند، نزدش می‌ماند و اگر او را رها سازد، می‌رود».

۱۷۹۸ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ». (بخاری:۵۰۳۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می‌گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده‌ام. بلکه فراموش گردانیده شده‌اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتر، از سینهٔ مردم، می‌گریزد».

۱۷۹۹ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الإِبِلِ فِي عُقُلِهَا». (بخاری: ۵۰۳۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «از قرآن، مواظبت کنید (همواره آنرا تلاوت نمایید) سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قرآن سریعتر از شتری که زانویش بسته باشد، می‌گریزد».

باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت

۱۸۰۰– عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَتْ مَدًّا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ. (بخاری:۵۰۴۶)

ترجمه: از انس ﷺ پرسیدند: قراءت نبی اکرم ﷺ چگونه بود؟ گفت: حروف را کشیده می‌خواند. سپس، انس ﷺ بسم الله الرحمن الرحیم را خواند و هر یک از بسم الله و رحمن و رحیم را کشیده خواند.

باب (۱۱): تلاوت قران با صدای خوب

۱۸۰۱– عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (بخاری:۵۰۴۸)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «ای ابوموسی! به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است».

باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود)

۱۸۰۲– عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نِعْمَ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفَتِّشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ». فَلَقِيتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ»؟ قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ»؟ قَالَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةً، وَاقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ». قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرْ يَوْمَيْنِ، وَصُمْ يَوْمًا». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً». فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَذَاكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَضَعُفْتُ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرَؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا، وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَيْهِ. (بخاری:٥٠٥٢)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می‌گوید: پدرم، دختری از خانواده‌ای اصیل، به نکاحم در آورد. و همیشه عروس‌اش را سر می‌زد و حال شوهرش را از او می‌پرسید. او گفت: مرد بسیار خوبی است. ولی از زمانی که نزد او آمده‌ام به رختخواب نیامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامی که این ماجرا برای پدرم، طولانی شد، آنرا برای نبی اکرم ﷺ بازگو کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامی که با رسول خدا ﷺ ملاقات کردم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری»؟ گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی»؟ گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگیر و یک بار قرآن را ختم کن». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: هفته‌ای سه روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «دو روز، بخور و یک روز، روزه بگیر».[۱] گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه، روزهٔ داوود است که یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر، می‌خورد. و هر هفت شب، یک بار، قرآن را ختم کن».

ای کاش! رخصت رسول الله ﷺ را می‌پذیرفتم زیرا که هم اکنون پیر و ضعیف شده‌ام.

راوی می‌گوید: پس از آن، ابن عمرو رضی الله عنهما روزانه، یک هفتم قرآن را نزد یکی از افراد خانواده‌اش تلاوت می‌کرد. و آنچه را که می‌خواست در شب، تلاوت نماید، در روز، تکرار می‌کرد تا تلاوت شب، برایش آسانتر شود. و هنگامی که می‌خواست تقویت شود، چند روز، می‌خورد و آنها را می‌شمرد.سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت و دوست نداشت آنچه را که در زمان رسول خدا ﷺ انجام می‌داد، اکنون ترک کند.

[۳] ابن حجر به نقل از داودي مي‌گويد: در اينجا راوي دچار اشتباه شده است چرا كه روزه گرفتن سه روز در هفته، بيشتر از دو روز، خوردن و يك روز، روزه گرفتن مي‌باشد.

باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند

۱۸۰۳ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاتَكُمْ مَعَ صَلاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ». (بخاری:۵۰۵۸)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «گروهی در میان شما ظهور خواهند کرد که نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه‌تان را در برابر روزۀ آنان و اعمال‌تان را در برابر اعمال آنان، حقیر می‌شمارید. آنها قرآن، تلاوت می‌کنند ولی قرآن ازحنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همانطور که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود. تیرانداز به پیکان تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به انتهای تیر نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به پرهای تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. و در شکاف سر تیر، شک می‌کند» (که آیا اثری از شکار در آن وجود دارد یا خیر).

۱۸۰۴ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّـذِي يَقْـرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالأُتْرُجَّةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّـذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ، كَالتَّمْرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلا رِيحَ لَهَا، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْـرَأُ الْقُرْآنَ، كَالْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ أَوْ خَبِيثٌ، وَرِيحُهَا مُرٌّ». (بخاری:۵۰۵۹)

ترجمه: ابو موسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند مانند ترنجی است که هم طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعم‌اش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش

خوب ولی طعم‌اش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانۀ ابوجهـل) است که هم طعم‌اش،تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد».

۱۸۰۵ــ عَنْ جُنْدَب بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ». (بخاری:۵۰۶۰)

ترجمه: جندب بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید. و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترک کنید».

٦٠ـ کتاب نکاح

باب (١): تشویق به ازدواج

١٨٠٦ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلا أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». (بخاری:٥٠٦٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: سه نفر به خانۀ همسران نبی اکرم ﷺ آمدند و از شیوۀ عبادت آنحضرت ﷺ پرسیدند. هنگامی که از چگونگی آن، باخبر شدند، گویا عبادت‌اش را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا ﷺ کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می‌خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می‌گیرم و یک روز آنرا هم نمی‌خورم. سومی گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول الله ﷺ نزد آنان رفت و فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همۀ شما از خدا می‌ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم. و هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن

۱۸۰۷ـــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: لَقَدْ رَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبَتُّلَ لاخْتَصَيْنَا. (بخاری:۵۰۷۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را بخاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت. و اگر به اوچنین اجازه‌ای می‌داد، ما خود را اخته می‌کردیم.

۱۸۰۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ». (بخاری:۵۰۷۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! من مردی جوان هستم و می ترسم که مرتکب گناه شوم و سرمایه‌ای هم ندارم که ازدواج کنم؟ آنحضرت ﷺ سکوت کرد و به من جوابی نداد. دوباره، سخنانم را تکرار کردم. باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم. باز هم پیامبر اکرم ﷺ سکوت نمود و به من جوابی نداد. برای چهارمین بار، سخنانم را تکرار کردم. آنگاه نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! سرنوشتات قلم خورده و دواتش، خشک شده است خواه اخته کنی یا نکنی».

(این جمله در واقع تهدیدی است برای ابوهریره. و اخته کردن چنانکه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (۳): ازدواج با دوشیزه ها

۱۸۰۹ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي

أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا. (بخاری:٥٠٧٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر وارد دره‌ای شدی که بعضی از درختان آن را (حیوانات) خورده‌اند و بعضی دیگر را نخورده‌اند، در کدام یک از آنها شترانت را به چرا می‌بری؟ فرمود: «به سوی درختانی می‌برم که چرانیده نشده‌اند». هدف عایشه رضی الله عنها این بود که رسول الله ﷺ با دوشیزه‌ای غیر از او ازدواج نکرده بود.

باب (٤): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان

١٨١٠ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَبَها إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ. فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلالٌ». (بخاری:٥٠٨١)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ او را از ابوبکر، خواستگاری نمود. ابوبکر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «تو از دیدگاه دین و کتاب خدا برادر من هستی. و او (عایشه) برایم حلال است».

باب (٥): برابری، در دین است

١٨١١ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِشَمْسٍ ﷺ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلًى لامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلاً فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿**ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ**﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿**وَمَوَالِيكُمْ**﴾. فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ ابْنِ عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ العَامِرِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ بْنِ عُتْبَةَ النَّبِيَّ ﷺ

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. (بخاری:۵۰۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبدشمس که از همراهان نبی اکرم ﷺ در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شدۀ یک زن انصاری بود، به فرزندی قبول کرد همانطور که نبی اکرم زید را به فرزندی قبول کرده بود. و برادر زاده‌اش؛ هند دختر ولید بن عتبه بن ربیعه؛ را به نکاح او در آورد. شایان ذکر است که اگر کسی در زمان جاهلیت، فردی را به فرزندی قبول می‌کرد، او را به وی نسبت می‌دادند و از او ارث می‌برد تا اینکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ﴾ تا ﴿وَمَوَالِيكُمْ﴾ یعنی آنها را به پدرانشان نسبت دهید.... بعد از آن، فرزند خوانده‌ها به پدران (حقیقی) خود نسبت داده می‌شدند. و اگر پدر کسی شناخته نمی‌شد، مولا و برادر دینی‌اش بشمار می‌رفت. آنگاه، سهله دختر سهیل بن عمرو قریشی عامری که همسر ابوحذیفه بن عتبه بود، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ما سالم را فرزند خود می‌دانستیم و هم اکنون شما می‌دانید که خداوند در این باره چه نازل فرمود... آنگاه بقیۀ حدیث را بیان کرد.

۱۸۱۲ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لا أَجِدُنِي إِلاَّ وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ. (بخاری:۵۰۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ نزد ضباعه دختر زبیر رضی الله عنهما رفت و به او فرمود: «شاید می‌خواهی به حج بروی»؟ ضباعه گفت: سوگند به خدا که من بیمار هستم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «به حج برو و چنین شرط کن و بگو: بار الها! بیرون شدنم از احرام، همان جایی است که تو مرا جلوگیری نمایی». قابل یادآوری است که ضباعه، همسر مقداد بن اسود بود.

۱۸۱۳ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَـرْأَةُ لأَرْبَـعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَـتْ يَـدَاكَ». (بخاری: ۵۰۹۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بخاطر چهار چیز، نکاح مـی‌شـود: بخاطر مالش، نسب‌اش، زیبائی‌اش، و دیـنش. پـس دسـتهایت، خـاك آلـود گـردد. زن دینـدار، انتخاب کن».

۱۸۱۴ـ عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَـا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَـالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَـا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَـالَ أَنْ لا يُسْتَمَعَ، فَقَـالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». (بخاری: ۵۰۹۱)

ترجمه: سهل ﷺ می‌گویـد: مـردی از کنـار رسـول الله ﷺ گذشـت. نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «دربارۀ این شخص، چه مـی‌گوییـد»؟ گفتنـد: شایسـتگی آن را دارد کـه اگـر خواسـتگاری کنـد، جواب مثبت، بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت‌اش پذیرفته شود و اگر سخنی بگویـد، سـخنش شنیده شود.

راوی می‌گوید: آنگاه رسول خدا ﷺ سکوت کرد. سپس مسلمانی فقیر از آنجا گذشت. آنحضرت ﷺ فرمود: «دربارۀ این شخص، چه می‌گویید»؟ گفتند: اینقدر شایستگی دارد که اگر خواستگاری کند، جواب منفی بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت‌اش پذیرفته نشود و اگر سخن بگوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر زمین از افرادی مانند این شخص (غنی) پُر شود باز هم این (فقیر) از آنان، بهتر است».

باب (٦): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿همانا برخی از همسران و فرزندانتان، دشمنان شما هستند﴾

١٨١٥ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (بخاری:٥٠٩٦)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای برای مردان، زیانبارتر از فتنۀ زنان، بجای نگذاشتم».

باب (٧): ﴿و مادرهایتان که به شما شیر داده اند﴾ و آنچه از نسب، حرام می شود، از رضاعت (شیرخوردن) نیز حرام می شود

١٨١٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَلا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟! قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ». (بخاری:٥١٠٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی کنی؟ فرمود: «او برادر زادۀ رضاعی من است».

١٨١٧ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرَاهُ فُلانًا» ــ لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ ــ قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلانٌ حَيًّا ــ لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ ــ دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلادَةُ». (بخاری:٥٠٩٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: صدای مردی را شنیدم که اجازه می‌خواست تا وارد خانۀ حفصه شود. گفتم: ای رسول خدا! این مرد، اجازه می‌خواهد تا وارد خانۀ شما شود. نبی اکرم ﷺ فرمود: «فکر می کنم فلانی ـ نام عموی رضاعی حفصه را برد ـ است».

عایشه پرسید: اگر فلانی ـ نام عموی‌رضاعی‌اش را گرفت ـ زنده می‌بود، می‌توانست به خانه‌ام بیاید؟ فرمود: «بلی، آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می‌کند، رضاعت نیز حرام می‌گرداند».

۱۸۱۸ـ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قلت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ذَلِكِ لا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي، مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ». (بخاری:۵۱۰۱)

ترجمه: ام حبیبه دختر ابوسفیان رضی الله عنهما می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! با خواهرم ؛دختر ابوسفیان؛ ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این کار را دوست داری»؟ گفتم: بلی، چرا که من تنها و بدون هوو نیستم و محبوب‌ترین کسی که دوست دارم در خیری با من شریک شود، خواهرم می‌باشد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این کار، برایم حلال نیست». گفتم: مردم می‌گویند: شما می‌خواهید با دختر ام سلمه ازدواج کنید. فرمود: «دختر ام سلمه»؟! گفتم: بلی. فرمود: «اگر او دختر همسرم نبود و تحت سرپرستی‌ام قرار نداشت، باز هم برایم حلال نبود چرا که برادر زادۀ رضاعی‌ام می‌باشد. من و ابوسلمه را ثویبه شیر داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پیشنهاد نکنید».

باب (۸): قول کسی که می گوید: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمی شود

۱۸۱۹ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ». (بخاری:۵۱۰۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ وارد خانه‌اش شد و مردی را در آنجا دید. و آنرا به اندازه‌ای ناپسند دانست که چهره‌اش تغییر کرد. عایشه رضی الله عنها گفت: او برادر (رضاعی) من است. رسول خدا ﷺ فرمود: «خوب دقت کنید چه کسانی برادران شما هستند زیرا رضاعت، زمانی به ثبوت می‌رسد که گرسنگی را برطرف نماید». یعنی در دوران شیر خوارگی باشد.

۱۸۲۰ــ عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا. (بخاری:۵۱۰۸)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از ازدواج با برادر زاده و خواهر زادۀ همسر، نهی فرمود.

باب (۹): نکاح شغار

۱۸۲۱ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ. (بخاری:۵۱۱۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ از نکاح شغار، منع فرمود.

(نکاح شغار بدین صورت است که مردی یکی از بستگان خود مانند خواهر یا دخترش را به ازدواج مرد دیگری در آورد بشرطی که آن مرد نیز یکی از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهریۀ هر یک از آنان، بُضع دیگری باشد).

باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود

۱۸۲۲ــ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه أَنَّه قَالَ لابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ. (بخاری:۵۱۱۵)

ترجمه: علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله ﷺ هنگام غزوۀ خیبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، منع فرمود.

باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار

۱۸۲۳ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﭬ: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ»؟ قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي، وَلَهَا نِصْفُهُ، قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ. فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَعَاهُ، أَوْ دُعِيَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»؟ فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». (بخاری:۵۱۲۱)

ترجمه: سهل بن سعد ﭬ می‌گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم ﷺ عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را بـه ازدواج مـن در بیاور. آنحضـرت ﷺ فرمـود: «چیـزی هـم داری»؟ گفت: هیچ چیز ندارم. فرمود: «برو چیزی پیدا کن اگر چه انگشتری آهنی باشد». آن مـرد رفـت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز حتی انگشتر آهنی هـم پیـدا نکـردم، البتـه این ازارم، وجود دارد که می‌توانم نصف‌اش را به او بدهم.

سهل می‌گوید: آن مرد، ردایی هم نداشت. لذا رسول الله ﷺ فرمـود: «ازارت چـه مـی‌شـود؟ اگر تو آنرا بپوشی، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و اگر او آنرا بپوشد، چیزی برای تو باقی نخواهـد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اینکه نشستن‌اش طولانی شد. و هنگام برخاسـتن، نبـی اکـرم ﷺ او را دید. پس او را صدا زد و یا دستور داد تا صدایش بزنند و خطاب به او فرمـود: «چقـدر قـرآن یاد داری»؟ گفت: فلان و فلان سوره را یاد دارم و چند سوره را برشمرد. نبی اکرم ﷺ فرمـود: «او را در مقابل قرآنی که یاد داری، به نکاح تو در آوردیم».

باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج

۱۸۲٤ــ وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا، وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ وَقَالَ فِيْ آخِرِهِ: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ: قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُــرْآنِ». (بخاری:٥١٢٦)

ترجمه: و در روایتی دیگر از سهل ﷺ چنین آمده است که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و سرتاپایش را خوب نگاه کرد. آنگاه، سرش را پایین انداخت.

سپس، راوی بقیه حدیث را ذکر نمود و در پایان، گفت: رسول اکرم ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: «آیا این سوره‌ها را خوب حفظ داری»؟ گفت: بلی. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآنی که حفظ داری، به نکاح تو در آوردم».

باب (۱۳): کسی که می گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست

۱۸۲٥ــ عَنْ مَعْقِلِ بْنُ يَسَارٍ ﷺ قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِـي مِـنْ رَجُـلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْـتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا؟ لا وَاللَّهِ، لا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَـانَ رَجُلاً لا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ ﴿**فَلا تَعْضُلُوهُنَّ**﴾ فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَـلُ يَـا رَسُـولَ اللَّـهِ، قَـالَ: فَزَوَّجَهَـا إِيَّـاهُ. (بخاری:٥١٣٠)

ترجمه: معقل بن یسار ﷺ می گوید: یکی از خواهرانم را به نکاح مردی در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعی) داد و پس از سپری شدن عده‌اش، دوباره از او خواستگاری کرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نکاحت در آوردم و در اختیارت قرار دادم. ولی تو او را

طلاق دادی و اینک دوباره آمده‌ای و از او خواستگاری می‌کنی؟! نه، سوگند به خدا که او دوباره به تو بر نمی‌گردد. قابل یادآوری است که او مردی شایسته بود و خواهرم هم دوست داشت که نزد او برگردد. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود که «مانع ازدواج آنان نشوید». بعد از نزول این آیه، گفتم: ای رسول خدا! هم اکنون این کار را خواهم کرد.

یکی از راویان می‌گوید: آنگاه معقل بن یسار خواهرش را (با عقدی جدید) به نکاح آن مرد، در آورد.

باب (۱٤): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است

۱۸۲٦ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». (بخاری: ٥١٣٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بیوه بدون مشورت با او، و دختر باکره بدون اجازه‌اش، به نکاح داده نمی‌شوند». گفتند: ای رسول خدا! اجازۀ دختر باکره، چگونه است؟ فرمود: «اینکه سکوت نماید».

۱۸۲۷ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي، قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا». (بخاری:٥١٣٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! دختر باکره، خجالت می‌شود. فرمود: «سکوت‌اش، دلیل رضایت است».

باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح اش مردود است

۱۸۲۸ـ عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهْيَ ثَيِّبٌ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهُ. (بخاری:٥١٣٩)

ترجمه: از خنساء دختر خذام انصاری رضی الله عنها که زنی بیوه بود روایت است که پدرش او را به نکاح شخصی در آورد. اما او این نکاح را نپسندید . پس نزد رسول الله ﷺ آمد و آنحضرت ﷺ نکاح پدرش را مردود دانست.

باب (١٦): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج نکرده و یا از خواستگاریش، صرف نظر ننموده است نباید خواستگاری کرد

۱۸۲۹ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ. (بخاری:٥١٤٢)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: نبی اکرم ﷺ شما را از معامله بر معاملۀ دیگران و خواستگاری بر خواستگاری دیگران، منع فرمود مگر اینکه خواستگار قبلی، از خواستگاریش، صرف نظر کند و یا (به خواستگار دوم) اجازه دهد.

باب (۱۷): شروط باطل نکاح

۱۸۳۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا». (بخاری:٥١٥٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ زنی، جایز نیست که خواهان طلاق خواهرش شود تا کاسه‌اش را خالی کند (و سهمیه‌اش را به خود، اختصاص دهد) زیرا آنچه که برایش مقدر شده است، به او خواهد رسید».

باب (۱۸): زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می دهند و دعای برکت می کنند

۱۸۳۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ». (بخاری:٥١٦٣)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان، عروسی را به خانۀ شوهرش که یک مرد انصاری بود، برد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند».

باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟

١٨٣٢ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». (بخاری:٥١٦٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستری با همسرش بگوید: **بسم الله اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا**، یعنی به نام خدا، الهی! شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می‌کنی، دور نگهدار. اگر از آن همبستری، فرزندی بوجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی‌رساند.

باب (۲۰): جشن عروسی با یک گوسفند

١٨٣٣ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. (بخاری:٥١٦٨)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای هیچ یک از همسرانش به اندازۀ زینب، ولیمه نداد. چنانکه برای جشن عروسی اش یک گوسفند، ذبح کرد.

باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از یک گوسفند

١٨٣٤ـ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ. (بخاری:٥١٧٢)

ترجمه: صفیه دختر شیبه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در جشن عروسی یکی از همسرانش، دو مد[1] جو، بعنوان ولیمه، انفاق کرد.

باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود

۱۸۳۵ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا». (بخاری:۵۱۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما را به جشن عروسی، دعوت کردند، در آن، شرکت کند».

باب (۲۳): سفارش کردن دربارۀ زنان

۱۸۳۶ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». (بخاری:۵۱۸۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید. چرا که آنها از پهلو (دنده) آفریده شده اند. و همانا کج‌ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است. اگر بخواهی، آنرا راست کنی، می‌شکند. و اگر رهایش کنی، همچنان کج، باقی می‌ماند. پس با زنان بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشید».

باب (۲٤): خوش رفتاری با خانواده

۱۸۳۷ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لا يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

---

[1] هر مد، یك چهارم صاع است

قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى، وَلا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لا أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ.

قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ، وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لا حَرٌّ وَلا قُرٌّ، وَلا مَخَافَةَ وَلا سَآمَةَ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلا يُولِجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ، أَوْ جَمَعَ كُلاًّ لَكِ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ

غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلا أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلا تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِّيًّا وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لأُمِّ زَرْعٍ». (بخاری:۵۱۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همۀ عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است نه بسیار سرد است و نه بسیارگرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است). و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دست‌اش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همهٔ عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می باشد. و بویی مانند بوی زرنب[1] دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. قد بلندی دارد. خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است. یعنی فرد سخاوتمندی می باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالك، نام دارد. مالك کیست؟ مالك بهتر از این حرفها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنارخانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوریکه شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید).

---

[3] زرنب، گیاه خوشبویی است.

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است، می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشهایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم. پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خوابم چرا که به اندازۀ کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می باشد و دارای خانۀ بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد. یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند. یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ای زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانۀ ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچۀ مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت:ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همۀ چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازۀ کوچکترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

باب (۲۵): روزۀ نفلی زن، باید با اجازۀ شوهر باشد

۱۸۳۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَلا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ». (بخاری:۵۱۹۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای زن، جایز نیست که هنگام حضور شوهر، بدون اجازه اش روزه (نفلی) بگیرد. و همچنین نباید بدون اجازه شوهر کسی را به خانه اش راه دهد. و آنچه را که بدون دستور شوهر، انفاق کند، نصف اجرش به شوهر می رسد».

باب (۲۶)

۱۸۳۹ـ عَنْ أُسَامَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». (بخاری:۵۱۹۶)

ترجمه: اسامه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کنار دروازۀ بهشت ایستادم. بیشترین کسانی که وارد بهشت می شدند، مساکین بودند. و سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیانِ آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم برند. همچنین کنار دروازۀ جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می شوند، زنان هستند».

باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر

۱۸۴۰ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلا تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ، فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ. فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا

جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (بخاری:۵۲۱۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ می خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه کشی می کرد. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت ﷺ بر این بود که شبها در مسیر راه، کنار عایشه رضی الله عنها حرکت می کرد و با او صحبت می نمود. حفصه به عایشه گفت:آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی شوی تا من شتر تو را سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه گفت: بلی، و بر شتر حفصه، سوار شد. نبی اکرم ﷺ بسوی شتر عایشه آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند. و از آنجائی که عائشه رضی الله عنها همراهی پیامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند.

عایشه می گوید: (چون خودم مقصر بودم) نمی توانستم به رسول الله ﷺ چیزی بگویم.

باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه

۱۸۴۱ــ عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاثًا. (بخاری:۵۲۱۳)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: اگر مردی با دختر باکره ای ازدواج نمود، سنت است که یک هفته نزد او بماند (سپس نزد همسر دیگرش برود). و اگر با بیوه ای، ازدواج کرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر دیگرش برود).

باب (۲۹): نهی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر

۱۸٤۲ــ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّــهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِـــي؟ فَقَـــالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ». (بخاری:۵۲۱۹)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید : زنی گفت: ای رسول خدا! من هوویی دارم. اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می دهد، آیا گناهکار می شوم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین، به تن کرده باشد».

باب (۳۰): غیرت

۱۸٤۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». (بخاری:۵۲۲۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند به غیرت می آید و آن، زمانی است که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که خداوند، حرام گردانیده است».

۱۸٤٤ــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَــتْ: تَزَوَّجَنِـــي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلا مَمْلُوكٍ، وَلاَ شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِـــحٍ وَغَيْـــرَ فَرَسِهِ. فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُـــنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَعَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرِّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى

رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاخَ لأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي. (بخاری:٥٢٢٤)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: زبیر با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب و شتری که آب می کشید، هیچ نوع سرمایه ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسب اش را علف می دادم ،آب می کشیدم، دلوش را می دوختم و آرد، خمیر می کردم. اما نان پختن را خوب نمی دانستم. بدین جهت، تعدادی از همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می پختند. همچنین از زمین زبیر که رسول الله ﷺ آنرا به او واگذار کرده بود (تا صرفاً ازآن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می آوردم. یکی از روزها که هسته ها بر سرم بود و داشتم می آمدم با رسول الله ﷺ که تعداد زیادی از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرت ﷺ مرا صدا زد و گفت: «إخ إخ» یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.[1] اما من شرم کردم که با مردان، همراه شوم. علاوه بر این، از آنجا که زبیر با غیرت ترین مردم بشمار می رفت، بیاد او و غیرت اش افتادم. رسول خدا ﷺ هم دانست که من خجالت می کشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبیر رفتم و گفتم: رسول خدا ﷺ که چند نفر از یارانش نیز همراه او بودند، مرا دید که هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت کشیدم. علاوه بر آن، به یاد غیرت ات افتادم. زبیر گفت: سوگند به خدا که حمل هسته ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اکرم ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسماء می گوید: چنین وضعی داشتم تا اینکه سرانجام، پدرم ؛ابوبکر ﷺ؛ خدمتگزاری برایم فرستاد که کارهای اسب را انجام می داد. او با این کار، گویا مرا آزاد ساخت.

---

[1] - اسماء رضی الله عنها چنین پنداشت که آنحضرت ﷺ می خواهد او را پشت سرش، سوار کند. ولی شاید پیامبر اکرم ﷺ می خواست او را بر شترش، سوار کند و هسته هایش را نیز بالای شتر بگذارد و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

باب (۳۱): غیرت و خشم زنان

۱۸٤٥ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّـــهِ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكِ تَقُـــولِينَ: لا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى قُلْتِ: لا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَـــتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلاَّ اسْمَكَ. (بخاری:٥٢٢٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خداﷺ به من فرمود: «من می دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: ای رسول خدا! بلی، همینطور است. سوگند به خدا که (هنگام ناراحتی) فقط نام ات را بر زبان نمی آورم.

باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه نیست، برود

۱۸٤٦ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَـــالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ». (بخاری:٥٢٣٢)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر ، عمو ، پسر عمو و خواهر زادۀ شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند

۱۸٤٧ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِـــيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِـــرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». (بخاری:٥٢٤٠)

ترجمه:عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ زنی، نباید به بدن زن دیگری، نگاه کند و یا آنرا لمس نماید و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصیف کند که گویا او به آن زن، نگاه می کند».

باب (۳٤): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد

۱۸٤۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا. (بخاری:٥٢٤٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله ﷺ می گوید : نبی اکرم ﷺ ناپسند می دانست که شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلی، نزد خانواده اش برود.

۱۸٤۹ــ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلاً فَلاَ تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ». (بخاری:٥٢٤٦)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدی، نزد همسرت نرو تا موهای زائد بدن اش را بر طرف کند و موهای سرش را شانه زند و سر وسامان دهد».

۶۱ ـ کتاب طلاق

۱۸۵۰ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخاری:۵۲۵۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او در زمان حیات رسول الله ﷺ همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می برد، طلاق داد. عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ در این باره پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگه دارد. وگر نه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می گردد

۱۸۵۱ـــ وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ. (بخاری:۵۲۵۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: طلاقی که در دوران قاعدگی به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید.

باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟

۱۸۵۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ الْحَقِي بِأَهْلِكِ». (بخاری:۵۲۵۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید : هنگامی که دختر جَون را نزد رسول الله ﷺ بردند و آنحضرت ﷺ خواست به او نزدیک شود، گفت: از تو به خدا، پناه می برم. رسول الله ﷺ به او فرمود: «به ذات بزرگی، پناه بردی. به خانواده ات، ملحق شو».

۱۸۵۳ــ وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ: أَنَّهَا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ ﷺ وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَقَالَ رَسُوْلُ الله ﷺ: «هَبِي نَفْسَكِ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ. فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَقَالَ: «قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا» (بخاری:۵۲۵۷)

ترجمه: در روایتی دیگر، ابواسید ﷺ می گوید: دختر جون را در حالی که دایه اش او را همراهی می کرد، نزد رسول اکرم ﷺ بردند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را در اختیار من بگذار». دختر جَون گفت: آیا ملکه، خود را در اختیار یکی از رعیت اش می گذارد؟ آنگاه، رسول اکرم ﷺ دست مبارک اش را بسوی او برد تا بر سرش بکشد و باعث آرامش وی گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه می برم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «به پناهگاه بزرگی، پناه بردی». سپس آنحضرت ﷺ نزد ما آمد و فرمود: «ای ابواسید! دو پارچهٔ کتانیِ بلندِ سفید رنگ به او بده و او را به خانواده اش برسان».

باب (۳): کسی که سه طلاق را جائز می داند

١٨٥٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لاَ حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». (بخاری: ٥٢٦٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: همسر رفاعۀ قُرَظی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت : ای رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعی داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبیر قُرَظی ازدواج کردم. اما وی، چیزی مانند ریشۀ لباس دارد (قدرت همبستری ندارد). رسول الله ﷺ فرمود: «شاید می خواهی نزد رفاعه برگردی؟ تا زمانی که عبدالرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

باب (٤): ﴿چرا آنچه را که خداوند برایت حلال ساخته است حرام می نمایی؟﴾

١٨٥٥ــ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ. فَغِرْتُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ. فَسَقَتْ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ. فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لاَ. فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ. فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. وَسَأَقُولُ ذَلِكِ. وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لاَ». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ:

جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ. قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي. (بخاري:٥٢٦٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ عسل و شیرینی را دوست داشت. و هنگامی که از نماز عصر برمی گشت، نزد همسرانش می رفت و با آنان، خوش و بِش می کرد. روزی، نزد حفصه دختر عمر رفت و بیش از حد معمول، نزد او ماند. پس غیرتم به جوش آمد و علت را جویا شدم. گفتند: زنی از خویشاوندان حفصه، یک مشک عسل به او اهداء نموده است. پس او قدری از آن عسل را به رسول خدا ﷺ داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا که حیله ای بکار خواهم برد. لذا به سوده دختر زمعه گفتم: هنگامی که رسول خدا ﷺ نزد تو آمد، به او بگو: آیا مغافیر (صمغ گیاه بد بو) خورده ای؟ او به تو خواهد گفت: «خیر». پس به او بگو: این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداری عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده اند. من هم همین سخنان را به او خواهم گفت. تو هم ای صفیه! همین سخنان را به او بگو.

عایشه رضی الله عنها می گوید: سوده رضی الله عنها گفت: بخدا سوگند، به محض اینکه رسول خدا ﷺ کنار دروازه ایستاد، از ترس تو، خواستم رشتهٔ کلام را بدست بگیرم و سخن بگویم.

بهر حال، هنگامی که رسول خدا ﷺ به او نزدیک شد، سوده گفت: ای رسول خدا! آیا مغافیر خورده ای؟ فرمود: «خیر». سوده گفت: پس این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ فرمود: «حفصه، مقداری عسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده اند. هنگامی که نزد من آمد، من هم همین سخنان را به او گفتم. و هنگامی که نزد صفیه رفت، او نیز به ایشان، همین سخنان را گفت. پس زمانی که دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: ای رسول خدا! آیا برایت قدری عسل نیاورم؟ فرمود: «نیازی به آن ندارم».

عایشه می گوید: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پیامبر اکرم ﷺ را از آن عسل، محروم ساختیم. گفتم: ساکت باش.

باب (۵): خُلع و چگونگی طلاق در آن، و این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿جایز نیست آنچه را که به همسرانتان داده اید، پس بگیرید﴾

۱۸۵۶ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ مَا أَعْتِبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلا دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الإِسْلامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ»؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ، وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً». (بخاری:۵۲۷۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: همسر ثابت بن قیس نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! از اخلاق و دیانت ثابت بن قیس گِلایه ندارم. ولی من مسلمانم و دوست ندارم که ناسپاسی کنم. (نمی خواهم با او زندگی نمایم) رسول الله ﷺ فرمود: «آیا باغ اش را به او بر می گردانی»؟ گفت: بلی. آنحضرت ﷺ خطاب به ثابت بن قیس فرمود: «باغ را قبول کن و او را یک طلاق بده».

باب (۶): سفارش پیامبر اکرم ﷺ دربارۀ شوهر بریره

۱۸۵۷ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ: مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ؟ وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا»؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لا حَاجَةَ لِي فِيهِ. (بخاری:۵۲۸۳)

ترجمه: همچنین ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده ای بنام مغیث بود، می بینم که به دنبال بریره می دود و گریه می کند و اشک هایش بر محاسن اش می غلطد. نبی اکرم ﷺ خطاب به عباس فرمود: «ای عباس! آیا از محبت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی کنی»؟ سرانجام، نبی اکرم ﷺ به بریره فرمود: «چقدر خوب است

اگر به زندگی با او ادامه دهی». بریره گفت : ای رسول خدا! به من دستور می دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت می کنم». بریره گفت: نیازی به او ندارم.

باب (۷): لِعان

۱۸۵۸ــ عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا. (بخاری:۵۳۰۴)

ترجمه: سهل می گوید: رسول الله ﷺ با اشارۀ دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود ، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود».

باب (۸): اگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست

۱۸۵۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا»؟ قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَنَّى ذَلِكَ»؟ قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». (بخاری:۵۳۰۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت : ای رسول خدا! صاحب پسر بچه ای سیاه رنگ شده ام؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا شتر داری»؟ گفت: بلی. فرمود: «چه رنگی دارند»؟ گفت: قرمز هستند. فرمود: «آیا در میان آنها، شتر خاکستری هم وجود دارد»؟ گفت: بلی. فرمود: «این شتر خاکستری از کجا آمده است»؟ گفت: شاید به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است. آنحضرت ﷺ فرمود: شاید این فرزند هم به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است».

باب (۹): توبه دادن کسانی که لِعان کرده اند

۱۸۶۰ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِيْ حَدِيثِ الْمُتَلاعِنَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لاَ سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: مَالِي؟ قَالَ: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا

اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ». (بخاری:۵۳۱۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما در ماجرای دو نفری که با یکدیگر لعان کردند، می گوید: نبی اکرم ﷺ به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما یکی از شما دروغ می گوید. تو (ای شوهر) پس از این، هیچ حقی بر این زن نداری». مرد گفت: تکلیف مالم (که به عنوان مهریه پرداخت نموده ام) چه می شود؟ فرمود: «چیزی به تو نمی رسد. زیرا اگر تو در مورد او راست گفته ای، مالت در مقابل همبستر شدن، از آنِ اوست. و اگر دروغ گفته ای، به طریق اولی، چیزی به تو نمی رسد».

باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است

۱۸۶۱ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ. فَقَالَ: «لا تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ، فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ. فَلاَ حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ». (بخاری:۵۳۳۹)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: شوهر زنی فوت کرد و بیم آن می رفت که چشمانش را از دست بدهد. خویشاوندانش نزد رسول الله ﷺ آمدند و از ایشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نباید سرمه استعمال کند. اگر در دوران جاهلیت، شوهر یکی از شما فوت می کرد، در بدترین لباسهایتان و یا در بدترین خانه هایتان بسرمی بردید و پس از گذشت یکسال و عبور سگی از آنجا، سرگینی پرتاب می کردید. و بعد از آن، غسل کرده و استفاده از زیورآلات برای شما حلال می شد. پس این زن، حق ندارد تا زمانی که چهار ماه و ده روز، سپری نشده است از سرمه، استفاده کند».

٦٢ ـ کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده

١٨٦٢ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً». (بخاری:٥٣٥١)

ترجمه: ابومسعود انصاری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مسلمان، به نیت ثواب به خانواده اش، انفاق نماید، برایش صدقه، محسوب می شود».

١٨٦٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ». (بخاری:٥٣٥٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می کند، مانند کسی است که در راه خدا، جهاد می نماید و یا مانند کسی است که شب ها را در عبادت بسر می برد و روزها را روزه می گیرد».

باب (۱): ذخیره کردن قوت یک سال خانواده

١٨٦٤ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَيَحْبِسُ لأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ. (بخاری:٥٣٥٧)

ترجمه: عمرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ خرماهای نخلستان بنی نظیر را می فروخت و توشه ی یک سال خانواده اش را ذخیره می کرد.

٦٣ ـ کتاب آداب غذا خوردن

١٨٦٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ. فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ. فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ. فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى

رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»! فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي. فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هِرٍّ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي، فَصَارَ كَالْقِدْحِ. قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ وَلأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ. (بخاری:۵۳۷۵)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: به شدت،گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب ﷺ را ديدم و از او خواستم كه يكی از آيات قران كريم را برايم بخواند. او آيه را برايم خواند و وارد منزل اش شد. اندكی، راه رفتم. اما از شدت گرسنگی، با چهره، به زمين افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله ﷺ را ديدم كه بالای سرم ايستاده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوهريره»! گفتم: لبيک ای رسول خدا! آماده ی خدمتم. رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و مرا بلند كرد و چون مشكل ام را دانست، مرا به خانه اش برد و دستور داد تا برايم كاسه ای شير بياورند. من از آن شير نوشيدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوشيدم. بار ديگر، فرمود: «بنوش». بار ديگر هم نوشيدم تا اينكه شكم ام مانند تير، راست شد.

ابوهريره ﷺ می گويد: آنگاه، عمر را ديدم و ماجرا را برايش باز گو نمودم وبه او گفتم: ای عمر! خداوند، اين كار را به كسی سپرد كه از تو برای انجام آن، مستحق تر بود. به خدا سوگند، در حالی آن آيه را از تو پرسيدم كه بهتر از تو آنرا می دانستم. عمرﷺ گفت: به خدا سوگند، اگر تورا به خانه می بردم، (وبه تو چيزی می دادم) برايم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود.

باب (۱): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

۱۸۶۶ــ عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ غُلامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا

غُلامُ، سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ. (بخاری:۵۳۷۶)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه ﷺ می گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا ﷺ قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می زد. آن حضرت ﷺ فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

باب (۲): خوردن تا سیر شدن

۱۸۶۷ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ، التَّمْرِ وَالْمَاءِ. (بخاری:۵۳۸۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ زمانی فوت کرد که ما از دو چیز سیاه یعنی آب و خرما سیر می شدیم.

باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره

۱۸۶۸ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلاَ شَاةً مَسْمُوطَةً، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخاری: ۵۳۸۵)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ هرگز نان لواش و بزغالۀ تنورچه نخورد تا اینکه به دیدار خدا شتافت .

۱۸۶۹ــ وَعَنْ أَنَسٍ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عَلَى سُكْرُجَةٍ قَطُّ، وَلا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقَتَادَةَ: فَعَلامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. (بخاری:۵۳۸۶)

ترجمه: در روایتی دیگر، انس ﷺ می گوید: سراغ ندارم که نبی اکرم ﷺ در ظرفهای کوچک و تشریفاتی، غذا بخورد و یا نان نازک (لواش) برایش پخته شود ویا اینکه روی میزهای نهارخوری، غذا بخورد.

مردم از قتاده که یکی از راویان حدیث است، پرسیدند: پس روی چه چیزی غذا می خوردند؟ گفت: روی سفره.

باب (٤): غذای یک نفر برای دو نفر، کافی است

۱۸۷۰ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ». (بخاری:۵۳۹۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر،کافی است».

باب (٥): مؤمن در یک معده، غذا می خورد

۱۸۷۱ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّهُ كَانَ لا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمِسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَدْخَلْتُ رَجُلاً يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (بخاری:۵۳۹۳)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: تا وقتی که مسکینی نمی آوردند که با او غذا بخورد، غذا نمی خورد. نافع می گوید: مردی را آوردم تا با وی، غذا بخورد.آن مرد، بسیار غذا خورد. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ای نافع! دوباره او را نزد من نیاور. شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد وکافر در هفت معده».

باب (٦): تکیه دادن و غذا خوردن

۱۸۷۲ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ». (بخاری: ۵۳۹۹)

ترجمه: ابوجحیفه ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ به مردی که آنجا نشسته بود، فرمود: «من تکیه داده، غذا نمی خورم».

باب (۷): پیامبر اکرم ﷺ از هیچ غذایی، ایراد نگرفت

۱۸۷۳ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًـــا قَـــطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ. (بخاری:۵٤۰۹)

ترجمه: ابوهریره ﵁ می گوید: هرگز نبی اکرمﷺ از غذایی، ایراد نگرفت. اگر مورد علاقه اش بود، می خورد وگر نه، آنرا ترک می کرد.

باب (۸): فُوت کردنِ جَو

۱۸۷٤ـــ عَنْ سَهْلٍ ﵁: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ النَّقِيَّ؟ قَالَ: لاَ. فَقِيلَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لاَ. وَلَكِـــنْ كُنَّـــا نَنْفُخُـــهُ. (بخاری:۵٤۱۰)

ترجمه: از سهل ﵁ پرسیدند: آیا شما در زمان نبی اکرم ﷺ آرد سفید خالص دیدید؟ گفت: خیر. دوباره پرسیدند: آیا آرد جو را غِربال می کردید؟ گفت: خیر، بلکه آنرا فوت می کردیم.

باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می خوردند

۱۸۷۵ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي. (بخاری:۵٤۱۱)

ترجمه: ابوهریره ﵁ می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ میان یارانش، خرما تقسیم نمود و به هر نفر، هفت عدد خرما داد. به من نیز هفت خرما، عنایت فرمود که یکی از آنها خشک و نامرغوب بود. من از سایر خرماها، آنرا بیشتر پسندیدم. زیرا جویدن آن، دشوار بود (و بیشتر در دهانم می ماند).

۱۸۷٦ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ. (بخاری:٥٤١٤)

ترجمه: همچنین روایت است که ابوهریره ﷺ از کنار گروهی گذشت که جلوی آنان، گوسفندی کباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابو هریره ﷺ امتناع ورزید وگفت: رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو، سیر نخورد.

۱۸۷۷ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا حَتَّى قُبِضَ. (بخاری:٥٤١٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهما می گوید: اهل بیت محمد ﷺ از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا هنگام وفات، سه شب پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند.

باب (۱۰): تلبینه

۱۸۷۸ــ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلاَّ أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ، فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». (بخاری:٥٤١٧)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می کرد و بهمین مناسبت، زنان جمع می شدند و سپس پراکنده می گشتند و فقط افراد بسیار نزدیک اش باقی می ماندند، دستور می داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس وشیر و عسل) پخته شود و نانِ ترید، فراهم گردد و از آن آش، روی آن بریزند. سپس می گفت: از آن بخورید. زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بین رفتن حزن و اندوه می گردد».

باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای

۱۸۷۹ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، وَلا الدِّيبَاجَ، وَلا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ». (بخاری:۵۴۲۶)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید و در ظرفها و کاسه های ساخته شده از طلا و نقره، غذا نخورید. زیرا این چیزها در دنیا، از آنِ کفار، و در آخرت، از آنِ ما خواهند بود».

باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می کند

۱۸۸۰ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أَبُو شُعَيْبٍ وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ. فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: بَلْ أَذِنْتُ لَهُ. (بخاری:۵۴۳۴)

ترجمه: ابومسعود انصاری ﷺ می گوید: مردی از انصار به نام ابوشعیب، برده ای قصّاب داشت. روزی به برده اش گفت: غذایی تهیه کن. زیرا می خواهم رسول الله ﷺ را با چهار نفر دیگر، دعوت نمایم. (او نیز غذایی تهیه کرد). آن مرد، پیامبر اکرم ﷺ را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز با آنان آمد. نبی اکرم ﷺ به ابوشعیب گفت: «شما پنج نفر را دعوت نمودید ولی این مرد نیز با ما آمد. پس می توانی به او اجازه بدهی و یا اجازه ندهی». ابو شعیب گفت: به او اجازه دادم.

باب (۱۳): خوردن خرمای تازه با خیار

۱۸۸۱ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. (بخاری:۵۴۴۰)

ترجمه: عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که خرمای تازه را همراه خیار، میل می فرمود.

باب (۱٤): خرمای تازه و خرمای خشک

۱۸۸۲ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ. فَجَلَسَتْ، فَخَلا عَامًا فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجَدَادِ، وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا. فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاءُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ. فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ! لا أُنْظِرُهُ. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ، فَأَبَى. فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ. ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى، فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ. فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ! جُدَّ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجَدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِنْهُ. فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ. فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخاری:٥٤٤٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: یک نفر از یهود مدینه تا فصل چیدن خرما به من خرما قرض می داد. گفتنی است که باغ من در مسیر چاه رومه قرار داشت. در یکی از سالها، نخل هایم ثمر نداد. هنگام چیدن محصول، آن شخص یهودی نزد من آمد. حال آنکه در آن سال، من هیچ محصولی برداشت نکرده بودم. لذا از او تا سال آینده، مهلت می خواستم. اما او نمی پذیرفت. ماجرا به اطلاع نبی اکرمﷺ رسید.آن حضرت ﷺ به یارانش گفت: «برویم تا از آن شخص یهودی برای جابر، مهلت بگیریم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان می گفت: ای ابوالقاسم! به او مهلت

نمی دهم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ اصرار او را دید، برخاست ودر میان نخل های خرما، گشتی زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. سپس من برخاستم و اندکی خرما آوردم و جلوی نبی اکرم ﷺ گذاشتم.آن حضرت ﷺ از آن خرما خورد. سپس فرمود: «ای جابر! سایبانت کجاست»؟ من آن را به نبی اکرمﷺ نشان دادم. فرمود: «چیزی در آن، پهن کن». من نیز چیزی، پهن کردم. رسول خداﷺ وارد آن شد و خوابید. سپس بیدار شد. من یک مشت، خرمای دیگر، برایش آوردم. آن حضرت ﷺ نیز قدری از آنها خورد و بار دیگر برخاست و با آن شخص یهودی، صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. پیامبر اکرم ﷺ برای بار دوم، در میان درختهای خرما، گشتی زد. آنگاه فرمود: «ای جابر! خرماها را بچین و قرض ات را ادا کن». و هنگام چیدن، خودش نیز آنجا ایستاد. من به اندازه ای از آن نخل ها، خرما چیدم که قرض ام را ادا کردم ومقداری هم باقی ماند. سپس براه افتادم تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: «گواهی می دهم که من، پیامبر خدا هستم».

باب (۱۵): خرمای عجوه

۱۸۸۳ــ عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرُّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمٌّ وَلا سِحْرٌ». (بخاری:۵۴۴۵)

ترجمه: سعد ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که هر روز صبح، هفت عدد خرمای عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) بخورد، در آن روزها، زهر و جادو به او ضرری نمی رساند».

باب (۱٦): لیسیدن انگشتان

۱۸۸٤ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». (بخاری:٥٤٥٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آنرا پاک نکند».

باب (۱۷): دعای بعد از غذا

۱۸۸۵ـ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». (بخاری: ۵۴۵۸)

ترجمه: ابو امامه ﷺ می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ سفره اش را جمع می کرد، می فرمود: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا**». یعنی حمد و سپاس بسیار، مبارک، خالص و پاک از آنِ پروردگار ما؛ خدا؛ است که نعمت هایش برگردانیده نمی شود و پایان ناپذیر است و انسان از او بی نیاز نمی باشد.

۱۸۸۶ـ وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ». (بخاری: ۵۴۵۹)

ترجمه: در روایتی دیگر، ابو امامه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ بعد از غذا خوردن، می فرمود: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ**». یعنی حمد و ستایش از آنِ خدایی است که ما را کفایت کرده و سیراب نموده است و نعمت هایش برگردانیده نمی شود ومورد ناسپاسی قرار نمی گیرد.

باب (۱۸): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید﴾

۱۸۸۷ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ. ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا. فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ. فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ،

فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا. فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. (بخاری:٥٤٦٦)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: من از همهٔ مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر می دانم تا جایی که ابی بن کعب رضی الله عنه از من در باره آن می پرسید. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در مدینه منوره، با زینب دختر حجش ﷺ ازدواج کرده بود وصبح روز عروسی، پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اینکه مردم برخاستند، رسول خدا ﷺ نشست وعده ای از مردم نیز آنقدر همراه او نشستند که آنحضرت ﷺ برخاست و رفت. من نیز همراه ایشان رفتم تا اینکه به دروازهٔ اتاق عایشه رضی الله عنها رسید. آنگاه به این گمان که آنها رفته اند، دوباره به خانه برگشت. من نیز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جایشان، نشسته بودند. رسول خدا ﷺ برای بار دوم برگشت. من نیز همراه او برگشتم تا اینکه به دروازهٔ خانهٔ عایشه رسید. سپس برگشت و من نیز همراه او برگشتم. این بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا ﷺ میان من و خودش، پرده ای انداخت و حکم حجاب، نازل شد.

٦٤ ـ کتاب آداب عقیقه

باب (١): نام گذاری مولود

١٨٨٨ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِي غُلامٌ فَأَتَيْتُ بِــهِ النَّبِــيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ. (بخاری:٥٤٦٧)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: صاحب فرزند پسری شدم. او را نـزد نبـی اکـرم ﷺآوردم. آنحضرت ﷺ او را ابراهیم نامید. سپس خرمایی جوید و به کام اش مالیـد و بـرایش دعـای برکـت نمود و او را به من تحویل داد.

١٨٨٩ــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ. تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ الهِجْرَةِ، وَزَادَ هُنَا: فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ، فَلا يُولَدُ لَكُمْ. (بخاری:٥٤٦٩)

ترجمــه: اسـماء دختـر ابـوبکر رضـی الله عنهمـا مـی گویـد: هنگـامی کـه عبـدالله بـن زبیـر رضی الله عنهما بدنیا آمد... حدیث در گذشـته بیـان شـد (کـه او را نـزد رسـول الله ﷺ آوردم. پیـامبر اکرم ﷺ خرمایی جوید و آنرا در دهان کودک گذاشت و برایش دعای برکت نمود). اسماء در ایـن حدیث می افزاید: مسلمانان از متولد شدن عبدالله، بسیار خوشحال شدند زیرا به آنها گفتـه بودنـد کـه یهودیها برای شما جادو کرده اند و شما صاحب فرزند، نخواهید شد.

باب (٢): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه

١٨٩٠ــ عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى». (بخاری: ٥٤٧١)

ترجمه: سلمان بن عامر ضبی ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «با متولـد شـدن هر پسری، عقیقه ای وجود دارد. پس برایش گوسفندی، ذبـح کنیـد و او را تمیـز نماییـد». (غسـل اش دهید و سرش را بتراشید).

باب (۳): فَرَع

۱۸۹۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ، وَلا عَـــتِيرَةَ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَـــوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَـــتِيرَةُ فِـــي رَجَـــبٍ. (بخاری:۵۴۷۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فرع و عتیره ای، وجود نـدارد». شـایان ذکر است که فرع، به اولین حمل حیوان می گفتند که آنرا برای طاغوت هایشـان (بتهـا) ذبـح مـی کردند و عتیره، حیوانی بود که آنرا در ماه رجب، ذبح می کردند.

٥٦ـ کتاب ذبح و شکار

باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن

۱۸۹۲ــ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيذٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ وَقَدْ قَتَلَهُ، فَلا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ». (بخاری:٥٤٧٥)

ترجمه: عدی بن حاتم ﷺ می گوید: از نبی اکرم ﷺ در مورد شکاری که با تیر بدون پَر، شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبهٔ تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آنرا بخور. در غیر این صورت، آن شکار به گوسفندی می ماند که با چوب، کشته شده باشد». (خوردن آن، جایز نیست).

همچنین از رسول الله ﷺ دربارهٔ حکم شکار سگ، پرسیدم. فرمود: «شکاری را که برایت نگه داشت، آنرا بخور. زیرا گرفتن سگ، مانند ذبح کردن است. ولی اگر با سگ یا سگهایت، سگ دیگری را دیدی و بیم آن می رفت که آن سگ، شکار را گرفته و کشته باشد، آنرا نخور. زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته ای نه سگ دیگر».

باب (۲): شکار کردن به وسیلهٔ تیر و کمان

۱۸۹۳ــ عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ

أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ». (بخاری:٥٤٧٨)

ترجمه: ابوثعلبه خُشنی ﷺ می گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود ونصاری) زندگی می کنیم. آیا می توانیم در ظرفهایشان، غذا بخوریم؟ همچنین در سرزمین ما شکار، زیاد است و من با کمانم و سگ تربیت یافته ام وغیر تربیت یافته ام، شکار می کنم. خوردن کدامیک از این شکارها برایم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالی که دربارۀ اهل کتاب پرسیدی، باید بگویم که اگر ظرفها ی دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر این صورت، ظرفهای آنان را بشویید ودر آنها، غذا بخورید. وحیوانی را که با کمان ات شکار می کنی و هنگام شکار کردن، بسم الله می گویی، بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته ات شکار می کنی، بخور».

باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ

١٨٩٤ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ، وَلا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ». ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ؟ لا أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا. (بخاری:٥٤٧٩)

ترجمه: از عبدالله بن مغفل ﷺ روایت است که او مردی را دید که سنگ ریزه پرتاب می کند. به او گفت: سنگ ریزه، پرتاب نکن. زیرا رسول الله ﷺ از این کار، منع فرمود و یا این کار را ناپسند می دانست و فرمود: «با پرتاب سنگریزه، نه کسی می تواند، شکار کند و نه به دشمن، آسیبی برساند. ولی چه بسا که باعث شکستن دندانی شود و چشمی را کور کند».

پس از مدتی، باز هم همان شخص را دید که سنگریزه پرتاب می کند. به او گفت: به تو می گویم: رسول خدا ﷺ از پرتاب سنگریزه، منع فرمود یا آنرا ناپسند می دانست. باز هم سنگریزه پرتاب می کنی؟! فلان مدت، با تو سخن نخواهم گفت.

باب (٤): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله

١٨٩٥ــ عن ابْنَ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ». (بخاری: ٥٤٨٠)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمال اش، کاسته می شود».

باب (٥): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند

١٨٩٦ــ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ تَقَدَّمَ قَرِيباً وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، لَيْسَ بِهِ إِلاَّ أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلا تَأْكُلْ». (بخاری: ٥٤٨٥)

ترجمه: روایت عدی بن حاتم ﷺ چند حدیث قبل، بیان شد. در این روایت، می گوید: نبی اکرم ﷺ در ادامۀ آن، فرمود: «اگر بسوی شکاری، تیر اندازی کردی و بعد از یک یا دو روز، آنرا یافتی و فقط اثر تیر تو بر آن وجود داشت، آنرا بخور. ولی اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور».

باب (٦): خوردن ملخ

١٨٩٧ــ عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ. (بخاری: ٥٤٩٥)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: هفت یا شش غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم و با ایشان، ملخ می خوردیم.

باب (٧): نحر کردن و ذبح نمودن

١٨٩٨ــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ. (بخاری:٥٥١٢)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ اسبی را نحر کردیم[١] و خوردیم.

باب (٨): مُثله کردن و هدف قرار دادن حیوان

١٨٩٩ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ مَرَّ بِنَفَرٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا. فَلَمَّا رَأَوْهُ تَفَرَّقُوا عَنْهَا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا. (بخاری:٥٥١٥)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان ازکنار تعدادی می گذشت که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیر اندازی می کردند. هنگامی که ابن عمر رضی الله عنهما را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ کسی را که چنین کاری بکند، نبی اکرم ﷺ لعنت نموده است.

١٩٠٠ــ وَعَنْهُ رَضِيَ الله عَنْهُمَا فِي رِوَايَةٍ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ مَثَّلَ بِالْحَيَوَانِ.

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما در روایتی دیگر، می گوید: نبی اکرم ﷺ کسی را که حیوانات زنده را مُثله کند (اعضایش را قطع کند) لعنت نمود.

---

[1]- نحر کردن به معناي بريدن رگها و گلوي حيوان از کنار سينه ي آن است که شتر معمولا اينگونه ذبح مي شود.

باب (۹): گوشت مرغ

۱۹۰۱ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا. (بخاری:۵۵۱۷)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که گوشت مرغ، میل می فرمود.

باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۹۰۲ــ عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ. (بخاری:۵۵۳۰)

ترجمه: ابوثعلبه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت حیوانات درنده، منع فرمود.

باب (۱۱): مُشک

۱۹۰۳ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». (بخاری:۵۵۳٤)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند حامل مُشک و دمنده دَم آهنگر است. حامل مشک یا به تو مشک می دهد یا از او می خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشام ات می رسد. و دمنده ی دَم آهنگر یا لباسهایت را می سوزاند و یا بوی بد آن، به مشام ات می رسد».

باب (۱۲): نشانه گذاری بر صورت

۱۹۰٤ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُضْرَبَ الصُّورَةُ. (بخاری:۵۵٤۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ از زدن به صورت، منع فرمود. (بدین جهت، ابن عمر رضی الله عنهما نشانه گذاری بر صورت را ناپسند می دانست).

٦٦ ـ کتاب آداب قربانی

باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی

۱۹۰۵ـــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ، فَلا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا». (بخاری:٥٥٦٩)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس از شما قربانی کرده است، نباید صبح روز سوم، چیزی از آن، در خانه اش، باقی بماند». سال بعد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مانند سال گذشته، عمل کنیم؟ فرمود: «بخورید و به دیگران نیز بخورانید و ذخیره کنید. سال گذشته، مردم دچار قحط سالی شده بودند لذا خواستم که به آنها کمک کنید».

۱۹۰٦ـــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى الْعِيْدَ يَوْمَ الأَضْحَى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ». (بخاری:٥٥٧٣)

ترجمه: از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که ایشان نماز عیدِ قربان را قبل از ایراد خطبه اقامه نمود. سپس برای مردم، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای مردم! همانا رسول خدا ﷺ شما

را از روزه گرفتن این دو عید، منع فرمود. زیرا یکی از آندو، روز عید فطر است که شما روزه هایتان را افطار می کنید. و دیگری، روزی است که شما قربانی هایتان را می خورید.

٦٧ ـ کتاب نوشیدنیها

۱۹۰۷ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ». (بخاری:۵۵۷۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در دنیا شراب بنوشد و از آن، توبه نکند، از شراب آخرت، محروم خواهد شد».

۱۹۰۸ــ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ». (بخاری:۵۵۷۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب، مؤمن نیست وسارق هم هنگام سرقت، مؤمن نیست».

۱۹۰۹ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ أَيْضًا: «وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ». (بخاري:۵۵۷۸)

ترجمه: در روایتی دیگر از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «و همچنین چپاولگری که مال با ارزشی را غارت می کند که مردم به آن، چشم دوخته اند، هنگام چپاول، مؤمن نیست».

باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می شود

۱۹۱۰ــ عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ: «كُــلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (بخاری:۵۵۸۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید : از رسول الله ﷺ دربارۀ شراب عسل که مردم یمن از آن می نوشیدند، پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر شرابی که انسان را مست کند، حرام است».

۱۹۱۱ــ عن أَبُي عَامِرٍ الأَشْعَرِيُّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۵۵۹۰)

ترجمه: ابوعامر اشعری ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند. همچنین افرادی خواهند آمد که در قلۀ کوهها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می‌آورد، اگر مسکینی نزد آنان بیاید و از آنان، چیزی بخواهد، می گویند: فردا بیا. اما شب هنگام، خداوند آنها را هلاک می کند و کوه را بالای آنان، می‌اندازد. و گروهی دیگر را مسخ می کند و تا روز قیامت، به خوک و میمون، تبدیل می نماید».

باب (۲): گرفتن شیرۀ خرما در ظرفهای عادی و سنگی

۱۹۱۲ــ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَتْ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنْ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. (بخاري: ۵۵۹۱)

ترجمه: از ابواُسید ساعدی ﷺ روایت است که او رسول خداﷺ را به جشن عروسی اش دعوت نمود. و همسرش که همان عروس بود، آنان را پذیرایی می کرد. (گفتنی است که این ماجرا قبل از نزول حجاب بود). و (بعدها) می گفت: آیا می دانید که با چه چیزی از رسول خدا ﷺ پذیرایی کردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برایش در ظرفی که از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ایشان، پذیرایی نمودم).

باب(٣): اجازۀ استفاده از ظروفی که قبلا استفادۀ از آنها، منع شده بود

١٩١٣ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِـيُّ ﷺ عَـنْ الأَسْقِيَةِ قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً. فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَـرِّ غَيْـرِ الْمُزَفَّتِ. (بخاري:٥٥٩٣)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که نبی اکرمﷺ از نوشیدن در بعضی از ظرفها (که در آنها شراب ساخته می شد) منع فرمود، به آنحضرتﷺ گفتند: همۀ مردم به ظرفهای دیگر، دسترسی ندارند؟ آنگاه نبی اکرمﷺ به آنها اجازه داد تا از کوزه هایی که قیر اندود نشده اند، استفاده کنند.

باب (٤): کسی که می گوید: نباید خرمای رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم، مخلوط کرد

١٩١٤ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ. (بخاری:٥٦٠٢)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ از گرفتن شیرۀ خرمای رسیده و نارس بایکدیگر و همچنین از گرفتن شیرۀ خرما و کشمش با یکدیگر، منع فرمود. پس شیره ی هر یک از آنها باید بطور جداگانه، گرفته شود.

باب (۵): نوشیدن شیر

۱۹۱۵ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلاَّ خَمَّرْتَهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا». (بخاری:۵۶۰۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ابوحمید یک لیوان شیر از منطقۀ نقیع آورد. رسول اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «آیا لیوان را نپوشانیدی؟ اگر چه یک قطعه چوب، روی آن می‌گذاشتی».

۱۹۱۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ: اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِآخَرَ». (بخاری:۵۶۰۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین صدقه، بخشیدن شیرِ شترِ نو زا و گوسفند شیردِهی است که هر صبح و شام، یک ظرف شیر می دهد».

باب (۶): نوشیدن شیر با آب

۱۹۱۷ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلاَّ كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ. فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. (بخاری:۵۶۱۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ با یکی از یارانش (ابوبکر) نزد یک مرد انصاری رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبی وجود دارد که دیشب در مشک بوده است، برایمان بیاور. در غیر این صورت، با دهانمان از حوض، آب می نوشیم». آن مرد در حالی

که باغ اش را آبیاری می کرد و آب را از جایی به جایی دیگر، منتقل می ساخت، گفت: ای رسول خدا! مشک، آب دارد. شما به سایبان بروید. سپس آنها را به سایبان برد و در کاسه ای، آب ریخت و گوسفندش را در آن دوشید. آنگاه، رسول الله ﷺ از آن نوشید و در پایان، مردی که همراه ایشان آمده بود نیز از آن نوشید.

باب (۷): ایستاده آب نوشیدن

۱۹۱۸ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: أَنَّهُ أَتَى عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. (بخاری:۵۶۱۵)

ترجمه: از علی ابن ابی طالب ﷺ روایت است که ایشان به دروازۀ رحبه (در کوفه) آمد وایستاده، آب نوشید و گفت: بعضی از مردم، آب نوشیدن را در حالت ایستاده، ناپسند می دانند در حالی که من نبی اکرم ﷺ را دیدم که ایستاده، آب نوشید همانگونه که شما مرا دیدید که ایستاده، آب نوشیدم.

۱۹۱۹ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ. (بخاری:۵۶۱۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «نبی اکرم ﷺ از آب زمزم، ایستاده نوشید».

باب (۸): آب نوشیدن از دهانۀ مشک

۱۹۲۰ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ، يَعْنِي الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا. (بخاری:۵۶۲۵)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: «رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانۀ مشک، منع فرمود».

۱۹۲۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ. (بخاری:٥٦٢٧)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانۀ مشک، منع فرمود. و همچنین از اینکه شخص نگذارد تا همسایه چوب اش را بر دیوارش بگذرد، منع کرد.

باب (۹): نهی کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس

۱۹۲۲ــ عن أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلاثًا. (بخاری:٥٦٣١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ (هنگام نوشیدن آب) سه بار، تنفس می کرد.

باب (۱۰): ظرفهای نقره ای

۱۹۲۳ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». (بخاری:٥٦٣٤)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس در ظرف نقره ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می ریزد».

باب (۱۱): آشامیدن در لیوان

۱۹۲٤ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: أتى النَّبِيُّ ﷺ سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالَ: «اسْقِنَا يَا سَهْلُ». فَسَقَيْتُهُمْ فِي قَدَحٍ. قَالَ الرَّاوِي: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ، ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (بخاری:٥٦٣٧)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ به سقیفه بنی ساعده آمد و فرمود: «ای سهل! به ما آب بده». پس من در لیوانی، به ایشان، آب دادم.

راوی می گوید: سپس سهل آن لیوان را بیرون آورد و ما نیز در آن، آب نوشیدیم. سرانجام، عمر بن عبدالعزیز از او خواست تا آن لیوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشید.

۱۹۲۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ أَنَسٌ ﷺ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا، وكَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ ﷺ: لا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَرَكَهُ. (بخاری:۵۶۳۸)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که لیوان نبی اکرم ﷺ نزد او بود. پس ـ روزی ـ گفت: رسول الله ﷺ را بیشتر از چند بار، در این لیوان، آب دادم.

راوی می گوید: در آن لیوان، یک حلقهٔ آهنی وجود داشت و انس می خواست به جایش یک حلقه طلایی ویا نقره ای بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چیزی راکه رسول الله ﷺ ساخته است تغییر نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقی گذاشت.

۶۸ ـ کتاب مریض ها

باب (۱): آنچه دربارهٔ کفارهٔ گناهان بیمار، آمده است

۱۹۲۶ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًى وَلا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری:۵۶۴۲)

ترجمه: ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی شود مگر اینکه خداوند به وسیلۀ آنها، گناهانش را می بخشد. حتی خاری که به پایش می خلد» (باعث کفارۀ گناهانش می شود).

۱۹۲۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: ٥٦٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقۀ گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغ اش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفارۀ گناهان اش می گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا می رسد و خداوند او را نابود می گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می شود).

۱۹۲۸ــ وَعَنْهُ ﷺقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ». (بخاری: ٥٦٤٥)

ترجمه: همچنین ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می سازد».

باب (۲): شدت بیماری

۱۹۲۹ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ٥٦٤٦)

ترجمــه: عایشه رضی الله عنها می گوید: «کسی را ندیدم که بیماری اش از بیماری رسول الله ﷺ شدیدتر باشد».

۱۹۳۰ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلاَّ حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». (بخاری:۵۶۴۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: «در دوران بیماری نبی اکرم ﷺ در حالی که به شدت، تب بود، نزد ایشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب می شوید. شاید به این خاطر است که به شما دو پاداش می رسد؟ فرمود: «بلی، هر مسلمانی که به مصیبتی، گرفتار آید، خداوند گناهانش را می ریزد همانگونه که برگ درختان، می ریزند».

باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود

۱۹۳۱ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَلاَ أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. (بخاری:۵۶۵۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که به یکی از یارانش گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفت: بلی. ابن عباس گفت: این زن سیاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: من بی هوش می شوم و برهنه می گردم. لذا نزد خداوند برایم دعا کن ـ تا این مشکل ام بر طرف گردد ـ. پیامبر خدا ﷺ فرمود: اگر می خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می روی. و گر نه از خداوند می خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر می کنم. اما من برهنه می شوم. نزد خداوند، دعا کن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد تا برهنه نشود.

باب (٤): فضیلت کسی که بینایی اش را از دست بدهد

١٩٣٢ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ، فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْـــهِ. (بخاری:٥٦٥٣)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده ام را با گرفتن چشم هایش، مورد آزمایش قرار دهم، در عوض آنها، به او بهشت عنایت می کنم».

باب (٥): عیادت بیمار

١٩٣٣ـــ عَنْ جَابِرٍﷺ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْـــلٍ وَلا بِرْذَوْنٍ. (بخاری:٥٦٦٤)

ترجمه: جابر بن عبدالله ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ بدون اینکه بر اسب و یا قاطری، سوار باشد (پیاده) به عیادت من آمد.

باب (٦): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است

١٩٣٤ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَـــتْ: وَا رَأْسَـــاهْ. فَقَـــالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ، فَأَسْتَغْفِرَ لَكِ، وَأَدْعُوَ لَكِ». فَقَالَـــتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا، وَا رَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّـــى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ، وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُـــونَ أَوْ يَـــدْفَعُ اللَّـــهُ، وَيَـــأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». (بخاری:٥٦٦٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: وای سرم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر اتفاقی برایت بیفتد و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت و دعا می کنم». عایشه

رضی الله عنها گفت: ای وای، سوگند به خدا، گمان می کنم کـه تـو مـرگ ام را دوسـت داری و اگر اتفاقی بیفتد، در پایان روز، نزد یکی از همسرانت می روی و با او همبستر می شوی. نبی اکـرم ﷺ فرمود: «بلکه وای سرم. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسـرش بفرسـتم و وصـیت کنم تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آرزویی در سر بپروراند. سپس بـا خـود گفـتم: خداونـد بجـز این، چیز دیگری را نمی پذیرد. و مؤمنین هم بجز این، چیز دیگری را قبول نمی کنند».

باب (۷): آیا بیمار می‌تواند آرزوی مرگ کند؟

۱۹۳۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ فَاعِلاً، فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَـتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (بخاری: ۵۶۷۱)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «هـیچ یـک از شـما بـه خـاطر مصیبتی که به آن گرفتار می شود، آرزوی مرگ نکند. اما اگر چاره ای جـز ایـن نـدارد، بگویـد: خدایا! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامیکه مرگ بـه نفـع مـن اسـت مرا بمیران».

۱۹۳۶ــ عَنْ خَبَّابٍ ﷺ: أَنَّهُ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْـحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِـعًا إِلاَّ التُّرَابَ، وَلَوْلا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ.(بخاری: ۵۶۷۲)

ترجمه: خباب ﷺ که بدنش را هفت جا داغ کرده بود، می گوید: «یاران گذشتهٔ مـا بـدون اینکه دنیا از اجر و پاداش آنان بکاهد، رحلت کردنـد. امـا مـا بـه انـدازه ای مـال و دنیـا بـه دسـت آورده ایم که جایی بجز خـاک بـرای آن نمـی یـابیم (فقـط در سـاختن سـاختمان از آن، اسـتفاده می کنیم). و اگر نبی اکرم ﷺ ما را از تقاضای مرگ باز نمی داشت، دعای مرگ می کردم».

۱۹۳۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَـنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لاَ، وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ،

إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَــزْدَادَ خَيْــرًا، وَإِمَّــا مُسِــيئًا فَلَعَلَّــهُ أَنْ يَسْــتَعْتِبَ». (بخاری:۵۶۷۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی کند». صحابه گفتند: حتی شما را ای رسول خدا؟ فرمود: «نه، حتی مرا (هم وارد بهشت نمی کند) مگر اینکه فضل و رحمت الهی شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط وتفریط، در پیش بگیرید و میانه روی کنید و هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. زیرا اگر نیکوکار است شاید به نیکی هایش بیفزاید. و اگر بدکار است، شاید از کارهایش توبه کند».

باب (۸): دعای عیادت بیمار

۱۹۳۸ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَــانَ إِذَا أَتَــى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّــافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا». (بخاری:۵۶۷۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد بیماری می رفت و یا بیماری را نزد او می آوردند، می فرمود: «**أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا**». یعنی ای پروردگار مردم! بیماری اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه بیماری ای باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد».

٦٩ ـ کتاب طب

باب (١): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است

١٩٣٩ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً». (بخاری:٥٦٧٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند هیچ بیماری ای را نیافریده مگر اینکه دوای آنرا نیز آفریده است».

باب (٢): شفا در سه چیز است

١٩٤٠ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ». (بخاری: ٥٦٨١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شفا در سه چیز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولی من امتم را از داغ کردن، منع می کنم».

باب (٣): مداوا با عسل و این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿در عسل برای مردم، شفا وجود دارد﴾

١٩٤١ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلاً». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ. (بخاری:٥٦٨٤)

ترجمه: ابوسعید ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: برادرم، شکم درد و اسهال است. رسول خدا ﷺ فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت ﷺ فرمود:

«به او عسل بده». برای سومین بار آمد. باز هم رسول خدا ﷺ فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بـار دیگر آمد وگفت: به او عسل دادم (ولی شفا نیافت). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند راسـت گفتـه وشکم برادرت، دروغ گفته است (صلاحیت خوب شدن ندارد). به او عسل بـده». ایـن بـار، بـه او عسل داد و شفا یافت».

باب (٤): سیاه دانه (شونیز)

١٩٤٢ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ». (بخاری:٥٦٨٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیدم کـه نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «ایـن سـیاه دانـه، علاج هر بیماری است بجز سام». پرسیدم: سام چیست؟ فرمود: «مرگ».

باب (٥): قطرهٔ بینی از عود هندی و عود دریایی

١٩٤٣ــ عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعَطُ بِهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ». وَبَاقِيُ الْحَدِيْثِ تَقَدَّمَ. (بخاری:٥٦٩٣)

ترجمه: ام قیس دختر مِحصن رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ مـی فرمـود: «این عود هندی را لازم بگیرید زیرا برای هفت بیماری، خوب اسـت: بـرای گلـو درد بچـه هـا در بینی چکانده می شود و برای بیماری ذات الریه در حلق، ریخته می شود». و بقیهٔ حدیث، قبلا بیـان گردید.

باب (٦): حجامت از بیماری

١٩٤٤ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: حَدِيْثُ احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ تَقَدَّمَ. قَـالَ هُنَا فِي آخِرِهِ: أَنَّ رَسوْلَ الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَـــدَاوَيْتُم بِـــهِ

الْحِجَامَةُ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ». وَقَالَ: «لاَ تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ». (بخاری:۵۶۹۶)

ترجمه: روایت انس ﷺ دربارۀ اینکه رسول الله ﷺ حجامت کرد و ابوطیبه از او خون گرفت، قبلا بیان گردید. او در پایان این روایت می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین دارو، حجامت و عود دریایی است». وهمچنین فرمود: «بخاطر درد گلو، انگشتانتان را در گلو ی کودکانتان فرو نبرید و آنان را شکنجه ندهید. بلکه از عود دریایی استفاده کنید».

باب (۷): کسیکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است

۱۹۴۵ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ. قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمْلأُ الأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلأَ الأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلادُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَالَ عُكَاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَاشَةُ». (بخاری:۵۷۰۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «امت ها به من عرضه شدند. یک یا دو پیامبر گذشتند وگرو هی همراه هر کدام از آنها بود. و پیامبری از آنجا گذشت که هیچکس همراهش نبود تا اینکه گروه بزرگی به من عرضه گردید. پرسیدم: اینها کیستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اینها موسی و قومش هستند. به افق نگاه کن. ناگهان دیدم که سیاهی بزرگی، افق را فرا گرفته است. سپس به کناره های آسمان اشاره کردند و به من گفتند: این طرف

وآن طرف را نگاه کن. دیدم که سیاهی بزرگی، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: این، امت تو است که هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت می شوند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه اش رفت بدون اینکه در این مورد به آنها توضیحی بدهد. آنگاه مردم با یکدیگر به گفتگو پرداختند وگفتند: ما کسانی هستیم که به خدا ایمان آوردیم و از پیامبرش اطاعت کردیم .پس ما بدون محاسبه وارد بهشت می شویم. یا اینکه آنها فرزندان ما هستند که در دوران اسلام، متولد شده اند. زیرا ما در دوران جاهلیت بدنیا آمده ایم. سرانجام، بگو مگوی مردم در این زمینه، به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی خواهند، فال نمی گیرند، داغ نمی کنند و به پروردگارشان، توکل می نمایند». عکاشه بن مِحصن گفت: ای رسول خدا! آیا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلی». مردی دیگر برخاست وگفت :آیا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در این باره، عکاشه از تو سبقت گرفت».

باب (۸): جذام

۱۹۴۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ». (بخاری:۵۷۰۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، هامه و صفر، اصالتی ندارند. و از فردی که مبتلا به جذام است بگریزید همانگونه که از شیر می گریزید».

توضیح: در دوران جاهلیت، مردم معتقد بودند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می کند. در این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ این نظر را رد کرد و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماریهای سرایت کننده مثل جذام، پرهیز کنید. زیرا اینگونه بیماریها به مشیت الهی و بر اساس سنت او، سرایت می کنند.

و اصالت نداشتن صفر، دو معنی دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت، حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخیر می انداختند ودیگر اینکه مردم معتقد بودند که در شکم،کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت در می آید و چه بسا که صاحب اش را می کشد و عربها آنرا از

بیماری گری هم واگیر تر می دانستند. گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند یعنی هیچیک اصالتی ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عربها خفاش و یا جغد را پرنده ای شوم می دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خانۀ کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می شود. و مفهوم دوم آن اینست که آنها معتقد بودند که استخوانهای میت و یا روح اش به پرنده ای تبدیل می شود. رسول اکرم ﷺ این اندیشه های باطل را رد کرد. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف).

باب (۹): صَفَر تاثیری ندارد

۱۹۴۷ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا، فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ». (بخاری:۵۷۱۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ در روایتی دیگر، می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری، اصالتی ندارد، یک فرد بادیه نشین گفت :ای رسول خدا! پس چرا شترانم که در ریگستان بسر می برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه نزد شتران گر می آیند و در میان آنان می روند، گر می شوند؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»؟

باب (۱۰): بیماری سینه پهلو

۱۹۴۸ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالأُذُنِ. قَالَ أَنَسٌ: كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي. (بخاری:۵۷۲۱)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به یکی از خانواده های انصار، اجازه داد تا مار گزیدگی و عقرب زدگی و درد گوش را دم کنند. انس ﷺ می گوید: من چون ذات الریه

داشتم در زمان حیات رسول الله ﷺ داغ کردم. گفتنی است که انس بن نضر و زید بن ثابت در آنجا حضور داشتند که ابو طلحه مرا داغ کرد.

۱۹۴۹ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتِ الْمَاءَ فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ. (بخاری:۵۷۲۴)

ترجمه: روایت است که هرگاه، زنی را که تب داشت برای دعا نزد اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می آوردند، او مقداری آب برمی داشت و بر گریبان بیمار می ریخت و می گفت: رسول الله ﷺ به ما دستور می داد تا حرارت تب را با آب، پایین بیاوریم.

باب (۱۲): آنچه دربارۀ طاعون آمده است

۱۹۵۰ـ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (بخاری:۵۷۳۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون برای هر مسلمان، شهادت بحساب می آید».

باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم

۱۹۵۱ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ. (بخاری:۵۷۳۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد یا فرمود که برای چشم زخم، دم کنند.

۱۹۵۲ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ». (بخاری:۵۷۳۹)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در خانه اش کنیزی را دید که رنگ اش پریده بود. فرمود: «او را دم کنید. زیرا دچار چشم زخم شده است».

باب (۱۴): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است

۱۹۵۳ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (بخاری:۵۷۴۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ اجازه داد تا هر فردی را که مار و یا عقرب، گزیده است، دم کنند.

باب (۱۵): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می کرد

۱۹۵۴ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أن النَّبِيُّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا».(بخاری:۵۷۴۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام دم کردن می فرمود :«این خاک زمین ما و آب دهان یکی از ماست که با اجازۀ پروردگارمان، باعث بهبودی بیمارمان می شود».

باب (۱۶): فال گرفتن

۱۹۵۵ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قَالَ: وَمَا الْفَأْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». (بخاری:۵۷۵۵)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». پرسیدم: ای رسول خدا! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می شنود و آنرا به فال نیک می گیرد».

باب (۱۷): پیشگویی

۱۹۵۶ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لا شَرِبَ وَلا أَكَلَ وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». (بخاری:۵۷۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ میان دو زن از قبیلۀ هذیل که با یکدیگر درگیر شده بودند، فیصله نمود. یکی از آنها، سنگی بسوی دیگری که حامله بود، پرتاب کرد ه و به شکم اش اصابت نموده و باعث مرگ جنین اش شده بود. پس شکایت نزد نبی اکرم ﷺ بردند. آن حضرت ﷺ نیز چنین داوری فرمود که خون بهایش را که یک دهم دیه است و برابر با ارزش یک برده و یا یک کنیز می باشد، به او پرداخت نماید. سپس ولیّ زنی که جریمه شد، گفت: چگونه برای کسی که نخورده و نیاشامیده و سخن نگفته و حیات نداشته است، جریمه پرداخت کنم؟ چنین کسی، خونبها ندارد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این شخص، برادر کاهنان است». (مثل آنها زبان آوری می کند).

باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند

۱۹۵۷ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ». (بخاری:۵۷۶۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنرانی کردند. مردم از سخنان آنان، بسیار متأثر شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضی از سخنان، سحراند».

باب (١٩): واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد

١٩٥٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا يُـــورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ». (بخاری:٥٧٧١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس نباید شتران بیمارش را نـزد کسی که شترانش سالم اند، ببرد».

باب (٢٠): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا

١٩٥٩ــ وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَـــلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». (بخاری:٥٧٧٨)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، خودش را از بـالای کوهی بیندازد و خودکشی کند، برای همیشه و بطـور دائـم در آتـش جهـنم، سـقوط مـی کنـد. و هرکس، با خوردن زهر، خود کشی کند، برای همیشه و بطور دائم آن زهر را در آتـش جهـنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهـد نوشـید. وهـرکس، بـا آهنـی، خودکشـی کنـد، برای همیشه و بطور دائم، آن آهن را در آتش جهنم بدسـت خواهـد داشـت و در شـکم اش فـرو خواهد برد».

باب (٢١): اگر مگسی، در ظرف بیفتد

١٩٦٠ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَـــاءِ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الآخَـــرِ دَاءً». (بخاری:٥٧٨٢)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) یکی از شما افتاد، آنرا بطور کامل در آن، غوطه دهد. سپس، بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش، شفا و در دیگری، بیماری وجود دارد».

۷۰ ـ کتاب آداب لباس پوشیدن

باب (۱): لباسی که پایین‌تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود

۱۹۶۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزَارِ فَفِي النَّارِ». (بخاری:۵۷۸۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، ازارش پایین تر از شتالنگ هایش باشد، در جهنم است». (البته این زمانی است که بخاطر تکبر باشد. فتح الباری).

باب (۲): لباس گُلدار، نقش دار و عبا

۱۹۶۲ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا الْحِبَرَةَ. (بخاری:۵۸۱۳)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: محبوب ترین پارچه نزد نبی اکرم ﷺ برای پوشیدن، بُرد یمانی سبز رنگ بود.

۱۹۶۳ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ. (بخاری:۵۸۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، با یک چادر سبز یمنی پوشانده شد.

باب (۳): لباس سفید

١٩٦٤ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: « وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. (بخاری:٥٨٢٧)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و دیدم که پارچه ای سفید بر او کشیده شده و خوابیده است. بار دوم که نزد ایشان رفتم، بیدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده ای که لا اله الا الله بگوید و بر آن بمیرد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». دوباره پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». باز هم پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علی رغم خواست ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند».

راوی می گوید: هرگاه ابوذرﷺ این حدیث را بیان می کرد، می گفت: علی رغم خواست ابوذر.

باب (٤): پوشیدن حریر و نشستن روی آن

١٩٦٥ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلاَّ هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي: الأَعْلامَ. (بخاری:٥٨٢٨)

ترجمه: عمرﷺ با اشارهٔ دو انگشت کنار ابهام (سبابه و میانه) گفت: رسول الله ﷺ از پوشیدن لباس ابریشمی مگر به این اندازه، منع فرمود.

ابو عثمان نهدی ـ که یکی از راویان حدیث است ـ می گوید: به نظر ما هدفش، گلدوزی حاشیه های لباس بود.

باب (٥): نشستن روی ابریشم

١٩٦٦ـــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ». (بخاری:٥٨٣٤)

ترجمه: عمرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشید».

١٩٦٧ـــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ. (بخاری:٥٨٣٧)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ از خوردن و نوشیدن در ظرفهای طلایی و نقره ای و همچنین از پوشیدن پارچه های ابریشمی و نشستن برآنها، منع فرمود.

باب (٦): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می باشد

١٩٦٨ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (بخاری:٥٨٤٦)

ترجمه: انسﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (٧): کفشهای چرمی و غیره

١٩٦٩ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:٥٨٥٠)

ترجمه: از انس ﷺ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ با کفش هایش، نماز می خواند؟ گفت: بلی.

١٩٧٠ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُحْفِهِمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا». (بخاری:٥٨٥٥)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود. یا هر دو کفش اش را بپوشد و یا پابرهنه، راه برود».

ملاحظه: حدیث دیگری در این باب آمده که مؤلف، بخاطر طولانی و تکراری بودن مطالب، از آوردن آن خودداری کرده است. در آن حدیث، راوی می گوید: رسول اکرم ﷺ کفش چرمی پوشیده بود. (مترجم)

باب (۸): در آوردن کفش پای چپ

۱۹۷۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، لِيَكُنِ الْيُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ». (بخاری:۵۸۵۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست کفش بپوشد، از سمت راست، شروع کند. و هر گاه، خواست بیرون بیاورد، از سمت چپ، آغاز نماید. پای راست باید در پوشیدن، اول، و در بیرون آوردن، آخر باشد».

باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم ﷺ بسازد

۱۹۷۲ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». (بخاری:۵۸۷۷)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ انگشتری نقره ای، ساخت و برآن لفظ «محمد رسو ل الله» را منقَّش نمود و فرمود: «من انگشتری نقره ای ساختم وبر آن، لفظ «محمد رسول الله» را منقّش نمودم. پس هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد».

باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می‌آورند، باید از خانه‌ها بیرون رانده شوند

۱۹۷۳ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلانًا. (بخاری:۵۸۸٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ مردانی را که خود را به شکل زنان در می آورند و زنانی را که خود را به شکل مردان در می آورند، لعنت کرد و فرمود: «آنان را از خانه هایتان بیرون کنید». راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ فلانی، و عمر بن خطاب ﷺ هم فلانی را از خانه هایشان بیرون کردند.

باب (۱۱): گذاشتن ریش

۱۹۷٤ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ». (بخاری:۵۸۹۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «با مشرکین، مخالفت کنید. ریشهایتان را بگذارید وسبیلهایتان راکوتاه کنید».

باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر

۱۹۷۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاری:۵۸۹۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهود و نصاری (سر و ریش هایشان را) رنگ نمی زنند. پس شما با آنان، مخالفت کنید». (رنگ بزنید باستثنای رنگ سیاه)

باب (۱۳): موی مجعّد

۱۹۷۶ـــ عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجِلا لَيْسَ بِالسَّبِطِ، وَلا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ. (بخاری:۵۹۰۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: موهای رسول الله ﷺ نه لَخت بود و نه مجعّد. بلکه حالت دار بود و تا میان شانه و گوشهایش می رسید.

۱۹۷۷ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ، وَلا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ. (بخاری:۵۹۰۷)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ دستها و پاهای درشت، صورتی زیبا و پنجه هایی پهن داشت و من قبل و بعد از ایشان، فردی مانند او ندیدم.

باب (۱٤): تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

۱۹۷۸ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ. (بخاری:۵۹۲۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از تراشیدن بخشی از موهای سر و ترک کردن بخشی دیگر، منع فرمود.

باب (۱۵): خو شبو زدن زن به شوهر

۱۹۷۹ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ. (بخاری:۵۹۲۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ را با بهترین مواد خوشبویی که در دسترس داشت، معطر می ساختم تا جایی که درخشندگی مواد خوشبو را بر سر و ریش اش، مشاهده می نمودم.

باب (١٦): رد نکردن عطر و مواد خوشبو

١٩٨٠ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ. (بخاری:٥٩٢٩)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که او مواد خوشبویی ـ را که به ایشان هدیه میدادند ـ رد نمی کرد. و معتقد بود که نبی اکرم ﷺ نیز آنرا رد نمی کرد.

باب (١٧): عطر مخلوط

١٩٨١ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ . (بخاری:٥٩٣٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: با دستهای خود، به رسول خدا ﷺ در حجهٔ الوداع هنگامیکه می خواست احرام ببندد وهمچنین زمانی که از احرام بیرون آمد، مواد خوشبوی مخلوطی زدم.

باب (١٨): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت

١٩٨٢ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». (بخاری:٥٩٥١)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا روز قیامت، کسانی را که این مجسمه ها را می سازند، عذاب می دهند و به آنها می گویند: آنچه را که خلق کرده اید، زنده کنید».

باب (۱۹): از بین بردن تصاویر

۱۹۸۳ــ عن أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ اللهُ تَعَالى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». وَزَادَ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَلْيَخْلُقُوْا شَعِيْرَةً». (بخاری:۵۹۵۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ مـی گفـت: «خـدا ونـد متعـال مـی فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می کند تا مانند آ فرینش مـن بیافرینـد. پـس دانه ای گندم و یا مورچه ای بیافرینند». و در روایتی دیگر فرمود :«پس دانه ای جو بیافرینند».

۷۱ ـ کتاب ادب

باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق تراست؟

۱۹۸٤ــ عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (بخاری:۵۹۷۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شخصی نزد رسـول الله ﷺ آمـد وگفـت: چـه کسـی بـرای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق تراست؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چـه کسـی؟ فرمـود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسـی؟ فرمـود: «بـاز هـم مـادرت». پرسـید: پـس از او چـه کسـی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (۲): نباید کسی والدین اش را دشنام دهد

۱۹۸۵ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ: أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْــفَ

يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ». (بخاری:۵۹۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یکی از بزرگترین گناهان کبیره، این است که شخص، پدر ومادرش را لعنت کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه شخص، پدر ومادرش را لعنت می کند؟ فرمود: «شخصی، پدر دیگری را دشنام می دهد و او در پاسخ، به پدر ومادرش، دشنام می دهد».

باب (۳): گناه قطع صلهٔ رحم (پیوند خویشاوندی)

۱۹۸۶ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». (بخاری:۵۹۸۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش، قطع را بطه می کند) وارد بهشت نمی شود».

باب (٤): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد کرد

۱۹۸۷ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ».(بخاری:۵۹۸۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «رَحِم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رَحِم می فرماید: هر کس، تو را وصل کند (حق خویشاوندی را بجای آورد) او را به خود، وصل خواهم کرد. و هر کس، تو را قطع کند (حق خویشاوندی را بجای نیاورد) با او قطع رابطه خواهم نمود».

باب (۵): حق خویشاوندی، رعایت گردد

۱۹۸۸ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي بَيَاضٌ لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلاهَا». (بخاری: ۵۹۹۰)

ترجمه: عمرو بن عاص ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ با صراحت تمام و صدای بلند می فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نیستند. بلکه خدا و مؤمنان نیکوکار، دوستان من هستند. البته من حق خویشاوندی آنان را آنطور که شایسته است، ادا می نمایم».

باب (٦): صلۀ رحم بخاطر جبران نیکی های دیگران نیست

۱۹۸۹ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنِ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا». (بخاری: ۵۹۹۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وصل کنندۀ واقعی پیوند خویشاوندی، کسی نیست که بخاطر جبران رابطه ای که خویشاوندانش با او دارند، صله رَحِمی کند. بلکه کسی است که اگر دیگران با او قطع رابطه کنند، او رابطه برقرار نماید».

باب (۷): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان

۱۹۹۰ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ». (بخاری: ۵۹۹۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ما کودکان را نمی بوسیم. آیا شما می بوسید؟. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر خداوند، رحمت را از قلب ات بیرون آورده است، من نمی توانم برایت کاری انجام دهم».

۱۹۹۱ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سَبْيٌ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ»؟ قُلْنَا: لا، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لا تَطْرَحَهُ. فَقَالَ: «لَلَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا». (بخاری:۵۹۹۹)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد نبی اکرم ﷺ آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که از پستانهایش شیر می ریخت. ناگهان، در میان اسیران، چشم اش به کودکی افتاد. به محض اینکه او را دید، در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند و شروع به شیر دادنش کرد. نبی اکرم ﷺ خطاب به ما فرمود: «آیا این مادر، فرزندش را در آتش می اندازد»؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی اندازد. فرمود: «بدانید که خداوند، بر بندگانش از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است».

باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است

۱۹۹۲ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الْخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ». (بخاری:۶۰۰۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است. نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و یک قسمت اش را به زمین فرستاده است. و همین یک قسمت است که باعث مهربانی مخلوقات با یکدیگر می شود تا جایی که اسب، سم اش را بلند می کند که مبادا به کره اش آسیبی برسد».

باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو

۱۹۹۳ــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا». (بخاری:۶۰۰۳)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ مرا بر می داشت و بر روی زانویش می نشاند و حسن را روی زانوی دیگرش می نهاد. سپس ما را به یکدیگر می چسباند و می فرمود: «خدایا! بر اینها رحم کن».

باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان

۱۹۹٤ــ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلاةٍ، وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَمُحَمَّدًا، وَلا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لِلأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا». (بخاری:۶۰۱۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای ادای نمازی برخاست و ما نیز همراه ایشان بلند شدیم. در آن اثنا، مردی بادیه نشین که مشغول نماز خواندن بود، گفت: خدایا! بر من و محمد رحم کن و بجز ما برکسی دیگر، رحم نکن. هنگامی که نبی اکرم ﷺ سلام داد، به او فرمود: «چیز (رحمت) وسیعی را محدود ساختی».

۱۹۹۵ــ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادِّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى». (بخاری:۶۰۱۱)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکرانند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضاء بی قرار می گردند و تب می شوند».

۱۹۹۶ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری:۶۰۱۲)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرمﷺ فرمود: «هر مسلمانی که نهالی غرس نماید و انسان یا حیوانی از آن بخورد، برایش صدقه بشمار می رود».

۱۹۹۷ــ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لا يَرْحَمُ، لا يُرْحَمُ». (بخاری:۶۰۱۳)

ترجمه: جریر بن عبدالله ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، خدا به او رحم نخواهد کرد».

باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه

۱۹۹۸ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ». (بخاری:۶۰۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می دهد».

باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند

۱۹۹۹ــ عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ». (بخاری:۶۰۱۶)

ترجمه: ابوشریح ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «کسی که همسایه، از شرش در امان نباشد».

باب (۱۳): هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را اذیت و آزار نکند

۲۰۰۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخاری:۶۰۱۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را از اذیت و آزار نکند. و هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، مهمان اش را گرامی بدارد. و هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت نماید».

باب (۱٤): هرکار نیک، صدقه بشمار می رود

۲۰۰۱ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ». (بخاری:۶۰۲۱)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کار نیک، صدقه بشمار می رود».

باب (۱۵): ملایمت در همهٔ کارها

۲۰۰۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ». (بخاری:۶۰۲٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نرمی و ملایمت را در همهٔ کارها دوست دارد».

باب (١٦): همکاری مؤمنان با یکدیگر

٢٠٠٣ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ». (بخاری:٦٠٢٧)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنان برای یکدیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یکدیگر می شوند». سپس رسول خدا ﷺانگشتانش را داخل یکدیگر نمود. (با این کار، استحکام را به ما نشان داد)

وآنحضرت ﷺ نشسته بود که سائل و یا نیازمندی نزدش آمد. پیامبر خدا ﷺ رو بسوی ما کرد و فرمود: «شفاعت کنید تا اجر و پاداش ببرید. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پیامبرش جاری می سازد».

باب (١٧): رسول خدا ﷺ سخن بد به زبان نمی آوَرْد و بد زبان هم نبود

٢٠٠٤ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ سَبَّابًا، وَلا فَحَّاشًا، وَلا لَعَّانًا، كَانَ يَقُولُ لأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ». (بخاری: ٦٠٣١)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فردی دشنام دهنده، بد و بیراه گوی و نفرین کننده نبود. بلکه هرگاه می خواست یکی از ما را سرزنش کند، می فرمود: « او را چه شده است؟ پیشانی اش به خاک مالیده شود».

باب (١٨): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل

٢٠٠٥ـ عَنْ جَابِرٍ ﷺ يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لاَ. (بخاری: ٦٠٣٤)

ترجمه: جابرؓ می گوید: هرگاه از نبی اکرم ﷺ چیزی خواسته شد، هر گز نه نگفت.

۲۰۰۶ــ عن أَنَسٍ ؓ قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِـي أُفٍّ، وَلا لِمَ صَنَعْتَ؟، وَلاَ أَلاَّ صَنَعْتَ. (بخاری:۶۰۳۸)

ترجمه: انس ؓ می گوید: ده سال در خدمت نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ هرگز به من، اف یا چرا چنین کردی و یا چرا چنان نکردی، نگفت.

باب (۱۹): نهی از نفرین و دشنام

۲۰۰۷ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ؓ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَرْمِـي رَجُـلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلاَّ ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَـمْ يَكُـنْ صَـاحِبُهُ كَذَلِكَ». (بخاری:۶۰۴۵)

ترجمه: ابوذرؓ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، فرد دیگری را متهم به فسق یا کفر کند و او اینگونه نباشد، فسق و کفر، به خودش بر می گردد».

۲۰۰۸ــ عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ؓ ــ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ــ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ؛ فَهُوَ كَمَـا قَـالَ. وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لا يَمْلِكُ. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ. وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًـا بِكُفْـرٍ فَهُـوَ كَقَتْلِهِ». (بخاری:۶۰۴۷)

ترجمه: ثابت بن قیس ؓ که یکی از اصحاب شجره (بیت رضوان) است، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به دینی غیر از اسلام، سوگند یاد کند، همانگونه است که می گوید. و هرکس، چیزی را نذر کند که مالك آن نیست، نذرش صحیح نمی باشد. و هرکس، در دنیا با چیزی خودکشی کند، روز قیامت بوسیلۀ همان چیز، عذاب داده خواهد شد. و هرکس، مؤمنی را نفرین، و یا متهم به کفر کند، مانند این است که او را به قتل رسانده است».

باب (۲۰): سخن‌چینی

۲۰۰۹ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ». (بخاری:۶۰۵۶)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «سخن چین، وارد بهشت نمی شود».

باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید

۲۰۱۰ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْحَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ــ يَقُولُهُ مِرَارًا ــ إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِيبُهُ اللَّهُ، وَلا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (بخاری:۶۰۶۱)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ سخن از مردی، به میان آمد. شخص دیگری از او ستایش کرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر تو، گردن دوست ات را شکستی -و این جمله را چند بار تکرار کرد - اگر لازم است که یکی از شما دیگری را تعریف کند، پس بگوید: گمان می کنم که فلانی، چنین است و دارای چنین صفاتی است و حساب اش با خداست. آنهم در صورتی که می داند که در او چنین صفاتی وجود دارد. و کسی را نزد خداوند، پاک و منزه، معرفی نکند».

باب (۲۲): نهی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر

۲۰۱۱ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ». (بخاری:۶۰۶۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید، حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید. بلکه برادروار، خدا را عبادت کنید. و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد».

۲۰۱۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلا تَحَسَّسُوا، وَلا تَجَسَّسُوا، وَلا تَنَاجَشُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (بخاری:۶۰۶۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و به دنبال عیوب دیگران نباشید، تجسس نکنید، قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید و به یکدیگر، حسادت نورزید. با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، خدا را عبادت کنید».

باب (۲۳): ظن و گمان جایز

۲۰۱۳ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَظُنُّ فُلانًا وَفُلانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». وَفِي رِوَايَةٍ: «يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ». (بخاری:۶۰۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گمان نمی کنم که فلانی و فلانی دربارۀ دین ما چیزی بدانند». و در روایتی دیگر فرمود: «گمان نمی کنم که فلانی و فلانی دربارۀ دینی که ما بر آن هستیم، چیزی بدانند».

باب (۲۴): مؤمن، باید گناهان اش را پنهان نماید

۲۰۱۴ــ عَنِ أَبَي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهَرَةِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً،

ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ: يَا فُلانُ! عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». (بخاری:۶۰۶۹)

ترجمه : ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «همه ی افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه شوند. و یکی از انواع گناهان علنی این است که شخص، شب هنگام، مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خدا وند، گناه اش را پوشانده است. اما او بگوید: ای فلانی! دیشب، فلان کار و فلان کار را انجام دادم. این در حالی است که خدا وند، گناهش را پنها ن کرده بود ولی او پرده ی خدا را از روی خودش برداشت».

باب (۲۵): قهر کردن

۲۰۱۵ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَـذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ». (بخاری:۶۰۷۷)

ترجمه: ابوایوب انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند. و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید».

باب (۲۶): این گفتۀ خداوند متعال که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید﴾ و آنچه که در مورد نهی از دروغگویی آمده است

۲۰۱۶ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِـرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ، حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْـذِبُ حَتَّـى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». (بخاری:۶۰۹۴)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا راستگویی، انسان را بسوی نیکی، رهنمون می شود. و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، به اندازه ای راست می گوید که در زمره ی صدیقین قرار می گیرد. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می کشاند. و شخص، به اندا زه ای دروغ می گوید که نزد خداوند، در زمره ی دروغگویان نوشته می شود».

باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی ها

۲۰۱۷ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخاری:۶۰۹۹)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس، در برابر ناسزاگویی از خدا وند، بردبارتر نیست. مردم به او فرزند، نسبت می دهند با وجود این، خداوند به آنان، عافیت می بخشد و رزق، عنایت می کند».

باب (۲۸): اجتناب از خشم

۲۰۱۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». (بخاری:۶۱۱۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قهرمان، کسی نیست که هنگام کشتی گرفتن، افراد زیادی را به زمین بزند. بلکه قهرمان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید».

۲۰۱۹ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَوْصِنِي. قَالَ: «لا تَغْضَبْ». فَرَدَّدَ مِرَارًا. قَالَ: «لا تَغْضَبْ». (بخاری:۶۱۱۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی به نبی اکرم ﷺ گفت: مرا نصیحت کن.آنحضرتﷺ فرمود: «خشم نکن». آن مرد چند بار، تقاضایش را تکرار کرد و رسول اکرم ﷺ همچنان می فرمود: «خشم نکن».

باب (۲۹): شرم و حیا

۲۰۲۰ـــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَيَاءُ لا يَأْتِي إِلاَّ بِخَيْرٍ». (بخاری:۶۱۱۷)

ترجمه: عمران بن حُصین ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «حیا چیزی جز خوبی، به ارمغان نمی آورد».

باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن

۲۰۲۱ـــ عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». (بخاری:۶۱۲۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته اند این است که: اگر حیا نداری، هرچه خواهی کن».

باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده

۲۰۲۲ـــ عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لأَخٍ لِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ! مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ»؟ (بخاری:۶۱۲۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ به اندازه ای با ما نشست و برخاست داشت که (شوخی می کرد و) به برادر کوچکم می فرمود: «ای ابوعمیر! حال نُغَیر چطور است»؟ (نُغیر، پرندۀ کوچکی بود که ابوعمیر با آن بازی می کرد).

باب (۳۲): مؤمن ازیک سوراخ، دو بار گزیده نمی شود

۲۰۲۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ». (بخاری:٦١٣٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن از یک سوراخ، دو بار، گزیده نمی‌شود».

باب (۳۳): اشعار و رجزخوانیهای جایز و مکروه

۲۰۲٤ــ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً». (بخاری:٦١٤٥)

ترجمه: ابی بن کعب ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضی از اشعار، سخنان مفیدی هستند».

باب (۳٤): کراهیت وقت گذراندن با شعر و ترک یاد خدا و تلاوت قرآن

۲۰۲٥ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا». (بخاری:٦١٥٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، بهتر است از اینکه از شعر پر شود».

باب (۳٥): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو

۲۰۲٦ــ عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: مَا أَعْدَدْتُ لَهَا إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. قَالَ: «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». فَقُلْنَا؟ وَنَحْنُ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری:٦١٦٧)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! قیامت کَی بر پا خوا هد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «وای بـر تـو، چـه چیـز بـرای آن آمـاده کرده ای»؟ گفت: هیچگونه امادگی ای ندارم. فقط خدا و رسولش را دو ست دارم. فرمود: «تو بـا کسانی خوا هی بود که آنها را دو ست داری». ما (صحابه) گفتیم: مـا هـم اینگونـه خـواهیم بـود؟ فرمود: «بلی».

باب (۳٦): انسانها به پدرانشان نسبت داده می شوند

۲۰۲۷ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْغَـــادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ». (بخاری:٦١٧٧)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما مـی گویـد: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «روز قیامـت بـرای هـر شخص خائن، پرچمی نصب می کنند و اعلام مـی نماینـد کـه ایـن، خیانـت فلانـی فرزنـد فلانـی است».

باب (۳۷): «کَرْم، قلب مؤمن است»

۲۰۲۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ؟ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ». (بخاری:٦١٨٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم به انگور، کَرْم مـی گویند در حالیکه کرم، قلب مؤمن است».

قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدسـت مـی آمد، کرم می گفتند. زیرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می شـد. شـریعت، اسـتفادۀ این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست زیرا چـه بسـا کـه مـردم ایـن لفـظ را مـی شـنیدند و تحریک می شدند و به یاد شراب می افتادند. به همین خاطر، رسـول اکـرم ﷺ یـادآوری نمـود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن وخود مؤمن، شایسته است زیرا مؤمن، سرچشمۀ کـرم و بخشـش است. شرح امام نووی بر صحیح مسلم

باب (۳۸): تغییر دادن یک اسم به اسمی که بهتر از آن باشد

۲۰۲۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ زَيْنَبَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا كَانَ اسْمُهَا: بَرَّةَ، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم زَيْنَبَ. (بخاری:۶۱۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اسم زینب رضی الله عنها برّه یعنی زن نیکوکار بود. مردم گفتند: او خودش را ستایش می کند. لذا رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را زینب نامید.

باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و یک حرف از اسمش، کم کند

۲۰۳۰ــ عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ رَضِيَ الله عَنْهَا فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلامُ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم يَسُوقُ بِهِنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ». (بخاری:۶۲۰۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ام سُلیم رضی الله عنها در میان زنان مسافر بود و انجشه ؛بردهٔ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم؛ شتران آنان را سوق می داد. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای انجش! شیشه ها را آهسته‌تر ببر».

باب (۴۰): بدترین اسمها نزد خداوند متعال

۲۰۳۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى: مَلِكَ الأَمْلاكِ». (بخاری:۶۲۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «روز قیامت، بدترین اسم ها نزد خداوند، نام مردی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد».

باب (۴۱): کسی که عطسه می زند، الحمد لله بگوید

۲۰۳۲ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: عَطَسَ رَجُلانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ. فَقِيلَ لَهُ. فَقَالَ: «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ».(بخاری: ۶۲۲۱)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: دو نفر نزد نبی اکرم ﷺ عطسه زدند. رسول خدا ﷺ در جواب یکی از آنها، یرحمك الله گفت و در جواب دیگری، نگفت. مردم علت را پرسیدند. فرمود: «این یکی، الحمدلله گفت و آن یکی، نگفت».

باب (٤٢): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است

٢٠٣٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ؛ فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ؛ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». (بخاری:٦٢٢٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، عطسه را می‌پسندد ولی خمیازه را نمی پسندد. پس اگر مسلمانی، عطسه زد و الحمدلله گفت، بر هرمسلمانی که آنرا می شنود، لازم است که در جوابش، یرحمك الله بگوید. اما خمیازه ازطرف شیطان است و تا می‌توانید آن را دفع کنید. زیرا هنگامی که شخص (دهانش را باز می کند و) ها می گوید، شیطان به او می‌خندد».

۷۲ ـ کتاب اجازه خواستن

باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر

٢٠٣٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخاری: ٦٢٣١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کوچکتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعیت کم به جمعیت زیاد، سلام دهند».

باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

۲۰۳۵ــ وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخاری:۶۲۳۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ در روایتی دیگر می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می‌رود به کسی که نشسته است و آنانی که کمتر هستند به آنانی که بیشتراند، سلام دهند».

باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه

۲۰۳۶ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبيَّﷺ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخاری:۶۲۳۶)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: کدام خصلت اسلام، بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام کردن به آشنا و بیگانه».

باب (٤): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

۲۰۳۷ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ. فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (بخاری:۶۲٤۱)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: مردی از سوراخی به داخل یکی از خانه های رسول الله ﷺ نگاه کرد در حالی که آنحضرت ﷺ چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می خاراند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر می‌دانستم که تو نگاه می کنی، آنرا در چشم ات فرو می بردم. زیرا بخاطر نگاه است که اجازه خواستن، لازم شده است».

باب (٥): زنای اعضای بدن

٢٠٣٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لا مَحَالَةَ: فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ». (بخاری:٦٢٤٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای هر شخص، نصیبی از زنا تعیین کرده است. پس زنای چشم، نگاه کردن؛ زنای زبان، سخن گفتن؛ و زنای نفس، آرزو کردن و خواستن است. و این شرمگاه است که آنرا تصدیق و یا تکذیب می کند».

باب (٦): سلام کردن به بچه‌ها

٢٠٣٩ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری:٦٢٤٧)

ترجمه: روایت است که انس بن مالک ﷺ از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: نبی اکرم ﷺ چنین می کرد.

باب (٧): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم

٢٠٤٠ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي. فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا»؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا. (بخاری:٦٢٥٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: بخاطر بدهی‌های پدرم، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و در زدم. آنحضرت ﷺ پرسید: «کیستی»؟ گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». گویا این گونه جواب دادن را ناپسند دانست.

باب (۸): باز کردن جا در مجالس

۲۰۴۱ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا». (بخاری: ۶۲۷۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرمﷺ فرمود: «هیچ کسی، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا دیگری (و یا خود) در جایش بنشیند ولی برای دیگران، جا باز کنید».

باب (۹): حلقه زدن دستها دَور زانوها هنگام نشستن

۲۰۴۲ـ وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا. (بخاری: ۶۲۷۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که در صحن خانۀ کعبه، دست‌هایش را دور زانوهایش حلقه زده و نشسته بود.

باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن باشد

۲۰۴۳ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَلا يَتَنَاجَى رَجُلانِ دُونَ الآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ». (بخاری: ۶۲۹۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، درگوشی صحبت نکنید. زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می‌شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید». (که در این صورت می توانید درگوشی صحبت کنید).

باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند

۲۰۴۴ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِـهِ مِـنَ اللَّيْلِ، فَحُدِّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (بخاری:٦٢٩٤)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: در یکی از شبها، خانه ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. ماجرای آنان را با نبی اکرم ﷺ درمیان گذاشتند. رسول خدا ﷺ فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

باب (۱۲): آنچه دربارۀ ساختن خانه آمده است

۲۰۴۵ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِـيِّ ﷺ بَنَيْـتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكِنُّنِي مِنَ الْمَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْـقِ اللَّهِ. (بخاری:٦٣٠٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شما مرا در زمان نبی اکرم ﷺ مشاهده می کردید که خانه ای را با دست خود، بدون اینکه کسی از خلق خدا، مرا یاری کند، ساختم تا مرا از باران و نور خورشید، حفاظت کند.

۷۳ ـ کتاب دعا

باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد

۲۰۴۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْــوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي فِــي الآخِــرَةِ». (بخاری: ۶۳۰۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هـر پیـامبری، یـک دعـای مسـتجاب دارد که از آن، استفاده می کند. من می‌خواهم دعایم را برای آخرت، ذخیـره کـنم تـا بـرای امـتم شفاعت نمایم».

باب (۲): بهترین استغفار

۲۰۴۷ــ عن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْــدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَــيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ». قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنْ أَهْــلِ الْجَنَّــةِ». (بخاری: ۶۳۰۶)

ترجمه: شداد بن اوس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین اسـتغفار، ایـن اسـت کـه بگـویی: **اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِــذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ**. یعنی الهی! تـو پروردگـار منـی، بجـز تـو معبـودی

وجود ندارد، تو مرا آفریده ای و من بندۀ تو هستم. بر پیمانی که با تو بسته ام تا حد تـوان، اسـتوارم و به وعده ای که داده ای، یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده ام، به تو پناه مـی بـرم. و به نعمتهایی که به من ارزانی داشـته ای وگناهـانی کـه انجـام داده ام، اعتـراف مـی کـنم. پـس مـرا مغفرت کن زیرا کسی بجز تو، گناهان را نمی بخشد.

هرکس، در روز با یقین، این دعا را بخواند و در همان روز، قبل از اینکه شـب شـود، بمیـرد، از بهشتیان بشمار می رود. همچنین هرکس، در شب، با یقین، ایـن دعـا را بخوانـد و قبـل از اینکـه صبح شود، بمیرد، از بهشتیان بشمار میرود».

باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب

۲۰۴۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». (بخاری:۶۳۰۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمـود: «بـه خـدا سـوگند کـه مـن روزانه، بیش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش کرده و توبه می کنم».

باب (٤): توبه

۲۰۴۹ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّهُ حَدَّثَ حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَـنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْـتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلاً وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَـدْ ذَهَبَـتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعُ إِلَـى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ. (بخاری:۶۳۰۸)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود ﷺ دو حدیث، روایت شده است که یکـی از نبـی اکـرم ﷺ و دیگری از خودش می باشد. او می گوید: مؤمن، گناهانش را ماننـد کـوهی مـی بینـد کـه زیـر آن

نشسته است و می ترسد که روی او بیفتد. ولی فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسی می بیند که از کنار بینی اش می گذرد و او با دست اش آنرا دفع می کند.

سپس گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از توبه ی بنده اش بیشتر از فردی خوشحال می شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و سواری و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمین می گذارد و لحظاتی می خوابد و بیدار می شود.می بیند که سواری اش رفته است. پس گرما و تشنگی بر وی غلبه می کند. در این وقت، با خود می گوید: بر می گردم و سرجایم می مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتی به خواب می رود. سپس بیدار می شود و سرش را بلند می کند. ناگهان، سواری اش را در کنار خود می بیند». (یعنی خداوند از توبه ی بنده اش از این فرد هم بیشتر خوشحال می شود).

باب (۵): دعای وقت خواب

۲۰۵۰ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (بخاری:۶۳۱۴)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: شب هنگام، وقتی که نبی اکرم ﷺ به رختخواب می رفت، دست اش را زیر رخسارش می گذاشت و می فرمود :«**اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا**». یعنی خدایا! به نام تو می خوابم و بیدار می شوم».

و هنگامی که بیدار می شد، می فرمود: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ**». یعنی حمد و سپاس از آنِ خدایی است که ما را از خواب، بیدار کرد و بسوی او حشر خواهیم شد».

باب (۶): خوابیدن بر پهلوی راست

۲۰۵۱ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ

وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (بخاری:٦٣١٥)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به رختخواب می رفت، به پهلوی راست می خوابید و این دعا را می خواند: «**اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ**». یعنی خدایا! به امید اجر و ثواب و ترس از عقاب ات، خودم را تسلیم تو ساختم، به تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو توکل کردم. هیچ پناهگاه و جای نجاتی از تو بجز تو وجود ندارد. به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که فرستادی، ایمان آوردم.

باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب

۲۰۵۲ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». (بخاری:٦٣١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی نزد میمونه (در خانۀ پیامبر اکرم ﷺ) ماندم. سپس وی حدیثی را که قبلا بیان شد، ذکر کرد و گفت: رسول خدا ﷺ در دعایش چنین می گفت: «**اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا**». یعنی خدایا! در دلم، چشم هایم، گوشهایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، زیر پایم، پیش رویم و پشت سرم، نوری قرار بده.

باب (۸)

۲۰۵۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (بخاری: ۶۳۲۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد. زیرا نمی داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است. سپس این دعا را بخواند: **«بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».** یعنی پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آنرا بلند می کنم. اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده گذاشتی، آنرا بوسیلۀ همان چیزهایی که بندگان نیکوکارت را حفاظت می نمایی، حفاظت کن».

باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید

۲۰۵۴ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ». (بخاری: ۶۳۳۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خدایا! اگر خواستی، مرا مغفرت کن. خدایا! اگر خواستی، برمن رحم فرما. بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد. زیرا هیچ کس نمی تواند خدا را مجبور کند».

باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می شود

۲۰۵۵ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي». (بخاری: ۶۳۴۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دعاهای شما پذیرفته می شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید: دعا کردم ولی پذیرفته نشد».

باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی

۲۰۵٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (بخاری:٦٣٤٦)

ترجمه :ابن عباس رضی الله عنهما می گوید : رسول الله ﷺ هنگام اندوه و پریشانی می فرمود: «**لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ**». یعنی هیچ معبودی بجز خدای بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجر الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانبها است، وجود ندارد».

باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها

۲۰۵۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ، قَالَ سُفْيَانُ الراوي: الْحَدِيثُ ثَلاثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً لا أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ. (بخاری:٦٣٤٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از گرفتاری، نگون بختی، قضای بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه می برد. سفیان که یکی از راویان این حدیث است، می گوید: پیامبر اکرم ﷺ از سه چیز پناه خواست. من هم یکی به آنها افزودم. ولی اکنون نمی دانم که کدام مورد است.

باب (۱۳): این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفارهٔ گناهان و نزول رحمت بگردان

۲۰۵۸ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:٦٣٦١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «خدایا! مؤمنی را که من ناسزا گفتم، روز قیامت آنرا برایش باعث قرب و نزدیکی خود، قرار بده».

باب (١٤): پناه خواستن از بُخل

۲۰۵۹ــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِخَمْسٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ــ يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ ــ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». (بخاري:٦٣٦٥)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به پناه خواستن از پنج چیز، دستور می داد و می فرمود: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ».** یعنی خدایا! از بخل، بزدلی، فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد، فتنهٔ دنیا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه می برم».

باب (١٥): پناه خواستن از بدهکاری و گناه

۲۰٦٠ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ،

وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (بخاری:۶۳۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ».** یعنی خدایا! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه، دَین، آزمایش قبر و عذاب آن، فتنۀ جهنم و عذاب آن، شرّ فتنۀ سرمایه داری، فتنۀ قبر و فتنۀ مسیح دجال، به تو پناه می برم. خدایا! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو دِه و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می گردانی و چرکهایش را بر طرف می کنی، قلبم را از گناهان، پاک وصا ف بگردان. و همچنان که میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز».

باب (۱۶): این گفتۀ پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

۲۰۶۱ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (بخاری:۶۳۸۹)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: بیشترین دعای نبی اکرم ﷺ این بود که می فرمود: «**اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**». یعنی خدایا! پروردگار ما! در دنیا و آخرت به ما نیکی عنایت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده.

باب (۱۷): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: «خدایا! گناهان گذشته وآینده ام را بیامرز»

۲۰۶۲ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي،

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». (بخاری:٦٣٩٩)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین دعا می فرمود: «**اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي**». یعنی خدایا! گناهانم، نادانی هایم، زیاده روی هایم را در کارها، و چیزهایی را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی ها، جدّی ها و گناهان سهوی وعمدی مرا ببخشای. چرا که همهٔ این کارها را مرتکب شده ام.

باب (۱۸): فضیلت کلمۀ لا اله الا الله

۲۰۶۳ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلاَّ رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ». (بخاری:٦٤٠٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار **لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بگوید، به او به اندازهٔ آزاد ساختن ده برده، ثواب می رسد. و همچنین صد نیکی برایش نوشته می شود و صد گناه از گناهانش، پا ک می گردد و آنروز تا شب از شیطان، حفاظت می شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی آ ورد مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد». یعنی همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد.

۲۰۶۴ـــ وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ وابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالاَ فِي هَذَا الْحَدِثِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:«مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخاری:٦٤٠٤)

ترجمه: ابو ایوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می کنند که نبی اکرم ﷺ در حدیثی که شرح آن گذشت، فرمود: «هرکس، ده بار **لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بگوید، مانند کسی است که ده برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است».

باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن

۲۰۶۵ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (بخاری:۶۴۰۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** بگوید، گناهانش بخشیده می شوند اگر چه به اندازۀ کف دریا باشند».

باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند

۲۰۶۶ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ، وَالَّذِي لا يَذْكُرُ رَبَّهُ؛ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ». (بخاری:۶۴۰۷)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می کند و کسی که پروردگارش را ذکر نمی کند، مانند شخص زنده و مرده است».

۲۰۶۷ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ، قَالَ: فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ ـــ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ ـــ: مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ:

يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا. قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ: فِيهِمْ فُلاَنٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (بخاری:۶۴۰۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، فرشتگانی دارد که در راهها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال ذاکران می گردند. هرگاه، گروهی را ببینند که به یاد خدا مشغول اند، یکدیگر را صدا می زنند و می گویند: به هدف خود رسیدیم. آنگاه، ذاکران را تا آسمان دنیا زیر بالهایشان می گیرند. سپس خداوند که حال بندگانش را بهتر می داند از فرشتگان می پرسد که بندگانم چه می گویند؟ فرشتگان می گویند: پاکی و بزرگی تو را بیان می کنند و تو را تعریف و تمجید می نمایند. خداوند می فرماید: آیا مرا دیده اند؟ جواب می دهند: خیر، سو گند به خدا که تو را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر مرا می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر تو را می دیدند، بیشتر عبادت می کردند و بیشتر حمد و ثنا و پاکی ات را بیان می نمودند. آنگاه خداوند می فرماید: از من چه می خواهند؟ فرشتگان می گویند: از تو بهشت می طلبند. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده اند. می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ فرشتگان می گویند: اگر آن را می دیدند، بیشتر به آن علاقه مند می شدند، بیشتر به دنبال آن می رفتند و بیشتر به آن، تمایل نشان می دادند. خداوند می فرماید: از چه چیزی پناه می خواهند؟ می گویند: از جهنم. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سوگند به خدا که آن را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگرآن را می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر آن را می دیدند، بیشتر

از آن، دوری می کردند و بیشتر می ترسیدند. سرانجام، خداوند می فرماید: شما گواه باشید که من آنان را بخشیدم. یکی از فرشتگان می گوید: در میان آنان، فلانی وجود دارد که جزو آنان نیست بلکه برای انجام کاری آمده است. خداوند می فرماید: آنها کسانی هستند که همنشینشان هم بدبخت نمی شود».

٧٤ ـ کتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (١): صحت و فراغت

٢٠٦٨ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ». (بخاری:٦٤١٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دربارۀ دو نعمت، بسیاری از مردم، دچار ضرر و زیان می شوند (از آنها بهره برداری نمی کنند): یکی صحت و دیگری، فراغت است».

باب (٢): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد

٢٠٦٩ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. (بخاری:٦٤١٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دستش را بر شانه ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان بیماری، بهره برداری کن. همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن.

باب (۳): آرزوهای دور و دراز

۲۰۷۰ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسَطِ، وَقَالَ: «هَذَا الإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ: أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطَطُ الصِّغَارُ: الأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا». (بخاری:٦٤١٧)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ مربعی رسم کرد و خطی هم از وسط آن، رسم نمود طوریکه از آن، خارج می شد. و پیرامون آن قسمت از این خط که داخل مربع، قرار داشت، خطهای کوچکی رسم نمود که به سوی آن، در حال حرکت بودند و فرمود: «این خط که داخل مربع قرار دارد، انسان است. و این مربع، اجل اوست که وی را احاطه کرده است. این خط که خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهایش می باشند. و این خطهای کوچک، مسائل و مشکلات اش هستند. اگر انسان از یکی از اینها نجات پیدا کند، به دام دیگری می افتد. و اگر از دومی، نجات پیدا کند، به دام آن یکی دیگر، خواهد افتاد».

باب (٤): هرکس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

۲۰۷۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً». (بخاری:٦٤١٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای فردی که اجلش را به اندازه ای به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است».

۲۰۷۲ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَطُولِ الأَمَلِ». (بخاری:٦٤٢٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «دل انسانهای کهنسال در دو چیز، همچنان جوان می ماند: دوستی دنیا و آرزوی طو لانی».

باب (٥): کاری که برای رضای خدا باشد

٢٠٧٣ــ عَنْ عُتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ الأَنْصارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ». (بخاری:٦٤٢٢)

ترجمه: عتبان بن مالك انصاری می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر بنده ای، روز قیامت در حالی بیاید که بخاطر رضای خدا، لا إاله الا الله گفته است، خداوند آتش را بر او حرام می گرداند».

٢٠٧٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخاری:٦٤٢٤)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می فرماید: هرگاه، یکی از عزیزان بندۀ مؤمنم را در دنیا قبض روح نمایم و او به نیت اجر و ثواب، صبر کند، نزد من پاداشی، جز بهشت ندارد».

باب (٦): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران

٢٠٧٥ــ عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ التَّمْرِ لا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً». (بخاری:٦٤٣٤)

ترجمه: مرداس اسلمی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انسانهای نیکوکار، یکی پس از دیگری می روند و تفاله هایی مانند تفالۀ جو یا خرما (افراد بی ارزش) باقی می مانند که خداوند به آنها هیچ توجهی نمی نماید».

باب (۷): پرهیز از فتنهٔ مال

۲۰۷۶ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ، لابْتَغَى ثَالِثًا، وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». (بخاری:٦٤٣٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اگر فرزند آدم دو درهٔ پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومی خواهد رفت. و فقط خاك است كه شکم او را پر می کند و هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد».

باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است

۲۰۷۷ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ». (بخاری:٦٤٤٢)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که مال وارثش را بیشتر از مال خود، دوست داشته باشد»؟ صحابه گفتند: همهٔ ما اموال خود را بیشتر دوست داریم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالی است که در راه خدا، انفاق کرده است و آنچه را که باقی گذاشته است، مال وارث اش بشمار می رود».

باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر ﷺ و یارانش و روگردانی آنها از دنیا

۲۰۷۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، إِنْ كُنْتُ لأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمِ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا

فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ» وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ»؟ قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلانٌ أَوْ فُلانَةُ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الإِسْلامِ، لا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلا مَالٍ وَلا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَاءَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ﷺ بُدٌّ، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اقْعُدْ فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ»، حَتَّى قُلْتُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ. (بخاری:٦٤٥٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: سو گند به خدایی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد، گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم ام روی زمین می خوابیدم. و گاهی هم از شدت گرسنگی، سنگ به شکم ام می بستم. روزی، کنار راهی که مردم از آنجا عبور می کنند، نشستم. نخست، ابوبکر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید،

از ایشان در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سپس عمر از کنارم گذشت. باز هم من صرفا به خاطر ایکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان هم در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم ﷺ از کنارم گذشت. ایشان، هنگامی که مرا می دید، تبسم نمود و از چهره ام به آنچه که در درونم می گذشت، پی برد. سپس فرمود: «ای ابو هره»! گفتم: آماده ی خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «با من بیا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اینکه وارد منزل اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نیز اجازهٔ ورود داد. هنگامی که وارد خانه شد، لیوان شیری در آنجا دید. پرسید: «این شیر از کجاست»؟ گفتند: فلان مرد یا فلان زن، آن را به شما هدیه کرده است. فرمود: «ابوهریره»! گفتم: ای رسول خدا! آمادهٔ خدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صفه برسان و آنان را نیز نزد من بیاور».

قابل یاد آوری است که اهل صفه، میهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالی نداشتند و نزد کسی هم نمی رفتند. هر گاه، زکاتی به نبی اکرم ﷺ می دادند، آنرا برای آنان می فرستاد و خودش از آن، استفاده نمی کرد. و هرگاه، هدیه ای به ایشان می دادند، آنها را با آن، شریک می گرداند. یعنی خودش از آن استفاده می کرد و مقداری از آنرا هم برای آنها می فرستاد.

بهر حال، این سخن پیا مبر ﷺ مرا اندوهگین ساخت و با خود گفتم: مگر این شیر، چقدر است که اهل صفه را هم بیاورم؟ باید این شیر را به من می دادند تا جرعه ای از آن بنوشم و تقویت شوم. اگر آنها بیایند حتماً رسول خدا ﷺ به من دستور می دهد تا به آنان شیر بدهم و چه بسا که به من، چیزی نرسد.

اما چاره ای جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازهٔ ورود خواستند. رسول خدا ﷺ به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پیا مبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابا هِر»! گفتم: آ مادهٔ خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «شیرها را بردار و به آنها بده» . من لیوان را برداشتم و شروع به شیر دادن نمودم. هنگامی که لیوان را به یکی از آنها می دادم، او آنقدر می نوشید که سیراب می شد و لیوان را به من بر می گرداند. سپس به دیگری می دادم او نیز آنقدر می نوشید که سیراب می شد و لیوان را به من بر می گرداند. من این کار را همچنان ادامه دادم تا اینکه در حالی به نبی اکرم ﷺ رسیدم که همهٔ آنان، سیراب شده

بودند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ لیوا ن را از من گرفت و روی دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه کرد و فرمود: «ابا هِر»! گفتم: آمادۀ خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «فقط من و تو مانده ایم». گفتم: درست است ای رسول خدا. فرمود: «بنشین و بنوش». من هم نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». وآنقدر این کلمه را تکرار نمود که گفتم: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، جایی برای نوشیدن ندارم. فرمود: «پس لیوان را به من بده». لیوان را به ایشان دادم. آنحضرت ﷺ بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقیماندۀ آن شیرها را نوشید.

۲۰۷۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا». (بخاری: ٦٤٦٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خدایا! آل محمد را به اندازۀ سد رمق، روزی بده».

باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها

۲۰۸۰ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ. سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَاغْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبْلُغُوا». (بخاری:٦٤٦٣)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما را اعمالش نجات نمی دهد». صحابه عرض کردند: حتی شما را ای رسول خدا؟! فرمود: «مرا هم اعمالم نجات نمی دهند مگر اینکه رحمت خداوند، شامل حالم شود. شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و صبح و شام و قسمتی از شب را در عبادت، بگذرانید و برای رسیدن به هدف، میانه روی را پیشۀ خود سازید».

۲۰۸۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ». (بخاری:٦٤٦٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: محبوبترین عمل، نزد خداوند چیست؟ فرمود: «عملی که دوام بیشتری داشته باشد اگر چه اندک باشد».

باب (١١): امید توأم با ترس

٢٠٨٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْئَسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ». (بخاری:٦٤٦٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «اگر کافر، تمام رحمت های خدا را می دانست، از بهشت، ناامید نمی شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب های الهی را می دانست، خود را از آتش، در امان نمی دانست».

باب (١٢): دربارۀ حفظ زبان و اینکه هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید

٢٠٨٣ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ». (بخاری:٦٤٧٤)

ترجمه: از سهل بن سعد ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به من ضمانت دهد که دهان و شرمگاهش را حفظ کند، من هم بهشت را برایش ضمانت می کنم».

٢٠٨٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». (بخاری:٦٤٧٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده، سخنی در جهت رضای خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن، فکر کند. ولی خداوند به وسیلۀ آن سخن، به درجاتش

می افزاید. همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خدا بـه زبـان مـی آورد بـدون اینکـه بـه آن توجه کند. ولی به وسیلۀ آن سخن، در جهنم، سقوط می کند».

باب (۱۳): اجتناب از گناهان

۲۰۸۵ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ». (بخاری:٦٤٨٢)

ترجمه: از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و آنچـه کـه خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومی می آید و می گوید: من با چشمان خودم، لشکر (دشمن) را دیدم و صراحتا خطر را به شـما اعـلام مـی کـنم. بشـتابید، بشـتابید. پـس تعدادی از آنها از او اطا عت کردند و شب هنگام بدون عجله، حرکت کردنـد. در نتیجـه، نجـات یافتند. اما گروهی دیگر او را تکذیب کردند. لذا لشکر، بطور ناگهانی به آنها یورش برد و آنان را نابود ساخت».

باب (١٤): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است

٢٠٨٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ». (بخاری:٦٤٨٧)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسو ل الله ﷺ فرمود: «آتـش، در حجـاب هواهـای نفسانی و بهشت، در حجاب دشواریها است». یعنی هرکس بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهـنم، و هرکس دشواریها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می رود.

باب (۱۵): بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیک‌تراند

۲۰۸۷ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ». (بخاری:٦٤٨٨)

ترجمه: عبدالله بـن مسـعود ﷺ مـی گویـد: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «بهشـت و دوزخ از بنـد کفشهایتان به شما نزدیکتراند».

باب (١٦): همیشه باید به اشخاص پایین تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود

۲۰۸۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ». (بخاری: ٦٤٩٠)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکـی از شـما فـردی را دید که به او در مال و جمال، برتری عنایت شـده اسـت، بـه افـرادی کـه از خـودش، در سـطح پایین تری قرار دارند، نگاه کند ».

باب (١٧): ارادۀ کار نیک و بد

۲۰۸۹ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». (بخاری: ٦٤٩١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ بـه نقـل از پروردگـارش فرمـود: «خداوند، نیکی ها و بدیها را مشخص نموده و آنها را بیان کرده است. پـس هـرکس، اراده نمایـد که کار نیکی انجام دهد ولی آنرا عملی نکند، خداوند بـرای او نـزد خـودش، یـک نیکـی کامـل، ثبت می نماید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را بنماید و به آن، عمل کنـد، خداونـد نـزد خـود، ده تا هفت صد نیکی و چندین برابر بیشتر از این، برایش ثبت می نماید. و هرکس، قصد انجـام عمـل بدی را بکند و آنرا عملی نسازد، خداوند، یک نیکی کامل، نزد خود، برایش ثبت می کند. و اگـر قصد انجام عمل بدی را بنماید و مرتکب آن شود، خداوند برایش یک بدی، ثبت می نماید».

باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری

۲۰۹۰ــ عَنْ حُذَيْفَةُ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ، حَدَّثَنَا: «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا فَقَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا، وَيُقَالُ: لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلاَّ فُلانًا وَفُلانًا». (بخاری:٦٤٩٧)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده ام و منتظر دیگری هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا امانت داری در ریشه ی دلهای مردم، قرار داده شده است. سپس، این مطلب را از قر آن و سنت هم دانستند». همچنین پیامبر خدا ﷺ دربارۀ از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می خوابد و امانت داری از قلب اش برداشته می شود طوریکه اثر آن، مثل یک نقطۀ کم رنگ در قلب اش باقی می ماند. سپس بار دیگر که می خوابد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، با قی می ماند. مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند. شما آنرا برآمده می بینید اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد. مردم با یکدیگر، داد و ستد می کنند اما کسی پیدا نمی شود که امانت را برگرداند. تا جایی که مردم می گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. و همچنین در باره ی یک شخص می گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلب اش به اندازه ی یک دانه ی خردل، ایمان وجود ندارد» .

حذیفه ﷺ می گوید: «زمانی بود که از داد وستد با هر یک از شما هیچ پروایی نداشتم. زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی بود، حاکم اش امانت را به من برمی گرداند. اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی کنم».

۲۰۹۱ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺيَقُولُ:«إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةِ، لاتَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً».(بخاری:٦٤٩٨)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «مردم مانند صد شتری هستند که یک سواری در میان آنها یا فت نمی شود». یعنی همانطور که در میان صد شتر ، یک شتر خوب برای سواری پیدا نمی شود، در میان این همه انسان، یک نفر برای دوستی و رفاقت یا فت نمی شود.

باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی

۲۰۹۲ــ عَنْ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ». (بخاری:٦٤٩٩)

ترجمه: جندب ﷺ می گوید: «نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که بدنبال شهرت باشد، خداوند دست اش را رو می نماید. و هرکس، ریاکاری کند، خداوند ریا کاری اش را آ شکار می سازد».

باب (۲۰): تواضع و فروتنی

۲۰۹۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا

تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ». (بخاری:۶۵۰۲)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسو ل الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می فرماید: هرکس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می نمایم. و بنده ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به اندازه ی انجام آنچه که بر او فرض قرار داده ام، به من نزدیک نمی شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه محبوب من قرار می گیرد. پس هنگامی که مورد محبت ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می شوم که بوسیله ی آنها می شنود و می بیند و می گیرد و راه می رود. و اگر از من طلب کند، به او عطا می کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می دهم. و در هر کاری که می خواهم انجام دهم، به اندازه ی قبض روح مؤمنی که مرگ را نمی پسندد و من هم آزارش را نمی پسندم، متردد نمی شوم».

باب (۲۱): هرکس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود

۲۰۹۴ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ ـــ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ ـــ: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكِ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ. كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». (بخاری:۶۵۰۷)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عایشه رضی الله عنها یا یکی دیگر از همسران نبی اکرم ﷺ گفت: ما مرگ را دوست نداریم. رسول خدا ﷺ فرمود: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست. پس او ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آن چه که در انتظارش می باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

باب (۲۲): سکرات موت

۲۰۹۵ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَعْرَابِ جُفَاةً يَأْتُونَ النَّبِيَّ ﷺ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعِشْ هَذَا، لا يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (بخاری:۶۵۱۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: افرادی خشن از بادیه نشینان نزد نبی اکرم ﷺ می آمدند و می پرسیدند: قیامت کی بر پا می شود؟ رسول خدا ﷺ با نگاه کردن به کوچکترین آنها می فرمود: «اگر این شخص، زنده بماند، قبل از این که پیر شود، قیامت شما برایتان برپا خواهد شد».

باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضهٔ خود می‌گیرد

۲۰۹۶ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَكُونُ الأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّؤُهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلاً لأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلا أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ

نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بَالامٌ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا. (بخاری: ٦٥٢٠)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می شود و خداوند جبار آنرا با دست اش می گرداند و بعنوان مهمانی به اهل بهشت، تقدیم می نماید همانطورکه یکی از شما نانی را که در سفر می پزد، از این دست به آن دست می کند و جمع و جور می نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت : ای ابو القاسم! خداوند تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بلی». آن مرد، همانگونه که نبی اکرمﷺ فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان، تبدیل می شود. نبی اکرم ﷺ بسوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندانهای مبارک اش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی وگاوی هستند که ازگوشه ی کبد آنها هفتاد هزار نفر می خورند.

۲۰۹۷ـ عن سَهْلِ بْنَ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لأَحَدٍ. (بخاری: ٦٥٢١)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیا مت، مردم روی زمینی کاملا سفیدکه مانند نان آردِ بدون سبوس است، حشرخواهند شد». سهل یا یکی دیگر از راویان می گوید: در آن زمین، هیچ کس، خط و نشانی ندارد.

باب (٢٤): روز محشر

۲۰۹۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاثِ طَرَائِقَ، رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ

حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (بخاری:۶۵۲۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شـد: گروهی در بیم و امید به سر می برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سـه نفـر، چهـار نفـر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیماندهٔ آنان را که گروه سـوم هسـتند، آتـش جمـع می کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می کند و صبح و شام بـا آنـان خواهـد بود».

۲۰۹۹ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ». (بخاری:۶۵۲۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «پـا لخـت، عریـان و بدون ختنه، حشر خواهید شد». عایشه رضی الله عنها می گوید: گفـتم: «ای رسـول خـدا! مـردان و زنان، باهم حشر می شوند و به یگدیگر، نگاه می کنند؟! فرمود: «مسـئله دشـوارتر از آن اسـت کـه کسی در این فکر باشد». (به دیگری نگاه کند).

باب (۲۵): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیا آنان فکر نمی کنند که در روز بزرگی برانگیخته می شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می شوند﴾

۲۱۰۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ: يَرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ». (بخاری:۶۵۳۲)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مـردم بـه انـدازه ای عرق می کنند که عرق به گوشهایشان می رسد و هفتاد ذراع در زمین فرو می رود».

باب (٢٦): قصاص در روز قیامت

٢١٠١ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ». (بخاری:٦٥٣٣)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «نخستین، فیصله ای که در (روز قیامت) میان انسانها صورت می گیرد، در مورد خونها (قتلها) است».

باب (٢٧): توصیف بهشتیان و دوزخیان

٢١٠٢ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ، حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، لا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (بخاری:٦٥٤٨)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می روند، مرگ را می آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می کنند و یک منادی، ندا می دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش غمگین می شوند».

٢١٠٣ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (بخاری:٦٥٤٩)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال خطاب به بهشتیان می فرماید: ای بهشتیان! آنان می گویند: لبیک ای پروردگار ما! آمادۀ خدمتیم. می فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم؟ تو به ما نعمت هایی ارزانی داشته ای که به هیچ یک از مخلوقات ات عنایت نکرده ای. خداوند می فرماید: بهتر از این، به شما عنایت می کنم. آنان می گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می فرماید: رضایت و خشنودی ام را شامل حال شما می گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی شوم».

۲۱۰۴ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ للرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ». (بخاری:۶۵۵۳)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فاصلۀ میان دو شانۀ کافر به اندازۀ مسافتی است که یک سوار با شتاب، در سه روز، طی می کند».

۲۱۰۵ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ». (بخاری:۶۵۵۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گروهی بعد از اینکه آتش آنها را سوخته و سیاه کرده است، از دوزخ بیرون می آیند و وارد بهشت می شوند. پس بهشتیان، آنان را جهنمیان می نامند».

۲۱۰۶ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْقُمُ». (بخاری:۶۵۶۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آسان ترین عذاب جهنمیان در روز قیامت از آنِ شخصی است که دو اخگر در گودی کف پاهایش گذاشته می شود که بر اثر آن، مغز سرش بجوش می آید همانگونه که دیگ و ظرف عطار می جوشد».

۲۱۰۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً». (بخاری:۶۵۶۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر اینکه جایش در دوزخ در صورتیکه بد کردار می بود، به او نشان داده می شود تا بیشتر سپاسگزاری کند. و همچنین هیچ کس وارد دوزخ نمی شود مگر اینکه جایش در بهشت در صورتیکه نیک کردار می بود، به او نشان داده می شود تا باعث حسرت وی گردد».

باب (۲۸): دربارۀ حوض (کوثر)

۲۱۰۸ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلا يَظْمَأُ أَبَدًا». (بخاری:۶۵۷۹)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حوض من به اندازۀ مسافت یک ماه راه است. آبش، سفیدتر از شیر، و بویش، خوشبوتر از مشک و پارچ هایش به اندازۀ ستارگان آسمان است. هرکس از آن پارچ ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

۲۱۰۹ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ». (بخاری:۶۵۷۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازۀ مسافت میان دو روستای جَرباء و أذرُح است». (برخی گفته اند: جرباء و أذرح دو روستا در شام اند که فاصلۀ میان آنها سه شبانه روز، راه است).

۲۱۱۰ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ». (بخاری:۶۵۸۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزرگی حوض من به اندازۀ مسافت میان أيله و صنعای یمن، و تعداد پارچ های آن، به اندازۀ ستارگان آسمان است».

۲۱۱۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ، خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلاَّ مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ». (بخاری:۶۵۸۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که (کنار حوض) ایستاده ام، ناگهان چشم ام به گروهی می افتد و آنها را می شناسم. در این هنگام، مردی از میان من و آنان، بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیایید. من می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند که بسوی آتش. می گویم: آنان چکار کرده اند؟ می گوید: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سپس ناگهان، گرو هی دیگر، آشکار می شود و هنگامی که آنها را می شناسم، مردی از میان من و آنان بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیایید. می گویم: کجا؟ می گوید: سو گند به خدا که بسوی آتش. می گویم: چکار کرده اند؟ می گوید: آنان بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. فکر نمی کنم که از میان آنان، جز افراد کمی که به اندازۀ تعداد شتران سرگردان هستند، کسی نجات پیدا کند».

۲۱۱۲ــ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ». (بخاري:۶۵۹۱)

ترجمه: حارثه بن و هب ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ سخن از حوض به میان آورد و فرمود: «به اندازۀ مسافت میان مدینه و صنعاء است».

۷۵ ـ کتاب قضا و قدر

باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم ها خشک شده اند

۲۱۱۳ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَوْ لِمَا يُسِّرَ لَهُ». (بخاری:٦٥٩٦)

ترجمه: از عمران بن حُصین ﷺ روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بهشتیان و دوزخیان، مشخص شده اند؟ فرمود: «بلی». آن مرد گفت: پس چه نیازی به اعمال است؟ فرمود: «هرکس، عملی را انجام می دهد که برای آن، آفریده شده است. و یا هرکس، همان کاری را انجام می دهد که برایش میسر است».

(همچنین هیچ کس بهشتی و یا دوزخی بودن خود را نمی داند. لذا همه ی افراد، مکلف اند که عمل کنند).

باب (۲): امر خداوند، مقدّر و شدنی است

۲۱۱٤ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلاَّ ذَكَرَهُ، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ، وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ. (بخاری:٦٦٠٤)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای ما خطبه ای ایراد کردند و در آن، تمام اموری (فتنه هایی) را که تا روز قیامت، اتفاق می افتد، بیان نمودند. بعضی، سخنان آنحضرت ﷺ را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند. من هرگاه، چیزی را ببینم که فراموش کرده ام، بیاد

می آورم. چنانکه اگر فردی چیزی را ببیند و با فاصله گرفتن از آن، آنرا فراموش کند، هنگامی که آنرا می بیند، بیادش می آید.

باب (٣): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می دهد

٢١١٥ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». (بخاری:٦٦٠٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: (خداوند متعال می فرماید): «نذر برای بنی آدم، چیزی را که مقدر کرده ام، تغییر نمی دهد. ولی تقدیر است که انسان را به سوی نذری سوق می دهد که من برایش مقدر نموده ام و بوسیلۀ آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می آورم».

باب (٤): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید

٢١١٦ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلاَّ لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ. وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ». (بخاری:٦٦١١)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ خلیفه ای به خلافت نمی رسد مگر اینکه دو همنشین دارد که یکی از آنها او را وادار به نیکی می کند و به سوی آن فرا می خواند و دیگری او را وادار به بدی کرده و بسوی آن فرا می خواند. و معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید».

باب (٥): خداوند، میان انسان و قلب اش (آرزوهایش) فاصله می اندازد

٢١١٧ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ: «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ». (بخاری:٦٦١٧)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: بسیاری از سوگندهای نبی اکرمﷺ چنین بودند که می فرمود: «نه، و سو گند به ذاتی که دلها را از یک حالت بـه حـالتی دیگـر، تغییـر مـی دهد».

٧٦ ـ کتاب سوگندها و نذرها

باب (۱): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی کند﴾

٢١١٨ـــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». (بخاری:٦٦٢٢)

ترجمه: عبدالرحمن بن سـمره ﷺ مـی گویـد: نبـی اکـرم ﷺ فرمـود: «ای عبـدالرحمن بـن سمره! درخواست امارت نکن. زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، بـا آن، (امـارت) تنهـا خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، خداوند تو را یـاری خواهـد کـرد. و اگـر برای انجام کاری، سوگند یاد کردی و خلاف آنرا بهتر دانستی، پس کفـارۀ سـوگندت را ادا کـن و همان کار بهتر را انجام بده».

٢١١٩ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لأَنْ يَلِجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (بخاری:٦٦٢٤ـــ ٦٦٢٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ میگوید: نبی اکرم ﷺ فرمـود: «مـا دیرتـر از همـه آمـده ایـم ولـی روز قیامت، بر همه، پیشی خواهیم گرفت».

همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «سو گند به خدا که گناه اصرار ورزیدن بر سوگندی که یکی از شما برای ضرر رساندن به خانواده اش یاد کرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شکستن و پرداخت کفاره ای که خداوند بر او فرض قرار داده، بیشتر است».

باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می کرد؟

۲۱۲۰ـــ عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ﭬ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الآنَ يَا عُمَرُ». (بخاری:۶۶۳۲)

ترجمه: عبدالله بن هشام ﭬ می گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب ﭬ را گرفته بود. عمر ﭬ عرض کرد: ای رسول خدا! شما نزد من از هر چیز دیگری جز خودم، محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «نه، سو گند به ذاتی که جانم در دست اوست تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواهی رسید). عمر ﭬ گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون ای عمر» (به کمال رسیدی).

۲۱۲۱ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﭬ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ: «هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ». قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً إِلاَّ مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». (بخاری:۶۶۳۸)

ترجمه: ابوذرﷺ می گوید: نزد رسو ل الله ﷺ رفتم در حالی که ایشان در سایه ی کعبه نشسته بود و می فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می برند، سوگند به پروردگار کعبه که آنهادر ضرر و زیان بسر می برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آیا رسول خداﷺ در من چیزی دیده است؟ پس نزد آنحضرت ﷺ نشستم در حالی که ایشان همان جمله را تکرار می کرد. از آنجایی که غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سکوت نمایم. لذا گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی اند که مال و ثروت زیادی دارند مگر اینکه آنرا اینگونه و اینگونه (در راههای مختلف خیر) انفاق نمایند».

باب (۳): این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿مشرکین با همهٔ توان خود و با تأکید هر چه بیشتر، سوگند می خوردند﴾

۲۱۲۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمُوتُ لأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ، إِلاَّ تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». (بخاری:٦٦٥٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمی رسد مگر به اندازه ای که قسم خداوند، کفاره شود». (چنانکه فرموده است: «إن منکم الا واردها »یعنی هر یک از شما وارد جهنم می شود به ین معنی که همه ی افراد بدون استثناء از بالای آن، عبور می کنند).

باب (٤): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند

۲۱۲۳ــ وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخاری:٦٦٦٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند از وسوسه های امتم و آنچه که در دلهایشان می گذرد تا زمانی که آنها را عملی نکرده اند و یا به زبان نیاورده اند، صرف نظر نموده است».

باب (۵): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است

٢١٢٤ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». (بخاری:٦٦٩٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی ا کرم ﷺ فرمود: «هر کس، نذر کرد که از خدا اطا عت کند، پس از او اطا عت نماید. و هر کس، نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا ننماید).

باب (٦): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه اش باشد

٢١٢٥ــ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا. (بخاری:٦٦٩٨)

ترجمه: از سعد بن عباده انصاری ﷺ روایت است که ایشان در باره ی نذری که بر ذمه ی مادرش بود و او قبل از ادای آن، فوت نمود، استفتاء کرد. رسول اکرم ﷺ به او فتوا داد تا به نیابت از مادرش، آن نذر را ادا کند.

باب (٧): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد

٢١٢٦ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلا يَقْعُدَ، وَلا يَسْتَظِلَّ، وَلا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَظِلَّ، وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ». (بخاری:٦٧٠٤)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی نبی اکرم ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است. علت اش را پرسید. گفتند: او ابواسرائیل است. نذر کرده است که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگویید تا حرف بزند، زیر سایه برود و بنشیند. ولی رو زه اش را کامل کند».

٧٧ ـ کتاب کفارۀ سوگند

باب (١): صاع مدینه و مُدّ نبی اکرم ﷺ

٢١٢٧ــ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قَالَ: كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ. (بخاری:٦٧١٢)

ترجمه: صائب ابن یزید ﷺ می گوید: صاع، در زمان رسو ل الله ﷺ به اندازه ی یک و یک سوم مدِّ امروزی شما بود.

٢١٢٨ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ، وَصَاعِهِمْ، وَمُدِّهِمْ». (بخاری:٦٧١٤)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خدایا! در پیمانه، صاع و مُدّ آنها (اهل مدینه) برکت عنایت کن».

٧٨ ـ کتاب میراث

باب (١): میراث فرزند از پدر و مادرش

٢١٢٩ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». (بخاری:٦٧٣٢)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سهمیه های معین شده ی ارث را به صاحبان آنها بدهید. و باقیماندۀ آنرا به نزدیکترین خویشاوندِ مردِ میت بدهید».

باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر

۲۱۳۰ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلْبِنْتِ النِّصْفُ، وَلِلأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ لِلابْنَةِ النِّصْفُ وَلابْنَةِ ابْنِ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى، فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ. (بخاری:۶۷۳۶)

ترجمه: از ابو موسی اشعری ﷺ درباره ی میراث دختر، دختر پسر و خواهر پرسیدند. گفت: نصف را به دختر و نصف دیگر را به خواهر بدهید. باز هم نزد ابن مسعود بروید. او نیز همین جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعود ﷺ پرسیدند و جواب ابوموسی ﷺ را نیز برایش بازگو نمودند. ابن مسعود ﷺ گفت: اگر من هم مانند او قضاوت کنم، گمراه شده و از هدایت یافتگان نیستم. من آنگونه قضاوت می کنم که نبی اکرم ﷺ قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و برای کامل شدن دو سوم، یک ششم آنرا هم به دختر پسر و باقیمانده اش را به خواهر بدهید. راوی می گوید: سپس نزد ابوموسی آمدیم و او را از فتوای ابن مسعود ﷺ مطلع ساختیم. گفت: تا زمانی که این دانشمند در میان شماست از من نپرسید.

باب (۳): بردهٔ آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می روند

۲۱۳۱ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۶۷۶۱)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «برده ی آزاد شده ی هر قوم، جزو همان قوم بشمار می رود». یعنی به آنان نسبت داده می شود و آنان از او ارث می برند.

۲۱۳۲ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری:۶۷۶۲)

ترجمه: از انس بن مالك ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «پسر خواهر هر قوم، جزو همان قوم، بشمار می رود».

باب (٤): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد

۲۱۳۳ــ عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَذُكِرَ ذَلِكَ لأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۶۷۶۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که دانسته، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس این حدیث، برای ابوبکره ﷺ بازگوگردید. وی گفت: من هم با گوشهای خودم آنرا از رسول الله ﷺ شنیدم و بخوبی بخاطر دارم.

۲۱۳٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ». (بخاری:۶۷۶۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از پدرانتان روی گردانی نکنید (خود را به دیگران نسبت ندهید). پس هرکس از پدرش روی گردانی کند، کفران نعمت کرده است».

۷۹ ـ کتاب حدود

باب (۱): زدن با شاخۀ درخت خرما وکفش

٢١٣٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لا تَقُولُوا هَكَذَا، لا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ». (بخاری:٦٧٧٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی را نزد نبی اکرم ﷺ آوردند که شراب خورده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بزنید». ابوهریره ﷺ می گوید: تعدادی از ما با دست، تعدادی با کفش و بعضی هم با پارچه، او را زدند. و هنگامی که برگشت و رفت، یکی از حاضران گفت: خدا تو را رسوا کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «اینگونه نگویید و شیطان را علیه او کمک نکنید».

٢١٣٦ــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي إِلاَّ صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسُنَّهُ. (بخاری:٦٧٧٨)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: هرکس را که حد بزنم و در اثر آن، بمیرد، ناراحت نمی شوم. جز شراب خوار که اگر در اثر حد زدن بمیرد، دیه اش را پرداخت می نمایم. زیرا رسول الله ﷺ حدی را برایش معین نفرمود.

٢١٣٧ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَاللَّهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنْهُ مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری:٦٧٨٠)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله ﷺ را می خنداند. آنحضرت ﷺ او را بخاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد رسول خدا ﷺ آوردند. پیامبراکرم ﷺ دستور داد تا او را حَد بزنند. یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن. چقدر شراب می خورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را لعنت نکنید. بخدا سو گند تا جاییکه من می دانم او خدا و رسولش را دوست دارد».

باب (۲): لعنت کردن دزد

۲۱۳۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ». (بخاری:۶۷۸۳)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و ریسمانی، باعث می شود تا دست اش قطع گردد».

باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می شود؟

۲۱۳۹ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا». (بخاری:۶۷۸۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می شود».

۲۱۴۰ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلاَّ فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ. (بخاری:۶۷۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ دست دزد فقط در مقابل دزدیدن چیزی که به اندازه ی یک سپر، قیمت داشت، قطع می شد.

۲۱٤۱ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاثَةُ دَرَاهِمَ. (بخاری:٦٧٩٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ دست دزدی را بخاطر سپری کـه قیمت اش سه درهم بود، قطع کرد.

۸۰ ـ کتاب کفار و مرتدین محارب

باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟

۲۱٤۲ــ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «لا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». (بخاری:٦٨٤٨)

ترجمه: ابوبُرده ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «بجز حدودی که تعداد شلاقهایشان در قرآن و حدیث، معین شده است، به هیچ کسی دیگر نباید بیشتر از ده شلاق زد».

باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا

۲۱٤۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». (بخاری:٦٨٥٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که ابو القاسم ﷺ می فرمـود: «هـر کس، بـرده اش را متهم به زنا کند در حالی که او چنین گناهی مرتکب نشده است، روز قیامـت، شـلاق زده خواهـد شد مگر اینکه سخنش در مورد او درست باشد».

۸۱ ـ کتاب خون بها

۲۱۴۴ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا». (بخاری:۶۸۶۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن تا زمانی که مرتکب خون ناحق نشده باشد در امان بسر می برد و احتمال می رود که توبه اش پذیرفته شود».

۲۱۴۵ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمِقْدَادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ». (بخاری:۶۸۶۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به مقداد فرمود: «اگر مرد مؤمنی، ایمان اش را از کفار، پنهان می کرد سپس آنرا آشکار ساخت و تو او را به قتل رساندی!! باید گفت که تو هم قبلا ایمانت را در مکه پنهان می کردی».

باب(۱) : ﴿هر کس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همهٔ انسانها را زنده نگه داشته است﴾

۲۱۴۶ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا». (بخاری:۷۰۷۰)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست».

باب (۲): دربارهٔ این گفتهٔ خداوند متعال که می فرماید: ﴿فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص می شود﴾

۲۱۴۷ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلاَّ بِإِحْدَى ثَلاثٍ: النَّفْسُ

بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ». (بخاری:٦٨٧٨)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده ی خدا هستم، ریختن خونش جایز نیست مگر بخاطر یکی از این سه مورد: اگر انسان دیگری را بکشد،کشته می شود. فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند».

باب (٣): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد

٢١٤٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الإِسْلامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ». (بخاری:٦٨٨٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مبغوض ترین مردم نزد خداوند سه گروه اند: نخست، کسانی که در حرم، ستم و الحاد کنند. دوم: کسانی که در اسلام بدنبال احیاء ارزشهای دوران جاهلیت باشند. سوم: کسانی که به ناحق در صدد کشتن دیگران برآیند».

باب (٤): کسی که حق خود را بدون اجازۀ حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید

٢١٤٩ــ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ: «لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ فَخَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (بخاری:٦٨٨٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «اگر کسی بدون اجازه، به داخل خانه ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه؛ چشم اش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست».

باب (٥): خونبهای انگشتان

۲۱٥۰ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ. (بخاری:٦۸۹٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این و این با یکدیگر، برابرند». و هدف اش این بود که انگشت کوچک و شست در خون بها، برابرند.

۸۲ ـ کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها

باب (۱): گناه کسی که به خدا شرک ورزد

۲۱٥۱ــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلامِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ». (بخاری:٦۹۲۱)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می گوید: مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بخاطر اعمالی که در دوران جاهلیت، انجام داده ایم، مؤاخذه می شویم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس در اسلام، خوبی کند (مسلمان واقعی باشد) بخاطر گناهانی که در دوران جاهلیت، انجام داده است، مؤاخذه نمی شود. و هرکس، در اسلام، بدی کند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهان اول و آخرش مؤاخذه می گردد».

۸۳ ـ کتاب تعبیر خواب

باب (۱): رؤیای نیکوکاران

۲۱۵۲ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». (بخاری:۶۹۸۳)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خواب خوبی را که فرد نیکوکار می بیند، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می رود».

باب (۲): خواب خوب از جانب الله است

۲۱۵۳ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَلْيُحَدِّثْ بِهَا، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلا يَذْكُرْهَا لأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». (بخاری:۶۹۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما خوابی دید که آنرا دوست دارد، پس بداند که آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گوید و آنرا برای دیگران، تعریف کند. و اگر امر ناپسندی را خواب دید، پس بداند که از جانب شیطان است. لذا از شر آن به خدا پناه ببرد و آنرا برای کسی تعریف نکند. چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

باب (۳): بشارت دهندها

۲۱۵۴ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ». (بخاری:۶۹۹۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «از نبوت، چیزی بجز بشارت ها، باقی نمانده است». صحابه پرسیدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهای خوب».

باب (٤): کسی که نبی اکرم ﷺ را در خواب ببیند

٢١٥٥ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ، فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». (بخاری:٦٩٩٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، در بیداری هم (در آخرت) خواهد دید. شیطان نمی تواند خود را به شکل و صورت من درآورد».

٢١٥٦ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَكَوَّنُنِي». (بخاری:٦٩٩٧)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی آید».

باب (٥): خواب دیدن در روز

٢١٥٧ـــ عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ـــ أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ

اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ. (بخاری:۷۰۰۲)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: گاهی رسول خدا ﷺ نزد ام حرام دختر ملحان که همسر عباده بن صامت بود، می رفت. روزی، رسول اکرم ﷺ به خانه ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکر م ﷺ نمود تا اینکه آنحضرت ﷺ خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می خندید.

ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند. آنان بر پشت این دریا سوار می شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تختها نشسته اند». ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم ﷺ هم برایش دعا کرد.

دوباره آنحضرت ﷺ سرش را گذاشت (خوابید). و هنگامی که بیدار شد، می خندید. ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان به دریا سفر کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری اش به زمین افتاد و فوت کرد.

باب (٦): کسی که در خواب ببیند که در بند است

۲۱۵۸ـــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ، لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ، وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لا يَكْذِبُ». (بخاری:۷۰۱۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب در آید. چرا که خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمی آید».

باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب

۲۱۵۹ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ ــ وَهِيَ الْجُحْفَةُ ــ فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا». (بخاری:۷۰۳۸)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که زنی سیاه رنگ و ژو لیده مو از مدینه بیرون رفت و در مهیعه که همان جُحفه باشد، سکونت کرد. خوابم را چنین تعبیر کردم که وبای مدینه به جُحفه منتقل می شود».

باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند

۲۱۶۰ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ. وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاری:۷۰۴۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، خوابی را که ندیده است، بیان کند (روز قیا مت) به او دستور می دهند تا دو دانه ی جو را با هم گره بزنند در حالی که هرگز نمی تواند چنین کاری انجام دهد. و هرکس، به سخنان کسانی گوش فرا دهد که آنها دوست ندارند و یا نمی خواهند که او سخنانشان را بشنود، روز قیا مت در گوشهایش سرب ذوب شده می ریزند. و هرکس، تصویر و مجسمه ای بسازد، او را عذاب داده و به او دستور می دهند تا در آن، رو ح بدمد و لی او نمی تواند».

۲۱۶۱ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ». (بخاری:۷۰۴۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از بزرگترین دروغها، این است که چیزی را که انسان، خواب ندیده است، بگوید خواب دیده ام».

باب (۹): اگر تعبیر کنندۀ اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن را بخواهد

۲۱۶۲ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ. وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ، ثُمَّ وُصِلَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اعْبُرْهَا». قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلامُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ، حَلاوَتُهُ تَنْطُفُ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَصَبْتَ بَعْضًا، وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا». قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ. قَالَ: «لاَ تُقْسِمْ». (بخاری:۷۰۴۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل بر می دارند. بعضی بیشتر و بعضی کمتر

برمی داشتند. همچنین ریسمانی را دیدم که از زمین به آسمان، وصل شده است. و تو را دیدم که آنرا گرفته و بالا رفتی. سپس فرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت.آنگاه، شخص دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. سر انجام، فردی دیگر آنرا گرفت و ریسمان، قطع شد. اما دوباره، وصل گردید. ابو بکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من اجازه دهید تا آن را تعبیر کنم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «تعبیر کن». ابو بکر گفت: سایبان، همان اسلام است و عسل و روغنی که از آن می چکد به معنی قرآن است که حلاوت اش می چکد. بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن چنگ می زنی و خداوند تو را بالا می برد. سپس بعد از تو، مردی دیگر آنرا می گیرد و با آن، صعود می کند. و پس از آن، مردی دیگر آنرا می گیرد و بوسیلهٔ آن، صعود می نماید. سرانجام، مردی دیگر آنرا می گیرد. اما ریسمان، کنده می شود و دوباره وصل می گردد و او هم به وسیلهٔ آن، صعود می کند. ای رسول خدا ! پدرم فدایت باد، به من بگو که درست گفتم و یا اشتباه کردم؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی از آنها را درست گفتی و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر ﷺ گفت: به خدا سوگند که اشتباهاتم را به من می گویی. پیا مبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند نخور».

٨٤ ـ کتاب فتنه ها

باب (۱): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «پس از من چیزهایی را می بینید که برایتان ناخوشایند است»

٢١٦٣ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (بخاری:٧٠٥٣)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، چیزی را از امیرش دید که بر او ناپسند آمد، صبر کند. زیرا هرکس به اندازهٔ یک وجب از (اطاعت) حاکم (مسلمان) فاصله بگیرد (و بمیرد) بر جاهلیت، مرده است».

۲۱٦٤ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (بخاری:۷۰۵٦)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ ما را طلب کرد و ما با ایشان بیعت کردیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و تر جیح دیگران بر ما، از ایشان (رسول خدا ﷺ) اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می توانید مخالفت کنید).

باب (۲): ظهور فتنه ها

۲۱٦٥ـــ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ». (بخاری:۷۰٦۷)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «کسانی که هنگام برپا شدن قیامت، زنده اند، از بدترین انسانها هستند».

باب (۳): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود

۲۱٦٦ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلاَّ الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ. سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ﷺ. (بخاری:۷۰٦۸)

ترجمه: روایت است که مردم از رفتار حجاج، نزد انس بن مالک ﷺ شکایت بردند. گفت: صبر کنید. زیرا از هر زمانی که بر شما می آید، زمان بعدی بدتر خواهد بود. و این تا زمانی ادامه دارد که پروردگارتان را ملاقات کنید. من این مطلب را از پیامبر شما شنیدم.

باب (٤): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «هرکس، علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست»

۲۱٦۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلاحِ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». (بخاری:۷۰۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه بسوی برادر مسلمانش اشاره نکند. زیرا شما نمی دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه ای وارد گردد. و در نتیجه، شما در چاله ای از جهنم بیفتید».

باب (٥): فتنه هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد، بهتر است

۲۱٦۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ. فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ». (بخاری:۷۰۸۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی فتنه هایی رخ خواهد داد که در آنها فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است. و فرد ایستاده از کسی که راه می رود، بهتر است. و شخصی که راه می رود از کسی که می دود، بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه ها داشته باشد، بهتر است). و هر کس که به سراغ فتنه برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس، پناهگاهی یافت، به آن پناه ببرد».

باب (٦): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد

۲۱٦۹ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ». (بخاری:۷۰۸۷)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع ﷺ نـزد حجـاج رفـت. حجـاج گفـت : ای فرزنـد اکوع! به عقب برگشتی و زند گی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبـی اکـرم ﷺ بعـد از هجرت، از این کار، منع فرمود). سلمه بن اکوع ﷺ گفت: خیر، (من خلاف دستور پیامبر اکـرم ﷺ عمل نکردم) بلکه آنحضرت ﷺ به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم.

باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید

۲۱۷۰ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (بخاری:۷۱۰۸)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بـر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسـانی کـه در میـان آنـان زنـدگی مـی کننـد نیـز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر می شوند».

باب (۸): اگر کسی نزد عده ایی، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید

۲۱۷۱ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ. (بخاری:۷۱۱٤)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: نفاق در دوران نبی اکرم ﷺ وجود داشت. اما نفاق امـروزی، به معنی کافر شدن بعد از ایمان آوردن است.

باب (۹): بیرون آمدن آتش

۲۱۷۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى». (بخاری:۷۱۱۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیا مت برپا نخواهد شد».

۲۱۷۳ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا». (بخاری:۷۱۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی، فرات گنجی از طلا، آشکار خواهد ساخت. پس هرکس، آنجا حضور پیدا کرد، چیزی از آن برندارد».

باب (۱۰)

۲۱۷٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ ــ وَهُوَ الْقَتْلُ ــ وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ فَيَفِيضَ، حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ، ــ يَعْنِي ــ آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ ﴿**لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ**

فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلاَنِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلاَ يَتَبَايَعَانِهِ، وَلا يَطْوِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ، فَلاَ يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلا يَطْعَمُهَا». (بخاری: ۷۱۲۱)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد و تا وقتی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می کنند، قیا مت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که علم و دانش از میان مردم برداشته نشده و زلزله ها زیاد نشوند و فاصله ها کم نشود و قتل و کشتار، زیاد نگردد و مال به اندازه ای زیاد نشود که به فردی که داده می شود، بگوید: من به آن نیازی ندارم و مردم در ساختمانها به یکدیگر، فخر نفروشند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که یک فرد از کنار فرد دیگری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می بودم و خورشید از سمت مغرب، طلوع ننماید، قیامت برپا نخوهد شد. پس هنگامی که خورشید از سمت مغرب، طلوع کرد و مردم آنرا دیدند و همگی ایمان آوردند، در این هنگام، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده است و یا در همان دوران قبلی که ایمان داشته است، کار نیکی انجام نداده است، به او سودی نخواهد بخشید.

و قیامت، چنان ناگهانی فرا می رسد که دو نفر، پارچه هایشان را بین یگدیگر پهن می کنند ولی هنوز معامله ای انجام نداده اند و آنها را جمع نکرده اند که قیامت برپا می شود.

و چنان ناگهانی است که شخصی، شترش را می دوشد اما قبل از اینکه شیرش را بنوشد، قیامت برپا می شود. و چنان ناگهانی است که فرد، شکافهای حوض اش را می گیرد اما قبل از اینکه دام هایش را آب بدهد، قیامت برپا می شود.

و حتی به اندازه ای ناگهانی است که شخصی، لقمه اش را بسوی دهانش می برد اما موفق به خوردنش نمی شود».

۸۵ ـ کتاب احکام

باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد

۲۱۷٥ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ». (بخاری:۷۱٤۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید اگر چه فرمانروای شما برده ای حبشی تعیین گردد که سرش به اندازه ی یک دانه ی کشمش باشد».

باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت

۲۱۷٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئسَتِ الْفَاطِمَةُ». (بخاری:۷۱٤۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، تلاش می کنید ولی روز قیامت، باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیر دهنده ی خوبی است (لذات زیادی دارد) اما قطع شدن (مردن) بسیار بدی دارد». (البته این، برای کسانی است که به مسئولیت خویش، بخوبی عمل نکنند).

باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند

۲۱۷۷ــ عَنْ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ إِلاَّ لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ». (بخاری:۷۱٥۰)

ترجمه: معقل بن یسار ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هر بنده ای که خداوند، مسئولیت رعیتی را به او عنایت فرماید و او در نصیحت و خیر خواهی آنان، کوتاهی کند، بوی بهشت به مشام اش نخواهد رسید».

۲۱۷۸ـــ وَعَنْهُ ﷺ أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۷۱۵۱)

ترجمه: همچنین از معقل بن یسار ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر فرمانروایی که مسئو لیت گرو هی از مسلمانان را به عهده بگیرد و در حالی بمیرد که بـه آنـان، خیانـت کـرده است، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند».

باب (٤): کسی که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیری خواهد کرد

۲۱۷۹ـــ عَنْ جُنْدَب ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يَأْكُلَ إِلاَّ طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخاری: ۷۱۵۲)

ترجمه: جندب ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس بـدنبال شـهرت باشد، روز قیا مت، خداوند نیت اش را آشکار خواهـد سـاخت. و هـر کس، سـخت بگیـرد، روز قیامت، خداوند بر او سخت خواهد گرفت». صحابه گفتنـد: مـا را نصیحت کـن. رسـول خـدا ﷺ فرمود: «نخستین عضوی که از انسان، بدبو و متعفن می شود، شکم اوست. لذا تا می توانید فقـط از مال حلال بخورید و همچنین تا می توانید یـک کـف خـون نـاحق نریزیـد تـا مـانع ورود شـما بـه بهشت نگردد».

باب (۵): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم

۲۱۸۰ـــ عن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ». (بخاری:۷۱۵۸)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هیچ داوری نباید در حالت خشم، میان دو نفر، قضاوت کند».

باب (٦): آنچه برای کاتب، مستحب است

۲۱۸۱ـــ حَدِيْثُ حُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ تَقَدَّمَ فِي الْجِهَادِ، وَزَادَ هَهُنَا: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ». (بخاری:۷۱۹۲)

ترجمه: حدیث حویصه و محیصه در کتاب جهاد، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیها باید خونبهای رفیق شما را پرداخت کنند و یا اعلام جنگ کنند».

باب (۷) شیوۀ بیعت امام با مردم

۲۱۸۲ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائمٍ. (بخاری:۷۱۹۹ـــ۷۲۰۰)

ترجمه: حدیث عباده بن صامت ﷺ درباره ی اینکه با نبی اکرم ﷺ بر سمع و طاعت، بیعت کردند، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: همچنین با نبی اکرم ﷺ بیعت نمودیم تا هر کجا بودیم، با حق باشیم و یا حق را بگوییم. و در بیان احکام الهی از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نترسیم».

۲۱۸۳ـــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». (بخاری:۷۲۰۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که با رسول الله ﷺ بر شنیدن و اطاعت کردن، بیعت می کردیم، به ما می فرمود: «در آنچه که توانایی آنرا دارید».

باب (۸) تعیین جانشین

۲۱۸٤ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۷۲۱۸)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: به عمر ﷺ گفتند: آیا جانشینی برای خود، تعیین نمی کنی؟ گفت: اگر جانشین تعیین کنم، کسی که بهتر از من بود یعنی ابو بکر جانشین تعیین کرد. و اگر جانشین تعیین نکنم، کسی که بهتر از من بود یعنی رسول الله ﷺ جانشین تعیین نکرد.

باب (۹)

۲۱۸٥ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (بخاری:۷۲۲۲ــ۷۲۲۳)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند رسید». سپس چیزی گفتند که من آنرا نشنیدم. پدرم می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».

۸۶ ـ کتاب آرزو کردن

باب (۱): آرزوهای ناپسند

۲۱۸۶ــ عَنِ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» لَتَمَنَّيْتُ. (بخاری:۷۲۳۳)

ترجمه: انس بن مالك ﷺ می گوید: اگر نمی شنیدم كه نبی اكرم ﷺ فرمود: «آرزوی مرگ نكنید»، آرزوی مرگ می كردم.

۲۱۸۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ». (بخاری:۷۲۳۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما آرزوی مرگ نكند. زیرا یا فرد نیكوكاری است كه اگر زنده بماند، شاید به نیكی هایش بیفزاید. و یا شخص بد كاری است كه اكر زنده بماند، شاید توبه كند».

۸۷ ـ کتاب تمسک جستن به قران و سنت

باب (۱): اقتدا به سنت های پیامبر اکرم ﷺ

۲۱۸۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ أَبَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». (بخاری:۷۲۸۰)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «همۀ امتیان من وارد بهشت خواهند شد مگر كسی كه امتناع ورزد». صحابه عرض كردند: ای رسول خدا! چه كسی امتناع می ورزد؟ فرمود: «هر كس كه از من اطاعت كند، وارد بهشت می شود و هر كس، از من نافرمانی كند، در حقیقت، امتناع ورزید ه است».

۲۱۸۹ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَتْ مَلائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلاً فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلاً، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا. فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنْ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبْ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلْ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ الْمَأْدُبَةِ. فَقَالُوا: أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: فَالدَّارُ الْجَنَّةُ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ ﷺ فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ. (بخاري: ۷۲۸۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ خواب بود که چند نفر نزد ایشان آمدند. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلب اش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد. مثال اش را بیان کنید.

دوباره یکی ازآنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او مانند شخصی است که خانه ای ساخته و سفره ای در آن، پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس، دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می شود و از آن سفره می خورد. و هرکس، دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی شود و از آن سفره نمی خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی ازآنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب و قلبش، بیدار است. آنگاه گفتند: خانه، همان بهشت است و دعوتگر، محمد ﷺ است. پس هر کس، از محمد ﷺ اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطا عت کرده است و هرکس، از محمد ﷺ نافرمانی کند، در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است. و این محمد ﷺ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است.

باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده

۲۱۹۰ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ». (بخاری:۷۲۹٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم به اندازه ای به سؤالات خود ادامه می دهند تا جایی که می گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است. پس چه کسی خدا را آفریده است»؟ (در این صورت، باید بگوید: به خدا و رسو لش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود).

باب (۳): مذمّت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس

۲۱۹۱ــ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». (بخاری:۷۳۰۷)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند ماند که دیگران از آنان استفتاء می کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می دهند و مردم را گمراه می کنند و خودشان هم گمراه می شوند».

باب (٤): تقلید از عادات امتهای گذشته

٢١٩٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلاَّ أُولَئِكَ». (بخاری:٧٣١٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺفرمود: «تا زمانی که امت من وجب به وجب و گام به گام از امت های گذشته، تقلید نکند، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! منظور از امتهای گذشته، همان ایرانی ها و رومی ها هستند؟ فرمود: «مگر غیر از آنان، کسی دیگر هم هست».

باب (٥): رجم زانی متأهل

٢١٩٣ــ عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ. (بخاری:٧٣٢٣)

ترجمه: عمر ﷺ می گوید: خداوند، محمد ﷺ را با (دین) حق، مبعوث کرد و قرآن را بر او نازل فرمود. و یکی از آیاتی که بر او نازل شد، آیۀ رجم بود. (که تلاوت اش، منسوخ گردید).

باب (٦): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت نماید

٢١٩٤ــ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ». (بخاری:٧٣٥٢)

ترجمه: روایت است که عمرو بن عاص ﷺ از نبی اکرم ﷺ شنید که می فرمود: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می رسد».

باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم ﷺ را حجت می داند نه سکوت دیگران را

۲۱۹۵ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭬ: أَنَّهُ كَانَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ. قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری:۷۳۵۵)

ترجمه: روایت است که جابر بن عبدالله ﭬ به نام خدا سوگند یاد می کرد که ابن صیاد، همان دجال است. راوی می گوید: گفتم: بخدا سوگند می خوری؟ گفت: شنیدم که عمر ﭬ در این مورد نزد نبی اکرم ﷺ سو گند یاد می کرد و آنحضرت ﷺ هم او را منع نفرمود.

۸۸ ـ کتاب توحید و رد جهمیه

باب (۱): دربارۀ دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی

۲۱۹٦ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِـــ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾. فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ، ﷺ فَقَالَ: «سَلُوهُ لأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ»؟ فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (بخاری:۷۳۷۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ مردی را بعنوان فرمانده یـک دسـته ی نظامی، تعیین و اعزام کرد. او که نماز را برای یارانش امامت می کرد، قرائت اش را بـا قـل هـو الله احـد بـه پایـان مـی رسـاند. آنـان هنگـام بازگشـت، مسئله را بـرای نبـی اکـرم ﷺ بـازگو کردنـد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می کند». از وی پرسیدند. گفـت: چـون در ایـن سوره، صفت خدای رحمان، بیان شده است لذا دوست دارم آنرا بخوانم. نبی اکرم ﷺ فرمـود: «بـه او بگویید که خداوند هم او را دوست دارد».

باب (۲): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بدرستیکه خداوند، رزاق و نیرومند و استوار است﴾

۲۱۹۷ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدَّعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخاری:۷۳۷۸)

ترجمه: ابو موسی اشعری ﷺ می گوید: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از خداوند صبر بیشتری ندارد. مردم ادعا می کنند که خدا، فرزند دارد ولی او به آنان تندرستی و رزق، عنایت می فرماید».

باب (۳): در بارۀ این سخنان خداوند متعال که می فرماید: ﴿و او عزیز و حکیم است﴾ ﴿و عزت از آنِ خدا و رسول خدا است﴾

۲۱۹۸ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بخاری:۷۳۸۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «**أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ**». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی‌میرد ولی جن و انسانها می‌میرند».

باب (٤): در بارۀ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند شما را از خویشتن برحذر می دارد﴾

۲۱۹۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». (بخاری:۷٤۰٤)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم ام، غلبه پیدا می کند».

۲۲۰۰ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً». (بخاری:۷۴۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می فرماید: من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می نمایم. و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد. و اگر به اندازۀ یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازۀ یک ذراع به او نزدیک می شوم. و اگر به اندازۀ یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازۀ یک با ع (فاصلۀ باز کردن دو دوست) به او نزدیک می شوم. و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد».

باب (۵): در بارۀ این سخنان خداوند متعال که می فرماید: ﴿می خواهند کلام خدا را تغییر دهند﴾

۲۲۰۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلْهَا، فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ». (بخاری:۷۵۰۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عز وجل می فرماید: هرگاه، بنده ام نیت کرد که کار بدی انجام دهد تا زمانی که مرتکب آن نشده است، برایش ننویسید. و اگر مرتکب آن شد، فقط یک بدی برایش بنویسید. و اگر آنرا بخاطر من ترک کرد، برایش یک نیکی ثبت کنید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را کرد ولی آنرا انجام نداد، برایش یک نیکی بنویسید. و اگر آنرا انجام داد، ده تا هفت صد برابر نیکی برایش بنویسد».

۲۲۰۲ــ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا ــ وَرُبَّمَا قَالَ: أَذْنَبَ ذَنْبًا ــ فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ ــ وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ ــ فَاغْفِرْ لِي. فَقَالَ رَبُّهُ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاغْفِرْهُ. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا ــ وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا ــ قَالَ: قَالَ: رَبِّ، أَصَبْتُ ــ أَوْ قَالَ: أَذْنَبْتُ ــ آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلاثًا. فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ». (بخاری:۷۵۰۷)

ترجمه: همچنین ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و یا گناهی انجام داد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی شدم. پس مرا مغفرت کن. پروردگارش می گوید: آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ بنده ام را بخشیدم.

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. پس آنرا مغفرت کن. خداوند می فرماید: آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ پس بنده ام را بخشیدم.

سپس بعد از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. آنرا نیز ببخش. خداوند می فرماید: «آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را

می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ پس بنده ام را بخشیدم. و بعد از مرحلۀ سوم می گوید: پس هر چه می خواهد، انجام دهد».

باب (٦): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران

۲۲۰۳ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، شُفِّعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ. ثُمَّ أَقُولُ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ». فَقَالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:۷۵۰۹)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «روز قیامت، شفاعت من پذیرفته می شود. لذا من می گویم: پروردگارا! هرکس، در دل اش به اندازۀ یک دانۀ اسپند، ایمان وجود دارد، او را وارد بهشت گردان. پس آنان وارد بهشت می شوند. سپس می گویم: هرکس که در قلبش ذره ای ایمان وجود دارد، او را نیز وارد بهشت گردان». انس ﷺ می گوید: گویا هم اکنون انگشتان رسول خدا ﷺ را می بینم (که به آن ذرۀ کوچک اشاره می نماید).

۲۲۰٤ــ وَعَنْهُ ﷺ ذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُطَوَّلاً مِنْ رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ وَزَادَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ: «فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لاَ تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ. فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ. ثُمَّ

أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ. ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ». (بخاری: ٧٥١٠)

ترجمه: انس ﷺ حدیث شفاعت را که به روایت ابوهریره ﷺ بطور مفصل در شمارۀ (۱۷۲۵) بیان شد، ذکر کرد و در پایان آن، افزود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: آنگاه مردم نزد عیسی علیه السلام می روند. او می گوید: این، کار من نیست. شما نزد محمد ﷺ بروید. سپس مردم نزد من می آیند. من می گویم: این، کار من است. آنگاه از پروردگارم اجازه می خواهم. پس به من اجازه داده می شود و خداوند ثناهایی را که اکنون به خاطر ندارم، به من الهام می کند. من او را با همان ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم. آنگاه خداوند متعال می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من می گویم: پرور دگارم! امتم ، امتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازۀ یک دانۀ جو، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس بر می گردم و دوباره او را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم.آنگاه خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من دوباره می گویم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازه ی ذره ای یا دانۀ اسپندی، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس برای سومین بار بر می گردم و با همین ثناها او را مورد ستایش، قرار می دهم و به سجده می افتم. خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. پس من می گویم: پروردگارا! امتم، امتم. خداوند می فرماید: برو و هرکس را که در قلبش به اندارۀ کوچکترین ذرۀ دانۀ اسپند، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم».

۲۲۰۵ــ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: «ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، ائذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلالِي، وَكِبْرِيَائي وَعَظَمَتِي، لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ».

ترجمه: و در روایتی دیگر از انس ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سپس برای چهارمین بار بر می گردم و خداوند را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و برایش به سجده می افتم. آنگاه به من گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن. بگو، سخن ات شنیده می شود. سؤال کن. به تو عنایت می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می شود. من می گویم: پروردگارم! دربارۀ کسانی که لا اله الا الله گفته اند، به من اجازه ی شفا عت بده. می فرماید: به عزت و جلال و بزرگی و عظمت ام سو گند که هر کس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بیرون خواهم کرد».

باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت

۲۲۰۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (بخاری:۷۵۶۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».**

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي بِعَوْنِ اللهِ تَعَالَي